

بسم الله الرحمن الرحيم

مکاتباتی بر مبنای

منهاج فردوسیان

جلد دوم

حاج فردوسی

شناسنامه‌ی کتاب:

عنوان: مکاتباتی بر مبنای منهج فردوسیان (جلد دوم)

مؤلف: حاج فردوسی

سال نشر: ۱۳۹۹

قطع: رقعی

تعداد صفحات: ۸۵۵ صفحه

قیمت: رایگان

مرکز پخش: پایگاه رسمی حاج فردوسی (HajFerdowsi.Help)

فهرست مطالب

۱۸.....	مقدمه:
۲۰.....	نامه‌ی ۳۰۱: روش برخورد با منکرین
۲۱.....	نامه‌ی ۳۰۲: شبهه‌ای بر ناعدالتی خدا
۲۴.....	نامه‌ی ۳۰۳: شهادت ثالثه
۲۶.....	نامه‌ی ۳۰۴: شهادت ثالثه
۲۷.....	نامه‌ی ۳۰۵: ازدواج
۲۹.....	نامه‌ی ۳۰۶: مقابله با شیطان
۳۰.....	نامه‌ی ۳۰۷: ورزش و حفظ سلامتی جسم
۳۲.....	نامه‌ی ۳۰۸: تفسیر سوره‌ی واقعه
۳۴.....	نامه‌ی ۳۰۹: کمال واقعی
۳۸.....	نامه‌ی ۳۱۰: حدود تقیه
۴۰.....	نامه‌ی ۳۱۱: نماز زن در مسجد
۴۱.....	نامه‌ی ۳۱۲: وقت نماز عشاء
۴۴.....	نامه‌ی ۳۱۳: دلیل مخالفت با اصحاب منهج
۴۶.....	نامه‌ی ۳۱۴: رمز احتیاط و وسواس
۵۸.....	نامه‌ی ۳۱۵: غیرت مردان در اشتغال زنان
۶۱.....	نامه‌ی ۳۱۶: راه خلاص از سابقه‌ی گناه
۶۲.....	نامه‌ی ۳۱۷: افطار بر آب

- نامه‌ی ۳۱۸: پاسخ به اشکالات احمقانه ۶۵
- نامه‌ی ۳۱۹: استحباب ترک مکروه ۶۸
- نامه‌ی ۳۲۰: نام بردن از اولیای الهی ۶۹
- نامه‌ی ۳۲۱: الگو برداری از خوبان ۷۰
- نامه‌ی ۳۲۲: الگو بودن نبی و وصی ۷۴
- نامه‌ی ۳۲۳: میزان موفقیت شیاطین ۷۵
- نامه‌ی ۳۲۴: افطار بر آب ولرم ۷۷
- نامه‌ی ۳۲۵: جدول محاسبه ۸۰
- نامه‌ی ۳۲۶: تفسیر به رأی ۸۲
- نامه‌ی ۳۲۷: رفتن به حوزه یا دانشگاه ۸۴
- نامه‌ی ۳۲۸: تفسیر المیزان ۸۷
- نامه‌ی ۳۲۹: میزان صحت مطاعن ۹۲
- نامه‌ی ۳۳۰: فقط خدمت به خلق ۹۶
- نامه‌ی ۳۳۱: احترام به سادات ۱۰۰
- نامه‌ی ۳۳۲: تفسیر قرآن ۱۰۳
- نامه‌ی ۳۳۳: اعتبار مفتاح الفلاح ۱۱۹
- نامه‌ی ۳۳۴: ندادن عمدی خمس ۱۲۱
- نامه‌ی ۳۳۵: اقسام حدیث ۱۲۲
- نامه‌ی ۳۳۶: شهادت رابعه ۱۲۵
- نامه‌ی ۳۳۷: رضایت پدر ۱۲۸
- نامه‌ی ۳۳۸: تدبر در قرآن ۱۳۰
- نامه‌ی ۳۳۹: قرائت قرآن ۱۳۳

- نامه‌ی ۳۴۰: شادی‌ها و غم‌های بی‌حاصل ۱۳۵
- نامه‌ی ۳۴۱: درمان ارتداد ۱۳۸
- نامه‌ی ۳۴۲: خنده در منهج فردوسیان ۱۴۰
- نامه‌ی ۳۴۳: اخلاق مبلغ ۱۴۱
- نامه‌ی ۳۴۴: افطار بر آب ولرم ۱۴۳
- نامه‌ی ۳۴۵: نداشتن فرصت عبادت ۱۴۴
- نامه‌ی ۳۴۶: گفتگو با نامحرم ۱۴۵
- نامه‌ی ۳۴۷: فعل معصوم و صلوات ۱۴۷
- نامه‌ی ۳۴۸: اعتبارسنجی روایات ۱۴۹
- نامه‌ی ۳۴۹: عذرخواهی و طلب حلالیت ۱۴۹
- نامه‌ی ۳۵۰: عذرخواهی و طلب حلالیت ۱۵۶
- نامه‌ی ۳۵۱: مطالعه‌ی مخفیانه ۱۵۹
- نامه‌ی ۳۵۲: جایگاه آزار صوتی ۱۶۰
- نامه‌ی ۳۵۳: غسل کشتن مارمولک ۱۶۲
- نامه‌ی ۳۵۴: اشکال بر بوسیدن دست ۱۶۳
- نامه‌ی ۳۵۵: مسجد مخالفین ۱۶۷
- نامه‌ی ۳۵۶: اعمال شب قدر ۱۷۱
- نامه‌ی ۳۵۷: اذکار بی‌سند و صوفیه ۱۷۳
- نامه‌ی ۳۵۸: اعتراض بر نشر قوانین ۱۷۸
- نامه‌ی ۳۵۹: اعتبار فواید جوشن کبیر ۱۸۰
- نامه‌ی ۳۶۰: مشکلات احتیاط ۱۸۴
- نامه‌ی ۳۶۱: تقاضای برنامه‌ی غذایی ۱۸۶

- نامه‌ی ۳۶۲: کمک مالی به نشر معارف ۱۸۷
- نامه‌ی ۳۶۳: حکم حضور در راهپیمایی ۱۸۹
- نامه‌ی ۳۶۴: اسیر تلویزیون ۱۹۰
- نامه‌ی ۳۶۵: حج و عمره ۱۹۲
- نامه‌ی ۳۶۶: تفسیر ۱۹۴
- نامه‌ی ۳۶۷: اعتبار سنجی روایات ۱۹۶
- نامه‌ی ۳۶۸: حکایت نان و نمک ۱۹۸
- نامه‌ی ۳۶۹: قبر غلام علی (علیه‌السلام) ۱۹۹
- نامه‌ی ۳۷۰: تأکید بر عزاداری ۲۰۲
- نامه‌ی ۳۷۱: ولیجه ۲۰۶
- نامه‌ی ۳۷۲: نقص قوانین در مقابل قواعد ۲۱۲
- نامه‌ی ۳۷۳: تقابل مستحب و مکروه ۲۱۳
- نامه‌ی ۳۷۴: آموزش کودکان ۲۱۵
- نامه‌ی ۳۷۵: شکر ۲۱۶
- نامه‌ی ۳۷۶: صورت برزخی ۲۲۰
- نامه‌ی ۳۷۷: نام منهاج فردوسیان ۲۲۲
- نامه‌ی ۳۷۸: نهی از منکر اعضای خانواده ۲۲۵
- نامه‌ی ۳۷۹: اصلاح نیت ۲۲۷
- نامه‌ی ۳۸۰: اقناع مخالفین منهاج فردوسیان ۲۳۵
- نامه‌ی ۳۸۱: بهیمیت انسان ۲۳۸
- نامه‌ی ۳۸۲: تفسیر قرآن ۲۴۳
- نامه‌ی ۳۸۳: برنامه‌ی تربیتی ۲۴۶

- نامه‌ی ۳۸۴: ازدواج..... ۲۴۹
- نامه‌ی ۳۸۵: شرایط خانه‌ی منهاجی..... ۲۵۰
- نامه‌ی ۳۸۶: جلسات منهاجی..... ۲۵۱
- نامه‌ی ۳۸۷: کمک به مردم..... ۲۵۲
- نامه‌ی ۳۸۸: اصلاح دنیا..... ۲۵۴
- نامه‌ی ۳۸۹: ازدواج..... ۲۵۶
- نامه‌ی ۳۹۰: قانون جذب..... ۲۵۸
- نامه‌ی ۳۹۱: طلب مرگ..... ۲۶۵
- نامه‌ی ۳۹۲: آزار خانواده..... ۲۶۶
- نامه‌ی ۳۹۳: ازدواج..... ۲۶۸
- نامه‌ی ۳۹۴: شرکت در عروسی‌های حرام..... ۲۷۰
- نامه‌ی ۳۹۵: انکار دین به خاطر متدینین..... ۲۷۲
- نامه‌ی ۳۹۶: عمل نکردن اهل علم..... ۲۷۴
- نامه‌ی ۳۹۷: نیت..... ۲۷۶
- نامه‌ی ۳۹۸: اختلافات شیعه و سنی..... ۲۷۹
- نامه‌ی ۳۹۹: نماز آیت الله بهجت (ره)..... ۲۸۹
- نامه‌ی ۴۰۰: عرفان و عارف..... ۲۹۱
- نامه‌ی ۴۰۱: عقل..... ۲۹۴
- نامه‌ی ۴۰۲: عروسی‌های حرام..... ۲۹۵
- نامه‌ی ۴۰۳: اعتبارسنجی روایات..... ۳۰۰
- نامه‌ی ۴۰۴: عزاداری..... ۳۰۲
- نامه‌ی ۴۰۵: رساله‌ی توضیح المسائل..... ۳۰۸

- نامه‌ی ۴۰۶: استفسار از الف دعایی..... ۳۱۰
- نامه‌ی ۴۰۷: اعتبار سنجی روایات..... ۳۱۲
- نامه‌ی ۴۰۸: توسل..... ۳۱۳
- نامه‌ی ۴۰۹: عمل صالح..... ۳۱۶
- نامه‌ی ۴۱۰: استفاده از برنامه‌های موسیقی‌دار..... ۳۱۸
- نامه‌ی ۴۱۱: مخالفت پدر و مادر با قوانین..... ۳۱۹
- نامه‌ی ۴۱۲: تشخیص ضرورت..... ۳۲۱
- نامه‌ی ۴۱۳: قضای روزه‌های مناسبتی..... ۳۲۲
- نامه‌ی ۴۱۴: ازدواج موقت..... ۳۲۳
- نامه‌ی ۴۱۵: استاد حاضر..... ۳۳۱
- نامه‌ی ۴۱۶: معنی محدث..... ۳۳۴
- نامه‌ی ۴۱۷: محدوددهی اطاعت از زوجه..... ۳۳۶
- نامه‌ی ۴۱۸: زمان نافله‌ی جمعه..... ۳۳۹
- نامه‌ی ۴۱۹: سود بانک..... ۳۴۰
- نامه‌ی ۴۲۰: معنی حدیث..... ۳۴۲
- نامه‌ی ۴۲۱: ریش..... ۳۴۳
- نامه‌ی ۴۲۲: طلب آشنایی..... ۳۴۵
- نامه‌ی ۴۲۳: راه حل مشکلات..... ۳۴۶
- نامه‌ی ۴۲۴: ازدواج..... ۳۴۸
- نامه‌ی ۴۲۵: قوت و ضعف فقه و اصول..... ۳۵۰
- نامه‌ی ۴۲۶: کیفیت عذاب بدن در قیامت..... ۳۵۱
- نامه‌ی ۴۲۷: ازدواج..... ۳۵۲

- نامه‌ی ۴۲۸: فراگیری فلسفه ۳۵۳
- نامه‌ی ۴۲۹: خمس ۳۵۴
- نامه‌ی ۴۳۰: پیاده‌روی اربعین ۳۵۶
- نامه‌ی ۴۳۱: حدود انفاق ۳۵۸
- نامه‌ی ۴۳۲: مهر السنّة ۳۶۰
- نامه‌ی ۴۳۳: تأثیر توجه به اوصاف بهشت و جهنم بر تربیت ۳۶۱
- نامه‌ی ۴۳۴: تحلیل فشار قبر ۳۶۷
- نامه‌ی ۴۳۵: اعتبارسنجی روایات ۳۷۰
- نامه‌ی ۴۳۶: اعتبارسنجی روایات ۳۷۵
- نامه‌ی ۴۳۷: اعتبارسنجی روایات ۳۷۷
- نامه‌ی ۴۳۸: شعر دانستن قرآن کریم ۳۷۸
- نامه‌ی ۴۳۹: ریش امام جماعت ۳۸۲
- نامه‌ی ۴۴۰: اعتبارسنجی روایات ۳۸۵
- نامه‌ی ۴۴۱: پوشیدن لباس سیاه ۳۸۶
- نامه‌ی ۴۴۲: تقاضای همسفر شدن ۳۹۳
- نامه‌ی ۴۴۳: اعتبارسنجی روایات ۳۹۴
- نامه‌ی ۴۴۴: اعتبارسنجی روایات ۳۹۷
- نامه‌ی ۴۴۵: تشخیص اضطراب ۴۰۰
- نامه‌ی ۴۴۶: اشکال بر نقد مراجع تقلید ۴۰۱
- نامه‌ی ۴۴۷: ریش تراشی ۴۰۳
- نامه‌ی ۴۴۸: ماجرای حضرت موسی و خضر

- ۴۰۶..... (علیهماالسلام)
- نامه‌ی ۴۴۹: خیرات برای مردگان..... ۴۱۰
- نامه‌ی ۴۵۰: میزان تأثیر گناه بر ثواب..... ۴۱۷
- نامه‌ی ۴۵۱: نمایش آمار..... ۴۱۹
- نامه‌ی ۴۵۲: کمک به مسجد..... ۴۲۲
- نامه‌ی ۴۵۳: تعبیر خواب..... ۴۲۳
- نامه‌ی ۴۵۴: ساختمان‌های مرتفع..... ۴۲۵
- نامه‌ی ۴۵۵: محمد حنفیه..... ۴۲۷
- نامه‌ی ۴۵۶: تأثیر بلایا بر اعتقادات..... ۴۲۹
- نامه‌ی ۴۵۷: انجمن حجتیه..... ۴۳۱
- نامه‌ی ۴۵۸: غسل..... ۴۳۳
- نامه‌ی ۴۵۹: پیاده‌روی اربعین..... ۴۳۴
- نامه‌ی ۴۶۰: استفسار از قوانین..... ۴۴۱
- نامه‌ی ۴۶۱: راه‌پیمایی اربعین..... ۴۴۳
- نامه‌ی ۴۶۲: اضطراب از ترک خرافات..... ۴۴۶
- نامه‌ی ۴۶۳: قیام امام حسین (علیه‌السلام)..... ۴۵۱
- نامه‌ی ۴۶۴: اجمال در طلب..... ۴۵۸
- نامه‌ی ۴۶۵: احکام وضو..... ۴۵۹
- نامه‌ی ۴۶۶: دعا در سجده‌ی آخر..... ۴۶۱
- نامه‌ی ۴۶۷: جایگاه ادیسون..... ۴۶۳
- نامه‌ی ۴۶۸: علامه طهرانی..... ۴۶۵
- نامه‌ی ۴۶۹: کسب اتصال با ارواح..... ۴۷۱

- نامه‌ی ۴۷۰: تأثیر بلایا بر اعتقادات ۴۷۶
- نامه‌ی ۴۷۱: اربعین ۴۸۰
- نامه‌ی ۴۷۲: رادیو منهاج فردوسیان ۴۸۱
- نامه‌ی ۴۷۳: اربعین ۴۸۳
- نامه‌ی ۴۷۴: استفسار از قوانین ۴۸۴
- نامه‌ی ۴۷۵: درمان عاقبت به شر شدن ۴۸۸
- نامه‌ی ۴۷۶: استخدام با پارتی‌بازی ۴۹۰
- نامه‌ی ۴۷۷: اعتبارسنجی ۴۹۲
- نامه‌ی ۴۷۸: نقش زیارت بر آمرزش گناهان ۴۹۴
- نامه‌ی ۴۷۹: کیفیت زیارت از راه دور ۴۹۶
- نامه‌ی ۴۸۰: القاب ۵۰۰
- نامه‌ی ۴۸۱: دکترین منهاج فردوسیان ۵۰۲
- نامه‌ی ۴۸۲: تأثیر نطفه بر عاقبت به خیری ۵۰۴
- نامه‌ی ۴۸۳: تقیه ۵۰۵
- نامه‌ی ۴۸۴: تبرک ۵۱۰
- نامه‌ی ۴۸۵: تفسیر المیزان ۵۱۲
- نامه‌ی ۴۸۶: حدود امر به معروف و نهی از منکر ۵۱۵
- نامه‌ی ۴۸۷: شیخ محمد شجاعی ۵۱۶
- نامه‌ی ۴۸۸: مجالست ۵۲۰
- نامه‌ی ۴۸۹: آرامش ۵۲۲
- نامه‌ی ۴۹۰: حذف آمار منهاجیار ۵۲۵
- نامه‌ی ۴۹۱: کیفیت دعا ۵۲۸

- نامه‌ی ۴۹۲: تبرک ۵۲۹
- نامه‌ی ۴۹۳: تبرک ۵۳۱
- نامه‌ی ۴۹۴: انتقاد ۵۳۷
- نامه‌ی ۴۹۵: تبرک ۵۴۱
- نامه‌ی ۴۹۶: مختلف ۵۴۵
- نامه‌ی ۴۹۷: نماد الله ۵۵۴
- نامه‌ی ۴۹۸: تبرک و بوسیدن ۵۵۸
- نامه‌ی ۴۹۹: اعتبارسنجی روایات ۵۵۹
- نامه‌ی ۵۰۰: حدیقة الشیعة ۵۶۱
- نامه‌ی ۵۰۱: گذشت ۵۶۶
- نامه‌ی ۵۰۲: اهمیت کیفیت یا کمیت ۵۶۸
- نامه‌ی ۵۰۳: ازدواج ۵۷۵
- نامه‌ی ۵۰۴: اعتبارسنجی روایات ۵۷۷
- نامه‌ی ۵۰۵: طلاقاری حرم‌ها ۵۸۰
- نامه‌ی ۵۰۶: دعا ۵۸۲
- نامه‌ی ۵۰۷: لیلة القدر ۵۸۴
- نامه‌ی ۵۰۸: حل تضاد ۵۸۹
- نامه‌ی ۵۰۹: شعر ۵۹۰
- نامه‌ی ۵۱۰: راهپیمایی ۵۹۱
- نامه‌ی ۵۱۱: پدر ۵۹۳
- نامه‌ی ۵۱۲: مال شبهه‌ناک ۵۹۶
- نامه‌ی ۵۱۳: ازدواج موقت ۵۹۹

- نامه‌ی ۵۱۴: قضاوت..... ۶۰۲
- نامه‌ی ۵۱۵: محدث نوری و مستدرک..... ۶۰۳
- نامه‌ی ۵۱۶: اعتبارسنجی روایت..... ۶۰۵
- نامه‌ی ۵۱۷: انتخابات..... ۶۰۷
- نامه‌ی ۵۱۸: هفت سین قرآنی..... ۶۱۲
- نامه‌ی ۵۱۹: اشکال بر جریدتین..... ۶۱۳
- نامه‌ی ۵۲۰: جلب روزی..... ۶۱۵
- نامه‌ی ۵۲۱: حذف تأییدیه‌ی علما و مراجع از
 منهاجیار..... ۶۱۶
- نامه‌ی ۵۲۲: ارکان منهاج فردوسیان..... ۶۱۹
- نامه‌ی ۵۲۳: قاعده و قانون به جای آیه و روایت..... ۶۲۲
- نامه‌ی ۵۲۴: اشکال به اسلام به جای مسلمین!..... ۶۲۴
- نامه‌ی ۵۲۵: توهین به مخالفین..... ۶۲۶
- نامه‌ی ۵۲۶: خداحافظی با «یا علی»..... ۶۳۳
- نامه‌ی ۵۲۷: لعن صوفیه..... ۶۳۵
- نامه‌ی ۵۲۸: لعن عالمان بی‌عمل..... ۶۳۷
- نامه‌ی ۵۲۹: «حرز جامع» برای دفع شیاطین و
 بی‌اثر کردن طلسم..... ۶۳۸
- نامه‌ی ۵۳۰: شمول صلوات بر امیر المؤمنین
 (علیه‌السلام)..... ۶۳۹
- نامه‌ی ۵۳۱: برتری مقام حضرت علی بر مقام
 حضرت رسول..... ۶۴۰

- نامه‌ی ۵۳۲: درمان وسواس..... ۶۴۵
- نامه‌ی ۵۳۳: اعتکاف..... ۶۴۶
- نامه‌ی ۵۳۴: اعتبارسنجی دعای نور..... ۶۵۴
- نامه‌ی ۵۳۵: رهاندن فرزندان از وابستگی..... ۶۵۷
- نامه‌ی ۵۳۶: معنی عارف..... ۶۵۸
- نامه‌ی ۵۳۷: فرقه خواندن منهج فردوسیان..... ۶۶۰
- نامه‌ی ۵۳۸: نماز یکشنبه ذی‌قعدة..... ۶۶۷
- نامه‌ی ۵۳۹: ارتدکس تشیع..... ۶۶۹
- نامه‌ی ۵۴۰: ترس از بچه‌دار شدن..... ۶۷۲
- نامه‌ی ۵۴۱: صله‌ی رحم..... ۶۷۴
- نامه‌ی ۵۴۲: مهره‌ی مار..... ۶۷۵
- نامه‌ی ۵۴۳: مقدمه‌ی مهره‌ی مار..... ۶۷۷
- نامه‌ی ۵۴۴: راه تقویت ایمان..... ۶۸۳
- نامه‌ی ۵۴۵: بررسی یک نقد ناسالم..... ۶۸۶
- نامه‌ی ۵۴۶: معنی بنای عقلا..... ۶۹۱
- نامه‌ی ۵۴۷: قصد ورود..... ۶۹۴
- نامه‌ی ۵۴۸: معنی پویایی اسلام..... ۶۹۵
- نامه‌ی ۵۴۹: نیاز به الگوی موفق..... ۶۹۸
- نامه‌ی ۵۵۰: شوق مرگ یا ترس از مردن..... ۶۹۹
- نامه‌ی ۵۵۱: ازدواج‌های پیامبر..... ۷۰۱
- نامه‌ی ۵۵۲: نسخه‌ی ثروت..... ۷۰۳
- نامه‌ی ۵۵۳: پیاده روی اربعین به شهری..... ۷۰۴

- نامه‌ی ۵۵۴: ذکر پیاده‌روی اربعین ۷۰۶
- نامه‌ی ۵۵۵: فریب زیارت اربعین ۷۰۸
- نامه‌ی ۵۵۶: خطر معرفی الگوی تربیتی ۷۱۱
- نامه‌ی ۵۵۷: نقد روایات لعن خلفا ۷۱۸
- نامه‌ی ۵۵۸: فلسفه‌ی عزاداری ۷۲۳
- نامه‌ی ۵۵۹: برتری پیامبر بر امام ۷۲۸
- نامه‌ی ۵۶۰: نیت کسب ثروت ۷۳۱
- نامه‌ی ۵۶۱: غذا خوردن در عروسی موسیقی‌دار ۷۳۲
- نامه‌ی ۵۶۲: اعتبارسنجی نامه‌ی امام عسکری
(علیه‌السلام) ۷۳۵
- نامه‌ی ۵۶۳: شفای دائم و شفای موقت ۷۳۸
- نامه‌ی ۵۶۴: عید بیعت ۷۴۱
- نامه‌ی ۵۶۵: وحدت یا برائت؟! ۷۴۶
- نامه‌ی ۵۶۶: اتفاقات معمولی و تکراری؟! ۷۴۹
- نامه‌ی ۵۶۷: تنها منجی عصر حاضر؟! ۷۵۲
- نامه‌ی ۵۶۸: مهره‌ی مار، وقت‌گیر است؟! ۷۵۶
- نامه‌ی ۵۶۹: نقدی بر اختلاف علما در تعریف بنای
عقلا ۷۵۸
- نامه‌ی ۵۷۰: حکم مراعات نکردن قوانین بشری ۷۶۳
- نامه‌ی ۵۷۱: فرق برائت با لعن ۷۶۵
- نامه‌ی ۵۷۲: پردرآمدترین شغل، کدام است؟ ۷۶۹
- نامه‌ی ۵۷۳: راه در امان ماندن از بیماری‌های

- ۷۸۱.....کشنده!
- ۷۸۳.....نامه‌ی ۵۷۴: باورهای ضدثروت کدامند؟
- ۷۸۶.....نامه‌ی ۵۷۵: نمونه‌هایی از باورهای بازدارنده
- ۷۹۰.....نامه‌ی ۵۷۶: تأثیر گناهان بر عبادات
- ۷۹۳.....نامه‌ی ۵۷۷: صوفی در لباس اهل علم
- ۷۹۵.....نامه‌ی ۵۷۸: ترجیح نماز فرادا بر نماز جماعت!
- ۷۹۷.....نامه‌ی ۵۷۹: ضرورت تحصیل حضور قلب در نماز
-نامه‌ی ۵۸۰: امتحان حضرت زهرا (س) قبل از خلقت!
- ۷۹۹.....
- ۸۰۰.....نامه‌ی ۵۸۱: استعانت از نماز و روزه
- ۸۰۲.....نامه‌ی ۵۸۲: مصادیق تلاش برای حضور قلب
- ۸۰۳.....نامه‌ی ۵۸۳: همجنس‌بازی و دوجنسه‌ها
- ۸۰۵.....نامه‌ی ۵۸۴: رابطه‌ی روزی با پول
- ۸۰۶.....نامه‌ی ۵۸۵: راه رهایی از موسیقی تلویزیون
- ۸۰۸.....نامه‌ی ۵۸۶: میزان خطر تصوف
- ۸۰۹.....نامه‌ی ۵۸۷: چرا قم ایمن نیست؟!
- ۸۱۰.....نامه‌ی ۵۸۸: حرم، دارالشفای شیعه؟!
- ۸۱۲.....نامه‌ی ۵۸۹: حکمت تشییع غریبانه
- ۸۲۰.....نامه‌ی ۵۹۰: بدن امام معصوم، ناقل ویروس؟!
- ۸۲۲.....نامه‌ی ۵۹۱: روش معاشرت با منکران
- ۸۲۵.....نامه‌ی ۵۹۲: جایگاه حضور قلب
- ۸۳۷.....نامه‌ی ۵۹۳: حکمت کرونا و ویروس!

- نامه‌ی ۵۹۴: بستن حرم‌ها در شیوع بیماری ۸۴۰
- نامه‌ی ۵۹۵: معنی واقعی به قصد رجاء ۸۴۲
- نامه‌ی ۵۹۶: راه ندادن میهمان به خانه؟! ۸۴۶
- نامه‌ی ۵۹۷: حل تعارض دو حکم ۸۴۹
- نامه‌ی ۵۹۸: چرایی تلاش برای حضور قلب ۸۵۰
- نامه‌ی ۵۹۹: چرا حضور قلب واجب نیست؟! ۸۵۳
- نامه‌ی ۶۰۰: اگر خدا عادل است ۸۵۵

بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِ اللَّهِ
وَأَفْضَلِ التَّحِيَّاتِ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ
مُرْتَقِبًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَمُرْتَجِيًا لِفَضْلِ اللَّهِ وَعَلَى الْمُنْهَاجِيِّينَ وَالْمُنْهَاجِيَّاتِ سَلَامٌ مِنَ اللَّهِ.^۱

مقدمه:

گاهی وقتها در خلال سؤال و جوابها و نامه‌های رسیده، مطالبی مطرح می‌شد که در آثار رسمی نیامده بود ولی می‌توانست راهگشای عده‌ای از منهایون و منهاجیات باشد. لهذا بر آن شدم که نامه‌های رسیده را بعد از حذف مشخصات و خصوصیات فرستنده، در اختیار عموم قرار دهم. امیدوارم این سعی مختصر، مورد قبول حق تعالی قرار بگیرد.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
مشهد مقدس - حاج فردوسی
فروردین ماه ۱۳۹۹ خورشیدی

۱. ترجمه: به نام خدا و با یاری خدا و در راه خدا [آغاز می‌کنم] و ستایش برای خداست و درود بر پیامبر خدا و بر خاندانش و برترین تحیتها بر باقی‌مانده [پیامبران و امامان] و لعنت پیوسته بر دشمنان خدا باد. در انتظار فرمان خدا و امیدوار به فضل خدا [هستم]. و سلام خدا بر مردان و زنان منهایی باد.





نامه‌ی ۳۰۱: روش برخورد با منکرین

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

در عید نوروز، یک بنده‌ی خدایی از قم در شهرمان بود. من ازش پرسیدم آیا منهج فردوسیان شنیده‌ای در قم؟ گفت: آره ولی اینقدر از این فرقه‌ها زیاده تو قم که منهج فردوسیان داخلش گم است. سؤال بنده این است که همشهریان من هم این را یک فرقه می‌دانند. درسته شما توضیح داده‌اید داخل کتاب آشنایی با منهج فردوسیان، ولی قانع نمی‌شوند. تکلیف چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر کسی لیاقت ورود به این برنامه و استفاده از آن را ندارد. تکلیف شما، این است که با تمام وجود، به اصلاح دیدگاه‌هایتان پرداخته و قوانین عملی‌اش را مراعات کنید. حساب دیگران، با شما نیست. دیگران، شاید در همین دنیا و حتماً در آن دنیا، به اشتباه خودشان پی خواهند برد.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۳۰۲: شبهه‌ای بر ناعدالتی خدا

متن نامه:

سلام علیکم

در یکی از گروه‌های اجتماعی، سئوالی مطرح شده که استغفر الله مبنی بر ناعدالتی خداوند متعال است، به اینگونه که:

حضرت عزرائیل (علیه السلام) فشار کار زیادی دارد، هر روز جان هزاران نفر را می‌گیرد.

حضرت جبرائیل (علیه السلام) هزار و چهار صد سال است بیکار است.
و حضرت اسرافیل (علیه السلام) از ابتدای خلقت، منتظر فقط در صورت دمیدن می‌باشد.

چرا اینقدر ناعادلانه کارها را بین ملائکه تقسیم نموده؟

البته مختصر جوابی را دادم ولی نمی‌دانم درست است یا خیر، جواب من اینچنین بود:

کارها و حکمت‌های خداوند با کارهای ما انسان (نماها) فرق دارد. فرشته‌ها نیز مخصوص عبادت باری تعالی آفریده شده‌اند و چنان نیست که مثلاً حضرت جبرائیل (علیه السلام) دیگر بازنشسته گردیده، و یا حضرت اسرافیل (علیه السلام) کنار صور، بیکار منتظر فرمان الهی باشد، حکمت الهی در مغز انسان‌ها نمی‌گنجد.

نمی‌دانم درست گفته‌ام یا خیر؟

متشکرم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در رابطه با این مثلاً شبهه در ناعدالتی خدای تعالی، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:

نکته‌ی اول: این گونه سخنان و شبهات، از سر بیکاری و بی‌عاری است و دانستن و ندانستن جواب آن، نفع یا ضرری به اصحاب منهج فردوسیان نمی‌زند. اصحاب منهج فردوسیان، مردان و زنان پاک‌سرشتی هستند که راه رسیدن به بالاترین درجات عالم هستی را آموخته‌اند و شب و روز، در صد مراعات قوانین آن می‌باشند تا به زودی و با عافیت و سلامت، قدم بر برترین قله‌های جهان آفرینش بگذارند و برای همیشه، از برترین نعمت‌ها و آرامش‌ها و آسایش‌ها، بهره‌مند شوند.

نکته‌ی دوم: جواب شما، جواب خوبی است. به این بیان که فضولی در کار خداوند، به ما انسان‌ها نیامده است. یعنی به ما اجازه نداده است که در کارهای سراسر حکمت‌آمیز او، چرا و چگونه بیاوریم و اگر دست فضولی دراز کنیم، تهی‌دست بر خواهیم گشت.

نکته‌ی سوم: وظایف این چهار فرشته‌ی بسیار بزرگ و بزرگوار الهی، همواره بوده و هست. جبرئیل امین، مأمور رساندن برنامه‌ی تربیتی است. از آغاز آمدن پدر بزرگ ما حضرت آدم (علیه السلام) بر روی زمین، حضور داشته و رسم زندگی و بندگی به او می‌آموخته و هنوز هم در خدمت استاد حاضر (ارواحنا فداه) است و شاید بتوان گفت: هم اینک، وظیفه‌ی تعلیم و ابلاغ

منهج فردوسیان به مشتاقان کمال و سعادت را بر عهده دارد. اگر نا آشنایان با منهج فردوسیان از این جمله، وحشت کنند، توجه داشته باشند که منظور از «منهج فردوسیان» واضحات و مسلمات شیعی اثنی عشری است.

حضرت میکائیل، فرشته‌ی توزیع ارزاق است. از روز اول خلقت، روزی هر روزی خواری را به او می‌رساند و تقسیم روزی‌ها، به او سپرده شده است. هنوز هم از شیری که در پستان مادر برای شیرخوار ساخته می‌شود تا بارانی که می‌بارد و دانه‌ای که می‌روید و نانی که در تنور پخته می‌شود، حساب و کتاب و تقسیمش با این فرشته‌ی عظیم الهی است.

حضرت اسرافیل، مأمور دمیدن روح است. هر جا که جنینی به چهار ماهگی برسد، این فرشته‌ی بزرگ خداوند، روح را در او می‌دمد و او را جان می‌بخشد. گویا این جان‌بخشی، مخصوص انسان نباشد بلکه تمام جانداران، از برکت انجام وظیفه‌ی او، صاحب جان می‌شوند. البته مأموریت دمیدن روح سراسری در روز قیامت نیز از وظایف اوست.

حضرت عزرائیل، کاری مخالف با حضرت اسرافیل را بر عهده دارد، یعنی جان را می‌ستاند. پس جان انسان‌ها و تمام جانداران، توسط آن جناب یا سربازان و ایادی اش گرفته می‌شود. البته مأموریت میراندن سراسری در روز قیامت نیز از وظایف اوست.

با این حساب، می‌بینید که عدالت الهی، همواره برقرار است و این چهار فرشته‌ی بزرگوار، «عرش الهی» یعنی سلطنت خدای تعالی را حمل می‌کنند و خدایی خدا را به ظهور می‌رسانند. آنان همواره مشغول کارند و هیچگاه خسته و درمانده نمی‌شوند. خواب و استراحت ندارند و هیچگاه تقاضای مرخصی نمی‌کنند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۰۳: شهادت ثالثه

متن نامه:

سلام علیکم

با توجه به مطالبی که در باب شهادت ثالثه در پایگاه اینترنتی منهجیار منتشر شده، آیا مراجعی که شهادت ثالثه را در اذان و اقامه بدون قصد ورود جایز می‌دانند و حکم آن را کاملاً دوپهلوی بیان می‌کنند و به خاطر مصلحت‌اندیشی، حکم قطعی آن را بیان نمی‌کنند، مخترع و بدعت‌گذار در دین محسوب می‌شوند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

شیعه، سپری دارد به نام «تقیه». هر گاه بر جان یا مال یا آبروی خود بترسد، مأمور است که «تقیه» کند یعنی آنچه اعتقاد دارد را در دل نگه دارد و بر زبان نیاورد یا حتی خلاف آن را بر زبان بیاورد. همچنین آنچه باید عمل کند را برای حفظ جان خود، ترک نماید و آنچه باید ترک کند را برای حفظ جان خود، انجام دهد.

تقیه بر دو نوع است: «تقیه از مخالف» و «تقیه از موافق»

گاهی اوقات، لازم است اسلام اصیل را در مواجهه با کسانی که به اسلام غیراصیل معتقدند، انکار کرد و کنار گذاشت تا جان و مال و آبرو در امان بماند. گاهی اوقات، لازم است تشیع ناب را در مواجهه با کسانی که گرفتار تشیع نانوشته هستند، انکار کرد و کنار گذاشت تا جان و مال و آبرو در امان بماند.

فتوای برخی از این مراجع معظم تقلید در مورد شهادت ثالثه، از باب «تقیه از موافق» است. یعنی از ترس شیعیان رادیکال، مجبورند عبارت را چنان بیاورند که هم خدا را راضی نگه دارند و هم خلق خدا را.

این مطلب را به تفصیل در مبحث «به قصد رجاء» و «به قصد مطلوبیت» بحث کرده‌ایم که هر گاه فقیه، نتواند عوام را از انجام کاری بازدارد، از آنان می‌خواهد که آن کار را حد اقل به نیت ورود انجام ندهند بلکه به امید ثواب انجام دهند.

با توجه به مطالب فوق، نمی‌توان مراجع معظم را بدعت‌گذار دانست زیرا برخی از آنان، در حال تقیه، چنین فتوایی صادر کرده‌اند. مشهور است که یکی از مراجع نجف، فتوا به حرمت شهادت ثالثه در اذان داده بود. این خبر به عوام شیعه رسید و با بیل و کلنگ و داس و قمه بر در خانه‌ی آن عالم اجتماع کردند و خواهان این بودند که بیرون آید تا گردنش را بزنند. آن فقیه چون چنین دید، فتوا به وجوب گفتن شهادت ثالثه در اذان داد!! با این فتوا، معترضین، راضی شده و خون آن عالم، محفوظ ماند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۰۴: شهادت ثالثه

متن نامه:

سلام علیکم

اذان گفتن یک منهای در بلندگوهای مساجد، از دو حال خارج نیست:
۱. اگر اذان بگوید و شهادت ثالثه را نگوید، یا می‌کشندش یا تبعیدش می‌کنند.

۲. اگر اذان بگوید و شهادت ثالثه را هم بگوید، بدعت و حرام است.
حال با توجه به ثواب‌های فراوانی که برای مؤذن در کتاب بهشت و جهنم آمده، وظیفه‌ی یک منهای در این مورد چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر جا خطر جانی یا مالی و آبرویی مهم در میان باشد، باید تقیه کرد. در این مورد نیز، دو راه بیشتر ندارید:

۱. اذان بگویید به امید ثواب‌های فراوان و شهادت ثالثه را به قصد تبرک یا از باب «تقیه از موافق» بگویید.

۲. اذان عمومی را ترک کنید و بر اذان نماز فرادا اکتفا کنید.
ولی به هیچ وجه صلاح نیست در این زمان و در ملاً عام شیعیان، اذان را بدون شهادت ثالثه بگویید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۰۵: ازدواج

متن نامه:

سلام علیکم

حاج فردوسی راستش بنده قصد و تمایل دارم - اگر خدا بخواهد - برای عقد ازدواج به قم آمده و جنابعالی خطبه‌ی ازدواج ما را جاری فرمایید. خواستم بپرسم که نظر شما چیست؟ لطفاً اگر نکته‌ای را لازم می‌دانید که بدانم به بنده بگویید.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

به چند نکته توجه کنید:

نکته‌ی اول: فرقی نمی‌کند که چه کسی عقد را بخواند. یکی از چیزهایی که تقریباً به صورت سنت شرعی در آمده، این است که عقد را فلان مرجع تقلید یا فلان عالم بزرگ بخواند. در حالی که از نظر شرعی، عقدی که آیت الله العظمی می‌خواند با عقدی که محضردار به طور صحیح انشاء می‌کند، یک اثر دارد و هیچ برکت یا بهره‌ی خاص اضافه‌ای ندارد. سعی ما بر این است که اصحاب منهج فردوسیان را از «سراب» دین رهاانیده و با «آب» دین سیراب کنیم؛ چیزی که متأسفانه در خیلی از علما دیده نمی‌شود. اگر علمای معظم و مراجع گرانقدر، این نکته را برای مردم روشن کنند که خواندن عقد، چه توسط خود عروس و داماد باشد و چه توسط وکیلشان، اگر به عربی صحیح باشد، موجب تمام آثار ازدواج می‌شود، اولین

فایده‌اش برای خودشان خواهد بود که از هجوم مردم به بیت و دفترشان کاسته می‌شود.

بخشی از عمر علما و مراجع معظم به خواندن صیغهی عقد هدر می‌رود. این کار را محضردار هم می‌تواند انجام دهد. از سوی دیگر، وکیل شدن برای خواندن صیغهی عقد، برای کسی که دسترسی به محضردار دارد، ثوابی هم نخواهد داشت.

نکته‌ی دوم: فرقی نمی‌کند که عقد در چه مکانی خوانده شود.

یکی دیگر از خیالات مذهبی‌ها، این است که عقد در حرم امام رضا (علیه‌السلام) و حرم امامزادگان یا مسجد و حسینیه، برکت و ارزش بالاتری نسبت به خواندن عقد در منزل و تالار دارد.

در صورتی که این تصور، باطل و بدون سند است. پس هر جا که صیغهی عقد ازدواج زن و مرد مسلمان خوانده شود، به تصریح روایات، آنجا برای لحظات عقد، مبارک است و دعا در آنجا مستجاب می‌باشد. خواه در مسجد باشد یا در منزل، خواه در خشکی باشد یا در دریا، خواه در کشتی و روی آب باشد یا در زیردریایی و صدها فرسخ زیر اقیانوس.

نکته‌ی سوم: فرقی می‌کند که عقد در چه زمانی خوانده شود.

همچنان که در قواعد نظری و همچنین قوانین عملی منهج فردوسیان آمده است، باید مراقب باشید که عقدتان در ساعات گرم شبانه روز یا در ایام قمر در عقرب نباشد.

جالب است بدانید بر عکس دو مورد فوق که هیچ پایگاه شرعی ندارد و هیچ فرقی نمی‌کند و مردم، بسیار جدّی‌اش می‌گیرند، نکته‌ی سوم یعنی زمان عقد، دستور شرعی دارد ولی چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و مراعات

نمی‌شود و بخشی از اختلافات خانوادگی و طلاق‌های رسمی و عاطفی، ریشه در مراعات نکردن زمان عقد دارد.

نتیجه‌گیری: با توجه به آنچه گفته شد، آمدن شما به همراه خانواده و عروس به همراه خانواده به قم، مایه‌ی زحمت هر دو خانواده خواهد بود. ولی می‌توانید بعد از عقد و به جای مراسم آئینی عروسی، سفری به قم داشته باشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۰۶: مقابله با شیطان

متن نامه:

سلام خدمت حاج فردوسی

من چند ماهی است که تصمیم گرفتم به منهج عمل کنم اما شیطان با چنگ زدن به دستگیره‌های نفسم (ریشه‌ی گناهان) مرا دچار افکار عذاب‌آور گناه و وسواس کرده است. شما چه توصیه‌ی عملی‌ای دارید برای مقابله با شیطان؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

انسان تا در این دنیاست، از وسوسه‌ی شیطان، رها نیست، جز مخلصین که همان انبیاء و اوصیاء باشند. پس آمدن وسوسه را جدی نگیرید و مراعات

قانون‌ها را محکم بگیری. اساس جهاد با نفس، همان مراعات قانون‌های طبقات اول تا ششم است. آنچه صوفیه آن را جهاد با نفس می‌شمارند، در حقیقت، نفس‌پروری است و منجر به هر قدرت و توانایی‌ای می‌شود، الا رسیدن به رضایت خداوند و بهشت برین. البته در روایات رسیده از استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم السلام) برای مقابله با خطورات شیطانی و وسوسه‌های نفسانی، تکرار ذکر شریف «لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» توصیه شده است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۰۷: ورزش و حفظ سلامتی جسم

متن نامه:

با سلام و احترام خدمت حاج فردوسی

۱. در منهج فردوسیان برای من جوانی که می‌خواهم نشاط داشته باشم در انجام مستحبات، چه کارهایی توصیه شده که هم خدای ناکرده لهو و لعب نباشد و هم در روح و جسمم نشاط ایجاد کند؟

۲. نظر حاجی درباره‌ی ورزش و حفظ سلامتی که در قوانین منهج فردوسیان، حفظ سلامت جسم (که همان مرکب روح است) تأکید شده را بفرمایید؟

با تشکر از وقت و حوصله‌ای که برای جواب به سؤال‌ها می‌گذارید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

حفظ سلامتی بدن، همچنین حفظ نشاط و سرحالی بدن، یکی از لوازم عبادت و کسب رضای حضرت حق تعالی است. اگر بدن، مریض باشد یا سالم باشد ولی ملول و خمود باشد، نخواهد توانست مرکب خوبی برای رساندن روح به قلّه‌های بلند بندگی باشد. پس لازم است برای پیشگیری از مریض شدن، دستورات بهداشتی اسلام - که در طبقات هفتم و نهم آمده - را مراعات کنید. خصوصاً از حجامت به صورت مداوم، غفلت نکنید.

برخی کارهایی که موجب نشاط روحی و جسمی می‌شود و توصیه شده‌ی اسلام است، عبارتند از: خواندن نماز شب، بازی با همسر شرعی (دائم یا موقت) و ورزش‌هایی مانند اسب دوانی و تیراندازی.

نزدیکی با همسر (دائم یا موقت) در حد اعتدال، یکی از بهترین راه‌های رسیدن به نشاط روحی و جسمی برای جوانان است. البته جوانان ما به جای این که همسر بگیرند، می‌خواهند شهوت جنسی را در خود، سرکوب کرده و یا با انجام ورزش‌های سنگین و خوردن کافور و غذاهای سرد، درمان کنند؛ که البته ناموفق هستند.

همچنین ورزش و نرمش، به اندازه‌ی نیاز بدن و فراغت و فرصت، بسیار خوب است و موجب تقویت بدن و بانشاط نگه‌داشتن روح و جسم می‌باشد. در مقابل اینها، روی آوردن به شبکه‌های مجازی ارتباطات، تماشای فیلم‌های تحریک‌کننده و از همه بدتر، خودارضائی، از عوامل تخریب روح و جسم جوانان است. اینگونه کارها، نه تنها مایه‌ی تسکین نیست، بلکه نوعی

خراشیدن روح محسوب شده و خراش‌های عمیقی در جان پاک انسان بر جای می‌گذارد. خراش‌هایی که مدت‌ها به نمک‌پاشی وجدان، گرفتار است. پس نتیجه‌ی سخن، این شد که: همسر بگیرد که نزدیکی، مایه‌ی نشاط جسم و روح است. از دخانیات و وبگردی‌های بی‌هدف پرهیزید. خودارضائی را ترک کنید که متلاشی‌کننده‌ی جسم و روح و مایه‌ی ناخشنودی خدای تعالی است. از ورزش و نرمش در شبانه‌روز، به اندازه‌ی کافی، بهره‌مند شوید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۰۸: تفسیر سوره‌ی واقعه

متن نامه:

سلام علیکم

سؤالاتی در مورد برخی از آیات سوره‌ی واقعه دارم، به این قرار:

۱. با توجه به این که خدای تعالی در سوره‌ی واقعه می‌فرماید: «و السابقون السابقون * اولئک المقربون * فی جنات النعیم * ثلثة من الاولین * و قلیل من الآخرین». لغت قلیل در این آیه، نسبت به «ثلة» سنجیده می‌شود یا نسبت به «الآخرین»؟ چرا که اگر نسبت به «ثلة» سنجیده شود، بسی مایه‌ی ناامیدی خواهد شد.

۲. آیا یک منهاجی می‌تواند به جایی برسد که در زمهری «سابقون» قرا

گیرد؟

۳. با توجه به این که در مورد سابقون، وعده‌ی «حور عین» داده شده و در مورد «اصحاب یمین» وعده‌ی «فرش مرفوعة» این دو چه تفاوتی از نظر خلقت و ارزش دارند؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

گرچه برخی از این سؤالات، ثمره‌ی عملی ندارد، ولی حرمت آن که ثمره‌ی عملی دارد، بقیه را نیز جواب می‌دهم. ان شاء الله.
جواب ۱: نسبت به سابقون است. یعنی سابقون، که از نزدیکان هستند و در بهشت پر نعمت، خیلی از آنان، از اولی‌ها و کمی از آنان، از آخری‌ها هستند. به بیان امروزی، اینگونه باید گفت: هفتاد یا هشتاد درصد سابقون از اولی‌ها و بیست یا سی درصد سابقون از آخری‌ها هستند. نه این که بگوییم: هفتاد یا هشتاد درصد اولی‌ها، سابقون هستند و بیست یا سی درصد آخری‌ها سابقون هستند.

به عبارت دیگر، باید اینجور معنی کنیم که اگر مثلاً هزار نفر در نهایت از سابقون باشند، هشتصد نفرشان از اولی‌ها و دویست نفرشان از آخری‌ها هستند. نه این که بگوییم: اگر مثلاً مسلمانان اولیه، یک میلیون بودند، هشتصد هزار نفرشان از سابقون هستند و مسلمانان آخری که مثلاً یک میلیارد نفر هستند، ده میلیونشان از سابقون هستند.

جواب ۲: برای اصحاب منهج فردوسیان، درجاتی برشمرده‌ایم که در کتاب «آشنایی با منهج فردوسیان» به تفصیل، بیان شده است. امید رسیدن به

درجه‌ی سابقون، تنها و تنها برای «منه‌اج کوش» وجود دارد. ولی سایر اصحاب منه‌اج فردوسیان، قطعاً به آن مقام نخواهند رسید.

جواب ۳: همین آیات شریفه، دلیلی بر برتری حورالعین بر سایر منکوحات بهشتی است. به عبارت دیگر، از آنجا که حورالعین را برای سابقون در نظر گرفته است، و اصحاب یمین را محروم از آن بیان نموده، معلوم می‌شود که تجلی بسیار خاصی از رضایت حق تعالی است.

البته در روایت است که بعضی استادان معظم منه‌اج فردوسیان (علیهم السلام) برخی عبادت‌های دشوار را به امید وصال حورالعین انجام می‌داده‌اند. این امر، نشان از این دارد که به رغم تصورات جاهلانه‌ی صوفیه و بافته‌های خیالی صوفی‌گرایان، حورالعین، یکی از خاص‌الخاص‌های خدای تعالی برای بندگان خاص‌الخاصش است.

اما این که این دو، چه فرقی با هم دارند، از حیثه‌ی علم ما خارج است و روایتی در بیان کیفیت دقیق آن، نرسیده است. و مستحضرید که امر شده‌ایم بعد از نمازهای واجب - که مظان استجاب‌ت دعاست - از خدای تعالی، ازدواج با حورالعین را بخواهیم. رزقنا الله و ایاکم بفضله.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۰۹: کمال واقعی

متن نامه:

سلام

یک سؤال ساده دارم، دوست داشتی جواب بده، دوست نداشتی جواب نده. این کمال و سعادت واقعی که ارائه شده، یعنی تا حالا هر چی دیدیم در مورد کمال واقعی، دروغ بوده؟ یا نه؟ و اینکه شما از چه منابعی تأیید شدید؟ ضامن و تأییدیه‌ی شما چیه که راه سعادت و کمال دست شماست و کس دیگه‌ای این راه رو بلد نیست؟

و سؤال دیگه اینکه با توجه به نقشه‌ی گرافیکی شما، همه در آتش جهنم وجود دارند؟ یا نه اشخاصی هم هستند که از مراحل بالاتری برخوردارند؟ کسی نظری یا نقدی داشته باشه و درخواست مناظره کنه کسی هست که پاسخگو باشه؟ شما دفتر دارید، اما این دفتر شماره تلفن نداره؟ فقط یه کدپستی؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: محیط اطراف ما، پر است از تبلیغات کمال و خوشبختی، در صورتی که تمام آنها، کمال ظاهری است نه کمال واقعی. این که در مدرسه، به شما گوشزد می‌کنند که درس خواندن، کمال است؛ نه این که کمال واقعی باشد و انسان را به بهشت برین و همنشینی با اولیای الهی برساند، بلکه به این معنی است که نسبت به کسی که سواد کافی ندارد، در نزد اهل دنیا و در ظاهر، کمالی محسوب می‌گردد.

همچنین این که ثروت یا علم را مایه‌ی خوشبختی برمی‌شمارند، به این معنی نیست که پولداری یا دانشمند بودن، انسان را به سعادت ابدی و بهشت

برین می‌رساند. بلکه به این معنی است که مایه‌ی آسایش‌هایی در چند سال عمر دنیا می‌گردد.

پس، اول باید به این معنی توجه کنید که تمام کمال‌هایی که به سوی آن دعوت می‌شوید، کمال ظاهری است و برای چند روز عمر دنیاست نه برای عمر جاودان آخرت. سپس توجه کنید که دستور رسیدن به کمال واقعی و همیشگی، از سوی خدای تعالی و توسط پیامبر عظیم الشان اسلام و دوازده جانشین برحق ایشان، به ما رسیده است. آن وقت خواهید فهمید که دعوت «منه‌اج فردوسیان» به کمال واقعی و سعادت ابدی، به چه معنی است.

جواب ۲: منابعی که برنامه‌ی تربیتی منه‌اج فردوسیان از آنان گردآوری شده، در کتاب «آشنایی با منه‌اج فردوسیان» آمده است. اگر جویای دانستن هستید، به آن کتاب مراجعه نمایید. همچنین تمام محدثین و فقهای عظام شیعه‌ی دوازده‌امامی از زمان ائمه‌ی طاه‌رین (علیهم السلام) تا زمان ما، همگی، این برنامه‌ی تربیتی را تأیید کرده‌اند؛ زیرا این برنامه، چیزی جز مجموعه‌ی واضحات و مسلمات شیعه‌ی اثنی‌عشری نیست.

جواب ۳: ادله‌ای که بر خاتمیت حضرت ختمی‌مرتبت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اقامه می‌شود، دلیل ما بر این است که فقط آنچه از آن بزرگوار و دوازده جانشین برحقشان رسیده، درست است و بقیه‌ی برنامه‌های تربیتی که وامدار شرق و غرب می‌باشد، بر باطل است.

جواب ۴: بر طبق نقشه‌ی گرافیکی، هر کس توانسته باشد قواعد پایه را معتقد شده و قوانین طبقات اول تا چهارم را انجام دهد، از جهنم رهیده است و باید برای رسیدن به درجات بهشت، تلاش کند. البته رهیدن از جهنم، بستگی به تعداد قواعدی است که قبول کرده باشد، اگر مثلاً نیمی را قبول

کرده، نیمی از جهنم رهیده است. همچنین قوانین طبقات اول تا چهارم را هر کس به طور کامل مراعات کند، به طور کامل از جهنم رهیده ولی اگر برخی را مراعات نکند، به همان اندازه، گرفتار خشم الهی و جهنم سوزان است. جواب ۵: اگر درخواست مناظره، بعد از مطالعه‌ی دقیق مجموعه‌ی آثار منهج فردوسیان باشد، با روی گشاده و آغوش باز، استقبال می‌کنیم ولی از پذیرش و گفتگو با افرادی که بدون آشنایی با آثار منهج فردوسیان، بخواهند بر طبق خیالات و اوهام خود، بحث کنند، معذوریم. جواب ۶: شماره‌ی دفتر نیز در بخش ارتباطات، آمده است. همچنین توجه داشته باشید که «کدپستی» با «صندوق پستی» فرق دارد. کدپستی مربوط به منازل است ولی صندوق پستی، صندوقی است که در اداره‌ی پست قرار دارد و نامه‌ها و مرسولات پستی، به جای رفتن به آدرس، در آنجا نگهداری می‌شود.

در پایان، توصیه می‌کنم بدون علم، اظهار نظر نکنید. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۲

ترجمه: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤوند.

قبل از هر گونه اظهار نظری در مورد برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان، حتماً آثار و کتاب‌های منتشر شده در مورد این برنامه را به خوبی مطالعه کنید و اگر اشکالی برایتان باقی ماند، بپرسید و در نهایت، اگر قانع نشدید، می‌توانید نظرتان در مورد این برنامه را به صورت مستند، اظهار نمایید.

۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۶.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۰: حدود تقیه

متن نامه:

سلام

امام صادق (ع) فرمودند: دوست ندارم یک نفر از شما شیعیان در برابر هزار نفر از دشمنانتان کشته شوید. (وسایل الشیعه، ج ۱۵)
در خصوص بحث تقیه، داریم تا جایی که امامان معصوم جهت حفظ جان شیعیان و یاران خود، آنها را حتی لعن می‌کردند تا دشمن به شیعه بودن آنها پی نبرد.

حال با تکنولوژی روز دنیا و رصد افراد، دشمنان شیعه به خوبی می‌توانند افراد شیعه را شناسایی نمایند و حتی در خفا، یک بانک اطلاعاتی جامعی از آمار شیعیان تهیه کنند؛ خصوصاً در برهه‌ی کنونی که دشمن به وسیله‌ی داعش دارد به مقاصد خود می‌رسد.

اکنون حقیر و حتی جنابعالی پرچم شیعه را رسماً بلند نموده و آن هم در فضای مجازی که کل دنیا به آن دسترسی دارند ما را به عنوان شیعه می‌شناسند و محتوای مطالبمان نیز در همین راستا و تقویت شیعه می‌باشد، حال این فعالیت مجازی، آن هم با نام رسمی خود، در بحبوحه‌ی خطر و جنگ، جایی برای تقیه برای ما نخواهد گذاشت. و این تصور هم وجود دارد

که دشمن، ما را نیز رصد نموده باشد و حتی مطالب را هر روز و بعد از هر به روزرسانی رصد نموده و از آن، حتی نسخه‌ای تهیه کند.

حال در این شرایط دیگر جای تقیه کجاست؟ دیگر اگر خدای نکرده اتفاقی بیافتد، دشمن اسناد وسیعی بر شیعه بودن و حتی تبلیغ و ترویج شیعه از ما در اختیار دارد و به عنوان یک جنگجو و یک رزمنده در میدان قلم، ما را شناسایی نموده که خطر قلم از خطر تفنگ برای دشمن بیشتر است. با این مقدمه، آیا فعالیت رسمی خود را در اینترنت ادامه بدهم یا این که جایی برای تقیه نمودن در آینده بگذارم؟

و مطلب دوم این که یک شرح کاملی در خصوص تقیه در منهج فردوسیان در مقطع کنونی بنویسید. خیلی مورد نیاز خواهد بود که در این مقطع زمانی، تقیه چیست؟ چه شرایطی دارد؟ و چه جور تقیه کنیم؟ خصوصاً تقیه در فضای مجازی و تقیه در فضای واقعی.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تقیه، آنجایی است که جان یا مال یا آبروی انسان، در معرض «خطر» باشد. اما آنچه شما مطرح کرده‌اید، «احتمال خطر» است نه خود «خطر». همچنین این احتمال، یک احتمال عقلایی محسوب نمی‌شود؛ یعنی اکثریت کسانی که در این عرصه هستند، چنین احتمالی را نمی‌دهند. پس نمی‌توان به این احتمال که شاید در آینده، جنگ سخت در بگیرد و چون مشخصات ما را دارند، اول به سراغ ما بیایند و ما را بکشند، صحنه‌ی جنگ نرم را خالی

کرده و تلاش شبانه‌روزی در کارزار نشر هدایت و معرفت را تعطیل کرد. البته می‌توانید بدون اعلام هویت رسمی و تصاویر خود، این کار را انجام دهید؛ ولی توجه داشته باشید، همچنان که رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) بارها بیان داشته‌اند، اگر کسانی که توانایی لازم را دارند، صحنه‌ی جنگ نرم را ترک کنند، عذری در قیامت نخواهند داشت و مورد بازخواست خدای تعالی قرار خواهند گرفت.

خداوند، جهاد در راه نشر هدایت و برچیدن بساط گمراهی را نصیب ما و شما بفرماید و ما را با نوشیدن شهد شهادت، سرافراز نماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۱: نماز زن در مسجد

متن نامه:

سلام علیکم

۱. آیا قضا کردن عمدی نمازهای یومیه، معصیت است؟ آیا در مورد نوافل هم همین مطلب صدق می‌کند؟
۲. با توجه به مطلبی که در منهج‌پار منتشر شده، آیا می‌شود چنین نتیجه گرفت که اسلام، موافق نماز خواندن زن در خانه است، ولی مخالف نماز خواندن زن در مسجد هم نیست؛ پس حضور زن در مسجد - با مراعات تمام شرایط شرعی‌اش - معصیت نیست و فقط احتمالاً ثواب کمتری دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: نخواندن عمدی نمازهای واجب، حرام است بالاتفاق، هر چند نیت داشته باشد که بعداً قضایش را بجا آورد، ولی نخواندن عمدی نوافل، محروم شدن از فضیلتی است و حرام نیست هر چند نیت نداشته باشد که بعداً قضایش را بجا آورد.

جواب ۲: نظر اسلام عزیز، بیش از «موافق با نماز خواندن زن در خانه» است، یعنی «توصیه به نماز خواندن زن در خانه» می‌کند. اما از سوی دیگر، نماز جماعت را بر زن نمی‌داند. حال اگر بگوییم در صدر اسلام، نماز جماعت، فقط در مسجد برگزار می‌شده است، می‌توان نتیجه گرفت که رفتن زن به مسجد نیز فضیلتی ندارد. ولی اگر نتوان اثبات کرد که نماز جماعت در صدر اسلام، فقط در مسجد بوده، آنجا نتیجه می‌گیریم که اسلام، نهی از رفتن زن به مسجد نکرده است و فقط نماز جماعت را در نظر دارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۲: وقت نماز عشاء

متن نامه:

سلام

این که در منهج فردوسیان بعد از نماز عشاء بیدار نمی‌مانند، منظور وقت نماز عشاء است که یکی دو ساعت بعد از نماز مغرب است یا خود نماز عشاء؟ که با توجه به این که امروزه نمازهای جماعت به صورت جمع خوانده می‌شوند، اگر منظور خود نماز عشاء باشد، عملاً همان اول غروب باید خوابید که خود، مشکلاتی ایجاد می‌کند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب، به دو نکته توجه کنید:

نکته‌ی اول: اوقات نماز، چنان که خدای تعالی تشریح و مقرر فرموده است، پنج وعده می‌باشد. البته به کسانی که عذری دارند، اجازه داده شده تا نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاءیشان را با هم بخوانند. همچنین در روایاتی وارد است که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گاهی اوقات، بدون عذر هم بین نماز ظهر با عصر و مغرب با عشاء جمع کرده‌اند، اما سیره‌ی مستمره‌ی آن جناب، بر خواندن نماز در پنج وعده بوده است.

آنچه امروزه در میان شیعیان مرسوم است، سنت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت طاهرین (علیهم‌السلام) نیست، بلکه جایزی است که بر اثر کسالت و تنبلی، به صورت شعار شیعه در آمده است؛ تا آنجا که اگر کسی نمازهایش را در پنج وعده بخواند، به او تهمت سنی شدن و وهابی‌گری می‌زنند و پیش‌بینی می‌کنند که به زودی، به گروه‌های تروریستی داعش و القاعده خواهد پیوست و...

نکته‌ی دوم: اذان عشاء در نزد شیعه، حد اکثر پنجاه و هشت دقیقه بعد از

اذان مغرب است. البته این زمان در طول سال، تغییر می‌کند ولی هیچگاه فاصله‌ی اذان عشاء از اذان مغرب، بیش از پنجاه و هشت دقیقه نمی‌شود. به عبارت ساده‌تر، چند روز از آخر خردادماه و چند روز از اول تیرماه، اذان عشاء، پنجاه و هشت دقیقه بعد از اذان مغرب است و در بقیه‌ی شب‌های سال، همیشه کمتر از این مقدار می‌باشد.

پس این که نوشته‌اید، یکی دو ساعت بعد از نماز مغرب، مربوط به شیعه نیست و عامه چنین اذان عشاءی دارند.

نکته‌ی سوم: هزاران سال، بشر بود ولی تلویزیون و فیلم و سریال نبود. پس چون خورشید غروب می‌کرد، شام می‌خورد و سر به بالین می‌نهاد و می‌خوابید. این سبک خوابیدن، موجب می‌شد ساعتی قبل از اذان صبح، ناخواسته بیدار شود و بتواند به عبادت و راز و نیاز پردازد. ولی با اختراع لامپ، ساعت طبیعی استراحت انسان، دچار تغییر اساسی شد، تا جایی که بعد از نیمه‌ی شب می‌خوابد و بعد از طلوع آفتاب، بیدار می‌شود!

اما این تغییر، نتوانست در اصحاب منهج فردوسیان تأثیر بگذارد، پس آنان را می‌بینید که اوایل شب، می‌خوابند و قبل از اذان صبح، بیدار می‌شوند و سحرگاه را به تهجد و عرض نیاز به درگاه باری تعالی سپری می‌کنند.

این سبک خوابیدن، نه تنها مشکلاتی برایشان ایجاد نکرده، بلکه بسیاری از مشکلات این جهانی و آن جهانی‌شان را بر طرف ساخته است. لذا با روحیه‌ای شاد و جسمی چابک و سالم، عمری طولانی در عزت و سلامت دارند و با صورت‌های نورانی، به ملاقات پادشاه‌های خدای تعالی در جهان دیگر می‌شتابند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۳: دلیل مخالفت با اصحاب منهج

متن نامه:

با سلام

در جمعی نشسته بودم که اسم «منه‌اج فردوسیان» آمد، بعضی از حاضرین، چهره در هم کشیده و آن را منحرف و پر اشکال معرفی کردند. البته من چند باری پرسیدم که اشکالات منه‌اج فردوسیان در چیست، ولی جواب روشنی به من ندادند. فقط مقداری به شما و یارانتان توهین کردند و فحش دادند. احساس کردم کینه‌ای از منه‌اجی‌ها دارند. لطفاً این مسأله را خودتان توضیح دهید که چرا برخی افراد، با حالت کینه و دشمنی از منه‌اج فردوسیان و منه‌اجی‌ها یاد می‌کنند. به قول قدیمی‌ها، چه هیزم تری به اینها فروخته‌اید؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

دلایل مخالفت با منه‌اج فردوسیان را به تفصیل در کتاب «آشنایی با منه‌اج فردوسیان» بر شمرده‌ایم، می‌توانید به آنجا مراجعه کنید. اما این که برخی افراد، با حالت بغض‌آلود و کینه‌ورزانه از اصحاب منه‌اج فردوسیان یاد می‌کنند، و بدون ارائه‌ی دلایل محکم و قبل از شنیدن دلایل محکم، دهان به توهین و تحقیر و تمسخر و تهدید آنان می‌گشایند، دلایلش در قرآن کریم آمده است.

خدای تعالی در ضمن بیان حکایت حضرت لوط (علیه السلام) از دلیل مردمان نابکار آن سرزمین برای اخراج حضرت لوط (علیه السلام) و پیروانشان اینگونه خبر می‌دهد، می‌فرماید:

«وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ * وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ»^۳

ترجمه: و لوط را [فرستادیم] هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت [ی] را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟! شما از روی شهوت به جای زنان با مردان در می‌آمیزید. آری شما گروهی تجاوزکارید. ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید زیرا آنان کسانی‌اند که جویای پکی هستند.

پس به قول شاعر:

بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق * یوسف از دامان پاک خود به

زندان می‌رود

یعنی اصحاب منهج فردوسی‌ان به خاطر این که حاضر نیستند در فساد و تباهی و گناه آنان شریکشان باشند، منفور و محکوم و مطرود هستند. اینان افرادی هستند که زیادی پاکند و همین زیاد پاک بودن، موجب می‌شود که آلودگان، غیظ‌آلود از آنان یاد کنند.

وقتی اصحاب منهج فردوسی‌ان به عروسی‌های مختلط و آلوده به موسیقی و

۳. سوره‌ی اعراف، آیات ۸۰ تا ۸۲.

شراب و رقص نمی‌روند، باید اخراج شوند و طرد گردند که اینان، زیادی پاکند.

وقتی اصحاب منهج فردوسیان وام قرض الحسنه نمی‌گیرند، چه رسد به وام‌های ربوی اسلامیزه‌شده، زیادی پاکند و نباید در جامعه‌ی آلوده و فاسد امروز، دیده شوند.

وقتی اصحاب منهج فردوسیان به جای حضور در شب‌نشینی‌های پر گناه و فساد، اول شب می‌خوابند تا قبل از اذان صبح، مشغول مناجات و نماز و تضرع باشند، زیادی پاکند و نباید صدایشان در جامعه‌ی مدرن امروزی شنیده شود.

وقتی اصحاب منهج فردوسیان می‌خواهند به متن آیات و روایات معتبر عمل کنند و نمی‌خواهند خرافات اعتقادی و عملی را قبول نمایند، تهدیدی برای آئین‌های کهن و رسومات رسوب‌شده در اذهان اهل دنیا محسوب می‌شوند و باید به حاشیه رانده شوند.

و صدها نمونه‌ی دیگر از این دست که گناه اصحاب منهج فردوسیان را فقط و فقط، پاک بودن زیاد آنان معین می‌کند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۴: مرز احتیاط و وسواس

متن نامه:

با عرض سلام خدمت شما
با توجه به اینکه سالم ترین راه، احتیاط است و اینکه در منهج فردوسیان
قانونی وجود دارد که بر طبق آن تا جایی که امکان دارد باید احتیاط کرد،
چطور مرز میان احتیاط و وسواس قابل شناسایی است؟
اگر بگویید که رساله منهج فردوسیان همان مرز مورد نظر است، باید گفت
که با توجه به کامل نبودن آن رساله در خیلی از مسائل شرعی و دارا نبودن
نسخه استفتائات، باز در مسایلی نمی‌شود راه احتیاطی را شناخت و دچار
وسواس نشد

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

احتیاط، راهی روشن و مطمئن است و کسی که از آن راه حرکت کند، یقیناً به
مقصد خواهد رسید. اما وسواس، حالت بیماری و ناسلامتی روان‌تنی است.
برای روشن شدن بحث و فرقه‌های این دو، نخست به تعریف لغوی و علمی
هر کدام می‌پردازیم.

وسواس در لغت:

اندیشه‌ی بد و آنچه در دل گذرد. هر بدی که به قلب خطور کند و هر چیزی
که در آن خیر و صلاح نباشد. عبارت است از خواطر نفسانی‌هی جسمانی‌هی،
خواه عقلی باشد، خواه حسی باشد و خواه غیر آن که دورکننده است از قرب
حق. آنچه شیطان در دل افکند. آنچه شیطان در دل انسان افکند و او را به کار
بد برانگیزد. (لغت‌نامه دهخدا)

وسواس در روانشناسی:

وسواس، تکرار بدون اراده‌ی افکار ناخوشایند است و اگر چه فرد می‌فهمد که

این افکار نامناسب و غیر عادی است لیکن قادر به دور کردن آنها نیست. وسواس تا اندازه‌ای در همه‌ی افراد بشر وجود دارد و مظاهر آن در شک و تردید، عدم قدرت در تمرکز فکری، فراموشی و گاهی کم‌خوابی دیده می‌شود؛ ولی هنگامی غیر عادی محسوب می‌شود که شخص مبتلا به آن می‌فهمد فکری که او را به خود مشغول کرده بسیار قوی است و هر چه سعی می‌کند آن را از خود دور سازد، نمی‌تواند و چون قادر به دور کردنش نیست، احساس می‌نماید که فکر مذکور بر او مسلط شده است.

وسواس یک ایده، فکر، تصور، احساس یا حرکت مکرر یا مضر است که با نوعی احساس اجبار و ناچاری ذهنی و علاقه به مقاومت در برابر آن همراه می‌باشد. بیمار متوجه بیگانه بودن حادثه نسبت به شخصیت خود بوده و از غیر عادی و نابهنجار بودن رفتار خودآگاه است. روانشناسان، وسواس را نوعی بیماری از سری نوروهای شدید می‌دانند که تعادل روانی و رفتاری را از بیمار، سلب و او را در سازگاری با محیط، دچار اشکال می‌سازد و این عدم تعادل و اختلال دارای صورتی آشکار است.

روانکاوان نیز وسواس را نوعی غریزه واخورده و ناخودآگاه معرفی می‌کنند و آن را حالتی می‌دانند که در آن، فکر، میل، یا عقیده‌ای خاص، که اغلب وهم‌آمیز و اشتباه است، آدمی را در بند خود می‌گیرد، آنچنان که حتی اختیار و اراده را از او سلب کرده و بیمار را وامی‌دارد که حتی رفتاری را برخلاف میل و خواسته‌اش انجام دهد؛ و بیمار، هر چند به بیهودگی کار یا افکار خود آگاه است اما نمی‌تواند از قید آن رهایی یابد.

وسواس به صورتهای مختلف بروز می‌کند، مانند: اجتناب؛ تکرار و مداومت؛ تردید؛ شک در عبادت؛ ترس؛ دقت و نظم افراطی؛ اجبار و الزام؛ احساس

بن بست؛ عناد و لجاجت، خود را در معرض تماشا گذاردن، دله دزدی، آتش زدن جایی، در آوردن جامه‌ی خود، بیقراری، بهانه‌گیری، بی‌خوابی، بدخوابی، بی‌اشتهایی و... تا جایی که به اطرافیان فرد وسواسی، این احساس دست می‌دهد که نکند دیوانه شده باشد.

اشخاصی که مبتلا به وسواس هستند اعتماد به نفس ندارند و خود را موجودی بی‌ارزش و ناچیز می‌شمارند، چون نمی‌توانند افکار وسواسی را از خود دور کنند. البته وسواس، دارای سطوح مختلفی است بدین شرح:
وسواس سطح اول:

شخص مدت کوتاهی را برای مقاومت در برابر علائم صرف می‌کند و تقریباً هیچ‌گونه تداخلی در فعالیت‌های روزمره‌اش ندارد.
وسواس سطح دو:

این نوع وسواس، دارای علائم ملایم بوده و قابل توجه برای خود شخص و برای بیننده می‌باشد و باعث تداخل ملایمی در زندگی شخص می‌شود که شاید مدت زمان کوتاهی در مقابل آنان ایستادگی شود. این علائم، به آسانی برای دیگران قابل تحمل هستند.
وسواس سطح سه:

در این نوع از وسواس، علائم، تداخل مشخصی با زندگی معمولی دارند. شخص وسواسی، انرژی زیادی را برای مقاومت و کمک گرفتن از دیگران صرف می‌کند تا امور زندگی روزمره‌ی خود را بگذراند.
وسواس سطح چهار:

در این مرحله از وسواس، علائم بیماری، عاجز کننده و مداخله‌گرند. فعالیت روزمره‌ی بیمار، یک کشمکش فعال است. یعنی شخص مبتلا، شاید تمام

وقت خود را برای ایستادگی در برابر علائم، صرف کند و کمک زیادی را از اطرافیان، برای ایفای وظیفه‌ی خود جلب نماید.

وسواس سطح پنج:

در این سطح از وسواس، علائم، کاملاً فلج‌کننده هستند. شخص وسواسی نیازمند نظارت مستقیم در اموری مانند خوردن، خوابیدن و غیره است و حتی در جزئی‌ترین تصمیم‌گیری‌ها یا جزئی‌ترین فعالیت‌ها، حمایت دیگران را طلب می‌کند. این نوع از وسواس، شدیدترین حالت آن است.

همچنین وسواس، انواع مختلفی دارد به این شرح:

۱- وسواس فکری:

این وسواس به صورت‌های مختلف خود را نشان می‌دهد که برخی از نمونه‌های آن بشرح زیر است:

اندیشه درباره‌ی بدن: بدین گونه که بخشی مهم از اشتغالات ذهنی و فکری بیمار متوجه بدن اوست. او دائماً به پزشک مراجعه می‌کند و در صدد به‌دست آوردن دارویی جدید برای سلامت بدنش است.

اندیشه در باره‌ی رفتار حال یا گذشته: مبتلای به این نوع از وسواس، می‌اندیشد که چرا در گذشته چنین و چنان کرده؟ آیا حق داشته است فلان کار را انجام دهد یا نه؟ و یا آیا امروز که مرتکب فلان عملی می‌شود، درست می‌اندیشد یا نه؟ تصمیمات او رواست یا ناروا؟

اندیشه در رابطه با اعتقادات: زمانی فکر وسواسی، زمینه را برای تضادها و مغایرت‌های اعتقادی فراهم می‌سازد. مسایلی در زمینه‌ی مرگ و زندگی، خیر و شر، وجود خدا و پذیرش یا طرد مذهب، ذهن او را به خود مشغول می‌دارد.

اندیشه‌ی افراطی: زمانی وسواس، در مورد امری به صورت افراط در قبول یا رد آن است. با اینکه بیمار، خلاف آن را در نظر دارد ولی به صورتی است که گویی اندیشه‌ی مزاحمی بر او مسلط است که او را ناگزیر به دفاع از یک اندیشه‌ی غلط می‌سازد. از آن، دفاع کرده و یا آن را طرد می‌کند، بدون اینکه آن مسأله، کوچکترین ارتباطی با زندگی او داشته باشد. مثلاً در رابطه با دارویی، عقیده‌ای افراطی پیدا می‌کند به گونه‌ای که طول عمر، بقای زندگی و رشد خود را در گرو مصرف آن دارو می‌داند، اگرچه در اثر مصرف، به چنان نتیجه‌ای دست نیابد.

۲ - وسواس عملی:

وسواس عملی به شکل‌های گوناگون، خود را بروز می‌دهد که به نمونه‌ها و مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

شستشوی مکرر: مردم بر حسب عادت، تنها همین امر را وسواس می‌دانند و این بیماری در نزد زنان رایج‌تر است.

رفتار منحرفانه: جلوه آن در مواردی به صورت دزدی است و این امر حتی در افرادی دیده می‌شود که هیچ‌گونه نیاز مادی ندارند.

دقت وسواسی: نمونه‌اش را در منظم کردن دکمه‌ی لباس و... می‌بینیم و وضعیت فرد، به گونه‌ای است که گویی از این امر، احساس آرامش می‌کند.

شمردن: شمارش‌های بی‌دلیل، در مواردی می‌تواند از همین قبیل به حساب آید، مثل شمردن نرده‌ها یا موزاییک‌ها، با اصرار بر این که اشتباهی در این امر صورت نگیرد.

راه رفتن: گاهی وسواس عملی به صورت راه رفتن اجباری است. شخص از این سو به آن سو راه می‌رود و اصرار دارد که تعداد قدم‌هایش معین و طبق

ضابطه باشد. مثلاً فاصله‌ی بین دو نقطه، از ده قدم تجاوز نکند و کمتر از آن هم نباشد.

۳ - وسواس ترس:

صورت‌های ترس و وسواسی عبارت است از: ترس از آلودگی، ترس از مرگ، ترس از دفع، ترس از محیط محدود، ترس از امری خلاف اخلاق، ترس از تحقق آرزو.

۴ - وسواس الزام:

در این نوع وسواس، بیمار نمی‌تواند خود را از انجام عمل و یا فکری بیرون آورد و در صورت رهایی از آن فکر و خودداری از آن عمل، موجبات تنش در او پدید خواهد آمد.

راه‌های درمان وسواس:

برای درمان وسواس، می‌توان از راه‌ها و ابزار مختلفی استفاده کرد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - تغییر آب و هوا: دور ساختن بیمار از محیط خانواده و اقامت او در یک آسایشگاه و واداشتن او به زندگی در یک منطقه‌ی خوش آب و هوا برای تخفیف اضطراب و درمان بیمار، اثری آرامش‌بخش دارد.

۲ - تغییر شرایط زندگی: از شیوه‌های دیگر درمان، این است که زندگی بیمار را در محیطی دیگر بکشانیم و وضع او را تغییر دهیم. او را باید به محیطی کشاند که در آن، مسأله‌ی حیات سالم و دور از اغتشاش و اضطراب مطرح باشد و بنای اصلی شخصیت او از دستبردها، دور و در امان باشد. بررسی‌های تجربی نشان می‌دهند که در مواردی، با تغییر شرایط زندگی و حتی تغییر خانه و محل کار و زندگی، بهبود کامل حاصل می‌شود.

۳ - ایجاد اشتغال و سرگرمی: تظہیرهای مکرر و دوباره کاری‌ها، بدان خاطر است که بیمار، وقت و فرصتی کافی برای انجام آن در خود احساس می‌کند و وقت و زمانی زیاد در اختیار دارد. بدین سبب ضروری است در حدود امکان، سرگرمی او زیادتر گردد تا وقت اضافی نداشته باشد. اشتغالات یکی پس از دیگری او را وادار خواهد کرد که نسبت به برخی از امور بی‌اعتماد گردد، از جمله وسواس.

۴ - زندگی در جمع: فرد وسواسی را باید از گوشه‌گیری و تنهایی بیرون کشاند. زندگی در میان جمع، می‌تواند عامل و سببی برای رفع این حالت باشد. ترتیب دادن مسافرت‌های دسته‌جمعی که در آن، همه‌ی افراد، ناگزیر شوند شیوه‌ی واحدی را در زندگی پذیرا شوند، در تخفیف و حتی درمان این بیماری، مخصوصاً در افراد کم‌رو، مؤثر است.

۵ - شیوه‌های اخلاقی: رودربایستی‌ها و ملاحظات فیما بین که هر انسانی به نحوی با آن مواجه است، تا حدود زیادی سبب تخفیف این بیماری می‌شود. طرح سؤالات انتقادی توأم با لطف و شیرینی، بویژه از سوی کسانی که محبوب و مورد علاقه‌ی بیمارند، در امر سازندگی بیمار بسیار مؤثر است و می‌تواند موجب پیدایش تخفیف‌هایی در این رابطه شود. البته باید سعی بر این باشد که انتقاد، به ملامت منجر نشود و روح بیمار را نیازارد. احیای غرور بیمار نیز در مواردی، بسیار سبب درمان و نجات او از عوامل آزاردهنده و خفت و خواری ناشی از پذیرش رفتارهای ناموزون وسواسی است و به بیمار قدرت می‌دهد. گاهی لازم است غرور فرد را با انتقادی ملایم، زیر سؤال برد و با کنایه به او تفهیم کرد که غرضی اداره و نجات خویش را ندارد، تا او بر سر غرور آید و خود را بسازد. باید به او القا کرد که می‌تواند خود را از این

وضع نجات دهد. همچنین باید به بیمار، اجازه داد که درباره‌ی افکار خود، اگر چه بی‌معنی است، صحبت کند و از انتقاد ناراحت نباشد.

۶ - زیر پا گذاشتن موضوع وسواس: در مواردی برای درمان بیمار، چاره‌ای نیست جز این که به او القا کنیم به قول معروف، به سیم آخر بزند، حتی با پیراهنی که آن را نجس می‌داند و یا با دست و بدنی که تطهیر نکرده می‌شمارد و... به نماز بایستد و وظیفه‌اش را انجام دهد. به عبارت دیگر، بیمار را وا داریم تا همان کاری که از آن می‌ترسد را انجام دهد. تنها در چنین صورت است که در می‌یابد هیچ واقعه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

۷ - عدم پاسخ‌دهی: مهمترین و کلی‌ترین راه درمان وسواس، بی‌توجهی به پیام‌های آن و عدم پاسخ‌دهی عملی به آن است. این بیماری در صورتی ادامه می‌یابد و تشدید می‌شود که به نداهای درونی آن که مبتنی بر تکرار عمل، یا دقت بی‌مورد و یا قضاوت غیر منطقی و افراطی نسبت به امور است، پاسخ‌دهی عملی شود. برای مقابله با این حالت، بهترین راه، بی‌اعتنایی به این پیام‌ها و ترتیب اثر ندادن به آنها است. اگر مدتی این روش عملی شود، به طور قطع از شدت ابتلا به آن کاسته خواهد شد.

۸ - تقابل به ضد: برای کسانی که از آلودگی و نجاست، هراس دارند و این هراس، منشأ اضطراب و وسواس در آنها شده است، آلوده‌سازی عمدی شخص توسط خود او یا دیگران، از راه‌های درمان و رفع حساسیت به این امر است. اگر این روش با تکرار، تحمل شود به طور قطع مؤثر خواهد بود.

۹ - فرمان ایست: در منابع علمی جدید، برای متوقف کردن افکار وسواسی، علاوه بر درمان‌های دارویی و قبل از آن درمان‌ها، از روش‌های خاصی استفاده می‌شود که مهمترین آنها، روش توقیف فکر نام دارد، بدین ترتیب

که از بیمار خواسته می‌شود که به طور عمد، افکار وسواسی خود را آزاد بگذارد و در این بین، ناگهان درمانگر با صدای بلند و بیزارکننده، فریاد می‌زند: ایست! به نظر می‌رسد این عمل، جریان فکر وسواسی را متوقف می‌کند.

۱۰- درمان دارویی: بیماری وسواس چون دارای ریشه‌های هورمونی است و با فعالیت‌های هورمونی بدن نیز در ارتباط است، پزشکان با تجویز داروهایی سعی می‌نمایند فعالیت‌های هورمونی بدن را متعادل سازند و از این طریق کمک می‌کنند تا فرد بتواند راحت‌تر با این مشکل، طرف شود و آن را از خویش براند.

احتیاط در لغت:

استوارکاری کردن. استوار کردن. به استواری فراگرفتن. دوراندیشی. پختگی. عاقبت‌اندیشی. مأل‌بینی.

احتیاط در علم فقه و اصول فقه:

احتیاط از دو بعد فقهی و اصولی مورد بحث قرار گرفته است. بحث احتیاط در فقه از آن جهت است که در کنار اجتهاد و تقلید یکی از راه‌های امتثال تکلیف است ولی در اصول فقه، از آن جهت است که مبنا و ملاک وجوب احتیاط در شبهات با قطع نظر از نوع مکلف (مجتهد، مقلد و یا محتاط) تبیین می‌گردد.

اقسام: احتیاط بر دو قسم است:

۱. احتیاط عقلی (قاعده اشتغال؛ اصل اشتغال): احتیاط عقلی عبارت است از حکم عقل به لزوم فارغ کردن ذمه از عهده‌ی تکلیف منجز در صورت امکان آن. به عبارت ساده، عقل حکم می‌کند که هر جا تکلیفی بر عهده‌ی ما قرار

گرفت، چنان عمل کنیم که یقیناً وظیفه‌ی خود را انجام داده باشیم. احتیاط عقلی در سه مورد است:

یک) موارد شبهه حکمی بدوی، پیش از فحص از دلیل آن. هر گاه چیزی مشکوک باشد، قبل از جستجو از دلیل آن نمی‌توان به اصل برائت، تمسک جست، بلکه تا پیش از تمام شدن جستجو، باید به حکم عقل، احتیاط کرد. (دو) موارد علم تفصیلی به تکلیف و شک در خروج از عهده‌ی آن. این مورد که از موارد شبهه‌ی موضوعی است، نه حکمی، از بارزترین موارد احتیاط عقلی است؛ مانند آن که نمازگزار پس از به جا آوردن نماز، در داشتن طهارت هنگام نماز شک کند. به حکم عقل باید نماز دیگری با طهارت بخواند؛ زیرا نماز با طهارت، بر او واجب بوده است و اشتغال یقینی، فراغ یقینی را می‌طلبد.

سه) موارد علم اجمالی به تکلیف الزامی. فراغت ذمه‌ی مکلف در موردی که به وجود تکلیف الزامی اعم از وجوب و حرمت علم اجمالی دارد، جز با انجام همه‌ی احتمالات تکلیف یا ترک آن‌ها در صورت امکان احتیاط، میسر نیست؛ مانند مورد علم اجمالی به حرمت یکی از دو زن بر او در شبهه‌ی تحریمی یا وجوب یکی از دو کار بر وی در شبهه‌ی وجوبی که در فرض نخست، ازدواج با هر دو زن را باید ترک کند و در فرض دوم، هر دو عمل را باید انجام دهد. البته جایی که احتیاط ممکن نیست، مانند دوران امر بین دو محذور، یعنی کاری یا واجب باشد و یا حرام، باید به اصل تخییر عمل کرد.

۲. احتیاط شرعی: احتیاط شرعی عبارت است از حکم شارع به لزوم انجام همه‌ی محتملات تکلیف یا اجتناب از همه‌ی آن‌ها - در موارد امکان احتیاط - هنگام شک و عدم دستیابی به واقع.

موارد احتیاط شرعی: احتیاط شرعی، حکم شارع به احتیاط است با قطع نظر از حکم عقل به آن. البته حکم شارع به احتیاط در پاره‌ای موارد همچون موارد جریان احتیاط عقلی، ناظر و ارشاد به حکم عقل است که جنبه‌ی تنبیهی و ارشادی دارد و از آن به حکم ارشادی تعبیر می‌شود.

تنها موردی که به اجماع، موضوع احتیاط شرعی است، احتیاط در امور مهم از نظر شرع است مانند ریختن خون یا آبروی دیگری، خواه مورد شبهه از شبهات حکمی باشد یا موضوعی. بنا بر این، کشتن یک انسان یا ریختن آبروی وی به مجرد احتمال مهدور الدّم بودن یا غیر محترم بودن او، جایز نیست.

در شبهات حکمی بدوی تحریمی، پس از فحص و نیافتن دلیل، در این که احتیاط، واجب است یا نه، میان اصولیان و اخباریان اختلاف است. اصولیان بر خلاف اخباریان، آن را واجب ندانسته‌اند. این احتیاط از آن جهت شرعی است که اخباریان برای وجوب آن، به کتاب و سنّت استدلال کرده‌اند. نتیجه‌گیری:

چنان که ملاحظه کردید، بین احتیاط و وسواس، فرق بسیار است که بر هر کس در عبارات فوق، دقت کند، روشن می‌شود.

نکته‌ی دیگر، این است که عمل به رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان، منجر به وسواس نمی‌شود. یعنی نخواهید یافت موردی را که:

- وقتی فتوای برخی مراجع تقلید، عدم وجوب خمس در هدیه یا سرمایه است در حالی که احتیاط در پرداخت خمس هدیه یا سرمایه است، شخصی با عمل به احتیاط در این موضوع، دچار وسواس شود.

- وقتی فتوای برخی مراجع تقلید، صحیح بودن نماز در فلان صورت است

ولی احتیاط در دو باره خواندن آن نماز باشد، کسی با عمل به احتیاط در این موضوع، دچار وسواس شود.

- وقتی فتوای برخی مراجع تقلید، قضا نداشتن روزه در فلان صورت است ولی احتیاط در قضای روزهی آن روز باشد، کسی با عمل به احتیاط در این موضوع، دچار وسواس شود.

- وقتی فتوای برخی مراجع تقلید، اکتفا بر قضای روزه در فلان صورت، بدون نیاز به پرداخت کفاره است ولی احتیاط در پرداخت کفاره، علاوه بر قضای روزهی آن روز باشد، کسی با عمل به احتیاط در این موضوع، دچار وسواس شود.

- وقتی فتوای برخی مراجع تقلید، پاک بودن فلان چیز با یکبار شستن باشد ولی احتیاط در دو بار شستن آن باشد، کسی با عمل به احتیاط در این موضوع، دچار وسواس شود.

و همینطور مسائل دیگر. امیدوارم جواب اشکال خود را دریافت کرده باشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۵: غیرت مردان در اشتغال زنان

متن نامه:

با سلام

من دو تا سؤال از خدمت شما دارم

- ۱ - آیا خانم‌هایی که مشغول به کار (شاغل) هستند، می‌توانند امید داشته باشند که در منهج فردوسیان به ثمرات دنیایی و اخروی برسند؟
- ۲ - آیا آقایان منهجی که خانم‌هایشان مشغول به کار هستند، از مصادیق بی‌غیرت به حساب می‌آیند؟
- ممنون از صراحت بیان شما نسبت به اشاعه‌ی قواعد و قوانین اسلام ناب حضرت محمد (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ)
- جواب حاج فردوسی:**

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: شغل داشتن زن، به خودی خود، مانعی محسوب نمی‌شود مگر این که او را از مراعات قوانین، باز دارد. مثل این که مانع از ازدواجش شود یا اگر ازدواج کرده، مانع از شوهرداری‌اش شود. یا این که در محیط کار، اختلاط با نامحرم داشته باشد و مانند اینها.

جواب ۲: غیرت، یک حساسیت روحی - جسمی است، همچنان که بی‌غیرتی، یک بی‌حسی روحی - جسمی است. غیرت، به معنی تحمل نکردن دیگران با همسر است. هر گاه زنی نتواند زن دیگری (چه دائم و چه موقت) را با شوهرش ببیند، مبتلا به کفر خواهد شد، ولی همین حالت در مرد، نشانه‌ی ایمان اوست. پس مرد نباید شوهر دیگری را برای زنش تحمل کند. با این توضیح، این نکته روشن می‌شود که غیرت، مراتب دارد و بی‌غیرتی هم مراتب دارد. بدترین نوع بی‌غیرتی، این است که کسی، نزدیکی جنسی مردی با زنش را ببیند و تغییری در حالش ایجاد نشود. در مقابل، کمترین مراتب غیرت این است که مرد، برنتابد که مرد بیگانه از آنچه در زنش وجود

دارد و از آن لذت می‌برد، لذت ببرد. به عبارت ساده‌تر، کمترین حد غیرت این است که از لذت بردن نامحرم از زنش، ولو به اندازه‌ی نگاه کردن به مو یا لباس تحریک‌کننده‌اش باشد، ناراحت شود.

برای روشن شدن مطلب، مثال‌هایی عرض می‌کنم تا حدود غیرت را به راحتی بفهمید:

غیرتمند واقعی، کسی است که از خوش و بش کردن نامحرم با زنش ناراحت می‌شود؛

غیرتمند واقعی، از خوش و بش کردن زنش با نامحرم - که موجب لذت بردن نامحرم می‌شود، ناراحت می‌شود؛

غیرتمند واقعی، از این که زنش در مقابل نامحرم، لباس تحریک‌کننده بپوشد، ناراحت می‌شود؛

غیرتمند واقعی، از این که بوی خوش زنش، مایه‌ی لذت نامحرم شود، ناراحت می‌شود؛

غیرتمند واقعی، از این که زنش با صورت آرایش کرده در معرض نامحرم قرار گیرد، ناراحت می‌شود؛

غیرتمند واقعی، از این که موی زنش، در جایی که نامحرم می‌بیند، دیده شود، ناراحت می‌شود؛

غیرتمند واقعی، از این که زنش با صدای نازک با نامحرم سخن بگوید، ناراحت می‌شود؛

غیرتمند واقعی، هر گاه بفهمد در محل کار زنش، مردی (مثلاً صاحب کارگاه) به زن او نگاه طولانی می‌کند، ناراحت می‌شود.

غیرتمند واقعی، از این که با فامیل نزدیک خود، حتی مثل برادرش، که نگاه

طولانی به زنش می‌اندازد، بر سر یک سفره بنشیند، ناراحت می‌شود. با توجه به این مثال‌ها، هر کسی می‌تواند درجه‌ی غیرت خودش را بسنجد و به طور کلی نمی‌توان گفت هر کس زنش شاغل باشد، بی‌غیرت است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۶: راه خلاص از سابقه‌ی گناه

متن نامه:

با سلام خدمت حاج فردوسی

الان که من وارد وادی منهج فردوسیان شدم، پی به حرام بودن موسیقی بردم. خیلی دوست دارم که مداومت داشته باشم به ذکرهای توصیه‌شده در منهج، اما اشعار خوانندگان و ملودی موسیقی که در گذشته‌ی غفلتم گوش می‌دادم، الان اجازه نمی‌دهد ذهن و زبانم به ذکر خدا باشد!! چه کنم حاجی؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر گاه بر طبق برنامه‌ی تدوین‌شده، مطالعه‌ی مداوم قواعد نظری را در دستور کار خود قرار دهید، همچنین قوانین عملی را به نظمی که چیده‌شده، مراعات نمایید، آرام آرام، آثار گناهان از وجودتان پاک شده و زمینه برای جایگیر شدن ذکر الهی در عمق جانتان فراهم خواهد شد.

همچنین گوش دادن به تلاوت‌هایی که می‌پسندید از قاریانی که صدایشان برایتان خوشایند است، می‌تواند موجب جایگزین شدن نغمات قرآن کریم به جای آهنگ‌ها و ملودی‌ها در ذهنتان باشد. به عبارت ساده‌تر، اگر بعضی سوره‌های کوتاه یا آیات خاصی را با صدای قاری‌ای که صدایش را دوست دارید، بارها گوش بدهید، همان صدا در ذهنتان نقش بسته و در ساعات بیکاری، ورد زبانتان خواهد بود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۷: افطار بر آب

متن نامه:

سلام علیکم

آنچه تا کنون به ما گفته‌اند، این است که با شیرینی و خرما افطار کنید ولی در یک قانون از قانون‌های منهج فردوسیان دیدم که با آب یا آب نیم‌گرم (ولرم) افطار می‌کنند. لطفاً توضیح دهید چجوری به این نتیجه رسیدید که به جای خرما که در اسلام آمده، آب را قرار دهید. این مطلب را از کجا برداشت کرده‌اید؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

چنان که بارها و بارها تأکید کرده‌ایم، برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان، مجموعه‌ای از واضحات و مسلّمات شیعه‌ی اثنی‌عشریه است. پس هر قاعده‌ی نظری یا قانون عملی‌ای که مشاهده نمودید، بدانید که ترجمه‌ی آیه یا آیاتی از قرآن کریم یا روایت یا روایاتی معتبر از ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) است. لذا شایسته است قبل از مطالعه و تحقیق و راستی‌آزمایی، جبهه‌گیری نکنید و حالت تهاجمی به خود نگیرید.

اما آنچه پرسیده‌اید، تصریح چند روایت است که در منابع معتبر شیعه از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است. این احادیث عبارتند از:

حدیث ①: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَسَحَّرُوا ثُمَّ لَمْ يَفْطُرُوا إِلَّا عَلَى الْمَاءِ لَقَدَرُوا عَلَى أَنْ يَصُومُوا الدَّهْرَ»^۴

ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: اگر مردم سحری می‌خوردند و جز بر آب افطار نمی‌کردند، می‌توانستند تمام روزگار را روزه بگیرند.

حدیث ②: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: «إِذَا أَفْطَرَ الرَّجُلُ عَلَى الْمَاءِ الْفَاتِرِ نَقَى كَبِدَهُ وَغَسَلَ الذُّنُوبَ مِنَ الْقَلْبِ وَقَوَّى الْبَصَرَ وَ الْحَدَقَ»^۵

ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: هرگاه مرد بر آب ولرم افطار کند، کبدش پاک می‌شود و گناهان از قلبش شسته می‌گردد و بینایی و مردمک چشمش تقویت می‌شود.

حدیث ③: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: «الْإِفْطَارُ عَلَى الْمَاءِ

۴. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۶، باب ثواب السحور.

۵. کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۵۲، باب ما يستحب أن يفطر عليه.

يَغْسِلُ الذُّنُوبَ مِنَ الْقَلْبِ»^٦

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: افطار کردن بر آب، گناهان را از قلب می‌شوید.

حدیث ﴿عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِذَا أَفْطَرَ بَدَأَ بِحُلُوءٍ يَفْطِرُ عَلَيْهَا فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فُسْكِرَةً أَوْ تَمْرَاتٍ فَإِذَا أَعْوَزَ ذَلِكَ كُلُّهُ فَمَاءٍ فَاتِرٍ وَكَانَ يَقُولُ يَنْقِي الْمَعِدَةَ وَالْكَبِدَ وَيَطِيبُ النَّكْهَةَ وَالْفَمَ وَيَقْوِي الْأَضْرَاسَ وَيَقْوِي الْحَدَقَ وَيَحْلُو النَّاطِرَ وَيَغْسِلُ الذُّنُوبَ غَسْلًا وَيَسْكُنُ الْعُرُوقَ الْهَائِجَةَ وَالْمِرَّةَ الْغَالِيَةَ وَيَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَيَطْفِئُ الْحَرَارَةَ عَنِ الْمَعِدَةِ وَيَذْهَبُ بِالصُّدَاعِ»^٧

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هر گاه افطار می‌کردند، به شیرینی آغاز می‌کردند و اگر نمی‌یافتند، شکر یا خرما و اگر هیچکدام نمی‌بود، با آب ولرم افطار می‌کردند و می‌فرمودند: معده و کبد را پاکسازی می‌کند، دهان را خوشبو می‌سازد، دندان‌ها را محکم می‌نماید، مردمک را تقویت کرده و بینایی را جلا می‌بخشد، گناهان را یکباره می‌شوید. عروق به هیجان آمده و تلخه‌ی غلبه‌کرده را آرام می‌سازد، بلغم را قطع می‌کند، حرارت معده را خاموش نموده و سردرد را از بین می‌برد.

امید است با این جواب، از حالت انکار و طرد خارج شده و به حال تسلیم در

٦. کافی، محدث کلینی، جلد ٤، صفحه‌ی ١٥٢، باب ما يستحب أن يفطر عليه.

٧. کافی، محدث کلینی، جلد ٤، صفحه‌ی ١٥٣، باب ما يستحب أن يفطر عليه.

برابر قواعد نظری و قوانین عملی برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان داخل
گردید. ان شاء الله تعالی

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۸: پاسخ به اشکالات احمقانه

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام علیکم

چرا اشکالات احمقانه به برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان را پاسخ
می‌دهید؟

تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

ظرفیت انسان‌ها در ابعاد مختلف، متفاوت است. کمیل بن زیاد نخعی
می‌گوید: استاد عالی حضرت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) دست مرا گرفتند
و مرا به ناحیه‌ی جبان بردند، سپس نفس عمیقی کشیدند و فرمودند:

«یا کَمیلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فُخِّرُهَا أَوْعَاهَا»^۸

ترجمه: ای کمیل، این دل‌ها ظروفند و بهترین‌شان پرگنجایش‌ترین آنهاست.

همچنین ایمان انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است. در روایت آمده است:

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَنَازِلٍ مِنْهُمْ عَلَى وَاحِدَةٍ وَمِنْهُمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَمِنْهُمْ عَلَى ثَلَاثٍ وَمِنْهُمْ عَلَى أَرْبَعٍ وَمِنْهُمْ عَلَى خَمْسٍ وَمِنْهُمْ عَلَى سِتٍّ وَمِنْهُمْ عَلَى سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبَتْ تَحْمِلُ عَلَى صَاحِبِ الْوَاحِدَةِ ثِنْتَيْنِ لَمْ يَقْوَا عَلَى صَاحِبِ الثَّنَيْتَيْنِ ثَلَاثًا لَمْ يَقْوَا عَلَى صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعًا لَمْ يَقْوَا عَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْسًا لَمْ يَقْوَا عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتًّا لَمْ يَقْوَا عَلَى صَاحِبِ السِّتِّ سَبْعًا لَمْ يَقْوَا عَلَى هَذِهِ الدَّرَجَاتِ»^۹

ترجمه: راوی می‌گوید: امام باقر (علیه‌السلام) به من فرمودند: همانا مؤمنین دارای جایگاه‌های مختلف هستند؛ برخی از آنان بر جایگاه اول و برخی بر جایگاه دوم و برخی بر جایگاه سوم و برخی بر جایگاه چهارم و برخی بر جایگاه پنجم و برخی بر جایگاه ششم و برخی بر جایگاه هفتم هستند. پس اگر جایگاه دوم را بر کسی که در جایگاه اول است بار کنی، توانایی ندارد و اگر جایگاه سوم را بر کسی که در جایگاه دوم است بار کنی، توانایی ندارد و اگر جایگاه چهارم را بر کسی که در جایگاه سوم است بار کنی، توانایی ندارد و اگر جایگاه پنجم را بر کسی که در جایگاه چهارم است بار کنی، توانایی ندارد و

۸. الغارات، ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۹.

۹. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۵.

اگر جایگاه ششم را بر کسی که در جایگاه پنجم است بار کنی، توانایی ندارد و اگر جایگاه هفتم را بر کسی که در جایگاه ششم است بار کنی، توانایی ندارد و بر همین منوال.

و در روایت دیگر است:

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يَصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةً بَعْدَ مِرْقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعَهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يَطِيقُ فَتَكْسِرَهُ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»^{۱۰}

ترجمه: راوی می‌گوید: امام صادق (علیه‌السلام) به من فرمودند: ای عبدالعزیز، همانا ایمان، ده پله دارد همانند پله‌های نردبان که باید پله پله طی شود. پس کسی که در پله‌ی دوم است نباید کسی که در پله‌ی اول است را ببوده بشمارد. و بر همین قیاس است سایر پله‌ها تا پله‌ی دهم. پس کسی که از تو پایین‌تر است را ساقط بدان که آن کسی که بالاتر از توست، تو را ساقط خواهد دانست و هرگاه کسی که پله‌ای از تو پایین‌تر است را دیدی، او را با مدارا بالا بکش و بر او چیزی که طاقتش ندارد، بار نکن که بشکند. همانا کسی که مؤمنی را بشکند، خودش باید جبران‌ش نماید.

با این حساب، آنچه در نظر برخی افراد، احمقانه و ابتدایی به نظر می‌رسد،

۱۰. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۵.

برای گروهی دیگر، دغدغهی واقعی و اصلی است. لذا نمی‌توان به این جهت که اشکال یا سؤالی در نظر گروهی از انسان‌ها، بدیهی یا حتی احمقانه است، بدان جواب نداد؛ زیرا نیاز واقعی گروهی دیگر از جامعه‌ی بشری است. به عبارت ساده‌تر، وقتی مطلبی برای شما روشن است، نباید فکر کنید که برای همه، روشن است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۱۹: استحباب ترک مکروه

متن نامه:

بسم الله النور

سلام علیکم

با تشکر از سایت بسیار بسیار عالی منهاجیار.

این را می‌دانیم که ترک هر حرامی واجب و ترک هر واجبی حرام است؛ حال آیا این اصل در مورد مستحبات و مکروهات هم صادق است؟ به طوری که ترک هر مکروهی مستحب و ترک هر مستحبی مکروه باشد؟

متشکرم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

مستحبات و مکروهات، همچون واجبات و محرمات نیست که فقط از امر و نهی‌های قرآن و روایات جمع‌آوری شده باشد؛ بلکه مستحبات و مکروهات، از موارد متعددی استفاده می‌شود که می‌توانید مشروح آن را در کتاب «اصول اجتماع منهج فردوسیان» با عنوان ارکان اجتماع، ببینید. شاید بتوان ترک کردن مستحباتی که از اوامر استفاده شده را مکروه دانست و در مقابل، بتوان ترک کردن مکروهاتی که از نواهی استفاده شده را مستحب شمرد؛ ولی در مواردی، قطعاً نمی‌توان این مقابله را برقرار کرد و ترک مستحب را مکروه و ترک مکروه را مستحب دانست. توضیح مفصل این سخن، نیازمند وقت واسع است که فعلاً موجود نیست. امیدوارم از این مقدار توضیح اجمالی، مطلب را متوجه شده باشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۰: نام بردن از اولیای الهی

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

خداوند تبارک و تعالی در قرآن عظیم، انبیای عظام (علی نبینا و آله و علیهم السلام) را و دشمنان آنها (لعنت الله علیهم اجمعین) را بدون کنیه و لقب یاد می‌کند. آیا ما هم می‌توانیم اسامی انبیای عظام (علی نبینا و آله و علیهم

السلام) را بدون کنیه و لقب بیاوریم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: توجه داشته باشید که کارهای خدای تعالی، قابل تقلید و پیروی نیست. یعنی ما اجازه نداریم از این که خدای تعالی در قرآن کریم، از دوستان و دشمنانش به یک نحوه یاد کرده، الگوبرداری کنیم.

ثانیاً: احترام گذاشتن به پیامبران و دوستان خدا با القاب و عبارات زیبا و جملات دعایی مانند «علیه‌السلام»، مستحب عقلی است. عقل سلیم بر طبق عرف جامعه‌ی بشری، نیکو یادکردن از بزرگان را شایسته می‌شمارد.

گرچه جز صلوات فرستادن بر استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا سلام فرستادن به حضرت خضر (سلام الله علیه) مورد دیگری در نظر ندارم که دستور شرعی داشته باشد، ولی مانعی ندارد که به استحباب عقلی و عرفی، توجه شده و بین نام بردن از دوستان خدا با نام بردن از دشمنان خدا، فرق بگذارید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۱: الگوبرداری از خوبان

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

در یکی از خاطرات مربوط به نزدیکان شهید رجایی می‌خواندم که شهید رجایی با خودش وعده کرده بود که اگر نماز اول وقتش دیر شد روز بعد را روزه بگیرد. اگر این مطلب صحیح باشد، ما هم می‌توانیم برای اعمال عبادیمان چنین جریمه‌هایی را در نظر بگیریم؟

ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نکته‌ی اول: اگر شما از اصحاب منہاج فردوسیان هستید، کافی است بدانید که در یکی از قوانین عملی منہاج فردوسیان آمده است:
قانون ۱۳۶۴ (۸): در منہاج فردوسیان، عبادتی را با نذر یا قَسَم، بر خودشان واجب نمی‌کنند.

و تأکید می‌کنم که دانستن همین قانون برای اصحاب منہاج فردوسیان کفایت می‌کند که راه مستقیم را بازشناسند و به چپ و راست جاده متمایل نشوند.

نکته‌ی دوم: اگر شما از کسانی هستید که به قواعد نظری و قوانین عملی منہاج فردوسیان ایمان ندارید، بدانید که مستند قانون فوق الذکر، روایاتی است که در ادامه به یکی از آنها اشاره می‌کنیم.

سند ۵: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنِّي جَعَلْتُ عَلَى نَفْسِي شُكْرًا لِلَّهِ رَكَعَتَيْنِ أَصَلِيَهُمَا فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ فَأَصَلِيَهُمَا فِي السَّفَرِ بِالنَّهَارِ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ إِنِّي لَأَكْرَهُ الْإِيحَابَ

أَنْ يُوَجِّبَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ قُلْتُ إِنِّي لَمَ أَجْعَلُهُمَا لِلَّهِ عَلَى إِنَّمَا
جَعَلْتُ ذَلِكَ عَلَى نَفْسِي أُصَلِّيَهُمَا شُكْرًا لِلَّهِ وَلَمْ أُوجِبْهُمَا عَلَى نَفْسِي
أَفَادَعُهُمَا إِذَا شِئْتُ قَالَ نَعَمْ»^{۱۱}

ترجمه: *راوی می‌گوید به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: من بر خودم قرار داده‌ام که [شبانه‌روزی] دو رکعت نماز شکر در سفر و وطن بخوانم. آیا می‌توانم در سفر، آن دو رکعت را در روز بخوانم؟ فرمودند: بله. سپس فرمودند: خوش نمی‌دارم که کسی چیزی را بر خودش واجب کند. گفتم: نذر نکرده‌ام بلکه با خودم قرار گذاشته‌ام که برای شکرگزاری، بجا آورم و بر خودم [با نذر و قسم] واجب نکرده‌ام. آیا می‌توانم رهایش کنم، اگر بخوایم؟ فرمودند: بله.*

روایات بیشتر را می‌توانید در کتاب شریف «وسائل الشیعة»، جلد ۲۳، باب «کراهة إيجاب الشيء على النفس دائما بنذر و شبهه» ببینید. نکته‌ی سوم: شهید رجایی، مرد زحمت‌کشیده، رنج‌دیده و جهادگری بود که به فیض شهادت رسید اما فقیه به معنی آشنای عمیق با آیات و روایات نبود. پس نباید چنین شخصی - هر چند انقلابی و خوش‌عاقبت باشد - را الگوی خود قرار دهید.

نکته‌ی چهارم: مرحله‌ی بالاتر این است که علما و فقهای عظام را هم نباید الگوی خود قرار دهید. شاید در داستان‌هایی که از عالمان دینی و فقهای بزرگوار شیعه نقل می‌شود، مواردی را ببینید که قابل توجیه شرعی نباشد. یعنی کارهایی انجام داده باشند که نشأت گرفته از احساسات شخصی یا حتی دیدگاه‌های غیر اسلامی و عقاید ایران باستان باشد. مانند آنچه در

۱۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۷، صفحه‌ی ۴۵۵، باب النذور.

اهمیت دادن مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی (ره) به لحظه‌ی تحویل سال گفتیم.

نکته‌ی پنجم: مرحله‌ی بالاتر این است که انبیاء و اوصیاء الهی را نیز نباید الگوی خود قرار دهید و آنچه آنان در امت خود انجام می‌داده‌اند را نباید پیاده‌سازی کنید. مانند اربعین کلیمی که حضرت موسی (علیه‌السلام) بجا آورد و صوفیه نیز بدان معتقدند و از اول ذیقعدۀ تا دهم ذیحجه را اربعین می‌گیرند.

نکته‌ی ششم: مرحله‌ی بالاتر این است که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) را نیز نباید الگوی خود قرار دهید. به این معنی که هر گاه انجام کاری از آن بزرگواران گزارش شده بود، نباید بدون این که سفارشی به انجامش کرده باشند، آن را انجام دهید. این بحث، در کتاب «اصول استجماع منهج فردوسیان» به تفصیل، مورد بررسی قرار گرفته و نمونه‌های متعددی برایش ذکر کرده‌ایم.

نکته‌ی هفتم: همچنین است نباید خدای تعالی را الگوی خود قرار داده و از کارهای او تقلید کنید. ما مأمور به مراعات امر و نهی حضرت حق تعالی هستیم نه این که کارهای خدایی او را تقلید کنیم. این بحث نیز قبلاً گذشت. نکته‌ی آخر: بهترین جریمه‌ی تربیتی، نگاه کردن دائمی به جدول محاسبه است. اگر بتوانید خود را مقید کنید که هر صبح یا هر شب، دقایقی به جدول محاسبه نگاه کنید، خواهید توانست با شیب ملایم، تمام آنچه باید انجام دهید را انجام دهید و تمام آنچه باید ترک کنید را ترک کنید. فقط مواظب باشید که شیطان، بین شما و جدول محاسبه، فاصله نیاندازد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۲: الگو بودن نبی و وصی

متن نامه:

با عرض سلام و خسته نباشید
آیا این که جناب حاج فردوسی می‌گویند: ما نباید حتی رسول الله و ائمه اطهار (علیهم السلام) را الگو قرار دهیم با این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» مغایرت ندارد؟!
می‌دانم که منظور شما این است که افعال اهل بیت را تا زمانی که امر به ما نکرده باشند نمی‌توان به عنوان منبع محسوب کرد، ولی اصولاً این نوع صحبت که با متن صریح قرآن در تضاد است زیبا نیست و می‌توان جور دیگری این موضوع را مطرح کرد؟
در ضمن اگر کاری صحیح نیست چرا ائمه اطهار (علیهم السلام) آن را انجام دهند؟ مگر در حدیث از امام صادق (علیه السلام) نیامده است که: «کونوا دعاة الناس بغير سنتکم»؟ پس ائمه نیز با رفتار خود امر و نهی می‌کردند.
خواهشمند است به سؤال بنده پاسخ بدهید.

با تشکر

و السلام علیکم و رحمة الله

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بحث بر سر حجیت فعل معصوم، بحث درازدامنی است که سال‌های فراوانی بین علمای اصول در جریان بوده است ولی آنچه بیشتر علما به سمت آن گرایش دارند، این است که فعل معصوم بدون قرینه، فقط دلالت بر اباحه‌ی مطلق دارد یعنی این کاری که پیامبر یا امام معصوم انجام داده، حرام نیست ولی وجوب یا استحباب از آن برداشت نمی‌شود. بحث کامل درباره‌ی فعل معصوم را در کتاب اصول استجماع منهج فردوسیان بخوانید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۳: میزان موفقیت شیاطین

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام علیکم

با توجه به این که در دنیای امروز، بیشترین وقتی که صرف می‌شود برای موسیقی است و بیشترین گوشتی که در دنیا مصرف می‌شود گوشت خوک است؛ آیا شیاطین موفق شده‌اند؟ آیا امیدی به راه برون‌رفت و تشکیل جامعه‌ای منهای وجود دارد؟

با کمال تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: این ادعا که «بیشترین وقتی که صرف می‌شود برای موسیقی است و بیشترین گوستی که در دنیا مصرف می‌شود گوشت خوک است» ثابت شده نیست. پس نمی‌توان بر روی احتمال و فرض، شیطان را موفق جلوه داد. ثانیاً: از اول هبوط آدم (علیه‌السلام) بر زمین تا کنون، همیشه از لحاظ کمیت، شیطان موفق بوده و از لحاظ کیفیت، خدای رحمان. به عبارت ساده، همیشه گمراهان، جمعیت بیشتری نسبت به راه‌یافتگان داشته‌اند ولی کیفیت یک راه‌یافته، در نظام هستی و در نزد خدای تعالی، برتر و والاتر از هزاران گمراه و سرگردان است؛ تا جایی که در قواعد نظری آمده است، یک منهجی به هزار غیر منهجی می‌ارزد.

پس اگر به لحاظ کمیت حساب کنید، همیشه شیطان موفق بوده است، ولی اگر کیفیت را ملاحظه کنید، خواهید دید که شیطان همیشه در انزوا و کاهش بوده و هیچگاه نتوانسته است یار با کیفیت و ارزشمندی برای خودش و گمراهی‌اش فراهم سازد.

ثالثاً: سراسر وجود ما و رمز حیات شیعه، امید به تشکیل جامعه‌ی منهجی است. اگر این امید نبود، هیچ قلمی بر کاغذی نمی‌نوشت و هیچ تلاشی صورت نمی‌گرفت. این که می‌نویسیم و می‌گوییم و ترویج و تبلیغ می‌کنیم، همگی بر امید به تشکیل جامعه‌ی منهجی استوار است. اگر روزی برسد که این امید، در سویدای دل مبلغان منهج فردوسیان بخشکد، جوهر قلمشان خواهد خشکید و نخواهند نوشت، بزاق دهانشان خواهد خشکید و با کسی

حرف نخواهند زد و اساساً، خون در رگ‌هایشان خواهد خشکید و دم و بازدم را بیهوده خواهند یافت.

پس با امید مضاعف، منهج فردوسیان را به سراسر جهان، منتشر می‌کنیم و دلخوش به وعده‌ی قرآن کریم هستیم که می‌فرماید:

﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^{۱۲}

ترجمه: و سرانجام برای پرهیزکاران است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۴: افطار بر آب ولرم

متن نامه:

سلام

در مورد افطار کردن با آب ولرم، چند روایتی را که بیان نموده‌اید هیچکدام دلالت بر «امر» به این کار ندارد، پس چگونه به قانون تبدیل شده است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

قوانین عملی منهج فردوسیان، فقط از «اوامر» استجماع نشده است بلکه

۱۲. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۳.

چیزهای دیگری نیز می‌تواند ما را در استجماع قوانین عملی، یاری رساند. مجموعه‌ی ارکانی که قانون عملی را می‌توان از آن استجماع کرد، بدین قرار است:

۱. اوامر و نواهی؛
۲. مُشَوِّقات و مُخَوِّفات؛
۳. فواید و مضرات؛
۴. اوصاف خوبان و بدان؛
۵. تمثیل به خوبی‌ها و بدی‌ها؛
۶. طرد؛
۷. دعا و نفرین (رحمت و لعنت)؛
۸. بیان حال امت‌ها و پیامبران سلف؛
۹. کفاره داشتن؛
۱۰. شمرده شدن از سنت؛
۱۱. حق؛
۱۲. شایستگی؛
۱۳. شادی و غم شیطان؛
۱۴. تقدیر عدم جواز؛
۱۵. موجبات و موانع ورود به بهشت؛
۱۶. موجبات و موانع ورود به جهنم؛
۱۷. ثروت‌آفرینی و فقرآوری؛
۱۸. موجبات آمرزش گناهان؛
۱۹. تصریح به نافرمانی؛

۲۰. مشروط به شاد شدن؛
۲۱. خوش آمد و خوش نیامد استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام)؛
۲۲. اعلام جنگ با خدای تعالی؛
۲۳. تهدید؛
۲۴. دشمنی با خدای تعالی؛
۲۵. فعل استاد در مقام آموزش؛
۲۶. الگوبرداری از فعل استاد؛
۲۷. آداب جاهلیت؛
۲۸. بدعت؛
۲۹. تصرف شیطان در انسان؛
۳۰. تعجب خدای تعالی؛
۳۱. حضور یافتن و حضور نیافتن فرشته‌ها؛
۳۲. حضور یافتن و حضور نیافتن شیطان‌ها؛
۳۳. خیر داشتن و خیر نداشتن؛
۳۴. آنچه خدای تعالی دشمن می‌دارد؛
۳۵. برکت و عدم برکت؛
۳۶. استفهام انکاری؛
۳۷. استفهام توییخی؛
۳۸. مستحب و مکروه؛
۳۹. تکامل یافتن؛
۴۰. بیعت استاد؛
۴۱. عوامل خوار شدن؛

۴۲. ملامت خود؛

۴۳. زینت؛

۴۴. برآوردن حوائج؛

۴۵. دعاهای استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام)؛

۴۶. امر به دعا؛

۴۷. بیزاری استاد؛

۴۸. ترک مأمور به؛

۴۹. فضای غالب؛

۵۰. استقراء تام؛

۵۱. اباحه‌ی مطلق.

برای اطلاع بیشتر از این امور، به کتاب «اصول استجماع منهج فردوسیان»، فصل اول در بیان ارکان استجماع مراجعه نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۵: جدول محاسبه

متن نامه:

سلام علیکم

۱. حداقل و حداکثر قوانین عملی که در جدول محاسبه می‌تواند قرار گیرد چه

تعداد است؟

۲. بهتر است برای ملکه شدن، هر قانون را بعد از یک چله مراعات کردن از جدول حذف کنیم یا بعد از یک ماه؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: عدد قوانین جدول، برای همه‌ی افراد، یکسان نیست. همچنین نسبت به قوانین، فرق می‌کند. به این معنی که برخی افراد، چون حرکت در نظام جامع منهج فردوسیان را جدی نگرفته‌اند، نمی‌توانند قانون‌های زیادی را با هم مراعات کنند. اینگونه افراد، اگر بتوانند یک قانون، یک قانون یا دو قانون، دو قانون که به آن مبتلا هستند را مراعات کنند، نسبت به خودشان حرکت سازنده کرده‌اند.

اما کسانی که به «منه‌اج کوش» مشهورند، توانایی دارند تا ده قانون را نیز با هم مراعات کنند و نتیجه‌ی مثبت بگیرند. پس در مرحله‌ی اول، باید خودتان را برای خودتان تعریف و شفاف‌سازی کنید. سپس بر طبق میزان اشتیاقی که در خود می‌یابید، قوانین را به ترتیب، در جدول محاسبه قرار دهید.

نکته‌ی دیگر این است که تعداد قوانین جدول، نسبت به قانون نیز فرق می‌کند. برخی قوانین، چون شیوع بیشتری در زندگی دارد، مراعاتش سخت‌تر و رسیدن به ملکه‌ی آن، دیرتر اتفاق می‌افتد. مثلاً کسی که قاضی است، شاید در طول سال، یک یا دو بار اتفاق بیافتد که در معرض رشوه گرفتن قرار گیرد، ولی مانند نماز اول وقت، چیزی است که پنج بار در شبانه‌روز، اتفاق می‌افتد و دغدغه‌ی دائمی محسوب می‌گردد.

جواب ۲: به نظر می‌رسد با توجه به این که:
در منهج فردوسیان شایسته است اعتقاد داشته باشند؛ «نطفه»، پس از
چهل روز که در رحم قرار گرفت، تبدیل به «عَلَقَه» و پس از چهل روز دیگر
تبدیل به «مُضْغَه» می‌شود.
در منهج فردوسیان شایسته است اعتقاد داشته باشند؛ اثر هر خوردنی و
نوشیدنی، تا چهل روز در مغز استخوان انسان باقی می‌ماند.
مراعات چهل شبانه‌روز، بهتر باشد ولی از آنجا که شباهتی با اربعین‌گیری‌های
صوفیه پیدا می‌کرد، جدول یک‌ماهه نیز طراحی شد تا کسانی که دوست
داشته باشند، از جدول یک‌ماهه استفاده کنند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۶: تفسیر به رأی

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

آیا بعضی آیات قرآن را می‌شود چنین تفسیر کرد؟
«قرآن در مورد مواجه شدن حضرت ابراهیم (علیه السلام) با میهمانان
می‌فرماید: فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین (آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی ذاریات)
ترجمه: به دنبال آن، پنهانی به سوی خانواده‌ی خود رفت و گوساله‌ی فربه

برای آنان آورد.

از این موضوع قرآن چنین بر می‌آید که خانه‌ی آن حضرت، دارای دو قسمت بیرونی و اندرونی بوده است و قرآن این ویژگی را در سبک مسکن یادآور می‌شود. پیروان قرآن باید این سبک را مورد توجه قرار دهند.» (فصلنامه‌ی سازمان تبلیغات اسلامی، شماره‌ی پنجم)

آیا هر کس هر چه به ذهن خلاقش رسید و از نظر خود و خیلی افراد دیگر تطابق دارد، می‌تواند پیروان قرآن را به آن خلاقیت امر کند در حالی که به قرآن هم نسبت می‌دهد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

یکی از کج‌فهمی‌های افرادی امثال آقای قرائتی (حفظه الله) این است که تدبّر در قرآن را به چنین نوآوری‌ها و برداشت‌های خلاقانه می‌دانند. در صورتی که تدبّر در قرآن، نباید به تفسیر به رأی منجر شود. آنچه نقل کرده‌اید، نمونه‌ای بسیار بسیار کوچک از دستگاه ریسندگی و بافندگی افرادی مانند آیت الله جوادی آملی (حفظه الله تعالی) در تفسیر تسنیم و آقای قرائتی (حفظه الله) در تفسیر نور است. این عزیزان، به تنهایی و یک‌تنه، بیش از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و تمام ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) قرآن را تفسیر کرده‌اند!! البته بدون داشتن پشتوانه‌ی وحیانی و به مدد اندیشه‌ی جوّال و مطالعات متفرقه در مکاتب و مذاهب فکری دیگر همچون عرفان و فلسفه.

پس درس عملی برای اصحاب منهج فردوسیان این است که نباید در

تفسیر قرآن کریم، قدم از قدم استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم السلام) جلوتر نهاده و هر چه به ذهنشان می‌رسد را بر شانه‌های آیات نورانی کلام الله العزیز، سوار کنند.

جالب این است که مفسرینی همچون دو عزیز که نام بردیم، ادعا دارند که نباید قرآن را بی ضابطه تفسیر کرد و تفسیر به رأی، حرام و ممنوع است؛ در صورتی که خودشان، با تمام وجود، غوطه‌ور در تفسیر به رأی هستند. اینان برای تفسیر، ضابطه‌ها و چارچوب‌هایی ترسیم می‌کنند که خودتراش است، یعنی خودشان تراشیده‌اند تا راه برای تفاسیر خودشان باز شود. و جالبتر این که در پاره‌ای موارد، به همان ضابطه‌ها و چارچوب‌هایی که خودشان تراشیده‌اند نیز پایبند نیستند و مرتکب تخلف از قانون‌هایی می‌شوند که خودشان وضع کرده‌اند.

خلاصه، شیطان لعین، هر گروهی را با دامی مخصوص به کجراه می‌کشد، برخی از اصحاب قرآن را هم با تفاسیر اینگونه و سرچشمه نگرفته از وحی به انحراف دچار ساخته است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۷: رفتن به حوزه یا دانشگاه

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام علیکم و رحمت الله

بنده مدتی است که بسیار مردد هستم که به حوزه بروم یا دانشگاه. زیرا از طرفی می‌گویم در بخش صنعت و تکنولوژی، کشور ما کمبودهای فراوانی دارد و از طرفی هم میزان آگاهی دینی در جامعه‌ی ما خیلی ضعیف است. همه هم می‌گویند حوزه رفتن هم دنیایت آباد می‌شود و هم آخرت ولی در دانشگاه، با این وضعی که دارد، شاید دنیایت آباد شود ولی معلوم نیست در انتها اصلاً ایمان داشته باشی یا خیر!

حال شما که خود حوزوی هستید و سالیان سال در حوزه بوده‌اید، کدام یک را برای عاقبت به خیری من در دنیا و آخرت پیشنهاد می‌دهید؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آنچه مایه‌ی رسیدن به کمال واقعی و سعادت ابدی است، منهاجی شدن است. یعنی با واضحات و مسلمات مکتب شیعه‌ی اثنی‌عشری، آشنا شده و بدان، عمل کنید و از غیر آن، روی برگردانید.

اگر منهاجی شدید، دنیایی آزاد و آخرتی آباد خواهید داشت ولی تضمینی برای داشتن دنیای پرثروت نیست. فرق است بین این که در دنیا، از فشارهای درونی و بیرونی، آزاد باشید و بین این که ثروت زیادی داشته باشید. شاید به جرأت بتوان گفت که تمام ثروتمندان، از گرفتارترین اقشار جامعه هستند؛ زیرا ثروت، نگهداری می‌طلبد و کسی را می‌خواهد که شبانه‌روز، از همه جهت، مراقبش باشد و آن را در مقابل حملات متجاوزان، محافظت نماید.

از سوی دیگر، توجه داشته باشید که روحانی شیعه، پیامبر پیامبر خداست. هم نورانیت بالایی دارد و هم مسؤولیت بالایی. اگر قرار باشد در ابتدای ورود، حساب مادیات را داشته باشید، در نهایت از روحانی‌های کارمند خواهید شد. نسل جدیدی از روحانیت که بعد از انقلاب شکل گرفته است. اینان درس طلبگی می‌خوانند و با مدرک حوزوی، مشغول کار اداری می‌شوند و در همان مسند اداری، فسیل شده و می‌میرند. یا درباری خواهید شد که سر از بساط زر و زور در آورده و برای رسیدن به مطامع پست دنیوی، حاضر به چشم‌پوشی از هر انحرافی و سکوت در مقابل هر منحرفی هستند.

توصیه‌ی من به شما این است که اگر چرب و شیرین دنیا برایتان مهم است، وارد نهاد مقدس روحانیت نشوید، چون هم به چرب و شیرین دنیا، همانند دیگران نخواهید رسید و هم به تقدس و ارزش نهاد روحانیت، ضربه خواهید زد. توجه داشته باشید که یک مثلاً دندانپزشک فاسد، قشر دندانپزشکان را فاسد نشان نمی‌دهد ولی یک روحانی فاسد، سایه‌ای از تنفر را برای نهاد روحانیت به ارمغان می‌آورد.

ولی اگر قصد خدمت دارید، بدون توجه به مادیات و لذت‌های زودگذر دنیوی، چه بهتر است به جای تکامل دادن تکنولوژی و فناوری، مایه‌ی تکامل و سعادت انسان‌ها باشید. اگر بتوانید از عهده‌ی مسؤولیت خطیر تبلیغ دین خدا برآیید، کار پیامبران انجام داده‌اید. خدای تعالی، هیچ پیامبری را برای رشد دادن فناوری و کمک به ارتقای تکنولوژی مبعوث نکرده است، گر چه راهنمایی‌های وحیانی، نقش اصلی را در تکامل تکنولوژی داشته است ولی هدف اصلی و اساسی از ارسال رُسل و انزال کُتب، نجات انسان از جهنم و رساندنش به بهشت برین است.

نتیجه‌ی سخن، اگر مادیات می‌خواهید به حوزه نیابید، گر چه معلوم نیست جای دیگری هم پیدا کنید ولی اگر معنویات می‌خواهید، بهترین جایی که سراغ داریم، حوزه و تبلیغ دین خدای تعالی است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۸: تفسیر المیزان

متن نامه:

باسمه تعالی شانه

سلام علیکم؛ احتراماً معروض می‌دارد؛ امروز در جامعه‌ی دینی ما، اعم از حوزه و دانشگاه، تفسیر المیزان به عنوان یک مرجع بی‌نظیر در تفسیر شناخته شده است و رسانه‌های جمعی نیز همواره از آن ترویج کرده و دیدگاه‌های افراد مشهوری چون مرتضی مطهری و... را در راستای ترویج هر چه بیشتر این تفسیر ارائه داده‌اند. از طرفی این حکایت نیز از منابع و طرق مختلف بر سر زبان‌ها افتاده که بنده از کتاب معاد شناسی سید محمد حسین تهرانی نقل می‌کنم. آقای تهرانی از قول استادش آقای طباطبایی نقل می‌کند:

از عجائب و غرائب آن زمان این بود که یک کاغذ از تبریز از ناحیه‌ی برادر ما (محمد حسن الهی) به قم آمد، و در آن برادر ما نوشته بود که یکی از شاگردانم (ادیب العلماء تبریزی) روح پدر ما را احضار کرده و سؤالاتی

نموده‌ایم و جوابهایی داده‌اند، و در ضمن، گویا از شما گله داشته‌اند که در ثواب این تفسیری که نوشته‌اید (تفسیر المیزان)، ایشان را شریک نکرده‌اید. ایشان می‌فرمودند: آن شاگرد ابداً مرا نمی‌شناخت و از تفسیر ما اطلاعی نداشت، و برادر ما هم نامی از من در نزد او نبرده بود؛ و این که من در ثواب تفسیر، پدرم را شریک نکرده‌ام، غیر از من و خدا کسی نمی‌دانست، حتی برادر ما هم بی‌اطلاع بود، چون از امور مربوط به قلب و نیت من بود.

و اینکه من در ثواب آن پدرم را شریک نکرده بودم، نه از جهت آن بود که می‌خواستم اِمساک کنم بلکه آخر کارهای ما چه ارزشی دارد که حالا پدرم را در آن سهیم کنم؛ من قابلیت برای خدمت خودم نمی‌دیدم.

بینید: این مرد، چنین تفسیری نوشته و فعلاً که در زمان حیات ایشان است در تمام دنیا جزء اصول معارف شیعه محسوب می‌شود، و علماء بزرگ خود را از آن بی‌نیاز نمی‌بینند؛ چقدر بزرگوار و متواضع است که می‌گوید: آخر ما چه کاری کرده‌ایم؟ (چه عمل قابل انجام داده‌ایم؟)

در ادامه فرمودند: نامهی برادر که به من رسید، بسیار منفعل و شرمنده شدم. گفتم: خدایا! اگر این تفسیر ما در نزد تو مورد قبول است و ثوابی دارد، من ثواب آن را به روح پدر و مادرم هدیه نمودم. هنوز این مطلب را در پاسخ نامهی برادر به تبریز نفرستاده بودم که بعد از چند روز نامه‌ای از برادرم آمد که ما این بار که با پدر صحبت کردیم بسیار خوشحال بود و گفت: خدا عمرش بدهد، تأییدش کند؛ سید محمد حسین هدیه‌ی ما را فرستاد. (نام کوچک وی، سید محمد حسین است). انتهی کلام آقا محمد حسین تهرانی و خلاصه، همه چیز دست در دست هم داده تا این تفسیر المیزان بشود یک کتاب صد در صد ارزشمند و مورد تأیید و...

با عنایت به این که حضرت عالی طبعاً از سبک و شیوهی این تفسیر و محتویات آن ولو به صورت اجمال آگاه هستید، خواهشمندم بفرمایید جایگاه این تفسیر در منهج فردوسیان چیست و آیا از منظر مبانی اساتید معظم منهج هم یک تفسیر قیم و ماندگار و مورد تأیید است؟ در ضمن در قبال این حکایات و کرامات چه تکلیفی داریم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در پاسخ به سؤال شما، توجهتان را به چند نکته جلب می‌کنم:
نکته‌ی اول: در این که تفسیر المیزان، از روانی و گیرایی خاصی برخوردار است، شکی نیست. قلم ساده و بی‌تکلف علامه طباطبایی (ره) در این تفسیر، توانسته است آن را از خوشمزه‌ترین تفاسیر قرار دهد. از سوی دیگر، چون به زبان عربی است، توانسته است فراتر از مرزهای ایران برود.
دو مزیتی که برای تفسیر المیزان برشمردیم، یعنی روان بودن قلم و عربی بودن، در تفسیر شاگرد برجسته‌ی ایشان، آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) با نام «تسنیم» نیست. اگر به تفسیر تسنیم مراجعه داشته باشید، خواهید دید که متن علمی، به قلم ادبی نوشته شده است که بسیار از ارزش و جایگاه تفسیر تسنیم، کاسته است. همچنین فارسی بودن آن، موجب محدود شدن آن در حدّ فارسی‌زبانان و فارسی‌دانان شده است.
برخی مزایای دیگر المیزان به نقل از آیت الله سیدان (حفظه الله) چنین است:

«سبک و شیوهی تدوین و تألیف المیزان، امتیازهایی بر بسیاری از تفاسیر

پیشین و یا معاصر خود دارد، از آن جمله:
یک. واژه‌شناسی المیزان؛ تا آن جا که تتبع کرده‌ام، شاید بهترین انتخاب از معانی کلمه‌ها در ذیل آیات صورت گرفته است.
دو. توجه به زمینه‌های تاریخی و شأن نزول و شرایط ویژه‌ی آیات در تفسیر یک آیه.

سه. عنایت به مباحث مختلف اجتماعی، اخلاقی، اعتقادی و... ذیل آیات، به تناسب مطالب و اشاراتی که در آیات، نسبت به آن موضوعات شده است.
چهار. تفکیک مباحث تفسیری از مباحث موضوعی و نقطه‌نظرهای علمی و فلسفی و کلامی که به تناسب آیات می‌بایست مطرح شود.
پنج. طرح دقیق مباحث عقلی به گونه‌ای که مانند آن در سایر تفاسیری که دیده‌ام، نیست و این معلول تبخّر خاص علامه در مطالعات عقلی و فلسفی است، که در بسیاری از تفاسیر، با آن که وارد مسائل عقلی شده‌اند، آن را به گونه‌ی مناسب مطرح نکرده‌اند.

شش. بررسی مسائل روایی به گونه‌ی مناسب و با تجزیه و تحلیل بسیار مطلوب.

در مجموع، با در نظر گرفتن همه‌ی این ابعاد، می‌توان تصریح کرد که تفسیر المیزان از جایگاهی بس والا برخوردار است، حتی تفاسیری که بعد از المیزان نوشته شده‌اند، نتوانسته‌اند برتر از آن به شمار آیند، یا از نظر تبیین مطالب و احاطه بر تفسیر، با آن برابری اهل نظر قرار گیرد.»

نکته‌ی دوم: مشهور است که تفسیر المیزان، به روش تفسیر قرآن به قرآن است. البته با استقصای برخی مطلقین، مواردی که در سراسر این تفسیر از این روش استفاده شده است، زیاد نیست. علامه (ره) برای توجیه اینگونه

تفسیر، دلایلی آورده‌اند که تماماً به صورت کلی، مردود است ولی به صورت جزئی، می‌تواند قابل قبول باشد.

نکته‌ی سوم: هیچ کتاب زمینی، خالی از خلل نیست. حتی کتاب‌های روایی بسیار معتبر همانند کافی شریف، خالی از روایات ضعیف نیست. پس این که انتظار داشته باشیم تفسیر المیزان، سراسر نور و هدایت و راستی و درستی باشد، انتظار بی‌جایی است. همچنین معرفی کردن این تفسیر، به عنوان تفسیر صد در صد درست و مورد تأیید، اشتباه است.

نکته‌ی چهارم: تقوا و طهارت علامه طباطبایی (ره) و تواضع ایشان، نقش اساسی در ثواب داشتن این تفسیر دارد. پس این که روح پدرشان تقاضای سهم شدن در ثواب آن را داشته است، کاملاً قابل قبول و منطقی است. به همین لحاظ، حکایات و کرامات در مورد این تفسیر را می‌پذیریم.

نکته‌ی پنجم: هر تفسیر، به طور کلی شامل دو قسمت مفید و قسمت‌های فراوان نامفید است. دو قسمت مفید تفسیر، «بیان دیدگاه‌های قرآن کریم» و «بیان دستورات عملی قرآن کریم» است. این دو قسمت مفید، در دو کتاب «قواعد نظری منهج فردوسیان» و «قوانین عملی منهج فردوسیان» به صورت قاعده و قانون، جمع‌آوری شده است.

پس کسی که دو مجموعه‌ی «قواعد نظری» و «قوانین عملی» منهج فردوسیان را داشته باشد، نیازی به قسمت‌های مفید تفاسیر، نخواهد داشت. می‌ماند قسمت‌های نامفید آن که شامل بحث‌های لغوی، بحث‌های تاریخی، شأن نزول، تطبیقات عرفانی، تأویلات صوفیانه و امثال آن است که به فراخور هر تفسیر، فرق می‌کند.

روش اصحاب منهج فردوسیان، کنار گذاشتن همه‌ی تفاسیر و مراجعه به

قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان است. اینان بعد از آشنا شدن با نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، از صرف عمر شریف در مطالعه‌ی تفاسیر، دریغشان می‌آید.

نتیجه‌ی کلام: میزان، تفسیر خوبی است. البته اشکالات و اشتباهاتی هم دارد. بعد از تنظیم نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، تفسیر، جایگاهی در امر تربیت ندارد و مطالعه‌اش، اتلاف وقت است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۲۹: میزان صحت مطاعن

متن نامه:

حاج فردوسی سلام

ضمن عذر خواهی از این که زیاد سؤال می‌فرستم، زیرا برخی از این سؤالات برای تعدادی از دوستان (جوانانی که مطالب سایت و منهج را دنبال می‌کنند) است که از من تقاضا می‌کنند برایتان ارسال کنم، لذا معذورم. اما سؤالات، این است:

۱ - آیا این میزان مطاعن که به اولی و دومی علیهما اللعنه نسبت داده می‌شود صحیح است؟ (به عنوان نمونه، مطاعنی که در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده)

۲ - کتاب سلیم بن قیس هلالی در منهج فردوسیان، چه جایگاهی دارد؟

۳ - با توجه به مستندات تاریخی منهج فردوسیان، نقش دومی علیه اللعنه در شهادت حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) چه بوده است؟ با عنایت به این که در جایی فرموده‌اید: در منهج فردوسیان معتقدند شهادت آن حضرت بر اثر حمله و سقط جنین، ثابت نشده است.

حاج فردوسی با توجه به حساسیت موضوع، خواهشمندم اگر صلاح می‌دانید جواب این سه سؤال را به ایمیل بفرستید و منتشر نفرمایید. از زحمات شما سپاسگزارم. خداوند متعال اجرتان دهد. با سپاس مجدد

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: مهمترین عیبی که در غاصبان خلافت است، «غصب خلافت» است. این عیب به قدری بزرگ و جهان‌گیر است که امروزه تمام مفاسد جهان بشری، ناشی از همین یک انحراف است. اگر جهان امروز، گرفتار تروریسم، فقر، قحطی، استعمارگری، استثمارگری، قتل، تجاوز، شرک و مانند اینهاست، بدون شک، نتیجه‌ی همان یک عیب و همان یک انحراف است. پس هر چه عیب و نقص و انحراف که برای این اشخاص برشمرده شود، اگر هزار هزار برابر گردد، نخواهد توانست ذره‌ای قابل مقایسه با انحراف «غصب خلافت» باشد. با این توجه، هیچ نیازی به بازگو کردن مطاعن فردی و عیوب ظاهری و بی‌سوادی فقهی آنان نیست. آنان با اجتماعی که یقیناً یکی از اعضای ابلیس لعین بوده، برترین جریان هدایت جهانی را دچار انحرافی عمیق کردند که تا ظهور منجی (ارواحنا فداه) ادامه خواهد داشت.

به عبارت ساده‌تر:

می‌گویند فلان، دچار مرض اُبنه بوده یعنی مفعول واقع می‌شده است. اگر این مطلب ثابت شود، این کجا و «غصب خلافت الهی» کجا؟ اینهمه همچنس‌باز که در غرب و شرق عالم پراکنده‌اند و دچار این بیماری می‌باشند، فقط دچار یک گناه فردی و یک محرومیت شخصی از عنایات و هدایات الهی هستند ولی نمی‌توانند جریان اساسی هدایت را منحرف سازند. می‌گویند فلان، آب را با شراب می‌آمیخت تا تیزی و مست‌کنندگی‌اش شکسته شود، این کجا و «غصب مسند جانشینی رسول خدا» کجا؟ اینهمه شراب‌خوار که می‌خورند و مست می‌کنند و افاقه می‌شوند ولی کاری به کار منحرف کردن جامعه‌ی بشری ندارند. یک فرد معتاد الکلی، موجودی در خودفرورفته است که گاهی اوقات، نمی‌تواند دست و پای خودش را جمع کند، چه رسد به این که بخواهد جامعه‌ی بشری را تباه سازد.

می‌گویند فلان، حاصل چند زناست، این کجا و «غصب خلافت نبی الله الخاتم» کجا؟ اینهمه زنازاده در سطح جامعه و جهان، سر در لاک خود دارند و زندگی می‌کنند، ولی هیچکدام نتوانسته‌اند ضرری به بشریت بزنند که خلفای جور زدند.

پس مواظب باشید که توجه به مطاعن سطحی و جزئی، شما را از توجه به اصل و اساس جنایات که «غصب خلافت» بود، باز ندارد. سراسر کتاب‌های عامه، پر است از روایات جعلی و ساختگی در فضایل غاصبان خلافت، ولی اگر فرض کنیم تمام این فضائل، درست باشد، و این فضائل، هزار هزار برابر گردد، نمی‌تواند گناه «غصب خلافت» را جبران نماید. زیرا خوبی‌ها و فضایل فردی، هیچگاه پاس‌خگوی منحرف کردن بشریت برای هزاران سال نیست.

جواب ۲: جمع‌بندی نهایی در مورد اعتبار کتاب سلیم بن قیس در کتاب

«منابع منهج فردوسیان» خواهد آمد ولی به اجمال باید گفت، بین محققین در این که چنین کتابی بوده، اختلافی نیست ولی در این که کتاب موجود و منسوب به سلیم، همان کتابی است که سلیم بن قیس هلالی نوشته، تردید و اختلاف است. البته ما تا کنون در تدوین قواعد و قوانین منهج فردوسیان، از این کتاب، استفاده نکرده‌ایم.

جواب ۳: آنچه مسلم است، این است که رحلت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به مرگ طبیعی نبوده است، یعنی بر اثر پیری و کهن‌سالی نبوده است؛ اما اثبات این که بر اثر ضربات جسمی باشد هم مشکل است. از سوی دیگر، تصریح روایت است که آن حضرت، «شهیده» هستند.

در جمع‌بندی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شهادت آن حضرت، بر اثر غصه‌های فراوان بوده است و البته ضربات فیزیکی به جسم آن بانوی با عظمت که منجر به سقط جنین شده، نیز یکی از این غصه‌ها بوده است. غصه‌هایی که منجر به شهادت آن حضرت شده را می‌توان چنین برشمرد: شهادت پدر بزرگوارشان که فخر انبیاء الهی بودند، غصب خلافت که مهمترین دغدغی آن حضرت محسوب می‌شد، شهادت فرزندشان محسن، ارتداد امت از خلافت که به نحوی، بر باد رفتن ثمره‌ی تلاش‌های پدر بزرگوارشان محسوب می‌شد و غصه‌های دیگر.

گریه‌های فراوان سیده نساء العالمین در مدت هفتاد و پنج یا نود و پنج روز حیاتشان بعد از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شاهده‌ی بر این است که آن حضرت، به اصطلاح عامیانه، «دق مرگ» شدند نه این که فقط بر اثر ضربه‌ی در به پهلو و سقط جنین، سه ماه بعد از آن حادثه، رحلت نمایند.

البته باید توجه داشته باشید که این مباحث، ثمره‌ی تربیتی ندارد و شاید به مطرح

کردن و بحث‌کردنش نیاززد و به نحوی بازماندن از امور تربیتی محسوب شود. همچنین توجه داشته باشید که در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، چیزی برای پوشیدن و مطلبی برای مخفی کردن نیست؛ همه چیز، روشن و آشکار است. آنچه پرسیده شود، اگر ثمره‌ی تربیتی داشته باشد، پاسخ می‌دهیم و هیچ موضوعی را دارای حساسیت نمی‌دانیم.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۰: فقط خدمت به خلق

متن نامه:

با سلام و احترام

طبق نقل مشهوری که اجمالاً به تأیید بیت مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی (مرجع تقلید مشهور) هم رسیده است و در همه جا منتشر شده، حتی روی در و دیوار چاپ کرده و نصب نموده‌اند و نیز در اینترنت و غیره... ایشان گفته بودند: من پنجاه سال است دارم اسلام می‌خوانم، بگذار خلاصه‌اش را برایت بگویم: واجبات را انجام بده به جای مستحبات، تا می‌توانی به کار مردم برس، کار مردم را راه بیانداز، اگر کسی در قیامت از تو سؤال کرد، بگو فاضل گفته بود.

آیا می‌توان این توصیه‌ی ایشان را به عنوان طریق سعادت دانست و اساساً

این توصیه از لحاظ مبانی منهج فردوسیان درست است؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در مورد این سؤال، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:
نکته‌ی اول: نخستین مطالبی که می‌کوشیم در ذهن و دل اصحاب منهج فردوسیان استقرار یابد، این است که دین را فقط خدای تعالی می‌تواند وضع کند. او (جلّ و علا) دین یا همان برنامه‌ی تربیتی را تنظیم کرده و سپس از طریق فرشته‌ی وحی، به انسان‌های برگزیده‌ای رسانده که آن را به جامعه‌ی بشری، ابلاغ کنند. همچنین جانشینانی برای انبیاء مقرر داشته که پیام آنان را منتشر و تفسیر نمایند.

پس هر مطلبی که از طریق اوصیاء به انبیاء و از طریق انبیاء به فرشته‌ی وحی و از طریق فرشته‌ی وحی به ذات مقدس ربّ العالمین نرسد، زخرف و باطل است.

اگر این نخستین مطلب را به صورت ایمان قلبی و جدّی قبول کنید، در مواجهه با مطالبی امثال آنچه نوشته‌اید، جویای سند آن از قرآن کریم و روایات معتبر خواهید شد. این ادعای بزرگ که هر کس به جای انجام مستحبات، فقط کار مردم را درست کند و خدمت‌رسان مردم باشد، به مقصد خواهد رسید، فقط از انبیاء و اوصیاء پذیرفته است.

نکته‌ی دوم: هر قشر از جامعه‌ی انسانی، دچار بیماری‌های خاص خودش است. یکی از این اقشار، فقها هستند که گاهی اوقات به بیماری «خودشارع‌پنداری» گرفتار می‌شوند. این بیماری، به این صورت است که

فقیه، خود را شارع گمان می‌کند و به جای کشف دین خدا، دست به «دین‌تراشی» می‌زند!

شاید خواندن این مطلب برایتان سخت و غیر قابل باور باشد، ولی هستند فقهای محترمی که در مواردی، خود را با شارع، اشتباه گرفته و پا را از گلیم خود، فراتر نهاده‌اند. البته روی سخن من، به مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی (رحمه الله) بخصوص نیست، زیرا انتساب این سخن به ایشان، خیلی مشکوک است.

پیکان هشدار من، متوجه همه‌ی فقهای عظام است که هیچکدام، از این خطر، در امان نیستند. این که برخی آیات عظام، چیزهایی را مستحب می‌شمارند که هیچ آیه یا روایتی آن را مستحب نשמرده، نمونه‌ای از «دین‌تراشی» است. مثلاً آقایی که خود را مرجع تقلید می‌داند و فتوا به «استحباب قمه‌زنی» می‌دهد، قطعاً دچار بیماری «خودشارع‌پنداری» است. زیرا او بدون اتصال به وحی، برای بدعتی که رایج شده، ثواب الهی وعده می‌دهد و مردم بیچاره و بی‌خبر از همه‌جا، به استناد سخن او و به گمان این که او، سخن خدا و نبی و وصی را بازگو می‌کند، دست به تیغ می‌برند و سر می‌تراشند و فرق می‌خراشند!

نکته‌ی سوم: هر سخنی که دین را در چند امر، محدود کرده باشد، اگر از غیر طریق وحی است، ناقص است و اگر از طریق وحی باشد، باید با توجه به کلیت شرع، معنی شود.

به عبارت ساده‌تر: هر گاه غیر معصوم بگوید: اگر فلان کار و فلان کار را انجام دهید، کفایت از بقیه‌ی کارها می‌کند و شما را به مقصد و مقصود خواهد رسانید؛ این سخن، ناقص و غیر قابل اعتناست. مثلاً می‌گویند آقای خودکی

گفته هر کس سه کار را انجام دهد، من تضمین می‌کنم که به کمال و سعادت برسد. چنین سخنی ناقص است و ارزش اعتنا ندارد.

همچنین هر روایتی که انجام دادن چند کار را کافی از بقیه‌ی دستورات بشمارد، اگر سند و منبع معتبری داشته باشد، باید اینگونه تفسیر شود که انجام دادن این چند کار، اثر زیادی در رسیدن به موفقیت دارد نه این که کفایت از سایر کارها می‌کند.

اگر این کار را انجام ندهیم، مجبور خواهیم شد بخش زیادی از تعالیم دینی را لغو و بیهوده بشماریم. در نهایت، باید سخن لغو را منسوب به پیامبری کنیم که خدای تعالی در باره‌اش شهادت داده است که

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»^{۱۳}

ترجمه: و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست. آن را [فرشته‌ی] شدیدالقوی به او آموخت.

اگر بپذیریم کسی که بعد از انجام واجبات، به خدمت مردم همت می‌کند، نیازی به انجام سایر مستحبات ندارد، به ناچار باید اعتراف کنیم که صدور مستحبات از پیامبر خدا و اوصیاء ایشان، لغو و بیهوده بوده است. یعنی فقط کافی بود که پیامبر خدا بفرمایند: «انجام واجبات و خدمت به مردم». بر این مبنا، اینهمه دستور و قانون، همه به گزاف و بی‌فایده صادر شده و نیازی به آن در رسیدن به کمال و سعادت نبوده است!

امیدوارم با این توضیحات، متوجه شده باشید که یا این سخن از مرحوم آیت الله فاضل (رحمه الله) نیست و یا اگر هست، آن مرحوم، دچار بیماری «خودشارع‌پنداری» بوده است.

۱۳. سوره‌ی نجم، آیات ۳ تا ۵.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۱: احترام به سادات

متن نامه:

با عرض سلام

یکی از وعاظ مشهور، مرحوم میرزا احمد سیبویه بود که احتمالاً معرف حضورتان است. ایشان مکرر این روایت را از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کرد: «من رأی أولادی فَصَلَّى عَلَی زَادَهُ اللهُ فِي السَّمْعِ وَ الْبَصْرِ» و خود نیز به همه توصیه می‌نمود که هنگام دیدن سادات، صلوات بفرستند و به پا بلند شوند و حتی بعضاً روی منبر که بود با ورود سادات بلند می‌شد. حال با این مقدمه خواهشمندم در صورت امکان بفرمایید:

۱ - صلوات فرستادن هنگام دیدن سادات در منهج فردوسیان چه حکمی دارد؟ (مستحب، مباح، بدعت یا...)

۲ - به پا خواستن به احترام سادات چه حکمی دارد؟

۳ - با توجه به اینکه در مجامع مذهبی با بردن لقب «قائم» از القاب مبارک امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) به پا می‌خیزند، این عمل چه حکمی دارد؟

۴ - صلوات فرستادن هنگام شنیدن نام استاد اعظم منهج فردوسیان (صلی الله علیه و آله)، امیر مؤمنان (علیه السلام) و سایر حضرات معصومین (علیهم السلام) چه حکمی دارد؟

با سپاس مجدد

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

روایتی که از آن مرحوم نقل شده را در هیچ منبع معتبر و غیر معتبری نیافتیم. قاعده‌ی نظری یا قانون عملی‌ای که بر روایت بی‌سند بنا نهاده شده باشد، جز انحراف، ثمره‌ای ندارد. اصحاب منهج فردوسیان که با سند و مدرک، انس گرفته و رشد کرده‌اند، نیک می‌دانند که چنین دیدگاه‌ها و دستورات عملی‌ای، هیچ جایگاهی در منظومه‌ی فکری منهج فردوسیان ندارد. قواعد و قوانین منهج فردوسیان بر طبق مسلمات و واضحات قرآن و روایات معتبر بنا نهاده شده است و بس. اما جواب سؤالاتان:

جواب ۱: صلوات فرستادن، از مستحبات است و می‌توان به هر بهانه‌ای و بدون بهانه، صلوات فرستاد، ولی اگر کسی صلوات فرستادن در هنگام دیدن سادات را دستور شرعی بداند، مرتکب حرام شده و نسبت دروغ به دین مبین اسلام داده است. اما اگر به این بهانه، بخواهد به استحباب صلوات فرستادن عمل کند، اشکال ندارد.

جواب ۲: همین جماعت، روایت دیگری به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می‌دهند که فرموده‌اند:

«مَنْ رَأَى أَوْلَادِي وَ لَمْ يَقُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ جَفَانِي فَهُوَ مُنَافِقٌ»

ترجمه: هر کس یکی از فرزندان مرا ببیند و در برابرش (به احترام او) بپا نخیزد، در واقع به من ستم روا داشته است و کسی که در حق من ستم نماید، منافق است.

برای این حدیث نیز سندی نیافتیم و از مجعولات است. پس برخاستن به احترام سادات، سند شرعی ندارد و نمی‌توان به عنوان مستحب شرعی محسوب کرد. البته در جاهایی که برخاستن، نشانه‌ی احترام است و برخاستن، نشانه‌ی بی‌احترامی و اعلام دشمنی و کینه است، «برخاستن به احترام» استحباب عقلی و عرفی پیدا می‌کند. فرق «استحباب شرعی» با «استحباب عقلی یا عرفی» در ثمره‌ی آن است. «استحباب شرعی» ثواب اخروی دارد ولی «استحباب عقلی یا عرفی» پاداش دنیوی دارد. یعنی مراعات آن، موجب جلب منفعت یا دفع ضرر در همین دنیا می‌گردد. استحباب شرعی را فقط کسانی که ایمان به سرای دیگر دارند انجام می‌دهند ولی استحباب عقلی و عرفی را اهل دنیا هم انجام می‌دهند و حتی بهتر از متشرعین.

جواب ۳: سند قوی و معتبری برای استحباب برخاستن با شنیدن نام «قائم» نیافتیم و آنچه هست، فعل معصوم است که به نظر جمهور علما، دلالت بر استحباب نمی‌کند. البته در جوامعی که بلند نشدن با شنیدن یا گفتن لقب «قائم»، توهین به حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) محسوب می‌شود، لازم است مراعات کنید تا در معرض اتهام شیعیان افراطی قرار نگیرید.

جواب ۴: صلوات فرستادن برای گفتن و شنیدن نام استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، مستحب شرعی است و در قوانین عملی نیز آمده است؛ اما صلوات فرستادن برای گفتن یا شنیدن نام امیر المؤمنین (علیه‌السلام) و سایر ائمه‌ی طاهربین (علیهم‌السلام) سند شرعی ندارد. البته از باب مطلق استحباب صلوات، اشکال ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۲: تفسیر قرآن

متن نامه:

سلام

با توجه به این که نوشته‌اید: «بعد از تنظیم نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، تفسیر، جایگاهی در امر تربیت ندارد و مطالعه‌اش، اتلاف وقت است.»

معروض می‌دارم: از آنجایی که ما فارسی زبان هستیم و قرآن، عربی می‌باشد، نیاز به درک و فهم و تدبر در آیات قرآن وجود دارد و وقتی که قرآن یا ادعیه را با ترجمه و تفسیر می‌خوانیم، دقیق می‌دانیم چه دارم با خدا نجوا می‌کنم. حال این که فرمودید خواندن تفسیر، اتلاف وقت است چیز درستی نیست. چون نگاه من به تفسیر نگاهی است جهت ورود به معنای دقیق آیه و با خواندن معنی و بخشی از مغز اصلی تفسیر آن آیه، آن آیه را برای همیشه می‌فهمم و به نظرم هیچ اتلاف وقتی نیست. خصوصاً در ماه مبارک رمضان در کنار عربی‌خوانی قرآن که هیچ معنا و مفهوم آن را نمی‌فهمم، این ترجمه و تفسیر کمک زیادی به فهمم می‌نماید. منظورم از تفسیر، همانگونه که فرمودید بخش مفید تفسیر که معنی آیه را شفاف می‌کند است نه حاشیه‌ها و متفرقه‌نویسی‌های تفسیر.

اما در قواعد و قوانین به صورت پراکنده به آیات قرآن پرداخته شده است و یک بخش اختصاصی و خاص در شرح مختصر آیات در منهج فردوسیان وجود ندارد که مثلاً برای رفع این مشکل، یک کتاب قرآن در منهج فردوسیان وجود داشته باشد که آیات را به صورت روان، ترجمه و مختصر هم شرح و تفسیر مفیدی داده شده باشد.

من قرآنی دارم که یک جلد می‌باشد که زیر هر آیه، ترجمه‌ی روان آن توسط آیت الله مشکینی و صفحه‌ی مقابل آن هم تفسیر و شرح مفید و خلاصه‌ی آیات همان صفحه درج شده است که وجود چنین قرآنی در منهج فردوسیان لازم است.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

قرآن کریم از نگاه تربیتی، چهار دسته مطالب مفید برای تربیت دارد که عبارتند از:

دسته‌ی اول: دیدگاه‌هاست. دیدگاه‌هایی محکم و متقن که باید ارکان اعتقادی یک مسلمان را تشکیل دهد. مانند این که می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ
وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^{۱۴}

ترجمه: به نام خداوند رحمتگر مهربان. بگو اوست خدای یگانه. خدای صمد [ثابت متعالی]. [کسی را] نزاده و زاده نشده است. و هیچ کس او را هم‌تا نیست.

دسته‌ی دوم: دستورات عملی است. یعنی قوانین عملی‌ای برای مراعات شدن در صحنه‌ی زندگی. مانند این که می‌فرماید:

امر:

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ»^{۱۵}

ترجمه: و نماز را برپا دار و زکات را بپرداز و با رکوع‌کنندگان، رکوع کن.

نهی:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا * وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا * وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا * وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^{۱۶}

ترجمه: و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم آری کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است. و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بد راهی است. و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم پس [او] نباید در قتل زیاده‌روی کند زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است. و به مال یتیم جز به بهترین وجه نزدیک مشوید تا به رشد برسد و به پیمان

۱۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

۱۶. سوره‌ی اسراء، آیات ۳۱ تا ۳۴.

[خود] وفا کنید زیرا که از پیمان پریش خواهد شد.

دسته‌ی سوم: مواعظ است. مواعظ‌های خدای کریم از زبان خودش یا از زبان پیامبران قبل که می‌تواند ره‌توشه‌ی خوبی برای تربیت انسان باشد. مانند این که می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ * وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ * وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىٰ تَمَرٍّ إِلَىٰ مَرَجِعِكُمْ فَأَتِبْتُكُم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَك مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ * يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكُمْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَأَقِصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^{۱۷}

ترجمه: و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می‌داد گفت ای پسرک من به خدا شرک می‌آور که به راستی شرک ستمی بزرگ است. و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است [آری به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من

است. و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و[الی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من باز می‌گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است و از [حقیقت] آنچه انجام می‌دادید شما را با خبر خواهم کرد. ای پسرک من اگر [عمل تو] هم‌وزن دانه‌ی خردلی و در تخته‌سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد خدا آن را می‌آورد که خدا بس دقیق و آگاه است. ای پسرک من نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکبیا باش این [حاکمی] از عزم [و اراده تو در] امور است. و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد. و در راه‌رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته‌ساز که بدترین آوازه‌ها بانگ خران است.

دسته‌ی چهارم: انذار و تبشیر است. یعنی آیاتی است که مشتمل بر وصف جهنم و وصف بهشت است. این آیات علاوه بر این که دو منزل پیش رو را ترسیم می‌کند، می‌تواند همانند موعظه‌ها و حتی بیشتر از آن، محرک خوبی برای اصلاح دیدگاه‌ها و مراعات دستورات عملی باشد. مانند این که می‌فرماید:

بهشت:

«فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * يَطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ * بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ * وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ * كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ»^{۱۸}

۱۸. سوره‌ی صافات، آیات ۳۹ تا ۴۵.

ترجمه: در باغ‌های پُر نعمت. بر تخت‌ها در برابر همدیگر [می‌نشینند]. [پسران جاودانه و کنیزکان زیباروی] با جامی از باده‌ی ناب، پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. [باده‌ای] سخت سپید که نوشندگان را لذتی [خاص] می‌دهد. [مانند شراب دنیا، آلوده و بدفراجم نیست بلکه] نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی [و فرسودگی] می‌افتند. و نزدشان [دلبرانی] فروهشته‌نگاه و فراخ‌دیده باشند. [از شدت سپیدی] گویی تخم [شترمرغ] زیر پزند.

جهنم:

«مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيَسْقَى مِنَ مَاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» ۱۹

ترجمه: «[آن کس که] دوزخ پیش روی اوست و به او آبی چرکین نوشانده می‌شود. آن را جرعه جرعه می‌نوشد و نمی‌تواند آن را فرو برد و مرگ از هر جایی به سویش می‌آید ولی نمی‌میرد و عذابی سنگین به دنبال دارد.»

جز این چهار دسته مطالب مفید در تربیت، آیات دیگری نیز در قرآن کریم آمده است که ثمره‌ی تربیتی ندارد، هر چند حتماً ثمرات دیگری دارد که خارج از فهم و درک بشر است. برخی از این دسته آیات، عبارتند از:

دسته‌ی اول: حروف مقطعه. این آیات، رمزهایی بین خدای تعالی و استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است. لذا برای عموم جامعه، نقش تربیتی قابل

۱۹. سوره‌ی ابراهیم، آیات ۱۵ تا ۱۷.

فهمی ندارد. مانند این که می‌فرماید:

«حم * عسق» ۲۰

«کهیص» ۲۱

دسته‌ی دوم: آیات تکراری لفظی است. گر چه این تکرارها، به جای خود، بسیار پر معنی و لازم است ولی بالاخره حاوی نکات جدید تربیتی نیست. مانند این که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» ۲۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» ۲۳

«وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» ۲۴

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

مُبِينٌ» ۲۵

۲۰. سوره‌ی شورا، آیات ۱ و ۲.

۲۱. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱.

۲۲. سوره‌ی بقره، ۱۶۸.

۲۳. سوره‌ی بقره، ۲۰۸.

۲۴. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۴۲.

۲۵. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۰.

«وَلَا يَصُدَّنَّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ۱

که عبارت «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» در تمام این آیات، تکرار شده است. دسته‌ی سوم: آیات تکراری معنوی است. این تکرارها نیز به جای خود، بسیار لازم است ولی باز هم حاوی نکات جدید تربیتی نیست. مانند این که می‌فرماید:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» ۲

صَاحِبَةً» ۲

ترجمه: [او] پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد، در صورتی که برای او همسری نبوده است!]

«مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ

كُنْ فَيَكُونُ» ۳

ترجمه: خدا را نسزد که هیچ فرزندی [برای خود] برگیرد؛ او منزه است؛ چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا ذُكِرَ إِلَهُ بِمَا

خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» ۴

ترجمه: خدا هیچ فرزندی برای خود نگرفته است، و هیچ معبودی با او نیست؛ [اگر جز خدا معبودی بود] در این صورت هر معبودی

۱. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۶۲.

۲. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۱.

۳. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۵.

۴. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۹۱.

[برای آنکه به تنهایی و مستقل تدبیر امور کند] آفریده‌های خود را با خود می‌برد [و از مدار تصرف دیگر معبودان خارج می‌کرد] و بر یکدیگر برتری می‌جستند. منزه و پاک است خدا از آنچه [او را به آن] وصف می‌کنند.

«الْإِنهَم مِّنْ إِنْكِهِم لَيَقُولُونَ * وَلَدَ اللّٰهَ وَآئِهِمْ لَكَذِبُونَ» ۱

ترجمه: آگاه باش! که آنان از بافته‌های دروغ خود می‌گویند که: خدا، فرزند آورده! و بی‌تردید آنان دروغ‌گویند.

«قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» ۲

ترجمه: [به مشرکان] بگو: اگر برای [خدای] رحمان فرزندی بود، من [در این امت] نخستین پرستنده او بودم.

«وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» ۳

ترجمه: و [این حقایق را اعتراف و اقرار می‌کنیم]: اینکه برتر و بلند است عظمت پروردگارمان، و او هرگز برای خود همسری و فرزندی نگرفته است.

این که یک بار فرمود خدای تعالی فرزند ندارد برای تصحیح دیدگاه ما لازم است ولی تکرار این معنا، به بیان‌های مختلف، جدید نیست. پس اگر تمام آیاتی که این معنی را می‌رساند، در هم ادغام کرده و به صورت خلاصه و چکیده، در قالب یک دیدگاه بیان کنیم، توانسته‌ایم چند یا چندین آیه را یکجا داشته باشیم.

۱. سوره‌ی صافات، آیات ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۸۱.

۳. سوره‌ی جن، آیه‌ی ۳.

دسته‌ی چهارم: تاریخ گذشتگان. چه اقوام سرکش و عذاب‌هایشان و چه پیامبران گذشته و فراز و فرودهای زندگی‌شان. مانند بهانه‌های کفار که در سوره‌ی بنی اسرائیل آمده و به بهانه‌های بنی اسرائیلی مشهور است که می‌فرماید:

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَسَفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيِكَ حَتَّى تُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^۱

ترجمه: و گفتند تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی. یا چنانکه ادعا می‌کنی آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری. یا برای تو خانه‌ای از طلا [کاری] باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم بگو پاک است پروردگار من آیا [من] جز بشری فرستاده هستم. و [چیزی] مردم را از ایمان آوردن باز نداشت آنگاه که هدایت برایشان آمد جز اینکه گفتند آیا خدا بشری را به سمت رسول مبعوث کرده است.

یا مانند داستان حضرت نوح که می‌فرماید:

۱. سوره‌ی بنی اسرائیل، آیات ۹۰ تا ۹۳.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
 إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
 قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا
 بِادِّ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ *
 قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ
 فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْلِزُكُمْ مِّمَّا هُمْ كَارِهُونَ * وَيَا قَوْمِ لَا
 أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَآئِنَ الْآخِرِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ
 مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ * وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ
 إِن طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا
 أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ
 يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا
 يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ * قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَا
 يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِن أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللَّهُ يَرِيدُ أَنْ
 يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ
 فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرَمُونَ * وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ
 قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ * وَاصْنَعِ
 الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ *
 وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن
 تَسَخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ
 يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ
 التُّورُ قُلْنَا الْحَمِلُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ

عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ * وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ
 اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ
 كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ
 الْكَافِرِينَ * قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ
 الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ
 * وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَّمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ
 وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودَىٰ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ
 فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ *
 قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا
 لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي
 أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ
 مِنَ الْخَاسِرِينَ * قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ
 أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنَمِتُّهُمُ ثُمَّ يَمْسُهُمُ مِتًّا عَذَابُ الْيَوْمِ^۱

ترجمه: و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم [گفت] من
 برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارم. که جز خدا را نپرستید زیرا من
 از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم. پس سران قومش که کافر
 بودند گفتند ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و جز [جماعتی از]
 فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده
 باشد و شما را بر ما امتیازی نیست بلکه شما را دروغگو می‌دانیم.
 گفت ای قوم من به من بگوئید اگر از طرف پروردگارم حجتی
 روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما

پوشیده است آیا ما [باید] شما را در حالی که بدان اگراه دارید به آن وادار کنیم. و ای قوم من بر این [رسالت] مالی از شما درخواست نمی‌کنم مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم قطعا آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید. و ای قوم من اگر آنان را برانم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد آیا عبرت نمی‌گیرید. و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و در باره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد نمی‌گویم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد خدا به آنچه در دل آنان است آگاه‌تر است [اگر جز این بگویم] من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود. گفتند ای نوح واقعا با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی پس اگر از راستگویانی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور. گفت تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد و شما عاجز کننده [او] نخواهید بود. و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید. یا [در باره قرآن] می‌گویند آن را بر یافته است بگو اگر آن را به دروغ سر هم کرده‌ام گناه من بر عهده خود من است و [لی] من از جرمی که به من نسبت می‌دهید برکنارم. و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده‌اند هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد پس از آنچه می‌کردند غمگین مباش. و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز و در باره کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی چرا که آنان غرق شدنی‌اند. و [نوح] کشتی را می‌ساخت و هر بار که اشرافی از قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند

می‌گفت اگر ما را مسخره می‌کنید ما [نیز] شما را همان گونه که مسخره می‌کنید مسخره خواهیم کرد. به زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی خوارکننده درمی‌رسد و بر او عذابی پایدار فرود می‌آید. تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد فرمودیم در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت با کسانت مگر کسی که قبلا در باره او سخن رفته است و کسانی که ایمان آورده‌اند حمل کن و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند. و [نوح] گفت در آن سوار شوید به نام خداست روان شدنش و لنگرانداختنش بی گمان پروردگار من آمرزنده مهربان است. و آن [کشتی] ایشان را در میان موجی کوه‌آسا می‌برد و نوح پسرش را که در کناری بود بانگ درداد ای پسرک من با ما سوار شو و با کافران مباش.

گفت به زودی به کوهی پناه می‌جویم که مرا از آب در امان نگاه می‌دارد گفت امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده‌ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند و موج میان آن دو حایل شد و [پسر] از غرق‌شدگان گردید. و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان [از باران] خودداری کن و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی قرار گرفت و گفته شد مرگ بر قوم ستمکار. و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت پروردگارا پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی. فرمود ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی. گفت پروردگارا من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران باشم. گفته شد ای نوح با درودی از ما و برکت‌هایی بر تو و بر گروه‌هایی که با تو فرود آی و

گروه‌هایی هستند که به زودی برخوردارشان می‌کنیم سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می‌رسد.

و از همه‌ی اینها مفصل‌تر، حکایت حضرت یوسف (علیه‌السلام) است که یک سوره‌ی بزرگ و کامل به آن حضرت و ماجراهای سراسر زندگی ایشان اختصاص یافته است.

دسته‌ی پنجم: لعن و نفرین بدکاران و منحرفین. سراسر سوره‌ی مسد، از این دسته است؛ که می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»
ترجمه: به نام خداوند رحمتگر مهربان. بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد. دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد. به زودی در آتشی پرزبانه درآید. و زنش آن هیمة‌کش، برگردنش طنابی از لیف خرماست.

دسته‌ی ششم: اوامر و نواهی مخصوص استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم). مانند این که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۱
ترجمه: ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

«طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» ۱

ترجمه: طاه، قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی.

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكْبِيرٌ * وَثِيَابِكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ

فَاهْجُرْ * وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» ۲

ترجمه: ای کشیده ردای شب بر سر. برخیز و بترسان. و پروردگار

خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن. و از پلیدی دور شو. و

منت مگذار و فزونی مطلب. و برای پروردگارت شکیبایی کن.

و شاید چند دسته‌ی دیگر.

اما در منهج فردوسیان، چهار دسته‌ی مفید برای تربیت، به صورت مجزا،
استجماع و عرضه شد. آنچه دیدگاه بود، در قالب «قواعد نظری منهج

فردوسیان» عرضه شد. آنچه دستور عملی بود، در قالب «قوانین عملی

منهج فردوسیان» عرضه شد. آنچه وصف بهشت و جهنم بود، در قالب کتاب

«بهشت و جهنم در منهج فردوسیان» عرضه شد. و آنچه مواعظ است، در

قالب کتاب «مواعظ استادان منهج فردوسیان» عرضه خواهد شد. ان شاء

الله

پس کسی که به دنبال تربیت شدن باشد، تمام مطالب مفید قرآن کریم برای

تربیت را در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان به زبان فارسی می‌یابد و

نیازی به تفاسیر ندارد. البته تفاسیر مختلف، شامل مطالب جالب و

سرگرم‌کننده‌ای هستند ولی نقشی در تربیت و رسیدن به کمال و سعادت،

علاوه بر آنچه در منهج فردوسیان آمده، ندارند.

۱. سوره‌ی طه، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره‌ی مدثر، آیات ۱ تا ۷.

از این که مطلب، طولانی شد، عذرخواهم ولی لازم بود که یک بار برای همیشه، این اعتقاد که «مطالعه‌ی تفسیر قرآن، اتلاف عمر است» توضیح داده شود تا اندک شبهه‌ای نسبت به آن، در سویدای قلب اصحاب منهاج فردوسیان، باقی نماند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۳: اعتبار مفتاح الفلاح

متن نامه:

با سلام
در ابتدا باید بگویم، خدا خیرتان دهد به خاطر تألیف منهاج فردوسیان. بعد از حدود ۳۰ سال، تازه می‌توانم بفهمم کجای راهم، چقدر از راه را رفته‌ام و چقدر دیگر را باید بروم.

اما سؤال: کتاب مفتاح الفلاح از حیث اعتبار چگونه کتابی است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سؤال شما را در طی دو نکته، جواب می‌دهم. ان شاء الله
نکته‌ی اول: کتاب مفتاح الفلاح، نوشته‌ی عالم بزرگ عصر صفوی، شیخ بهاء الدین عاملی (ره) است. شیخ بهایی این کتاب را به درخواست جمعی از

مؤمنین نوشته، تا یک مسلمان بتواند در یک شبانه‌روز، تمام اعمال خود را بر طبق آن انجام دهد؛ لذا نمازهای واجب و مستحب، وضو، طهارت و... را نیز در کتاب خود ذکر کرده است. مصنف در لابلای ابواب کتاب، بحث‌های دقیق علمی و روایی مطرح کرده و به رد و اثبات نظریه‌های گوناگون پرداخته است. همچنین بحث‌هایی مانند آداب لباس پوشیدن، خوردن و آشامیدن، راه شناختن زوال آفتاب، آداب مسواک و... را نیز در فصول مختلف و در مناسبت‌های گوناگون مطرح کرده است.

شیخ بهایی در هر فصل از کتاب، پس از ذکر چند روایت و مطالب مختلف، شروع به توضیح الفاظ روایات کرده و بعضی مطالب مبهم یا دشوار آن فصل را تبیین نموده است. این کتاب، دارای یک مقدمه‌ی کوتاه در باره‌ی سبب تألیف کتاب و معرفی اجمالی هر باب است. مؤلف، اعمال شبانه‌روز را به شش قسمت تقسیم کرده و برای هر قسمت، بابی را اختصاص داده است. ابواب این کتاب عبارتند از:

باب اول در اعمالی است که بین الطلوعین انجام می‌شود اعم از واجب و مستحب.

باب دوم اعمال مختص به طلوع آفتاب تا ظهر شرعی و زوال آفتاب است.

باب سوم شامل اعمال زوال آفتاب تا غروب آن است.

باب چهارم اختصاص به اعمال غروب خورشید تا وقت خواب دارد.

باب پنجم شامل اعمال وقت خواب تا نیمه شب است.

باب ششم اعمال بین نیمه‌ی شب تا طلوع فجر است.

خاتمه‌ی کتاب که شامل تفسیر سوره‌ی حمد است.

نکته‌ی دوم: در باره‌ی اعتبار این کتاب، باید عرض کنم در زمان خودش،

کتاب معتبری بوده و ترجمه‌های متعددی که از آن انجام شده و شروح و حواشی متعددی که بر آن نگاشته شده، گواه این ادعاست. اما برای زمان ما، با توجه به جانشین‌های بهتری که در دسترس است، ارزش مطالعه و صرف وقت را ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۴: ندادن عمدی خمس

متن نامه:

سلام علیکم

آیا کسی که عمداً خمس نمی‌دهد، جهنمیست؟ به صورت کلی موضع اسلام در قبال افرادی که اهل فسق علنی مانند غنا، قمار و امثال این‌ها هستند چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

به فتوای جمهور فقهای عظام، کسی که خمس به او تعلق گرفته و به عمد، خمس مالش را نمی‌پردازد، اگر با آن مال، لباس بخرد و با آن نماز بخواند، نمازش باطل است. همچنین اگر پول غسلش را از آن مال بدهد، غسلش باطل است و همچنان بر جنابت، باقی می‌ماند. بدین ترتیب اگر با آن غسل

باطل وارد روز ماه رمضان شود، روزه‌اش هم باطل است. غیر از این که امام عصر (علیه‌السلام) بر طبق روایتی، دشمن او در روز قیامت خواهند بود. همچنین اگر با آن پول، ملکی را بخرد یا اجاره کند، نمازش در آن مکان، باطل است. و اگر با پول خمس نداده، چیزی بخرد، مالک تمام آن نیست و حق تصرف در هیچ قسمتی از آن را ندارد. و سایر احکام که در رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان، بخش خمس، آمده است.

همچنین است قمار، یعنی مالی که از راه قمار به دست آید، غصبی است و احکامی شبیه به احکام بالا دارد. ندادن خمس یا به دست آوردن پول از قمار، گناهی است که به جاهای مختلف زندگی و بندگی، صدمات اساسی می‌زند.

اما در مورد غنا، گناهی نیست که متعددی باشد و موجب مشکل‌دار شدن نماز و روزه و امثال آن از لحاظ فقهی شود، گرچه از جهت بی‌محتوا کردن نماز و روزه و سایر عبادات، فرقی با سایر گناهان کبیره ندارد.

در هر حال، نظر اسلام عزیز، این است که گناهکاران، در معرض انواع بلاها و گرفتاری‌ها در دنیا و آخرت هستند و هر مصیبتی که بر سرشان بیاید، مایه‌ی فزونی درجاتشان نخواهد بود. ولی در مقابل، کسی که اهل تقواست، بلایی هم اگر بر سرش بیاید، مایه‌ی افزوده شدن درجاتش در بهشت خواهد بود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۵: اقسام حدیث

متن نامه:

سلام علیکم

۱. به چه روایاتی، روایات معتبر می‌گویند؟

۲. آیا به روایات ضعیف هم می‌توان گفت روایات معتبر؟

۳. آیا هر روایت معتبری صحیح است؟

با تشکر فراوان.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در میان علمای قدیم شیعه، تا قبل از سید بن طاووس (ره) یک اصطلاح بیشتر رایج نبود، و آن، تقسیم حدیث به صحیح و غیر صحیح است، یعنی یا یک حدیث را قبول داشته و در کتاب‌هایشان وارد می‌کردند و یا آن‌که قبول نداشته و ردّ می‌کردند. پس اصطلاح صحیح و غیر صحیح در نزد آنان به معنای قبول و یا عدم قبول یک روایت بود، نه به عنوان یک تقسیم چند درجه‌ای برای احادیث. لذا در کتاب‌هایی مانند «کافی» اثر محدث کلینی (ره) و «من لا یحضره الفقیه» اثر شیخ صدوق (ره)، نویسندگان‌شان بیان می‌کنند که احادیث مورد قبول‌شان را که حجت بین خود و خداوند است، جمع‌آوری نموده‌اند.^۱

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۸؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۳.

حدیث در اصطلاح متأخرین (علمای قرن ششم به بعد) به صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم می‌شود. حدیث ضعیف خود دارای انواع گوناگونی همچون موقوف، مقطوع، مرفوع، مُرسل، مجعول و... است، به گونه‌ای که بیشتر تقسیمات حدیث در «مصطلح الحدیث» ناظر به گونه‌های حدیث ضعیف است.

اما حدیث در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، به چهار دسته تقسیم می‌شود، به این ترتیب:

مقبول: احادیثی است که در منابع معتبر روایی شیعه‌ی دوازده‌امامی آمده است. از این گونه روایات، در تأسیس قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان استفاده می‌شود.

مشروط: احادیثی است که در منابع کم‌اعتبار شیعه یا عامه آمده است، در صورتی که مشابه مضمون آن، در آیات قرآن یا روایات مقبول، آمده باشد. از این گونه روایات، در استجماع تسدید می‌شود.

مردود: احادیثی است که در منابع کم‌اعتبار شیعه یا عامه آمده است ولی مضمون آن، توسط آیات قرآن یا روایات مقبول، تأیید نشده باشد. از این گونه روایات، هیچ استفاده‌ای در استجماع قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان نمی‌شود.

مجعول: احادیثی است که بی‌سند است یعنی در هیچ منبع حدیثی و غیر حدیثی، سندی برایش یافت نشده است.

گاهی به حدیث مقبول، حدیث معتبر نیز اطلاق شده است. همچنین گاهی حدیث مقبول، دچار موانع استجماع مذاق منهج فردوسیان می‌شود. موانع استجماع مذاق منهج فردوسیان در کتاب «اصول استجماع منهج

فردوسیان» به صورت مفصل بیان شده است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۶: شهادت رابعه

متن نامه:

سلام علیکم

سؤال اول: نظر شما در مورد حدیث زیر چیست؟

اما حسن عسکری (ع): «نحن حجج الله علیکم و جدتنا فاطمه حجه الله علینا» (نقل از علامه حسن زاده آملی)

لازم به ذکر است که ایشان خود را ملزم می‌دانند به گفتن شهادت رابعه در اذان و اقامه. (اگر امکانش وجود داشته باشد فیلم بیانات ایشان در خصوص شهادت رابعه را ارسال خواهم کرد)

سؤال دوم: گفتن شهادت رابعه چه حکمی دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب اول: این روایت در منابع متأخر نقل شده و نخستین مأخذی که برای آن یافتیم، تفسیر طیب البیان است. البته مؤلف کتاب، سند و مأخذی برای این روایت نقل نمی‌کند. مرحوم عبدالحسین طیب این روایت را از امام

عسکری (علیه السلام) بدین گونه بیان کرده است:

«نحن حجج الله على خلقه وجدتنا فاطمة حجة الله علينا»^۱

قبل از وی، شیخ عبد الله بحرانی اصفهانی، روایتی با مضمون نزدیک به این، در عوالم العلوم و المعارف آورده که عبارتش چنین است:

«نحن حجة الله على الخلق و فاطمه حجة علينا»^۲

در برخی منابع دیگر، این روایت از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است.^۳ این مضمون، در قالب‌های دیگری نیز بیان شده است، مانند:

«نحن حجج الله على الخلق وجدتنا فاطمة حجة الله علينا»^۴

«نحن حجج الله على الخلائق و امنا فاطمة حجة الله علينا»^۵؛

«نحن حجج الله عليكم و امنا فاطمة حجة الله علينا»^۶؛

«نحن حجج الله عليكم و فاطمة حجة علينا»^۷؛

«نحن حجج الله على الخلق و فاطمة حجة الله علينا»^۸

چنان که ملاحظه می‌کنید، تمام این مصادر، به بعد از قرن دوازدهم منتهی می‌شود و قبل از آن، هیچ اثری در میراث حدیثی شیعه ندارد. با این لحاظ،

۱. اطیب البیان، طیب، ج ۱۳، ص ۲۲۵.

۲. عوالم العلوم، عبد الله بحرانی اصفهانی، ج ۱۱، ص ۸.

۳. الانتصار، کورانی عاملی، ج ۷، ص ۲۳۷.

۴. الاسرار الفاطمیة، مسعودی، ص ۳۷، ۲۶۵، ۴۱۰.

۵. الاسرار الفاطمیة، مسعودی، ص ۱۷.

۶. الانتصار، کورانی عاملی، ج ۷، ص ۲۳۷.

۷. الانتصار، کورانی عاملی، ص ۳۹۸.

۸. الانتصار، کورانی عاملی، ج ۷، ص ۱۹۲.

می‌توان به راحتی، این حدیث را بی‌سند خواند؛ زیرا سند از لحاظ حدیث‌شناسان، نهایتاً تا قرن پنجم و ششم هجری است نه قرن دوازدهم! نکته‌ی دیگر، در مورد حضرت علامه حسن زاده آملی (حفظه الله) است. بارها عرض کرده‌ام و بر این اعتقاد، راسخ هستم که معظم له را اگر «ضال» (گمراه) ندانیم، قطعاً «مضل» (گمراه‌کننده) هستند.

اختراعات و اکتشافات مذهبی ایشان، جمعی از ساده‌دلان و ساده‌لوحان را گمراه کرده که نمونه‌های متعددی را دیده‌ام یا حکایاتشان را شنیده‌ام. پس حذر کنید از ترویج سخنان ایشان و از پیروی از این پیر گمراه‌کننده.

وقتی امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند که اذان، هجده کلمه و اقامه، هفده کلمه است، چه معنی دارد که از اختراع خود، جملاتی مانند شهادت به عصمت حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) را به آن بیافزاییم؟! اگر چنین نیازی می‌بود، خدا و رسول و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) می‌فهمیدند و اضافه می‌کردند و نیازی به اختراعات حضرت علامه‌ی گمراه‌کننده نمی‌بود.

در مصاحبه‌ای که با ایشان انجام شده و فیلمش در شبکه‌ی اینترنت موجود است، می‌فرمایند که کاسب محترمی از دیوار شنیده که صدایی بعد از شهادت رابعه، افزوده است: «و حجة الله علی الحجج» و ایشان هم بعد از دیدن این حدیث بی‌سند و آن ندای دیوار، این کلمات را هم به اذانشان افزوده‌اند!

اگر قرار باشد یکی از در بشنود و یکی از دیوار، یکی از کاسه بشنود و یکی از بشقاب، یکی از کوزه بشنود و یکی از آفتابه، و هر کس آنچه شنید را به دین خدا اضافه کند، چیزی از دین اسلام می‌ماند؟!!

جواب دوم: گفتن شهادت رابعه، اگر به قصد ورود باشد، بدون شک و به اجماع فقهاء عظام، بدعت و حرام است. ولی اگر بدون قصد ورود باشد، نشان‌دهنده‌ی ابتلای گوینده به مرضی به نام «خودسری» است. خودسری، بیماری‌ای است که مبتلایان به آن، خودسرانه، چیزهایی به دین خدا می‌افزایند، چنان که گویا مأمور تکمیل اسلام عزیز هستند. از جمله‌ی مبتلایان به این مرضی خطرناک، می‌توان از حضرت علامه حسن زاده آملی (حفظه الله) و شاگرد مبرزشان آقای صمدی آملی نام برد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۷: رضایت پدر

متن نامه:

سلام علیکم خدمت حاج فردوسی

بارها درمورد رضایت والدین راجع به راضی بودن فرزندش که منهجی شود صحبت کردید ولی این بار این چنین بحثی برای من در خانواده رخ داد و متوجه شدم. من مدت‌هاست که در محلمان با چند نفر از دوستان که منهجی هستند جلسه برگزار می‌کنیم. به تازگی برادر کوچکم هم که مشتاق این برنامه شده و به ما پیوسته در اوایلش خیلی باهوش دعوا می‌کرد حق نداری با ماها بگرده و در چنین جلساتی شرکت کنه و مدتی هم بود که خیلی کمتر گیر می‌داد تا اینکه هی بهش گیر می‌داد چرا اینجوره چرا اونجوره.

مثلاً یک روز با جوراب و کتش خوابیده بود و فردا با عصبانیت پدرم به من گفت این تربیت کردن شماهاست. من گفتم پدر عزیزم تو با زبان خوش بهش بگو این کار نکن خوب نیست. یه مرتبه رو کرد به من و با صدای بلند گفت: اگه گوشش به حرف من بود حق نداشت تو جلسات شما شرکت کنی. من بهش گفتم: اصلاً راضی نیستی بیاید این جلسات؟ با قاطعیت گفت: اصلاً راضی نیستم. پدرم گفت من از زشتی در و همسایه می‌ترسم و گرنه تا الان بیرونش کرده بودم.

حاج فردوسی منتظر پاسخ هستم با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

انسان‌های معمولی، وقتی از چیزی دلخور و رنجیده‌خاطر هستند، بدون ملاحظه‌ی وجود رابطه، از امور دیگر نیز گله و شکایت می‌کنند. این امر، در زن‌ها بسیار دیده می‌شود ولی در مردها نیز کمابیش هست.

به عبارت ساده و عامیانه، وقتی دلش از جایی پر است، بر سر شخص یا چیز دیگری خالی می‌کند. مثلاً در محل کار به او توهین شده یا از ناحیه‌ی کارفرما، حق و حقوقش پرداخت نشده است، وقتی به خانه می‌آید، به طرز غذا خوردن بچه‌ها یا بلند بودن صدای تلویزیون یا روشن بودن کولر و مانند آن گیر می‌دهد.

اینگونه شکایت‌ها و اظهار نارضایتی‌ها، ارزش ذاتی ندارد و فقط یک نحوه تخلیه‌ی احساسات منفی است. به این معنی که اگر همین فرد در شرایط آرام و بدون فشار و استرس قرار بگیرد، به راحتی با آن مسأله کنار می‌آید و

شکایت و اظهار ناراحتی نمی‌کند.

پس از پدرتان در زمانی که آرام است و احساس می‌کنید در زیر فشارهای خارجی قرار ندارد، در باره‌ی رضایتش برای شرکت در جلسات منهج فردوسیان بپرسید؛ اگر در حال آرامش نیز اظهار نارضایتی کرد، آنگاه باید حضور در این جلسات را ترک کنید.

به خاطر داشته باشید اگر پدرتان از حضور شما در جلسات منهج فردوسیان ناراضی باشد، بیش از مقداری که به دست بیاورید، از دست خواهید داد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۸: تدبر در قرآن

متن نامه:

سلام

با تشکر از پاسخ جامع و کاملتان نسبت به تفسیر قرآن، اما نکته‌ای که هنوز هم برایم ابهام دارد و حل نشده، تدبر در قرآن و قرائت است و حقیق نیز برای تدبر در آیات قرآن و فهم آن به تفسیر و ترجمه رجوع نمودم، حال جایگاه تدبر در قرآن چه می‌شود؟

دو تا موضوع اینجا وجود دارد؛ یکی قرائت قرآن و دوم تدبر در قرآن. در مجمع البیان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده که فرمود: هر کس حرفی از قرآن را تلاوت کند برای او حسنه‌ای که ده برابر

ثواب داشته باشد نوشته می‌شود، مثلاً در «الم» سه حسنه است یکی برای الف و یکی برای لام و دیگری برای میم.

با توجه به دستورات و روایات فراوانی که به ما رسیده، تأکید بر قرائت قرآن و حتی حداقل روزی ۵۰ آیه نموده‌اند و این نکته اینجا سوال است که آیا به همین قرائت خشک و خالی بدون تدبر کفایت کنیم یا خیر.

حال که تفسیر کنار رفت، بحث تدبر چه می‌شود و اصلاً این تدبر چیست و چگونه باید تدبر نمود؟ اصلاً رابطه‌ی تدبر با تفسیر و ترجمه‌ی آیات چیست؟ نکته‌ی دیگر، این که مثلاً ما می‌دانیم قرآن دستور به اقامه‌ی نماز یا پرداخت زکات و خمس را داده است و این مطلب در منهج فردوسیان نیز آمده است اما وقتی قرآن را قرائت می‌کنیم فقط به لفظ عربی آن اکتفا نموده و از آن رد می‌شویم و نمی‌دانیم این آیه کجای قرآن بود اما به آن عمل می‌کنیم حال همین که می‌دانیم و عمل می‌کنیم اما دقیق نمی‌دانیم این آیه کجای قرآن بود و در زمان تلاوت، فقط به قرائت اکتفا می‌کنیم کافی است یا نه باید همزمان با قرائت قرآن همان لحظه در آیات و معنی آن دقت و تدبر نماییم؟ اصلاً جایگاه قرائت قرآن در منهج فردوسیان چیست؟ آیا همین خواندن عربی قرآن کافی است؟ چگونه با قرآن انس بگیریم؟ با توضیحی که در رد تفسیر دادید به این نتیجه رسیدم که نیازی به خواندن ترجمه و تدبر در آن نیست همین خواندن قرائت کافی است اما در بخش عمل به دستورات قرآن، همان طبقات منهج فردوسیان را باید رعایت کنیم و در بخش بهشت و جهنم نیز که بسیار عالی، کتاب بهشت و جهنم را ارائه نمودید و در بخش آیاتی که باید از آن عبرت و پند از گذشتگان بگیریم فعلاً چیزی در منهج فردوسیان موجود نیست.

نتیجه اینکه سه نکته برایم هنوز روشن نشد:

۱ - قرائت قرآن، یعنی آیا همین قرائت عربی کافی است یا باید حتماً ترجمه

و تفسیر آن را هم خواند؟ انس با قرآن چه می‌شود؟

۲ - تدبر در قرآن، اگر معنا و ترجمه‌ی آیات را نخوانیم و کاوش نکنیم، چگونه تدبر کنیم؟

۳ - فرمودید قرآن شامل چهار دسته مطالب مفید است، ما هم این چهار دسته را در سه کتاب قواعد، قوانین و بهشت و جهنم داریم و آن را مطالعه می‌کنیم و یک مورد که اندرز و موعظه می‌باشد هنوز در منهج فردوسیان نیست. حال با خواندن و عمل به همین سه کتاب فارسی منهج فردوسیان، به مطالب مفید و اصلی قرآن دست پیدا کرده‌ایم. پس دیگر چرا باید قرآن را به عربی بخوانیم؟ اینجا جایگاه قرائت چه می‌شود؟ چه لزومی دارد ما مطلبی که نمی‌فهمیم را به زبانی دیگر و عربی بخوانیم در صورتی که مغز و اصل آن را به صورت فارسی در این کتاب‌ها داریم و می‌فهمیم. اصلاً برای چی قرآن عربی می‌خوانیم؟ چرا قرآن را فارسی نخوانیم؟ یعنی همین کتاب‌های منهج فردوسیان، خودش قرآن است، چرا دیگر عربی بخوانیم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، وقتی در زوایای مختلفش تدوین و عرضه شود، اسلام عزیز را به ساده‌ترین وجه و روشن‌ترین حالت، ارائه خواهد کرد، اما باز هم نگاه کردن به خطوط قرآن و تلاوت آن، پاداش و آثار مثبتی در رسیدن به کمال و سعادت خواهد داشت.

پس با آمدن نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، هر قسمت از دین مبین اسلام، در جای خودش قرار گرفته و هیچ قسمتی، تعطیل نمی‌شود. تدبّر در قرآن نیز به صورت نظام‌مند و دسته‌بندی شده، انجام خواهد گرفت. البته دو مشکل اساسی در پیش است که یکی به زودی مرتفع شده ولی دیگری، امیدی به برطرف شدنش نیست. مشکل اول، این است که برخی ابعاد نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، تدوین نهایی و عرضی عمومی نشده است. این اشکال، به زودی و به یاری خدای تعالی، برطرف می‌گردد. اما اشکال اساسی‌ای که همچنان باقی می‌ماند، بی‌همتای انسان‌ها و ساده انگاشتن حرکت بر طبق این نظام جامع تربیتی است. به فرض این که تمام اضلاع و ابعاد نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، تدوین نهایی و عرضی عمومی شود، وقتی حوصله‌ی خواندن و عمل کردن و منظم شدن به نظم آن در افراد نباشد، چه انتظاری از این برنامه‌ی تربیتی می‌توان داشت؟! پس به طور روشن، در جواب سؤال شما عرض می‌کنم: اگر به درستی منهجی شوید، تلاوت خالی از تدبّر، کفایت می‌کند ولی اگر به درستی منهجی نشوید، تدبّر در قرآن کریم، نخواهد توانست اثر عمیق و ماندگاری در وجودتان داشته باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۳۹: قرائت قرآن

متن نامه:

سلام

در دعای روز دوم ماه رمضان از خدا می‌خواهیم: «وَوَفَّقْنِي فِيهِ لِقِرَاءَةِ آيَاتِكَ». این چه قرائتی است؟ منظور از قرائت چیست؟ این همه روایات و احادیث که تأکید بر قرائت دارد، آیا همین عربی‌خوانی ما کفایت می‌کند؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اگر منهای باشید، همین عربی‌خوانی کفایت می‌کند ولی اگر منهای نباشید، تفکر در عجایب قرآن و کشف رازهای عددی و اعجازهای طبی و نجومی و غیره از قرآن کریم، فایده‌ای به حالتان نداشته و شما را در مسیر کمال و سعادت، یاری نخواهد رسانید.
توجه داشته باشید که قرائت درست، آن است که همراه با مراعات قوانین عملی باشد. امام حسن (علیه‌السلام) می‌فرمایند:

«مَا بَقِيَ فِي الدُّنْيَا بَقِيَّةٌ غَيْرُ هَذَا الْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا يَدُلُّكُمْ عَلَى هُدَاكُمْ وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ وَابْعَدَهُمْ مِنْهُ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَإِنْ كَانَ يَقْرُؤُهُ»^۱

ترجمه: چیزی در دنیا جز این قرآن نمانده است، پس آن را پیشوای خود بگیرید تا شما را بر هدایتان راهنمایی کند و شایسته‌ترین افراد به قرآن، کسی است که به آن عمل کند، هر چند آن را از بر نداشته باشد و دورترین افراد از قرآن، کسی است که به آن عمل نکند، هر

۱. إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۹.

چند آن را بخواند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۰: شادی‌ها و غم‌های بی‌حاصل

متن نامه:

سلام

حاج فردوسی من می‌دانم و اعتقاد دارم که فوتبال دیدن، والیبال دیدن، غصه خوردنش و شادی کردنش، فیلم دیدن، گشت و گذارهای بیهوده و بازی کردن‌های دنیوی، گشتن‌های الکی در اینترنت و خیلی از سرگرمی‌ها و کارهای بیهوده‌ای که انجام می‌دهم، همه‌اش دام شیطان و اتلاف عمر است و حتماً حسرتش را خواهم خورد و خیلی هم دوست دارم که از همه‌ی اینها دل بکنم و یک بنده‌ی خوب خدا بشوم ولی چرا نمی‌توانم؟ چرا با این‌که می‌دانم فریب شیطان است ولی باز با هر بُرد تیمم شاد می‌شوم و با هر باختش غمگین؟ چرا نمی‌توانم از دنیا دل بکنم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در جواب این سؤال، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:
نکته‌ی اول: تا زمانی که مراعات قوانین عملی، ملکه‌ی وجودی کسی نشود،

دلش مشغول و بازیگوش است. قرآن کریم می‌فرماید:

«اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ * مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ * لَأَهْلِيَّةٌ قُلُوبُهُمْ»^۱

ترجمه: برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است و آنان در بی‌خبری رویگرداندند. هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد مگر اینکه بازی‌کنان آن را شنیدند. در حالی که دل‌هایشان مشغول است». یعنی اینان مشکل دل بازیگوش و مشغول به زرق و برق دنیا داشتند. چنین دلی بازیچه‌ی شیطان است.

نکته‌ی دوم: این حالت مشغولی و بازیگوشی دل، با مراعات دقیق و جدّی قوانین به همان ترتیبی که نوشته شده، آرام آرام برطرف می‌شود و جای نگرانی نیست. اگر جدول محاسبه را جدّی بگیرید، محبت دنیا و اهل دنیا، آهسته آهسته و بدون درد و رنج، از دل و جانتان بیرون خواهد رفت و روزی خواهد رسید که به این بردن‌ها و باختن‌ها به چشم حقارت نگاه کنید و برنده و بازنده را فریب‌خورده بدانید.

نکته‌ی سوم: از بی‌محتواترین اقشار جامعه، ورزشکاران حرفه‌ای هستند. اینان برای بازی با توپ، طلب مزد می‌کنند و معمولاً مزدشان از مزد تمام اقشار مفید جامعه، بیشتر است. بیشتر اوقات، مزد یک بازیکن فوتبال، از مزد یک پزشک متخصص که جسم انسان‌ها را درمان می‌کند یا یک مشاور دانا که روح انسان‌ها را درمان می‌کند یا یک معلم دلسوز که نسلی مترقی را پرورش می‌دهد، بیشتر است.

یکی از مصادیق بارز «اکل مال به باطل» که قرآن کریم از آن نهی کرده، در

۱. سوره‌ی انبیاء، آیات ۱ تا ۳.

آمد حاصل از بازی با توپ است. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»^۱

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال همدیگر را به ناروا مخورید.

ناروا خوردن، یعنی بدون وجه عقلایی و مفید. این که انسان، کاری بکند که نه به دنیا فایده داشته باشد و نه به آخرت، نه موجب اصلاح امور دنیوی شود و نه موجب اصلاح امور اخروی، کار باطل است و مزد گرفتن برای آن، مزد گرفتن باطل می‌باشد.

نکته‌ی چهارم: برای این که از حجاب ورزش و اهل ورزش، به راحتی خارج شده و دل از بند برد و باخت اینان برهانید، بازیکنان حرفه‌ای ورزش را مردمانی حقیر، بی‌محتوا، بی‌معنویت، دنیازده و بی‌خرد بدانید و آنان را به کرم‌هایی که در لاشه‌ی مردار می‌افتند، تشبیه کنید که بر مردار دنیا و چرب و شیرین آن، چنگ زده و به رو، در افتاده‌اند. تمام همت‌شان وارد کردن توپ در تور است و بس. نه ماه رمضان را پاس می‌دارند و نه نماز را اقامه می‌کنند. آنگاه که در سفرهای خارجی، چشم حراست و خبرنگاران را دور ببینند، چه حرام‌هایی که نمی‌خورند و چه حرام‌هایی که مرتکب نمی‌شوند. معصیت‌کار، چه ارزشی در منظومه‌ی فکری دینی دارد که بردنش «ارزش» و باختنش «ضد ارزش» باشد؟! بردنش موجب شادی و باختنش موجب غم شود.

آنان که ورزش پرهزینه را توجیه می‌کنند که اینان نماینده‌ی شهدا و انقلاب اسلامی در جهان هستند، دروغ می‌گویند. اینان نماینده‌ی شهوت و غضب خودشان هستند. شهدا برای اقامه‌ی دین خدا به مصاف توپ دشمن رفتند نه

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۹.

این که برای رسیدن به مال و شهوات دنیویه به توپ بادی پا بزنند. نکته‌ی آخر: ورزش غیرحرفه‌ای، تا جایی که در نشاط جسمی و روحی، تأثیر مثبت دارد و بار مالی برای جامعه و بیت‌المال مسلمین ایجاد نمی‌کند، مطلوب است و می‌تواند کمک خوبی در رسیدن به کمال و سعادت باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۱: درمان ارتداد

متن نامه:

سلام

دوستی دارم که مسلمان است ولی می‌خواهد مسیحی شود، اما نمی‌توانم متقاعدش کنم. خواهشاً راهنمایی‌ام کنید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

دو نکته را توجه داشته باشید:

نکته‌ی اول: توحید در هدایت است که بسیار مغفول واقع می‌شود و معتقد به آن، بسیار کم است. توحید در هدایت به این معنی است که فقط و فقط خدای تعالی می‌تواند قلب بنده‌اش را به سوی معنویت، هدایت کند. حتی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به تصریح قرآن کریم، این قدرت را ندارند

که کسی را دلگرم به معنویت سازند.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱

ترجمه: در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند و او به راه‌یافتگان داناتر است.

با این حساب، وقتی بزرگ‌ترین پیامبر الهی، عاجز از هدایت انسان‌هاست، به این معنی که نمی‌تواند دل‌ریمده‌ی کسی را به سامان آورد، از امثال ما انسان‌های معمولی، چه انتظاری است؟!

البته توجه داشته باشید که در میان اقشار مذهبی، بویژه طلاب و روحانیونی که ایمان به «توحید در هدایت» ندارند، تلاش مذبحخانه‌ای برای وادار کردن مردم به معنویت دیده می‌شود. این تلاش‌ها، نه تنها مقدس نیست بلکه به نحوی، دخالت در کار خداست و باید ترک شود. البته بین «تبلیغ دین» با «وادار کردن مردم به معنویت» فرق‌های ظریفی است که در کتاب «مبلغان منهج فردوسیان» بدان پرداخته شده است.

نکته‌ی دوم: بسیاری از افرادی که متمایل به دین‌های دیگر می‌شوند، حتی آنان که از تشیع به سنی‌گری و وهابی‌گری روی می‌آورند، بر اثر تبلیغات و شبهات متراکم کفار و معاندین است. شاید پاسخ دادن به شبهاتی که شنیده‌اند و برایشان بی‌پاسخ مانده است، راه برگشت عنایت الهی را بر دلشان بگشاید.

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۱۰۳.

همچنین برخی افراد، بر اثر فشارهای زندگی، که مقصر آن را حکومت اسلامی و شیعی می‌دانند، از تشیع و اسلام، زده شده و خیال می‌کنند گرویدن به سایر ادیان، از فشارهای زندگی‌شان خواهد کاست. اینان باید توجه شوند که مشکلات سیاسی و اقتصادی، ربطی به دین نورانی اسلام ندارد.

همچنین برخی افراد، جزء مُعارین هستند. اینان کسانی‌اند که ایمانشان، عاریه‌ای است و حتی یک روز از عمرشان اگر باقی مانده باشد، ایمان از آنان جدا شده و بی‌ایمان می‌میرند.

نتیجه‌ی سخن: هدایت به معنی گرم کردن دل و روشن کردن چراغ هدایت در قلب، فقط از قدرت خدای تعالی بر می‌آید و هیچ بشری، قدرت چنین کاری ندارد. با برطرف کردن عواملی که به ارتداد منجر شده، امید می‌رود که مرتد از هلاکت ابدی، نجات یابد. اگر بعد از برطرف کردن شبهات و موانع، باز هم بر گمراهی خود، پافشاری نمود، بدانید که از معارین است. دعای خالصانه به درگاه خدای تعالی، یکی از بهترین وسیله‌های هدایت است. پس، از دعا در حق این دوستتان دریغ نکنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۲: خنده در منهج فردوسیان

متن نامه:

سلام علیکم

جایگاه خندیدن در منهج فردوسیان چیست؟! آیا حدیثی به این مضمون داریم که خندیدن با صدای بلند باعث کم شدن نور ایمان شده و خداوند متعال از خنده‌ی بی جا بیزار است؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آنچه دیدگاه درست و معتبر در باره‌ی خندیدن به ما رسیده، در کتاب «مجموعه‌ی قواعد نظری منهج فردوسیان»، بیان شده است، یا در نسخه‌های آینده‌ی آن، بیان خواهد شد. پس، می‌توانید با مراجعه به این کتاب، با تمام دیدگاه‌های شیعی و ناب در مورد خندیدن، آشنا شوید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۳: اخلاق مبلغ

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

۱. بنده دچار مسأله‌ای هستم و آن اینکه در تبلیغ و معرفی حضوری و بحث‌های رو در رو در مورد منهج فردوسیان و جواب منتقدین و مخالفین که

بدون مطالعه و بدون سوء نیت با این برنامه مخالفت می‌کنند، تند شده و با تن صدای بالا بحث می‌کنم، هر چند می‌دانم پاسخ دادن با ملایمت و نرمی، تأثیرگذار خواهد بود، اما چه کنم تا جوش نیاورده و با آرامش و بدون تعصب و با گشاده‌رویی از منهج فردوسیان حرف بزنم؟

۲. آیا مدامت بر خواندن دعای مکارم الاخلاق برای از بین رفتن این صفات رذیله را توصیه می‌فرمایید؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

عصبانی شدن در هنگام تبلیغ منهج فردوسیان، عوامل مختلفی دارد که به تفصیل در کتاب «مبلغان منهج فردوسیان» آمده است. همچنین راه درمان هر کدام نیز بیان شده است. به اجمال عرض می‌کنم، باید توجه داشته باشید که خوش اخلاقی در تبلیغ، آنقدر مهم و ارزشمند است که خدای تعالی، برای این نعمت، بر پیامبر عظیم‌الشأنش منت می‌گذارد. می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (سوره‌ی آل عمران آیه‌ی

﴿۱۵۹﴾

ترجمه: پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۳۴۴: افطار بر آب ولرم

متن نامه:

سلام

این که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: هر گاه مرد بر آب ولرم افطار کند، کبدش پاک می‌شود و گناهان از قلبش شسته می‌گردد و بینایی و مردمک چشمش تقویت می‌شود. (کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۵۲، باب ما یستحب أن یفطر علیه)، آیا خطابش مردها هستند؟ یعنی خانم‌ها اگر بدین نحو افطار کنند کبدشان پاک نمی‌شود و گناهایشان شسته نمی‌شود؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در تفسیر این حدیث، دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول این است که «رجل» در این سخن نورانی، بر اثر غلبه‌ی مخاطبین استخدام شده باشد، ولی در حقیقت، منظور آن حضرت، انسان (اعم از زن و مرد) باشد. این احتمال با توجه به سایر روایاتی که در زمینه‌ی افطار با آب آمده، تقویت می‌شود. زیرا در آن روایات، از کلمه‌ی «الناس» یعنی مردم استفاده شده که اعم از مرد و زن می‌باشد.

احتمال دوم این است که منظور از «رجل»، جنس مرد باشد و این فواید، شامل زنان نشود. اگر این احتمال ضعیف را برگزینیم، باز هم زنان می‌توانند

به امید این که از ثمرات و فواید دنیوی و اخروی افطار با آب ولرم بهره‌مند شوند، با آب ولرم افطار کنند و منع شرعی ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۵: نداشتن فرصت عبادت

متن نامه:

باسلام خدمت حاج فردوسی

من و شاید خیلی از کسانی که دوست دارند قوانین منهج فردوسیان را مو به مو انجام بدهند، با یک مشکل بزرگ، دست به گریبان هستیم، آن هم مشغله‌های کاری و نبودن موقعیت زمانی و نداشتن تمرکز فکر به عنوان مثال در اقامه نماز جماعت و انجام نوافل یومیه است. با توجه به بازار کار و هزینه‌های سنگین زندگی، داشتن چنین فرصت‌ها و تمرکز برای خیلی، محقق نیست. تکلیف این عده از منہاجیون و منہاجیات چیست؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این اشکال را قبلاً به تفصیل، بررسی کرده و جواب داده‌ایم ولی به اجمال عرض می‌کنم:

بخشی از قوانین عملی، ترک کردنی است. برای مراعات این قوانین، هیچ وقت و انرژی و هزینه‌ای لازم نیست. مثلاً دروغ نگفتن، غیبت نکردن، ریش نتراشیدن، قمار نکردن، شراب نخوردن و غیره، هیچ هزینه‌ی مالی و زمانی ندارد.

بخشی از قوانین، مربوط به همه نمی‌شود، بلکه به قشر خاصی مربوط است. مانند قانون پرداخت زکات که فقط به اقشار خاصی از جامعه تعلق می‌گیرد. بخشی از قوانین، شرایط خاصی را می‌طلبد که الان فراهم نیست مثل جهاد. بخشی از قوانین، یک بار در عمر است مانند حج و...

بعد از این که بخش‌های مختلف قوانین، به دلایل مختلف، حذف شده و کنار گذاشته شد، می‌ماند چند قانون اندک. در این قوانین نیز اگر اراده‌ی انجامش را داشته باشید، می‌توانید بجا آورید. مثلاً می‌توانید نماز شب را - که بر اثر خستگی فوت شده - در روز، قضا کنید. یا نافله را در حال رفتن به محل کار یا برگشتن، بخوانید.

سپس می‌ماند بخش اندکی که هیچ راهی برای انجام و جبران‌ش نیست، مثل این که نمی‌توانید برخی نمازهایتان را به جماعت بخوانید. در این موارد، توفیق انجامش را در دعاهای مکرر، از خدای قادر متعال بخواهید. او یا توفیقش را عنایت خواهد کرد و یا ثوابش را عطا خواهد فرمود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۶: گفتگو با نامحرم

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

آیا چت کردن با نامحرم، بدون هیچ گونه صوت و تصویر و بدون استفاده از کلمات و سخنان غیر اخلاقی و سبک یا حتی به منظور هدایت و ارشاد، چه حکمی دارد؟

آیا ضروری به کمال و سعادت می‌زند یا خیر؟

التماس دعا

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

زن و مرد، همانند پنبه و آتش هستند، هرگاه نزدیک یکدیگر قرار گیرند، خواسته یا ناخواسته، در هم تأثیر می‌گذارند. این تأثیر تا جایی است که زیاد همصحبت شدن با زنان، موجب قساوت قلب، شمرده شده است. پس اگر شما مرد هستید، چه متأهل و چه مجرد، سعی کنید خود را از معرض فیلم، عکس، صدا و نوشتار نامحرم، دور نگه دارید. حتی در جاهایی که به ظاهر، قصد هدایت و ارشاد دارید، ناخواسته، اثرات منفی‌ای بر روح و جانتان می‌گذارد که اگر اهل مراقبه‌ی دقیق باشید، به سادگی و روشنی، این سخن مرا تأیید خواهید کرد. البته این در شرایطی است که از لحاظ جهاز مردی، نقص و عیبی نداشته باشید ولی اگر دچار سردی حادث مزاجی باشید، تأثیر آن را به طور محسوس، لمس نخواهید نمود.

از سوی دیگر، توجه داشته باشید که جنس زن، همچنان که خیلی زود، گرم

می‌شود، خیلی زود هم سرد می‌شود. پس وقت و انرژی خود را برای هدایت این جنس عجیب، تلف نکنید.

اما اگر خانم هستید، هر چه طرف مقابل، از شما تقاضای نصیحت و ارشاد و هدایت کند، صد در صد مشکوک باشید. جنس مرد، جنسی نیست که از زن جماعت، حرف شنوی داشته باشد. قصدش بدون شک، التذاذ است و هیچ بهره‌ای از این گونه ارشادات نخواهید برد.

پس با توجه به آنچه عرض شد، مطمئن باشید که گفتگوی نوشتاری با نامحرم، ضرر اندر ضرر است و شما را از فضای معنویت و نورانیت، به فضایی تاریک و شهوانی می‌برد، هر چند قصدتان این نباشد. صریح و روشن عرض کردم که در مقام عمل، دچار تردید و وسوسه نشوید. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۷: فعل معصوم و صلوات

متن نامه:

سلام

۱. با توجه به اینکه بر طبق قوانین منهج فردوسیان، عبادت‌ها را باید پنهانی انجام داد، چگونه امام صادق (علیه‌السلام) در شب قدر، صد رکعت نماز شان را در مسجد به جا آورده‌اند و نه پنهانی در خانه؟ (نقل از مفاتیح)
۲. آیا می‌شود نمازهای صد رکعتی شب‌های قدر را نشسته خواند؟

۳. ذکر صلوات در رکوع و سجود چگونه باشد؟

اللهم صلّ... یا رب صلّ...

۴. گفتن جمله‌ی «و عجل فرجهم» در صلوات رکوع و سجده چه حکمی

دارد؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: مسجدهای قدیم، مانند مسجدهای امروزی، روشن و دارای جمعیت نبوده است؛ بلکه در شبها، تاریک و در بعضی مواقع، از خانه، خلوت‌تر بوده است.

غیر از این که «هر چه آن خسرو کند، شیرین بود» یعنی هر چه اولیای دین که اوصیاء حضرت ختم المرسلین (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستند، انجام دهند، عین صواب است و ما مأمور به انجام دستوراتشان هستیم نه نگاه کردن به رفتارشان. شاید رفتاری که گزارش شده، دهها توجیه شرعی داشته باشد که همراه آن رفتار، گزارش نشده است.

جواب ۲: کسی که ناتوان از خواندن ایستاده است، می‌تواند نشسته و اگر از خواندن نشسته ناتوان شد، به صورت خوابیده بخواند.

جواب ۳: فرق ندارد. هر دو عبارت، در روایات معتبر وارد شده است.

جواب ۴: گفتن «و عجل فرجهم» در ادامه‌ی صلوات، به قصد ورود، صحیح است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۴۸: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

سلام

آیا این حدیث درست است که امام صادق (ع) فرموده‌اند: هر کس با هفتاد دختر در خانه زنا کند و هفتاد پیغمبر را بکشد و هفتاد کتاب آسمانی را بسوزاند، گناهش کمتر است از کسی است که یک روز، نمازش را عمداً نخواند.

منبع: نصایح، ص ۲۴۱

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

چنین حدیثی، در هیچ منبع معتبر و غیر معتبری یافت نشد. همچنان که قبلاً نیز نوشتیم، برخی مذهبی‌های احمق، گمان می‌کنند با جعل احادیث تند و تیز، می‌توانند مردم را وادار به دین‌داری کنند. غافل از این که دین، از سوی خدای تعالی نازل می‌شود و کسی را نمی‌رسد که به آن بیافزاید. و آنچه به دین خدا افزوده شود، رساننده به کمال و سعادت نیست.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامہ ۳۴۹: عذرخواہی و طلب حلالیت

متن نامہ:

بہ نام خدا

سلام

میلاد کریم اہل بیت مبارک باد. لطفاً مرا بہ خاطر میلاد امام مجتبیٰ (علیہ السلام) برای توهین‌های بی‌شماری کہ بہ شما کردم ببخشید.

بندہ شخصی ہستم کہ در روستایی زندگی می‌کنم کہ نیمی از جمعیت آن را تشیع و نیمی اہل سنت تشکیل می‌دهند. چند سالی است کہ در روستای ما بحث منہاج فردوسیان (البتہ بہ قول یکی از پیروانتان، بہ مدد دشمنان منہاج فردوسیان) بسیار داغ است و هیچ گاہ از تب آن کاستہ نمی‌گردد. بندہ ہم بہ خاطر جہالت و لجاجت و کینہ‌ورزی‌ها بہ این برنامه توهین می‌کردم و یکی از مخالفین سرسخت این برنامه‌ی تربیتی بودم.

و در ہر شبکہ‌ی اجتماعی کہ عضو بودم از این برنامه، چہ راست و چہ دروغ (البتہ الان کہ فہمیدم ہمہ‌اش دروغ بودہ) بدگویی می‌کردم. بندہ ہمیشہ بحث‌های دینی را دنبال کردہ‌ام و مخصوصاً برای اثبات ولایت آقا امیرالمؤمنین با ہم سن و سال‌هایم از اہل سنت بحث‌هایی می‌کردم کہ در اغلب آن موفق بودہ‌ام و یا بہتر بگویم ناموفق نبودہ‌ام. ولی در روستای ما با ظهور افرادی بہ نام منہاجیون، بحث با برادران اہل سنت را رها کردہ و بہ مبارزہ با منہاجیون پرداختم. از ہر طریق با آنها جدل می‌کردم از واتساپ و

حضوری و تلفنی و... ولی وقتی با این‌ها بحث می‌کردیم و دلیل از تفسیر آیات قرآن می‌آوردیم آنان رد می‌کردند و می‌گفتند تفسیر قرآن را از ثقل قرآن یعنی استادان منهج فردوسیان بیاورید و یا وقتی حدیثی را می‌گفتیم، می‌گفتند این حدیث را پیدا نکردیم، یا جعلی است، یا در کتب اهل سنت آمده است، یا در منابع منهج فردوسیان نیست و از این جوابها.

اینجا اعتراف می‌کنم که اطلاعات دینیشان بسیار بالا بود چون هر وقت می‌گفتم که دیگر جوابی ندارند، نمی‌دانم جواب را از کجا پیدا می‌کردند. زیرا زمانی که حدیثی از غیر منابع منهج فردوسیان می‌آوردیم، آنان از منابع منهج فردوسیان برای ما ضد آن حدیث را اقامه می‌کردند و یا مرا دائم ارجاع می‌دادند به کتابهای منهج فردوسیان و سایت منهجیار، که من جوابی نداشتم ولی با لجاجت قبول نمی‌کردم.

ولی الان اعتراف می‌کنم که اشتباه کرده‌ام و امیدوارم مرا ببخشید. نه تنها بنده که ما چند نفریم که با صحبت کردن با یکی از منهجیون، پشیمان و نادم شده‌ایم و گفتیم در ماه مبارک رمضان که مواجه شد با میلاد کریم اهل بیت، حلالیت بطلبیم و گروهی را تشکیل داده‌ایم که اسمش را آن عزیز گذاشته «مستبصرین به منهج فردوسیان».

می‌خواستیم دسته‌جمعی یک مطلب را برای شما بفرستیم و طلب بخشش کنیم ولی بنده به علت سؤالاتی که در ته دلم باقی بود جداگانه مطلبم را نوشتم. ولی اگر خدا بخواهد، گروهی هم مطالبی را خواهیم نوشت و شاید بیشتر مزاحمتان شویم با سؤالاتمان و با گروهی دیگر از منهجیون به نام «رهپویان فردوس اعلی» مرتبط هستیم.

ببخشید از نوشتن این سؤالات.

۱ - آیا این تضعیف شیعه نیست که در این منطقه، این اشکالات و شبهات به وجود آمده که بنده به همه‌ی دینم شک کرده بودم و حتی شبها خوابم نمی‌برد؟ ولی از طرفی آنها با استدلال‌هایی که از بهترین کتاب‌های شیعه می‌کردند، انگار تمام دین بنده را به سخره گرفته بودند. نمی‌دانم چه بگویم.

۲ - آنها با استدلال‌هایی که در مورد شهادت ثالثه و یا مخصوصاً تشیع نانوخته می‌کردند مرا متحیر کرده بودند و ببخشید که این طور می‌گویم آیا خدای ناکرده این تقصیر شما و پیروانتان نیست؟ چون بعد از این قضایا به چند مطلب از اهل سنت حق می‌دادم مثل ریش گذاشتن و پنج وعده نماز خواندنشان و... به صورتی که می‌گفتم شاید حق با آنان باشد.

ببخشید که سرتان را درد آوردم و طولانی شد و از یکی از منہاجیون بسیار تشکر می‌کنم که هم در موقع بحث با اهل سنت خیلی از ایشان استفاده می‌کردم و الان هم که مرا با حق و حقیقت آشنا کرد.

به امید روزی که با همه‌ی افراد گروه، خدمت برسیم.

موفق باشید خداحافظ

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نظام جامع تربیتی منهاج فردوسیان، مجموعه‌ی واضحات و مسلمات شیعه‌ی دوازده‌امامی است. از شیعه‌ی محقق و بی‌تعصب، جز اعتراف به حقانیت آن، پذیرفته نیست و در مقابل، مخالفت با آن، از سوی شیعیان دوازده‌امامی، بسیار بسیار عجیب و خارج از قاعده است. پس این که نوشته‌اید شیعه هستید و به حقانیت قواعد و قوانین منهاج فردوسیان پی

برده‌اید، عجیب نیست بلکه دشمنی‌ها و مخالفت‌هایی که داشته‌اید، بسیار مایه‌ی تعجب است.

در هر حال، بنده به سهم خودم عرض می‌کنم:

«لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ رَحِيمٌ الرَّاحِمِينَ»^۱

ترجمه: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.

از شما راضی هستم و حلالتان می‌کنم، امیدوارم خدای منهج فردوسیان شما را حلال کند و موفق به اصلاح اعتقادات و اعمالتان بر طبق قواعد نظری و قوانین عملی آن بدارد.

توجه داشته باشید که کفاره‌ی بدگویی و تاریک‌نمایی از نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، تبلیغ و نشر آن است. همان قدر که با تبلیغات منفی خود، تشنگان را از رسیدن به چشمه‌ی زلال معارف ناب قرآن و روایات معتبر، دور کرده‌اید، باید بکوشید با تبلیغ مثبت، آنان را با عمق نورانی این نظام تربیتی، آشنا سازید. تبلیغ و نشر منهج فردوسیان، علاوه بر فایده‌ای که برای دیگران دارد، بیشترین فایده را برای خود مبلغ دارد که موجب عمیق شدن قواعد نظری و قوانین عملی آن، در جان و دلش می‌شود.

جواب ۱: تشیعی که بر خرافات و شایعات بنا شده باشد، همان بهتر که تضعیف شود و از بین برود. تشیعی نورانی است و می‌تواند پیروانش را به مقاصد عالی‌هی دنیا و آخرت برساند که مستند باشد، یعنی برای هر دیدگاه یا دستور عملی‌اش، سند معتبر ارائه کند. پس، از این که به تشیع پر خرافات و شایعات بی‌اعتقاد شده‌اید یا دیگرانی مثل شما، بی‌اعتقاد خواهند شد، نگران

۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۲.

نباشید. این خراب کردن بنای پوشالی، مقدمه‌ی ساختن بنایی محکم و نفوذناپذیر است. اگر شما به دین کوچه بازاری و بی‌سند خود مشکوک نمی‌شدید، عظمت نظام جامع منهج فردوسیان را درک نمی‌کردید. جواب ۲: تمام مذاهب و مکاتبی که دوام آورده‌اند، بهره‌هایی از حقیقت دارند. یعنی قسمتی از تعالیمشان، درست و الهی است که با آئین‌ها و مطالب خودساخته آمیخته شده است. عامه که خود را «اهل سنت و جماعت» می‌خوانند و ما آنان را «اهل بدعت و ضلالت» می‌خوانیم، بهره‌های زیادی از حقیقت دارند ولی چون با تعالیم سقیفه آلوده شده، قابل استفاده نیست. آنان به استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و قرآن کریم اعتقاد دارند و رو به قبله‌ای که ما به سوی آن نماز می‌خوانیم، می‌ایستند و کارهایی شبیه نماز انجام می‌دهند. پس نباید به خاطر این که آنان، حق را با باطل، مخلوط کرده‌اند، از حق خودمان دست بکشیم.

یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان، بهائیان، سیک‌ها، جی‌ها و حتی شیطان‌پرستان، به برخی قوانین نورانی الهی، احترام می‌گذارند. آیا درست است که به خاطر احترام آنان به این قوانین الهی، ما آن قانون‌ها را نادرست بشماریم؟!

در تمام آئین‌های قدیم و جدید، احترام به پدر و مادر و سالخوردگان، مورد پذیرش است، حال آیا می‌توانیم این دستور نورانی الهی را به خاطر این که فلان فرقه‌ی باطله یا دین نسخ‌شده یا مکتب بشری، قبول دارد، کنار بگذاریم و به پدر و مادر و سالخوردگان، بی‌احترامی کنیم؟!

اگر اصحاب سقیفه، به قوانینی مثل ریش گذاشتن و پنج وعده خواندن نمازها احترام می‌گذارند، دلیل ناهق بودن این قوانین نیست، بلکه به معنی

این است که آنان، در این قسمت، از حق پیروی می‌کنند و به اسلام ناب و واقعی، عمل می‌نمایند.

پس، دین خود را از سرچشمه‌های زلال قرآن و عترت بگیرید و هر جا و در دست هر کس که دیدید، تأییدش کنید حتی اگر در دست یهود و نصارا و کفار باشد. و مطالب بی‌اساس و ضد دینی را بشناسید و از هر کس که شنیدید، انکارش کنید، حتی اگر گوینده، خود را فقیه و مجتهد و مرجع تقلید بخواند.

وقتی اسلام ناب و خالص شیعی، ریش گذاشتن برای مردان را واجب می‌داند، هر مردی که به این دستور الهی عمل کند را در این کارش، تأیید کنید حتی اگر سنی یا غیر مسلمان باشد. و وقتی اسلام ناب و خالص شیعی، چیزهایی که در تشیع نانوشته برشمرده‌ایم را قبول ندارد و پشتیبانی نمی‌کند، آنها را از هیچ کس نپذیرید، هر چند گوینده، خود را شیعی می‌داند. دوازده‌امامی و دانای به کتاب و سنت و عترت بداند.

به عنوان مثال، هر گاه دین خالص و ناب شیعه، قمه‌زنی را پشتیبانی نمی‌کند و آن را مستحب و مایه‌ی رسیدن به کمال و سعادت نمی‌داند، آن را بدعت بشمارید، هر چند فلان روحانی شیعه، تأیید و ترویج کند و ساده‌لوحان، او را «بزرگ مرجع تقلید» و «مرجع عالیقدر جهان اسلام» و «مرجع ولایی» و «حضرت آیه الله العظمی» و... بخوانند.

امیدوارم نورانیت نظام جامع منهج فردوسیان، سراسر زندگی دنیا و آخرتتان را فرا گیرد.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۳۵۰: عذرخواهی و طلب حلالیت

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام علیکم

می‌لاد سراسر با سعادت امام مجتبی (علیه السلام) مبارک باد. ما اعضای گروه «مستبصرین به منهج فردوسیان» از شما و همه‌ی منهجیون به خاطر توهین‌هایی که به شما و آنها کرده‌ایم معذرت‌خواهی می‌کنیم و به فرمایش یکی از منهجیون که ایشان، خود را منهج‌خوان می‌دانند و نه منهجی، فرمودند که حاج فردوسی ندیده و نشنیده شما را بخشیده‌اند که امیدواریم همین‌گونه باشد.

ولی همه‌ی ما با مشکلاتی از قبیل فشار از طرف اطرافیانمان مواجه هستیم و ما نمی‌توانیم قوانین را حتی مراعات کنیم و اگر ریشمان را نترسیم و کمی ریش داشته باشیم می‌گویند منهجی شده‌اید و یا تسبیح تربت را به دست می‌گیریم اعتراض می‌کنند و یا لباس سفید می‌پوشیم همین‌طور، چه برسد به این که کتابش را داشته باشیم و یا در جلسات منهج فردوسیان که برگزار می‌شود شرکت کنیم. اکنون با این مشکلات عمده و عدیده چه کنیم؟

با تشکر

اعضای گروه «مستبصرین به منهج فردوسیان»

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

همچنان که قبلاً نوشتم، شما را حلال کردم و دلگیری و گله‌ای از شما ندارم. ولی شایسته است برای جبران گذشته‌ها، بیچارگانی را که از این سرچشمه‌ی نورانی، دور کرده‌اید، با تبلیغ درست، باز گردانید و با نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان آشنا سازید و آشتی دهید.

حکایت شما، بی‌شبهات به حکایت اصحاب کهف نیست. آنان نیز جماعتی جوانمرد بودند که قصد پیمودن راه توحید و تقوا داشتند ولی با مخالفت فضای حاکم و هیأت حاکمه مواجه بودند. قرآن کریم، حالشان را چنین ترسیم کرده است:

«إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى * وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا * هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَمَيْنَتَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»^۱

ترجمه: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم. و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم [نگاه که] به قصد مخالفت با شرک [برخواستند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است، جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت، قطعاً ناصواب گفته‌ایم. این قوم ما جز او معبودانی اختیار کرده‌اند چرا بر [حقانیت] آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟! پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟!]

۱. سوره‌ی کهف، آیات ۱۳ تا ۱۵.

همچنین جوانان عصر حضرت موسی (علیه السلام) نیز دچار چنین گرفتاری‌ای بوده‌اند. قرآن کریم می‌فرماید:

«فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ * وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ * فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۱

ترجمه: سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد مگر فرزندان از قوم وی در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سران آنها، ایشان را آزار رسانند و در حقیقت، فرعون در آن سرزمین برتری جوی و از اسرافکاران بود. و موسی گفت ای قوم من اگر به خدا ایمان آورده‌اید و اگر اهل تسلیمید بر او توکل کنید. پس گفتند بر خدا توکل کردیم پروردگارا ما را برای قوم ستمگر [وسیله] آزمایش قرار مده. و ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده.

توصیه‌ی من به شما جوانان هدایت‌یافته این است که:

۱. پدر، مادر و اطرافیان‌تان را با بیان نرم و خوشرویی، با احکام اسلام، آشنا کنید. شما پشتوانه‌های قوی‌ای همچون قرآن کریم، روایات استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) و رساله‌ی توضیح المسائل مراجع معظم تقلید دارید. از این حربه‌های نور برای دریدن پرده‌های جهل و ظلمت، بهره ببرید. تبلیغ اسلام ناب، هم فشارها را از شما دور کرده و هم اطرافیان‌تان را از جهنم، نجات بخشیده و به بهشت، هدایت

۱. سوره‌ی یونس، آیات ۸۳ تا ۸۶.

می‌کند.

۲. همچنان که حضرت موسی (علیه‌السلام) به جوانان بنی اسرائیل توصیه نمود، بر خدا توکل کنید و از او بخواهید که مایه‌ی آزمایش ناسپاسان و جاهلان و بی‌تقوایان قرار نگیرید.

۳. بر آزار و اذیت جاهلان و بی‌تقوایان، صبر کنید که در نهایت، شما پیروز هستید.

۴. دعا برای رها شدن از فشارها و استقامت بر منهج فردوسیان را فراموش نکنید. دعا، جایگاه بسیار رفیعی دارد، تا آنجا که قضای الهی را تغییر می‌دهد، هر چند محکم شده باشد.

من نیز خالصانه‌ترین دعاها را برای موفقیت شما گل‌های تازه‌رویی‌دهی بوستان منهج فردوسیان، به درگاه حضرت ذوالجلال، تقدیم خواهم داشت به این امید که «دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند» ان شاء الله تعالی

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۱: مطالعه‌ی مخفیانه

متن نامه:

به نام خدا

سلام

بنده کتاب‌های منهج فردوسیان را به طور مخفیانه در خانه می‌خوانم و هنوز

در ابتدای راه هستیم. چه کار کنم برای این که آزادانه و بدون مزاحمت افراد خانواده‌ام به مطالعه‌ی کتاب‌ها بپردازم؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اصل اساسی در استفاده از نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، عمل است. پس نیازی نیست زمان زیادی برای مطالعه‌ی آن صرف نمایید. همین مقدار که بدانید وظیفه‌ی شما در این ساعت چیست و به انجام وظیفه‌ی خود قیام کنید، کفایت می‌کند.

پس می‌توانید - تا زمانی که گشایشی حاصل شود - به مطالعه‌ی کتاب‌های منهج فردوسیان به صورت مخفیانه ادامه بدهید؛ ولی نباید در انجام وظایف عبادی خود، کوتاهی کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۲: جایگاه آزار صوتی

متن نامه:

به نام خدا

سلام

بلندگوهای مساجد و حسینیه‌ها و هیئات، بسیار برایمان مزاحمت ایجاد

می‌کنند. این گونه مزاحمت‌ها در منهج فردوسیان چه جایگاهی دارد؟

متشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آزار رساندن به مؤمنین و مؤمنات، مجوز شرعی ندارد هر چند با صدای تلاوت قرآن یا مداحی و مانند آن باشد. حتی ایجاد مزاحمت صوتی با صداهای معنوی، چون موجب انزجار شنوندگان از معنویت و دین می‌شود، گناه مضاعفی دارد.

پس اگر روزی اداره‌ی مسجد و هیأت به دستتان افتاد، نخواهید که جامعه را به زور صدای بلندگو، اسلامی کنید؛ کاری که احمق‌ها انجام می‌دهند. یکی از نمونه‌های احمق، کسانی هستند که علی‌رغم مخالفت صریح مراجع معظم تقلید و علمای عظام، اصرار دارند که جامعه را با پخش صدای قرآن و سخنرانی و مداحی از بلندگوها، اسلامیزه کنند.

البته اذان، از این حکم استثناست مگر این که با مخالفت صریح برخی مسلمانان همراه باشد؛ که در این صورت، پخش اذان از بلندگو را ترک کنید و به صورت معمولی اذان بگویید.

در هر حال، افرادی را که صداهای اسلامی و معنوی را دستمایه‌ی آزار مسلمانان می‌کنند، به نرمی توجیه کنید و از فتاوی‌ی مراجع تقلید، آگاه سازید. اگر دست از منکرشان نکشیدند، از محترمین محلی بخواهید که آنها را نهی از منکر نمایند. و اگر باز هم اثری نداشت، مطمئن باشید که رگی از جهالت خوارج در ایشان است، پس بر آزارشان صبر کنید و کارشان را به

خدای تعالی بسپارید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۳: غسل کشتن مارمولک

متن نامه:

به نام خدا

در سایت پاسخگو به این آدرس:

<http://www.pasokhgoo.ir/node/۳۷۰۷۴>

آمده است که کشتن مار مولک غسل ندارد و حتی امام خمینی هم در تحریرالوسیله جلد ۱ صفحه ۹۴ می‌گوید غسل ندارد. آن وقت شما این قانون‌های من درآوردی از کجا آورده‌اید که کشتن مارمولک غسل دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جوابی که در سایت پاسخگو آمده، درست نیست. عبارت امام خمینی (ره)

چنین است:

«القول فی الأغسال المندوبية وهی أقسام: زمانية ومكانية وفعلیة
أما الزمانية فكثیرة منها غسل الجمعة... ثانيهما: ما يكون لأجل
الفعل الذی فعله وهی أغسال: منها لقتل الوزغ و منها لرؤية

المصلوب مع السعی إلى رؤيته متعمداً^۱

ترجمه: سخن در غسل‌های مستحبی و آن اقسامی دارد: زمانی و مکانی و فعلی. اما زمانی، زیاد است از آن جمله، غسل جمعه... نوع دوم، غسل‌هایی است که استحبابش به خاطر کاری است که انجام داده، و آن، غسل‌هایی است؛ از آن جمله است، برای کشتن مارمولک و از آن جمله است برای دیدن به دار کشیده اگر عمداً به دیدنش رفته باشد. مستندات قانون استحباب غسل برای کشتن مارمولک، جداگانه بررسی و ارائه خواهد شد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۴: اشکال بر بوسیدن دست

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

چرا شما با دست‌بوسی پدر و مادر و پدرزن و سادات و معلم مخالف هستید؟ بنده استاد حوزه هستم و شما نمی‌توانید ما را گول بزنید. حال که به اصطلاح، حوزوی هستید چرا با حوزه مخالفت می‌کنید؟ لااقل با خودتان و

۱. (تحریر الوسيلة، امام خمینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۰۰)

اصلتان که مخالفت نکنید. در سایت حوزه آمده است: پیامبر فرمود کسی که پای مادرش را ببوسد مثل این است که آستانه‌ی کعبه را بوسیده است. (گنجینه‌ی جواهر)

و یا هنگامی که ابراهیم خلیل (ع) برای دیدار پسرش اسماعیل (ع) از شام به مکه آمد، پسرش در خانه نبود. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به سوی شام برگشت. وقتی اسماعیل به خانه بازگشت، همسرش آمدن حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به اسماعیل خبر داد. اسماعیل به جست و جوی رد پای پدر پرداخت و جای پای پدرش را پیدا کرد و به عنوان احترام به پدر، جای پای ایشان را بوسید. (الاعلام، قطب الدین حنفی، ص ۲۴)

و یا شما که از آیت الله العظمی مرعشی عالم‌تر نیستید ایشان می‌گویند: زمانی که در نجف بودیم، روزی هنگام ظهر مادرم به من گفت: برو پدرت را صدا بزن تا برای صرف نهار بیاید. من به طبقه‌ی بالا رفتم و دیدم که پدرم، در حال مطالعه خوابیده است. نمی‌دانستم چه کنم؟ از طرفی باید امر مادر را اطاعت می‌کردم و از طرفی می‌ترسیدم با بیدار کردن پدر، باعث رنجش خاطر او گردم. خم شدم و لبهایم را کف پای پدر گذاشتم و چندین بوسه زدم تا اینکه در اثر قلقلک پا، پدرم از خواب بیدار شد و دید من هستم. وقتی این ادب و احترام را از من دید، گفت: شهاب الدین تو هستی؟ عرض کردم: بلی آقا. دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «پسرم، خداوند عزت را بالا ببرد و تو را از خادمین اهل بیت قرار دهد؟» و من هر چه دارم از برکت همان دعای پدرم است که در حق من نمود و به مرحله‌ی اجابت رسید». (رمز موفقیت بزرگان) حال با توجه به این موفقیت آیت الله العظمی مرعشی، می‌توانیم بوسیدن پای پدر را نادیده بگیریم؟

و یا شهید بزرگوار آیت الله مرتضی مطهری می‌گوید: گهگاه که به اسرار وجودی خود و کارهایم می‌اندیشم، احساس می‌کنم یکی از مسائلی که باعث خیر و برکت در زندگی‌ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود، بویژه در دوران پیری و هنگام بیماری کرده‌ام. علاوه بر توجه معنوی و عاطفی، تا آنجا که توانایی‌ام اجازه می‌داد، با وجود فقر مالی و مشکلات مادی در زندگی‌ام، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده‌ام». یکی از فرزندان شهید مطهری می‌گوید: «من مکرر، شاهد تواضع و احترام خاص پدر و معلم عزیزم نسبت به پدر بزرگوارش بودم و هرگاه به «فریمان» می‌رفتیم، تأکید داشت که نخست به منزل پدر و مادرشان بروند. در موقع روبرو شدن با پدر و مادر، دست آنان را می‌بوسیدند و به ما نیز توصیه می‌کردند که دست ایشان را ببوسیم. (رمز موفقیت بزرگان).

حال، شما از پیامبر و بزرگان دین دلسوزتر هستید که می‌خواهید نعوذ بالله دین را یاد پیامبر و علما بدهید؟ و یا مردی به حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و پرسید: «ای رسول خدا! من سوگند خورده‌ام که آستانه‌ی در بهشت را ببوسم، اکنون چه کنم؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: پای مادر و پیشانی پدرت را ببوس، (یعنی اگر چنین کنی، به آرزوی خود در مورد بوسیدن آستانه‌ی در بهشت می‌رسی). او پرسید: اگر پدر و مادرم مرده باشند، چه کنم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: قبر آن‌ها را ببوس.

و یا علامه حسن‌زاده آملی نقل کرده است: بنده حریم اساتید را بسیار بسیار حفظ می‌کردم. سعی می‌کردم در حضور استاد به دیوار تکیه ندهم، چهار زانو

بنشینم، حرفی را زیاد تکرار نکنم، چون و چرا نمی‌کردم که مبادا سبب رنجش استاد شود. یک روز محضر آقای مهدی الهی قمش‌های نشست‌ه بودم، خم شدم و کف پای ایشان را بوسیدم. ایشان برگشتند و به من فرمودند: چرا این کار را کردی؟! گفتم: من لیاقت ندارم که دست شما را ببوسم. برای بنده این کار مایه‌ی مباهات است، خب چرا این کار را نکنم؟ (منظومه‌ی معرفت، ص ۴۰)

و یا آیت الله مکارم شیرازی نقل می‌کنند که هر وقت به شیراز می‌رفتم، دست و پای پدر و مادرم را می‌بوسیدم و در ادامه گفتند هیئات اگر انسان فکر کند که تنهایی به جایی می‌رسد.

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی نقل می‌کند که اگر سجده به غیر از خدا واجب می‌شد، یقیناً بر پدر و مادرم سجده می‌کردم.

حالا شما با این استدلال‌های قوی از بهترین کتابها و سیره‌ی بزرگان می‌خواهید چه دلیلی بیاورید؟
طلبه‌ی حوزه، استاد حوزه و دانشگاه.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نامه‌ی شما، مشتمل بر دو گونه سند است، به شرح زیر:

۱. «روایات». این روایات، جملگی از منابع عامه می‌باشد و ارزش استناد ندارد. در مقابل این روایات بی‌اعتبار، روایات معتبری در منابع شیعی آمده است که از بوسیدن دست افراد معمولی نهی کرده است. با این حساب، این روایات نامعتبر، توان مقاومت در مقابل روایات معتبر ندارند و کنار گذاشته

می‌شوند.

۲. «رفتار علما». همچنان که در نزد اصولیون مشهور و مقبول است و در کتاب «اصول استجماع منهج فردوسیان» به تفصیل بیان شده است، فعل معصوم (علیه‌السلام) دلالت بر استحباب ندارد. حال، جایی که فعل معصوم (علیه‌السلام) دلالت بر استحباب ندارد، چگونه افعال علما، دلالت بر استحباب داشته باشد؟

علمای معظمی که نام برده‌اید، هر کدام می‌توانند مشعلی فروزان فرا راه رساندن جامعه به سرچشمه‌ی زلال وحی (قرآن و روایت) باشند، ولی هر گاه به جای دعوت به آموزه‌های وحیانی، دعوت به «خود» و «سلیقه‌های شخصی» کنند، قابل اعتماد و اتنا نخواهند بود.

پس عالم دینی، تا جایی محترم و مورد اعتماد است که دعوت به «دین خدا» کند نه دعوت به «ذوقیات». به عبارت دیگر، باید علما را با دین مقایسه کنید نه دین را با علما. پس هر گاه عالم دینی‌ای را یافتید که خارج از چارچوب آیات و روایات، اعتقادی دارد یا عملی انجام می‌دهد، نباید دین خدا را بر طبق دیدگاه یا عمل او، ویرایش کنید.

آبروی علمای دین، از دین است نه آبروی دین از علمای دینی. پس هر گاه عالم آبرومند و محترمی، قدم از دایره‌ی شرع انور، بیرون نهد، به همان مقدار، احترام و اعتماد متشرعه را از دست می‌دهد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۵: مسجد مخالفین

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام علیکم و رحمة الله حاج فردوسی

در محله‌ی ما مسجدی است که پر است از دشمنان و مخالفان منهج فردوسیان، البته خودم هم با جهالتی که نسبت به این برنامه داشتیم، قبلاً مخالفت می‌کردم. ولی حالا دیگر عالم به هم می‌خورد از رفتن به این مسجد و از شنیدن حرف‌های خاله زنکی آنان. دقیقاً این‌ها مثل قاتلان امام حسین (علیه السلام) هستند که نماز و قرآن می‌خواندند ولی منهج فردوسیانشان را کشتند. ولی حتی پست‌تر از آنها هستند؛ آنان حداقل ظواهر دین را رعایت می‌کردند ولی اینها نه. شمر کی به مجلس موسیقی می‌رفت؟ آن هم علنی و یا عمر سعد کی ریشش را می‌تراشید مثل یهود؟ هر چند آنها پست‌تر از یهود بودند ولی ظواهر را رعایت می‌کردند، اما اینها نه ظاهر دارند نه باطن و فقط به مسجد می‌آیند که بگویند ما دینداریم و مؤمن، که مردم بدبخت امثال ما را گول بزنند ولی مثل معاویه که قرآن را بر سر نیزه کرد، با دین به جنگ دین آمده‌اند. اهل هر گناهی هستند و هر فسقی که بخواهید از آنان سر می‌زند. موسیقی را علنی گوش می‌کنند و ریششان را می‌تراشند و تهمت و توهین به شما و اصحاب منهج فردوسیان می‌زنند و خیلی از آنان اصلاً اعتقادی به خمس و بعضی دیگر از حرام و واجب خداوند ندارند و علتش هم همین است که این طور مخالفت می‌کنند. دیگر خسته شده‌ایم از نقش بازی کردن و خود را مخالف و دشمن منهج فردوسیان نشان دادن. و اگر هم بی‌طرف خود را نشان دهی و سکوت کنی یا با آنان هنگام مسخره

نخندی و یا حتی اگر آرام بخندی می‌گویید منهای شده است. بنده نمی‌خواهم موسیقی گوش کنم و یا ریشم را بتراشم و می‌خواهم ریش داشته باشم و یا نافله و نماز شب بخوانم ولی از ترس حرف این بی‌دینان و مسخره‌شان به حرام و اِدَار می‌شوم و یا از ضروریات عقب می‌مانم.

۱. آیا انجام دادن کارهای حرام از ترس مسخره شدن و طعنه و توهین هم حرام است؟

۲. آیا تقصیر اینها نیست؟

۳. آیا این ترس من عذری پیش خداوند هست در قیامت که گناهش بر عهده‌ی کسانی است که از زبانشان می‌ترسم؟

۴. آیا این مسجد، حکم مسجد ضرار در صدر اسلام ندارد؟ و نباید آن را خراب کرد؟

۵. آیا می‌توان در این مسجد نماز خواند؟

۶. آیا این مسجد خراب نمی‌شود و ما زیرش آوار نمی‌شویم؟ اگر جواب، مثبت است واجب نیست که نرویم؟

۷. آیا می‌توانیم از منهج فردوسیان دفاع بکنیم با این که احتمال خطر برای خودمان می‌دهیم؟

ممنونم از شما / از اعضای «مستبصرین به منهج فردوسیان»

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سختی‌های راه تکامل و سعادت، همان امتحانات الهی است که میزان استقامت و راستی افراد، به آن سنجیده شود. پس از سختی‌ها نهراسید و بر

استقامت خود، بیافزایید. اما جواب سؤالات شما:
جواب ۱: انجام دادن کارهای حرام، هر چند از ترس مسخره شدن و طعنه و توهین دیگران باشد، ممنوع است و ضرر بزرگی به کمال و سعادت می‌رساند.

جواب ۲: آنان، حتماً گنهکارند و در نزد خدای تعالی، باید پاسخگو باشند ولی گنهکاری و مقصر بودن آنان، عذری برای شما در انجام ممنوعات نمی‌شود.
جواب ۳: ترس شما از بدگویان و مسخره‌کنندگان، عذر موجهی نیست و گناه شما، بر عهده‌ی خودتان است، هر چند آنان نیز در برابر گناهی که انجام می‌دهند، مسؤول هستند.

جواب ۴: مسجد ضرار، آن مسجدی است که فقط برای ضربه زدن به اسلام ساخته شده باشد، نه مسجدی که برای اقامه‌ی احکام الهی ساخته شده ولی به دست ناهلان و بی‌تقویان افتاده است. پس مسجدی که بر اساس تقوا بنا نهاده شده باشد، هر چند مردمانی منافق در آن باشند و اداره‌ی امورش را به عهده بگیرند، مسجد ضرار نیست و اجازه‌ی تخریبش را ندارید.

جواب ۵: نماز خواندن در مسجد، مستحب است و فرقی بین مساجد شیعیان با مساجد سایر فرقه‌های اسلام نیست.

جواب ۶: مطمئن باشید که هیچ بنایی بر اثر این که در آن، به حاج و منهج ناسزا بگویند، خراب نمی‌شود. اگر مسجد، اگر مسجد، بر طبق اصول مهندسی و با سازه‌های مستحکم ساخته شده باشد، خطر آوار شدنش ضعیف است مگر در زلزله‌های شدید. پس اگر مسجدی از مصالح خوب و منطبق با چیدمان مورد تأیید نظام مهندسی ساخته شده باشد، می‌توانید در آن حضور یافته و به ادای نماز و سایر مستحبات دینی همانند تلاوت قرآن و

فراگیری احکام بپردازید. اما اگر مسجد، قدیمی و در معرض خرابی باشد، از حضور در آن اجتناب نمایید.

جواب ۷: اگر احتمال خطر، جدی باشد یعنی در حد کشته شدن یا از دست دادن مال فراوان یا آبروریزی زیاد، تبلیغ و دفاع از منهج فردوسیان را ترک کنید. اما به صرف این که برخی جاهلان، مسخره کنند یا سخنان کنایه‌آمیز بزنند، دست از تبلیغ دین ناب خدای تعالی بر ندارید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۶: اعمال شب قدر

متن نامه:

با سلام

قانون ۵۸۸: احیای شب قدر به عبادت ضروریست؛

۱. با توجه به پیام شما در منهج‌یار در خصوص شب قدر، کدام شب‌ها، مد نظر شما بوده است؟ چرا که در قوانین عملی که شب قدر مشخص نشده و در قواعد نظری هم فقط اشاره شده (غیر مستقیم) که شب بیست و سوم، شب قدر است.

۲. دوستی از قول شما بیان می‌کرد که شما فرموده‌اید که در شب ۱۹ ماه رمضان هم یک صد رکعت نماز (به مانند شب‌های ۲۱ و ۲۳) بخوانید چرا که از اعمال مشترک شب‌های قدر است. اما این نماز برای شب نوزدهم در

هیچ طبقه‌ای نیامده است. لطفاً توضیح دهید.

۳. جایگاه قرآن به سر در منهج فردوسیان، چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: شب قدر، یک شب بیشتر نیست ولی به دلایلی، نخواستند مشخص کنند. از روایاتی چنین بر می‌آید که شب قدر، شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است. در برخی روایات، بین شب بیست و یکم و بیست و سوم، مردد گذاشته‌اند. در برخی روایات، شب نوزدهم نیز به احتمالات افزوده شده است. سپس در درجه‌ی بعد، شب‌هایی مانند شب نیمه‌ی شعبان یا شب بیست و هفتم ماه رمضان نیز نامزد شب قدر، شده‌اند.

جواب ۲: خوب است کسانی که توانایی و فرصت کافی دارند، یک‌صد رکعت نماز توصیه شده را در تمام شب‌هایی که احتمال شب قدر دارد، به امید ثواب بجا آورند. ولی اگر توانایی و فرصت ندارید، شب بیست و یکم و بالاخص شب بیست و سوم را از دست ندهید.

جواب ۳: در روایات مختلفی، این عمل (قرآن به سر گرفتن) آمده است. از آن جمله، سید بن طاووس متن کامل دو حدیث را همراه با سند (یعنی سلسله روایان حدیث) در کتاب اغاثة الداعی که متعلق به خود اوست، نقل کرده است. بعداً که کتاب المضمار را می‌نویسد، این دو حدیث را بدون ذکر سند در آن ذکر می‌کند. سپس در کتاب اقبال آورده است.

دو عالم و محقق بزرگ شیعه، علامه مجلسی (ره) و شیخ عباس قمی (ره) نیز این عمل را معتبر تشخیص داده و در کتاب‌های دعای خود، ذکر کرده‌اند.

از دیگر منابعی که این عمل را (گاهی با کمی اختلاف) از امام صادق (علیه‌السلام)، از امام کاظم (علیه‌السلام) و امام رضا (علیه‌السلام) نقل کرده‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الأمالی، شیخ طوسی، صفحه‌ی ۲۹۲ و ۲۹۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۸۸، صفحه‌ی ۳۴۶ و جلد ۸۹، صفحه‌ی ۱۱۲؛ وسائل الشیعة، محدث عاملی، جلد ۸، صفحه‌ی ۱۲۵ و ۱۲۶ و جلد ۵، صفحه‌ی ۲۵۳؛ جامع أحادیث الشیعة، آیت الله بروجردی، جلد ۷، صفحه‌ی ۲۴۰ و جلد ۷، صفحات ۲۶۱ و ۲۸۱؛ الإنصاف فی النص علی الأئمة، سید هاشم بحرانی، صفحه‌ی ۴۸۶.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۷: اذکار بی‌سند و صوفیه

متن نامه:

سلام علیکم

۱ - احتراماً دیدگاه صحیح در خصوص اذکار رسیده از غیر معصوم که سابقه‌ی روایی ندارد چیست؟ به عنوان مثال، گفتن ذکر یونسیه در سجده چهارصد مرتبه؛ یا برخی اذکار که در کتاب روح مجرد از قول میرزا علی آقای قاضی نقل شده (مثل فرو کردن انگشتان دست در هم و گفتن حروف مقطعه‌ی قرآنی در هر انگشت در مقابل دشمنان) و صدها مورد دیگر که در کتاب‌ها، چاپ و نشر گردیده است.

۲ - کتاب حدیقه الشیعه به خصوص روایاتی که در مذمت صوفیه در آن کتاب آمده در چه درجه‌ای از اعتبار است؟

۳ - آیا استادان منهج فردوسیان (علیهم السلام) تمام فرق صوفیه را مورد ردّ و لعن و طعن قرار داده بودند؟ یا فقط فرقه‌های معاصر خودشان را؟

۴ - توقیعات صادر شده از حضرت ولی عصر (علیه السلام) بخصوص توقیع صادر شده در لعن منصور حلاج از امام زمان (علیه السلام) از نگاه منهج فردوسیان چه میزان از صحت و اعتبار دارد؟

حاج فردوسی عزیز، ممنون که این مقدار زحمت می‌کشید و سؤالات ایتام آل محمد (ص) را پاسخ می‌گویید. بدون شک، شما در این زمانه‌ی شوم که آب نجس لجن را به جای ماء عذب به خورد تشنگان می‌دهند، عملاً مصداق همان فرمایش نبی مکرم اسلام هستید که فرمودند: ای علی! بدان که شگفت‌انگیزترین ایمان‌ها در مردم و بزرگ‌ترین یقین‌ها در ایشان، از آن گروهی در آخرالزمان است که پیامبر را درک نکرده‌اند و امام هم از دیدگان‌شان پوشیده است و به سیاهی روی سفیدی ایمان آورده‌اند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب: ۱: برخی معتقدند که ذکر، همانند کلید است و تعداد و شرایط آن، همانند دندانه‌های آن. پس هر گاه در ذکر یا عدد و شرایطش تغییری رخ دهد و کم یا زیاد شود، باعث گشوده شدن در مقصود نخواهد بود. ما معتقدیم که دین، آن چیزی است که از نزد خدای تعالی برای تکامل و سعادت بشر نازل شده است. پس آنچه بشر بر اثر تجربه یا اختراع، پدید

آورده، اثری در رسیدن به تکامل و سعادت ابدی ندارد، هر چند شاید برای گشایش گره‌های زمینی و دنیوی، اثر و ثمر داشته باشد.

با این مقدمه، عرض می‌کنیم آن ذکری که از ناحیه‌ی وحی، با شرایط و عدد خاص رسیده است، راهگشای راه کمال است ولی آنچه بشر، بدون استناد به وحی، اختراع می‌کند، راهگشای تکامل و سعادت نیست.

این که قسمتی از آیه را برگرفته و بر آن، عدد نهاده و در شرایط خاص، به عنوان ذکر می‌گویند، اختراعی است که البته آثار منفی زیادی برای افراد نامستعد بر جای می‌گذارد. این کار، یعنی برگرفتن قسمتی از یک آیه و همراه کردن آن با عدد و شرایط خاص، همانند کار سامری است که گفت:

«بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا»^۱

ترجمه: به چیزی که [دیگران] به آن پی نبردند پی بردم و به قدر مشت‌ی از رد پای فرستاده [خدا جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم.

سامری نیز چیز حقی (یک مشت از جای پای جبرئیل امین) که اثر خوبی داشت را برگرفت و با قرار دادن آن در گوساله‌ی طلایی، باعث ایجاد انحرافی بزرگ در انقلاب حضرت موسی (علیه‌السلام) شد.

تجربه نشان داده است که عمل کردن به اذکار خودساخته و غیروحیانی، آثار مخرب بسیاری در جسم و روح ذاکر بر جای می‌گذارد. برخی از این آثار جسمی و روحی، تا سال‌ها باقی مانده و مایه‌ی رنج صاحبش می‌شود.

پس بر روندگان بر شاهراه منهج فردوسیان لازم است که از التزام به اذکار اختراعی، به شدت بپرهیزند تا سلامتی جسمی و روحی خود را بیهوده به

۱. (سوره‌ی طه، آیه‌ی ۹۶)

خطر نیاندازند و بی‌جهت از رسیدن به قلّه‌های ترقی و تکامل، باز نمانند. هشدار دیگر این است که فریب نام علما و صلحایی که این اذکار به آنان منسوب است را نخورید. در موارد بسیار، این انتساب‌ها دروغ است و آن عالم و مرد خدا، چنین سخنی و چنین دستورالعملی نگفته است. البته در پاره‌ای موارد، انتساب فلان ذکر و فلان دستور العمل به فلان انسان مشهور به بزرگی، درست است ولی اختراع چنان عملی از سوی آن فرد، نادرست است. پس به هر جهت که حساب کنیم، نباید به اذکار غیر معتبر، یعنی اذکاری که از ناحیه‌ی وحی نرسیده، اعتنا و عمل نمود.

جواب ۲: کتاب حدیقة الشیعة، اثر محقق اردبیلی، از کتاب‌های دست اول حدیثی نیست و روایاتی از آن، مورد اعتماد و اعتناست که در منابع معتبر شیعی آمده باشد. لذا از روایاتی که در مورد مذمت صوفیه در این کتاب آمده، فقط روایاتی مورد قبول است که در منابع معتبر حدیثی آمده باشد.

جواب ۳: روایاتی که دلالت بر لعن و طعن صوفیه دارد، دو اشکال اساسی دارد؛

اشکال اول: این است که اکثر این روایات، در منابع دست اول و معتبر شیعه نیست. شاید این اشکال را بتوان به نحوی نادیده گرفت و جواب داد.

اشکال دوم: که از اشکال اول، بسیار پیچیده‌تر است، این است که مراد از «صوفیه» چه کسانی هستند؟ یعنی امام (علیه‌السلام) وقتی صوفیه را لعن می‌فرماید، منظورشان خوارج و نواصبی هستند که با گشودن دکان زهدفروشی، موجب گمراه شدن امت و دور ساختن آنان از درگاه نورانی ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) شده‌اند؟ یا هر کس خودش را صوفی می‌نامد، هر چند شیعه‌ی دوازده‌امامی باشد و عاشورا عزاداری کند و نیمه‌ی

شعبان را جشن میلاد امام زمان (علیه‌السلام) بگیرد؟ این اشکال، تقریباً قابل حل نیست و روایات مذمت صوفیه، به واسطه‌ی این شبهه، دچار ضربه‌ی بسیار شدیدی می‌شود که تقریباً قابل اعتماد و اعتنا نخواهد بود.

ما در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، راهی را رفتیم که خالی از دو اشکال فوق باشد و در عین حال، برنامه‌های صوفیه را رسوا نموده و دستشان را باز کند، در هر لباسی که باشند و در هر قیافه‌ای که به جلوه آمده باشند. در این نظام جامع تربیتی، به جای حمله به «صوفیه»، حمله به «تصوف» کردیم. یعنی نخست، با تکیه بر واضحات و مسلمات اعتقادی و عملی، نقاط انحراف را مشخص نموده و سپس، اعلام کردیم که در اصطلاح ما، صوفی به کسی می‌گوییم که قسمت زیادی از این انحرافات اعتقادی و عملی داشته باشد. همچنین کسانی که مقدار اندکی از این انحرافات دیدگاهی یا عملی داشته باشند را «صوفی‌گرا» نامیدیم.

به این ترتیب، نه اشکال سندی بر ما وارد شد و نه اشکال درایه‌ای. یعنی کسی نمی‌تواند اشکال کند که منظور از صوفیه، نواصب و خوارج هستند. بر این اساس، جمعی به صورت رسمی، صوفی خوانده شده و برخی، صوفی‌گرا تشخیص داده شدند.

صوفی‌گرایان، در لباس‌های مختلف - از جمله لباس روحانیت شیعه - یافت می‌شوند، تا جایی که با توجه به هشتاد فرق صوفی با منهاجی، می‌توان افرادی همچون مرحوم سید علی قاضی (ره)، علامه طباطبایی (ره)، علامه طهرانی (ره) و علامه حسن زاده آملی (ره) را «صوفی‌گرا» خواند.

جواب ۴: این توقیع، علی رغم شهرتی که در نزد صوفی‌ستیزان دارد، در

منابع معتبر شیعه یافت نشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۸: اعتراض بر نشر قوانین

متن نامه:

سلام علیکم

به عنوان یکی از مبلغین منهج فردوسیان، در گروه‌های مختلف واتساپ فعالیت می‌کنم. در یکی از گروه‌ها بعد از نشر پیام شما به مناسبت شب‌های قدر و این که توصیه کرده بودید به خواندن صد رکعت نماز، یکی از افراد، چنین نوشته است: «آقا منصور، به آقای منهج فردوسیان بفرمایید اگر قرار بود انسان‌ها شب تا صبح نماز و دعا بخوانند، خداوند آنها را فرشته می‌آفرید نه انسان. بفرمایید وظایف انسانیت را بیان بفرمایند.

آقا منصور، مطالب شما برای افراد خاص است نه برای مردمی که دو شیفت باید کار کنند تا زندگی خود را تأمین کنند که اکثریت جامعه‌ی ما، به غیر از مفت‌خورها را تشکیل می‌دهند. درس‌هایی باید بدهند که این افراد بتوانند انجام دهند تا بتوانند زندگی معنوی داشته باشند.

لطفاً جواب این اشکال را بفرمایید تا در گروه، منتشر نمایم.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

برادر مبلّغ، جناب آقای... (سَلِّمَهُ اللهُ تَعَالَى)

سلام علیکم

پیرو درخواست جنابعالی برای توضیح نسبت به دستورات عبادی شب‌های قدر، معروض می‌دارم آنچه توصیه شده، متن توصیه‌های ائمه‌ی هدا (علیهم السلام) است. ترک عبادت، به بهانه‌ی کار کردن، صحیح نیست، همچنان که ترک کسب حلال، به خاطر مشغول شدن به مستحبات، راهگشا نخواهد بود. پس کسانی که تمام تکامل را در کسب مال می‌دانند، اشتباه می‌کنند، همچنان که کسانی که کسب روزی حلال را به امید روزی‌آوری مستحبات ترک می‌کنند، به خطا رفته‌اند.

خود را همه پنداشتن، نشانه‌ی تنگی سینه است. کسانی که حال و روز خراب خود را به تمام جامعه تعمیم می‌دهند و می‌پندارند که تمام مردم، دو شیفت کار می‌کنند و از معنویت و رسیدن به درجات عالی، رویگردان هستند، با این سخنان دلسرد کننده، به نوعی حکایت از فکر پریشان و روزگار تأسف‌بار خویش می‌کنند.

به این سخنان، توجه نکرده و در مسیر نورانی و پرافتخار تبلیغ و نشر نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، کوشا باشید که خدای تعالی و استاد حاضر (ارواحنا فداه)، ناظر بر اعمال شما و خشنود از تلاش تبلیغی‌تان است. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۵۹: اعتبار فواید جوشن کبیر

متن نامه:

سلام علیکم

این روزها و به مناسبت شب‌های قدر، مطلبی در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود، لطفاً در مورد اعتبار و سند آن، راهنمایی فرمایید. آدرس مطلب از «سرّ الجوشن الکبیر» نوشته‌ی سلطان نبیل محمد الفلکی داده شده و متن آن به این شرح است:

فضیلت فرازهای دعای جوشن کبیر به تفکیک هر فراز:

فراز ۱ - برای روزی حلال؛ فراز ۲ - برای رفع گرفتاری؛ فراز ۳ - در مقابل دشمن؛ فراز ۴ - برای به دست آوردن معنویات؛ فراز ۵ - برای نزدیک شدن به خدا؛ فراز ۶ - برای تواضع در برابر خدا؛ فراز ۷ - برای روزی؛ فراز ۸ - اگر می‌خواهید کسی به شما محبت داشته باشد؛ فراز ۹ - برای دوستی؛ فراز ۱۰ - گر می‌خواهید زبان فحاش را بر روی خود ببندید؛ فراز ۱۱ - اگر دنبال کاری می‌روید و می‌خواهید کار به آسانی حل شود؛ فراز ۱۲ - محبت گشایی؛ فراز ۱۳ - اگر دوست دارید دولت، سعادت و بخت در خانه شما باشد؛ فراز ۱۴ - برای آرام شدن دشمنان بخوانید؛ فراز ۱۵ - برای اینکه کارتان به امروز و فردا نیفتد؛ فراز ۱۶ - اگر از نکیر و منکر می‌ترسید؛ فرار ۱۷ - برای آسان شدن کارها؛ فراز ۱۸ - اگر با رئیس و روسا کار دارید؛ فراز ۱۹ - برای آسان گذشتن از پل صراط؛ فراز ۲۰ - برای حفظ ایمان و از دست ندادن آن؛ فراز ۲۱ - برای کسی که زیاد مشکل دارد؛ فراز ۲۲ - اگر می‌خواهید دنبال کاری بروید از چند قبل بخوانید؛ فراز ۲۳ - برای بیداری دل در حال خوش عبادت؛ فراز ۲۴ - برای ثروت؛ فراز ۲۵ - برای حفظ ایمان؛ فراز ۲۶ - برای زیارت مکه

روزی ۲۱ بار؛ فراز ۲۷ - برای آسان شدن کارها؛ فراز ۲۸ - برای روز اول
مدرسه محصلان و موفقیت دانشجویان؛ فراز ۲۹ - برای بستن زبان دشمن و
مخالفتان بی دین؛ فراز ۳۰ - برای دولتمند شدن و بخت بلند پیدا کردن؛ فراز
۳۱ - برای کسی که دوست دارد همیشه در بندگی و عبادت خدا باشد؛ فراز
۳۲ - برای موفقیت در درس و درجه تا بالا رود؛ فراز ۳۳ - برای بستن زبان؛
فراز ۳۴ - اگر می‌خواهید پیش بزرگی عزیز شوید؛ فراز ۳۵ - اگر می‌خواهی
پیش مردم و همسر عزیز باشی؛ فراز ۳۶ - برای رفع شر و بدی؛ فراز ۳۷ -
برای کسی که حال تهوع دارد و باردار است؛ فراز ۳۸ - برای چشم های شور
و کسانی که نظر خورده اند؛ فراز ۳۹ - برای حفظ مال؛ فراز ۴۰ - برای
اسباب‌کشی کردن و دوست دارید که آن محل نیک و خوب باشد؛ فراز ۴۱ -
برای باز کردن مغازه، خانه، جهیزیه، سیسمونی و رفع بلا؛ فراز ۴۲ - برای
آنکه رحمت خدا نازل شود؛ فراز ۴۳ - اگر از گناه خسته شدید می‌خواهید
خلاص شوید؛ فراز ۴۴ - برای آسان شدن کارها؛ فرتز ۴۵ - برای عزیز شدن
پیش روسا؛ فراز ۴۶ - برای آسان شدن امور الهی و دینی؛ فراز ۴۷ - اگر
دوست دارید زبان کسی را که غیبت و ناسزا می‌گوید ببندید؛ فراز ۴۸ -
اگر می‌خواهید سر ساعت بیدار شوید؛ فراز ۴۹ - برای بیدار شدن وقت نماز
شب؛ فراز ۵۰ - برای اینکه در روز بیدار شوید و به موقع به کارتان برسید؛
فراز ۵۱ - برای دفع اجنه؛ فراز ۵۲ - برای ناراحتی اعصاب و خیالات؛ فراز ۵۳ -
برای رفع باد سرخ؛ فراز ۵۴ - برای رفع باد ترسناک؛ فراز ۵۵ - برای رفع
سردرد؛ فراز ۵۶ - اگر به تهمتی دچار شدید و می‌خواهید تهمت زننده به
گرفتاری عجیب افتد؛ فراز ۵۷ - برای رفع شر و بدی؛ فراز ۵۸ - برای رفع
دشمنی؛ فراز ۵۹ - برای کمر درد؛ فراز ۶۰ - برای رفع زهر؛ فراز ۶۱ - برای

کسی که سرخک گرفته است؛ فراز ۶۲ - برای وارد شدن به دریا؛ فراز ۶۳ - هر وقت سر درد گرفته دست روی سر گذاشته ۷۰ یا ۴۱ بار بخوانید؛ فراز ۶۴ - برای چشم درد؛ فراز ۶۵ - برای زکام و سرماخوردگی؛ فراز ۶۶ - برای جلوگیری از میگرن؛ فراز ۶۷ - برای زیادی نور چشم؛ فراز ۶۸ - برای رفع شب کوری؛ فراز ۶۹ - برای درد بینی و معالجه آن؛ فراز ۷۰ - برای رفع قلنج؛ فراز ۷۱ - برای آزار ندیدن جن؛ فراز ۷۲ - برای کسی که از پاهایش زیاد استفاده می‌کند مثل فوتبالیستها؛ فراز ۷۳ - برای درد دهان و لثه؛ فراز ۷۴ - برای درد دندان و لثه؛ فراز ۷۵ - برای گوش درد؛ فراز ۷۶ - برای دندان درد شدید؛ فراز ۷۷ - برای رفع بلا مثل زلزله و سیل؛ فراز ۷۸ - برای زبان بستن بدگویان؛ فراز ۷۹ - برای رفع درد اعضای بدن؛ فراز ۸۰ - برای درد چشم؛ فراز ۸۱ - برای کارهای مهم مثل خواستگاری؛ فراز ۸۲ - برای درد حلق گوینده و مداح؛ فراز ۸۳ - برای رفع تمام مرضهای بدن؛ فراز ۸۴ - بر مسلمانان واجب است قبل از هر کاری این دعا را بخوانید؛ فراز ۸۵ - برای تمام بیماریهای شدید؛ فراز ۸۶ - برای رفع بلا؛ فراز ۸۷ - برای رفع قلنج؛ فراز ۸۸ - برای سرخک؛ فراز ۸۹ - برای دفع باد زرد؛ فراز ۹۰ - برای رفع باد سفید؛ فراز ۹۱ - برای سیاه که از همه خطرناک تر است؛ فراز ۹۲ - رفع چشم نظر؛ فراز ۹۳ - برای کمر درد شدید؛ فراز ۹۴ - برای سر دردهای شدید؛ فراز ۹۵ - کمر درد؛ فراز ۹۶ - برای رفع مکروهات؛ فراز ۹۷ - برای خلاصی از بند زندان؛ فراز ۹۸ - برای رفع مشروبات و مکروهات؛ فراز ۹۹ - برای اینکه مریض نشوید؛ فراز ۱۰۰ - اگر می‌خواهید دعای شما مستجاب شود.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در هیچ روایت معتبر و غیر معتبری، چنین خواصی را نیافتیم. معلوم می‌شود از ساخته‌های دعانویسان است. عمل به این گونه دستورالعمل‌های ساختگی، دو خطر دارد؛

خطر اول: بی‌اعتقادی به دعا و استجابت. کسی که فرازهای مورد نظر برای رسیدن به حوائج خاص را بخواند و نتیجه نگیرد، در معرض این وسوسه‌ی شیطان قرار می‌گیرد که دعا و استجابت، واقعیت ندارد. شک کردن نسبت دعا که مغز عبادت خوانده شده است، خطر بزرگی است. هر گاه مؤمن، بدون سلاح شود، به راحتی توسط شیطان‌های انس و جن، تسخیر شده و به زانو در می‌آید.

خطر دوم: ورود در نفس شریب اختراع‌کننده. هر گاه کسی به دستور شخص دیگری عمل می‌کند، در حقیقت او را عبادت می‌کند. امام باقر (علیه‌السلام) در روایت معتبر می‌فرماید:

«مَنْ أَصْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ»^۱

ترجمه: هر کس به گوینده‌ای گوش کند، او را پرستیده است، پس اگر گوینده از خدای عز و جل بگوید، خدا را پرستیده است و اگر گوینده از شیطان بگوید، شیطان را پرستیده است.

«گوش کردن» در این روایت، به معنی «شنیدن» نیست بلکه به معنی «عمل کردن» بر طبق گفتار اوست. مثل این که به بچه می‌گویید: «حرف مرا

۱. (کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه ۴۳۴، باب الغناء)

گوش کن» به این معنی نیست که «سخن مرا بشنو» بلکه به این معنی است که «دستورم را اجرا کن».

پس وقتی به گوینده‌ای گوش می‌کنید یعنی به دستورش عمل می‌نمایید، در حقیقت او را پرستیده‌اید. حال اگر آن گوینده در نهایت به وحی متصل شود، پرستنده‌ی خدای تعالی خواهید بود. مثلاً هر گاه قانونی از قانون‌های عملی منهج فردوسیان را مراعات می‌کنید، در حقیقت، اطاعت از ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) و در لایه‌ی بالاتر، اطاعت از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و در لایه‌ی بالاتر، اطاعت از پروردگار عالمیان کرده‌اید. حال اگر به دستوری عمل کنید که منتهی به خدای تعالی نمی‌شود، در حقیقت از دعانویس اطاعت کرده و چون او، اسیر نفس و شیطان است، در لایه‌ی بالاتر، از ابلیس لعین، اطاعت کرده‌اید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۰: مشکلات احتیاط

متن نامه:

سلام علیکم

۱. آیا محتاط می‌تواند در مواردی تقلید کند؟
۲. وقتی که محتاط، طبق کتاب اصول احتیاط منهج فردوسیان به این نتیجه رسیده است که پیدا کردن اعلم (عالم‌ترین) و اتقی (با تقواترین) محال

است و تنها راه ممکن را احتیاط می‌داند؛ آیا تقلید در بعضی موارد، جایی دارد؟

۳. از چه کسی می‌تواند تقلید کند؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: احتیاط، در حقیقت، همان تقلید است ولی به جای تقلید از شخص خاص (مرجع تقلید مشخص)، تقلید از نظر خاص (نزدیک‌ترین فتوا به احتیاط) است. پس مقلد، با احتیاط، مجتهد نمی‌شود.

نکته‌ی دیگر این است که عمل به احتیاط، در تمام مسائل، امکان ندارد. از آن جمله است «دوران بین المحظورین» یعنی جایی که امر، دایر است بین واجب و حرام. در چنین مسائلی نمی‌توان به احتیاط عمل کرد و مثلاً هر دو طرف را گرفت. بلکه باید به فتوای شخص خاصی از مراجع تقلید، عمل کنید. جواب ۲: چنان که گذشت، احتیاط در برخی موارد، امکان ندارد و محتاط، ناچار از تقلید است.

جواب ۳: محتاط در شرایط ناچاری، باید به فتوای یکی از مراجع تقلیدی که مشهور به اعلی‌ت هستند، عمل نماید. مثلاً در روزی که معلوم نیست سی‌ام ماه رمضان است یا اول ماه شوال، اگر امکان مسافرت و افطار در سفر نداشته باشد، ناچار است به فتوای یکی از مراجع معتبر، عمل کند. یعنی یا باید آن روز را عید بداند و افطار کند یا ماه رمضان بداند و روزه بگیرد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۱: تقاضای برنامه‌ی غذایی

متن نامه:

سلام علیکم

تقاضای بنده‌ی حقیر این است، شما که برنامه‌ی ناب و بالایی به نام منهج فردوسیان ارائه دادید، یک برنامه‌ی خوب و عالی غذایی برایمان تنظیم کنید با توجه به آنچه در منهج فردوسیان گفته‌اید که این غذا را بخورید و آن غذا را نخورید. منظورم یک برنامه‌ی هفتگی است. متشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

ارائه‌ی برنامه‌ی غذایی به صورت کلی و برای تمام طبایع و مزاج‌ها، درست نیست زیرا؛

اولاً: هر میوه، فصلی دارد که باید با توجه به فصلش استفاده شود. پس نمی‌توان در یک برنامه‌ی هفتگی، تمام میوه‌های سفارش شده را گنجانید.

ثانیاً: هر شهر و منطقه‌ی جغرافیایی، مزاجی دارد که باید غذاها و میوه‌ها، با توجه به مزاج آن شهر و منطقه مصرف شود.

ثالثاً: هر فرد، طبع و مزاج مخصوص به خودش دارد که باید غذاها و میوه‌ها

را متناسب با طبع و مزاج خودش مصرف نماید. رابعاً: شغل افراد، نسبت به یکدیگر فرق می‌کند. برخی افراد، مشاغل سنگین دارند و نیاز به غذاهای پرکالری دارند در حالی که برخی افراد، مشاغل سبک داشته و نیاز به غذاهای حجیم و کم کالری دارند. خامساً: غذای انسان سالم با انسان مریض، فرق می‌کند که باید ملاحظه شود.

سادساً: غذای انسان مجرد با انسان متأهل، فرق می‌کند. مجردها برای کاستن از فشار شهوت، بهتر است بیشتر غذاهایی با طبع سرد مصرف کنند و متأهلها، غذاهایی با طبع گرم.

پس نمی‌توان یک نسخه را برای همه، بدون توجه به حال و شغل و طبع و مزاج و منطقی افراد گوناگون، ارائه نمود و اگر کسی چنین کاری انجام بدهد، نباید به آن عمل کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۲: کمک مالی به نشر معارف

متن نامه:

با سلام خدمت حاج فردوسی با توجه به کامل بودن برنامه‌ی منهج فردوسیان و به حق بودن این برنامه، آیا بر منهایون و منهایاتی که استطاعت مالی خوبی دارند وظیفه‌ای نیست اگر

بتوانند با جهاد مالی در اشاعه‌ی منهج فردوسیان کمک کنند؟ خیلی از صوفیه برای برنامه‌ی ناحقشان، عشریه می‌دهند اما ما چه کار می‌کنیم؟! همچنین نظر جناب عالی درباره‌ی کمک مالی به اشاعه‌ی برنامه‌ی منهج فردوسیان در شب‌های قدر چیست؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نشر معارف، یکی از عبادات مستحبی است. پس اگر کسانی که استطاعت مالی دارند، در نشر نظام جامع منهج فردوسیان با بذل مال تلاش کنند، پاداش‌ها و درجاتی کسب خواهند کرد ولی وظیفه‌ای به معنی «واجب شرعی» بر آنان نیست.

آنچه صوفیه، به عنوان عشریه می‌پردازند، به جای خمس و زکات محسوب می‌کنند ولی به فتوای فقهای عظام، کفایت از خمس و زکات نمی‌کند. اصحاب منهج فردوسیان، هر چند متمکن باشند، نباید کمک به نشر این نظام جامع تربیتی را بر خود «واجب شرعی» بدانند و جایگزین پرداخت خمس و زکات بپندارند. ولی کمک تبرّعی، بسیار خوب و ارزشمند است.

اگر باور کنیم که انجام کارهای خیر در شب قدر، ارزشی مضاعف دارد، قطعاً کمک به نشر نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان در شب قدر، پاداش بیشتری خواهد داشت. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۳۶۳: حکم حضور در راهپیمایی

متن نامه:

سلام علیکم

۱. شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌هایی که در حمایت از نظام اسلامی و مسلمانان مظلوم عالم و باعث اتحاد و همدلی مؤمنین در مقابل کفار و منافقین است، در منهج فردوسیان چه جایگاهی دارد؟ مانند شرکت در راهپیمایی روز قدس.

۲. آیا این راهپیمایی‌ها از مصادیق کمک به مظلوم و ستم‌دیده می‌باشد و اجر اخروی خواهد داشت؟
با تشکر از پاسخگویی شما
التماس دعا

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: از آنجایی که تظاهرات و راهپیمایی، از امور مستحدثه است و اثری از آن در صدر اسلام و عصر حضور دیده نمی‌شود، مستحب شرعی نیست. یعنی نمی‌توان به طور مستند، استحباب شرعی چنین عملی را ثابت دانست. «مستحب شرعی» آن است که بتوان برایش آیه یا روایتی معتبر اقامه نمود.
جواب ۲: کمک به مظلوم، مستحب است و حتی در شرایطی، واجب می‌شود

و در هر دو صورت، اجر اخروی دارد. پس اگر تشخیص می‌دهید که حضور در راهپیمایی و مانند این امور، از مصادیق کمک به مظلوم است، می‌توانید به امید کسب ثواب، شرکت کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۴: اسیر تلویزیون

متن نامه:

سلام

من اصلاً تمایلی به تلویزیون ندارم و نگاه نمی‌کنم اما متأسفانه ماه رمضان لحظه‌ی افطار، تلویزیون سه سریال پشت سر هم پخش می‌کند. اول گفتم دارم افطار می‌کنم و خانواده تماشا می‌کنند، من هم یک نگاهی می‌کنم تا اینکه خودم هم جذب شدم به نحوی که برنامه‌ی بعد از افطارم را از دست دادم. سه شبکه پشت سر هم جای شیطان را گرفته و ما را از دعا باز داشته و به سمت سریال جذب کرده که از لحظه‌ی افطار تا ساعت ۲۳:۳۰ این سریال‌ها پشت سر هم پخش می‌شود و مرا هم اسیر سریال نموده. حال چه کنم تا منی که اصلاً تلویزیون نگاه نمی‌کردم از دام شیطانی این سریال‌ها نجات پیدا کنم. متأسفانه گاهی شخصیت‌های سریال وارد ذهنم نیز می‌شود و می‌گویم: وای امشب چه می‌شود و چه اتفاقی خواهد افتاد.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سراسر زمین، پر است از دام‌های شیطان رجیم، این ما هستیم که باید با زیرکی، از این دام‌ها، برحذر باشیم. خدای تعالی در قرآن کریم، ما را از یکباره پریدن در آغوش شیطان نمی‌ترساند بلکه از پیروی گام‌های شیطان برحذر می‌دارد. می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
السَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۲

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگان به اطاعت در آیید و پا به جای پای شیطان نگذارید که او دشمن آشکار شماست. یعنی از گام‌های شیطان پیروی نکنید.

شیطان، نخست با توجیه کردن اندکی زاویه گرفتن از مسیر معنویت، ما را با آن مقدار اندک، مأنوس می‌سازد. سپس آرام آرام زاویه‌ی انحراف را بیشتر می‌کند به صورتی که متوجه نشویم. سپس زمانی چشم باز می‌کنیم که فرسنگ‌ها از مقصد و مقصودمان دور افتاده باشیم.

اما راه درمان، این است که نفس را مشغول کنید قبل از این که شما را مشغول کند. باید برای خودتان برنامه‌ی منسجم و فشرده داشته باشید که به صورت منظم، به طرف مقصد اعلی در حرکت و تکامل باشید. اگر برنامه‌ی زمان‌بندی مشخص نداشته باشید، گرفتار اینگونه حواشی شده و از اصل، باز خواهید ماند.

هر گاه در مسیری که می‌روید، هدف مشخصی داشته باشید، با سرعت و

۲. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۸)

بدون توجه به زرق و برق اطراف، به آن سو خواهید شتافت. مثلاً اگر در جایی دعوت به افطار باشید، با سرعت می‌روید تا قبل از اذان مغرب، در محل میهمانی حاضر گردید. اما اگر هدف و مقصدی نداشته باشید، هر چراغی که چشمک بزند و هر مغازه‌داری که شما را دعوت به بازدید از مغازه‌اش نماید و بهترین جذاب هر فروشگاه، شما را به سوی خود، فرا خواهد خواند. و لَعْمَرَى (به جان خودم سوگند) تمام مشکلات ما از ایمان نداشتن به بهشت و جهنم است. کسی که به بهشت و درجات آن و به جهنم و درکات آن، «ایمان» داشته باشد، هیچوقت دچار دنیا و زر و زور و رنگ و لعاب و فیلم و سریال نمی‌شود. تا زمانی که اطلاعات ذهنی ما نسبت به دو سرای پیدایش رو، تبدیل به یقین نشود، کارمان خراب و کمیتمان لنگ است. در این شب و روزهای عزیز، از خدای تعالی، «ایمان» و «یقین» بخواهیم که گوهر نایابی است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۵: حج و عمره

متن نامه:

با سلام خدمت حاج فردوسی با تشکر از صراحت بیان شما بخشی از مردم بر این باورند، به رغم همه‌ی کارشکنی‌های سعودی‌ها و تحقیرهای احتمالی آنان، رفتن ایرانیان به مکه و مدینه، در واقع اعلام حضور

پیروان ائمه‌ی اطهار و دوستداران اهل بیت پیغمبر خداست؛ کسانی که اسلامشان با اسلام وهابیت و ارتجاع متفاوت است و باید باشند که حضور آنان، اسلام اهل بیت را در میان مسلمانان زنده نگه دارد و گریه‌ی آنان بر ائمه‌ی بقیع، مظلومیت خاندان عصمت و طهارت را به دیگر مسلمانان نشان دهد؛ بنا بر این، در چنین رویکردی، قطعاً ارزش دارد که مسلمان ایرانی به حج و عمره برود، حتی اگر در آن، به او بی‌احترامی هم شود.

گروهی دیگر بر این باور هستند تا هنگامی که آل سعود، دشمن ایران و مسلمانان ایرانی است، نباید حج و عمره رفت و با هزینه کردن پول در سرزمین حجاز، به اقتصاد این کشور کمک کرد. این گروه می‌گویند، در شأن مسلمان ایرانی نیست که توسط سعودی‌ها از این بابت تحقیر شود. نظر جناب‌عالی درباره‌ی انجام فریضه حج تمتع و عمره چیست، با توجه به این شرایط؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

حج، یکی از ارکان ده‌گانه‌ی دین شمرده شده است و به تصریح قرآن کریم، بر کسی که توانایی (جسمی، مالی و طریقی) داشته باشد، یک بار در تمام عمر، واجب است. پس نمی‌شود واجبی که رکن مسلمانی است را به بهانه‌ی این که پولش کمک به فلان است یا همراه با تحقیر و اهانت است، تعطیل نمود. باید راسخ و محکم، قدم در راه انجام امر الهی نهاد و از توهین‌های احتمالی نهراسید.

همچنین، عمره، از عبادات پرثواب شمرده شده است. پس شایسته نیست

چنین عمل پرثوابی را با پیش کشیدن این سخن سبک که شأن مسلمان ایرانی نیست که توسط اعراب و سعودی‌ها مورد تحقیر قرار گیرد، ترک نمود. به عبارت دیگر، باید به عمره رفت و از ثواب اخروی آن بهره‌مند شد و توشه برگرفت و کاری به تحقیرها و اهانت‌ها نداشت.

همچنین زیارت مضجع شریف استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و استادان معظم مدفون در بقیع (روحی فداهم) پاداش عظیم دارد و موجب رضایت آن بزرگواران و در نتیجه، موجب رضایت خدای تعالی است. چنین فیض عظیمی غیر قابل چشم‌پوشی است و نمی‌توان به سادگی و با بهانه‌های واهی و نژادپرستانه، نادیده گرفت.

در پایان، تقاضا دارم نفرین بر شجره‌ی ملعونه‌ی وهابیت که همچون اختاپوسی وحشتناک، بر مهد اسلام عزیز، چنبره زده و دو مرکز اصلی اسلام یعنی مکه و مدینه را به تصرف خود در آورده است را فراموش نکنید و همواره با تضرع به درگاه ایزد متعال، بخواهید که آل سعود منحوس و تفکر تکفیری وهابیت، از جهان اسلام محو گردد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۶: تفسیر

متن نامه:

باسلام خدمت حاج فردوسی

خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی تکوین، آیه‌ی شریفه‌ی ۸ می‌فرماید: «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» یعنی: سپس در آن روز (روز قیامت) از نعمت‌ها سؤال خواهید شد.

۱ - منظور، چه نعمت‌هایی هست؟ مثلاً همسر خوب، فرزند صالح، خانه‌ی وسیع، مرکب و غیره یا چنان که در حدیث از امام رضا (علیه السلام) آمده، سؤال از آب و نان و... از مردم قبیح است تا چه رسد به خداوند، بنا بر این، مراد از سؤال از نعمت، همان نعمت رهبری معصوم است. (عیون الاخبار، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۹)

۲ - آیا با اعتقاد یافتن به قواعد نظری و عمل کردن به قوانین عملی منهج فردوسیان، می‌توان از پیر جواب از نعمت رهبری معصوم بر آمد؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

۱. اگر الف و لام در «النعمیم» را الف و لام استغراق بگیریم، آیه چنین معنی می‌شود: سپس حتماً حتماً حتماً پرسیده خواهید شد، آن روز از نعمت‌ها. در حالی که اگر منظور، فقط نعمت ولایت بود، باید می‌فرمود: ثم لتسئلن یومئذ عن النعمة. پس نمی‌توان روایت امام رضا (علیه السلام) را تفسیر قطعی آیه دانست بلکه یکی از مصادیق اتم و اکمل نعمت، نعمت ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است. اما هر آنچه اسم نعمت بر آن صدق کند، می‌تواند مورد بازخواست و پرسش قرار گیرد.

۲. بزرگ‌ترین نعمت الهی بعد از هدایت تکوینی، هدایت تشریحی است. یعنی بعد از این که خدای تعالی، در بنده‌اش ایجاد انگیزه برای رسیدن به

تکامل و سعادت نمود، بزرگترین نعمت این است که او را با استادان راه کمال و سعادت، آشنا سازد. پس کسی که دیدگاه‌هایش را مطابق دیدگاه‌های استادان راه کمال و سعادت نماید و اعمالش را چنان که آن بزرگواران فرموده‌اند، تنظیم نماید و فرمان آنان را مراعات کند، شکر واقعی نعمت ولایت را بجا آورده است. در غیر این صورت، با ادعا کردن و خود را سینه‌چاک ایشان نشان دادن، بدون اعتقاد و عمل بر طبق نظر آنان، شکر این نعمت عظیم، به جای آورده نشده و فردای قیامت، مورد بازخواست و عتاب الهی خواهد بود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۷: اعتبار سنجی روایات

متن نامه:

سلام علیکم

چند روزی است که حدیثی در شبکه‌های مجازی منتشر می‌شود، آیا این حدیث صحیح است؟ متن مذکور، به این شرح است:

حضرت رسول فرمودند: هر کس نماز قضا بر ذمه‌اش دارد، قبل از ظهر جمعه آخر ماه رمضان، دو نماز دو رکعتی بخواند، بعد از حمد، یک آیه‌الکرسی و پانزده مرتبه سوره‌ی کوثر، چهار صد سال نماز قضا و به روایتی از حضرت علی (ع) فرمودند: ششصد سال نماز قضا را کفایت می‌کند. بعد از

نماز هم این دعا را بخوانید: «بسم الله الرحمن الرحيم. یا سامع الصوت یا جامع الفوت یا محیی العظام بعد الموت صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی فرجاً و مخرجاً مما انا فیه انک تعلم و انت تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب یا واهب العطايا یا غافر الخطايا یا سبح یا قدوس یا رب الملائكة و الروح رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم یا ساتر العیوب یا کاشف الکروب یا غافر الذنوب یا ذالجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین»

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: توجه داشته باشید که به اتفاق فقهای عظام امامیه، هیچ کاری نمی‌تواند جبران نماز فوت شده باشد، جز قضای آن بر همان صورتی که فوت شده است. پس این اصل را همیشه در نظر داشته باشید که هر کس و هر جا و با هر عملی که بخواهد شما را از قضا کردن نمازهای فوت شده‌یتان معاف کند، شیطان است و قصد ضرر زدن به معنویت و کمالتان را دارد.

ثانیاً: چنین عملی، در هیچ منبع معتبر و غیر معتبری یافت نشد. پس حتماً و قطعاً ساختگی است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۸: حکایت نان و نمک

متن نامه:

سلام علیکم

منبری‌ها هر وقت بخواهند از فضایل و خصوصیات امام علی (علیه‌السلام) بگویند، یک مطلب را همیشه می‌گویند و آن هم این که غذای امام علی (علیه‌السلام) نان و نمک بوده است. حال بفرمایید:

۱. حقیقت مطلب چیست؟

۲. چطور با این همه توصیه‌هایی که در بخش خوراکی‌های منهج فردوسیان از جانب کسی چون امام علی (علیه‌السلام) به ما رسیده، خود آن بزرگوار رعایت نمی‌کردند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب، به چند مطلب توجه نمایید:

اولاً: معلوم نیست که آن حضرت، تمام دوران زندگی‌شان فقط با نان و نمک به سر می‌کردند، بلکه ظاهراً فقط در دوران حکومتشان که کمتر از پنج سال بود، چنین سیره‌ای داشتند.

ثانیاً: دوران آن حضرت، از نظر وضع معیشت غالب مردم، دوران سختی بود و دو طبقه‌ی خیلی سیر و خیلی گرسنه ایجاد شده بود، آن حضرت برای همدردی با طبقه‌ی خیلی گرسنه، چنین سیره‌ای داشتند.

ثالثاً: در میان خود ائمه، آن حضرت در زهد و عبادت و ریاضت نفس، مثال دست نیافتنی بودند.

رابعاً: عمده‌ی توصیه‌های خوراکی، از امام صادق (علیه‌السلام) رسیده است و بیشتر آنچه از امیر المؤمنین (علیه‌السلام) به ما رسیده، توصیه به نخوردن و زهد و قناعت است.

خامساً: این گونه گزارشات، فعل معصوم است و همچنان که در کتاب اصول اجتماع منهج فردوسیان بررسی کردیم، چنین رفتارهایی برای ما، پیام تربیتی ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۶۹: قنبر غلام علی (علیه‌السلام)

متن نامه:

سلام

آیا مطلبی که در ادامه تقدیم می‌کنم، صحت دارد؟
جوان کافری عاشق دختر عمویش شد، عمویش پادشاه حبشه بود. جوان رفت پیش عمو و گفت: عمو جان من عاشق دخترت شده‌ام، آمدم برای خواستگاری. پادشاه گفت حرفی نیست ولی مهر دختر من سنگین است.
گفت عمو هر چه باشد من می‌پذیرم

شاه گفت: در شهر بدی‌ها (مدینه) دشمنی دارم که باید سر او را برایم بیاوری آنوقت دختر از آن تو، جوان گفت عمو جان این دشمن تو اسمش چیست، گفت اسم زیاد دارد ولی بیشتر او را به نام علی بن ابیطالب

می‌شناسند جوان فوراً اسب را زین کرد با شمشیر و نیزه و تیر و کمان و سنان راهی شهر بدی‌ها شد. به بالای تپه‌ی شهر که رسید دید در نخلستان، جوان عربی در حال باغبانی و بیل زدن است. به نزدیک جوان رفت. گفت: ای مرد عرب تو علی را می‌شناسی؟ گفت: تو را با علی چه کار است؟ گفت: آمده‌ام سرش را برای عمویم که پادشاه حبشه است ببرم چون مهر دخترش کرده است.

گفت: تو حریف علی نمی‌شوی. گفت: مگر علی را می‌شناسی؟ گفت: بله من هر روز با او هستم و هر روز او را می‌بینم. گفت: مگر علی چه هیبتی دارد که من نتوانم سر او را از تن جدا کنم؟! گفت قدی دارد به اندازه‌ی قد من، هیکلی هم‌هیکل من. گفت: خب اگر مثل تو باشد که مشکلی نیست. مرد عرب گفت: اول باید بتوانی مرا شکست بدهی تا علی را به تو نشان بدهم. خب چه برای شکست علی داری؟

گفت: شمشیر و تیر و کمان و سنان. گفت: پس آماده باش، جوان خنده‌ی بلندی کرد و گفت: تو با این بیل می‌خواهی مرا شکست دهی؟ پس آماده باش. شمشیر را از نیام کشید. گفت: سمت چیست؟ مرد عرب جواب داد: عبدالله. پرسید: نام تو چیست؟ گفت: فتاح، و با شمشیر به عبدالله حمله کرد. عبدالله در یک چشم به هم زدن، کتف و بازوی جوان کافر را گرفت و به آسمان بلند کرد و به زمین زد و با خنجر خود جوان خواست تا او را بکشد که دید جوان از چشم‌هایش اشک می‌آید. گفت: چرا گریه می‌کنی؟ جوان گفت: من عاشق دختر عمویم بودم آمده بودم تا سر علی را ببرم برای عمویم تا دخترش را به من بدهد، حالا دارم به دست تو کشته می‌شوم. مرد عرب، جوان را بلند کرد، گفت: بیا این شمشیر، سر مرا برای عمویت ببر. گفت: مگر

تو کی هستی؟ گفت: منم اسدالله الغالب علی بن ابیطالب، که اگر من بتوانم دل بنده‌ای از بندگان خدا را شاد کنم، حاضرم سر من مهر دختر عمویت شود. جوان، بلند بلند زد زیر گریه و به پای مولای دو عالم افتاد و گفت من می‌خواهم از امروز، غلام تو شوم یا علی. پس فتاح شد قنبر غلام علی بن ابیطالب.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سندی برای این مطلب که بیشتر شبیه افسانه‌ها و اسرائیلیات است، نیافتم. قطعاً این مطلب، در منابع معتبر روایی شیعه نیامده است ولی احتمال دارد در تاریخ آمده باشد که من از منبع و سند آن بی‌اطلاعم.

جدا از بحث سند و به فرض این که این افسانه را صحیح‌السنند بدانیم، چند اشکال در محتوا دارد که به طور خلاصه عرض می‌کنم:

اول: پادشاه حبشه، به چه جهت باید دشمن امیر المؤمنین (علیه‌السلام)

باشد به حدی که مهریه‌ی دخترش را سر نازنین آن حضرت قرار دهد؟

دوم: وقتی قرار شد قنبر، نخست با آن حضرت کشتی بگیرد و سپس علی بن ابیطالب را به او معرفی کنند، چرا وقتی حضرت بر او غالب شده و بر

سینه‌اش نشستند، خواستند او را بکشند؟ به چه جرمی؟

سوم: کسی که اندکی عقل داشته باشد، حاضر نیست سرش را بدهد که

کسی به معشوقش برسد، چطور رئیس العقلاء چنین خبطی مرتکب شود؟

چهارم: کسی که اندکی با شرع انور آشنا باشد، می‌داند که مسلمان معمولی اجازه ندارد برای رسیدن یک جوان مسلمان به معشوقه‌اش، سرش را فدا

کند، چطور امام المتقین و امیر المؤمنین چنین کاری انجام می‌دهد؟ چطور برای یک جوان کافر؟

پنجم: امام معصوم که ولی خداست، «ثار الله» است. در زیارت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) عرض می‌کنیم: «السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره». ثار الله یعنی کسی که خدای تعالی خونخواه اوست. یعنی خون ولی خدا - همچون مردم عادی - به فرزندان او به ارث نمی‌رسد، بلکه به خدای تعالی می‌رسد. لذا امام مجتبی (علیه‌السلام)، ابن ملجم (لع) را نبخشیدند زیرا خونی به گردن داشت که حق خدا بود. پس چطور چنین خون با عظمتی، برای رسیدن جوانکی کافر به معشوقه‌ی کافرش ریخته شود و به هدر رود؟! نتیجه: هر چند برخی ساده‌لوحان، می‌کوشند با بافتن چنین افسانه‌هایی، چهره‌ای عاطفی و احساسی از آن حضرت ترسیم کنند، ولی باید توجه داشت که اشکالات کلامی و فقهی متعددی بر چنین افسانه‌هایی بار می‌شود و ضررش، چندین برابر از منفعتش بیشتر است. امید است خدای تعالی، با اعطای بصیرت به رهپویان راه تکامل و سعادت، آنان را بر اعتقاد و عمل به «منهج فردوسیان» یاری بفرماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۷۰: تأکید بر عزاداری

متن نامه:

با سلام خدمت تمام عزیزانی که هدفشان ترویج دین محمدی و نشر معارف اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. بی‌شک هدفتان والا و راهتان مقدس و در خور ستایش است اما رعایت چند نکته در این برنامه، حائز اهمیت است که بنده به صورت گذرا اشاره می‌نمایم.

الف) دعایی که بر روی صفحه‌ی سایت به عنوان دعای منهج فردوسیان آمده است در هیچ کدام از منابع شیعی به عنوان دعا ذکر نشده و اگر بیان این دعا به قصد ورود نبوده خواهشمند است این نکته را تبیین فرمایید که این دعا، دعای معصوم نبوده و چه بهتر که منہاجیون دعاهایی را خواستار باشند که متنشان نیز قول معصوم باشد همچون دعاهای صحیفه‌ی سجادیه. ب) هر گونه اصطلاح‌سازی در متن دین، زبینه‌ی منہاجیون که خود را مقلد سیره‌ی حضرات معصومین می‌دانند نیست. این که ائمه (علیهم السلام) را به عنوان «استاد» خطاب می‌کنید برگرفته شده از روایت معصومین است!؟ چه بهتر همان القابی که حضرات معصومین (علیهم السلام) دارا بودند، ورد زبان منہاجیون باشد. با جعل اصطلاح ممکن است نا اهلان و نابخردان به شما خرده بگیرند و بگویند تفاوت منہاجیون با فرق منحرفه و ضالهی صوفیه و فلاسفه چیست؟ آنان نیز جعل اصطلاح می‌کنند.

ج) اینکه در نظراتان فرمودید عزاداری، تنها برای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در روایات تأکید شده سخن صحیحی نیست چرا که در کتاب شریف من لایحضره الفقیه روایاتی با این مضمون آمده است:

وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): يُضَعُّ لِلْمَيِّتِ مَا تُمُّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ مَاتَ.
وَ أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ ع بِنَمَائِمَائِهِ دِرْهَمٍ لِمَائِمِهِ وَ كَانَ يَرَى ذَلِكَ لِلشَّيْئَةِ لِأَنَّ رَسُولَ

اللَّهُ ص قَالَ اتَّخَذُوا لِإِلِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ طَعَامًا فَقَدْ شُغِلُوا.
وَ أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ ع أَنْ يُنْدَبَ فِي الْمَوَاسِمِ عَشْرَ سِنِينَ.

طبق روایات می‌توان اینگونه جمع‌بندی کرد که عزاداری برای اهل بیت، سنتی است که خود اهل بیت بر آن تأکید داشته‌اند.

بسیار خوشحال می‌شوم در صورت پاسخ به هرکدام از موارد فوق الذکر، پاسختان را در سایت بیان فرمایید.

و السلام علی من اتبع الهدی

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب الف: دعا، از مقوله‌هایی است که هم در قرآن کریم آمده و هم در بیان استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و عترت طاهره (علیهم‌السلام) ولی در عین حال، اجازه داده‌اند که خواسته‌های خود را نیز به زبان بیاوریم، هر چند در ادعیه قرآن و سنت و عترت نباشد. روی همین اصل است که برخی علمای عظام، اقدام به تنظیم دعاهایی کرده و به یادگار گذاشته‌اند، مانند دعای توسل معروف و دعای توسل خواجه نصیر و برخی دعاهای اقبال که از انشائات جناب سید بن طاووس (ره) است.

پس دعای معروف به «دعای منهج فردوسیان»، گرچه به صورت مجموعی از قرآن و عترت نیست ولی فرازهایی از آن، برگرفته از ادعیه مأثوره است و در قسمت‌های دیگرش نیز، مجوز کلی برای انشاء دعا، عنایت فرموده‌اند.

جواب ب: این که چرا آن بزرگواران که استادان حقیقی بشر به سوی سعادت و کمال هستند را به عنوان «استاد» می‌خوانیم، در کتاب «آشنایی با منهج

فردوسیان» به صورت مبسوط، شرح داده شده است. شایسته است به آنجا مراجعه فرمایید.

البته، این که ناهلان و نابخردان بر ما خرده بگیرند، سخن درستی است و بارها خرده گرفته‌اند، ولی توجه داشته باشید که نمی‌توان پی‌ریزی نظام جامع تربیتی را به رضایت چند نابخرد و سطحی‌نگر پیوند زد. آنچه بر ماست، ارائه‌ی آسان و صحیح معارف الهی بر مبنای کتاب و سنت و عترت می‌باشد و آنچه از ساده‌لوحان خشک مقدس انتظار می‌رود، ایراد گرفتن‌های ناوارد است.

جواب ج: سعی کردیم عبارات کتاب «قواعد نظری منهج فردوسیان» و کتاب «قوانین عملی منهج فردوسیان» را دقیق بنویسیم و از اصحاب منهج فردوسیان نیز می‌خواهیم که دقت را همیشه لحاظ کنند. تنها و تنها عزایی که مشمول «تأکید» حضرات اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار گرفته، عزای حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) است. هیچ عزاداری‌ای مورد تأکید نیست هر چند یک یا دو روایت در باره‌اش آمده باشد.

این که شما از روایات فوق، تأکید بر عزاداری اهل بیت طاهرین (علیهم‌السلام) را برداشت می‌کنید، ناشی از ناآشنایی با بحث «تأکید» و انواع و اقسام و حدود و شرایط آن است. شایسته است برای آشنایی با مبحث «تأکید»، به کتاب «اصول استجماع منهج فردوسیان» مراجعه نمایید تا با جایگاه ارزشمند تأکید و انواع و اقسام آن، به درستی آشنا شوید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۷۱: ولیجه

متن نامه:

سلام

۱. در عصر کنونی، «ولیجه» چه کسانی هستند؟
 ۲. آیا منهج فردوسیان و شخص شما - که ادعای ارشاد مشتاقان کمال و سعادت را دارید - از مصادیق ولیجه نیستید؟
- جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب درست، باید کلمه‌ی «ولیجه» را به درستی و به دور از جانب‌داری، در بیان قرآن و روایات، بررسی کنیم. این کلمه، فقط یک بار در قرآن کریم آمده است، آنجا که می‌فرماید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۳

ترجمه: آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان، ولیجه نگرفته‌اند معلوم نمی‌دارد؟! و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ولی در روایات معتبر و ادعیه، به صورت متعدد آمده است، از آن جمله:

۳. (سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۶)

در نامه‌ی امیر المؤمنین (علیه السلام) به یکی از کارگزارانشان در گناهای که موجب شده به جهاد با برخی اقوام بپردازند، آمده است:

«وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَأَمَاتُوا الْحَقَّ وَأَظْهَرُوا فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ وَاتَّخَذُوا
الْقَاسِقِينَ وَوَلِيَجَةً مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^۴

ترجمه: و حدود را تعطیل کردند و حق را میراندند و فساد را در زمین
ظاهر کردند و فاسقین را به جای مؤمنان، ولیجه گرفتند.

در روایتی از کمیل بن زیاد آمده است:

خَرَجَ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَأَخَذَ بِيَدِي وَأَخْرَجَنِي إِلَى
الْحَبَّانِ وَجَلَسَ وَجَلَسْتُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: ... وَإِنَّ هَاهُنَا. وَأَشَارَ
بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ. لَعَلَّمَا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً بَلَى أَصَبْتُ لِقْنًا غَيْرَ
مَأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدُّنْيَا وَيَسْتَظْهَرُ بِحُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ
بِنِعْمِهِ عَلَى عِبَادِهِ لِيَتَّخِذَهُ الضُّعَفَاءُ وَوَلِيَجَةً مِنْ دُونِ وَلِيِّ الْحَقِّ أَوْ مُنْقَادًا
لِحَمَلَةِ الْعِلْمِ»^۵

ترجمه: کمیل می‌گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) دستم را گرفتند
و به صحرا بردند و در حالی که به سینه‌ی مبارکشان اشاره می‌کردند،
فرمودند: اینجا مجموعه‌ای از علم است که کاش کسی را می‌یافتم
که بتواند آن را حمل کند، البته کسی را یافتم که زیرک بود ولی قابل
اعتماد نبود، وسیله‌ی دین را در دنیا استفاده می‌کرد و حجت‌های
خدا را بر خلقش و نعمت‌های او را بر بندگان‌ش آشکار می‌ساخت تا
ضعیفان، او را - و نه ولی حق را - ولیجه بگیرند، یا حاملان علم را

۴. (وقعة صفین، نصر بن مزاحم، صفحه‌ی ۱۰۴)

۵. (خصال، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۷، الناس ثلاثة)

مطبع خود سازد.

ابی صباح کنانی می گوید امام باقر (علیه السلام) به من فرمودند:

«يَا أَبَا الصَّبَاحِ إِيَّاكُمْ وَالْوَالِئِجِ فَإِنَّ كُلَّ وَاوَلِجَةٍ دُونَنا فِيها طَاغُوتٌ»^٦

ترجمه: ای ابوالصباح، بپرهیز از ولیجه‌ها، پس همانا هر ولیجه‌ای غیر از ما، طاغوت است.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): «لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاوَلِجَةً فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِجَةٍ وَبِدْعَةٍ وَشُبُهَةٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا مَا أَثْبَتَهُ الْقُرْآنُ»^٧

ترجمه: جز خدا، ولیجه نگیرید که مؤمن نخواهید بود، پس هر سبب و نسب و خویشی و ولیجه و بدعت و شباهتی، منقطع می‌شود مگر آنچه قرآن ثابت کرده است.

در زیارت مختصر ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَلَّى آخِرَهُمْ كَمَا تَوَلَّيْتُ أَوْلَهُمْ وَأَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَاوَلِجَةٍ دُونِهِمْ»^٨

ترجمه: خدایا من آخری‌شان را دوست دارم همچنان که اولی‌شان را دوست دارم و بیزاری می‌جویم از هر ولیجه‌ای غیر از ایشان.

امام صادق (علیه السلام) در دعایی که بعد از نماز عید غدیر خوانده می‌شود، فرمودند بگو:

«فَأَشْهَدُ يَا إِلَهِي أَنَّهُ الْإِمَامُ الْهَادِي الْمُرْشِدُ الرَّشِيدُ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

٦. (تفسیر عیاشی، ابوبکر عیاشی، جلد ٢، صفحه ٨٣، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ١٩)

٧. (کافی، محدث کلینی، جلد ١، صفحه ٥٩، باب البدع و الرأی و المقاییس)

٨. (کتاب المزار، شیخ مفید، صفحه ١٨٦، باب مختصر زیارتهم).

الَّذِي ذَكَرْتَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ . وَإِنَّهُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ
حَكِيمٌ لَا أَشْرِكُ مَعَهُ إِمَامًا وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيَجَةً^۹

ترجمه: پس شهادت می‌دهم ای خدایم که امام هدایت‌کننده‌ی
رشددهنده و رشدیافته، علی امیر مؤمنان است که او را در کتابت یاد
کردی و گفتی: و همانا او در ام‌الکتاب [= لوح محفوظ] نزد ما
بلندمرتبه و با حکمت است. شریکی با او در امامت قرار نمی‌دهم و
جز او، ولیجه‌ای نمی‌گیرم.

در زیارت امام رضا (علیه‌السلام) آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَبَوْلَايَتِهِمْ أَتَوَلَّى آخِرَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ
أَوْلَهُمْ وَأَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيَجَةٍ دُونَهُمْ»^{۱۰}

ترجمه: خدایا به تو تقرب می‌جویم با محبت به ایشان و ولایتشان،
دوست دارم آخری ایشان را به همان [ملاکی] که دوست دارم اولی
ایشان را و از هر ولیجه‌ای جز ایشان، بی‌زاری می‌جویم.

در زیارت جامعه آمده است:

«بَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَمِنَ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ
السَّيَاطِينِ... وَمِنْ كُلِّ وَلِيَجَةٍ دُونِكُمْ وَكُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ»^{۱۱}

ترجمه: بی‌زاری می‌جویم به سوی خدای عز و جل از دشمنان شما و
از جبت و طاغوت و شیطان... و از هر ولیجه‌ای جز شما و از هر
اطاعت‌شده‌ای غیر از شما.

۹. (تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۴۵، باب صلاة الغدير)

۱۰. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۰۵، باب زیارة قبر الرضا أبي الحسن
علي بن موسى عليه السلام. بطوس.

۱۱. (من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۱۵، زیارة جامعة لجميع الأئمة)

تأکید روایات و ادعیهی فوق، نفی هر گونه ولیجه‌ای غیر از خدا و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) است. اما ولیجه در لغت، چنین معنی شده است:

«كَلَّ مَا يَتَّخِذُهُ الْإِنْسَانُ مَعْتَمِدًا عَلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ أَوْ خَاصَّةِ الرَّجُلِ وَ بَطَانَتِهِ؛ وَ الْمُرَادُ الْمَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ أَوْ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ تَقْرِيرِ الشَّرِيعَةِ وَ أَمَّا اعْتِمَادُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْاعْتِمَادُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَرْجِعُ إِلَى الْاعْتِمَادِ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ»^{۱۲}

ترجمه: هر چیزی که انسان بر آن اعتماد می‌کند و از خانواده‌اش نباشد، و مراد، اعتماد در امر دنیا و دین یا امر دین و تقریر شریعت است، اما اعتماد مؤمنین بر یکدیگر و اعتماد بر امامان معصوم (علیهم‌السلام) بر می‌گردد به اعتماد به خدای سبحان.

و در روایتی، مصداق ولیجه را چنین بیان کرده‌اند:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصُّبَعِيُّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيحَةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجَةً قُلْتُ فِي نَفْسِي لَا فِي الْكِتَابِ مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ «الْوَلِيحَةُ الَّتِي يَقَامُ دُونِ وَ لِي الْأَمْرِ وَ حَدَّثْتُكَ نَفْسُكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَهُمْ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ فَيُجِيزُ أَمَانَهُمْ»^{۱۳}

ترجمه: راوی می‌گوید: برای امام عسکری (علیه‌السلام) نامه نوشتیم

۱۲. (با استفاده از: الصحاح، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۴۸ و المفردات، راغب اصفهانی، صفحه‌ی ۸۸۳

ذیل کلمه‌ی «ولج»)

۱۳. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۰۸، باب مولد ابي محمد الحسن بن علي)

و از معنی ولیجه در آیهی قرآن پرسیدم و با خودم گفتم ولی در نامه نوشتم که منظور از مؤمنین در این آیه، چه کسانی هستند؟ پس جواب دادند: ولیجه، کسی است غیر از سرپرست امر [امام امت] که به جای او منصوب می‌شود. و با خودت گفتم که منظور از مؤمنین در این آیه چه کسانی هستند؟ ایشان، امامانی بر حق هستند که از خدا برای مردم امان می‌گیرند و خدا هم امان آنها را اجازه می‌کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

۱. لغت عرب می‌گوید: ولیجه به معنی کسی است که بر او در امر دنیا و دین اعتماد می‌شود.
۲. روایت معتبر می‌فرماید: قطعاً یکی از مصادیق بازر ولیجه، ائمه‌ی طاهربین (علیهم‌السلام) هستند.
۳. آیه و روایت و دعا، ولیجه‌هایی غیر از خدا و رسول و ائمه‌ی طاهربین (علیهم‌السلام) را نفی کرده است.
۴. ولیجه، به خوب و بد تقسیم می‌شود.
۵. ولیجه‌ی بد، هر کسی است که خود را در معرض اعتماد عمومی قرار دهد ولی دعوت به منهج فردوسیان (یعنی راه روشن شیعه‌ی اثنی‌عشری بر طبق قرآن و سنت و عترت) نکند.
۶. مراجع معظم تقلید و روحانیت محترم شیعه که هزار و چند صد سال است واسطه‌ی رساندن پیام استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه‌ی هدا (علیهم‌السلام) به مردم هستند، ولیجه‌ی خوب می‌باشند.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۳۷۲: نقص قوانین در مقابل قواعد

متن نامه:

سلام

شما فرمودید که مشوقات یکی از روش‌های استخراج قوانین است حال که چنین است، چرا از قاعده‌ی زیر، قانونی استخراج نشده است؟
قاعده: اگر کسی هر شب قبل از خواب، سوره‌ی واقعه بخواند، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد.
البته قواعد دیگری از این دست نیز وجود دارند که با وجود اینکه تصریح دارند به پاداش یک عمل، اما در قوانین، جایی ندارند. مشکلی که پیش می‌آید این است که اگر یک منهجی آن عمل را انجام دهد در حالی که در قوانین نیست، متهم به ابداع در دین می‌شود.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بنای اولیه بر این است که هر چه در قواعد نظری تکمیلی آمده، در قوانین عملی نیز به صورت قانون بیاید؛ ولی این احتمال وجود دارد که در موارد بسیار نادر، بر اثر سهو، چنین اتفاقی نیافتاده باشد. پس هر گاه با چنین مطلبی مواجه شدید که قاعده‌ای در قواعد تکمیلی آمده بود ولی قانونش در قوانین عملی نیامده بود، فقط دو احتمال بدهید؛

احتمال اول: این که قانونش آمده ولی شما نتوانسته‌اید آن قانون را پیدا کنید. در این صورت، با دقت بیشتر، جستجو کنید و از یافتن آن، ناامید مباشید.

احتمال دوم: این که بر اثر سهو ما، قانون مناسب با آن قاعده، در قوانین عملی نیامده است. در این صورت، قاعده را همراه با شماره‌اش به دفتر مرکزی منهاج فردوسیان گزارش کنید تا در نسخه‌های بعدی، ملاحظه شده و این نقیصه، برطرف گردد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۷۳: تقابل مستحب و مکروه

متن نامه:

سلام علیکم

۱. اگر یک عمل مستحب است، آیا خلاف آن مکروه است؟ یا اگر یک عمل مکروه هست، خلاف آن مستحب می‌شود؟ مثلاً در منهاج فردوسیان، نشسته شلوار می‌پوشند، پس می‌شود گفت که ایستاده شلوار پوشیدن مکروه است؟ یا ناخن چیده شده را دفن می‌کنند، پس عدم دفن آن می‌شود مکروه؟

۲. بعد از نماز عشاء بیدار ماندن فقط برای چند چیز جایز شمرده شده. با توجه به طبقه‌بندی قوانین، وقتی یکی از اموری که در طبقات اولیه وجود دارد پیش می‌آید، طبیعتاً انسان، طبقه‌ی اولیه را انجام می‌دهد. مثلاً کسب روزی

حلال و یا غسل دادن یک شیعه‌ی اثنی‌عشری. با این توضیحات، استثنائات مربوط به بیداری بعد از نماز عشاء بی‌معنی می‌شود و دایره‌ی وسیع‌تری را شامل می‌شود. لطفاً در این مورد توضیح دهید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: هر گاه مستحب را به معنی اطاعت از امر مولا در انجام کاری بدانیم که به انجام آن امر کرده است، ترک کردن عمل به دستور مولا، ناپسند و مکروه خواهد بود. در مقابل، هر جا مولا از انجام دادن کاری نهی کرده است، مراعات این دستور و ترک کردن آن کار، پسندیده و مستحب خواهد بود.

البته در بیان حکم، لازم است همان جهتی که مولا امر یا نهی کرده، بیان شود نه جهت مخالفش. مثلاً اگر در روایت معتبر، به انجام حجامت امر شده است، باید در هنگام بیان حکم، بگوییم: حجامت کردن مستحب است. نه مقابلش، یعنی نگوییم: ترک حجامت، مکروه است.

اگر فرموده‌اند نشسته شلوار بپوشید. بگوییم: نشسته شلوارپوشیدن، مستحب است و نگوییم: ایستاده شلوارپوشیدن مکروه است. این نکته، همواره در نزد محدثین و قدمای از فقها، مورد توجه بوده و سعی وافر داشته‌اند که همان جهتی که از امام معصوم (علیه‌السلام) روایت شده را بیان کنند و از نزد خودشان، جهت مخالف آن را مطرح نسازند، هر چند در حقیقت، جهت مخالف آن هم درست است.

جواب ۲: آنچه در روایت شریف بیان شده که جز برای چند کار، بعد از نماز عشاء بیدار نمانید، مربوط به شرایط عادی است ولی در جایی که شرایط

خاص باشد، قطعاً دایره‌اش گسترش پیدا می‌کند. یکی از شرایط خاص، پیش آمدن کارهایی از طبقات اولیه است. پس در شرایطی که هیچ عملی از اعمال طبقات اولیه حلول نکرده، فقط برای همان چند امر، بعد از نماز عشاء بیدار بمانید ولی در شرایطی که عملی از اعمال طبقات اولیه آمده و نمی‌شود آن را به بعد موکول کرد، حتماً انجام آن کار، مقدم بر استراحت شبانه خواهد بود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۷۴: آموزش کودکان

متن نامه:

با توجه به اینکه فرزندانم در شرایط مهم و حساسی قرار دارند و پا به مرحله‌ی بلوغ گذاشته و من هم هیچ اطلاعاتی در این خصوص نسبت به تربیت و راهنمایی آنها ندارم و از طرفی در خانواده و فامیل هم کسی نداریم که آنها را به راه راست هدایت کند، در این شرایط حساس و حیاتی چه توصیه‌هایی جهت ورود آنها به دوران بلوغ و انجام واجباتی که از این لحظه به گردنشان هست دارید؟

چگونه آنها را نمازخوان کنم؟ چگونه آنها را امر به انجام واجبات نمایم؟ کجا و در چه مرحله‌ای از تنبیه استفاده کنم؟ چه نوع تنبیه؟ مسائل جنسی را چگونه به آنها بگویم؟

یاد دارم آیت الله مجتهدی تهرانی می‌گفت در این برهه از عمر فرزند، یک استاد حوزوی بگیرید که بیاید به بچه، تمام مسائل، حتی مسائل جنسی که شما خجالت می‌کشید را بگوید. یک مبلغ مرد برای پسر و یک مبلغ زن برای دختر.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بهترین راه آموزش دین به فرزند، عمل کردن به دین است.

برای فرزندان، آن دسته از قوانین عملی منهج فردوسیان که راحت و قابل فهم است، از طبقات هفتم تا دهم را بخوانید و توضیح بدهید و با آنان قرار بگذارید که همگی عمل کنید. قوانینی مثل مسائل بهداشتی، خواب، آداب غذا خوردن و غیره.

با این کار، آنان با منهج فردوسیان آشنا شده و انس می‌گیرند. سپس می‌توانند خودشان، مسائل جنسی را با مطالعه‌ی قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان، به آرامی و به درستی، یاد بگیرند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۷۵: شکر

متن نامه:

سلام

روایات متعددی در خصوص رابطه‌ی شکر نعمت با افزایش نعمت و بر عکس، عدم شکر نعمت و قطع شدن نعمت‌ها وجود دارد بدان صورت که کسی که شکر نعمت را بجا بیاورد، خدا بر نعمتش می‌افزاید و در مقابل، کسی که شاکر نباشد و شکر نگوید نعمتش قطع می‌شود.

حال، این شکر نعمت چیست به چه صورت است و ما چگونه می‌توانیم شکر نعمت را بجا بیاوریم که مشمول افزایش نعمت بشویم؟

در برنامه‌ی خودم این است که در سه وعده‌ی نمازم یک سجده‌ی شکر می‌کنم و «الحمد لله رب العالمین» و ۴ مرتبه هم «الحمد كما هو اهل» را می‌گویم و گاهی هم «مناجات الشاکرین» امام سجاد (علیه‌السلام) را می‌خوانم؛ آیا این مقدار، کفایت می‌کند؟

هر چند هر چه فکر کردم، چیزی جهت شکر و سپاسگزاری بلد نشدم و در مقابل عظمت خدا و نعمتش خیلی تهی دستم و گاهی اصلاً نمی‌دانم چقدر شکر کنم. من فقیر در مقابل بزرگترین غنی عالم درمانده هستم در مقام شکر. برخی نعمتهای مخفی وجود دارد که اصلاً قابل فهم نیست، اصلاً نمی‌دانم این نعمت بوده که شکرش را بجا بیاورم و بخشنده‌ی مهربان چنان مرا غرق در نعمت کرده که بعضی از نعمت‌هایش را نمی‌شناسم. حال، چه کنم بتوانم شکر کنم و مورد قطع نعمت نشوم؟

نگرانی‌ام این است که نعمت به خاطر عدم شکر قطع شود در صورتی که من فقیر با دست خالی‌ام چیزی جز همین دو ذکر حمدی که بالا گفتم جهت شکر ندارم.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

شکرگزاری، به دو صورت، قابل تصور است؛ یکی «حالِ شکر» و دیگری «قالِ شکر». و این دو، بدون یکدیگر، ناقص است. اگر کسی به زبان، شکرگزاری کند ولی در دل، از خدای تعالی گله‌مند باشد، آن «قالِ شکر» دردی را دوا نمی‌کند و مایه‌ی ازدیاد نعمت نمی‌شود. همچنین اگر کسی بر «حالِ شکر» بسنده کند و از شکرگزاری زبانی بازماند، حق شکر را ادا نکرده است.

پس برای این که شکرگزاری را به حد اعلایی که امکان دارد برسانید، باید هم از خدای تعالی و نعمت‌هایی که داده است، خشنود باشید و هم این خشنودی را به زبان بیاورید و برای آن، شکرگزاری کنید.

به عنوان مثال، هر گاه صبح از خانه بیرون می‌آیید و به خاطر محیط آرام، بدن سالم، لباس تمیز، هوای پاک، هدف خوب، همسر مناسب و... حال نشاط و سرزندگی به شما دست می‌دهد، اگر در قلبتان از این همه نعمت و خوشی، ممنون نعمت‌دهنده‌ی جهان‌آفرین باشید، می‌شود «حالِ شکر». این حال، جلب‌کننده‌ی نعمت و شادی است.

اگر برای شکرگزاری از این همه نعمت، زبان به شکرگزاری بگشایید و با عبارات عربی یا فارسی، عبارات قرآنی یا روایی، از انشاء خودتان یا از الفاظ ادعیه، کلماتی بگویید که دلالت بر خوشحال بودن شما و سپاسگزار بودنتان از این نعمت‌ها دارد، می‌شود «قالِ شکر». این قال نیز جلب‌کننده‌ی نعمت و شادی است.

اما اگر یکی از این دو نباشد، شکرگزاری، ناقص است. اگر «قالِ شکر» باشد ولی همراه با «حالِ کفر»؛ یعنی گر چه در دل، گله‌مند از اوضاع و روزگار و در

حقیقت از خدای تعالی هستید، گفتنِ اذکارِ شکر، فایده‌ای ندارد و مایه‌ی جلبِ نعمت نیست؛ هر چند شاید از بار سنگین «کفر» (= ناسپاسی) و آثارِ بد آن بکاهد.

نکته‌ی دیگر، که باید توجه داشته باشید، این است که «قالِ کفر» یعنی گله‌کردن از اوضاع و روزگار، در از بین بردن «حالِ شکر» تأثیر زیادی دارد، پس جز در مواردِ ضروری مانند مشاوره، از به زبان آوردن مشکلات و گرفتاری‌هایتان پرهیز کنید تا به «حالِ شکر» تان ضرری نرسد.

و نیز بر طبق روایات، همنشینی با اغنیا یعنی کسانی که بهره‌ی مالی بالایی دارند و از آن استفاده می‌کنند، نهی شده است. برخی معتقدند منظور روایت، همنشینی با ثروتمندان بی‌درد و بی‌ایمان است، ولی همنشینی با ثروتمندان متدین نیز برای اقشار فقیر و کم‌درآمد، ایجاد «حالِ کفر» می‌کند. پس با کسانی که زندگی‌های کذایی دارند، رفت و آمد نکنید مگر به قدر ضرورت و بر عکس، با مساکین همنشینی کنید تا قدردان نعمت‌های الهی بر خودتان باشید.

و نکته‌ی پایانی، این است که شکر پروردگار متعال چنان که حق شکر باشد، ممکن نیست؛ زیرا به تصریح قرآن کریم، هر چند نعمت‌های الهی را بشماریم، ولی نمی‌توانیم به نهایتش برسیم. پس همین حالِ «عجز از شکر» را خدای تعالی به عنوان شکرگزاری می‌پذیرد و البته به زبان آوردنِ الفاظی که برای شکرگزاری وارد شده نیز، جای خود دارد و نباید فراموش شود.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۳۷۶: صورت برزخی

متن نامه:

آیا انسان، صورتی از تمام بهایم است؟ یعنی صورت برزخی اش بهیمة است؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

انسان، ترکیبی از فرشته و حیوان است. در روایتی آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ
الصَّادِقَ (عليه السلام) فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ:
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام): «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
رَكَبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَرَكَبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ وَ
رَكَبَ فِي بَنِي آدَمَ كُلِّيهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ سَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^{۱۴}

ترجمه: راوی می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:
فرشتگان برترند یا فرزندان آدم؟ فرمودند: امیر المؤمنین
(علیه السلام) فرمودند: «همانا خدای عز و جل، در فرشتگان، عقل
[سفید] بدون شهوت قرار داد و در بهائم، شهوت بدون عقل قرار داد
و در فرزند آدم، هر دو را قرار داد. پس کسی که عقل [سفید] او بر

۱۴. (علل الشرائع، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۵)

شهوتهش غلبه کند، بهتر از فرشتگان خواهد بود و کسی که شهوتهش بر عقلش غلبه کند، بدتر از بهائم خواهد بود.

همچنین از کلیات آیات و روایات، به دست می‌آید که اعتقادات فاسده و اعمال قبیحه، در نفس انسان، ایجاد تیرگی‌هایی می‌کند و او را به مرز حیوانیت نزدیک می‌سازد، تا جایی که اهل مکاشفه، برخی انسان‌ها را به صورت حیوان می‌بینند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا فَضَلْنَا عَلَى مَنْ خَالَفْنَا فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى الرَّجُلَ مِنْهُمْ مَنْ هُوَ أَرْخَى بَالًا وَأَنْعَمُ رِيَاشًا وَأَحْسَنُ حَالًا قَالَ فَسَكَتَ عَنِّي حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِالْأَبْطَحِ أَبْطَحِ مَكَّةَ وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَضُجُّونَ إِلَى اللَّهِ فَقَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَالْعَجِيجَ وَأَقْلَّ الْحَجِيجَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِالنُّبُوَّةِ وَعَجَّلَ رُوحَهُ إِلَى الْجَنَّةِ مَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ إِلَّا مِنْكَ وَمِنْ أَشْبَاهِكَ خَاصَّةً» وَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَقَالَ: «يَا أَبَا بَصِيرٍ أَنْظِرْ» قَالَ: فَإِذَا أَنَا بِالْخَلْقِ كَلْبٌ وَخِزِيرٌ وَجَمَارٌ إِلَّا رَجُلًا بَعْدَ رَجُلٍ. ١٥

ترجمه: ابوبصیر می‌گوید بر امام صادق (علیه‌السلام) وارد شدم و عرض کردم: جانم فدایتان باد، برتری ما بر مخالفین ما چیست؟ در حالی که به خدا قسم برخی از آنان را می‌بینم که آسوده‌خیال‌تر و پرزعت‌تر و خوش‌حال‌تر است؟! پس حضرت، سکوت کردند تا این که در مکه بودیم و مردم را دیدم که به درگاه الهی ناله می‌کردند. حضرت فرمودند: چقدر ناله و فریاد زیاد است و چقدر حاجی کم

است؟! به کسی که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به پیامبری برانگیخت و روحش را به سرعت به بهشت برد، قسم می‌خورم، خدا جز از تو و مشابهان تو [در اعتقادات و عمل] قبول نمی‌کند. سپس دست بر صورتم کشیدند و فرمودند: نگاه کن ای ابوبصیر. ابوبصیر می‌گوید: نگاه کردم و مردم را به صورت سگ و خوک و خر دیدم مگر یک نفر یک نفر [که آدم بودند].

پس، هر انسانی، انسان نیست ولی نمی‌توان همه‌ی انسان‌ها را هم مجموعه‌ای از حیوانات دانست. کسانی که بر طبق منهج فردوسیان، تصحیح اعتقادات و اصلاح عمل کرده باشند، آرام آرام، از جرگه‌ی حیوانیت خارج شده و به انسانیت، وارد خواهند شد. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۷۷: نام منهج فردوسیان

متن نامه:

سلام علیکم

آیا روزی خواهد آمد که عبارت «منهج فردوسیان» جای «تشیع» و کلمه‌ی «منه‌اجی» جای «شیعه» را بگیرد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هیچ وقت چنین اتفاقی نخواهد افتاد، زیرا «منه‌اج فردوسیان» نام فرقه‌ای از فرقه‌های اسلام نیست که بخواهد جایی در میان فرقه‌های اسلامی باز کند. پس همواره در تعریف «منه‌اج فردوسیان» و «منه‌اجی»، قیده‌های «اسلام» و «شیعه» و «اثنی‌عشری»، خواهد بود و هیچگاه حذف نخواهد شد.

ولی باید توجه داشت که انسان با توجه به ملاحظات مختلف، به نام‌های مختلف خوانده می‌شود. مثلاً:

به لحاظ کشوری که تابعیت آن را دارد به ایرانی، افغانی، هندی، روسی و... خوانده می‌شود.

به لحاظ استانی که به آن تعلق دارد، به سیستانی، گیلانی، مازندرانی، خوزستانی و... خوانده می‌شود.

به لحاظ شهری که در آن متولد شده است، به تهرانی، مشهدی، قمی، اصفهانی، شیرازی و... خوانده می‌شود.

به لحاظ محله‌ای که در آن متولد شده یا زندگی می‌کند به پاچناری، پامناری، بالاشهری، پایین شهری و... خوانده می‌شود.

به لحاظ گروه سیاسی‌ای که به افکار آنان گرایش دارد به راستی، چپی، کارگزاران، اصلاح طلب، اصول‌گرا و... خوانده می‌شود.

به لحاظ دانشگاهی که در آن درس خوانده، به دولتی، آزاد، بورسیه‌ای، پیام نوری و... خوانده می‌شود.

به لحاظ نیرویی که او را اعزام به جبهه کرده به بسیجی، سپاهی، ارتشی و... خوانده می‌شود.

به لحاظ نوع استخدامش، به پیمانی، رسمی، قراردادی و... خوانده می‌شود.

به لحاظ هواداری از تیم خاص به پرسپولیزی، استقلالی و... خوانده می‌شود. همچنین به لحاظ گرایش فکری - تربیتی، به معرفه‌النفسی، تفکیکی، شیخی، صدرایی، فلسفی، کلامی و «منه‌اجی» خوانده می‌شود. پس همچنان که تقسیمات فوق، نتوانست در صفوف شیعیان، خللی وارد کند و موجب «شق عصای اسلام» گردد و فرقه‌ای در میان فرقه‌های اسلامی ایجاد نماید، افزوده شدن گرایش «منه‌اجی» به گرایش‌های فکری - تربیتی، نیز نمی‌تواند موجب ایجاد شکاف در صفوف مسلمین یا شیعیان باشد. هیاهوی کسانی که اعلام حضور تفکر تربیتی منهج فردوسیان که مبتنی بر تصریحات و واضحات قرآن و سنت و عترت است را فرقه‌سازی و ایجاد شکاف در اسلام و شیعه می‌دانند، از سطحی‌نگری آنان نشأت می‌گیرد. اینان به قدری ساده‌لوح و سطحی‌نگر و کم‌معلومات هستند که نمی‌توانند تفاوت «فرقه» و «گرایش تربیتی» را درک کنند. لذا سر به اعتراض بر داشته و زبان به طعن می‌گشایند. در صورتی که خود اینان، به لحاظ‌های مختلف، به نام‌های مختلف خوانده می‌شوند و هیچ اعتراض نمی‌کنند. نتیجه‌ی کلام این است که ما، به لحاظ دین، مسلمان خوانده می‌شویم؛ به لحاظ فرقه‌ی اسلامی، شیعه خوانده می‌شویم؛ به لحاظ فرقه‌ی شیعی، اثنی‌عشری (دوازده‌امامی) خوانده می‌شویم و به لحاظ گرایش تربیتی، منه‌اجی خوانده می‌شویم تا به روشنی از گرایش‌های تربیتی دیگری که در شیعیان اثنی‌عشری وجود دارد، متمایز و قابل شناسایی باشیم.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۷۸: نهی از منکر اعضای خانواده

متن نامه:

سلام

آیا بابت گناه زن که همسر وی می‌توانسته مانع او شود ولی نشده است، مؤاخذه‌ای برای مرد وجود خواهد داشت؟ فرزند چطور؟ مانند اینکه زن یا فرزند، خواهان حضور در عروسی اقوام باشند و مرد، با این که می‌داند آن مجلس به ارگ و موسیقی حرام آلوده است، مانع آنها نشود.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب، به سه مقدمه توجه کنید. مقدمه‌ی اول: زن، از «اهل» انسان حساب می‌شود به دلیل این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید:

﴿فَأَتَجَمَّيْنَاَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾^{۱۶}

ترجمه: پس او و خانواده‌اش را - غیر از زنش که از زمره‌ی باقیمانندگان [در خاکستر مواد گوگردی] بود - نجات دادیم.

مقدمه‌ی دوم: فرزند، از «اهل» انسان حساب می‌شود به دلیل این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ

۱۶. (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۸۳)

صَالِحٌ ۱۷

ترجمه: و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا پسر من از خانواده‌ی من است و قطعاً وعده‌ی تو، راست است و تو بهترین داورانی. فرمود: ای نوح! او در حقیقت از خانواده‌ی تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است.

مقدمه‌ی سوم: خدای تعالی انسان را دستور صریح داده به حفظ خود و «اهل» خود از آتش جهنم. آنجا که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ» ۱۸

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خودتان و خانواده‌تان را از آتشی که هیزم آن، مردم و سنگهاست حفظ کنید. بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند.

نتیجه‌گیری: کسی که بتواند زن و فرزندش را از حرام، باز بدارد و ندارد، قطعاً به دستور صریح خدای تعالی بی‌توجهی کرده و مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت. البته در صورتی که زن یا فرزند، نهی مرد خانه را قبول نکنند و با نارضایتی پدر یا شوهر، باز هم به سوی حرام بروند، گناهی بر مرد نیست و خودشان مقصر خواهند بود.

موفق باشید

حاج فردوسی

۱۷. (سوره‌ی هود، آیات ۴۵ و ۴۶)

۱۸. (سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶)

نامه‌ی ۳۷۹: اصلاح نیت

متن نامه:

با سلام خدمت حاج فردوسی

معمولاً آدمی وقتی در تنگنا و مشکلات زندگی می‌افتد، گرایشش به خدا و تربیت نفس بیشتر می‌شود اما بعد از مدتی که مشککش حل می‌شود یا ناامید از رفع مشککش می‌گردد، آن شور و حال را ندارد و اصلاً برنامه‌ی تربیتی‌اش را رها می‌کند.

۱ - چه کنیم که این انگیز و شور و حال برای انجام برنامه‌ی منهج فردوسیان همیشه در وجودمان باشد، حتی بعد از رفع مشکل یا ناامیدی از رفع شدن مشکل؟

۲ - آیا اشخاصی که به خاطر مشکلات و تنگناهای زندگی رو به خدا و برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان می‌آورند، نیت‌شان اشکال دارد؟ در صورتی که از بعضی از علما شنیدم که خدا بعضی‌ها را که می‌خواهد هدایت کند، جلو راه آنها مشکلاتی قرار می‌دهد.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

به این سؤالات در بحث نیت، پاسخ داده‌ایم ولی اینجا نیز به صورت مختصر، برایتان توضیح می‌دهم. ان شاء الله تعالی

نیت، همان چیزی است که انسان را وادار به انجام کار می‌کند و به «نیت اصلی» و «نیت فرعی» تقسیم می‌شود. گاهی نیت انسان، رسیدن به

شخص است، گاهی رسیدن به شیء، گاهی رسیدن به مکان و... و گاهی دور شدن از شخص یا شیء یا مکان و... که همه‌ی اینها، «نیت فرعی» است و در حقیقت، همه‌اش برای خارج شدن از «حال بد» و رسیدن به «حال خوب» است. پس «نیت اصلی» در همه‌ی کارهای موجودات زنده، خارج شدن از «حال بد» و رسیدن به «حال خوب» است. حتی حیوانات و دیوانگان که بهره‌ی عقلی ندارند یا کودکان و زنان که بهره‌ی عقلی کاملی ندارند، نیز تمام کارهایی که انجام می‌دهند، برای خارج شدن از «حال بد» و رسیدن به «حال خوب» است. پس، پایه‌ی نیت ساکنان دنیا، «عقل» نیست بلکه «وهم» است.

کسی که سفر می‌کند برای دیدن محبوبش، نیت فرعی‌اش، دیدن اوست ولی نیت اصلی‌اش خارج شدن از «حال بد» و رسیدن به «حال خوب» است. او خیال می‌کند که نشستن در کنار محبوب و گفتگو با او، آرامش‌بخش و تسکین‌دهنده‌ی درد تنهایی است.

کسی که غذا می‌خورد، نیت فرعی‌اش سیر شدن است ولی نیت اصلی‌اش خارج شدن از «حال بد» و رسیدن به «حال خوب» است. او خیال می‌کند که تسکین درد گرسنگی، با خوردن غذا، تأمین می‌شود و حال بد گرسنگی، تبدیل به حال آرامش‌سیری می‌شود.

کسی که ازدواج می‌کند، نیت فرعی‌اش داشتن همسر و پدر یا مادر شدن است ولی نیت اصلی‌اش خارج شدن از «حال بد» و رسیدن به «حال خوب» است. او خیال می‌کند که «حس مادر بودن» یا «حس پدر بودن» یک حس خوب و آرامش‌بخش و زیباست.

کسی که کار می‌کند و کسب درآمد می‌نماید، نیت فرعی‌اش جمع‌آوری مال

یا گذران زندگی است ولی نیت اصلی اش خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» است. او خیال می‌کند که اعتماد بر پول، درد نداشتن تکیه‌گاه را درمان می‌کند و تسکین می‌بخشد. انسانِ ضعیف، نیاز به تکیه‌گاهی دارد که بر آن اعتماد و تکیه کند و بیشتر مردم، خیال می‌کنند که پول و ثروت، بهترین تکیه‌گاه است و درد نداری و فقرشان را تسکین می‌دهد.

حال اگر کسی عبادتی انجام دهد و نیت فرعی اش انجام فرمان خدای تعالی باشد ولی نیت اصلی اش خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» باشد، دچار انحراف نیت شده و آن کار، دنیوی محسوب می‌شود و نقشی در تکامل و سعادت ابدی اش ندارد.

وقتی نیت اصلی انسان که خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» است، با عبادت، تأمین شود، انسان به سوی عبادت می‌رود. مثلاً اگر با نماز تأمین شود، نماز می‌خواند؛ اگر با روزه تأمین شود، روزه می‌گیرد؛ اگر با صدقه دادن تأمین شود، صدقه می‌دهد؛ اگر با رفتن به زیارت مرقد امام یا امامزاده تأمین شود، به زیارت می‌رود؛ اگر با گریه کردن تأمین شود، نوار روضه گوش می‌دهد یا به مجلس عزاداری اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌رود و مانند اینها.

وقتی نیت اصلی انسان که خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» است، با غیر عبادت، تأمین شود، به سوی آن کار می‌رود. مثلاً اگر با سفر به سواحل دریا تأمین شود، سفر می‌رود؛ اگر با گوش دادن به موسیقی تأمین شود، موسیقی گوش می‌دهد؛ اگر با دیدن فیلم‌های جنسی تأمین شود، فیلم می‌بیند؛ اگر با رفتن به سینما تأمین شود، به سینما می‌رود؛ اگر با

خوردن قرص‌های روانگردان تأمین شود، قرص می‌خورد؛ اگر با نوشیدن شراب تأمین شود، شراب می‌نوشد؛ اگر با رقصیدن و قهقهه زدن تأمین شود، می‌رقصد و قهقهه می‌زند و...

پس در حقیقت، چه انسان برای خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب»، نماز بخواند و چه نرمش کند و چه برقصد، در هر حال، پاداشش همان آرامشی است که نصیبش می‌شود و همان خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» است.

در حقیقت، چه انسان برای خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب»، به زیارت مرقد امام و امامزاده برود و چه به پارک برود و چه به دیدن دوستی صمیمی برود، در هر حال، پاداشش همان آرامشی است که نصیبش می‌شود و همان خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» است.

در حقیقت، چه انسان برای خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب»، به مجلس روضه برود یا نوار روضه گوش دهد و گریه کند و چه فیلم تایتانیک نگاه کند و گریه کند و چه به یاد درگذشتگانش بیافتد و گریه کند، در هر حال، پاداشش همان آرامشی است که نصیبش می‌شود و همان خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» است.

نتیجه: هر کاری که برای خارج شدن از «حالِ بد» و رسیدن به «حالِ خوب» انجام بدهید، دنیوی است و در صورتی که به نتیجه برسد، پاداشش همان «حالِ خوب» است که نصیبتان شده است.

اما نیت کمال‌بخش و سعادت‌آفرین، «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» است. پس هر کاری که برای این منظور انجام دهید، البته به شرطی

که شارع مقدس هم نقش مثبت آن را تأیید کرده باشد، اخروی و ماندگار و ارزشمند است.

به عبارت ساده، کارهایی که خدای تعالی توسط استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) به ما رسانده که انجام دادن یا ترک کردنش موجب «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» می شود، اگر آن کارها را به همین منظور یعنی به قصد «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» انجام دهید، نیت صادق و خالص را داشته و پاداش عالی اخروی خواهید یافت.

در این صورت، برای «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» نخواهید توانست از راه معصیت پروردگار، حرکت کنید. مثلاً شاید بتوانید برای خارج شدن از «حال بد» و رسیدن به «حال خوب»، شراب بنوشید و برقصید و قهقهه بزنید ولی برای «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» نمی توانید از این وسیله ها استفاده کنید.

شاید بتوانید برای رسیدن به آرامش، از تلقین های خوب، مثبت اندیشی، مدیتیشن، یوگا و حتی قرص های آرام بخش و مواد مخدر استفاده نمایید و نیازی به تلاوت قرآن، حضور در اماکن متبرکه و صدقه دادن نداشته باشید؛ ولی برای «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» نمی توانید از این وسیله ها استفاده کنید.

لذا تأکید دین مبین اسلام، همیشه بر این بوده که «نیت اصلی» را به عالم بعدی منتقل کنید، یعنی نیت اصلیتان «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» و «فردوس اعلی» باشد؛ نه رسیدن به «آرامش»، «شادی»، «خوشی» و «حال خوب» در این دنیا.

اگر نیت شما، متمرکز در «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» باشد، تا

زمانی که زنده هستید، از مراعات هیچکدام از قانون‌های سعادت‌آفرین منهج فردوسیان، خسته و کسل نخواهید شد. اما زمانی که نیت شما از مراعات قوانین عملی منهج فردوسیان، رها شدن از مشکلات و رسیدن به خوشی‌های همین دنیا باشد، به محض برطرف شدن مشکل و رسیدن به خوشی یا ناامید شدن از رفع مشکل، شور و شوق عبادت، در دلتان خاموش شده و کاستی خواهد گرفت.

به خاطر دارم دختری که مدتی از سن ازدواجش گذشته بود و خواستگار نداشت، پس از مدت‌ها انتظار، شوهر پیدا کرد. می‌گفت: انگیزه‌ی تمام عبادت‌هایم را از دست داده‌ام. نماز شب می‌خواندم و سجده‌ها و گریه‌ها داشتم و هر ساله به اعتکاف می‌رفتم و مشتاقانه به زیارت حضرت ثامن الحجج (علیه‌السلام) می‌شتافتم و احساس می‌کردم تمام این کارها، برای خداست ولی حالا می‌فهمم برای یافتن شوهر بود! چون الان که شوهر پیدا کرده‌ام، دیگر رغبتی به نماز و عبادت و زیارت ندارم.

«ثواب» یعنی «پاداش»، این دختر خانم، ثواب تمام سجده‌ها و گریه‌ها و زیارت‌ها و نماز شب‌هایش را گرفت و آن، شوهر بود. چنین کسی نباید در آخرت، توقع ثواب (= پاداش) دیگری که بهشت است، داشته باشد؛ زیرا برای رسیدن به این پاداش، عبادت نکرد بلکه برای رسیدن به پاداش دیگری عبادت کرد و به آن هم رسید؛ که در مثال ما، به دست آوردن «شوهر» بود. اما جواب سؤالات شما:

۱ - چه کنیم که این انگیز و شور و حال برای انجام برنامه‌ی منهج فردوسیان همیشه در وجودمان باشد، حتی بعد از رفع مشکل یا ناامیدی از رفع شدن مشکل؟

جواب: نیتتان را به بعد از این عالم منتقل کنید. یعنی تمام عبادت‌ها را برای «رهیدن از جهنم» و «رسیدن به بهشت» انجام دهید. در این صورت، تا زمانی که یقین نکنید که از جهنم آزاد شده و به بالاترین درجه‌ی بهشت رسیده‌اید، انگیزه‌ی انجام عبادت در شما، مشتعل و در حد کمال خواهد بود. اشکال اساسی شما، انجام عبادات برای رفع مشکلات دنیوی است. باید برای رها شدن از جهنم و رسیدن به بالاترین درجه‌ی بهشت، عبادت کنید.

۲ - آیا اشخاصی که به خاطر مشکلات و تنگناهای زندگی رو به خدا و برنامه‌ی تربیتی منهج فردوسیان می‌آورند، نیت‌شان اشکال دارد؟

جواب: قطعاً نیت‌شان اشکال دارد، یعنی آنان را به کمال و سعادت ابدی نخواهد رسانید. شاید چنین افرادی بتوانند با مراعات این قوانین، مشکلات و تنگناهای زندگی‌شان را حل کنند ولی این داد و ستد، یک معامله‌ی دنیوی و زودگذر است. یعنی عبادت در مقابل پولدار شدن، عبادت در مقابل خانه‌دار شدن، عبادت در مقابل پیدا کردن همسر مناسب، عبادت در مقابل بچه‌دار شدن. چنین عبادتی، پاداشش نقد است و در همین دنیا، به اندازه‌ای که صلاح باشد، به صورت نقد به انجام‌دهنده‌اش داده می‌شود.

البته کسی که عبادت می‌کند تا مشکلات مالی یا جسمی یا روحی‌اش برطرف شود و از «حال بد» به «حال خوب» خارج گردد، همیشه به نتیجه‌ی دلخواهش نمی‌رسد. قرآن کریم می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»^{۱۹}

ترجمه: هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است، به زودی آن مقدر

۱۹. (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۸)

که بخوایم، به آن کس که بخوایم خواهیم داد. سپس جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد برای او مقرر می‌داریم.

یعنی این طور نیست که هر کسی بتواند از هر عبادتی، نتیجه‌ی دنیوی دلخواهش را برداشت کند بلکه هر کس را که خدا بخواد و به هر مقدار که خدا بخواد، پاداش دنیوی عطا خواهد نمود. البته چنین کسی، بهره‌ی اخروی ندارد.

ولی اگر نیت را متمرکز در آخرت کردید، تمام تلاش‌هایتان مورد تقدیر قرار خواهد گرفت. قرآن کریم در ادامه‌ی آیه‌ی فوق می‌فرماید:

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^{۲۰}

ترجمه: و هر کس خواهان آخرت (یعنی رها شدن از جهنم و رسیدن به بهشت) باشد و نهایت کوشش خود را برای آن بجا آورد و ایمن داشته باشد، این گونه افراد، تلاششان مورد حق‌شناسی و تقدیر واقع خواهد شد.

و این که نوشته‌اید: «از بعضی از علما شنیدم که خدا بعضی‌ها را که می‌خواهد هدایت کند، جلو راه آنها مشکلاتی قرار می‌دهد» سخن درستی است. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَنُذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^{۲۱}

ترجمه: و قطعاً از عذاب کوچک (در این دنیا) به آنان می‌چشانیم،

۲۰. (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۹)

۲۱. (سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۲۱)

قبل از عذاب بزرگ (در آن دنیا)، شاید باز گردند.

سختی‌های کوچک دنیا، برای بیدار کردن غافلان است، شاید قبل از گرفتار شدن به سختی‌های بزرگ در عالم بعدی، به هوش بیایند و با اصلاح دیدگاه‌ها و نیت‌ها و کارها، راه درست را برگزینند و از کجراهه‌ها بازگردند. از خدای بزرگ می‌خواهم که ما و شما را بر اصلاح نیت، یاری بفرماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۰: اقناع مخالفین منهج فردوسیان

متن نامه:

سلام علیکم

بنده برنامه تربیتی منهج فردوسیان را چند مدتی یعنی تقریباً هفت - هشت ماهی آن را می‌شناسم و آن را بسیار برنامه‌ی خوب و منظمی دیده‌ام. مشکل اصلی من این است که این فشار اقتصادی و اوضاع تورمی که در کشور داریم بعضی وقت آنقدر اعصابم را ناراحت می‌کند که بی‌خیال منهج فردوسیان می‌شوم و به خود می‌گویم من نه کار درستی و نه خانه‌ای و نه زندگی درستی دارم که وقتم را برای منهج فردوسیان بگذارم، از سوی دیگر، وعده‌های این کتاب که آخرش به فردوس اعلی ختم می‌شود نمی‌گذارد بی‌خیال این برنامه شوم و از طرفی دیگر، می‌دانید چه برخوردهای عجیبی با منهج فردوسیان در هر جا شده است. این چند قضیه روز به روز من را سرد

می‌کند برای عمل کردن به منهج فردوسیان. شرمنده‌ام، این حرف مردمان شهرمان که بدتر مرا عذاب می‌دهد که به من می‌گویند: تو چقدر ساده‌ای، این آخوندها برای جیبشان هر کاری می‌کنند و دست از این جنگولک بازیها بردار. من به آنها می‌گویم اگر می‌دانستید که فردوس اعلی چه جور جایی در بهشت است، هیچ وقت از این حرف‌ها به این محقق و شیخ بزرگمان نمی‌زدید، ولی آنها با شنیدن این حرف، مسخره و خنده می‌کنند. هر جا که می‌روم به من می‌گویند: داعشی و الفاظ دیگر. به خاطر این که کمی ریشم را بلند گذاشته‌ام و کاری به هیچ کس ندارم از این الفاظ به کار می‌برند. از شما خواهشی که دارم این است که راهی به من نشان دهید یا جوابی به من یاد بدهید تا مردمان شهرم را قانع کنم.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب شما را طی سه نکته عرض می‌کنم؛

نکته‌ی اول: جنگ بین حق و باطل، از روز اولی که آدم ابوالبشر (علیه‌السلام) به زمین آمد، آغاز شد و تا روز قیامت که آسمان و زمین به غیر از این آسمان و زمین تبدیل شود، ادامه خواهد داشت.

جاهلیت، مخصوص قبل از اسلام نبود و با آمدن اسلام، ریشه‌کن نشد. اگر سخنان مردم جاهلیت به استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و یاران ایشان را در قرآن کریم ببینید، گمان خواهید کرد که این آیات، همین امروز و برای همین مشکل شما نازل شده است.

نکته‌ی دوم: قرآن کریم، تمام مطلب را در یک آیه‌ی کوتاه، بیان کرده است، می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا
اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»^{۲۲}

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان بیردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه‌ی شما به سوی خداست پس شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد.

نکته‌ی سوم: این سخنان، از روز اول ظهور اسلام و اعلان پیامبری حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. قرآن کریم، آن حضرت را مخاطب ساخته و می‌فرماید:

«قَدْ نَعَلْمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكَذِبُونَكَ وَلَكِنَّ
الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ
فَصَبْرًا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّى آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِ
اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ * وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ
إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ
فَتَاتِيهِمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْجَاهِلِينَ»^{۲۳}

ترجمه: به یقین می‌دانیم که آنچه [دشمنان] می‌گویند، تو را سخت غمگین می‌کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند ولی ستمکاران آیات خدا را انکار

۲۲. (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۰۵)

۲۳. (سوره‌ی انعام، آیات ۳۳ تا ۳۵)

می‌کنند. و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده‌ای نیست و مسلماً اخبار پیامبران به تو رسیده است. و اگر اعراض کردن آنان [از قرآن] بر تو گران است اگر می‌توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی تا معجزه‌ای [دیگر] برایشان بیاوری [پس چنین کن] و اگر خدا می‌خواست قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد پس زنهار از نادانان مباش.

اگر خودتان را مخاطب این آیات نورانی بدانید، خواهید فهمید که با پدیده روبرو نیستید بلکه این اعمال و رفتار، همواره بوده و همواره خواهد بود. سپس به این نتیجه خواهید رسید که به جای هدایت کردن و قانع نمودن دیگران، خودتان را با تصحیح اعتقادات و اعمال، آماده‌ی درجات عالی‌هی بهشت کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۱: بهیمیت انسان

متن نامه:

سلام علیکم

چرا در منهج فردوسیان، غیر منهجی‌ها را بهائم می‌دانید؟ و آیا همین که وارد منهج فردوسیان شدیم، از بهائم بودن خارج می‌شویم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب این سؤال، باید به چند مقدمه توجه کنید:

مقدمه‌ی اول: منهاج فردوسیان، مجموعه‌ای از واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر شیعه‌ی اثنی‌عشری از رسول معظم و ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) است؛ پس هر قاعده‌ای که نمی‌فهمید یا نمی‌پسندید را طرد نکنید که در حقیقت، طرد کردن و کنار گذاشتن آیه‌ای از آیات قرآن کریم یا روایتی از روایات معتبر شیعی است.

مقدمه‌ی دوم: در روایت معتبر آمده است:

عَنْ كَامِلِ التَّمَارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «النَّاسُ
كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ - ثَلَاثًا - إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ - ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ» ۲۴

ترجمه: امام باقر علیه السلام سه مرتبه فرمودند: همه‌ی مردم بهائم هستند. (سپس یک بار فرمودند): مگر اندکی از مؤمنین. (سپس سه بار فرمودند): و مؤمن غریب است.

در این روایت، که از لحاظ سند و منبع، معتبر است، امام باقر (علیه‌السلام)، فقط اندکی از مؤمنین را از بهیمه بودن استثناء کردند. در ادامه، خواهیم کوشید با توجه به سایر آیات و روایات، منظور آن حضرت از «قلیلاً من المؤمنین» را توضیح دهیم.

مقدمه‌ی سوم: آنچه از مجموع آیات و روایات به دست می‌آید، این است که

۲۴. کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۴۲، باب فی قلة عدد المؤمنین.

انسان، مجموعه‌ای از صفات رذیله را در خود دارد که جز با تلاش مستمر و جهاد با نفس، نمی‌تواند آن‌ها را به صفات حمیده تبدیل سازد. راه حل تبدیل صفات رذیله به صفات حمیده، اصلاح اعتقادات و عمل است تا در سایه‌ی اصلاح ریشه‌های اعتقادی و ظهورات عملی، آن صفت رذیله به ضد خودش که صفت حمیده باشد تبدیل شود.

مقدمه‌ی چهارم: برخی حیوانات، مظهر برخی صفات هستند یا برخی صفاتشان، ظهور و بروز بیشتری دارد؛ مثلاً شیر، مثالی برای ریاست‌طلبی است یا روباه، مثالی برای حیله‌گری است یا خروس، مثالی برای تنوع‌طلبی جنسی است یا خوک، مثالی برای بی‌غیرتی است یا عقرب، مثالی برای نیش‌زدن‌های بی‌حساب است یا طاووس، مثالی برای افتخار به زیبایی ظاهری است و...

قرآن کریم نیز این گونه مثال‌ها استفاده کرده است، آنجا که می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»^۱
أَسْفَارًا^۱

ترجمه: مثال کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند همچون مثال خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد.

یا می‌فرماید:

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا»^۲

۱. (سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵)

۲. (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶)

ترجمه: مثالش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد، این مثال آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند.

مقدمه‌ی پنجم: خداوند متعال در این آیات قصد سرزنش بندگان یا ناسزاگویی و فحش دادن به آنان را ندارد، زیرا خداوند سبحان، ناسزا نمی‌گوید و فحش نمی‌دهد، بلکه از یک واقعیت خبر می‌دهد که برخی افراد، با عمل نکردن به دستورات الهی، شکل ملکوتی خود را به صورت برخی حیوانات تغییر می‌دهند و با همین صورت، وارد قیامت خواهند شد.

اکنون با قبول این که حق تعالی از یک واقعیت خبر می‌دهد، ثابت می‌شود که برخی انسان‌ها، در ملکوت خود، به شکل برخی حیوانات هستند. با این تحلیل، قسمت اول حدیث که می‌فرماید: «النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ» درست می‌شود و مستند قرآنی پیدا می‌کند.

مقدمه‌ی ششم: یکی از کارهایی که خدای تعالی برای افرادی که توبه کنند و ایمان بیاورند و کارهای نیک انجام دهند، این است که بدی‌هایشان را به خوبی تبدیل می‌سازد. قرآن کریم بعد از برشمردن گناه اعتقادی و عملی و کیفر آن که خلود در جهنم است، می‌فرماید:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»^۱

ترجمه: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

۱. (سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۰)

اولاً: برخی انسان‌ها در باطن خود، به صورت حیوان هستند.
ثانیاً: حیوانی شدن باطن، بر اثر اعتقادات باطله و اعمال فاسده است.
ثالثاً: با اصلاح دیدگاه‌ها و اعمال، می‌توان از تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها که امتیازی از سوی خدای تعالی است، بهره‌مند شد.
سؤال و جواب:

در روایت امام باقر (علیه‌السلام) آمده است که فرمودند: «إِلَّا قَلِيلاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، این مؤمنین، چه خصوصیتی دارند که از دایره‌ی بهیمیت خارج شده‌اند؟

جواب: اگر بگوییم: مؤمن، یعنی کسی که ایمان آورده است و گناه اعتقادی ندارد، ولی دلالت بر این ندارد که عمل صالح نیز انجام می‌دهد. پس منظور آن حضرت، کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و عمل صالح نیز انجام می‌دهند؛ در این صورت، این اشکال پیش می‌آید که ایمان حقیقی، آن است که با عمل، خود را نشان دهد. پس اگر کسی مؤمن خوانده شد، لابد باید دارای اعمال صالح نیز باشد. در این صورت، معنی کردن کمی از مؤمنین، به کسانی که ایمان را با عمل صالح همراه کرده‌اند، خارج از قاعده خواهد بود. پس برای رهایی از این اشکال، مجبوریم این فقره را چنین معنی کنیم: «مگر کمی از مؤمنین (کسانی که ایمان و عمل صالح دارند) و در اثر مداومت، اعتقادات درست و اعمال صالح، جزء وجودشان شده و موجب تغییر ملکوتشان گردیده است».

سؤال و جواب:

آیا تمام اصحاب منهج فردوسیان موفق به خروج از بهیمیت به انسانیت می‌شوند؟

جواب: اصحاب منهج فردوسیان دارای مراتبی هستند. فقط منهجی‌ای موفق به خروج از بهیمیت ملکوتی می‌شود که بعد از اصلاح دیدگاه‌ها، به مراعات قوانین طبقات اول تا ششم پردازد و چندان بر آن استقامت کند تا بر اثر تلاش مداوم و جهاد پیوسته با نفس، ملکات رذیله و حیوانی‌اش به ملکات قدسیه و انسانی تبدیل گردد. از این دسته از اصحاب منهج فردوسیان به «منهج‌کوش» تعبیر می‌کنیم. پس چنانچه «منهج‌کوش» بر مراعات قوانین عملی منهج فردوسیان استقامت کند و استمرار دهد، موفق خواهد شد صورت‌های حیوانی باطن و ملکوت خود را زایل ساخته و صورت‌های انسانی و فرشته‌ای به جایش قرار دهد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۲: تفسیر قرآن

متن نامه:

سلام

با اینکه در بحث ماه رمضان، شما تفسیر را رد کردید اما من با اینکه قرآن و حتی ترجمه‌ی آن را می‌خواندم با آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی طها که می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» بیگانه بودم اصلاً نمی‌دانستم معنایش چیست. از آن عبور می‌کردم ولی شرح تفسیر اخلاقی آیت الله ضیاء‌آبادی برایم یک انقلاب درونی ایجاد نمود

که همین یک آیه برای یک عمر مراقبه برایم از قرآن کفایت می‌کند، هر چند شاید گنج‌های پنهان دیگری در قرآن باشد؛

۱ - حال وقتی که تفسیر چنین تحولی در درون انسان ایجاد می‌کند بهتر نیست از تفسیر استفاده کنیم؟

۲ - اگر کسی بداند که اعراضش از دستور خدا باعث این همه مشکل در زندگی دنیای‌اش شده و آخرت هم کور محشور می‌شود آیا باز هم عقل سلیم اجازه می‌دهد اعراض کند؟

۳ - مقصود از این اعراض چیست؟ چون من گاهی ناخواسته در چاه گناه می‌افتم که قصدم آن گناه نبوده آیا این هم اعراض حساب می‌شود؟

۴ - چرا وقتی از روی کتاب تفسیر همین آیه را می‌خوانم، این انقلاب و بیداری برایم ایجاد نمی‌شود؟

۵ - آیا می‌توانیم این آیه را تابلو کنیم و جلو چشممان نصب کنیم تا بر مراقبتمان افزوده شود؟

۶ - به نظرم کسی که می‌خواهد گناه کند، بهتر است اول، این آیه را بخواند بعد هر کاری خواست بکند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: آنچه شما شنیده‌اید، موعظه بوده است نه تفسیر. تفسیر، مجموعه‌ای از بحث‌های لغوی، ادبی، تاریخی، جغرافیایی، شأن نزول و مانند اینهاست. این دانستنی‌ها، راهگشای مسیر تکامل نیست و تأثیری در قلب نمی‌گذارد. این که اسم جلسه، جلسه‌ی تفسیر است، به این معنی نیست که

محتوای جلسه نیز تفسیر باشد. موعظه، اگر از دلی پاک و زبانی راستگو بر آید، تأثیر عجیبی در جان و دل انسان می‌گذارد و مایه‌ی تحول بزرگی است. جواب ۲: اگر منظورتان از عقل سلیم، «عقل سفید» باشد، جواب این است که چنین اجازه‌ای نمی‌دهد و اعراض از ذکر حق تعالی را مذموم می‌شمارد. ولی اگر منظورتان، «عقل آبی» باشد، جواب این است که: بله، امکان دارد و بسیار اتفاق می‌افتد که صاحبان عقل آبی، دانسته و از روی اختیار، راه اعراض از ذکر حق تعالی را می‌پیمایند و به تنگناهای پس از آن نیز تن می‌دهند.

جواب ۳: اعراض در این آیه، به معنی رویگردانی کلی و اساسی و عمدی است که منجر به تنگی زندگی دنیا و کوری حشر در عقباست. ولی هر گناهی، حتی اگر بر اثر غفلت یا فشار شهوت باشد، نوعی اعراض از ذکر است و اثرات سوء و تبعات منفی‌ای بر روح و جان انسان می‌گذارد. البته استغفار، جلا دهنده‌ی دل‌های زنگار گرفته است و موجب می‌شود تمام یا بیشتر آثار منفی گناه، مرتفع گردیده و رفع و دفع شود.

جواب ۴: عرض شد که آنچه شما شنیده‌اید، موعظه بوده است نه تفسیر. کتاب تفسیر، کتاب علمی است و کتاب علمی، نمی‌تواند قفل‌های دل را باز کرده و زنگار جان را بزداید.

جواب ۵: می‌توانید این آیه را تابلو کنید و جلو چشمتان قرار دهید ولی بدانید که اثرش تا زمانی است که اثر موعظه‌ی آن عالم دینی در جانتان باشد. پس از آن، نسبت به پیام آیه، دچار نوعی قساوت قلب شده و مضمونش برایتان تکراری جلوه خواهد کرد. انسان، به نحوی آمیخته با نسیان (= فراموشی) است که نیاز دارد به طور مرتب، جرعه‌های موعظه بنوشد و الا دچار سنگدلی

می‌شود. لذا مزه‌ای که این آیه برای شما - بعد از شنیدن موعظه - دارد، برای کسی که آن مواعظ بلیغ را نشنیده، ندارد.

جواب ۶: وقتی درهای دل، بسته می‌شود، نه این آیه که هزار آیه‌ی دیگر هم بخواند، کارساز نیست. ولی خوب است در حال عادی که فشار شهوت و غضب در کار نیست، از خدای تعالی بخواهیم ما را در فشارها و هجوم وسوسه‌های شیطان رجیم، با قدرت عظیم خودش حفظ نماید و بین ما و معصیتش، مانع ستبر قرار دهد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۳: برنامه‌ی تربیتی

متن نامه:

سلام علیکم

چرا امام زمان (علیه‌السلام) به نائبان‌شان یک برنامه‌ی تربیتی مثل منهج فردوسیان ندادند تا همگان از آن استفاده ببرند و این همه حرف و حدیث پیش نیاید؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آنچه ما آن را «منهج فردوسیان» نامیده‌ایم، رودخانه‌ای زلال و شفاف است

که از سحرگاه روز بیست و هفتم ماه رجب و از بلندای کوه نور و از آستانه‌ی غار حراء با نزول فرشته‌ی امین وحی بر استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) جاری شده و تا دامنه‌ی قیامت، جریان دارد و خواهد داشت. واضحات و مسلمات تشیع اثنی‌عشری، چیز جدیدی نیست که اکنون آمده و در هزار و چهارصد سال گذشته، در دسترس نبوده؛ بلکه تعالیمی روشن و ناب است که همواره راهنمای مشتاقان کمال و سعادت بوده است.

پس اشکال، از نبودن برنامه‌ی تربیتی نیست، بلکه اشکال، از مریضی‌هایی است که در جان برخی علمای دینی وجود دارد. مریضی‌هایی مانند «خودشارع‌پنداری» یا «کنج‌کاوی». مریضی «کنج‌کاوی» نوعی گرفتاری روحی است که روی دل را از توجه به راه روشن، بازداشته و او را به جستجوی راه‌های جدید و عجیب، وامی‌دارد.

این بیماری را با ذکر یک مثال، توضیح می‌دهم. فرض کنید آقای الف که شخصیت محترم و بانفوذی است، آقای سین را برای میهمانی بزرگی دعوت می‌کند. سپس یکی از بهترین رانندگان را برای آوردن آقای سین می‌فرستد. وقتی راننده با بهترین اتومبیل به نزد آقای سین می‌رود، آقای سین، به جای سوار شدن بر اتومبیل و اطمینان به راننده که او را به سلامتی به میهمانی آقای الف خواهد رسانید، شروع به فکر کردن برای یافتن راهی دیگر برای رسیدن به میهمانی می‌کند.

گاهی فکر می‌کند که محل میهمانی، نباید آن جایی باشد که راننده می‌گوید، بلکه باید در فلان باغ باشد!

گاهی فکر می‌کند اگر اتومبیل به آرامی حرکت کند و او به دنبال اتومبیل پیاده برود، بهتر است!

گاهی فکر می‌کند اگر تخته‌ای را با طناب، به عقب اتومبیل ببندد و بر تخته سوار شود، بهتر است!

گاهی فکر می‌کند اگر روی تخته‌ی چرخداری بایستد و سپر عقب اتومبیل را محکم بگیرد، بهتر است!

و سعی می‌کند تمام این راه‌ها را بیازماید و تجربیاتش را به آیندگان، منتقل نماید. آقای سین، با این فکرها و این کارها، فقط و فقط، خودش را آزار می‌دهد و زمانی به میهمانی خواهد رسید که سفره‌ها برچیده شده و جز استخوان‌ها و پوست میوه‌ها، چیزی نصیبش نشود.

خدای تعالی، ضیافت بزرگی ترتیب داده با نام «بهشت» و از ما دعوت کرده به آن میهمانی باشکوه برویم. سپس برای این که راه را گم نکنیم و با آسودگی خیال، راه رسیدن به این میهمانی بزرگ را پیدا کنیم، بهترین انسانی که آفریده بود را به عنوان «پیامبر» به سوی ما فرستاد تا دست در دست او نهاده و راهی میهمانی بهشت شویم. اما اکثر متفکرین و دانشمندان، به جای تسلیم شدن به وحی، دست به اکتشاف راه جدید برای رسیدن به میهمانی زدند. اولین اشتباه مهمی که انجام دادند، این بود که آدرس میهمانی بزرگ را جای دیگری دانستند. میزبان کریم، فرستاده‌اش را با آدرس دقیق میهمانی فرستاد و گفت: «بیا بهشت دهم، مرو تو در نار ما» ولی متفکرین و اهل معنا، گفتند: میهمانی بزرگ در حضور ذات مقدس الله است نه در بهشت. سپس طالب دیدار ذات اقدس او شدند و سخن از «فناء فی الله» و «بقاء بالله» گفتند و توسن خیال، بر فراز لاهوت تاختند و در وحدانیت، با حضرت احد و واحد، منازعت کردند.

آنگاه برای رسیدن به آن میهمانی عظیم، راه‌هایی ساختند و اعمالی

تراشیدند. ذکرهای خاص و نمازهای مخصوص و آداب ویژه، اختراع کردند و نوآوری‌های پرطمطراق به بازار معرفت آوردند. هر کدامشان غلمی بر دوش کشیده و جمعی را از صراط مستقیم انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) به سوی اختراعات و اکتشافات خود، خواندند.

اینگونه است که «منه‌اج فردوسیان» هزار و چهارصد سال است که غریبانه، در میان متدینین و علمای دینی، زیست می‌کند و رهرو می‌طلبد و کمتر جوابی می‌شنود. پس اشکال، نه خدای تعالی بر می‌گردد و نه به نبی اعظم و نه به وصی معظم، بلکه مربوط به بیماری‌های روحی دانشمندان دینی است که می‌کوشند با «عرفان»، «تصوف» و «فلسفه»، راهی جز آنچه «وحی»، نشان داده است را نشان دهند؛ و البته همیشه ناکام بوده‌اند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۴: ازدواج

متن نامه:

با سلام

من یک جوانی هستم که کسی برای ازدواج من کاری نمی‌کند. از نظر جناب عالی ثبت نام در سایت‌های همسریابی برای ازدواج چطور است؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

یکی از اصول همسر، حیا و اصالت خانوادگی است. تجربه برایم ثابت کرده که «اکثر» دخترانی که در سایت‌های همسریابی ثبت نام می‌کنند، مناسب اصحاب منهج فردوسیان نیستند. تأکید می‌کنم «اکثر» و نه «همه». پس از این طریق اقدام نکنید بلکه راه دیگری را به شما پیشنهاد می‌کنم. مشخصات ظاهری خودتان مانند سن، تحصیلات، شغل با تأکید به این که همسر مذهبی و دارای اصالت خانوادگی می‌خواهید را در چند برگه نوشته و شماره‌ی تماس خود را نیز ذکر کنید. سپس به امام جماعت محل و روحانیون و متدینی‌هایی که می‌بینید، بدهید. در ضمن از خدای تعالی بخواهید که همسر مناسب را برایتان بفرستد که همچون لباسی برایتان باشد و مایه‌ی آرامش روحی و جسمی‌تان گردد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۵: شرایط خانگی منهجی

متن نامه:

سلام علیکم

خانه یک منهجی چگونه باید باشد؟ در واقع یک منهجی در ساخت و یا خرید یک خانه، چه جزئیاتی را باید مد نظر داشته باشد؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در نسخه‌ی دوم قوانین عملی، در هر طبقه از قوانین که مراجعه کنید، در آخرین بخش از امور خانوادگی، قسمتی وجود دارد با عنوان «خانه» که می‌توانید تمام دستورات اسلام عزیز در مورد خانه را در آن قسمت ببینید. توجه داشته باشید که قانون‌ها را به ترتیب طبقات، مراعات کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۶: جلسات منهجی

متن نامه:

باسلام خدمت حاج فردوسی

شما می‌فرمایید چه خوب است برای ایجاد انگیزه در انجام برنامه‌ی منهج فردوسیان، همراه منهجی داشته باشید در صورت که ما اطلاعی از زمان سخنرانی یا جلساتی نداریم که زمینه‌ای برای آشنایی با منهجیون دیگر پیش بیاید.

باتشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تأکید همیشگی من بر این است که سعی کنید رفیق منهجی پیدا کنید. کسی که آتش طلب در جاننش باشد و خواهان رسیدن به درجات عالی‌ه‌ی عالم هستی باشد. البته در آخر الزمان، چنین افرادی به سختی پیدا می‌شوند ولی به هر صورت، از خدای تعالی بخواهید که چنین رفیقی نصیبتان کند. جلسات منهجی بنده، به علت کثرت اشتغالات عملی، تا اطلاع ثانوی، تعطیل است ولی جلسات متفرقه‌ای توسط اصحاب منهج فردوسیان در شهرها و روستاهای مختلف برگزار می‌شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۷: کمک به مردم

متن نامه:

سلام

۱. بعضاً پیش می‌آید که در مسیر، عابری دست بلند می‌کند که با موتور سوارش کنم، حال از آنجایی که موتور، اعتبار امنیتی ندارد و هر لحظه خطر وجود دارد و دور از تصور نیست، از ترس این که اتفاقی بیافتد، کسی را سوار نمی‌کنم که به جای ثواب، کباب نشوم؛ آیا این روشم درست است یا باید کسی را که درخواست کرد سوار کنم؟
۲. گاهی در جاده تصادفی مشاهده می‌شود که خودرویی تصادف کرده و زن و بچه هم در خودرو گرفتار هستند و نیاز به کمک می‌باشد و جمعیتی هم

متوقف شده‌اند و قصد کمک دارند، آیا ضرورت دارد من هم توقف کنم؟ آیا عبور کردنم بی‌تفاوتی به کمک به خلق الله حساب نمی‌شود؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱. اگر کسی دست بلند کند و شما او را سوار موتور نکنید، کار غیراخلاقی انجام داده‌اید ولی اگر سوارش کردید و دچار سانحه شدید، او می‌تواند از شما شکایت کند و باید تمام خسارتش را به اجبار قانون، پرداخت کنید. تشخیص این که کار اخلاقی انجام دهید یا خود را در معرض تباهی بزرگ قرار دهید، با شماست.

جواب ۲: هر گاه پای نجات جان مسلمان در میان باشد، باید اقدام کنید. ولی در غیر این صورت، چنانچه توانایی جسمی و روحی دارید و حضورتان دست و پا گیر نیست، می‌توانید در عملیات کمک به مصدومین، شرکت نمایید. به عبارت ساده، اگر به صحنه‌ای رسیدید که جان مسلمانی در خطر است و کس دیگر نیست که نجات او را بر عهده بگیرد و نجات او، برای شما، خطری ندارد، بر شما واجب شرعی است که او را نجات دهید. پس اگر در صحنه، کسانی هستند که اقدام به نجات کرده‌اند، وظیفه‌ی شرعی از شما برداشته است. همچنین اگر کسی نیست که کمک کند، ولی شما هم توانایی جسمی یا روحی ندارید، باز هم وظیفه‌ی شرعی از شما برداشته است. همچنین اگر کسی نیست که کمک کند و شما توانایی جسمی و روحی دارید ولی احتمال عقلایی خطر برای خودتان هست، مثل ماشین واژگون شده‌ای که آتش گرفته و هر لحظه احتمال انفجارش می‌رود، باز هم وظیفه‌ی شرعی از

شما برداشته است. در غیر این سه صورت، اگر بی تفاوت عبور کنید، معصیت کرده‌اید و شاید در خون آن مصدوم، شریک باشید؛ زیرا کسی جز شما نبود کمکش کند و توانایی جسمی و روحی برای کمک کردن داشتید و خطری هم برای شما نداشت، ولی کمک نکردید و بی تفاوت عبور نمودید. از سوی دیگر، برخی افراد، بدون در نظر گرفتن شرایط خود و طرف مقابل، همواره وظیفه‌ی خود می‌دانند که کمک کنند. این گونه افراد، گاهی بر اثر عجله و وارد کردن استرس مضاعف، باعث بدتر شدن اوضاع شده و راه امدادسانی امدادسازان حرفه‌ای را نیز مسدود می‌کنند. سعی کنید از اینگونه خودشیرین‌های همیشه در صحنه نباشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۸: اصلاح دنیا

متن نامه:

با سلام

آیا برنامه‌ی منهج فردوسیان علاوه بر بر طرف کردن عقب افتادگی در معنویات، می‌تواند باعث بر طرف کردن مشکلات و رفع عقب افتادگی مادی

و دنیوی در طول عمر بی‌خبری بشود؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هدف اصلی از ورود به نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، باید رسیدن به «فردوس اعلی» باشد. هر هدف دیگری که در میان بیاید، به نوعی انحراف محسوب می‌شود. پس اصل ورود، باید به قصد رسیدن به بالاترین درجات بهشت باشد و بس. اما در پاره‌ای موارد، مایه‌ی گشایش مالی نیز می‌شود. البته کسی که به نیت رسیدن به گشایش‌های مادی به سوی این نظام جامع تربیتی روی بیاورد، رو سیاه خواهد شد؛ زیرا برنامه‌های بسیار بهتری برای رسیدن به تجارت موفق و ثروت دنیا وجود دارد. چنین کسی اگر در کلاس‌های موفقیت اقتصادی که با عناوین مختلف برگزار می‌شود، شرکت کند و دستورالعمل‌های آن را به خوبی مراعات نماید، با سرعت بیشتر و با تضمین بهتر، به چرب و شیرین دنیا خواهد رسید.

هر چند وعده‌ی خدای تعالی در قرآن کریم است که می‌فرماید:

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»^۱

ترجمه: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است.
[تا] بر شما از آسمان، باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد.

ولی ما به اصحاب منهج فردوسیان، به هیچ وجه توصیه نمی‌کنیم که به این هدف، و به غرض رفع عقب‌افتادگی‌های مادی و دنیوی به سوی این نظام تربیتی بیایند. چنین آمدنی، فرق چندانی با نیامدن ندارد. صاحبان چنین

۱. (سوره‌ی نوح، آیات ۱۰ تا ۱۲).

هدفی، با اندک بهبودی که در اوضاع اقتصادی خود بیابند، دست از برنامه‌ی تربیتی شسته و آن را به کناری خواهند انداخت. خداوند کریم، نیت ما و شما را در پیمودن این راه روشن سعادت، خالص و صادق قرار بدهد. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۸۹: ازدواج

متن نامه:

سلام علیکم

یک سال پیش با جلسه‌ای آشنا شدم که استادش را می‌گفتند چشم برزخی دارد و با امام زمان ارتباط دارد و... در مورد خدا صحبت می‌کرد. بچه‌ها در مورد کوچکترین کارهایشان با ایشان مشورت می‌کردند. بنده هم در مورد کارهایم مخصوصاً ازدواج، با ایشان مشورت می‌کردم. حدود دو ماه پیش، جایی رفتیم و ایشان گفتند: سریع خانم فلان را عقد کن. شیاطین می‌خواهند که این کار انجام نشود. خلاصه، ما هم یک ماه نشده عقد کردیم. الان پشیمانم. مادر زمن را اصلاً دوست ندارم و... چکار کنم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

به سه نکته توجه نمایید:

نکته‌ی اول: هیچگاه به واسطه‌ی این شایعه که فلانی، چشم برزخی دارد یا با حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) در ارتباط است، عقل و شرع را تعطیل نکنید و خود را بی‌نیاز از مشاوره با عالمان دینی ندانید.

هر گاه شنیدید که کسی دارای قدرت خارق العاده است، حتماً از خودش پرسید و به گفته‌های این و آن، بسنده نکنید. اگر خودش تأیید نکرد و رد نمود، معلوم می‌شود سخنانی که در باره‌اش گفته می‌شود، اساس ندارد و دروغ است. پس به واسطه‌ی سخن دروغ، خود را تسلیم چنین شخصی نکنید.

ولی اگر از او پرسیدید که چنین توانایی‌های خارق العاده‌ای دارد و او هم تأیید کرد که مثلاً چشم برزخی دارد یا با حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) در ارتباط است و می‌تواند آن حضرت را ببیند و سخن ایشان را بشنود و پیام ایشان را برای شما بیاورد، از او فرار کنید، همانند فرار کردن از شیر درنده و افعی گزنده. چنین شخصی، بدون شک، راهزن راه معرفت است و همنشین شدن با او و راهنمایی گرفتن از او، سراسر خطر است؛ هر چند در جلساتش از معنویت و خدا بگویند و ظاهر الصلاح باشد. مراجع معظم تقلید که پرچمداران تشیع و نائبان عام آن حضرت هستند، چنین ادعایی ندارند.

نکته‌ی دوم: ملاک‌های انتخاب همسر، در روایات معتبر، برای ما بازگو شده است. مهمترین ملاک، داشتن اعتقادات درست و عمل صالح است. هر گاه زنی، ایمان درست و عمل صالح داشته باشد یعنی اهل نماز و روزه و حجاب و عفاف باشد، ثروت و زیبایی‌اش چندان مهم نیست و به مرور پیدا می‌شود. پس به همسر خود بنگرید، اگر دارای اعتقادات صحیح و اهل تقوا و طهارت

ظاهری و باطنی است، خدا را شکر کنید و بر کمبودهای احتمالی، صبر نمایید. ولی اگر چنین نیست، یعنی همسران اهل اعتقادات صحیح و اعمال صالحه نیست و اصرار بر کبائر و صغائر دارد، برای اصلاحش دعا کنید و با کمک روحانی دلسوز و آگاه، در تغییر اعتقادات و اعمالش تلاش نمایید، امید است نتیجه‌ی مطلوب برایتان حاصل شود.

نکته‌ی سوم: اصل در زندگی مشترک، مرد و زن هستند و خانواده‌ها، در مرحله‌ی دوم قرار دارند. پس اگر از همسران راضی هستید، باید اطرافیانش را تحمل کنید و دوست نداشتن مادرزن، دلیل محکمی برای ناراضی بودن از زندگی مشترک نیست.

در هر حال، این ازدواج صورت گرفته و پیمانی بسته شده و نمی‌توان به سادگی، آن را نادیده گرفت. آنچه از اکنون، تا آخر عمر باید به آن فکر کنید، ترمیم و اصلاح است.

امیدوارم در مسیر تکامل و سعادت، موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۰: قانون جذب

متن نامه:

سلام علیکم

قانون جذب می‌گوید: «هر چیز را در ذهن مجسم کنی، آن را در دست‌های خواهی داشت» (راز، صفحه‌ی ۲۲) افکار و اندیشه‌ها قدرتی

دارند که می‌توانند اشیاء و پدیده‌های جهان واقعی را بسازند و جذب کنند. «تو همه چیز را به طرف خودت جذب می‌کنی. شغل، شرایط زندگی، وضع سلامتی، ثروت، قرض، شادی، ماشینی که سوار می‌شوی و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنی. مثل آهن‌ربا همه‌ی اینها را به طرف خودت جذب می‌کنی. به هر چه فکر کنی همان اتفاق می‌افتد. کل زندگی تو تجلی افکاری است که در ذهنت جریان دارند» (راز، صفحه‌ی ۳۲)

بفرمایید «قانون جذب» چه جایگاهی در منهج فردوسیان دارد؟
با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

«نظریه‌ی جذب» که از آن به «قانون جذب» یاد می‌شود، به صورت روشن در آیات و روایات معتبر، نیامده است ولی می‌توان از کنار هم قرار دادن آیات مرتبط با اراده، نتیجه‌گیری‌هایی انجام داد.

خلاصه‌ی قانون جذب، «اراده‌ی بدون عمل» است. باید توجه داشته باشید که قانون جذب، با «مثبت‌اندیشی»، «دعا»، «کارما» و «تلقین» فرق دارد. محدوده‌ی تلقین و مثبت‌اندیشی، جسم و روح شخص است ولی قانون جذب معتقد است انسان می‌تواند خارج از جسم و روح خودش را تغییر بدهد. همچنین با «دعا» فرق دارد، زیرا استجابات دعا، از ناحیه‌ی خدای تعالی است و ربطی به قدرت تصور و جذب انسان ندارد.

با بررسی «اراده» در قرآن کریم، به چند آیه می‌رسیم که مورد دقت قرار می‌دهیم، باشد که راهنمای ما در رسیدن به دیدگاه درست نسبت به

فرضیه‌ی جذب باشد.

آیه‌ی اول:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ»^۱

ترجمه: کسی که «اراده‌ی» زندگی دنیا و زیور آن کرده باشد، [جزای] اعمالشان» را در آنجا به طور کامل به آنان می‌دهیم، و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد.

این آیه، به روشنی از محل بحث ما خارج است، زیرا اراده را با عمل، گره زده است. می‌فرماید: کسی که دنیا و زینت دنیا را بخواهد و در این راه، «تلاش و عمل» کند، پاداش خود را که همان دنیا و زینت آن باشد، خواهد یافت و چیزی از آن کم داده نخواهد شد.

آیه‌ی دوم:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^۲

ترجمه: کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم [ولی] در آخرت، او را نصیبی نیست.

در این آیه، سخن از «اراده»ی آخرت و دنیا، بدون اشاره به «عمل» آمده است، لذا می‌تواند مستندی اجمالی بر اثبات قانون جذب باشد. پس نتیجه‌ی ابتدایی‌ای که از این آیه می‌گیریم، این است که صرف «اراده»ی آخرت،

۱. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۵.

۲. سوره‌ی شورا، آیه‌ی ۲۰.

مایه‌ی افزوده شدن در کاشته‌ها، یعنی اعتقادات درست و اعمال صالح از ناحیه‌ی خدای تعالی است. و صرف «اراده»ی دنیا، موجب بهره‌مند شدن از آن (بدون فزونی) است. سپس هشدار می‌دهد که صاحب چنین اراده‌ای، بهره‌ای در آخرت ندارد. البته این برداشت، ابتدائی است و با آیات بعد، کامل خواهد شد.

آیه‌ی سوم:

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ
سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ»^۱

ترجمه: و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و هر
که پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم و به زودی
سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

آیه‌ی چهارم: این آیه، به صورت روشن، بحث «اراده‌ی بدون عمل» در
رسیدن به دنیا را مطرح می‌سازد؛ می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا
لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا
سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^۲

ترجمه: هر کس «اراده»ی [به دست آوردن دنیای] زودگذر دارد،
آنچه بخواهیم برای آن کس که بخواهیم به تعجیل می‌دهیم، آنگاه
جهنم را - که در آن، خوار و رانده داخل خواهد شد - برای او مقرر
می‌داریم. و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش خود را

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۵.

۲. سوره‌ی اسراء، آیات ۱۸ و ۱۹.

برای آن به کار بندد، در حالی که ایمان دارد، آنانند که تلاش آنها مورد حقیقت‌شناسی و تقدیر واقع خواهد شد.

در این آیه، دنیا و آخرت، در کنار هم ذکر شده با این تفاوت که صرف «اراده» برای رسیدن به دنیا، حتی بدون «عمل» می‌تواند تأثیرگذار باشد، البته مشروط به آن مقدار که خدا بخواهد و برای آن کس که خدا بخواهد. ولی در امر آخرت، «اراده‌ی صرف» کافی نیست و باید تلاش عملی جدی نیز به همراه داشته باشد.

پس رسیدن به آخرت، جز با عمل به دست نمی‌آید؛ این مطلب را خدای تعالی در آیات دیگری نیز مورد تأکید قرار داده است، می‌فرماید:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ»^۱

ترجمه: و همانا [حاصلی] نیست برای انسان، جز آنچه [برای به دست آوردنش] تلاش کرده باشد. و قطعاً تلاشش به زودی نمایان می‌شود. سپس جزای کافی و مناسب به او داده خواهد شد.

گرچه شاید با توجه به آیه‌ی نخست، این شک حاصل شود که هم دنیا و هم آخرت، فقط و فقط در سایه‌ی سعی و تلاش به دست می‌آید، ولی با توجه به دو آیه‌ی بعد، معلوم می‌شود که این حکم، مخصوص آخرت است. یعنی فقط آخرت است که با تلاش و سعی به دست می‌آید، و نمی‌توان این قانون کلی الهی را برای دنیا نیز به صورت موجبه‌ی کلیه، جاری دانست. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

۱. با توجه به آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی اسراء، قانون جذب (اراده‌ی بدون عمل)

۱. سوره‌ی نجم، آیات ۳۹ تا ۴۱.

مخصوص دنیاست و برای آخرت و معنویات، جواب نمی‌دهد. به دلیل این که وقتی بحث از اراده‌ی آخرت را مطرح می‌فرماید، ایمان (و هُوَ مُؤْمِنٌ) و تلاش عملی فراوان (و سَعَى لَهَا سَعْيَهَا) را نیز همراه با آن ذکر می‌کند.

۲. این قانون، برای رسیدن به دنیا، «فی الجملة» جواب می‌دهد، نه «بالجملة». یعنی در برخی موارد و برای برخی افراد، جواب می‌دهد ولی نمی‌توان به عنوان قانون عمومی مطرح نمود، به این صورت که «هر کس»، «هر چیزی» که بخواهد، دقیقاً مطابق خواسته‌اش به او داده شود. به دلیل این که می‌فرماید، آنچه بخواهیم (مَا نَشَاء) و برای آن کسی که بخواهیم (لِمَنْ نُرِيدُ) عطا می‌شود.

۳. بهره بردن از این قانون، موجب بی‌بهره شدن از نعمت‌های اخروی است به دلیل این که در پایان آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی شورا می‌فرماید: «وَمَا لَهُ فِي الْأَخْرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» یعنی چنین کسی، در آخرت، بهره‌ای از پاداش‌ها و بهشت برین ندارد.

۴. بهره بردن از این قانون، موجب دوزخی شدن است. به دلیل آخر آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی اسراء که می‌فرماید:

«ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»

یعنی سپس جهنم را برای او قرار می‌دهیم که خوار و رانده‌شده در آن داخل گردد.

۵. اگر تهدید فراز پایانی آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی اسراء را تشریحی بدانیم، می‌توان نتیجه گرفت که عمل کردن به قانون جذب، گناه کبیره است، زیرا بر انجامش، وعید آتش داده شده است و در برخی روایات، هر گناهی که بر انجامش وعید آتش داده شده باشد، گناه کبیره شمرده شده است.

عَنْ كَثِيرِ التَّوَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْكَبَائِرِ

فَقَالَ: «كُلُّ مَا أُوْعِدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارُ»^۱

ترجمه: از امام باقر (علیه السلام) از گناهان کبیره پرسیدم، فرمودند: تمام کارهایی که خدای عز و جل برای انجامش، وعید آتش داده است.

۶. اگر تهدید فراز پایانی آیات ۲۰ سوره ی شورا و ۱۸ سوره ی اسراء را تکوینی بدانیم، معنی اش این می شود که اگر کسی تمام همتش را برای رسیدن به دنیا، متمرکز سازد و به دنبال دنیا و زینت آن باشد، از کسب فضائل اعتقادی و انجام اعمال صالح، باز می ماند و در نتیجه، در آخرت، بهره ای از پاداش ندارد، یا حتی خوار و رانده شده، به جهنم افکنده خواهد شد.

۷. در پایان، به آن دسته از اصحاب منهج فردوسیان که وسوسه شده اند از طریق عمل به «نظریه ی جذب» به دنیا و زینت آن برسند، توصیه می کنم، آنچه خدای تعالی توصیه فرموده است که می فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲

یعنی کسی که اراده ی رسیدن به پاداش دنیا کرده است، [بداند و متوجه باشد که] پاداش دنیا و آخرت، در نزد خداست.

پس قدم را در راه اصلاح دیدگاهها بر طبق قواعد نظری منهج فردوسیان و انجام اعمال صالح، بر طبق قوانین عملی منهج فردوسیان، مستحکم کنید و مردانه، از سر چرب و شیرین دنیا بگذرید که درجات بهشت، به شما نزدیک است. ان شاء الله تعالی

۱. (من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، جلد ۳، صفحه ۵۶۹، باب معرفة الكبائر التي أوعد الله

عز و جل عليها النار)

۲. (سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۴)

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۱: طلب مرگ

متن نامه:

سلام

۱ - آیا می‌توانیم وقتی با مراقبه‌ی کامل و عبادت، کوله‌بارمان پر از اعمال صالح شد و در شرایطی قرار گرفتیم که هیچ گناهی در پرونده‌مان نیست، با قلبی مطمئن از خدا درخواست مرگ کنیم؟

۲ - آیا صحیح می‌باشد فردی چون آقا مجتبی‌ی تهرانی (ره) که وجودش باعث هدایت خیلی از افراد می‌شود، از خدا درخواست مرگ کند و بگوید اکنون با قلبی مطمئن خواستار این هستم که به دیدارت بیایم و خطاب به امام رضا (علیه‌السلام) بگویم: ای امام رضا (علیه‌السلام) به خدا بگو من دیگر خسته هستم و شوق دیدار تو را دارم ولی این مردم با دعاهایشان نمی‌گذارند من به دیدار معبود برسم؟!

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: مؤمن، یا به تعبیر دقیق، «منه‌اجی» همیشه مشتاق رفتن و رها شدن از دنیا و فتنه‌های آن است. البته گاهی بر اثر غلبه‌ی حال شوق، این

اشتیاق را به زبان نیز می‌آورد و در دعا نیز می‌خواهد که رفتنش تعجیل شود.

آنچه نهی شده، این است که انسان، از سر ناسپاسی و اعتراض به قضای الهی، طلب مرگ کند؛ اما از سر شوقِ وصال به نعیمِ عظیمِ بهشت، اشکالی ندارد. البته اجل، مشخص است و با اینگونه دعاها، جابجا نمی‌شود.

جواب ۲: این گونه حالات، برای اهل ایمان، پدید می‌آید. البته آنان، خود را مایه‌ی هدایت دیگران و انسان ارزشمند، نمی‌پندارند و گاهی اوقات، بر اثر خستگی از چند دهه مبارزه‌ی جدی با نفس و شیطان و دشمنان انسی و جنی، اشتیاقشان به رفتن را ابراز می‌دارند. در هر حال، منهاجی، تا زنده است، باید در رسیدن و رساندن به بهشت بکوشد، تا هر گاه اجل رسید، با خاطری آسوده و راضی، به سوی درجاتِ عالیهِ بهشت، پرواز نماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۲: آزار خانواده

متن نامه:

حاج فردوسی سلام

شرمندم که این حرف را می‌گویم ولی بعد از این که منهاجی شدم یعنی قدم به سوی منهج فردوسیان برداشتم، پدر و مادر و برادران و حتی خواهرم اصلاً راضی نیستند به این برنامه و هر روز طعنه‌ی پدرم و یا طعنه‌ی

دیگر اعضای خانواده خیلی اذیت می‌کند، مخصوصاً طعنه‌های پدرم. یعنی جوری طعنه می‌زند که گویا نمی‌خواهد من اصلاً در خانه‌اش زندگی کنم. خلاصه اگر برای خلاص شدن از این حرف‌ها، یک راهی و چاره‌ای اگر دارید، ممنونتان می‌شوم.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

عمل کردن به دستورات نورانی اسلام عزیز، هیچگاه موجب آزار کسی نمی‌شود و گرمابخش است نه سردی‌آور. پس اگر در رفتار شما و خانواده‌تان سردی و دشمنی ایجاد شده، در قدم اول، باید نگاهی دقیق به اعمال و رفتار خودتان کنید. شاید رفتار شما، به طور دقیق بر طبق تعالیم اسلام عزیز نیست، و گرنه باید آنان را به منهج فردوسیان، مشتاق می‌کرد نه این که وادار به موضع‌گیری‌های تند و احساسی نماید.

حتماً شنیده‌اید حکایت آن مرد نصرانی که شیعه شد و به سفارش امام صادق (علیه‌السلام) بیشتر و بهتر به مادرش خدمت می‌کرد تا جایی که مادرش علت را جویا شد و او شیعه شدنش را عامل بیشتر شدن خدمتش به مادر بیان کرد و مادر نصرانی‌اش نیز به همین واسطه، شیعه گردید.

اگر شما، به درستی منهجی شده باشید، باید همانند شمعی در انجمن، موجب نورافشانی و گرمابخشی باشید و هیچ عاقلی از منبع نور و گرمی، رویگردان نمی‌شود و در صدد آزارش بر نمی‌آید. در هر حال، در رفتارتان با خانواده، تجدید نظر جدی کنید. چنان گوش به حرف پدر و مادر باشید و نسبت به برادران و خواهران خود، مهربان و خوشرفتار، که همگی جویای

علت این خوشرفتاری شوند و آنگاه، شما با افتخار، اعلام کنید که منهجی شده‌اید. در این صورت، خواهید دید که بهترین تبلیغ برای منهج فردوسیان انجام داده و بیشترین بهره را از پیاده کردن اخلاق پیامبرگونه برده‌اید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۳: ازدواج

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

بنده بیست و چهار سال سن دارم و الان قصد ازدواج دارم و در محلمان که بنده را به منهجی می‌شناسند، خیلی خوششان نمی‌آید که من از خانواده‌ی آن‌ها زن بگیرم و بنده اصلاً مشتاق نیستم با غیر منهجیات ازدواج کنم، از شما تقاضا دارم اگر کسی را سراغ دارید، برای ازدواج، به بنده معرفی نمایید. با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:

۱. این که شما را چون در محل زندگی‌تان به منهجی می‌شناسند، از شما خوششان نمی‌آید، اشکال بزرگی است که از بد عمل کردن شما و دوستانتان

سرچشمه می‌گیرد. منهج فردوسیان، ناب‌ترین تعالیم اسلام عزیز و شیعه‌ی اثنی‌عشری است و حلال‌زاده، نباید از کسی که به این تعالیم به درستی عمل می‌کند، خوشش نیاید؛ مگر این که بفرمایید تمام مردم شهر و محل شما، حرام‌زاده هستند! که چنین چیزی امکان ندارد.

حتماً با رفتارهای خشک و برخوردهای سرد و ترش، موجب ایجاد نفرت از منهج فردوسیان در دل مردم محلتان شده‌اید که لازم است هر چه زودتر، با رفتارهای گرم و اظهار محبت و رأفت اسلامی، این سابقه‌ی ذهنی را برطرف سازید.

۲. همچنان که در قواعد نظری منهج فردوسیان نیز آمده است، مرد منهجی کم است و زن منهجی، بسیار کمتر. پس همین که همسرتان حلال‌زاده و شیعه‌ی دوازده‌امامی باشد و کلیات دینی مانند نماز، روزه و حجاب را رعایت کند و از اموری مانند شرابخواری، دزدی و خیانت جنسی دور باشد، کافی است و حتی اگر مثلاً موسیقی را به صورت خصوصی گوش می‌دهد یا در جمع زنان‌هی خودشان، غیبت می‌کند و غیبت می‌شنود، بر شما جز نهی از منکر نیست، آن هم در صورتی که احتمال تأثیر بدهید. پس توصیه می‌کنم در انتخاب همسر، خیلی سختگیر نباشید که جنس زن، جنس محکم و قابل تکیه‌ای در امور معنوی نیست و به اندک چیزی، به وادی کفرگویی می‌افتد. از روزی که ازدواج کردید تا آخر عمر، باید با زن، مدارا کنید و گرنه می‌شکند و تباہ می‌شود.

۳. دختری که مناسب سن شما باشد را سراغ ندارم. تمام مواردی که اکنون می‌شناسم، دختر خانم‌های محترمی هستند که آردهایشان را بیخته و الک‌هایشان را آویخته‌اند و پس از طی مدارج مختلف علمی و رسیدن به

مدارک بالای تحصیلی، حالا به این فکر افتاده‌اند که شاید شوهر چیز بدی نباشد!

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۴: شرکت در عروسی‌های حرام

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

۱. آیا در محلی که زندگی می‌کنیم، می‌توانیم به هر عروسی که دعوتمان کردند، برای غذا خوردن برویم، با این که در همه‌ی عروسی‌ها از آلات موسیقی استفاده می‌کنند؟

۲. اگر برای خوردن غذای آن عروسی برویم، آیا تأیید کار حرامشان که آلات موسیقی آورده‌اند کرده‌ایم؟

۳. اگر نرفتن ما برای غذا خوردن به عروسی‌هایی که با موسیقی همراه است، باعث از بین رفتن و برگزار نشدن چنین عروسی‌هایی بشود، چه جایگاهی در منهج فردوسیان دارد؟

با تشکر و قدردانی

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: در صورتی که بعد از اجرای موسیقی بروید که دچار موسیقی نشوید، اشکال ندارد. البته اگر امکان نداشت و در حال پذیرایی شام نیز دست از موسیقی‌شان بر نمی‌دارند، حتماً قبل از شروع مراسم یا روز بعدش، به دیدار محبت‌آمیز صاحب مجلس بروید و با مهربانی تمام، از نرفتن به مجلسشان عذر خواهی کنید و برای داماد و عروس و خانواده‌هایشان، آرزوی خوشبختی و سعادت نمایید. در این صورت، اگر شیطان بخواهد نرفتن شما به عروسی را به حساب کینه‌های کهنه یا دشمنی‌های نو بگذارد، ناکام خواهد شد و در عین حال، آلوده به حرام نشده‌اید و در سرعتتان به سوی کمال و سعادت، اختلالی ایجاد نشده است.

جواب ۲: معمولاً چنین است که رفتن به مجلس برای صرف شام، تأیید کارهای حرام شرکت‌کنندگان یا صاحب مجلس، تلقی نمی‌شود؛ مگر این که در نظر عرف محلی، حضور شما، تأیید تمام کارهای انجام گرفته (مانند رقص و موسیقی و شراب و...) باشد که در این صورت، رفتن شما، حرام و شرکت در نشر فساد است و باید ترک کنید.

جواب ۳: بعید به نظر می‌رسد که نرفتن یک نفر به چنین مجالسی، موجب تعطیلی آن گردد ولی اگر چنین اتفاقی می‌افتد، واجب است از رفتن به آن مجلس، پرهیز کنید. البته اگر نهضت جمعی برپا شود که متدینین، در عروسی‌های آلوده به حرام، شرکت نکنند تا آرام آرام با فرهنگ‌سازی درست، بساط حرام از عروسی‌ها و شادی‌های شیعیان برچیده شود، کار اساسی‌ای انجام شده و جامعه‌ی شیعی به مجرای درست خود، بر می‌گردد و مورد قبول و پسند مولایمان حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) خواهد بود. البته باید هوشیار باشید که نرفتن فرد یا جمع به عروسی، نباید مورد سوء

استفاده‌ی شیطان‌های جنی و انسی قرار گیرد و دستمایه‌ی ایجاد اختلاف و شکاف در صفوف اهل ولا گردد. پس همچنان که در جواب اول عرض شد، باید نرفتن را با هدیه و عذرخواهی در قبل یا بعد از مراسم، جبران کنید به نحوی که هیچ گونه دلگیری و دلتنگی‌ای در میانه نماند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۵: انکار دین به خاطر متدینین

متن نامه:

سلام علیکم

وقتی برنامه‌ی منهج فردوسیان را برای بعضی افراد بازگو می‌کنیم، می‌گویند: چرا فلان آخوند به حرف‌هایی که می‌زند، عمل نمی‌کند؟! یا چرا فلان شیخ یا سید، خودش کارهایی که دستور می‌دهد را انجام نمی‌دهد؟! پس ما هم انجام نمی‌دهیم! راه چاره چیست؟
با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

شکی نیست که رفتار نادرست اهل علم، ضربه‌ی بزرگی به ایمان طبقات ضعیف جامعه می‌زند، ولی از سوی دیگر، نباید رفتار مسلمانان را به حساب

اسلام عزیز نوشت. به عبارت ساده، باید این گونه افراد را توجیه کنید که اسلام، به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست، از مسلمانی ماست. باید با نرمی و خوش‌زبانی، به آنان تفهیم کنید که دستورات فلان شیخ و فلان سید، اگر متن آیهی قرآن یا روایت معتبر است، بسیار محترم است، هر چند خود گوینده، به آنچه از آیات و روایات معتبر که می‌خواند، عمل نکند.

وقتی در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان به صورت رسمی اعلام می‌کنیم که «استاد»، فقط رسول اعظم و امامان معظم (علیهم‌السلام) هستند، برای نجات ایمان‌های ضعیف از این فساد بزرگ است. هر گاه صاحب ایمان ضعیف، دچار تحلیل نادرست شود، فکر می‌کند که شیخ و سید و ملا، اصل و اساس دین هستند و اگر اینان، حرفی بزنند و بر خلافش عمل کنند، اساس دین نادرست است. در صورتی که قرآن کریم، تأیید کرده است که پیامبر با عظمت اسلام، که «استاد تکامل بشر» هستند، به آنچه می‌فرمود، ایمان آورده است؛ می‌فرماید:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»^۳

ترجمه: فرستاده‌ای خدا [بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است].

همچنین توجه داشته باشید بر طبق مَثَل معروف که می‌گوید: «ماندنی، راهش را پیدا می‌کند و رفتنی، بهانه‌اش را»، کسی که نمی‌خواهد تکامل یابد و قصد رهیدن از جهنم و رسیدن به بهشت را ندارد، از هر نقص و کمبودی به عنوان بهانه برای فرار از فرمانبرداری خدای تعالی استفاده می‌کند. مرض «بهانه‌جویی» دارو و درمان ندارد. پس خیلی برای اینجور افراد، دلسوزی

۳. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵)

نکنید و از کار اصلی خود، که اصلاح اعتقادات بر طبق قواعد نظری و اعمال بر طبق قوانین عملی منهاج فردوسیان است، غافل نگردید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۶: عمل نکردن اهل علم

متن نامه:

به نام خدا

سلام

در بعضی مواقع حرکتی را از مراجع تقلید می‌بینیم که کاملاً ضد قوانین منهاج فردوسیان است. (البته این حرکات در قوانین طبقات یک تا چهار مجموعه‌ی قوانین عملی منهاج فردوسیان نیست)؛ حال؛

۱. این موضوع را به حساب بی‌اعتنایی به مسائل طبقات پنج تا ده از قوانین

منهاج فردوسیان، از جانب مراجع تقلید بگذاریم؟

۲. یا در موارد طبقات ششم و هشتم و دهم قوانین عملی منهاج فردوسیان،

به این قانون که بین خودشان مشهور است که می‌گویند: «کل مکروه جائز»

(انجام دادن هر مکروه جایز است) اعتنا می‌کنند و در موارد طبقات پنجم و

هفتم و نهم قوانین عملی منهاج فردوسیان، به «قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی

سنن» اعتنا می‌کنند، که اجازه‌ی مراعات نکردن قوانین پنجم تا دهم از

قوانین عملی منهاج فردوسیان را به خود می‌دهند؟

۳. یا این که اصلاً ممکن است که مراجع تقلید، بعضی از قوانین منهج فردوسیان را در منابع منهج فردوسیان ندیده باشند؟

۴. یا این که به اشتباه و به خاطر فراموشی، بعضی از قوانین را زیر پا می‌گذارند؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

باید بین مرجع علمی و مرجع عملی، تفکیک قائل شوید. خیلی از اهل علم، موفق به عمل کردن به تمام دانسته‌های خود نمی‌شوند. همچنین فروض و شقوقی که مطرح کرده‌اید، همگی درست است و می‌تواند باشد. به بیان ساده، احتمال دارد مستحب و مکروه را از این جهت که حال اقبال قلب ندارند، مراعات نکنند. همچنین ممکن است ندیده باشند یا فراموش کرده باشند.

در هر حال، آنچه برای ما ملاک است، دستورات صریح خدای تعالی و استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) است و حتی فعل آن بزرگواران نیز برایمان بیش از «جواز»، پیامی ندارد. پس باید همت را مصروف عمل به دستورات نمایید و از نگاه کردن به اهل علم، یعنی روحانیت محترم و مراجع معظم تقلید، بپرهیزید. همه روزه، آمار و گزارش‌هایی از آقاها و آقازاده‌ها، در فضاهای مجازی منتشر می‌شود که جدا از راست یا دروغ بودنش، اگر ذره‌ای تعلق خاطر به «عمل» آقاها و آقازاده‌ها داشته باشید، ضربه‌ی شدید مذهبی خواهید خورد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۷: نیت

متن نامه:

سلام خدمت حاج فردوسی

اگر حاجت‌های دنیایی، همسو با هدف اخروی (که همان بهشت فردوس است)، باز هم نیتمان اشکال دارد؟ مثل حل مشکل ازدواج برای دوری از جهنمی شدن یا پیدا شدن کار مناسب با درآمد خوب برای فراق و آرامش ذهن برای انجام برنامه‌های منهج فردوسیان؟

۲. امام علی (علیه‌السلام): تو مراقب آخرت باش، دنیا خودش ذلیلانه پیش تو می‌آید. (غررالحکم، حدیث ۲۶۰۳، صفحه‌ی ۱۴۴)
آیا حدیث فوق، نشان از یک قانون کلی است یا نه؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: هر گاه نیت اصلی‌تان از زندگی دنیا، رهیدن از جهنم و رسیدن به درجات بهشت باشد و این هدف ارزشمند، سراسر وجودتان را فرا بگیرد، تمام کارهایی که برای رسیدن به آن هدف انجام می‌دهید، همگی درست و ارزشمند خواهد بود. به عبارت دیگر، اگر به هدفتان ایمان بیاورید، تمام

کارهایی که در راه رسیدن به هدفان انجام می‌دهید و ترک می‌کنید، رساننده‌ی شما به هدف است و پاداش عظیم (رهیدن از جهنم و رسیدن به بهشت) دارد.

با ذکر یک مثال، شما را در فهم بهتر مطلب، یاری می‌کنم. فرض کنید در یک روز تعطیل، قصد رفتن از شهر به باغ فلان که در اطراف شهر است، دارید. تمام کارهایی که شما را در این سفر، یاری می‌رساند، پاداش دارد و پاداشش، رسیدن به باغ است. پس، رسیدگی به اتومبیل از نظر سوخت و باد و آب و روغن، همگی پاداش دارد. سرعت مناسب، مراعات قوانین رانندگی، انتخاب جاده‌ی ایمن، پرهیز از سرعت زیاد و سبقت بیجا، همگی پاداش دارد. داشتن نقشه‌ی راه و آگاه بودن از خطرات احتمالی جاده و مسیر، پاداش دارد، و پاداشش، رسیدن به باغ است.

بر طبق همین مثال، اگر هدفان رسیدن به باغ‌های پر نعمت بهشت است، هر چیزی که شما را به آن هدف برساند، پاداش دارد و پاداشش «رسیدن» است. پاداش انجام دادن کارهای خوب و ترک کردن کارهای بد، همان «رسیدن» به باغ‌های پر نعمت بهشت است. اگر بتوانید این مثال را به خوبی متوجه شوید، بحث نیت برایتان حل می‌شود و آن وقت با خیال آسوده، مراعات قوانین عملی منهج فردوسیان را به جان می‌خرید. به عبارت دیگر، هر کاری که خدای تعالی از شما خواسته و در مقابلش رسیدن به باغ‌های بهشت را وعده داده است را با شیرینی انجام خواهید داد، به امید عطای بی حساب خداوندگار متعال.

به بیان ساده، اگر رسیدن به بهشت را درک کنید و در عمق جانتان قرار بگیرد، خوردن یا نخوردن، شهوت جنسی یا کنترل آن، خوابیدن یا بیدار بودن،

روزه گرفتن یا افطار کردن، جمع کردن مال یا بذل کردن مال، خم شدن (رکوع) یا ایستادن (قیام)، حرف زدن یا ساکت بودن و همهی اعمال و رفتارشان، در جهت رسیدن به درجات عالی‌هی بهشت قرار خواهد گرفت. در این صورت، بزرگ بودن و سخت بودن کارها برایتان مطرح نخواهد بود، بلکه میزان اثر مثبت آن در رسیدن به هدف، برایتان مهم خواهد بود. مثلاً سفر به مکه‌ی مکرمه برای حج یا عمره، چون رساننده به بهشت است، زحمتی نخواهد داشت ولی کشیدن یک نخ سیگار، چون اثر مثبتی در رسیدن به بهشت ندارد، برایتان سخت خواهد بود.

پرداخت صدها میلیون تومان به عنوان خمس و زکات و صدقات، هیچ سختی‌ای نخواهد داشت ولی پرداخت پول برای خریدن یک بسته ورق پاسور، بسیار سخت خواهد بود.

بیدار بودن در شب قدر، سختی نخواهد داشت ولی یک دقیقه بیدار ماندن برای دیدن فیلم و فوتبال، سخت خواهد بود.

یک ماه، روزه گرفتن و گرسنگی کشیدن، برایتان بیش از خوردن و سیر بودن، لذت خواهد داشت و...

تمام اینها و صدها مورد دیگر، فقط برای این است که می‌دانید و ایمان دارید به هدف اصلی خود، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوید.

جواب ۲: اگر منظور از دنیا، ثروت و قدرت و عزت دنیا باشد، چنین چیزی به تجربه ثابت نشده است. یعنی مؤمنین و متدینین زیادی را دیده‌ایم و وصفشان را شنیده‌ایم که در ثروت معمولی و بدون قدرت و عزت خاص، زندگی کرده‌اند. حتی پیامبرانی که دنیا، به معنی ثروت و قدرت و عزت داشته‌اند، از تعداد انگشتان دست، فراتر نمی‌رود.

پس نمی‌توانیم این فرمایش مولا را به عنوان قانون کلی، برای سراسر زندگی بدانیم ولی در موارد جزئی و فردی، هر گاه بین انتخاب دنیا و آخرت، مردد شدید، اگر طرف آخرت را بگیرید، خواهید دید که دنیا، به آسانی و خوبی، درست می‌شود و به هدفی که داشتید، می‌رسید.

به عنوان مثال، هر گاه بین ماندن در مغازه و فروختن اجناس با رفتن به مسجد و خواندن نماز جماعت و اول وقت مردد شدید، طرف نماز جماعت و مسجد را بگیرید، مشتری مناسب، خودش می‌آید.

هر گاه بین قرض الحسنه دادن با ربا دادن مردد شدید، قرض الحسنه بدهید، خواهید دید چیزی که می‌خواستید از بهره‌ی ربا بگیرید، از راه حلال نصیبتان شد.

هر گاه مردد شدید بین این که دروغ بگویید و مال دنیا به دست بیاورید یا راست بگویید و مال دنیا از دست بدهید، راست بگویید، خواهید دید برایتان جبران شد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۸: اختلافات شیعه و سنی

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام علیکم و رحمت الله

امیدوارم که حالتان خوب باشد. من می‌خواستم قبلاً برای شما سؤال بنویسم اما حالا با کمال میل می‌نویسم. من مذهب اهل تسنن است و از صحبت کردن و از طریق صحبت‌هایی که در محلمان از این کتاب می‌شد با کتابتان آشنا شده‌ام. همه می‌گفتند که شما و منهجیان، شیعه افراطی هستید و این حرف را وقتی از شیعیان در محله می‌شنیدم، چون کتاب را اصلاً ندیده و خوانده بودم، بدم می‌آمد. معذرت می‌خواهم اینجوری می‌گویم. ولی از بعضی افراد که در جامعه به اسم منهجیان می‌دیدم، شیعه‌ی افراطی و تعصبی نمی‌دیدم و برایم سؤال پیش می‌آمد که اینها چه طور هستند که مردم می‌گویند. خلاصه یک روز با یکی از آنها صحبت کردم و هر حرفی که می‌زد، حرف از دین و سنت می‌زد. و بعد به اصرار او که گفت حتماً مطالب سایت را بخوان و اشکالی اگر دیدی حتماً خبر بده؛ وقتی سایت را خواندم دیدم حرف‌های خوبی در آن است و حرف بدی ندیدم و می‌خواستم بدانم که توهین به اهل سنت هم می‌کند یا نه. دیدم که توهینی نیست و تعجب می‌کردم که چرا اینها را افراطی می‌دانند. سؤالات بیشتری را پرسیدم و بحث به «اشهد ان علیاً ولی الله» رسید که او گفت: حتی بعضی از مراجع اهل تشیع آن را حرام می‌دانند و من هم نمی‌گویم. او همیشه می‌گفت: باید انصاف داشته باشیم و واقعیت‌ها را بگوییم. او گفت که «الصلاة خیر من النوم» هم نباید گفت و عمر به آن اضافه کرده است. من هم گفتم اگر حضرت عمر به آن اضافه کرده و رسول الله (صلی الله علیه) نفرموده، نباید گفت. پس با هم قرار گذاشتیم که «اشهد ان علیاً ولی الله» و «الصلاة خیر من النوم» را در اذان نگوییم. و دیدم که شما احترام انبیا و بزرگان بسیار می‌گذارید. و از سایتتان خوشم آمد و همیشه می‌خوانم. بنده چون شما را

شیخ معتدلی از اهل تشیع می‌دانم و واقعیت را می‌گویید، می‌خواهم سوال
پپرسم که:

۱. آیا حضرت عمر با ام کلثوم ازدواج کرده است و در حدیث اهل تشیع آمده
است یا نه؟

۲. چرا شما، امامان را بالاتر از انبیا می‌دانید؟ آیا این کفر نیست؟

۳. آیا بعضی از شیعیان که توهین به صحابه می‌کنند، مرتد نیستند و از
اسلام خارج نیستند؟

۴. چرا سجده بر مهر می‌کنید؟

۵. آیا شما اللهیاری را تأیید می‌کنید؟

دیگر نمی‌خواهم مزاحم اوقات شریفتان بشوم و سؤالات بعدی را در وقت
مناسب می‌پرسم. منتظر جوابتان هستم هر چه زودتر.

تشکر و خدا نگهدار

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بارها عرض شد که مفاهیمی مانند سرعت و کندی، در مقایسه مشخص
می‌شود. پس دوچرخه، نسبت به پیاده، سرعت دارد ولی نسبت به موتور
سیکلت، کند است. ماشین، نسبت به موتور، سرعت دارد ولی نسبت به
هوایما، کند است. همچنین است «افراط» و «تفریط». کسانی که اصحاب
منه‌اج فردوسیان را «افراطی» می‌خوانند، به این دلیل است که خودشان
دچار «تفریط» شدید هستند. به عبارت ساده، وقتی خودشان به دستورات
واضح و روشن دین، عمل نمی‌کنند، اینطور به نظرشان می‌آید که

عمل‌کنندگان به دین، افراطی هستند، در حالی که حقیقت، این است که آنان، تفریط می‌کنند نه این که اصحاب منهج فردوسیان، افراط کنند.

با ذکر چند مثال، مطلب را شرح می‌دهم. کسی که نماز نمی‌خواند یا گاهی می‌خواند و گاهی نمی‌خواند، گمان می‌کند منهجی که همیشه نمازهای واجبش را می‌خواند، افراطی است.

کسی که نافله نمی‌خواند، گمان می‌کند منهجی که علاوه بر نمازهای واجب، به خواندن نوافل یومیه نیز مقید است، افراطی است.

کسی که نمازش را آخر وقت می‌خواند، گمان می‌کند منهجی که نمازش را اول وقت می‌خواند، افراطی است.

کسی که سالی یکبار هم به سراغ قرآن نمی‌رود، گمان می‌کند منهجی که روزی حد اقل پنجاه آیه تلاوت می‌کند، افراطی است.

کسی که روزه نمی‌گیرد یا فقط ماه مبارک رمضان را روزه می‌گیرد، گمان می‌کند منهجی که علاوه بر روزه‌های واجب، روزه‌ی مستحبی نیز می‌گیرد، افراطی است.

کسی که ریشش را می‌تراشد، گمان می‌کند منهجی که ریشش را نمی‌تراشد، افراطی است.

کسی که خمس نمی‌دهد، گمان می‌کند منهجی که خمس و زکات و صدقات مستحبه می‌دهد، افراطی است.

کسی که موسیقی گوش می‌دهد، گمان می‌کند منهجی که موسیقی گوش نمی‌دهد، افراطی است.

و در بقیه‌ی احکام دینی نیز حکایت بر همین منوال است. اما جواب سؤالاتان را به ترتیب عرض می‌کنم.

جواب ۱: نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، همچنان که از نامش پیداست، برای تربیت و رساندن انسان‌ها به کمال و سعادت تنظیم شده است. در این نظام تربیتی، از پرداختن به مسائلی که نقشی در کمال و سعادت ندارد، پرهیز کرده‌ایم. مسائل بسیاری اکنون در میان علما و حتی عوام جامعه‌ی اسلامی در جریان است که دانستن و ندانستن آن، نقشی در تکامل و سعادت ما ندارد. نمونه‌اش همین مسأله است که آیا عمر با ام کلثوم ازدواج کرده است یا نه؟! اگر فرض کنیم که «ازدواج کرده» با این که فرض کنیم «ازدواج نکرده»، چه فرقی در رسیدن من و شما به کمال و سعادت دارد؟! این طور مسأله‌ها، فقط دستمایه‌ی ایجاد شکاف و اختلاف در صفوف متحد امت اسلامی است و نتیجه‌ی تربیتی ندارد. هر چه بوده، در صدر اسلام اتفاق افتاده و ارزش تربیتی برای ما ندارد.

جواب ۲: انسان بعد از این که خدای تعالی را با دلایل و براهین، مانند برهان نظم برای خودش اثبات کرد، باید توجه کند به معجزات و پیامبرش را بر طبق معجزه، پیدا کند، سپس باید در تمام تعالیم این دنیایی و آن دنیایی، تابع محض پیامبر خدا باشد. ما وقتی حضرت محمد بن عبدالله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به عنوان برترین و آخرین پیامبر الهی قبول کردیم، نگاه کردیم که ایشان چه می‌فرمایند. از جمله فرمایشات همراه با تأکید ایشان، قبول جانشینی دوازده جانشین از خاندانشان بود که اولشان امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام) و آخرشان حضرت حجة بن الحسن العسکری (روحی فداه) هستند. سپس فرمودند که این دوازده جانشین، همانند جان پیامبر خدا هستند. پس همچنان که حضرت محمد بن عبد الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را برتر از تمام پیامبران الهی می‌دانیم، کسانی که در

حکم جان پیامبر هستند را نیز برتر از پیامبران الهی می‌شماریم. خدای تعالی در آیه‌ی مباحله می‌فرماید:

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۴

ترجمه: پس بگو بیاید پسرانمان و پسرانمان و زنانمان و زنانمان و نفس‌هایمان و نفس‌هایمان را فرا خوانیم سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در صحیح مسلم - که آن را بعد از قرآن کریم، معتبرترین کتاب می‌دانید - آمده است:

إنه لما نزل قوله تعالى: فقل تعالوا ندع آبائنا وأبنائكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين دعا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال: «اللهم هؤلاء أهلي»^۵

ترجمه: آن گاه که این آیه نازل شد که «پس بگو بیاید پسرانمان و پسرانمان و...» پیامبر خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و فرمود: خدایا اینها اهل من هستند.

با توجه به این که فقط پنج نفر برای مباحله رفتند، وقتی می‌فرماید: «أَبْنَاكُمْ» منظور امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هستند. وقتی می‌فرماید: «و نِسَاءَنَا» منظور، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) هستند. پس «و أَنْفُسَنَا» یعنی جان ما و نفس ما، چه کسی خواهد بود؟ حتماً باید حکم کنیم که مولا علی

۴. (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱)

۵. (صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۱۷۶)

(علیه‌السلام)، جان پیامبر است چون کس دیگری همراه آنان نبود. و اما «کفر» معانی مختلفی دارد که این اعتقاد، با هیچ کدام از اقسام «کفر» سازگار نیست و نمی‌توان صاحب چنین اعتقادی را کافر دانست. جواب ۳: فحش دادن، ممنوع است حتی به کافر. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ
كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۶

ترجمه: و آنهایی که جز خدا را می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان [نیز] از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم [که هر دین و ملت و قومی، برای خودش مقدساتی داشته باشد] آنگاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آنچه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت [و مقدسات حقیقی و واقعی را به آنان معرفی خواهد نمود].

پس چطور می‌توانیم به اصحاب پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فحش بدهیم و توهین کنیم؟! یا به مسلمانان از سایر فرقه‌های اسلامی، فحش بدهیم و توهین کنیم؟! پس فحاشی و توهین کردن، مجوز شرعی ندارد. ولی از سوی دیگر، اگر کسی دچار این انحراف عملی شد و به بعضی صحابه، توهین کرد، معصیت کرده ولی مرتد نیست. یعنی خارج از دایره‌ی اسلام نیست و احکام چهارگانه‌ی مرتد بر او جاری نمی‌شود؛ زیرا از نظر فقه شیعه، صحابه جزء اصول و ارکان اسلام نیستند، بر عکس ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) که توهین به هر

۶. (سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۸)

کدام از آن بزرگواران یا انکار هر کدام، برای کسی که شیعه‌زاده است، در حکم ارتداد می‌باشد.

در فقه شیعه، هر گاه کسی از اصول اسلامی برگردد و برگشتنش را اظهار کند، چهار حکم دارد؛ نجس است، زنش بدون طلاق از او جداست، اموالش بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود در حالی که زنده است، و در صورت امکان، کشته می‌شود.

البته «لعن» با «فحش» و «توهین» فرق می‌کند و لعن کردن برخی جنایتکاران تاریخ، مستحب شمرده شده است که جای بحث مفضلش نیست.

جواب ۴: در شیعه و همچنین در تمام فرقه‌های اسلامی ثابت است که سجده باید بر «زمین» باشد، زیرا در کتاب‌های معتبر حدیثی شیعه و اهل سنت، وارد شده است که رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند:

«جعلت لنا الارض كلها مسجداً وجعلت تربتها لنا طهوراً اذا لم نجد الماء»^۷

یعنی زمین، برای ما قرار داده شده است سجده‌گاه و خاک زمین نیز برای ما، مایه‌ی طهارت است در هنگامی که آبی نیابیم.

یا فرمودند:

«جعلت لی الارض كلها مسجداً وطهوراً»^۸

ترجمه: تمام زمین، برای من سجده‌گاه و مایه‌ی طهارت قرار داده شده است.

۷. (اخرجه مسلم فی صحیحه)

۸. (اخرجه الترمذی عن علی بن ابی‌طالب و عبدالله بن عمر و ابوهریره و جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس و حذیفه و انس بن مالک و ابوامامه و ابوذر الغفاری)

یا فرمودند:

«جعلت لی الارض طهوراً و مسجداً»^۹

یعنی زمین، برای من مایه‌ی پاکیزگی و سجده‌گاه است.

یا فرمودند:

«جعلت لی الارض طيبة و مسجداً»^{۱۰}

یعنی زمین، برای من مایه‌ی پاکیزگی و سجده‌گاه قرار داده شده است.

یا فرمودند:

«الارض لك مسجد فحيثما ادركت الصلاة فصل»^{۱۱}

یعنی زمین، سجده‌گاه تو است، هر جا نماز را درک کردی، نماز بگذار.

پس هر گاه شک کنیم که منظور قطعی از «زمین»، خاک و سنگ است یا فرش و موکت، جدا از تمام روایاتی که از طریق امامان معصوم (علیهم‌السلام) به ما رسیده، احتیاط می‌کنیم و بر چیزی سجده می‌کنیم که قطعاً و حتماً، مصداق «زمین» است. به همین دلیل، مقداری خاک را به صورت گِل در آورده و می‌گذاریم تا خشک شود و روی فرش و موکت می‌گذاریم و بر آن سجده می‌کنیم تا خیالمان راحت باشد که منظور پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را بجا آورده‌ایم. البته در برخی مساجد، به جای خاکِ خشک، سنگِ تراشیده می‌گذارند تا نمازگزاران در حال سجده، سر بر سنگ بگذارند و یقین کنند به فرمایش

۹. (اخرجه ابوبکر البیهقی فی سنن الکبری)

۱۰. (اخرجه ابوبکر البیهقی فی سنن الکبری)

۱۱. (اخرجه النسائی فی صحیحه عن ابی ذر الغفاری)

حضرت رسول اعظم (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) عمل کرده‌اند. به شما نیز توصیه می‌کنم احتیاط کنید و بر چیزی سجده کنید که مطمئن هستید می‌توان به آن «زمین» گفت. اجزای کره‌ی زمین، خاک و سنگ است و فرش و موکت از دست‌ساخته‌های بشر می‌باشد و جزء طبیعی زمین به حساب نمی‌آید؛ بلکه بین پیشانی و زمین، فاصله می‌اندازد.

جواب ۵: اگر منظور تان شیخ حسن اللہیاری افغانی، مؤسس و مدیر و مجری شبکه‌ی ماهواره‌ای اهل بیت است، ایشان را می‌شناسم ولی از تمام جهات، تأیید نمی‌کنم.

عصبانیت ایشان در هنگام بحث علمی، دلنشین نیست و فحش‌ها و توهین‌هایی که به مقدسات اهل سنت روا می‌دارد، خلاف بصیرت و ضد اتحاد اسلامی است. اگر ایشان از قلب لوس آنجلس بیرون آمده و در کشوری از کشورهای اسلامی، حتی کشور خودش افغانستان ساکن شود، خواهد فهمید که دشمنان اسلام، یعنی یهود و نصارا و مشرکین، بیشترین بهره را از شکسته شدن اتحاد فرقه‌های اسلامی می‌برند. همچنین اظهار دشمنی با مراجع معظم تقلید و بویژه مقام معظم رهبری که پرچم‌دار تشیع در جهان کنونی هستند، دور از انصاف و تقواست. البته بررسی انحرافات خلفای سه‌گانه و ارباب سقیفه از منابع اهل سنت، کار ارزشمندی است ولی کاش این کار، همراه با متانت و شیرین‌زبانی و دور از هر گونه فحش و توهین انجام می‌گرفت. همچنین نشان دادن خط روشن ولایت اهل بیت طاهرین (علیهم‌السلام) از بزرگترین عبادات است که ایشان با تندی و ترشی، نتیجه‌ی معکوسی به بار می‌آورد؛ همانند کسی که گلوی کودکی را با یک دست بفشارد و با دست دیگر، بهترین شیرینی‌ها را به دهانش وارد کند. این کودک، خوشحال و سپاسگزار نخواهد شد، بلکه گریان و معترض خواهد گردید.

خداوند، ما و شما را به راه درست و مستقیم، هدایت کناد و از پیروان محض رسول اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار دهد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۳۹۹: نماز آیت الله بهجت (ره)

متن نامه:

سلام علیکم

۱. نظر منهج فردوسیان در مورد کیفیت نماز خواندن آیت الله بهجت چیست؟

۲. آیا بالاتر از نماز آیت الله بهجت هم وجود دارد؟

۳. آیا در سیره‌ی استادان منهج فردوسیان چنین نمازهایی وجود دارد؟

۴. آیا منهجی می‌تواند نمازی را به کیفیت نماز آیت الله بهجت بخواند؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: کیفیت نماز را فقط خدای تعالی می‌داند و کسی که از ناحیه‌ی خدای تعالی اجازه بر دیدن سرائر داشته باشد. پس نه بنده و نه هیچ انسان غیر معصومی، نمی‌تواند ادعا کند که کیفیت نماز آن مرحوم، بالا بود یا پایین.

به ادعاهای غیر قابل اثبات، گوش ندهید.

جواب ۲: در صورتی می‌توانیم به این سؤال پاسخ بدهیم که بدانیم کیفیت نماز آیت الله بهجت (ره) در چه اندازه‌ای بوده است. وقتی محکی برای سنجش عیار نماز آن مرحوم نداریم و دسترسی به امام عصر (ارواحنا فداه) هم نداریم که از ایشان بپرسیم، جواب دادن به این سؤال، اشتباه است. باز هم تأکید می‌کنم به ادعاهای غیر قابل اثبات، توجه نکنید. این که فلان روحانی محترم، جوگیر شده و مثلاً بگوید: «بالتر از نماز آیت الله بهجت از کجا بیاوریم؟» یا مثلاً «نماز فلانی، همانند نماز آیت الله بهجت است در کیفیت» ادعای غیر قابل اثبات است.

جواب ۳: اگر منظورتان نحوه‌ی نماز خواندن مرحوم آیت الله فقیه بهجت است که همراه با کشیدن صدا و نحوه‌ای ناله همراه بود، باید عرض کنم: چنین چیزی در روایات معتبر به ما نرسیده است. یعنی نداریم که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) چنان با ناله و کشیدن صدا نماز بخوانند که شنونده، گمان کند که آن حضرات، گریه می‌کنند. البته این که برخی افراد، مدعی هستند که مرحوم آیت الله بهجت (ره) در حال نماز، گریه می‌کردند را بنده به شدت، رد و انکار می‌کنم. تنها چیزی که در سال‌ها همنشینی با آن مرحوم و مشاهده‌ی ایشان از نزدیک در روزه‌های هفتگی، ندیدم، «اشک» بود. حتی گاهی اوقات، در وسط شور و روزه که همه رو به غش و موت بودند، زیر چشمی به ایشان نگاه می‌کردم و ایشان را غرق در ذکر می‌دیدم، در حالی که دست بر پیشانی نهاده و سرشان را تکان می‌دادند.

جواب ۴: منهاجی کسی است که بر راه روشن رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) باشد و دستور انجام اعمال را از آن بزرگواران بگیرد نه از ذوقیات علمای اسلام. پس کسی که به دنبال انجام دادن ذوقیات علماست و مثلاً می‌خواهد در نماز، همانند مرحوم بهجت (ره) ناله بزند، نباید خود را منهجی بداند. یاد می‌آید در زمان حیات مرحوم بهجت (ره) در مجلسی بودم و قرار شد یکی از روحانیون ذوب در بهجت، امام جماعت شود. پس چون نماز را شروع کرد، مشغول به کش و قوس صدا و پیاده کردن افکتهای صوتی آیت الله فقید به طور دقیق گردید. از اول نماز تا آخر نماز، یا به دل خندیدم و یا به لب، و خودم را بسیار کنترل کردم که دچار قهقهه نشوم!

خداوند ما و شما را از خیالات عوامانه برهاناد و بر منهج فردوسیان، مستحکم و مستقیم بداراد. بفضل و کرمه و هو اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۰: عرفان و عارف

متن نامه:

سلام

چند سؤالی داشتم از خدمتتان.

۱. عرفان چیست؟

۲. عارف کیست؟

۳. سیر و سلوک چیست؟

۴. چرا در طول تاریخ، مراجع تقلید را عارف نمی‌نامند؟ مگر عارف غیر از کسی است که عمل به واضحات و مسلمات می‌کند؟

ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: عرفان در لغت، به معنی شناخت است و در اصطلاح، راهی برای رسیدن به روشن‌بینی باطنی است. البته محدوده‌ی عرفان، به درستی مشخص نیست و از بت‌پرستان هندی، مانند بودا، سای‌بابا، کریشنا مورتی و اوشو گرفته تا راهبان تبت مانند لوبسانگ رامپا تا سید علی آقای قاضی و آیت الله بهجت (ره) را «عارف» می‌خوانند!

پس عرفان، بازار پرآشوبی است که هیچ چیز آن، به درستی و نظام‌مند، روشن نیست. البته در تعریف ما، عارف، همان صوفی بی‌سلسله است که توضیح مفصل آن، در کتاب آشنایی با منهج فردوسیان آمده است.

جواب ۲: همچنان که در جواب سؤال اول گذشت، چون محدوده‌ی عرفان مشخص نیست، عارف نیز تعریف مشخصی ندارد و حتی برای صوفیان بی‌صفا نیز از «عارف بالله» استفاده می‌کنند! در کرسی‌نامه‌ی برخی صوفیان دیدم که نوشته بود: «عارف بالله حضرت فلان علیشاه!» البته برخی تلاش مذبحانه دارند که «عارف» را از «صوفی» جدا کنند؛ ولی در حقیقت، همگی، رهروان راه اباطیل خوشاخسته هستند و در پی رسیدن به لذت‌های باطنی - یا

به تعبیر خودشان «بهشتِ نقد» - در همین دنیا می‌باشند. جواب ۳: سیر و سلوک، به معنی طی مراحل برای رسیدن به درک‌های باطنی است. راه‌های متعددی برای رسیدن به این روشن‌بینی، اختراع و اکتشاف و عرضه شده است. از روش‌های متداول در «عرفان سرخپوستی» و «عرفان جادوی کارلوس کاستاندا» گرفته تا روش «معرفة النفس ملاقلی جول» چیزی که در تمام این برنامه‌های سیر و سلوکی متداول، مشترک است، «اختراعی بودن» آن است. البته برخی طریقه‌های سیر و سلوکی، «التقاطی» است؛ یعنی مخلوطی از دین و عرفان است. مثلاً به جای منترها از آیات قرآن یا اذکار مأثوره استفاده می‌کنند. به بیان ساده، به جای این که مثلاً بگویند: «هومبا لومبا» تا به حالت خلسه وارد شوند، می‌گویند: «لا هو الا هو». و با این فریب، عرفان و سیر و سلوک را اسلامیزه کرده و آموزه‌های زمینی خود را آسمانی و وحیانی جلوه داده و به خورد ساده‌دلان و خامان می‌دهند.

جواب ۴: از جواب‌های بالا، تا حدودی جواب این سؤال نیز مشخص می‌شود. مرجع تقلید، کسی است که با تلاش علمی فراوان، به ملکه‌ی اجتهاد رسیده و به دلیل دارا بودن سایر امتیازات، به عنوان مرجعی برای رجوع غیرمجتهدین به نظرات فقهی‌اش قرار می‌گیرد. چنین شخصی، الزاماً اهل عمل به تمام دانسته‌های دینی‌اش نیست. یعنی مراجع تقلیدی هستند که برخی واضحات و مسلّمات دینی را با آگاهی تمام، زیر پا می‌گذارند. پس مقام بالای علمی با مقام بالای عملی، فرق می‌کند. مرجع تقلید را به مناسبت مقام علمش مرجع تقلید قرار می‌دهند نه به مناسبت مقام عملش به واضحات و مسلّمات. از سوی دیگر، اینان چون اهل اذکار و اوراد اختراعی و

ریاضت‌های غیرشرعی نیستند، عارف خوانده نمی‌شوند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۱: عقل

متن نامه:

به نام او

سلام

اگر عقل به وسیله‌ی گناه تباه می‌شود، پس پیشرفت‌های غرب چه طور رخ

می‌دهد؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

عقل، سه نوع است که در کتاب «مفاهیم راهبردی منهج فردوسیان» به

تفصیل شرح داده‌ایم، اما به اختصار بدانید که «عقل» به سه صورت قابل

تصور است، که عبارت است از:

«عقل آبی»: همان قدرت تشخیص است که در دیوانگان و حیوانات نیست و

در زنان و کودکان، ضعیف است و در مردان معتدل، در بیست و هشت

سالگی، کامل می‌شود.

«عقل زرد»: هر گاه عقل آبی، به تکاپو بیافتد تا خالقش را بیابد و راه کمال و سعادت را تشخیص دهد، به آن «عقل زرد» می‌گوییم.

«عقل سفید»: آن زمان که عقل زرد، به موطن تسلیم رسید یعنی خدا را شناخت و تسلیم دستورات پیامبرش شد، از آن به عقل سفید تعبیر می‌کنیم.

پس آن عقلی که با گناه، تباه می‌شود، «عقل سفید» است ولی آن عقلی که اختراعات و اکتشافات دنیا بر مدار آن می‌گردد، «عقل آبی» است. البته «عقل آبی» نیز با نوشیدن زیاد شراب، یا کشیدن حشیش و بنگ یا خوردن قرص‌های روانگردان، به صورت موقتی از بین می‌رود. پس گناه، «عقل سفید» را مخدوش می‌کند ولی الزاماً، موجب تباه شدن «عقل آبی» نمی‌شود و اختراعات و اکتشافات و دستاوردهای علمی، با «عقل آبی» است و ربطی به «عقل سفید» ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۲: عروسی‌های حرام

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

جایگاه موارد زیر را در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان بیان فرمایید.

۱. حضور در عروسی‌هایی که در آن از موسیقی استفاده می‌شود.
جواب: ممنوع است.
۲. حضور در عروسی‌هایی که در آن از موسیقی استفاده می‌شود، ولی اصلاً به آن موسیقی توجه نشود.
جواب: خلاف احتیاط است.
۳. حضور در عروسی‌هایی که در آن از موسیقی استفاده می‌شود، ولی تأثیری بر ما نگذارد.
جواب: ممنوع است.
۴. حضور در عروسی‌هایی که در آن از موسیقی استفاده می‌شود، ولی صدای موسیقی به اتاق محل نشستن ما نرسد.
جواب: اشکال ندارد.
۵. حضور در عروسی‌هایی که از آلات موسیقی استفاده نشود، ولی از وسایلی استفاده شود، که صدای آلات موسیقی از آن پدید آید؟
جواب: ممنوع است.
۶. حضور در عروسی‌هایی که در مجلس زنان از موسیقی استفاده می‌شود ولی در مجلس مردان از موسیقی استفاده نشود و صدای موسیقی زنان هم به مجلس مردان نرسد و بالعکس.
جواب: برای کسی که موسیقی آن طرف را نشنود، اشکال ندارد.
۷. حضور در عروسی‌هایی که در مجلس زنان از موسیقی استفاده می‌شود ولی صدای موسیقی مجلس زنان به مجلس مردان برسد و بالعکس.
جواب: ممنوع است.
۸. حضور در عروسی اقوام و نزدیکان و دوستان، که از موسیقی استفاده

می‌شود.

جواب: ممنوع است.

۹. عدم حضور در عروسی‌هایی که از موسیقی استفاده می‌شود، ولی باعث ناراحتی والدین شود.

جواب: ناراحتی والدین در این مورد، قابل اعتنا نیست هر چند اگر بتوان به نحوی از ایجاد کدورت ذهنی‌شان جلوگیری کرد، بهتر است.

۱۰. عدم حضور در عروسی‌هایی که از موسیقی استفاده می‌شود، ولی باعث ناراحتی اقوام و نزدیکان و دوستان شود.

جواب: ناراحتی ارحام در این مورد، قابل اعتنا نیست هر چند بهتر است به نحوی از آن پیشگیری شود.

۱۱. حضور برای خوردن ولیمه‌ی عروسی در صورتی که آن لحظه از موسیقی استفاده نشود.

جواب: اشکال ندارد.

۱۲. عدم حضور در عروسی‌هایی که از موسیقی استفاده می‌شود و حضور برای خوردن ولیمه‌ی عروسی در مکان‌های مقدس مثل مسجد و یا حسینیه. جواب: حضور در مسجد و هیأت جهت صرف ولیمه، اشکال ندارد.

۱۳. عدم حضور به علت اینکه احتمال دهد که استفاده از مکان‌های مقدس برای ولیمه دادن، به خاطر سوء استفاده و مشروعیت بخشیدن به عروسی‌هایی که از موسیقی استفاده می‌کنند باشد.

جواب: چنین احتمالی قابل اعتنا نیست. یعنی اگر موسیقی را به مسجد و هیأت نیاورند، می‌توانید از ولیمه استفاده کنید.

۱۴. حضور در عروسی‌های بدون استفاده‌ی از موسیقی، در صورتی که زنان و

- مردان در حیاط یک منزل باشند.
- جواب: با رعایت حجاب اسلامی، اشکال ندارد.
۱۵. حضور در عروسی‌هایی که صدای کف زدن زنان به گوش برسد.
- جواب: موافق احتیاط نیست.
۱۶. حضور در عروسی‌هایی که صدای هلهله و کل کشیدن زنان به گوش برسد.
- جواب: خلاف احتیاط است.
۱۷. حضور در عروسی‌هایی که زنان بدحجاب حضور داشته باشند.
- جواب: اگر امکان کنترل چشم و ذهن را ندارید، شرکت نکنید.
۱۸. حضور در عروسی‌های بدون موسیقی، در صورتی که زنان آرایش کرده باشند و با مردان در حیاط یک منزل باشند.
- جواب: اگر امکان کنترل چشم و ذهن را ندارید، شرکت نکنید.
۱۹. کمک کردن به اقوام و نزدیکان و دوستان مثلاً در پخت و پز، یا کمک نقدی به عروس یا داماد در عروسی‌هایی که دارای موسیقی است.
- جواب: کمک مستقیم به موسیقی، ممنوع است ولی اگر یقین ندارید که کمک شما در حرام، مانند موسیقی مصرف می‌شود، می‌توانید کمک کنید.
۲۰. حضور در عروسی‌هایی که مردان کف می‌زنند.
- جواب: موافق احتیاط نیست.
۲۱. حضور در عروسی‌هایی که مردان هلهله کنند و کل بکشند.
- جواب: موافق احتیاط نیست.
۲۲. تبریک گفتن به عروس یا داماد که از اقوام و نزدیکان و دوستان باشند، بعد از عدم حضور در آن عروسی، که در آن از موسیقی استفاده شده است.

جواب: تبریک گفتن، اشکال ندارد؛ بلکه اگر موجب تألیف قلوب باشد، پسندیده است.

۲۳. اگر احتمال دهد که با حاضرشدن در عروسی‌هایی که یکی از ممنوعات در آن وجود دارد، تأیید آن ممنوع به حساب آید.

جواب: اگر احتمال تأیید حرام، قوی باشد، مثل حضور یک روحانی برجسته همانند مرجع تقلید و امام جمعه، حضور در آن جلسه، ممنوع است. ولی اگر احتمال، ضعیف باشد، قابل اعتنا نیست.

۲۴. اگر احتمال دهد که با حاضرنشدن در عروسی‌هایی که یکی از ممنوعات در آن وجود دارد، رد آن به حساب آید و در دراز مدت این چنین عروسی‌هایی از بین برود.

جواب: حاضر نشدن یک نفر، نمی‌تواند چنین جریانی راه بیاندازد ولی اگر متدینین، همصدا شده و در عروسی‌های دارای موسیقی شرکت نکنند، حرکت مبارکی است و شاید در پاره‌ای موارد، ضروری باشد.

۲۵. اگر احتمال دهد با تبریک گفتن به عروس و داماد که از اقوام و نزدیکان و دوستان می‌باشند، در عروسی‌هایی که در آن از ممنوعات الهی استفاده می‌شود، آن ممنوعات و آن عروسی را تأیید کرده باشد.

جواب: احتیاط در این است که هنگام تبریک گفتن، از ممنوعاتی مانند موسیقی و شراب، انتقاد لفظی کنید تا تبریک گرفتن به مناسبت ازدواج، تأیید حرام نباشد.

باتشکر فراوان از سعه‌ی صدرتان.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۴۰۳: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

سلام

امروز پیامی در یکی از شبکه‌های اجتماعی آمد که متنش را تقدیم می‌کنم، بفرمایید آیا روایتی که بیان شده، سند معتبر دارد؟ متن پیام چنین بود: یه حدیث قدسی هست که خیلی عجیبه. آدمو از خجالت آب میکنه. خدا میگه: «یا مطلقا فی وصالنا، ارجع. و یا محلفا علی هجرنا، کفر. انما ابعدنا ابلیس لانه لم یسجد لک، فواعجبا، کیف صالحته و هجرتنا»

میدونی یعنی چی؟ فرض کن یه رفیقی داری که عاشقشی و خیلی دوستش داری. برانش همه کار میکنی. مثلا یه روز تو خیابون راه میری و میبینی یه نفر داره با رفیقت دعوا میکنه، و شما میری جلو و برای دفاع از دوستت، با اون طرف دعوا میکنی، کتک کاری میکنی و دیگه باهاش قهر میکنی. چون دوستت رو زده. اما بعد از چند روز میبینی دوست و رفیقت داره با اون آدم راه میره و میگه و میخنده. چه حالی پیدا میکنی؟ به دوستت میگی: بابا من به خاطر تو با اون دعوا کردم و حالا تو رفتی با اون رفیق شدی و خوش میگذرونی!!!؟

آره، قضیه ما و خدا هم همینطوره. معنی حدیث بالا همینه. خدا میگه من شیطان رو بخاطر اینکه بر تو سجده نکرد از خودم روندم. اما تو حالا رفتی با اون دوست شدی و منو ترک کردی!؟

ترجمه حدیث: ای کسی که وصال ما را ترک کرده‌ای، برگرد. و ای کسی که بر جدایی از ما سوگند خورده‌ای، سوگند خود را بشکن. ما ابلیس را برای این از خود راندیم که بر تو سجده نکرد.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این سخن، در منابع معتبر حدیثی نیامده و بی‌سند است. تنها منبعی که این سخن در آن آمده، «بحر المعارف» است که کتابی صوفیانه بوده و این سخن را بدون سند نقل کرده است. عبارت ملا عبدالصمد همدانی در این کتاب، چنین است:

«و باز جناب رئوف منان از طریق عنایتی که با این مشت خاک بی‌پاک دارد می‌فرماید: یا مطلقا وصالنا راجع، و یا محلفا علی هجرنا کفر، انما ابعدنا ابلیس لانه لم یسجد لک، فوا عجباً کیف صالحته و هجرتنا! ویحک، لک من القدر ما لم تعرفه لیلة القدر.

... ای که پیوند با ما را رها کرده‌ای، بازگرد. ای که بر دوری از ما سوگند خورده‌ای. کفاره این سوگند بده. ما شیطان را بدین دلیل از خود دور ساختیم که به تو سجده نکرد، شگفتا! که چگونه با او در ساخته‌ای و از ما دوری جسته‌ای! وای بر تو، تو را قدر و پایه‌ای است که شب قدر بدان آگاه نیست»^{۱۲}

موفق باشید

حاج فردوسی

۱۲. (بحر المعارف، جلد دوم، عبدالصمد همدانی، فصل ۶۲: راه وصول و تقرب به حق تعالی، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی)



نامه‌ی ۴۰۴: عزاداری

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

حدود چهار سال است که منهج فردوسیان در محلمان تبلیغ می‌شود و متأسفانه فقط تعداد خیلی کمی به این برنامه‌ی تربیتی روی آوردند. من که کتاب را مطالعه کردم، بسیار محتوایش خوب و عالی بود. و خیلی در محلمان با این کتاب مشکل داشتند و بارها در سایتتان بیان کردید علت برخورد منهج فردوسیان چیست، ولی من که در محلمان مشاهده می‌کنم، علت اصلی، مبلغین محلمان هستند. آنها با شرکت نکردن در حسینیه‌ی محلمان می‌خواهند یک جور ثابت بکنند که کار شماها اشکال دارد و ما به آنها می‌گوییم چرا به حسینیه نمی‌آیی می‌گویند ما با هیت امنای آن حسینیه مشکل داریم. تنها جوابشان این است. فرضاً اگر مشکل داشته باشند با هیأت امنای آن حسینیه، آیا می‌توانند به این دلیل، از حسینیه دست بکشند؟ خلاصه با نیامدن آنها به حسینیه، این چنین در محلمان جا افتاده که این‌ها با امام حسین مشکل دارند. و هر جور یک فکر عجیب و غریب درباره‌ی آنها می‌کنند. و خلاصه به مبلغینتان هر کی هست، در هر جا، بگویید این روش تبلیغ نیست که مجلس امام حسین را با ایراد بچگانه ترک کنیم و سبک شود. باورتان نمی‌شود که اگر آنها به حسینیه بیایند، خیلی مردم محلمان دیدشان به برنامه‌ی تربیتی عوض می‌شود.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بارها عرض شد که تنها روش عزاداری که از سوی خاندان وحی (علیهم‌السلام) دارای ثواب عظیم معرفی شده، اشک ریختن بر مصائب حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) است. البته غصه‌دار بودن، در مصائب اهل بیت طاهرین (علیهم‌السلام) نیز نوعی عبادت شمرده شده است، ولی ثوابی که اشک ریختن دارد، هیچ نوعی از انواع عزاداری‌های مرسوم ندارد.

پس تمام کارهایی که انجام می‌دهید، اگر مقدمه‌ی «اشک ریختن» باشد، قابل توجیه است، البته در صورتی که آلوده به حرام نباشد. مثلاً اگر سینه‌زنی، زنجیرزنی، شبیه‌خوانی، عَلم‌گردانی، نخل برداشتن و مانند اینها، مقدمه‌ای برای گریه باشد، قابل توجیه است و امید ثواب دارد. اما اگر رفتن به حسینیه و سینه‌زنی و زنجیرزنی و نوحه‌خوانی و امثال اینها، به گریه بر سالار شهیدان ختم نشود، ارزش ذاتی ندارد و معلوم نیست ثوابی داشته باشد.

توصیه‌ی همیشگی من به اصحاب منهاج فردوسیان، به پیروی از توصیه‌ی استادان معظم منهاج فردوسیان (علیهم‌السلام) این بوده که محور تمام عزاداری‌هایی که در محرم و صفر انجام می‌دهند، «اشک» باشد. یعنی اگر کاری نهی شرعی ندارد و منجر به اشک می‌شود، انجام دهند تا اشک را به دست آورند ولی اگر منجر به اشک نمی‌شود، دلخوش به ثواب آن نباشند.

به بیان ساده، فرض کنید آقای الف، طوری است که اگر در ابتدای ورودش به حسینیه، برایش روضه و مرثیه بخوانند، اشک نمی‌ریزد ولی اگر مثلاً یک

ساعت سینه یا زنجیر بزند، سپس ده دقیقه برایش روضه خوانده شود، در آن ده دقیقه، اشک می‌ریزد، می‌گوییم رفتن به حسینیه و سینه یا زنجیرزدن، برای این فرد، کار خوبی است و توصیه می‌کنیم که انجام دهد تا گوهر اشک پایانی را به دست آورد.

اما آقای ب طوری است که در جمع و سر و صدا، اشکش خشک می‌شود و بیشتر، حواسش به صدای بلندگوها و جنگ اکوها و ریتم و آهنگ نوحه‌ها می‌رود ولی اگر در خلوت بنشیند و نوار روضه گوش دهد یا کتاب مقتل مطالعه کند، اشک می‌ریزد، به این فرد توصیه می‌کنیم در جمع‌های شلوغ حضور پیدا نکند، بلکه در خلوت بنشیند و به آرامی اشک بریزد.

کسی هست که اگر مجلس، تاریک شود، اشکش سرازیر می‌گردد و در حالی که چراغ‌ها روشن است، خجالت می‌کشد گریه کند، به این فرد توصیه می‌کنیم در مجالسی شرکت کند که چراغ‌ها را خاموش می‌کنند.

کسی هست که اگر چراغ‌ها خاموش شود، وحشت می‌کند و این وحشت، موجب می‌شود اشکش خشک شود، به این فرد توصیه می‌کنیم در مجالسی شرکت کند که چراغ‌ها را خاموش نمی‌کنند.

کسی هست که اگر شمعی جلو خودش روشن کند، در حالی که مجلس، تاریک است، با نگاه به شمع، حالتی از رقت قلب به او دست می‌دهد که اشکش جاری می‌شود، به این فرد توصیه می‌کنیم همراه خودش، شمع ببرد تا به این بهانه، اشک را دریابد.

کسی هست که اگر شمعی جلوش روشن کنند، تمام حواسش معطوف این می‌شود که شمع، واژگون نشود و فرش را نسوزاند. به چنین شخصی توصیه می‌کنیم اگر شمعی جلوش روشن کردند، آن را خاموش کند و یکسره

حواسش را به مرثیه بسپارد تا اشک بریزد.

پس توصیه‌ی ما، بر محور انجام دادن کارهای حلالی است که منجر به گریه می‌گردد. اما کارهای حرام، هر چند منجر به گریه و اشک بر حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) شود، ارزش ندارد و اشکی که از آن حاصل می‌شود، با اشکی که از پوست کندن پیاز حاصل می‌شود، یکی است.

مثلاً اگر حضور در شبیه‌خوانی‌ای که همراه با موسیقی است، حالت گریه هم بیاورد، ارزش ندارد. اگر برهنه شدن در جایی که نامحرم حضور دارد، موجب اشک هم بشود، ارزش ندارد. اگر عزاداری، منجر به غصب و تصرف در مال مسلمان، بدون رضایت او باشد، ارزش ندارد.

توجه داشته باشید که اصحاب منہاج فردوسیان (کثر الله امثالهم)، سودجوترین مردم روی زمین هستند و در زیر آسمان کبود، سودجوتر از اصحاب منہاج فردوسیان نخواهید یافت. طمع اینان آنقدر زیاد است که اگر خورشید را در دست راستشان و ماه را در دست چپشان بگذارند و تمام ثروت و قدرت و محبوبیت دنیا را یکجا به آنان بدهند، با یک متر از بهشت، عوض نمی‌کنند. همیشه به این عزیزانم توصیه کرده‌ام که به دنبال سود عالی خود باشند و تمام همتشان را برای رسیدن به درجات عالی‌تری بهشت، جمع کنند.

مبادا جایی «اشک» باشد و آنان بهانه بیاورند و نباشند. مبادا مداح خوب یا روضه‌خوان خوبی به مسجد و حسینیه بیاید و آنان به بهانه‌ی این که هیأت امناء را قبول ندارند، خود را از فیض اشک، محروم کنند. همچنین مبادا روز عاشورا، در کوچه و بازار، به دنبال جمع کردن نذری باشند. روز عاشورا، روز عزاداری است نه روز جمع کردن آش و قورمه‌سبزی نذری. روز عاشورا، روز

سینه و زنجیر و دسته و قمه‌زنی نیست، روز عاشورا روز عزاداری با «اشک» است.

عزیزان من، احیای شعائر حسینی، دروغ بزرگی است که سال‌هاست در گوش ما گفته می‌شود. حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) شعائر خاصی در مقابل شعائر قرآن و سنت جدّ بزرگوارشان ندارند. تمام چیزهایی که به عنوان «شعائر حسینی» به ما معرفی شده، همانند، سینه‌زنی، زنجیرزنی، قمه‌زنی، علم‌گردانی، نخل‌برداری، نشانه‌کشی، پیراهن مشکی، نصب پرچم سیاه بر سردر منازل و مغازه‌ها و... همگی از اختراعات و شیرین‌کاری‌های شیعه است و هیچ ربطی به قرآن و سنت و عترت ندارد. هیچ کدام از اینها، از شعائر دینی یا شعائر حسینی نیست.

پس هشدار می‌دهم که دین خدا را با آئین‌های عزاداری، اشتباه نگیرید. حسینیه، مثل مسجد نیست که حتی نشستن در ثواب داشته باشد. حسینیه مکانی است که ورود جنب و حائض به آن، بدون اشکال است و اگر نجس شود، تطهیرش واجب نیست. ورود به حسینیه، دعای خاصی ندارد و خروج از آن نیز دعا و ذکر خاصی ندارد. حسینیه، سالن اجتماعات است، اگر اشک بر مظلومیت مولای غریبمان داشت، ارزش دارد و گرنه، ارزش خاصی ندارد و مانند تمام سالن‌های همایش و آمفی‌تاترها خواهد بود. کسی که در خانه‌اش می‌نشیند و بر مظلومیت مولای مظلوممان گریه می‌کند، ارزشش قابل مقایسه با کسی نیست که به حسینیه می‌رود و چای و قهوه و غذای نذری می‌خورد.

پس سعی کنید خود را از خیالات باطل برهانید و دوست داشتن و دشمن داشتن خود را بر محور دین خدا یعنی قرآن و سنت و عترت بنا کنید نه بر

محور حسینی که سالنی برای اجتماع عزاداران است. سلام مرا به مردم محلتان برسانید و آنان را نسبت به مراعات احکام شرعی دینشان آگاه کنید و تشویق نمایید. نکند - خدای نکرده - آلوده به حرام و معصیت حضرت باری تعالی باشند و در همان حال، رفتن به حسینی خالی از «اشک» را ارزش بدانند. رفتن به حسینه در صورتی ارزش دارد که در آنجا، بر سالار شهیدان و شهدای کربلا (علیهم السلام) گریه کنند. در پایان، لازم می‌دانم نکته‌ای را تذکر دهم. این که نوشته‌اید آمدن برخی اصحاب منهج فردوسیان به حسینه، موجب عوض شدن دیدگاه مردم نسبت به نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان می‌گردد، سخن گزافی است. اگر این مطلب را نوشته‌اید که مرا به طمع بیاندازید، بدانید که چیدمان نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان به نحوی است که منهجی شدن تمام مردم با منهجی نشدن حتی یک نفر، فرقی در بهره‌ی دنیوی من ندارد. البته اگر مرجع تقلید می‌شدم، هر مقدار که بر مقلدینم افزوده می‌شد، وجوهات بیشتری به دفترم سرازیر می‌گشت و همین، دلیلی کافی برای کوتاه آمدن از برخی مواضع بود؛ ولی مسیر نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، یکسویه است، یعنی هر چه خیر دنیوی که داشته باشد، برای خود آن شخصی است که منهجی شده است. البته امیدوارم از بهره‌های اخروی بی‌نصیب نباشم. پس خیال نکنید جلب نظر موافق مردم، برایم اهمیتی دارد و به دنبالش هستم. تا زمانی که توان و اجازه داشته باشم، ترویج قرآن و سنت و عترت خواهم کرد، بدون طمع مادی و اغراض دنیوی.

ان شاء الله

خداوند، ما و شما را بر صراط مستقیم قرآن و سنت و عترت، مستحکم و

مستدام بداراد

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۵: رساله‌ی توضیح المسائل

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان که بر اساس احتیاط نگاشته شده است، بر اساس کدام یک از موارد زیر است؟

۱. فتواها و احتیاط‌های فقهاء و مجتهدین زنده‌ی این زمان، که از طرف کارشناسان اجتهاد و فقه، به عنوان فقهای واجدالشرائط و مراجع تقلید و بهترین مجتهدین برای رجوع افراد، در مسائل شرعی (ناواضحات و نامسلّمات) مشخص شده‌اند، در نظر گرفته می‌شود؟ (که با از دنیا رفتن هر کدام از این فقهاء و مجتهدین، نظراتشان حذف خواهد گردید و رساله به‌روز خواهد شد)

۲. فتواها و احتیاط‌های تمام فقهاء و مجتهدین در عصر غیبت استاد حاضر (ارواحنا فداه)، که به عنوان فقهای واجدالشرائط و مراجع تقلید و بهترین مجتهدین زمان خودشان برای رجوع افراد، در مسائل شرعی (ناواضحات و نامسلّمات) مطرح بوده‌اند، در نظر گرفته می‌شود؟

۳. فراتر از فتواها و احتیاط‌های تمام فقهای واجدالشرائط و مراجع تقلید و بهترین مجتهدین در عصر غیبت استاد حاضر (ارواحنا فداه)، که برای رجوع افراد در مسائل شرعی (ناواضحات و نامسلمات) مطرح بوده‌اند، در نظر گرفته می‌شود؟ (منظور از فراتر، بدین گونه است که اگر تمامی فقهای واجدالشرائط و مراجع تقلید و بهترین مجتهدین در عصر غیبت استاد حاضر (ارواحنا فداه)، در مسأله‌ای، اما، اگر و شاید مطرح کنند، ما به کلی آن مسأله را ترک می‌کنیم).

اللهم اسکنا الفردوس الاعلی مع محمد و آل محمد بحق محمد و آل محمد
مع اصحاب المنهاج الفردوسیین ان شاءالله الرحمان.
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در کتاب «اصول احتیاط» که در حکم مقدمه‌ی مفصلی بر «رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان» است، به طور کامل به این سؤال، پاسخ داده شده است؛ اما به طور اجمالی عرض می‌کنم: مسائل رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان به نحوی تنظیم شده است که نظر آیات قرآن، روایات معتبر و فقه شیعی، تأمین گردد.

یعنی کسی که بر طبق فتاوی مندرج در این رساله‌ی توضیح المسائل عمل کند، به قوی‌ترین احتمال، نظر شارع مقدس را عمل کرده است. البته توجه داشته باشید که احتیاط در محذورین ممکن نیست، لذا در چند مسأله‌ی اندک، باید تقلید کرد.

نکته‌ی ممتاز، این است که چون مبنای مسائل در این رساله، آیات و روایات

و فتاوی‌های جمهور فقهاست، با رحلت مجتهد خاص، تغییری در آن ایجاد نمی‌شود و کسی که به آن عمل می‌نماید، با مُردن فلان مرجع تقلید، نیازمند جستجوی مرجع تقلید دیگر نمی‌گردد. به عبارت دیگر، هر گاه کسی به این رساله عمل کند، به فرض غم‌انگیز، که تمام مراجع معظم تقلید، یکباره چهره در نقاب خاک بکشند، هیچ تغییری در رویه‌ی او ایجاد نمی‌شود و دچار هیچگونه سردرگمی و تحیری نمی‌گردد. برعکس مقلدین مرجع خاص که با مُردن او، به جستجوی اعلم بعدی بر می‌آیند.

این رساله‌ی توضیح المسائل، برای آزادمردانی تنظیم شده که «رکن رابع» را بر نمی‌تابند. یعنی بعد از «خدا» و «نبی» و «وصی»، سرسپرده‌ی غیرمعصوم نمی‌شوند؛ بلکه نظرات کارشناسان را می‌گیرند و به نزدیک‌ترین نظر به احتیاط، عمل می‌کنند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۶: استفسار از الف دعایی

متن نامه:

به نام بالاسری

سلام حاجی

ای چیزای که می‌نویسید: بداراد و کناد و از اینا، اینا ینی چی؟ یه کم زیر سیکل بگید، شاد امام حالیمون شد. با سایتتون که حال می‌کنیم به مولا.

نوکر تیم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سعی من بر آسان نویسی است ولی چون بیشتر مطالب، دارای عمق است، موهیم سخت‌نویسی است. به عبارت ساده، چون اکثر مطالبی که در جواب‌ها نوشته می‌شود، عمیق است، هر چند تلاش می‌کنم از کلمات و عبارات ساده، روان و قابل درک عوام استفاده کنم، ولی باز هم انتقال معانی، به دشواری صورت می‌گیرد.

پس توصیه می‌شود، هر مطلب را بیش از یک بار و با آرامی و متانت، مطالعه نمایید تا به عمق مطالب رسیده و بهره‌ی کامل بردارید.

در ادبیات فارسی، مقرر است که هر گاه فعل ماضی، بخواهد تبدیل به فعل دعایی شود، قبل از حرف آخرش، الفی افزوده می‌شود. به این الف، «الف دعایی» گفته می‌شود. پس کسی که بخواهد دقیق بنویسد، باید فعل ماضی و فعل دعایی‌اش فرق داشته باشد. فعل ماضی، دلالت بر انجام شدن فعل در گذشته دارد، در حالی که فعل دعایی، دلالت بر تقاضای انجام شدن فعل در آینده می‌کند. به این مثال توجه کنید:

کسی که در اینجا درختی بکارد، از میوه‌اش استفاده کند. (اخبار از این که هر گاه کسی، درختی در اینجا بکارد، از میوه‌اش استفاده خواهد کرد).

کسی که در اینجا درختی بکارد، از میوه‌اش استفاده کند. (انشاء دعاست به معنی این که خدایا هر کس در اینجا درختی بکارد، چنان کن که از میوه‌اش استفاده نماید).

مثال دیگر:

هر کس به این فقیر کمک کند، خدایش در روز قیامت، هزار برابر ثواب دهد. (خبر دادن است از این که هر کس به این فقیر کمک کند، خدای تعالی در روز قیامت، به او هزار برابر ثواب خواهد داد)

هر کس به این فقیر کمک کند، خدایش در روز قیامت، هزار برابر ثواب دهد. (دعاست، به این معنی هر کس به این فقیر کمک کند، امید است و آرزو می‌کنیم که خدای تعالی، هزار برابر در قیامت، ثوابش بدهد).

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۷: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

آیا این حدیث قدسی صحیح است که خداوند می‌فرماید: «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس مردم را آفریدم برای اینکه شناخته شوم»؟

اگر این روایت صحیح است، پس چرا در کتاب قواعد نظری آمده است که سخن گفتن درباره‌ی ذات مقدس پروردگار متعال، همراهی جز زیاد شدن حیرت ندارد؟

ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آنچه حدیث قدسی خوانده‌اید و بسیار مشهور در نزد عرفاست، سند معتبر ندارد. قدیمی‌ترین منبعی که این جمله در آن آمده، کتاب «طبقات الصوفیه» اثر خواجه عبدالله انصاری هروی (متوفای ۴۸۱ هجری قمری) است. تمام منابعی که بعد از او این سخن را نقل کرده‌اند، از او گرفته‌اند. عبدالله انصاری، معروف به «پیر هرات» از سران صوفیه است. با این حساب، چنین تناقضی پیش نمی‌آید و همواره، تفکر در ذات حق تعالی، موجب تحیر و سرگردانی است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۸: توسل

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

۱. آیا توسل به غیر از استادان منهج فردوسیان (علیهم السلام) جایز است؟
۲. اگر جایز است به چه کسانی و چیزهایی می‌شود توسل کرد؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

«توسل» به معنی وسیله گرفتن برای رسیدن به مقصد است. پس، سراسر زندگی موجودات زنده در این دنیا، پُر از «توسل» است؛ زیرا هر مقصدی، راهی دارد و هر راهی، وسیله‌ی مناسب با خودش را می‌طلبد.

البته یک نوع از توسل، ممنوع و مذموم است و آن، «مؤثر» دانستن وسیله به صورت استقلالی در رساندن به مقصد می‌باشد؛ زیرا رساننده‌ی اصلی به مقصد، حول و قوه‌ی خداست که بدون وسائل و وسائط ظاهریه‌ی دنیویه، جاری نمی‌شود.

به عبارت دیگر، نباید هیچ وسیله‌ای را بدون در نظر گرفتن حول و قوه‌ی الهی، مؤثر بدانیم؛ که اگر چنین کردیم، بت‌پرست می‌شویم؛ چه متوجه باشیم و چه متوجه نباشیم.

به عنوان مثال، هر گاه دندانان درد بگیرد، «متوسل» به دندانپزشک می‌شوید. برای رسیدن به مطب دندان‌پزشک، «متوسل» به ماشین و مانند آن می‌شوید. دندان‌پزشک برای تسکین درد شما، «متوسل» به خالی کردن عصب دندان می‌شود. برای این کار، «متوسل» به مته‌ی مخصوص می‌شود. برای این که احساس درد شدیدتر نکنید، «متوسل» به ماده‌ی بی‌حس‌کننده می‌شود. برای خارج کردن ماده‌ی بی‌حس‌کننده، «متوسل» به سرنگ می‌شود. برای تزریق متمرکز در لثه، «متوسل» به سوزن میان‌تهی می‌شود. برای فرورفتن آسان سوزن در لثه، «متوسل» به تیز کردن سر سوزن

می‌شود. شما نیز برای استخدام (= به خدمت گرفتن) دندان‌پزشک، «متوسل» به پول می‌شوید و همینطور...

بعد از این مقدمه، جواب سؤالات شما را عرض می‌کنم:

جواب ۱: «توسل» به معنی عام آن، هم «ممکن» است و هم «جایز» است و هم «جاری و ساری در سراسر زندگی» است ولی توسل برای رسیدن به درجات عالی‌های اخروی (کمال و سعادت) در انحصار تعالیم رسیده از ثقلین می‌باشد. در فرازی از اواخر زیارت جامعه‌ی کبیره می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ
الْأَخْيَارِ الْأَيَّمَّةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي»

یعنی: پروردگارا اگر شفاعت‌کنندگانی (وسیله‌هایی) نزدیک‌تر به تو از محمد و خاندان نیکوکارش، آن پیشوایان نیک، می‌یافتم، البته آنان را شیعیان (و وسیله‌ام برای رسیدن به مقصدم) قرار می‌دادم.

توجه داشته باشید که «توسل» به «توسل عام» و «توسل خاص» تقسیم می‌شود. همچنین «توسل خاص» به «توسل دنیوی» و «توسل اخروی» تقسیم می‌شود که در نسخه‌ی دوم «مفاهیم راهبردی بر مبنای منهج فردوسیان» به تفصیل، بیان شده است و شرح آن در این مختصر، نمی‌گنجد.

جواب ۲: خدای تعالی، برای هر مقصدی، راهی و برای هر راهی، وسیله‌ای قرار داده است. وهابیت ملعون، از یک سوی بام و شیعیان سرگردان، از سوی دیگر بام افتاده‌اند. نه «توسل» به معنی مطلق و عامش، بت‌پرستی و شرک است، آن گونه که وهابی‌های رجس نجس می‌پندارند و نه همه جور «توسل» به ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) و امامزادگان، جواب می‌دهد و نتیجه‌بخش است، آن گونه که برخی شیعیان ساده‌لوح می‌پندارند.

راه پیدا کردن همسر، بچه‌دار شدن، پولدار شدن، یافتن شغل مناسب، خانه‌دار شدن و مانند اینها، منحصر در توسل به ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) نیست و در بیشتر موارد، پیمودن راه طبیعی و مادی آن، بهتر و زودتر جواب می‌دهد.

ولی آن توسلی که قطعاً و حتماً، منحصر در ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) است، توسل به برنامه‌ی تربیتی آنان است که ما آن را «منهج فردوسیان» نامیده‌ایم. به عبارت ساده، هیچ راهی برای رسیدن به کمال و سعادت نیست جز چنگ زدن به دامن تعالیم ثقلین، یعنی قرآن و عترت طاهره (علیهم‌السلام) ولی برای رسیدن به پول و فرزند و خانه و مانند اینها، راه‌های دیگری نیز وجود دارد.

در پایان، لازم به ذکر است که بحث توسل، زوایای مختلفی دارد، ولی معمولاً ناظر به اشکالات و هابیت خبیث بررسی می‌گردد، لذا به حقیقت مطلب پرداخته نمی‌شود و اصل «توسل»، بدون جانبداری‌های حزبی و سیاسی، بیان نمی‌شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۰۹: عمل صالح

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام حاج فردوسی

۱. عمل صالح چیست؟

۲. اگر کسی قبل از طلوع و غروب خورشید به جای ذکر ضروری، ذکر دیگری بگوید، آیا عمل صالح انجام داده است؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: عمل صالح، منحصر به انجام قوانین عملی منهج فردوسیان است. به عبارت دقیق، مراعات قوانین طبقات اول، سوم، پنجم، هفتم و نهم از قوانین عملی منهج فردوسیان را «عمل صالح» می‌دانیم.

جواب ۲: «عمل صالح» مراتبی دارد. گاهی انجام مرحله‌ی پیش‌تر، به قدری مهم است که پرداختن به عمل صالح در مراحل بعدی، ممنوع و گناه شمرده می‌شود. مثلاً در جایی که نماز واجب در حال قضا شده است، پرداختن به تلاوت قرآن یا نافله خواندن، ممنوع است. این قانون کلی، برای تعارض قوانین طبقات اول و سوم با بقیه‌ی طبقات است ولی در آنچه سؤال شده، چون از طبقه‌ی پنجم است، نمی‌توان به قطع، حکم به ممنوعیت آن نمود ولی بسیار شایسته است که عالماً و عامداً، ذکر دیگری را جایگزین ذکر طلوع و غروب نکنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۰: استفاده از برنامه‌های موسیقی‌دار

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

۱. استفاده از برنامه‌های مفید تلویزیون و یا رادیو، اعم از اخبار یا برنامه‌های دیگر، یا حتی سایت‌های بعضی از علمای دین و حتی برخی مراجع تقلید، در صورتی که مطمئن باشیم موسیقی به گوش مان خواهد خورد، در منهج فردوسیان چه جایگاهی دارد؟

۲. اگر احتمال بدهیم چه طور؟

با تشکر فراوان از حوصله‌یتان.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

قبل از انقلاب، انواع موسیقی حرام بود. اوایل انقلاب، بعضی موسیقی‌ها حلال شد ولی نشان دادن آلات موسیقی در تلویزیون، ممنوع بود. این اواخر، نشان دادن آلات موسیقی در تلویزیون هم آزاد شد! و چندی قبل، آیاتی از سوره‌ی شمس را همراه با نواختن تار، خواندند! و در یکی از محافل رسمی، جمعی دف‌زنان، قرآن کریم را برای تلاوت به جایگاه آوردند و معلوم نیست این سیر نامبارک، تا کجا ادامه خواهد یافت.

خودم در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران دیدم (نقل قول نیست) که روحانی‌ای تفسیر قرآن می‌گفت و همراه با آن، تار یا نی می‌زدند! خودم دیدم در برنامه‌ای به نام «حدیث سرو» که از حالات و مقامات فقها و اهل

تقوا می‌گفتند و همراه آن، نی و تار می‌نواختند! خودم دیدم که سخنان امام راحل (ره) و رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) را با چاشنی موسیقی پخش می‌کنند!

کار را به جایی رسانده‌اند که تار و دف و نی و مانند اینها، مثل نمک غذا، از لوازم تلویزیون و رادیو شده است! یعنی دعای کمیل و دعای ندبه و خطبه‌های نماز جمعه که همراه با موسیقی نیست، بی‌نمک به نظر می‌رسد. البته بین بازپخش خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، موسیقی پخش می‌کنند تا بی‌نمکی خطبه‌ها، در کام متدینین جبران شده باشد!

چاره‌ی این قصه‌ی پرغصه، رویگرداندن از شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی‌ای است که سخنان خوب را همراه با موسیقی به کام جان بینندگان و شنوندگان خود می‌ریزند.

البته در مورد سایت‌های اینترنتی، بخصوص سایت‌های مراجع معظم تقلید، ندیده‌ام که همراه با موسیقی باشد ولی اگر چنین چیزی در آخر الزمان اتفاق افتاد، صدای سیستم را ببندید و از مطالب مفید آن، استفاده نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۱: مخالفت پدر و مادر با قوانین

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

۱. انجام دادن قوانین عملی طبقه‌ی پنج تا ده را باید با اذن والدین انجام

دهیم؟

۲. اگر با بعضی از قوانین در این طبقات مخالفت کنند چه کار کنیم؟

ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: قوانین عملی طبقات اول تا چهارم که مشتمل است بر انجام واجبات و ترک محرمات، نیازی به اجازه‌ی والدین ندارد و حتی در صورت مخالفت آنان نیز باید مراعات شود. مثلاً اگر پدر یا مادر، با ریش گذاشتن فرزندش مخالف است، به مخالفتش اعتنا نمی‌شود و حکم خدای تعالی، مقدم بر خواسته‌ی نفسانی پدر و مادر می‌باشد؛ ولی در طبقات پنجم و ششم، که مشتمل بر مستحبات مؤکده و مکروهات شدید است، احتیاط حکم می‌کند که به نحوی، رضایت پدر و مادر، جلب شود و در صورتی که موجب آزارشان می‌باشد، ترک گردد. مثلاً اگر خواندن نماز شب، موجب می‌شود پدر یا مادر مریض، بیدار شود و درد و بیماری‌اش شدت یابد، باید ترک شود و در قضای آن در روز، خوانده شود.

اما در قوانین طبقات هفتم تا دهم، حتماً باید رضایت پدر و مادر در کار باشد و در صورت ناراضی بودن پدر یا مادر، ترک گردد.

جواب ۲: به مخالفت پدر و مادر با مراعات قوانین طبقات اول تا چهارم، اعتنا نکنید. به مخالفت پدر و مادر با مراعات قوانین طبقات پنجم و ششم، احترام

بگذارید و بکشید که آنان را راضی کنید و اگر راضی نشدند، مراعاتش را ترک کنید. به مخالفت پدر و مادر با مراعات قوانین طبقات هفتم تا دهم، احترام بگذارید و لازم نیست در راه راضی کردن آنان، تلاش کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۲: تشخیص ضرورت

متن نامه:

سلام

آیا عمل جراحی پرده‌ی بکارت غضروفی، که منجر به دیدن و لمس آلت تناسلی می‌شود، دارای ضرورت است؟

ببخشید

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تشخیص ضرورت، بر عهده‌ی مکلف است. یعنی باید بنگرد و دقت کند که آیا کار مهم‌تری با ارتکاب این معصیت، انجام می‌گیرد یا نه؟ به عبارت ساده، باید امر مهم‌تری در میان باشد که انجام گناه را جایز نماید. مثلاً هر گاه جان یا آبروی مسلمان محترم، در معرض خطر جدی قرار گیرد، می‌تواند مجوز انجام چنین عملی باشد. در هر حال، نمی‌توان بدون ملاحظه‌ی تمام جوانب،

حکم مسأله را بیان نمود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۳: قضای روزه‌های مناسبتی

متن نامه:

با سلام

اگر نتوانم در مناسبت‌هایی مانند «دحو الارض» یا «عید غدیر» روزه بگیرم، آیا می‌توانم فردای آن یا با چند روز فاصله، قضایش را بجا بیاورم؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

روزه‌ی مناسبتی، فرصتی است که اگر از دست رفت، قابل جبران نیست؛ همچنان که در حدیث مشهور از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است که فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا تَتَرَصَّدُوا لَهَا» (عوالی اللّالی

احسائی جلد ۱^۱ صفحه‌ی ۶۹^{۶۹} الفصل العاشر فی أحادیث

تتضمن شیئا من الآداب الدینیة)

ترجمه: همانا برای خدای تعالی در روزگارتان، وزش‌هایی است،

هان آن را شکار کنید.

و در روایتی دیگر آمده است:

«إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا بِكَثْرَةِ
الِاسْتِعْدَادِ» (عوالی اللثالی احسائی جلد ۱ صفحہ ۱۱۸)؛ الجملة
الثانية في الأحاديث المتعلقة بالعلم وأهله وحامله

ترجمه: همانا برای پروردگارتان در روزگارتان ورزش‌هایی است، هان
خود را در معرض آن قرار دهید با بسیار آماده شدن.

به عبارت ساده، مثل این که الان باران می‌آید، اگر شما همین الان به فضای
آزاد نروید، فردا نمی‌توانید قضایش را بجا آورید زیرا دیگر بارانی نمی‌بارد.
همچنان که اصل روزه، تشریح شده، قضای آن نیز باید تشریح شده باشد.
یعنی وقتی روزه‌ی ماه رمضان را واجب کردند، قضای آن، برای کسی که به
علت سفر یا مرض نتواند روزه بگیرد را نیز قرار دادند. اگر سه روز روزه در
ماه - که معروف به روزه‌ی دهر است - را تشریح کردند، در کنارش فرمودند
اگر نتوانستی، در روزهای دیگر یا حتی روزه‌های تابستان را در زمستان، قضا
کن. ولی در سایر مناسبت‌ها، قضای روزه‌اش تشریح نشده است. پس
فرصتی است که اگر از دست رفت، رفت که رفت و دیگر قابل جبران نیست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۴: ازدواج موقت

متن نامه:

باسلام و آرزوی موفقیت برای شما

در چند سال اخیر فردی در تهران به نام... که روحانی هم هست، اقدام به واسطه‌گری برای ازدواج موقت به صورت ماهیانه و ساعتی می‌کند. همه کارهایش حتی خواندن عقد هم به صورت تلفنی است. ۶۰ هزار تومان برای ثبت نام از مرد می‌گیرد و موقع خواندن عقد تلفنی هم ۵۰ هزار تومان از مرد می‌گیرد، احتمالاً مبلغی هم از خانم‌ها می‌گیرد.

برای عقد ماهیانه، شرایط خانم‌ها این است که فقط ماهی ۸ بار، هر بار ۲ ساعت فقط ملاقات باید صورت بگیرد. مهریه‌ها هم از ۷۰۰ و ۸۰۰ تومان به بالا است. برای ساعتی‌ها هم ۶۰ و ۷۰ هزار تومان برای یک ساعت است. آیا کار ایشان که بدون رعایت مجوزات قانونی و قوانین بهداشت و... است صحیح است؟

آیا این مبلغ که برای واسطه‌گری می‌گیرند منصفانه است؟

مبلغ مهریه‌های تعیین شده برخلاف فلسفه‌ی ازدواج موقت است که خصوصاً برای کسانی است که توانایی مالی ازدواج دائم را ندارند نه برای کسانی که تمکن مالی خوبی دارند.

آیا ازدواج‌های ساعتی زنان یائسه که در روز با چند نفر می‌توانند ازدواج کنند،

از نظر بهداشتی و شرعی صحیح است؟

هیچ نهادی بر کار ایشان نظارت ندارد؟

این روش هم از سوی او، هم از سوی زنان، یک تجارت و سوء استفاده از

قوانین اسلام نیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بحث ازدواج موقت، چند ضلع دارد که اگر به خوبی تبیین نشود، موجب بدفهمی آن خواهد شد. به صورت خلاصه، به این اضلاع می‌پردازم و شما را برای آشنایی با اسناد و مدارک این نوشتار، به کتاب‌های مفصل فقهی و حدیثی معتبر شیعی ارجاع می‌دهم.

ضلع اول: دعوای شیعه و عامه است بر سر این که آیا ازدواج موقت، ازدواج است یا زنا. عامه بعد از نهی خلیفه‌ی دوم، معتقد شده‌اند که ازدواج موقت، زنا محسوب می‌شود. حتی در نزد برخی فرقه‌های اسلامی، به خاطر مسائل سیاسی، بدتر از زنا شمرده می‌شود! در جای خود، ثابت شده است که ازدواج موقت، سنت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است و نهی خلیفه، اثری در حرام کردن آن ندارد. نهایت همراهی‌ای که می‌توان نمود، این است که بگوییم هر گاه رهبر جامعه‌ی اسلامی، با استفاده از اختیاراتی که دارد، عملی را ممنوع کند؛ آن ممنوعیت، محترم است و جامعه باید مراعات نماید، ولی باید توجه داشت که این دست ممنوعیت‌ها، محدود به زمان زمامداری خود آن شخص است و نباید تا روز قیامت، پایدار بماند.

ضلع دوم: خیانت به همسر دائم است. برخی معتقدند اگر مرد متأهل، اقدام به ازدواج موقت کند، به همسر دائمش خیانت کرده است. این نظریه‌ی فمینیستی، سندی در تعالیم اسلامی ندارد. البته در قرآن کریم، آمده است که مرد، بین همسرانش به عدالت رفتار کند و یک طرف را بلا تکلیف نگذارد، ولی خیانت شمرده نشده است.

ضلع سوم: مسائل بهداشتی است. برخی مخالفین، ازدواج موقت را عاملی برای شیوع بیماری‌های مقاربتی و مسری می‌دانند. این بحث، از حیثه‌ی

تخصص بنده خارج است و نمی‌توانم در آن نظر بدهم، ولی گویا با وسائل بهداشتی خاص، بتوان جلو انتقال بیماری‌های مسری به طرف مقابل را گرفت.

ضلع چهارم: حلالیت فرزند است. عامه، به پیروی از حکم خلیفه‌ی ثانی، فرزندی که از ازدواج موقت حاصل می‌شود را حرام‌زاده می‌پندارند ولی بر طبق فقه آل محمد (علیهم‌السلام) چنین فرزندی، حلال‌زاده است و تمام احکام فرزند همانند محرمیت و ارث را دارد.

ضلع پنجم: سرنوشت عاطفی فرزند است. برخی مخالفین، فرزندی که ثمره‌ی ازدواج موقت باشد را همانند فرزند طلاق می‌شمارند، زیرا معمولاً زمانی به دنیا می‌آید یا به مرحله‌ی تکامل عقلی و عاطفی می‌رسد که یکی از والدین - و بیشتر پدر - در کنارش نیست. این اشکال را نیز می‌توان با استفاده از وسائل و داروهای پیشگیری از انعقاد نطفه، برطرف نمود.

ضلع ششم: میزان مهریه است. در تعالیم اسلامی، برای میزان مهریه، هیچ محدودیتی نیامده است و به توافق طرفین و استطاعت مالی مرد بستگی دارد.

ضلع هفتم: مدت عقد موقت است. بر سر این که مدت عقد موقت، از چه حد اقل و حد اکثری برخوردار باشد، در بین علما اختلاف است ولی راه احتیاط، این است که از زمان یک بار بهره‌وری جنسی کمتر نباشد و از ادامه‌ی عمر طبیعی انسان، بیشتر نباشد. به عبارت ساده، در عقد موقت، حد اقل از نیم ساعت و یک ساعت، کمتر نباشد و برای مرد مثلاً چهار ساله، از چهل سال و پنجاه سال، بیشتر نباشد؛ زیرا عمر طبیعی در این زمان، بیش از هشتاد سال و نود سال نیست.

ضلع هشتم: شرایط عقد موقت است. در ازدواج موقت، همانند ازدواج دائم، هر شرطی که برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر خدا نباشد، و در نزد عقلا، محترم شمرده شود، محترم و لازم الاجراست. هر گاه زن قبل از عقد موقت، شرط عدم دخول کرده باشد و مرد نیز بپذیرد، حق دخول ندارد و باید به مادون الفرج بسنده کند. ولی اگر بعداً، زن از شرط خودش برگشت، می‌تواند دخول هم داشته باشد. در برخی شروط همانند حق خوابیدن در هر چهار شب، یک‌بار یا شرط ارث و نفقه، باید راه صلح را پیش گیرند که مسائل کاملش را در رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان، به تفصیل بیان کرده‌ایم.

ضلع نهم: فرق ازدواج موقت با روسپیگری است. مخالفین ازدواج موقت، بسیار می‌کوشند تا ازدواج موقت را برای زنان، همانند روسپیگری و فاحشه‌گری بشمارند. این مقایسه، غیر شرعی است و بی‌احترامی به قوانین اسلام عزیز محسوب می‌شود. کسانی که ازدواج موقت را از این جهت زیر سؤال می‌برند، یا شناخت کافی از اسلام ندارند، یا تسلیم احکام الهی نیستند، و یا اصلاً مسلمان نیستند. حدود و شرایطی که در ازدواج موقت هست، آن را به روشنی از فحشاء جدا می‌سازد. مثلاً نگهداری عده در ازدواج موقت، به این معنی که بعد از جدا شدن از شوهر موقت، باید به مدت دو بار حیض دیدن کامل از ازدواج با شوهر جدید، خودداری کند. در حالی که در روسپیگری، چنین محدودیتی مراعات نمی‌شود و زن فاحشه، هر شب در بستر یک مرد می‌خوابد.

یا این که در ازدواج موقت، اجازه‌ی پدر یا پدربزرگ پدری برای دختران باکره لازم است ولی فاحشات، چنین قیدی را مراعات نمی‌کنند.

یا این که در ازدواج موقت، باید صیغهی ازدواج به عربی صحیح و به قصد انشاء، خوانده شود در حالی که در زنا، چنین مطلبی رعایت نمی‌شود. یا این که زنی می‌تواند ازدواج موقت کند که شوهر دائم یا موقت نداشته باشد، در صورتی که برخی روسپی‌ها، شوهر دارد هستند.

ضلع دهم: محور در ازدواج موقت است. بر سر این که محور در ازدواج موقت، مسائل جنسی است یا مسائل عاطفی یا مسائل مالی و حمایتی، بحث‌های مفصلی بین طرفداران و مخالفان، در جریان است. آنچه از اسم آن (متعۀ) و روح حاکم بر آن استفاده می‌شود، این است که اصل و محور در ازدواج موقت، تأمین اغراض جنسی است، برعکس ازدواج دائم که بعد از مدتی، مسائل عاطفی و داشتن فرزند، به محور اصلی آن تبدیل می‌شود.

ضلع یازدهم: بحث واسطه‌گری در ازدواج موقت است. وساطت در ازدواج، مورد سفارش استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) است، بر عکس وساطت در زنا و لواط که بنا به بعضی روایات، از گناهان کبیره شمرده شده و با نام «قیادت» شناخته می‌شود. پس اگر ازدواج موقت را ازدواج بدانیم نه زنا، باید واسطه‌گری در این امر را نیز حلال و پرخیر و برکت بشماریم.

بعد از این مقدمات کوتاه، به جواب سؤالات شما می‌پردازیم. ان شاء الله
سؤال: آیا کار ایشان که بدون رعایت مجوزات قانونی و قوانین بهداشت و... است صحیح است؟

جواب: روحانی محترمی که نام برده‌اید، استاد حوزه و دانشگاه است یعنی هم برای طلاب علوم دینی تدریس می‌کند و هم برای دانشجویان؛ و دفترخانه‌ی رسمی ازدواج و طلاق دارد، پس هم مجوز شرعی را می‌شناسد و

هم مجوز قانونی دارد. اما مسائل بهداشتی، ربطی به عاقد و واسطه ندارد و طرفین ازدواج، باید مراعات کنند.

سؤال: آیا این مبلغ که برای واسطه‌گری می‌گیرند منصفانه است؟
جواب: از صحت مبالغی که نوشته‌اید، خبر ندارم ولی بر فرض مذکور، اگر چنین مبالغی دریافت می‌کند، منصفانه نیست، هر چند حلال است و اشکال شرعی ندارد.

سؤال: مبلغ مهریه‌های تعیین شده برخلاف فلسفه‌ی ازدواج موقت است که خصوصاً برای کسانی است که توانایی مالی ازدواج دائم را ندارند نه برای کسانی که تمکن مالی خوبی دارند.

جواب: این که فلسفه‌ی تشریح ازدواج موقت، برای فقراست نه اغنیاء، حرف بدون سندی است. در هیچ کدام از آیات و روایات که منبع دین محسوب می‌شوند، چنین چیزی نیامده که ازدواج موقت، برای فقرا وضع شده است نه برای ثروتمندان. پس شایسته است از فلسفه‌تراشی برای احکام الهی، پرهیز کنید، همچنان که شایسته است واسطه‌ها و عاقدین محترم، در دریافت حق وساطت و قرائت خطبه، انصاف را مراعات کنند.

سؤال: آیا ازدواج‌های ساعتی زنان یائسه که در روز با چند نفر می‌توانند ازدواج کنند، از نظر بهداشتی و شرعی صحیح است؟

جواب: از نظر فقه آل محمد (علیهم‌السلام) - که خداوند ما و شما را از معتقدین و عاملین به آن قرار دهد - زن یائسه، عده ندارد، یعنی لازم نیست مدتی بعد از جدا شدن از شوهر اول، برای ازدواج با شوهر دوم، صبر کند. لذا می‌تواند هر ساعت، به عقد یک نفر در آید. اما این که این کار، از لحاظ بهداشتی، خطرناک است یا راهی برای از بین بردن یا کاستن خطرانش

هست، خارج از تخصص بنده است و پزشکان محترم، باید اظهار نظر نمایند.

سؤال: هیچ نهادی بر کار ایشان نظارت ندارد؟

جواب: عرض شد که بر طبق تحقیق بنده، روحانی نامبرده، تمام مجوزهای قانونی را داراست، لذا نهادهای ذی ربط بر کار ایشان نظارت خواهند داشت. و
الله اعلم

سؤال: این روش، هم از سوی او، هم از سوی زنان، یک تجارت و سوء استفاده از قوانین اسلام نیست؟

جواب: بهتر است کسب درآمد از راههایی که منع شرعی و قانونی ندارد را «اشتغال زایی» بنامید تا «سوء استفاده از قوانین اسلام». وقتی معرفی مرد و زن به یکدیگر برای ازدواج، حلال و دارای ثواب است و کسب درآمد از آن نیز حلال است، چرا این چشمه از درآمدزایی را بر روی جامعه می ببندید و نام «سوء استفاده» بر آن می نهید؟!

وقتی اسلام عزیز، قرض دادن پول به شرط زیادی را حرام می شمارد، ولی مستحب می داند کسی که پولی قرض کرده، از نزد خودش، با مقداری اضافی به صاحب مال بدهد، چرا باید جلو این خیر را بگیریم؟!

وقتی اسلام عزیز، این که زن، بدون هیچ قید و بندی، بدنش را برای استمتاع جنسی در اختیار مردی قرار دهد، گناه کبیره می شمارد، و درآمدش را حرام می داند، ولی وقتی با شرایط و حدود خاصی باشد، این کار را جایز می داند و درآمدش را حلال می شمارد، چرا باید جلو این راه کسب حلال را ببندیم؟!

توجه داشته باشید که برخی تنگ نظری ها، نتیجه ای جز فساد جامعه و تباهی مردم ندارد. بستن راه حلال، مساوی با باز شدن راه حرام است. غریزه را

نمی‌توان تعطیل کرد و راه اطفاء آن را نیز نمی‌توان مسدود نمود، پس اجازه بدهید از همان مسیرهای حلال و شرعی و نورانی‌ای که خدای تعالی قرار داده، انجام پذیرد.

در پایان عرض می‌کنم، بر طبق روایت معتبر، امام صادق (علیه‌السلام)، فرمودند: ایمان مرد، کامل نمی‌شود مگر این که ازدواج موقت بجا آورد. یعنی تا زمانی که به صورت عملی انجام ندهید، احتمال افتادن در حکم شیطانی کسی که آن را ممنوع اعلام کرد، وجود دارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۵: استاد حاضر

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

۱. آیا استاد حاضر (ارواحنا فداه) منهجی است، یا به خاطر بسمت و جایگاه استادی، از منهجی فراتر است؟
۲. آیا در شأن منهجی هست که بعد از گفتن نام استادان منهج فردوسیان (علیهم السلام)، جمله‌ی «ارواحنا لتراب مقدمه الفداء (ارواح ما فدای خاک پایش)» را بگوید؟ همچنین بوسیدن پای آنان (علیهم السلام).
به امید همسایگی در فردوس اعلی ان شاء الله.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: این سؤال، ارزش تربیتی و عملی ندارد ولی از جهت باز شدن دیدگاه، عرض می‌کنم: اصل در این عالم و همه‌ی عوالم هستی، خدای تعالی است. سپس در مرتبه‌ی بعد، نوامیس دهر قرار دارد، یعنی قانون‌های تکوینی و تشریحی خداوندگار. سپس برای ابلاغ این قانون‌ها به انسان‌ها، مردانی پاک‌سرشت را برگزیده که به مناسبت جایگاهشان به رسول و نبی و وصی، نامبردار می‌شوند. پس اصل اول، خداست و اصل دوم، قانون‌های خداست (دین) و اصل سوم، انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) هستند و در رتبه‌ی آخر، اهل ایمان و عمل صالح هستند، یعنی کسانی که به قانون‌های خدای تعالی که انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) آورده‌اند، ایمان می‌آورند و عمل می‌نمایند. و منافق (صاحب اقرار ظاهری و انکار قلبی) و کافر (صاحب انکار ظاهری و قلبی)، هیچ جایگاه و ارزشی در نظام هستی ندارند.

این رتبه‌بندی، از فحوای آیات و روایات به دست می‌آید و در حالت تعارض، اصل متأخر، فدای اصل متقدم می‌شود. به عبارت ساده، هر جا امر دایر شود بین این که خدا بماند یا دین خدا، دین خدا فدای ذات خدا می‌شود. هر جا امر دایر شود بین این که دین خدا بماند یا رسول و نبی و وصی، رسول و نبی و وصی، قربانی می‌شود تا دین خدا بماند. هر جا امر دایر شود که رسول و نبی و وصی بماند یا اهل ایمان، اهل ایمان فدا می‌شوند تا رسول و نبی و وصی بماند. و هر جا امر دایر شود که مؤمن بماند یا منافق و کافر، باید منافق و کافر، فدای مؤمن شوند.

پس هر گاه منهج فردوسیان را واضحات و مسلّمات شیعه‌ی اثنی‌عشریه بدانید (چنان که ما می‌دانیم) و شیعه‌ی اثنی‌عشریه را فرقه‌ی ناجیه و اسلام اصیل بدانید (چنان که ما می‌دانیم)، باید معتقد شوید که انبیاء و اوصیاء (علیهم صلوات الله اجمعین) افتخارشان به منهجی بودنشان است.

البته این سخن، بر لجوجی که اصرار دارد بدون دلیل، «منهج فردوسیان» را فرقه‌ی ضالّه و عرفان کاذب بخواند، بسی سخت و سنگین است و إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.

جواب ۲: جمله‌ی «ارواحنا لتراب مقدمه الفداء» اگر به معنی تحت اللفظی‌اش باشد یعنی «روح ما فدای خاک پایش باد»، درست نیست و خارج از شأن منهجی است؛ به این صورت که آن حضرت، از راه خاکی‌ای عبور کنند و اثر کفش یا پایشان بر زمین بماند و روح ما، به احترام آن خاکی که کف کفش یا کف پای مبارکشان بر آن گذاشته شده، از بدن مفارقت کند. ولی این جمله، نباید به معنی تحت اللفظی‌اش ترجمه شود، بلکه باید اینگونه معنی‌اش کرد: روح ما در راه استقرار دولت حق به پیشوایی آن بزرگوار، فدا باد. به عبارت ساده، در راه استقرار «کلمة الله» در زمین و سرنگون کردن مستکبرین، در رکاب آن حضرت، شهید شویم. اگر به این معنی بگیریم، بسیار درست است و آرزوی خیلی خوبی است و دعای بسیار ارزشمندی خواهد بود.

بوسیدن پای آن بزرگواران، بر طبق روایات معتبری که به دست ما رسیده، نهی شده است و اگر روزی، توفیق تشرف به محضر باهر النور حضرت استاد حاضر (ارواح‌فداه) دست دهد، اجازه نخواهند داد که پای مبارکشان را ببوسیم.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۶: معنی محدث

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

۱. محدث کیست؟

۲. آیا شیخ عباس قمی رحمت الله علیه، محدث بود؟

با تشکر فراوان

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: هر قومی برای خودشان، مصطلحاتی دارند که باید معنی آن اصطلاح را از خودشان پرسید ولی آنچه در نزد ما مشهور و متداول است، چهار لفظ «راوی»، «محدث»، «حدیثی» و «فقیه» است؛ که به تعریف اجمالی هر کدام می‌پردازیم:

روای: کسی است که از استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) یا ائمه‌ی طاهرین (علیهم السلام) سخنی را شنیده است و برای دیگران، بازگو می‌نماید. همچنین به کسی که حدیث را از «راوی» می‌شنود و برای دیگران بازگو می‌کند نیز «راوی»

گفته می‌شود. پس اکثر قریب به اتفاق روایات، بیش از یک راوی دارند. مثلاً در این روایت:

ابْنُ الْقَدَّاحِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَافِظٍ عَلَى صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ فَصَلَّاهَا لَوْ قَتَلَهَا فَلَيْسَ هُوَ مِنَ الْعَافِلِينَ»^{۱۳}

ابن قداح، حسن بن محبوب، جمیل بن درّاج و زراره (رحمة الله عليهم اجمعين)، «راوی» هستند.

محدث: کسی است که روایت را از آخرین راوی، شنیده و در کتابش ثبت نموده است. پس از این کار، سلسله‌ی روایات، منقطع شده و ارجاعات، به کتاب محدث است. مثلاً مرحوم محمد بن یعقوب کلینی (ره) روایات زیادی را از راویان مختلف، شنیده و در کتاب با عظمتش به نام «کافی» ثبت نموده است. پس از مرحوم کلینی (ره) ارجاع احادیث به راوی نیست بلکه به کتاب کافی است و البته راویان آن حدیث، در کتاب کافی، ثبت است. سلسله‌ی راویان و محدثان، نهایتاً تا اواخر قرن پنجم امتداد می‌یابد.

حدیثی: کسی است که بیشتر عمر خود را در مطالعه و جمع‌آوری و دسته‌بندی احادیث شریفه صرف کرده است. این افراد، تماماً با کتاب‌های حدیثی در ارتباطند و آثارشان، واسطه‌ای برای ارائه‌ی بهتر و منظم‌تر احادیث است. اینان، نه امامان را دیده‌اند و نه راویان را دیده‌اند و نه حتی محدثان را. افرادی همانند علامه مجلسی، سید هاشم بحرانی، شیخ حرّ عاملی، شیخ حسین نوری، شیخ علی نمازی و شیخ عباس قمی را می‌توان از این گروه

۱۳. (محاسن، محدث برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۰، باب ثواب المحافظة علی الصلاة)

برشمرد.

فقیه: کسی است که کاری به جمع‌آوری روایت و دسته‌بندی آن ندارد ولی با مطالعه‌ی فتی روایات، درست و نادرست آن را مورد دقت قرار داده و مطالعه‌اش در روایات، به منظور استخراج و استنباط حلال و حرام فقهی است.

جواب ۲: لفظ دقیق در مورد مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) این است که ایشان را «حدیثی» بخوانیم ولی به جهت سنگین بودن تلفظ و احتمال اشتباه با حدیث نکره، بیشتر به لفظ «محدّث» خوانده می‌شود. مثلاً به جای این که نوشته شود: «در حدیثی که حدیثی قمی (ره) در منتهی الآمال آورده، آمده است...» نوشته می‌شود: «در حدیثی که محدّث قمی (ره) در منتهی الآمال آورده، آمده است...»؛ همچنین است «محدّث نوری»، «محدّث بحرانی» و «محدّث عاملی» که جملگی، «حدیثی» هستند ولی مجازاً به «محدّث» خوانده می‌شوند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۷: محدوده‌ی اطاعت از زوجه

متن نامه:

سلام علیکم

برنامه‌ی «سمت خدا» به تبیین حدّ چشم گفتن مرد به زن پرداخته بود که

باعث اعتراضاتی به این برنامه شده بود. لطفاً حد چشم گفتن مرد به زن و بر عکس آن را بر اساس نظام جامع تربیتی منہاج فردوسیان تبیین نمایید.

با مثال شرح می‌دهم: شما بارها عنوان کرده‌اید که زن، شکننده و لطیف است و باید با این جنس، به نرمی و مهربانی رفتار کرد و حتی قانونی نیز در همین رابطه وجود دارد؛ اما مسائلی به وجود می‌آید که نمی‌توان هم منہاجی بود و هم لطافت زن را در نظر گرفت؛ زن، خواهان دید و بازدید و شب نشینی با اقوام است و مرد نمی‌پذیرد، در نتیجه، زن می‌شکند. زن، خواهان شرکت مرد خود، مثل بقیه‌ی مردهای اقوام در عروسی است و مرد منہاجی به علت دوری از غنا نمی‌پذیرد، در نتیجه، زن می‌شکند. مرد منہاجی خواهان موی سر کوتاه و ریش یک قبضه است و زن خوشش نمی‌آید، در نتیجه، زن می‌شکند.

شمار اینگونه تقابل مرد دینی با زن آیینی، باعث یکسری ناراحتی‌ها و دلخوری‌ها می‌شود و از آنجایی که زن، عقلی ناقص دارد، یک روز قانع شده و می‌پذیرد و روز دیگر، تحت تأثیر جامعه، آن را رد می‌کند. چه می‌شود کرد که هم منہاجی بود و هم زن نشکند؟ حدّ چشم گفتن تا کجاست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در مراعات قوانین طبقات اول تا چهارم، اصلاً به میل قلبی زنتان اعتنا نکنید؛ حتی اگر زنتان، بخواهد مخالفتش را به خطر جانی یا به آبروریزی بزرگ برساند. به عبارت ساده، هر گاه زنتان با مراعات قانون‌های طبقات اول تا چهارم توسط شما، به قدری مشکل داشته باشد که دست به خودکشی بزند یا

بدون لباس به خیابان بیاید یا از اینگونه کارها، در این صورت، آن زن را رها کنید که هیچ خیری در او نیست. او یک دیوانه است و باید به سرعت، از شرش خلاص شوید.

در مراعات قانون‌های طبقات پنجم و ششم، سعی کنید او را توجیه کنید یا با وعده‌های نیکو و هدیه و مانند اینها، رضایتش را جلب نمایید. در مراعات قانون‌های طبقات هفتم تا دهم، حالش را بنگرید، اگر مخالفتش از روی ناچاری و دلیل معقول است، اعتنا کنید، ولی اگر از سرِ ناز آوردن و خود شیرین کردن است، با شوخی و لطافت، مخالفتش را نادیده بگیرید.

با این حساب، هر گاه زوجه‌یتان از شما می‌خواهد بر سفره‌ای بنشینید که بر آن سفره، شراب نوشیده می‌شود، یا به عروسی‌ای بروید که موسیقی می‌زنند، به هیچ وجه اعتنا نکنید، هر چند گریه کند یا شکسته شدن دل و جریحه‌دار شدن احساساتش را بهانه نماید.

هر گاه زوجه‌یتان از شما می‌خواهد که هیچگاه نماز شب نخوانید، برایش هدیه بخرید یا وعده‌ی نیکو به او بدهید تا از مخالفتش برگردد.

ولی اگر مثلاً از شما می‌خواهد که در سینک ظرفشویی، استنشاق نکنید؛ چون حرفش به خاطر تمیزی بیشتر است و از دیدن رفتار شما، منزجر می‌شود، اعتنا کنید و استنشاق را به جای دیگری منتقل نمایید.

در رابطه‌ی زن با شوهر، اندکی فرق دارد؛ یعنی منهجیات در مراعات نکردن طبقات اول تا چهارم قوانین عملی منهج فردوسیان، به حرف شوهرشان گوش ندهند، ولی قوانین عملی طبقات پنجم تا دهم را با جلب رضایت شوهر، مراعات کنند.

در سایر مسائل که مشهور به مباحات است، باید تفاهم و همدلی در میان زن

و شوهر، حاکم باشد و انجام هر مباحی که موجب تحکیم روابط خانوادگی و بین‌الزوجین باشد، ممدوح است؛ کارهایی مانند کمک به زوجه در امور منزل مثل ظرف‌شستن و بچه‌داری و جارو کردن و غیره. البته توصیه می‌کنم زیاد خود را به دست و پای زن‌جماعت نیاندازید که بی‌قدر و ارج خواهید شد. زن و بچه، به سبب نقصان عقلی که دارند، در اکثر مواقع، همراهی و همکاری شوهر یا پدر را به پای ضعف و دون‌پایگی او می‌گذارند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۱۸: زمان نافله‌ی جمعه

متن نامه:

سلام علیکم

از بیست رکعت نافله‌ی جمعه که بهتر است هم‌اش را قبل از اذان ظهر بجا بیاوریم؛ آیا می‌شود بخشی را قبل از اذان ظهر و بخشی را بعد از اذان بجا بیاوریم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اشکال ندارد، هر چند بهتر است همه را قبل از اذان ظهر، بجا آورید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامہ ۴۱۹: سود بانک

متن نامہ:

سلام

۱. سود سپردہی بانک‌ها چه حکمی دارد؟ تفاوت آن با سود وام در چیست؟
۲. اگر سود سپردہ حلال باشد و آن را حرام بدانیم آیا بیع را مانند ربا حرام نکرده‌ایم و مشمول عذاب الہی نمی‌شویم؟
۳. سپردہ‌ای وجود دارد به نام سررسید؛ به این شکل که شما پولی را - مثلاً ۴ میلیون - به بانک می‌سپارید و بانک متعهد می‌شود بعد از مثلاً ۵ سال، سود آن را یکجا به شما بپردازد که ۴ میلیون به حدود ۱۱ میلیون می‌رسد. این نوع سپردہ چه حکمی دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمہ تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: سود سپردہی بانک، ضمن عقد شرعی مضاربه صورت می‌گیرد. به این معنی که شما، سرمایہ را در اختیار بانک قرار می‌دهید تا در کارهای سودآور، به کار گیرد و درصدی به عنوان علی الحساب به شما بپردازد و باقیمانده، که عبارت است از بقیہی سهم سود واقعی شما و سهم سود بانک عامل را بانک، برای خودش بردارد. به عبارت ساده، به بانک، وکالت می‌دهید

که مقداری از سود را به شما بدهد و بقیه را خودش بردارد. ولی پولی که بانک به شما قرض می‌دهد، تحت قرارداد شرعی مضاربه قرار نمی‌گیرد؛ لذا هر مقدار سودی که بیش از کارمزد حقیقی باشد، ربا و حرام خواهد بود، مگر این که راه شرعی دیگری برایش پیدا کنند.

جواب ۲: اگر چیزی که حلال بودن آن، از واضحات و مسلمات دین است را حرام بشمارید، دچار گناه شده و مشمول عقاب الهی خواهید بود ولی در غیر واضحات و غیر مسلمات، باید یا مجتهد باشید، یا مکلف و یا محتاط. پس اگر مجتهد بودید و بر طبق تلاش علمی خودتان یافتید که سود سپرده، حرام است، هر چند در حقیقت و نفس الامر، حلال باشد، عقاب نخواهید داشت؛ همچنین است اگر مقلد باشید و اعلم یقینی را بتوانید تشخیص دهید و فتوای او، حلال بودن سود سپرده باشد، باز هم عقاب نخواهید داشت. البته راه مطمئن، احتیاط است که احتیاط در ترک سود سپرده و وام‌های سوددار است.

جواب ۳: اگر مضاربه‌ی شرعی برقرار شود، اشکال ندارد که سهم سود شما را یکجا به شما بدهند. یعنی تابع قرارداتان است به این صورت که به بانک، وکالت می‌دهید سود ماهانه یا سالانه‌ی شما را به عنوان سرمایه‌ی جدید، محسوب کرده و برای آن نیز سود علی الحساب بدهند و همینطور، سپس در پایان مدت مثلاً پنج سال، تمام سرمایه و سودهایی که تبدیل به سرمایه‌گذاری جدید شده و آخرین سود را یکجا به شما بدهند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۰: معنی حدیث

متن نامه:

سلام

پیامبر (ص) در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ الْيَمَنِ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ الْيَمَنِ فَقَدْ أَبْغَضَنِي»^{۱۴} یعنی: هر کس اهل یمن را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس اهل یمن را دشمن دارد مرا دشمن داشته است.

منظور از دوست داشتن اهل یمن چه کسانی هستند؟ در حالی که مردم یمن، شیعه‌ی اثنی‌عشری نیستند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این حدیث، در یکی از منابع معتبر شیعی آمده است ولی اشکالاتی دارد، همانند این که راوی، در سن بالای سیصد سال، آن را نقل کرده و خودش نیز از اهل یمن بوده است. جدا از این اشکالات، نمی‌توان معنی روشن و فراگیری برای این حدیث در نظر گرفت. همه‌ی شهرها، در تمام زمان‌ها، مشتمل بر اقشار مختلف مردم بوده است. یعنی مؤمن و منافق و کافر، در هر شهری بوده و هست و خواهد بود. پس معنی ندارد که امر به دوست داشتن کافر و منافق شده باشیم. حتی این توجیه که منظور آن حضرت، اهل یمن در همان زمان بوده است نیز بعید به نظر می‌رسد، زیرا حتماً در

۱۴. (کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۴۱)

میانشان از اهل کتاب و مشرکین بوده‌اند و قابل تصوّر نیست که سرزمینی به وسعت یمن، در زمانی از زمان‌های تاریخ، یکپارچه و سراسر، مؤمن و موحد داشته باشد.

پس این روایت، در صورتی که روایت‌بودنش ثابت و بدون خدشه باشد، از مشکلات احادیث است که باید آن را به استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) برگردانیم تا تفسیر و معنی درست آن را بیان نمایند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۱: ریش

متن نامه:

سلام علیکم

دو سؤال داشتم که ذهنم را خیلی درگیر کرده است:

۱. آیا کسی که صورتش را تیغ می‌زند یا اصلاً صدق ریش نمی‌کند با اینکه الان عرف جامعه شده است و ریش تراشیدن، یک گناه علنی به حساب می‌آید و دیگر واجباتش مانند نماز، روزه، صله‌ی رحم و غیره انجام می‌دهد، آیا این فرد با این گناهِش به جهنم می‌رود؟ من از خودش که پرسیدم، می‌گفت عقل من هیچوقت قبول نمی‌کند که خدا به خاطر ریش تراشیدنم مرا دوست نداشته باشد یا مرا به جهنم ببرد.

۲. آیا مؤمنی که مثلاً ریش گذاشته و واجباتش را به نحو احسن انجام

می‌دهد، بعد از مدتی که در عبادتش یا واجباتش سرد و کم میل می‌شود، به خودش بگوید مردم مرا به مؤمن می‌شناسند، حداقل ریشم را بتراشم تا دیگر مرا نشناسند به مؤمنی، آیا این کار درست است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: گناهان، در یک درجه از آثار شوم دنیوی و عقاب اخروی نیستند. به عبارت ساده، بعضی گناهان، خیلی آثار بدی در دنیا و آخرت دارند ولی برخی گناهان، اینطور نیستند. برخی گناهان، فقط به خاطر نهی قرآن کریم یا پیامبر خدا یا ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام)، گناه شمرده می‌شود ولی برای برخی گناهان، عقاب‌ها و عذاب‌های سنگین نیز بیان شده است. تراشیدن ریش، به اجماع فقهای عظام، حرام یا در حدّ حرام است ولی برایش عذاب سنگین جهنم بیان نشده است. پس کسی که ریشش را یک بار بتراشد، جهنمی نخواهد شد، هر چند مخالفت امر مولا کرده و چوبش را در دنیا و آخرت خواهد خورد. ولی کسی که همیشه ریشش را می‌تراشد، چون اصرار بر صغیره، گناه کبیره است، بعید نیست که مشمول غضب الهی شده و گرفتار آتش جهنم گردد.

البته این امید هست که شیعیان اثنی‌عشری، به جهنم نروند، بلکه آنقدر در دنیا و هنگام مردن و در قبر و در قیامت، عذاب شوند که پاک شده و نیازی به جهنم برایشان نباشد و بتوانند مجوّز ورود به طبقه‌ی اول بهشت را پیدا کنند.

نکته‌ی عجیب این است که جمعی از انسان‌ها، منهاجی می‌شوند به امید

رسیدن به فردوس اعلی یعنی درجه‌ی صدم بهشت و در کنارشان، انسان‌های دون‌همت، به وارد شدن در طبقه‌ی اول بهشت، بعد از هزاران سال عذاب و سختی در برزخ و قیامت، راضی می‌شوند و قناعت می‌کنند؛ همگی، خود را مسلمان می‌دانند ولی بلندای همتشان، اینقدر با یکدیگر متفاوت است.

جواب ۲: این فکر، قطعاً وسوسه‌ی شیطان ملعون است. شیطان به هر مقدار که بتواند انسان را از مراعات قوانین عملی منهج فردوسیان باز دارد، خوشحال می‌شود. پس اگر در مراعات برخی قوانین، سستی می‌کنید، چاره‌اش همت جدی در مراعات آن قوانین است نه این که در مراعات سایر قوانین نیز کوتاه بیایید. تا جایی که می‌توانید، ظاهرتان را اسلامی نگه دارید که ظاهر، نقش زیادی در بهبود حال باطنی دارد. همچنین باطن را با یاد دائمی حق تعالی و بیرون راندن محبت دنیا از قلب، بیارایید که نقش زیادی در اصلاح ظاهرتان خواهد داشت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۲: طلب آشنایی

متن نامه:

با سلام

با سابتتان آشنا شدم و مایلم با روش و شیوه‌تان هم آشنا شوم تا انجام

بدهم. ضمناً مدتی است مشکل خاصی دارم که ناراحت و نگرانم کرده، آیا راهی برای برطرف کردنش وجود دارد؟ البته خودم ادعیه و توسلاتی را انجام دادم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

منه‌اج فردوسیان، مجموعه‌ای از واضحات و مسلمات شیعه‌ی دوازده‌امامی است که به صورت کلاس‌بندی شده، در آمده است. کسانی که بخواهند تمام دین را بدانند و به تمام آن (تا جایی که توانایی دارند) عمل کنند، کتاب‌های این نظام تربیتی را تهیه کرده و بر طبق آن، اقدام به اصلاح دیدگاه‌ها و اعمالشان می‌نمایند تا به درجات عالی‌هی بهشت برسند.

بهترین راه برای برطرف شدن مشکلات و نگرانی‌ها، استغفار و توسل به حضرات معصومین (علیهم السلام) است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۳: راه حل مشکلات

متن نامه:

با سلام و تشکر از اینکه وقت گذاشتید و جواب دادید؛ اولاً می‌خواهم بدانم از کجا و چگونه می‌توان کتابها را تهیه کرد و بعد، من مشکلم بیماری پسر

هست و توسلاتی از جمله حدیث کسا و نماز توسل به امام زمان را دارم انجام می‌دهم، آیا راه نزدیکتر و بهتر یا توسلی که به مشکل فعلی من متناسب باشد سراغ دارید؟
از لطفتان ممنونم
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

مشکلات، بهانه‌های خدا برای دعا و راز و نیاز ما با اوست. اگر این مشکلات نباشد، ما رو به درگاه خدا نمی‌کنیم. پس اولاً بر هر مشکلی که پیش می‌آید، خدا را شکر کنید و صبور باشید. اگر شکر و صبر و دعا را با هم مخلوط کنید، معجون عالی‌ای به دست خواهید آورد که شما را به درجات عالی‌هی بهشت برساند. ان شاء الله

ثانیاً هم نذر کنید و هم دعا کنید و هم توسل کنید و هم از دیگران بخواهید برای حل مشکلات دعا کنند و... بالاخره بیکار نباشید، از هر راه شرعی و درستی که ریشه در قرآن و روایت معتبر دارد، استفاده کنید برای حل مشکلات و اگر حل نشد، به کفرگویی و ناشکری نیافتید که دام شیطان است.

من هم برای بهبودی حال پسرتان، دعا می‌کنم. کتاب‌ها را از فروشگاه اینترنتی منهج بوک در آدرس (menhajbook.ir) تهیه کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۴: ازدواج

متن نامه:

سلام، خسته نباشید خدا قوت و اجرتون با خدا
من یک دختر ۳۵ ساله و مجردم. دختر چادری و تقریباً مذهبی‌ای هستم
یعنی قبلاً مذهبی‌تر بودم ولی الان فکر می‌کنم به علت طولانی شدن دوران
مجردی، کمی غافل شدم. خیلی دوست دارم سر و سامان بگیرم ولی
خواستگاری ندارم خیلی هم نگرانم و دارم افسرده می‌شوم. هیچ راه چاره‌ای
نمی‌بینم. دارم به گناه می‌افتم. لطفاً راهنمایی‌ام کنید یک راهی بگویید که
واقعاً عملی باشد. من دختر کم‌رویی هستم. نمی‌توانم از این و آن خواهش
کنم برایم شوهر پیدا کنند.

خیلی ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

توجه شما و کسانی که شرایط شما را دارند، به چند نکته جلب می‌کنم:
نکته‌ی اول: وقتی ازدواج دینی، جایش را به ازدواج آئینی می‌دهد، ثمره‌اش
فوران دختران و پسران مجردی است که در گوشه‌ی تنهایی خویش، بهار
زندگی را با فسردگی و دلمردگی، سپری می‌کنند.
جا دارد بر کسانی که ازدواج آئینی را با گفتار و رفتار خود، ترویج می‌کنند،
لعنت و نفرین بفرستیم. جا دارد بر کسانی که ازدواج دینی را با گفتار و رفتار
خود، مسخره می‌کنند، لعنت و نفرین بفرستیم و برایشان آرزوی عذاب الیم
در قیامت نماییم.

شما و بسیاری از دختران و پسران مؤمن هستند که قربانی خرافات و آئین‌ها شده‌اند. باید دامن همت به کمر زد و ریشه‌ی خرافات و آئین‌های باستانی و کهن را از جامعه برکند.

نکته‌ی دوم: ازدواج موقت، جز در اندکی موارد، همانند ازدواج دائم است. باید جامعه‌ی متدینین، در یک بسیج فراگیر، همت کنند و جایگاه آن را بهبود ببخشند. چرا باید در جامعه‌ی شیعی و علوی، تفکر عمری حاکم باشد؟! چرا یک مرد نتواند در کنار همسر دائم خود، یک یا چند همسر موقت داشته باشد؟! چرا احکام ازدواج موقت، به درستی و گستردگی در جامعه‌ی اسلامی، بیان نشود تا هر دختر و پسر متدین، بتواند با آگاهی از تمام زوایای آن، اقدام به ازدواج موقت کند و نیازهای جسمی و روحی خود را تأمین نماید؟!!

نکته‌ی سوم: بنده و دفتر مرکزی منهج فردوسیان، بنای ورود به مسأله‌ی ازدواج نداریم، چه دائم و چه موقت؛ ولی هستند مراکزی که متکفل این کار باشند. مراجعه به این دفاتر، بهتر از مراجعه به سایت‌های اینترنتی همسریابی است.

در مواردی که اقدام به معرفی دختر و پسر به یکدیگر کردیم، خوشی‌ها و خنده‌هایشان برای خودشان بود و ناخوشی‌ها و گریه‌هایشان برای ما. هر وقت خوش بودند، هیچ خبری از آنها نبود، ولی هر وقت ناخوش بودند و بینشان شکرآب شده بود، بنده باید از وقت و آبرو و اعصابم مایه می‌گذاشتم و ساعت‌ها به حرف‌های زنانه و گله‌های کوتاه‌بینانه گوش داده و غبار غم از خاطر معطرشان می‌زدودم. به این سبب بود که سنگی داغ کرده و بر پشت دستم گذاشتم، به نحوی که از کف دستم بیرون آمد! که دیگر در امر معرفی

دختر و پسر به یکدیگر، خصوصاً در این زمان که مردمانش بسیار خودخواه و بی‌گذشت هستند، ورود نکنم.

نکته‌ی آخر: گر چه ازدواج از مجردی بهتر است، ولی توجه داشته باشید که مجردی از داشتنِ همسر نامناسب، آسوده‌تر است. پس برای برهم زدن آرامش مجردی خود، با هر ناجنسی همدست نشوید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۵: قوت و ضعف فقه و اصول

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

آیا می‌شود بگوییم فلان مرجع تقلید از نظر فقهی بسیار قوی است ولی از نظر اصولی ضعیف است؟ یا فلان مرجع تقلید فقہش بسیار قوی‌تر از اصولش است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این سؤال، ثمره‌ی عملی ندارد، لذا به اجمال عرض می‌کنیم در میان شاگردان فقه‌های بزرگ، چنین سخنی متداول است ولی ملاک دقیقی برای

سنجش میزان فقه و اصول در یک فقیه، وجود ندارد تا بتوان بر طبق آن، حکم قطعی به برتری فقه مجتهدی بر اصولش یا اصولش بر فقهش داد. به بیان ساده، هر کس چنین ادعایی کند، برداشت خودش از نحوه‌ی درس دادن و بررسی مسائل توسط آن فقیه را بیان داشته و واقعیت حتمی نخواهد بود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۶: کیفیت عذاب بدن در قیامت

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام علیکم

آیا جسم انسان در قیامت هم عذاب می‌شود؟ مگر جسم چه گناهی کرده است که عذاب شود؟ مگر جسم خودش شهادت به کارهای انسان نمی‌دهد؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این سؤال، از دیرزمان، مطرح بوده و هر طایفه‌ای مانند فلاسفه، متکلمین و عرفا، جواب‌هایی به این سؤال داده‌اند ولی آنچه باید مورد توجه اصحاب منهاج فردوسیان قرار گیرد، این است که این سؤال، هیچ ثمره‌ی عملی

ندارد. یعنی چه اعتقاد یابید که همین جسم در قیامت، عذاب می‌شود و چه جسمی لطیف و چه روح، فرقی ندارد و در هر حال، آنچه «من» فرد را تشکیل می‌دهد، از آن عذاب‌ها، به سختی و ناخوشی خواهد افتاد. پس باید دستورات شرع انور را مراعات کنید تا «من»تان، آزاد و شاد باشد و به جای گرفتار شدن در درکات جهنم، به درجات بهشت برین بالا رود. دریغ از عمر شریف و وقت عزیز اصحاب منهج فردوسیان است که صرف در آموختن علم لاینفع (= بی‌فایده) شود. پس گوهر عمر را غنیمت شمارید و با اصلاح دیدگاه‌هایتان بر طبق قواعد نظری و اعمالتان بر طبق قوانین عملی منهج فردوسیان، خود را آماده‌ی حضور در برتر غرفه‌های بهشت فردوس نمایید. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۷: ازدواج

متن نامه:

سلام بنده خانم هستم و مورد مناسبی برای ازدواج تا حالا برام پیش نیامده، به نظرتان اگر به سایت همسریابی نروم باید چکار کنم؟ به آن آقا گفتید که نامه بنویسد و به امام جماعت محل بدهد، اما من خانم هستم و این کار برام سخت است. ضمناً این کار، محدودیت مکانی دارد اما در سایت، در مکان‌های دیگر هم می‌توانم با افراد، آشنا شوم. در این مدت که عضو سایت

شدم، متوجه شدم محیط خرابی‌ست اما افراد سالم هم می‌شود پیدا کرد.

Maryam_(???)@yahoo.com

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

همچنان که شما یافته‌اید، محیط سایت‌های همسریابی، خراب است ولی می‌توانید با مراجعه به مراکز ازدواج، آمادگی خود را برای یافتن همسر مناسب، اعلام نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۸: فراگیری فلسفه

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

آیا کسی که اهل احتیاط است با توجه به اینکه خیلی از فقها، فلسفه خواندن و شرکت در جلسات آن را حرام می‌دانند، می‌تواند در کلاس‌های فلسفه در حوزه و دانشگاه و یا در مقطع دبیرستان حضور یابد؟
با تشکر بسیار.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

شرکت در درس فلسفه و یادگیری اختیاری آن، خلاف احتیاط است اما در شرایطی که محتاط، مجبور باشد، مثل این که جزء موادّ درسی اش باشد که جز با خواندن و قبول شدن در امتحانات آن، راهی به ارتقای تحصیلی نداشته باشد، می‌تواند به مقدار ضرورت، فرا گیرد و پس از امتحان دادن و برطرف شدن ضرورت، به فراموشی بسپارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۲۹: خمس

متن نامه:

باسمه تعالی

جناب حاج فردوسی

خواهشمندم بحثی اجمالی و شفاف را در باب خمس در زمان غیبت، و تکلیف متشیعه در این باب، در سایت مطرح فرمایید زیرا خیلی از عزیزان می‌خواهند تکلیف خودشان را بدانند و قهراً دسترسی به کتاب‌های منهج فردوسیان ندارند یا برایشان میسر نیست ولی از طریق سایت، راحت‌تر دسترسی دارند. به بنده مراجعه کرده‌اند و من هم عرض کردم که برایتان ایمیل می‌کنم.

منتظریم یا علی
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

خمس، یکی از فروعات دهگانه‌ی اسلام است که بر طبق روایات شریفه، از ارکان اسلام شمرده شده است. یعنی کسی که خمس ندهد، ارکان مسلمانی‌اش کامل نیست و کسی که ارکان مسلمانی‌اش کامل نباشد، راهی به کمال و سعادت ندارد.

خمس، یک پنجم از مازاید درآمد سالانه (از تجارت، گنج، هدیه، ارث و غیره) است که باید به مرجع تقلید، پرداخت شود.

به دلالت برخی روایات، سهم امام (که معمولاً نصف خمس است) باید در اختیار فقیهی باشد که زمامدار جامعه‌ی اسلامی است (ولی فقیه).

می‌توان برای هر رشته از درآمد، یک تاریخ معین کرد و می‌توان برای همگی، یک تاریخ معین نمود که هر گاه آن تاریخ برسد، باید دارایی‌های مازاد بر سال‌های گذشته که خمسش پرداخت شده، محاسبه شود و یک‌پنجم آن، جدا و به ولی فقیه، تحویل گردد.

همچنین می‌توان هر درآمد را به محض وصول، تخمیس کرد. به عبارت ساده، می‌توانید هر پولی که به دستتان رسید، (مثل حقوق یا سود تجارت و غیره) را همان روز، تخمیس کنید، یعنی یک‌پنجمش را جدا کرده و به ولی فقیه، تسلیم نمایید. البته در این صورت، حتماً بیش از تخمیس سالانه، پرداخت خواهید نمود.

آنچه بیان شد، مبنی بر احتیاط است و مسائل دیگری دارد که در رساله‌ی

توضیح المسائل منهج فردوسیان بیان شده است، ولی کسانی که مقلد هستند، باید برای آشنایی با مسائل مختلف خمس، به رساله‌ی توضیح المسائل مرجع تقلید خود مراجعه نمایند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۰: پیاده‌روی اربعین

متن نامه:

با عرض سلام خدمت حاج فردوسی
چند سالی است که پیاده‌روی شعیبان از سراسر دنیا در اربعین امام حسین (علیه السلام) هر ساله برگزار می‌شود، نظر جناب عالی در این باره چیست؟
آیا انجام چنین مراسم زیارتی، نقش مثبتی در سعادت و کمال یک منہاجی دارد؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

زیارت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در روز اربعین، سفارش استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم السلام) است و لابد، نقش مثبتی در رساندن به کمال و سعادت دارد؛ اما با شرایط خاصی که در این ایام بر این

مراسم حاکم است، معلوم نیست ثوابی داشته باشد. بنا بر گزارش رفقای که رفته‌اند، شلوغی جمعیت، تمام حواس جسمی و روحی را معطوف تیمار «خود» می‌کند به حدی که از روح معنویت و زیارت، غافل می‌شود. به عبارت ساده، تمام دغدغهی آن چند روز، پیدا کردن جای خواب، پیدا کردن غذا و آب و از همه مهمتر، پیدا کردن مستراح است! نماز اول وقت، نماز جماعت و نماز شب، و حتی گاهی نماز واجب، فدا می‌شود. پاکی و نجاست و آب و ادرار، در هم می‌آمیزد! حمله‌ور شدن به ایستگاه‌های توزیع آب و غذا، صحنه‌ای از زیر پا گذاشتن شرافت و کرامت انسانی را ترسیم می‌کند. و نیز خطر حمله‌های انتحاری و میزبان‌های قلبی که زائران را به عنوان استراحت شبانه می‌برند و هرگز بر نمی‌گردانند، شرایط خاصی ایجاد کرده است و...

بالاخره، آرامش روحی و آسایش جسمی، که مقدمه‌ی یک زیارت پرمعنویت است، در این سفر، یافت نمی‌شود. لذا به رفقای منهای‌ام، حضور در آن اجتماع بزرگ را توصیه نمی‌کنم. البته کسانی که اقوام یا دوستانی در کربلا دارند که دغدغهی آب و خواب و مستراح ندارند، از این توصیه، استثناء هستند. آنان می‌توانند در روز اربعین، در کربلای معلا حضور یافته و به فیض زیارت اربعین برسند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۱: حدود انفاق

متن نامه:

با سلام و احترام خدمت حاج فردوسی

۱ - نظر جنابعالی در باره‌ی انفاق چیست؟ در شرایط کنونی، آیا صدقه‌هایی که به مؤسسات و ارگان‌های دولتی (کمیت‌های امداد و هلال احمر) می‌پردازیم، به عنوان انفاق محسوب می‌شود؟ چون گاهی متوجه می‌شویم بعضی از متقاضیان، بی‌نیازند تا نیازمند!

۲ - کمک کردن به متکدیان و نیازمندان دورگردی که با داستان‌سرایی از وضعیتشان، تقاضایی کمک دارند چیست؟ آیا یک جوری گداپروری نیست؟

۳ - آیا انفاق فقط مخصوص ثروتمندان است؟

۴ - در قواعد منهج فردوسی‌ان خواندم که باید تا حدّی انفاق کرد که خود، نیازمند نشویم؛ اما در بسیاری از حکایاتی که از استادان منهج فردوسی‌ان (علیهم‌السلام) نقل می‌شود، حتی در صورت نیازمند بودن خود انفاق داشتند مثلاً قضیه‌ی سه روز روزه گرفتن و انفاق طعام به فقیر و یتیم و اسیر و حکایات دیگر، پس توکل کجاست؟ اینکه خدا روزی‌رسان است و معنی کریم بودن کجاست؟ مگر این نیست که کریم، نیازهای دیگران را بر نیازهای خود مقدم می‌دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: اگر فقیری می‌شناسید که اهل ایمان و تقواست، خودتان به او کمک کنید که ارزش بسیار زیادی دارد. خدای تعالی در قرآن کریم، فقط به دو

گروه، وعده‌ی چشم‌روشنی‌ای داده که هیچ کس از آن خبر ندارد؛ یکی نماز شب‌خوان‌ها و دیگر، انفاق‌کنندگان؛ آنجا که می‌فرماید:

«تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۱۵}

ترجمه: پهلوهایشان از خوابگاه‌هایشان دور می‌شود در حالی که همواره پروردگارشان را به علت بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می‌خوانند و از آنچه آنان را روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. پس هیچ کس نمی‌داند چه چیزهایی که مایه‌ی شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می‌دهند، برای آنان پنهان داشته‌اند.

در این که قسمتی از کمک‌های مردم به مؤسسات خیریه، صرف امور جاری آنان همانند اجاره، قبوض، حقوق کارمندان و غیره می‌شود، شکی نیست. پس تا جایی که فقیر مؤمن سراغ دارید، کمک‌های مالی خود را به این گونه مراکز و مؤسسات ندهید.

جواب ۲: به اشاره‌ی برخی روایات، گاهی اوقات، افرادی که به صورت گدا بر سر راه ما قرار می‌گیرند، فرستاده‌ی خدای تعالی هستند تا با صدقه‌ای که به او می‌دهیم، بلایی از ما دفع شود. پس اینگونه افراد را ناخوش ندارید و حتماً اندکی به آنان کمک کنید. حتی اگر چیزی ندارید که به او بدهید، برایش دعای خیر کنید.

جواب ۳: هر گاه کسی به چیزی نیاز نداشته باشد و آن را ببخشد، «انفاق»

۱۵. (سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۱۶ و ۱۷)

است ولی اگر به آن نیاز داشته باشد و ببخشد، «ایثار» است. هر دو کار، ستوده است ولی «ایثار» درجه‌ی برتری دارد. پس انفاق، مخصوص ثروتمندان نیست بلکه برای بی‌نیازان است. گاهی بی‌نیازی در حدی یک خودکار است. مثل این که کسی، دو خودکار دارد و یکی را انفاق می‌کند. جواب ۴: درجات انسان‌ها، متفاوت است. نباید از تازه به راه افتادگان، انتظاری داشت که از استقرار یافتگان در ایمان و عمل صالح انتظار می‌رود. آنچه از استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) برای ماست، دستوراتشان است نه نحوه‌ی عملشان. آن منتهیان، در افقی از کمال پرواز می‌کنند که ما مبتدیان، توانایی چنان اوج گرفتن‌هایی را نداریم. لذا مصلحت دیدن آن است که یاران به جای توجه به سیره‌ی عملی آن بزرگواران، به دستوراتشان که در سطح ما صادر شده، توجه و عمل نمایند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۲: مهر السنّه

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

اگر ممکن است بفرمائید در زمان ما، مقدار «مَهرُ السنّه» چقدر است و

چگونه محاسبه می‌شود؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در مورد مهر السنه، سه نکته به نظر می‌رسد که باید مورد توجه قرار گیرد، که عبارتند از:

۱. میزان آن بر طبق مشهور، پانصد درهم نقره و معادل حدود ۱۲۵۰ گرم است.

۲. با توجه به نسبت بین نقره و طلا در صدر اسلام که بنا بر مشهور، ده به یک یا بر طبق برخی اسناد، هفت به یک یا هشت به یک بوده، می‌توان نتیجه گرفت که این مقدار، حدود پنجاه تا هفتاد مثقال طلاست.

۳. از همه مهمتر، مهر السنه، در صورتی که با اسناد معتبر، ثابت شود، «فعل استاد» است و در نزد ما به پیروی از جمهور فقهای امامیه که «فعل معصوم» را دال بر استحباب نمی‌دانند، مستحب نیست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۳: تأثیر توجه به اوصاف بهشت و جهنم بر

تربیت

متن نامه:

سلام خدمت حاج فردوسی

در منهج فردوسیان اعتقاد بر این است که شوق رسیدن به لذت‌های بهشت، بهترین تشویق‌کننده برای یک منهاجی است اما با مطالعه‌ی کتاب بهشت و جهنم، بیشتر پی می‌برد این آیات و روایات، بیشتر شوق لذت را برای اعراب بادیه‌نشینانی که در شبه قاره‌ی خشک و سوزان آن دوره زندگی می‌کردند، ایجاد می‌کند تا جوانی که در جامعه‌ی مدرن (اینترنت و شبکه‌های اجتماعی) امروزه زندگی می‌کند. جوانی که سقف لذت‌هایش را در سوار شدن بر ماشین شاسی‌بلند و اتومات با آپشن‌های بی‌نظیرش می‌بیند یا اوج لذتش را در زندگی در پنت هاوس‌های فوق پیشرفته و با دکوراسیون‌های مدرن با چشم‌انداز دل‌نواز در خیابان‌های شیب‌دار بالا شهر می‌داند یا سقف لذت‌هایش را در اشتغال در شرکت‌های صاحب اسم و صاحب برند و با منشی زیبارو با روابط عمومی بالا می‌بیند، آیا شوقی ایجاد می‌کند برای عمل به وضاحت و ترک محرّمات؟ جوانی که اول راه، نه به مقام شهود رسیده نه به مقام یقین!

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب روشن، نیاز به توجه به چند مطلب است، به این شرح: مطلب اول: همچنان که متذکر شده‌اید، مطالعه‌ی اوصاف بهشت و جهنم، برای تقویت شوق و خوف در «منهاجی» است و لابد می‌دانید که منهاجی، کسی است که از پنج حجاب اعتقادی، گذشته و دوازده مقدمه‌ی علمیه را قبول کرده باشد. پس از کسی که قدم در این راه گذاشته، انتظار و توقع

نیست که به محضر آیات و روایات آمده و با دل دادن به اوصاف بهشت و جهنم، اشک شوق و اشک خوف بریزد.

مطلب دوم: ایمان به غیب، مخصوص فرد خاص یا جامعه‌ی خاص یا زمان خاص نیست. یعنی همچنان که تصور لذت‌های بهشت، برای اعراب بادیه‌نشینانی که در شبه قاره‌ی خشک و سوزان آن دوره زندگی می‌کردند، ایجاد شوق می‌کرده، می‌تواند برای جوانی که در جامعه‌ی مدرن (دارای اینترنت و شبکه‌های اجتماعی) امروزه زندگی می‌کند نیز ایجاد شوق و انگیزه نماید. این ادعا را تجربه، تأیید کرده است.

و بر عکسش نیز صادق است، یعنی همچنان که توجه به اوصاف بهشت و جهنم، نمی‌تواند برخی دل‌های قفل‌خورده‌ی امروزی را متحول سازد، برای برخی اعراب بادیه‌نشین عصر جاهلیت نیز همین طور بوده است.

پس محور برای تأثیرپذیری و تأثیرناپذیری، زمانه و جنسیت و میزان سواد و میزان مدنیت و مُدرنیت نیست؛ بلکه محور اصلی، «ایمان به غیب» است. اگر گوهر «ایمان به غیب» در وجودی نهاده شد، حتی اگر در عصر مدرنیته و اینترنت و نانو باشد، باز هم دلش به سوی ماوراء، کشش دارد و اعضاء و جوارحش را مجبور می‌سازد تا در آن راه، کوشش نماید. ولی اگر «ایمان به غیب» نباشد، معجزات باهرات حضرت ختمی‌مرتبت، استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز نمی‌تواند بر قلب سخت‌تر از سنگش اثر بگذارد. سراسر قرآن کریم، بویژه سوره‌های مکی، شرح حال و سرگذشت مردمان آن روزگار است که وصف بهشت و جهنم، نتوانست ذره‌ای در دلشان اثر بگذارد و آنان را به تسلیم شدن در مقابل وحی وادارد.

این شبهه، از روی غفلت از محور اصلی تأثیرپذیری است که تأثیر وصف بهشت و

جهنم در اصلاح رفتار، به جای عامل درونی (ایمان به غیب) به عامل بیرونی (سختی‌های محیط و نبودن امکانات مدرن) نسبت داده شده است.

به عبارت ساده، مهم این است که انسان، ایمان به غیب یعنی خدا و وعده‌ها و وعیدهایش داشته باشد و فرقی نمی‌کند که در روستا زندگی کند یا در شهر، در بیابان باشد یا در مرکز فناوری و مدرنیته. مهم این است که به آیات قرآن، ایمان آورده باشد ولی فرقی نمی‌کند که این آیات را از روی پوست آهو خوانده باشد یا از طریق قلم هوشمند دیجیتال بر صفحه‌ی تاج!

مطلب سوم: حس لذت‌طلبی در تمام مراحل حیات دنیوی و اخروی، همراه انسان است؛ و امکانات و مدرنیته، فقط شکل آن را عوض می‌کند ولی نمی‌تواند بر میزان آن بیافزاید. شاید نشاط و سرمستی‌ای که عرب جاهلی از شترسواری و مسابقات اسب‌دوانی می‌برده، جوانان امروزی از ماشین‌های شاسی‌بلند نبرند؛ زیرا شتر و اسب، موجود زنده هستند ولی ماشین، مجموعه‌ای از آهن و لاستیک و چرم می‌باشد و آنسی که انسان با موجود زنده می‌گیرد، بسیار بیشتر از آنسی است که با جمادات می‌گیرد. می‌توانید لذت اسب‌سواری را تجربه کنید و با لذت ماشین‌سواری مقایسه نمایید تا متوجه قوت این احتمال گردید.

شاید لذتی که عرب جاهلی از زیبایی آمدن و رفتن گوسفندان یا شترانش می‌برده، جوان امروزی از دکوراسیون مدرنش نبرد. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ»^{۱۶}

ترجمه: و چارپایان را برای شما آفرید در آنها برای شما [وسیله‌ی]

۱۶. (سوره نحل، آیات ۵ و ۶)

گرمی و سودهایی است و از آنها می‌خورید. و در آنها برای شما زیبایی است آنگاه که [آنها را] از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که [آنها را] به چراگاه می‌برید.

شاید لذتی که عرب جاهلی از کنیزان نوازنده و خواننده‌اش می‌برد که نیمه‌برهنه و آرایش کرده، برایش می‌زدند و می‌رقصیدند و اشعار عاشقانه می‌خواندند، سپس با هر کدام که میلش می‌کشید، همبستر می‌شد، جوان امروزی از منشی زیباروی شرکت که روابط عمومی بالایی دارد، نبرد! در زمان‌های خیلی دور، مردمانی بودند که سقف لذت‌هایشان، رسیدن به ثروتی همانند ثروت قارون بوده است. قرآن کریم می‌فرماید:

«قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^{۱۷}

ترجمه: کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما [هم] داده می‌شد، واقعاً او بهره‌ی بزرگی دارد. (خیلی لذت می‌برد و کیف می‌کند)

و البته در همان زمان، بودند کسانی که بر اثر عنصر «ایمان به غیب»، به «علم حقیقی» رسیده بودند، چنان که قرآن کریم گزارش می‌دهد:

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ»^{۱۸}

ترجمه: و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده، پاداش خدا بهتر است و

۱۷. (سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۹)

۱۸. (سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۰)

جز شکیبایان آن را نیابند.

مطلب چهارم: شاید بتوانیم ادعا کنیم که سقف لذت‌جویی جوان امروزی، خیلی خیلی پایین‌تر از مردمان قبل از تکنولوژی و مدرنیته است؛ زیرا آنان، لذت را از حقایق و واقعیات می‌جستند ولی جوان بدبخت امروزی، غرق در فضای مجازی و اوهام و تصورات ذهنی است و به همین، دلخوش است. مطلب آخر: قرآن کریم، با اصرار بر «توحید در هدایت»، با لحنی توبیخی می‌فرماید:

«أ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»^{۱۹}

ترجمه: آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وانهاده است به راه آورید و حال آنکه هر که را خدا در گمراهی‌اش وانهد، هرگز راهی برای [هدایت] او نخواهی یافت.

آنچه از ما بر می‌آید، دعوت به خوبی‌ها و ایجاد بستری برای اصلاح و تربیت بشر است، اما باید توجه داشته باشیم که هدایت به معنی ایجاد انگیزه و شوق، منحصر در ذات مقدس پروردگار عالمیان است و بس. ما فقط می‌توانیم بگوییم: بهشتی هست با این لذت‌های عالی و جهنمی هست با این عذاب‌های عظیم، پس ای مردم، به وعده‌های خداوند متعال، امیدوار شوید و وعیده‌هایش را باور کنید و چنان زندگی نمایید که در جهان پسین، گرفتار جهنم نباشید و از لذت‌های بهشتی، در بالاترین اندازه‌اش بهره‌مند باشید. هر کس شنید و قبول کرد، خوش به حالش و هر کس نشنید و قبول نکرد، وای بر او و باز هم وای بر او.

۱۹. (سوره نساء، آیه ۸۸)

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۴: تحلیل فشار قبر

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

در متن زیر، مطلب و تعریفی که از فشار قبر شده است چقدر درست است؟
لطفاً نظر خود را در مورد این مطالب بفرمائید. با تشکر.

آیا فشار قبر واقعیت دارد؟

تعریف فشار قبر از دیدگاه عرفان: جدا شدن روح از بدن هنگام مرگ قطعی، در کسری از ثانیه انجام میشود. این لحظه چنان سریع اتفاق می‌افتد که حتی کسی که چشمانش لحظه‌ی مرگ باز است فرصت بستن آن را پیدا نمی‌کند. یکی از شیرین‌ترین تجربیات انسان دقیقاً لحظه جدا شدن روح از جسم می‌باشد. حس سبک شدن و معلق بودن.

بعد از مرگ اولین اتفاقی که می‌افتد این است که روح ما که بخشی از آن هاله ذهن است و در واقع آرشيو اطلاعات زندگی دنیوی اوست شروع به مرور زندگی از بدو تولد تا لحظه مرگ می‌کند و تصاویر به صورت یک فیلم برای روح بازخوانی میشود. شاید گمان کنیم که این اتفاق بسیار زمان بر است. زمان در واقع قرارداد ما انسانهاست. این ما هستیم که هر دقیقه را ۶۰ ثانیه قرارداد می‌کنیم. اما زمان در واقع فراتر این تعاریف است.

با مرور زندگی، روح اولین چیزی که نظرش به آن جلب می‌شود، وابستگی‌های انسان در طول زندگی می‌باشد. برخی از این وابستگی‌ها در زمان حیات حتی فراموش شده بود ولی در این مرحله دوباره خودنمایی می‌کند. میزان و لول وابستگی دنیوی برای هرکس متغیر است.

روح از بین خاطراتش وابستگی‌های خود را جدا می‌کند. این وابستگی‌ها هم مثبت است هم منفی. مثلاً وابستگی به مال دنیا یک وابستگی منفی و وابستگی مادر به فرزندش هم نوعی دلبستگی و وابستگی مثبت محسوب می‌شود، ولی به هرحال وابستگی است.

این وابستگی‌ها کششی به سمت پایین برای روح ایجاد می‌کند که او را از رفتن به سمت هادی یا راهنما جهت خروج از مرحله دنیا باز می‌دارد. یعنی روح بعد از مرگ تحت تأثیر دو کشش قرار می‌گیرد. یکی نیروی وابستگی از پایین و دیگری نیروی بشارت دهنده به سمت مرحله بعد. اگر نیروی وابستگی‌ها غلبه داشته باشد باعث می‌شود روح، تمایل پیدا کند که دوباره وارد جسم گردد. چون توان دل‌کندن از وابستگی را ندارد و دوست دارد دوباره آن را تجربه کند. به همین جهت روح به سمت جسم رفته و تلاش می‌کند جسم مرده را متقاعد کند که دوباره روح را بپذیرد. فشاری که به «روح» وارد می‌شود جهت متقاعد کردن جسم خود، در واقع همان فشار قبر است. این فشار به هیچ وجه به جسم وارد نمی‌شود. چون جسم دچار مرگ شده و دردی را احساس نمی‌کند. پس فشار قبر در واقع فشار وابستگی‌هاست و هیچ ربطی ندارد که شخص قبر دارد یا ندارد. این فشار هیچ ربطی به شب زمینی ندارد و می‌تواند از لحظه مرگ شروع گردد. یکی از دلایل تلقین دادن به فرد فوت شده در واقع این است که به باور

مرگ برسد و سعی در برگشت نداشته باشد. بعد از مدتی روح متقاعد می‌شود که تلاش او بیهوده است و فشار قبر از بین می‌رود.

حضرت علی (ع): طوری زندگی کن که گویا هزارسال دیگر زنده‌ای و طوری هم زندگی کن که گویا فردا می‌میری ...
وابستگی‌ها باعث می‌شود که روح، شاید سال‌ها نتواند از این مرحله بگذرد. بحث روح‌های سرگردان و سنگین بودن قبرستان‌ها به دلیل همین وابستگی‌هاست. گاهی تا سال‌ها فرد فوت‌شده نمی‌تواند وابستگی به قبر خود و جسمی که دیگر اثری از آن نیست را رها کند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

از منظر آیات و روایات، فشار قبر، برای بیشتر انسان‌ها هست. البته برخی کارها همانند بداخلاقی در خانه و بی‌مبالات بودن نسبت به ادرار، عامل ایجاد فشار قبر بر شمرده شده است. در باره‌ی تحلیلی که از آن پرسیده‌اید، نمی‌توانم به رد یا قبول، اظهار نظر کنم ولی واضح است که مراعات دستورات اسلام عزیز، موجب رها شدن از دلبستگی‌های زودگذر دنیوی و شیرین شدن مرگ می‌گردد. در برخی روایات آمده است که خدای تعالی، در آخرین لحظات زندگی مؤمن، بادی به سوی او می‌فرستد که آن را «مُنسیه» می‌خوانند و موجب می‌شود تمام وابستگی‌ها و دلبستگی‌هایش را فراموش نماید تا به آسانی، جان بدهد و از دالان مرگ، به سوی عالم دیگر، عبور نماید.

نتیجه‌ی تربیتی‌ای که از بحث فشار قبر می‌گیریم، این است که باید تا فرصت باقیست، اعتقادات و اعمالمان را اصلاح نماییم تا علاوه بر دنیایی آزاد، آخرتی آباد نیز داشته باشیم. ان شاء الله
موفق باشید
حاج فردوسی

* * *

نامه‌ی ۴۳۵: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

سلام

حضرت آیت الله مهدی احدی (حفظه الله) می‌فرمایند:
سه چیز حمد خداست:

۱) چادر حضرت زهرا این چادر لوای حمد است و روز قیامت به دست امیرالمومنین است. برخی فقهاء می‌فرمایند: حال که چادر حضرت زهرا لوای حمد خداست پس اگر کسی چادر را به قصد الله به سر کند در واقع قدم به قدم حمد خدا گفته است زیرا قرآن می‌فرماید: «و ان من شیء الا یسبح بحمده» پس ای خانم تو هم اگر به قصد تقرب به خدا چادر به سر کنی، مثل همان موجودی می‌مانی که صدایش شنیده نمی‌شود اما دارد می‌گوید: «الحمد لله»

این آیه خیلی زیباست: سوره شوری «استجیبو لربکم...» در این دنیا خدایتان را اجابت کنید زیرا در روز قیامت زیر چشمی به آتش جهنم نگاه

می‌کند و می‌گوید: می‌خواهند مرا در آتش بیاندازد.

(۲) سقفی که زیر آن، نماز شب خوانده می‌شود.

(۳) عمامه پیغمبر، این عمامه را بعد از امام حسین دیگر کسی نداشت زیرا بر همین عمامه بود که شمشیر زدند امام فرمود: این عمامه جدم است. (از اینجا ببینید)

http://www.ahadi.ir/index.php?option=com_zoo&task=item
۱۲۵&Itemid=۲۸۱&item_id=

نظر شما در مورد این فرمایشات چیست؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

یکی از فرق‌های اساسی «منهج فردوسیان» با نظام‌های فکری و تربیتی دیگران، این است که نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان بر واضحات و مسلّمات قرآن و روایت معتبر، بنا نهاده شده است، بر عکس برخی اظهار نظرها که بر مکاشفات عرفا و واردات قلبیه و رؤیاهای متصوفه و مانند اینها بنا می‌گردد.

از نمونه‌های این اظهار نظرها، همین مواردی است که در باره‌اش نظر خواسته‌اید. اکنون به بررسی جزء به جزء این فرمایشات می‌پردازیم.

۱. این که می‌فرماید: «سه چیز، حمد خداست» به این معنی است که چهارمی ندارد. این محصور کردن، نیاز به تصریح آیه یا روایت معتبر دارد و حتی اگر مبنی بر «استقراء تام» باشد، باید به این عبارت گفته شود: سه

چیز را حمد خدا یافتیم. استقراء تام، به معنی این است که تمام موارد چیزی جستجو شده و بعد از بررسی و مطالعه‌ی کامل، به این نتیجه برسد که فقط و فقط، همین مقدار است و بیش از این نیست.

۲. این که چادر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) لوای حمد باشد، نیازمند روایت معتبر است که نداریم. اما این که «لواء حمد» در روز قیامت به دست امیر المؤمنین (علیه السلام) است، در چند روایت وارد شده است.

به عبارت دیگر، این ادعا که لوای حمد، چادر حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، ادعای اثبات نشده‌ای است که در آیات و روایات معتبر، خبری از آن نیست. و هر گاه این ادعا را بپذیریم، می‌پرسیم: اگر این چادر از بین رفته باشد، یکی از سه رکن حمد الهی از بین رفته است؟!!

۳. این که ادعا شده: برخی فقهاء می‌فرمایند: «حال که چادر حضرت زهرا لوای حمد خداست پس اگر کسی چادر را به قصد الله به سر کند، در واقع قدم به قدم حمد خدا گفته است»، حرف بی‌اساسی است؛ زیرا گفتیم اساس این که «لواء الحمد» چادر حضرت زهرا (سلام الله علیها) باشد، نیاز به اثبات وحیانی دارد، پس چطور می‌توان قبل از این که پایه‌ای ثابت شود، بر آن تکیه داد و از آن، حکم الهی برداشت نمود؟!!

به عبارت ساده، شما اول اثبات کن که چادر حضرت زهرا (سلام الله علیها)، لواء الحمد است، بعد این نکته را برداشت کن که هر کس چادر بپوشد، قدم به قدم حمد خدا می‌گوید.

البته توجه داشته باشید، کسی که چنین سخن جالبی گفته و چنین ادعای عجیبی کرده، ملاکاً فقیه نیست، هر چند درس فقه بگوید یا استنباط احکام کند. «فقیه» کسی است که بر طبق مستندات وحیانی، حرف محکم بزند و از

وارد شدن به محدوده‌ی اکتشافات صوفیه و اختراعات عرفا، پرهیز نماید. فقط پیامبر خدا که مستظهر به وحی است یا جانشین پیامبر خدا که مستظهر به علم الوراثة از پیامبر خداست، می‌تواند چنین ادعایی کند که هر گاه زنی چادر به سر کند، قدم به قدم، حمد خدا گفته است.

لازم به ذکر است که بنده، چادر را حجاب برتر می‌دانم و توصیه‌ی همیشگی‌ام به منہاجیات، استفاده از چادر می‌باشد، ولی نمی‌پذیرم که کسی، پا را از دایره‌ی متشرعه، بیرون نهاده و خود را «شارع مقدس» بپندارد و برای احکام الهی، حکمت‌تراشی و فلسفه‌بافی کند.

۴. ادعا شده، سقفی که در زیر آن، نماز شب خوانده شود، یکی از مصادیق سه‌گانه‌ی حمد است. این سخن نیز نیاز به اثبات و حیانی دارد. یعنی باید روایت معتبری ارائه شود که در آن، به تصریح آمده باشد که یکی از مصادیق حمد، سقفی است که در زیر آن، نماز شب خوانده می‌شود! حال اگر کسی، در زیر آسمان، نماز شب بخواند، تکلیف حمد الهی چه خواهد شد؟

اگر به فرض، چنین روایتی هم پیدا شود، از لحاظ درایة الحدیث، اشکال دارد؛ زیرا حمد الهی، به اشیاء نسبت داده شده است و تأکید اسلام عزیز، بر ایمان و عمل صالح و تربیت مسلمانان است نه اجسام و اشیاء.

اگر این مطلب درست باشد، باید دست میهمان را بگیرید و سقف برخی اتاق‌ها را به او نشان بدهید و معرفی نمایید که این سقف، حمد الهی است ولی سقف فلان اتاق، حمد الهی نیست؛ چون پدر بزرگ ما در زیر این سقف، نماز شب خوانده ولی در زیر آن سقف، کسی تا کنون نماز شب نخوانده است!!

۵. باز ادعا شده است که یکی دیگر از مصادیق حمد، عمامه‌ی پیامبر خداست

و این عمامه را کسی بعد از امام حسین (علیه‌السلام) نداشت، زیرا بر همین عمامه بود که شمشیر زدند!

اولاً: باید روایت معتبر ارائه شود که عمامه‌ی پیامبر خدا (که شیء بی‌جان است)، از مصادیق سه‌گانه‌ی حمد است.

ثانیاً: بعد از این که شمشیر بر آن زدند، پاره شد و از بین رفت؟! که در این صورت، یکی دیگر از ارکان سه‌گانه‌ی حمد الهی از بین رفته و تا روز قیامت، فقط خدای تعالی با همان یک رکن (سقف خانه‌ی نماز شب‌خوان‌ها) حمد خواهد شد.

یا این که در اختیار امامان بعد قرار گرفته و اکنون در محضر امام زمان (علیه‌السلام) است؟! که در این صورت، معنا ندارد بگویند: دیگر کسی آن را نداشت.

سخن آخر: به هوش باشید که معارف دینی و اعتقادی خود را از سخنان احساسی و جالب، نگیرید. برخی روحانیون محترم، برای جذب قلوب جوانان، از کلمات و عبارات پراحساس و پرجاذبه استفاده می‌کنند، غافل از این که با این کار، تیشه به ریشه‌ی اعتقادات صحیح شنونده می‌زنند. دین خدا، خلاصه می‌شود در کتاب الله العزیز و فرمایشات عترت طاهره (علیهم‌السلام) که از آن به روایت معتبر، یاد می‌کنیم.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۶: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

سلام علیکم و رحمة الله

عرض ادب و احترام خدمت بنده خوب خدا حاج فردوسی عزیز
ان شاءالله که در سایه‌سار عنایات و توجهات خاصه مولایمان حضرت ولی
عصر (علیه السلام) زندگی سرشار از محبتی را بگذرانید و ما را نیز از دعای
خیر خودتان فراموش نفرمایید.

یکی از برادران دینی سؤالی را مطرح نموده بودند در باب صحت و سقم یک
حدیث که بنده بهتر دیدم تا از جنابعالی من باب آن سؤالی داشته باشم.
ایشان می‌فرمودند حدیثی هست به این مضمون که هر کس برای اولین بار
ضریح امام حسین رو ببینه هر چی بخواد بهش میدن. آیا این حدیث صحت
دارد؟

در صورت صحت، آیا شرایطی هم برای برآورده شدن آن خواسته و حاجت،
موجود است یا خیر؟

از اینکه وقت گرانهای جنابعالی را با سؤال خود گرفتم پوزش می‌طلبم و از
خداوند منان در خواست می‌کنم که ان شاءالله به خاطر پاسخ به این بنده
گنه‌کار، اجر و پاداشی بس گرانها نصیبتان گرداند.

الحمد لله رب العالمین

بنده گنه‌کار خدای رحیم

(عین - الف)

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

چنین حدیثی نه برای حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) و نه برای هیچ‌یک از ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) وارد نشده است. ولی بر طبق روایت معتبر، دعا در زیر قبه‌ی شریفه‌ی حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام)، مستجاب است.

البته توجه داشته باشید که استجابتی که قرآن کریم به آن وعده داده و در برخی روایات، به آن اشاره شده است، قطعی است ولی به معنی رسیدن به همان چیزی که خواسته شده، نیست.

گاهی همان را می‌دهند و گاهی بهتر از آن را و گاهی بلایی دفع می‌کنند و گاهی برای آخرت، ذخیره می‌شود. پس نباید با این ذهنیت باشید که وقتی در روایت معتبر آمده که استجابت در زیر قبه‌ی منوره است، حتماً همان چیزی که می‌خواهید را به شما خواهند داد.

کسانی که با چنین ذهنیتی به زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) یا سایر ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) رفته‌اند، معمولاً جواب مورد نظرشان را دریافت نکرده و همین، موجب سست شدن اعتقاداتشان شده است و زیارتی که قرار بود مایه‌ی کمال و سعادت و دلگرمی باشد، مایه‌ی سقوط و دلسردی نسبت به دین گردیده است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۷: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

با سلام

با شروع ماه محرم، یک سری سخنان به عنوان حدیث، در محیط‌های اجتماعی منتشر می‌شود که نیاز به سندبایی و تأیید اعتبار دارد، خواهشمندم این روایات را بررسی سندی بفرمایید. از آن جمله است، این مطلب: علت عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) قبل از روز سالگرد شهادتش از اول ماه محرم چیست؟

در محضر مبارک حضرت امام صادق (ع) عرض شد: ای آقا و مولای من جانم به فدای شما، برای کسی که از دنیا رفته بعد از فوت یا کشته شدنش عزا برپا می‌دارند ولی من می‌بینم که شما و شیعیانتان از اول محرم به عزاداری و ماتم برای حضرت سیدالشهدا (ع) می‌پردازید، علت چیست؟ حضرت (ع) درپاسخ فرمودند: هنگامی که هلال ماه محرم ظاهر می‌شود، ملائکه لباس حضرت امام حسین (ع) را که از ضرب شمشیر پاره پاره شده و به خون بدن او آغشته شده است، باز و برافراشته می‌کنند و ما و شیعیان، با بصیرت و چشم باطنی، آن را می‌بینیم و اشک‌هایمان جاری می‌شود. (نورالعین، ص ۴۶)

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

گسترش ارتباطات، فرصت بسیار خوبی برای نشر معارف ناب و حیانی است

که مع الاسف، بر اثر حضور مذهبی‌های ناآگاه و کم‌اطلاع یا دشمنان آگاه و غرض‌ورز، به صحنه‌ای برای نشر خرافات و اکاذیب، تبدیل شده است. آنچه به عنوان حدیث، بیان کرده‌اید، سند و منبع معتبری ندارد و از نظر محتوا نیز، مورد تأیید نیست. حکایت لباسی که توسط ملائکه، باز می‌شود، تمثیل شاعرانه‌ی زیبایی است ولی به این معنی نیست که واقعاً، لباسی هست و جمعی می‌بینند و اشک می‌ریزند!! در خیل عزاداران حسینی (علیه السلام) نخواهید یافت کسی را که ادعا کند در روز اول محرم، پیراهنی خون‌آلود می‌بیند که توسط فرشتگان، برافراشته شده و به همین خاطر، شروع به عزاداری می‌کند.

غیر از این که عزاداری‌های چند روز اول محرم، حالت مقدماتی و آماده شدن برای تاسوعا و عاشورا دارد، در حالی که اگر چنین پیراهن خونی‌ای در کار بود، باید روز اول محرم، بیش از روز عاشورا، غوغا و هیجان می‌داشت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۸: شعر دانستنِ قرآن کریم

متن نامه:

سلام علیکم

بخشید آیا قرآن و سوره‌هایش شعر هستند؟ در برنامه سمت خدا آیت الله قراعتی می‌گفت شعر هست به طور مثال «قل هو الله احد * الله الصمد» هر

دو آیه با حرف دال تمام شد. اگر اینجوری باشد پس ماه رمضان و درمسجد و... که شعر خواندن در آنها مکروه است، نباید قرآن بخوانیم؟ مبنای شعر در عرب چگونه است؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: آنچه به حاج شیخ قرائتی نسبت داده‌اید، بنده نشنیده‌ام، پس مسؤولیت این انتساب، بر عهده‌ی شماست و من، رد یا تأیید نمی‌کنم، ولی چنین سخنی، از ایشان که سال‌ها در محضر قرآن بوده‌اند، سخت بعید است. ثانیاً: مشرکین، اصرار داشتند که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، شاعر است و اگر ایشان، شاعر باشند، معجزه‌ی جاودانه‌ی آن حضرت یعنی قرآن کریم نیز «شعر» خواهد بود. خدای تعالی در قرآن کریم، از این اتهام مشرکین، چنین گزارش می‌دهد:

«بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا
أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ»^{۲۰}

ترجمه: بلکه گفتند خواب‌های شوریده است [نه] بلکه آن را برباخته، بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد.

«أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»^{۲۱}

ترجمه: یا می‌گویند شاعری است که انتظار مرگش را می‌بریم.

۲۰. (سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۵)

۲۱. (سوره‌ی طور، آیه‌ی ۳۰)

ثالثاً: قرآن کریم، ساحت استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) را از شاعر بودن، پاک دانسته است، می‌فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾^{۲۲}

ترجمه: و [ما] به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست این [سخن]
جز اندرز و قرآنی روشن نیست.

﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَأْكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ * بَلْ جَاء بِالْحَقِّ وَصَدَقَ
الْمُرْسَلِينَ﴾^{۲۳}

ترجمه: و می‌گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم. ولی نه
[و] حقیقت را آورده و فرستادگان را تصدیق کرده است.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾^{۲۴}

ترجمه: که [قرآن] قطعاً گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است. و آن گفتار
شاعری نیست [که] کمتر [به آن] ایمان دارید.

پس وقتی آن جناب، «شاعر» نباشند، بزرگ‌ترین اثر جاودانشان نیز، «شعر»
نخواهد بود.

رابعاً: خدای تعالی، شاعران را به صورت کلی، مذمت نموده و سپس، یک دسته از
شاعران که اهل ایمان و عمل صالح باشند را استثناء می‌کند؛ می‌فرماید:

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ
يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ

۲۲. (سوره‌ی یاسین، آیه‌ی ۶۹)

۲۳. (سوره‌ی صافات، آیات ۳۶ و ۳۷)

۲۴. (سوره‌ی حاقه، آیات ۴۰ و ۴۱)

كَثِيْرًا وَاَنْتَصِرُوْا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ» ۲۵

ترجمه: و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی‌ای سرگردانند. و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند. مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند.

اگر قرآن کریم را «شعر» بدانیم، باید حضرت ختمی مرتبت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را شاعر بشماریم و به گواهی این آیه، گمراهان هستند که شاعران را پیروی می‌کنند؛ پس مسلمانان، گمراه هستند! اگر نخواهیم به این نتیجه‌ی فجیع برسیم، نباید قرآن کریم را «شعر» بدانیم.

خامساً: هر چند بزرگان ادب و ادب‌پژوهان بزرگ، از ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع برای «شعر»، اظهار عجز کرده‌اند، ولی جملگی، یکی از ارکان اصلی «شعر» را «خیال» برشمرده‌اند. پس در حقیقت، سخنی شعر است که بهره‌ی لازم از خیال داشته باشد و سخنانی که خالی از مایه‌ی خیال بوده و در قالب مصرع‌های منظوم، بیان می‌شود، «نظم» است نه «شعر».

با این حساب، «شعر» دانستن قرآن کریم، توهین بزرگی به این آیت سراسر حقیقت است. خدای تعالی در قرآن کریم، همین معنی را بیان کرده که قرآن، خیال و سراب و مجاز نیست بلکه حقیقت و واقعیت است؛ می‌فرماید:

«وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَأْرِكُوا آلِهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ * بَلْ جَاء بِالْحَقِّ وَصَدَقَ

الْمُرْسَلِينَ» ۲۶

۲۵. (سوره‌ی شعراء، آیات ۲۲۴ تا ۲۲۶)

۲۶. (سوره‌ی صافات، آیات ۳۶ و ۳۷)

ترجمه: و می‌گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان
برداریم. ولی نه [او] حقیقت را آورده و فرستادگان را تصدیق کرده
است.

امید است با توجه به این مطالب، «شعر» پنداشتن قرآن کریم را نشنیده بگیرید و
برای ثبات قدم اهل ایمان، دعای خیر فراوان نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۳۹: ریش امام جماعت

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

۱. اگر امام جماعت حد محاسنش کم باشد به عبارتی آنکادر کرده و کمی بیشتر از ته ریش باشد مثلاً حدود یک سانت آیا می‌شود به وی اقتدا کرد؟!
۲. اگر در مکانی که پشت سر امام جماعت کم ریش نماز می‌خوانند، همزمان به فرادا نماز بخوانیم، نماز فرادای ما صحیح است؟
۳. در حالت کلی اگر وارد شهر و سپس مسجدی شده و امام جماعت را ندیده و نیز نشناخته و مردم را در حال اقتدا به وی دیدیم، می‌شود نماز را به وی اقتدا کرد؟ اگر بعد از نماز دیدیم که امام جماعت، محاسنش کم بود، نماز باید مجدد ادا شود؟
با تشکر. التماس دعا.
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

حکم تراشیدن ریش، به اجماع فقهای شیعه و حتی اسلام، حرام یا در حد حرام است؛ اما مصداق ریش، به عرف ارجاع داده شده است. عرف می‌گوید: موی سر و صورت، چهار حالت دارد؛

اول: «کچل» در موی سر و «کوسه» در موی ریش، یعنی کسی که رویش مو در سر و صورت ندارد.

دوم: «تیغ» در موی سر و ریش، یعنی کسی که با تیغ، موی سر یا ریشش را از روی پوست، تراشیده باشد و هیچ اثری از مو، در سر یا ریشش نباشد. خیلی از مردم عوام، فقط این صورت را حرام می‌شمارند.

سوم: «موی سر» و «موی صورت» یعنی کسی که سر یا صورتش مو دارد ولی به حدی نرسیده که برای مرتب کردنش، نیاز به شانه داشته باشد؛ مثل موی سر سرباز.

چهارم: «زلف» و «ریش» یعنی کسی که موی سر یا صورتش به قدری بلند است که هر گاه از حمام خارج شود یا از خواب برخیزد، برای حضور در مراسم و مجالس رسمی، نیاز دارد موی سر یا صورت خود را شانه بزند، و گرنه نامرتب و ژولیده به نظر خواهد رسید.

با این حساب، هر کسی که موی صورتش نیاز به شانه نداشته باشد، موی صورت دارد ولی «ریش» ندارد. البته از سخن حضرت هارون (علیه‌السلام) که در قرآن کریم آمده، چنین فهمیده می‌شود که «ریش» باید به نحوی باشد که بتوان آن را گرفت و صاحبش را با آن کشید. قرآن کریم از قول حضرت هارون، وصی حضرت موسای کلیم (علیهما‌السلام) می‌فرماید:

«قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي»^{۲۷}

ترجمه: گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را.

در هر حال، کسانی که موی صورت دارند ولی به قدری کوتاه است که برای مرتب کردنش، نیازی به شانه ندارند، در حقیقت، مصداق «ریش» را ندارند. با این مقدمه، جواب سؤالات شما را بر مبنای احتیاط، عرض می‌کنم: جواب اول: به شرطی به او اقتدا کنید که نمازتان را قبل از نماز جماعت، به صورت فرادا خوانده باشید.

جواب دوم: اگر مسأله‌ی ریش را به امام جماعت، متذکر شده‌اید و او پذیرفته است، تا زمانی که موی صورتش به حد «ریش» برسد، از خواندن نماز فرادا، همزمان و هم‌مکان با نماز جماعت او، پرهیز کنید. اما اگر جریان کوتاه بودن ریش را به امام جماعت گفتید و او به هر بهانه‌ای نپذیرفت، می‌توانید همزمان و هم‌مکان با نماز جماعت او، نمازتان را به صورت فرادا بخوانید. البته بهتر است نمازی که به صورت فرادا خوانده‌اید را دو باره به جماعت امام کم‌ریش بخوانید.

جواب سوم: اگر از ظواهر امر، مثل مأمومین یا اعتبار مسجد، به این نتیجه رسیدید که امام جماعت، شرایط لازم را دارد، می‌توانید اقتدا کنید ولی اگر بعد از نماز، متوجه شوید که امام جماعت، موی صورتش را کمتر از ریش کرده است، نمازتان را اعاده نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

۲۷. (سوره‌ی طها، آیه‌ی ۹۴)

نامه‌ی ۴۴۰: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

سلام

با توجه به این حدیث، چطور می‌توانیم از عزاداری و عزاداران مولانا الحسین (علیه السلام) اشکال بگیریم؟

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: هر کس به نحوی از عزاداران جدم حسین (ع) ایراد بگیرد، حتی اگر شیعه باشد، از محبین ما نیست. (بحارالانوار، جلد ۳، صفحه ۱۷)

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: «نقد سالم» با «ایرادگیری» و «اشکال‌تراشی» فرق دارد. آنچه پسندیده و موجب بالندگی‌ست، «نقد سالم و سازنده» است. و «ایرادگیری» و «اشکال‌تراشی» موجب تخریب شده و هیچ اصلاحی را در پی ندارد. پس همیشه باید سعی کنید از «ایرادگیری» بپرهیزید و با «انتقاد سالم»، موجب بهتر شدن جریان‌های مفید گردید.

ثانیاً: جملاتی که به عنوان حدیث، نقل کرده‌اید، جعلی است و در هیچ منبع معتبر و غیر معتبری، اثری از آن نیست. پس بپرهیزید از این که دیدگاه‌های خود را بر احادیث جعلی بنا نهد.

کسی که این حدیث را جعل کرده، خواسته است راه نقد سالم را بر خرافات و آئین‌های عزاداری ببندد. دوستان نادان یا دشمنان دانا، می‌کوشند با جعل

کردن اینگونه سخنان و نسبت دادن آن به اولیای دین، زبان محققان و عاشوراپژوهان را بریده و قلمشان را بشکنند.

امید است خدای متعال، به احترام خون حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که برای نجات مردم از جهالت و سرگردانی و گمراهی ریخته شد، جامعه‌ی شیعی ما را از تزویر و دروغ، محافظت بفرماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۱: پوشیدن لباس سیاه

متن نامه:

سلام علیکم

با عرض خسته نباشید به محقق دانایمان حاج فردوسی

چند روز پیش در سایت آیت الله مکارم اینچنین سؤالی بیان کردم:

عرض سلام و خسته نباشید به مرجع عالیقدر آیت الله مکارم شیرازی

۱. آیا کتاب مستدرک الوسائل حسین محدث نوری معتبر است از نظر شما؟

۲. آیا پوشیدن لباس سیاه در ایام عزاداری یا اصلاً برای هر عزای دیگر از

امامان، جایز است؟ یا حدیثی معتبر برای پوشیدن لباس سیاه برای

عزاداری امامان و معصومانمان دارید؟ در صورتی که حدیث داریم پوشیدن

لباس سفید مستحب است.

جواب ۱: کتاب مذکور، کتاب حدیثی خوبی است اما به این معنا نیست که

تمام روایات آنها صحیح باشد، بلکه اغلب روایات آن صحیح است. جواب ۲. مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می‌کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می‌دانند. بنا بر این، یکی از راه‌ها و شیوه‌های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت (ایام محرّم) است. در برخی از روایات نیز آمده است، هنگامی که بر اثر خطابه‌ها و افشاگری‌های امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیها السلام) یزید بر خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق، مدت هفت روز برای امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا عزاداری کردند و با توجه به این که پوشیدن لباس سیاه، سبب تعظیم شعائر می‌گردد، کراهت آن تحت الشعاع قرار گرفته و رنگ استحباب به خود می‌گیرد. برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب «عاشورا: ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها» ذیل عنوان «۳ – لباس مشکی بر تن کردن» در آدرس زیر مراجعه فرمایید:

&mid=•<http://makarem.ir/compilation/reader.aspx?lid=>

۶۱۸۲۷&pid=۱۰۸۳۳

نظر جنابعالی در باره‌ی این دو پاسخی که داده‌اند، چیست؟

ممنون و متشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب روشن، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:
نکته‌ی اول: فقیه بما هو فقیه، کارشناس عالی دینی است ولی در چند

محدوده، نمی‌تواند ورود کند. یکی از این محدوده‌ها، محدوده‌ی مستحبات و مکروهات است. مستحبات و مکروهات، با تصریح روایت معتبر، ثابت می‌شود نه با فتوا.

فتوا، نظر کارشناسی فقیه است در جایی که حکم واجب یا حرام یا جایز بودن آن، در شرع انور، روشن و اجماعی نباشد. در چنین حالتی، فقیه باید بر اساس عمق ادراک فقهی خود، حکم مسأله را بیان کرده و آن را بر عهده بگیرد.

پس پرسیدن سؤالاتی از این دست از فقیه، نادرست است؛ زیرا این گونه مسائل، از محدوده‌ی حرام، واجب یا جایز غیرواضح، خارج است.

البته می‌توانید به لحاظ این که فلان فقیه، محقق یا حدیث‌شناس متبحری‌ست، اینگونه سؤالات را مطرح نمایید. به عبارت ساده، اگر از آیت الله مکارم شیرازی به این لحاظ این دو سؤال را پرسیده‌اید که ایشان، مرجع تقلیدتان هستند و برایتان فتوا بدهند، اشتباه کرده‌اید و نه ایشان و نه هیچ فقیه دیگری، در اینگونه مسائل، انشاء فتوا نمی‌کند.

ولی اگر به این لحاظ از ایشان پرسیده‌اید که ایشان را محقق و حدیث‌شناس دانا و خبره می‌دانید، اشکال ندارد ولی نباید نامش را «استفتاء» (= طلب فتوا) بگذارید، بلکه باید آن را «استفهام» (= طلب فهم جواب) بنامید. البته منشأ اصلی خلط بین «استفتاء» و «استفهام»، خود دفاتر مراجع تقلید هستند که هر سؤال و جوابی را با نام «استفتاء» منتشر می‌نمایند.

این که سؤال و جواب را «استفتاء» بدانید یا «استفهام»، دعوی لفظی نیست بلکه ثمره‌ی عملی دارد. اگر «استفتاء» بدانید، باید شما که مقلد ایشان هستید و تمام مقلدین ایشان، بدون تقاضای سند، آن را بپذیرید و در

عمل، مراعات نمایید. ولی اگر آن را «استفهام» بدانید، می‌توانید و خیلی شایسته است که سند آن نظریه را جویا شوید. پس جواب «استفتاء»، انشاء فقیه بر اساس ملکه‌ی قدسیه‌ی اجتهاد است ولی جواب «استفهام»، پاسخ محقق داناست که بر اثر جستجو در میان جواب‌ها، بدان دست یافته است. در جواب «استفتاء» نمی‌شود مناقشه کرد، یا باید پذیرفت و یا باید به فقیه دیگر مراجعه نمود، ولی در جواب «استفهام» می‌شود مناقشه کرد و مستندات آن را اعتبارسنجی نمود.

نکته‌ی دوم: در نزد ارباب علوم حدیث، «مستدرک الوسائل» همانند «بحار الانوار»، از پایین‌ترین اعتبار برخوردار است. یعنی گر چه روایات آن را ساقط نمی‌دانند، ولی بدون بررسی سند و منبع، حکم به صحت روایات آن نمی‌دهند. بر عکس کتاب‌هایی مانند کافی شریف که در نزد گروهی از اهل حدیث، تمام روایاتش، بدون بررسی سند، مقبول است.

نکته‌ی سوم: همچنان که در کتاب «منابع منهج فردوسیان» به تفصیل نوشتیم، کتاب‌هایی مانند «بحار الانوار» و «مستدرک وسائل الشیعه» و در مجموع، اکثر کتاب‌های حدیثی بعد از قرن پنجم، کتاب‌های واسطه هستند و به خودی خود، مورد استفاده و استناد قرار نمی‌گیرند؛ بلکه مصادر آنها، مورد استفاده قرار گرفته و حکم رد یا قبول، بر مصادر آنها جاری شده است. به عبارت ساده، روایات مستدرک الوسائل در نزد ما معتبر نیست و در تدوین نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، مورد استفاده قرار نگرفته است؛ مگر این که روایتی از آن، در مصادر معتبر اولیه، آمده باشد که در این صورت، به طور مستقیم از آن مصادر برداشت شده نه از «مستدرک الوسائل».

نکته‌ی چهارم: در این که پوشیدن لباس سیاه، جایز است، اختلافی در بین

فقه‌ها نیست؛ ولی سخن در نوع جواز است که جمهور، به استناد نص روایات، جواز از نوع کراهت را برگزیده‌اند؛ ولی در این جواب، جواز از نوع استحباب برگزیده شده است.

نکته‌ی پنجم: جوابی که در آدرس اینترنتی آمده، کاملتر از جوابی است که شما نوشته‌اید، شاید جواب معظم له، در بازنویسی شما، دچار نقصان شده است. به هر حال، در آدرس فوق آمده است:

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می‌کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می‌دانند. بنابراین، یکی از راه‌ها و شیوه‌های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایام محرّم است.

در تاریخ می‌خوانیم: هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس‌های سیاه و خشن پوشیدند. (۱)

در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه‌ها و افشاگری‌های امام سجاد) علیه السلام و حضرت زینب (علیها السلام)) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدّت هفت روز برای امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا عزاداری کردند. (۲)

①. «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَبَسَ نِسَاءُ بَنِي

هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ»^{۲۸}

②. «فَلَمَّ تَبَّقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبَسَتِ السَّوَادُ عَلَى

۲۸. (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸)

الحُسَيْنِ (عليه السلام) وَنَدَبُوهُ عَلَى مَا نُقِلَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ»^{۲۹}

لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات، به کراهت لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده‌اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین (علیه السلام) کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه‌ی تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد.

بر این جواب، سه اشکال وارد است:

اشکال اول: جمهور فقهای عظام، چنان که در علم اصول فقه، مقرر است، فعل معصوم را دال بر استحباب نمی‌شمارند. یعنی اگر انجام کاری از معصوم گزارش شده باشد، هر گاه بدون قرینه‌ای باشد، دلالت بر استحباب آن کار نمی‌کند. حال چه شده است که استحباب عملی را به فعل غیر معصوم، مستند می‌نمایند؟! در دو سند بالا، سیاه‌پوشی در عزاء، به زنان بنی‌هاشم و قریش، منسوب شده است که از نظر جمهور فقها، اصلاً قابل قبول و اعتنا نیست.

اشکال دوم: این جواب، مشتمل بر فتوا به رجحان سیاه‌پوشی است در حالی که گفتیم، «فقیه بما هو فقیه»، نمی‌تواند در مستحبات و مکروهات، فتوا بدهد و «محقق»، مستحب یا مکروه بودن عملی را با استناد به تصریح روایت معتبر، ثابت می‌نماید. به عبارت ساده، فقیه نمی‌تواند بگوید: به نظر مبارک ما، پوشیدن لباس سیاه در عزای ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) مستحب است. بلکه برای اثبات استحباب آن، باید روایت معتبری را بیاورد که در آن، به نحوی از انحاء عقلایی، برتری داشتن این کار را امام معصوم

۲۹. (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷)

(علیه‌السلام) بیان نموده باشد. راه‌های برداشت مستحب و مکروه، با عنوان «ارکان اجتماع» در کتاب «اصول اجتماع منهج فردوسیان» آمده است که حدود چهل مورد می‌باشد.

اشکال سوم: صدور فتوا در امثال این موارد، از مصادیق «اجتهاد در مقابل نص» است. به عبارت ساده، وقتی روایت معتبری وارد شده و کراهت کاری را بیان داشته است، فقیه نباید در مقابل آن، فتوا به استحباب بدهد. گاهی اوقات، «اجتهاد در مقابل نص» حرام است و گاهی قبیح به شمار می‌رود، هر چند حرام نباشد.

نکته‌ی آخر: توصیه می‌کنم از باب «تقیه از موافق»، حتماً در مجالس عزاداری و ایام خاص، مانند دهه‌ی اول محرم و روزها یا شب‌های شهادت حضرات معصومین (علیهم‌السلام) لباس مشکی بپوشید و نگذارید انجام یک مکروه، منجر به چندین حرام شود. اجازه ندهید شیطان، شما را به مراعات این مکروه، ترغیب نموده و در مقابل، شیعیان سطحی‌نگر و آئین‌زده را علیه شما تحریک نماید. گاهی اوقات، مقید شدن به انجام یک مستحب یا ترک یک مکروه، از ناحیه‌ی شیطان رجیم است تا بتواند در سایه‌ی آن، چند حرام را بر گُرده‌ی بنی‌آدم، تحمیل نماید. پس با رفتاری معتدل و متعارف، موجب تألیف قلوب باشید و توطئه‌ی شیاطین جن و انس را خنثی سازید.

تذکر: شعار «حاج فردوسی، بدون القاب، حتی آقا و جناب» را فراموش نکنید. من به این که نوشته‌اید: «محقق دانا»، اعتراض دارم. اینگونه القاب، موجب می‌شود تا دیگرانی که این متن را می‌خوانند، دچار نوعی تسلیم شدن ناخودآگاه گردند. به عبارت ساده، یکی از ترفندها برای جا انداختن افراد، یاد

کردن از آنان با القاب و عناوین پرهیبت و با شکوه است. وقتی ذهن بی‌دفاع شنونده یا خواننده، در معرض القاب و عناوین باشکوه قرار می‌گیرد، ناخواسته، آن فرد را در جایگاه بالاتری قرار می‌دهد و آرام آرام، بتی ساخته می‌شود که شکستنش دشوار است.

اکنون که جوان هستم و شهرتی ندارم، به راحتی می‌توانم جلو القاب و عناوین را بگیرم ولی وقتی سالخورده و مشهور شدم، جلوگیری از القاب و عناوین، سخت خواهد بود. امروز می‌توان با انگشت پطرس فداکار، جلو شکستن این سد را گرفت ولی وقتی شکست، با پطرس ملک هم نمی‌توان جلوش را مسدود نمود و آب رفته را به جوی برگرداند.

خدای متعال، ما و شما را بر پیمودن صراط مستقیم بندگی، یاری نماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۲: تقاضای همسفر شدن

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

سؤالی داشتم، خواستم پیرسم شما برنامه‌ای برای سفر به عتبات عالیات، کربلا و نجف و... پیش رو دارید؟ و چطور است برنامه‌ی شما و می‌توانیم با شما و کاروانتان همسفر باشیم؟ مشتاق هستم و خیلی خوب می‌شود اگر سفر زیارتی با شما همسفر باشم. ان شاء الله

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

یکی از بهترین راه‌های انتقال مطالب تربیتی، همسفر شدن است؛ خصوصاً اگر سفر، به اماکن زیارتی باشد که بهره‌اش مضاعف خواهد بود. همچنین از آرزوهای دیرینه‌ام، همنشینی و همسفری با اصحاب منهاج فردوسیان (اسکنهم الله الفردوس الاعلی) است ولی فعلاً به دلیل اشتغال شدید به تألیف برخی کتاب‌های لازم برای نظام جامع تربیتی منهاج فردوسیان، امکان سفر ندارم. امیدوارم با کاهش حجم کارهای علمی، بتوانم به آرزوی خود برسم و به تقاضای عزیزانم، پاسخ مثبت دهم و سفرهای منظم و ادواری به نواحی زیارتی داخل و خارج ایران داشته باشیم. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۳: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

با سلام

آیا این حدیث، درست است که امام سجاد علیه السلام: «و کان إذا أخذ إناءً یشرّب ماءً بکی حتی یملاها دماً» یعنی هنگامی که ظرف آبی را به دست می‌گرفت تا از آن بیاشامد، آن قدر گریه می‌کرد تا اینکه آن ظرف پر از خون

می‌شد» (النقد النزیه: ص ۱۳۷؛ الآیات البینات: ص ۲۴)

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای بررسی همه‌جانبه‌ی این متن، نیاز است تا به چند مطلب، توجه نمایید؛
۱. این مطلب، روایت نیست بلکه گزارشی تاریخی است و گزارش تاریخی، ارزش روایت را ندارد و در تنظیم نظام جامع تربیتی منهاج فردوسیان مورد استفاده قرار نگرفته است.

۲. عبارت درست، اینگونه است:

«وَكَانَ إِذَا أَحَدٌ إِنَاءً يَشْرَبُ مَاءً بَكَى حَتَّى يَمْلَأَهَا دَمْعًا فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ: فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا أَبْكِي وَقَدْ مُنِعَ أَبِي مِنَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ مُطْلَقًا لِلسَّبَاعِ وَالْوُحُوشِ» (مناقب آل‌آبی طالب علیهم السلام ابن شهرآشوب^۴ جلد ۴^۵ صفحہ ۱۱۶)

ترجمه: آن حضرت، هرگاه ظرف آبی بر می‌داشتند تا آب بنوشند، گریه می‌کردند به حدی که ظرف را پر از اشک می‌کردند. به این کار آن حضرت، اعتراض شد. فرمودند: چگونه گریه نکنم در حالی که پدرم از آبی که بر درندگان و حیوانات وحشی آزاد است، منع شد.

۳. عبارت: «حَتَّى يَمْلَأَهَا دَمْعًا» چندان گریه می‌کرد که ظرف را پر می‌کرد، تعبیر کنایه‌ای است و به این معنی نیست که به اندازه‌ی یک لیوان کامل، اشک می‌ریختند بلکه به این معنی است که چندین قطره اشک در آن می‌ریختند که با تمام آب، مخلوط می‌شد.

۴. بر طبق اظهارات اطباء، امکان خون‌گریستن برای انسان معمولی، وجود

ندارد. یعنی هیچ انسان عادی‌ای نمی‌تواند آنقدر گریه کند که اشکش تمام شده و پس از آن، از غدد اشکی‌اش، خون جاری شود. البته نوعی بیماری هست که مبتلای به آن، هر گاه گریه کند، از غدد اشکی‌اش، خون بیرون می‌آید. چنین شخصی، هیچگاه نمی‌تواند اشک بریزد بلکه فقط خون از چشمش خارج می‌شود. به عبارت دیگر، کسی که اشک از چشمش می‌رود، امکان ندارد که خون از غدد اشکی‌اش ترشح شود و بیمار خاصی که خون از غدد اشکی‌اش ترشح می‌شود، نمی‌تواند اشک بریزد.

پس هر گاه تعبیر «خون گریه کردن» را ملاحظه نمودید، بدانید که کنایه از شدت گریه است و نباید به معنی مطابقی آن حمل شود. یعنی نباید به این معنی بدانید که از همان خونی که در رگ‌ها جریان دارد، از چشمش می‌آید. ۵. غیر از اشکال طبی، اشکال شرعی این است که آیا امام سجاد (علیه‌السلام) پس از این که خون در لیوان آب می‌افتاد، آن را می‌نوشیدند یا دور می‌ریختند؟ اگر می‌نوشیدند، آب قلیل با ملاقات نجاست، نجس شده و قابل خوردن و آشامیدن نیست و اگر آن را دور می‌ریختند، با لیوان دیگری که می‌آوردند نیز همین کار را انجام می‌دادند، یعنی در آن، خون چشم می‌ریختند و باز نجس می‌شد. در این صورت، آن حضرت چگونه آب می‌نوشیدند؟!

نتیجه‌گیری: این متن، علاوه بر این که حدیث نیست و دچار تحریف شده و دَمَع (= اشک) در آن به دَم (= خون) تبدیل شده، اشکالات محتوایی نیز دارد.

خداوند، ما و شما را بر راه روشن و استوار ثقلین، پایدار بداراد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۴: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

زیارت ناحیه‌ی مقدسه را به استاد حاضر (ارواحنا فداه) منتسب می‌کنند؛ آیا بعضی از فراز این زیارت در شأن استاد حاضر ارواحنا فداه هست؟ لطفاً جواب کاملِ منهجی بفرمایید.
با تشکر از صبر و حوصله‌یتان.
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جوابی جامع، توجه شما را به چند مطلب جلب می‌کنم:
مطلب اول: راه اثبات پیامبری، معجزه است. یعنی کسی که ادعای پیامبر بودن می‌کند، باید در کنار ادعایش، کارهایی انجام دهد که دیگران، از انجام دادن آن، عاجز باشند.

مطلب دوم: راه اثبات جانشینی پیامبر، تصریح آن پیامبر است. یعنی برای این که بتوان شخصی را جانشین و وصی پیامبری دانست، باید تصریح آن پیامبر را بیان کند و جماعتی، شاهد باشند که آن پیامبر، این شخص را به

عنوان جانشین خود، معرفی و منصوب کرده است.

مطلب سوم: اگر پیامبر با معجزه و جانشین پیامبر، با معرفی و تصریح آن پیامبر، اثبات شد، برای تشخیص درست و نادرست بودن سخن، باید انتساب آن سخنی که نقل شده به پیامبر یا جانشینش را بررسی کرد و نمی‌توان نبی و وصی را با سخن سنجید.

به عبارت دیگر، راه رسیدن به واقعیت و حقیقت، سنجیدن همه‌چیز با اعتقادات و دستورات عملی نبی و وصی است نه این که سخن نبی و وصی را با میزان دیگری مانند عقل یا عرف بسنجیم.

شاید این مطلب، نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد، به همین خاطر، مطلب را با مثال، روشن می‌کنیم. فرض کنید به شما بگویند: فلان پزشک حاذق، گفته قرص «الف» برای بیماری «ب» مفید است. راه درست، این است که اولاً پزشک بودن و متبحر بودنش در طبابت برایتان محرز شود، سپس بررسی کنید که آیا این سخن، از اوست یا نه. راه نادرست این است که سخن او را به کفاش و قصاب و کشاورز عرضه کنید و بخواهید از این طریق، معلوم کنید که آن سخن، از آن پزشک هست یا نیست! یعنی از آنان پرسید که آیا به نظر شما، به جناب دکتر «الف» می‌خورد که چنین حرفی گفته باشد؟!

در مورد سؤال، راه درست این است که معلوم کنیم آیا «زیارت ناحیه» از آن حضرت صادر شده یا نه. و راه نادرستش این است که بخواهیم از طریق این که این حرف‌ها در شأن امام هست یا نیست، انتسابش را تقویت یا تضعیف نماییم.

به عبارت دیگر، اگر زیارت ناحیه، از ساحت مقدس استاد حاضر

(ارواح‌فداه) صادر شده باشد، هر چه در آن فرموده باشند، در شأنشان است و ما باید اعتقادات و دیدگاه‌هایمان را بر طبق آن، تغییر دهیم. ولی اگر انتسابش محرز نشد، نوبت به بررسی متن آن نمی‌رسد. مثلاً اگر نقل شده باشد که امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرموده باشند: «خدايا من بندهی ذلیل و حقیر تو هستم»، راه درست این است که بررسی سندی کنیم آیا این مطلب از آن حضرت صادر شده است یا نه. سپس اگر صادر شده بود، اعتقاد پیدا کنیم که آن جناب، بندهی ذلیل و حقیر خداوند هستند. ولی اگر صدورش اثبات نشد، نباید چنین نسبتی به آن حضرت بدهیم.

راه نادرست این است که بگوییم: گفتن چنین عباراتی از امیر المؤمنین (علیه‌السلام) که دلاور شجاع عرب بودند، بعید به نظر می‌رسد و نوعی بار منفی و تلقین ضعف است و از لحاظ روانشناسی، موجب ترک خوردن شیشه‌ی اعتماد به نفس می‌شود! پس چنین مطلبی از ایشان نیست. حال اگر ثابت شود که زیارت ناحیه، از سوی حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) صادر شده است، هر چه در آن فرموده باشند، در شأنشان است و ما هم باید به آن معتقد شویم، ولی اگر ثابت نشود، نسبت دادن برخی چیزهایی که بر طبق قرآن و سنت و عترت و عقل سلیم، مذموم است به آن جناب، جفا و خطا و گناه است.

نتیجه‌ی کلام این شد که «هر چه آن خسرو کند، شیرین بود». همان مطلبی که در زیارت آل یاسین عرض می‌کنیم:

«فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمْوَهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسَخَطْتُمْوَهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ
وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ»

پس سؤال شما، اشتباه است. نباید بپرسید آیا این سخن در شأن امام هست یا نیست بلکه باید بپرسید آیا این سخن از امام هست یا نیست. پس اگر از امام است، در شأن امام است و اگر از امام نیست، تهمت به امام است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۵: تشخیص اضطرار

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

اگر پزشکی که مسلمان است و در جمهوری اسلامی فعالیت می‌کند، برای درمان «خواب‌اداری» دستور به خوردن بیضه‌ی گوسفند بدهد، آیا می‌توان به عنوان اضطرار آن را خورد؟

ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تشخیص اضطرار، بر عهده‌ی مکلف است. گاهی «شب‌اداری» و «خواب‌اداری» موجب مختل شدن زندگی می‌شود و ضرر عمده یا خطر

عمده در پی دارد و دارویش منحصر در حرام است، در این حالت، می‌توان از باب اضطرار، استفاده نمود؛ ولی گاهی اوقات، «شبادراری» موجب ایجاد اختلال جدی در زندگی نمی‌شود و می‌توان با پیشگیری‌های مناسب، از بین برد یا کاهش داد، در این صورت، نمی‌توان خوردن حرام را به بهانه‌ی اضطرار، تجویز نمود. به عبارت دیگر، اگر بتوان با نخوردن مایعات در شب یا یکی دو بار بیدار شدن و تخلیه‌ی مثانه، مانع از «خواب‌ادراری» شد، جایی برای مداوا با حرام نمی‌ماند. همچنین اگر این پیشگیری‌ها و تمهیدات، مانع از «خواب‌ادراری» نشود ولی «خواب‌ادراری»، اختلالی به روند عادی زندگی نداشته باشد، با حرام، مداوا ننماید. مثل این که کودکی که به سن تکلیف نرسیده است، در فصل تابستان، در خواب، ادرار می‌کند و خشک می‌شود، یا به طوری است که رطوبتش به زندگی افراد مکلف خانواده سرایت نمی‌کند، در این صورت، با حرام، مداوایش نکنند، هر چند برخی فقها، مداوای غیربالغ با حرام را جایز دانسته باشند.

نتیجه‌ی کلام این است که تجویز پزشک در این مورد، ارزش شرعی ندارد و نمی‌تواند مجوزی برای مداوا با حرام باشد و باید، اضطرار، محرز شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۶: اشکال بر نقد مراجع تقلید

متن نامه:

سلام

نقد بر مرجع تقلید دیگه نشنیده بودیم که شما انجام دادین.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: مرجع تقلید، معصوم نیست که عاری از خطا باشد و نتوان او را نقد کرد. پس نباید از نقد مراجع تقلید، تعجب کنید و آن را کاری عجیب و جدید بدانید.

ثانیاً: اگر در درس آقایان مراجع تقلید، حضور یابید، خواهید دید که هم آن عزیزان، از استادان خود، نقل و نقد می‌کنند و هم شاگردان، به صورت زنده و رو در رو، از استاد و مواضعش انتقاد و اشکال می‌کنند. نکته‌ی جالب، این است که مراجع معظم تقلید، با سعه‌ی صدر و روی خوش، به اشکالات و انتقادات شاگردان خود، گوش داده و به آنها پاسخ می‌دهند.

ثالثاً: نباید برای منصبی که حدود مشخصی ندارد و برخی نالایقان، با صرف مبالغی وجوه نقد، توانسته‌اند جمعی ساده‌دل را بر گرد خویش، جمع آورده و ادعای مرجعیت نمایند، مصونیت از انتقاد، قائل شوید.

اگر این باب شود که از مراجع تقلید، نمی‌توان انتقاد کرد، فرصت‌طلبانی پیدا خواهند شد که با جمع‌آوری گروهی در اطراف خود، خویش را مرجع تقلید معرفی نموده و از معرض انتقاد سالم و سازنده، دور سازند؛ که در این صورت، کار عوام، سخت و سخت‌تر شده و حیرت و سرگردانی‌شان روز افزون خواهد بود.

رابعاً: ما در دین‌داری خود، با هیچ شخصی تعارف نداریم. مرجع تقلید،

آبرویش را از دین خدا گرفته است نه این که دین خدا، آبرویش را از مرجع تقلید گرفته باشد. پس وقتی مرجع تقلید، به جای این که بلندگوی شرع انور باشد، قدم در راه ذوقیات و علایق و سلایق خود بگذارد و خواسته‌ی خود را به جای خواسته‌ی دین، بیان نماید، بر شاگردان اوست که او را تحذیر و عوام مردم را از تعسف او، با خبر نمایند.

خامساً: توصیه می‌کنم از شخصیت‌زدگی، بپرهیزید و همچنان که توصیه‌ی اولیای دین است، مردمان را با دین خدا بسنجید نه این که دین خدا را با مردمان بسنجید. ملاک ما، ثقلین است یعنی قرآن کریم و روایات معتبر از عترت طاهره (علیهم السلام)، پس آنچه مطابق با ثقلین بود را بپذیرید و آنچه مطابق نبود را رها کنید تا کمال یابید و به سعادت ابدی برسید. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۷: ریش‌تراشی

متن نامه:

سلام

می‌بینم اهل فتوا هم که شده‌اید! خوب اقلأً مستنداتتان را همراه فتاوا ذکر می‌فرمودید تا دیگران هم مستفیض شوند. شما اگر نمی‌دانید، خوب است بدانید که هیچ مستند قابل اتکایی برای گذاشتن ریش وجود ندارد و الا

آقایان مراجع، آن را به احتیاط برگزار نمی فرمودند. بنده که الان یادم نیست کسی در این باره فتوا داشته باشد اگر شما سراغ دارید بفرمایید. در هر صورت به نظر می رسد اگر با استناد به فتوای مشهور، مطالب پیگیری شود به صواب نزدیکتر است. شما به شکلی فتوا به فسق امام جماعت داده اید در صورتی که مسأله کاملاً اختلافی است. برای کسب رضای خداوند متعال موفق باشید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

چند فقره اشکال به جواب بنده در خصوص ریش، در نامه ی شما وجود دارد که به ترتیب، پاسخ می دهم. ان شاء الله

اول: نوشته اید که اهل فتوا شده ام، در حالی که پناه می برم به خدای متعال از فتوا و همچنان که دستور فرموده اند، از فتوا می گریزم همچنان که از شیر درنده می گریزم. آنچه برای راهنمایی اصحاب منهج فردوسیان تقدیم می شود، راه متین و صراط قویم «احتیاط» است. بین «فتوا» و «احتیاط» خیلی فرق است. در «فتوا»، صاحب فتوا به عهده می گیرد که هر کس به این نظر «من» عمل کند، نجات یافته و به سرمنزل مقصود خواهد رسید، ولی در «احتیاط» کم خطرترین و کم ضررترین راه انتخاب می شود، هر چند سختی هایی داشته و محدودیت هایی بیاورد. «فتوا» حکم فقیه خاص است ولی «احتیاط»، مطلوب شرع انور و حکم عقل سلیم می باشد.

دوم: خواسته اید که مستندات به همراه فتوا ذکر شود. عرض شد که آنچه می نویسم، «فتوا»ی من نیست بلکه راه سالم احتیاط است. مستندات

«احتیاط» همانند مستندات فتوا نیست. در مستندات فتوا، کنکاش و مناقشهی بسیار می‌شود تا واجب یا حرام بودن آن، اثبات یا رد شود؛ ولی در مستندات احتیاط، دقت زیاد لازم نیست و همین که یک سو، ضرر داشته باشد و سوی دیگر، ضرر نداشته باشد، ولو این که نفعی هم نداشته باشد، کار، تمام است و حکم به نفع آن سویی می‌شود که ضرر ندارد، هر چند سود هم نداشته باشد.

در مسأله‌ی ریش، تراشیدن و کوتاه کردن آن به حدی که نیاز به شانه نداشته باشد، متهم به حرمت یا کراهت است ولی سوی مقابلش، یعنی بلند گذاشتن ریش به اندازه‌ای که نیاز به شانه داشته باشد، منع نشده و بلکه توصیه شده است؛ پس به راحتی، احتیاط را در بلند گذاشتن ریش به حد شانه می‌یابیم. برای آشنایی با مستندات مذموم بودن ازاله‌ی ریش، به اینجا مراجعه نمایید. سوم: هر چند برخی فقهای عظام، فتوا به احتیاط واجب در حرمت تراشیدن ریش داده‌اند، ولی برخی دیگر از مراجع عظام تقلید، همچون آیت الله بهجت (رحمه الله)^۱ و آیت الله صافی گلپایگانی (حفظه الله)^۲ فتوا به حرمت داده‌اند. داده‌اند.

چهارم: این که فرموده‌اید، به شکلی حکم به فسق امام جماعت داده‌ام، درست نیست. نه به تصریح و نه به کنایه، حکم به فسق امام جماعت نداده‌ام به این دلیل که در تمام موارد، احتیاط را در جمع بین نماز فرادا و نماز جماعت با امام جماعت کم‌ریش بیان کردم. اگر آن امام جماعت را فاسق می‌دانستم، باید نماز با او را - ولو به نحو اعاده - باطل می‌شمردم که چنین

۱. توضیح المسائل، متفرقه، مسأله‌ی ۴.

۲. جامع الاحکام، جلد ۲، سؤال ۱۷۴۰ و ۱۷۴۲.

نکرده‌ام.

در پایان، از عنایت جناب عالی سپاسگزارم و از هر گونه نقد منصفانه و عالمانه، استقبال می‌کنم.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۸: ماجرای حضرت موسی و خضر (علیهما السلام)

متن نامه:

باسمه تعالی

با سلام و دعای خیر

در سایت متقین منسوب به فرزند حاج سید محمد حسین حسینی تهرانی (صاحب تألیفات عدیده از جمله معاد شناسی و ...) تحلیلی از سید هاشم حداد نسبت به ملاقات حضرت خضر و حضرت موسی (ع) ارائه شده است که برخی دانشجویان از جنابعالی خواهش دارند با توجه به عظمت حضرت موسی آن پیامبر اولوالعزم الهی تحلیل خود را در خصوص تحلیل آقای حداد ارائه دهید. ضمن آنکه این مطلب با آب و تاب فراوانی در آن سایت نقل شده و ما جهت استحضار عین آن را تقدیم می‌داریم:

سید محمد محسن حسینی: روزی در محضر عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - بودم، سخن از ماجرای حضرت موسی و

خضر علیهما السلام به میان آمد و اینکه از آیه استفاده می‌شود: مقام و مرتبه حضرت خضر بالاتر از حضرت موسی بوده است، زیرا تقاضای تعلیم و رشد نموده است. مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - فرمودند:

خیر، مطلب این‌چنین نیست. حضرت موسی پیامبر اولوالعزم بود و صاحب کتاب و شریعت بود، و حضرت خضر در آن زمان در تحت شریعت و دین و آیین حضرت بوده است، حال چگونه می‌توان تصوّر نمود که مرتبه و منزلت حضرت خضر بالاتر از حضرت موسی بوده است؟ بلکه مطلب غیر از این است.

حضرت موسی (علیه السلام) از آنجا که صاحب شریعت و کتاب و قانون و تکلیف بود، حقیقت وجود و نفس و قلب او با واقعیت این مرتبه از اراده و مشیت الهی که نزول کتاب و شریعت و قانون است، متحد گشته بود و امری جز این در نفس و قلب و ضمیر او اصلاً وجود و حضور نداشت. او اراده و مشیت پروردگار را صرفاً در تجلّی و ظهور او در عالم کثرت بر اساس رعایت تکالیف ظاهریه و احکام عامّه تماشا می‌کرد، و بر همین اساس هم در میان مردم به رتق و فتق امور می‌گذراند.

حضرت موسی (علیه السلام) مقام مشیت و اراده حق را یک‌سو می‌نگریست و ادراک او بر این بود که جریان نظام اجتماعی و تربیت و تدبیر فقط بر اساس معادلات ظاهری و متعارف که منطبق با شریعت اوست باید انتظام یابد، و هر پدیده و رخدادی خارج از این چهارچوب خلاف اراده و رضا و مشیت پروردگار است و باید از آن جلوگیری نمود، گرچه فاعل آن فرد صالح و مطیع اوامر پروردگار و حئی از انبیا و اولیا باشد. و اگر حضرت موسی (علیه السلام) در زمان امام صادق (علیه السلام) بود و صحنه اطاعت امر آن

حضرت توسط هارون مکی را مشاهده می‌کرد، قطعاً همان اعتراض و ایراد را به آن حضرت وارد می‌ساخت ... مرحوم حدّاد - قدّس الله سرّه - می‌فرمودند: با روشن شدن این حقیقت و مسائلی که اتّفاق افتاد، حضرت موسی (علیه السلام) دریافت مسأله تجلّی ذات خداوند بر نفوس بشری فقط و فقط در محدوده نفس و ضمیر و قلب او نیست، بلکه مطلب بسیار بالاتر از این حرف‌هاست، و جلوه حقّ در مظاهر مختلف نه در حدّ فهم و ادراک و احساس ما است، و چه بسا اسرار و رموزی است که ابداً فکر و قلب ما بدان راه ندارد و به گنّه آن نخواهد رسید. و البته این مسأله برای رشد و باز شدن افق جدید معرفتی و کشفی حضرت موسی (علیه السلام) بوده است که بدین وسیله حاصل شد و مقصود حضرت موسی (علیه السلام) برآورده گردید.

این بود فرمایشات حضرت حدّاد - رضوان الله علیه - در قضیه موسی و خضر علیهما السّلام.

به نقل از کتاب اسرار ملکوت

http://motaghin.com/fa_Default.asp?RP=M_News.asp&P23&NewCategoryId=3347=1N=NewId&P

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: توجه داشته باشید که اثبات و انکار این قضیه، هیچ نقش مثبت تربیتی ندارد. لذا صرف وقت در آن، به نحوی تباه کردن عمر شریف است. پس بهتر است به جای بحث کردن بر روی اینگونه مسائل بی‌ثمر، جوانی و نشاط خود

را مصروف در اصلاح دیدگاه‌ها و اعمال بر طبق واضحات و مسلمات کتاب و سنت و عترت نمایید.

ثانیاً: آیات و روایات معتبر، از این که این اتفاق، قبل از بعثت حضرت کلیم الله (علیه السلام) به رسالت، بوده یا بعد از رسالت، ساکت است. ثالثاً: با توجه به این که حضرت موسای کلیم (علیه السلام)، پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت است، اگر این اتفاقات را بعد از رسالت آن حضرت بدانیم، حضرت خضر (سلام الله علیه) که از امت ایشان محسوب می‌شده، کافر خواهد بود.

به عبارت دیگر، وقتی فردی از امت، به پیامبرش - که واسطه‌ی تشریحی بین او و خدای تعالی است - بگوید:

«هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ»^۱

ترجمه: این، جدایی‌ای بین من و توست، کافر می‌شود.

در حالی که گزارشی از کافر شدن جناب خضر (سلام الله علیه) در دست نیست و بلکه بر عکس، آن جناب، از ذخیره‌های الهی برای یاری استاد حاضر (ارواحنافداه) در عصر ظهور خواهد بود.

با این حساب، این سخن مرحوم حداد که می‌گوید: «حضرت خضر در آن زمان در تحت شریعت و دین و آیین حضرت بوده است» نادرست خواهد بود.

و همچنین این که می‌گوید: «حضرت موسی (علیه السلام) از آنجا که صاحب شریعت و کتاب و قانون و تکلیف بود...» نیز مخدوش است، زیرا گفتیم که از ظواهر امر، چنان بر می‌آید که این جریان، قبل از بعثت آن

۱. (سوره‌ی کف، آیه‌ی ۷۸)

حضرت به رسالت است.

اما این تحلیل که: «حضرت موسی (علیه السلام) مقام مشیت و اراده حقی را یکسو می‌نگریست و ادراک او بر این بود که جریان نظام اجتماعی و تربیت و تدبیر، فقط بر اساس معادلات ظاهری و متعارف باید انتظام یابد، و هر پدیده و رخدادی خارج از این چهارچوب خلاف اراده و رضا و مشیت پروردگار است و باید از آن جلوگیری نمود، گرچه فاعل آن فرد صالح و مطیع اوامر پروردگار و حتی از انبیا و اولیا باشد ... و البته این مسأله برای رشد و باز شدن افق جدید معرفتی و کشفی حضرت موسی (علیه السلام) بوده است که بدین وسیله حاصل شد و مقصود حضرت موسی (علیه السلام) برآورده گردید»، خالی از وجه نیست. به عبارت ساده، شاید بتوان برخورد آن حضرت با جناب خضر (سلام الله علیه) را مرحله‌ای از تربیت و آماده شدن برای عهده‌داری رسالت عظیم دانست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۴۹: خیرات برای مردگان

متن نامه:

باسمه تعالی

با سلام و دعای خیر

حاج فردوسی این سؤالات مربوط به دهها نفر از دوستان دانشجوی ماست

که به بنده می‌دهند و من از میان آنها مواردی را که تخصصی است، برای جنابعالی ارسال می‌نمایم، تمنا دارم مثل همیشه، بزرگواری فرموده به پاسخ، خوشوقت‌مان فرمایید. چون می‌دانم مشاغل‌تان زیاد است، می‌روم سر اصل مطلب و سؤالات را مختصر عرض می‌کنم. با سپاس.

۱ - در زیارت قبور غیر ائمه مثل امامزاده‌ها و مؤمنین و پدر و مادر و یا جدّ و جدّه، عمل و ذکر راجح چیست؟

۲ - آیا این اذکاری که ما برای اموات می‌خوانیم از سور قرآنی تا صلوات و دعای خیر، تأثیر در برزخ و آخرت او دارد؟

۳ - آیا این تأثیر، بستگی به پاکی ذاکر دارد؟ مثلاً اگر مسلمانی که عادت به غیبت دارد، یا عادت به نگاه نامحرم دارد هم ذکر می‌بگوید آن ذکر اثر دارد؟

۴ - آیا حضور قلب ذاکر هم در تأثیر ذکر بر اموات مؤثر است؟ مثلاً ممکن است به خاطر عدم حضور قلب، ثواب آن ذکر به روح اموات نرسد؟

۵ - با توجه به اینکه امام در مقامی است که ما فوق آن در میان مخلوقات الهی متصور نمی‌باشد و فضائل و درجاتی دارد که به تصریح خود آن ذوات مقدسه، نیل به معرفتشان هم محال است، و از سویی خود قرآن ناطق است و حقیقت نماز و روزه است و حقیقت ذکر است و ... کما هو المشهود فی تراث الشیعة و منابع الحدیثی المعتمد، اینکه یک مسلمان و شیعه قرآنی و یا ذکری و صلواتی برای شادی روح امام می‌خواند چه تأثیری بر آن ارواح طیبه دارد؟

با سپاس مجدد

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: یکی از بهترین و معتبرترین کارهایی که می‌شود در هنگام زیارت قبور غیر ائمه انجام داد، خواندن هفت مرتبه سوره‌ی قدر است، به دلیل این روایات:

● سند ①: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ فِي بَعْضِ الْمَقَابِرِ إِذْ جَاءَ إِلَى قَبْرِ فُجَلَسَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ فَقَرَأَ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ثُمَّ قَالَ: حَدَّثَنِي صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ أَنَّهُ مَنْ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَأَ عِنْدَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِصَاحِبِ الْقَبْرِ.^۱

ترجمه: احمد بن محمد می‌گوید با ابراهیم بن هاشم در بعضی قبرستان‌ها بودیم که به نزد قبری آمد و رو به قبله نشست و دستش را بر قبر نهاد و هفت مرتبه سوره‌ی قدر خواند. سپس گفت: صاحب این قبر که محمد بن اسماعیل بن بزیع است، برایم حدیث کرد که هر کس قبر مؤمنی را زیارت کند و در نزد قبرش هفت مرتبه سوره‌ی قدر بخواند، خدای تعالی او و صاحب قبر را می‌آمرزد.

● سند ②: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ كُنْتُ بِفَيْدٍ فَمَشَيْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ إِلَى قَبْرِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ فَقَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ قَالَ لِي صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ: «مَنْ أَتَى قَبْرَ أَخِيهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ وَقَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ مِنْ يَوْمِ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ» أَوْ «يَوْمِ الْفَرَجِ»^۲

۱. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۱۹۹، باب ثواب زیارة قبر المؤمن)

۲. (کافی شریف، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۲۹، باب زیارة القبور)

ترجمه: محمد بن احمد می‌گوید در قبرستان بودم پس با علی بن بلال به سوی قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع رفتم. پس علی بن بلال به من گفت: صاحب این قبر از امام رضا (علیه‌السلام) برایم روایت کرد که فرمودند: هر کس به نزد قبر برادر [دینی] اش برود و دست بر قبرش بگذارد و هفت مرتبه سوره‌ی قدر بخواند، در روز قیامت، ایمن خواهد بود.

● سند (۳): عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: كُنْتُ بِقَيْدٍ فَقَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ مَرَّ بِنَا إِلَى قَبْرِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ لِنَزْوَرِهِ فَلَمَّا أَتَيْنَاهُ جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَالْقَبْرُ أَمَامَهُ ثُمَّ قَالَ أَخْبَرَنِي صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: «مَنْ زَارَ قَبْرَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ وَقَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ»^۱

ترجمه: محمد بن احمد می‌گوید در قبرستان بودم که محمد بن علی از من خواست به زیارت قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع برویم. چون به نزد قبرش رسیدیم، در جانب سر قبر و رو به قبله در حالی نشست که قبر، در مقابلش بود. سپس گفت: صاحب این قبر یعنی محمد بن اسماعیل بن بزیع خبر داد به من که از ابوجعفر (علیه‌السلام) شنیده است که فرمودند: هر کس قبر برادر مؤمنش را زیارت کند و در نزد قبر بنشیند و رو به قبله، دستش را بر قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره‌ی قدر بخواند، از فزع اکبر [هول و هراس عظیم روز قیامت]، امان خواهد یافت.

۱. (إختیار معرفة الرجال (رجال الکشي)، کشی، صفحہ ۵۶۴)

● سند ۴: قَالَ الرَّضَا (عليه السلام): «مَا مِنْ عَبْدٍ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَأَ عِنْدَهُ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ»^۱

ترجمه: امام رضا (علیه السلام) فرمودند: هیچ بنده‌ای نیست که قبر مؤمنی را زیارت کند و در نزد قبرش هفت مرتبه سوره‌ی قدر بخواند، مگر این که خدای تعالی او و صاحب قبر را می‌آمرزد.

جواب ۲: برای رسیدن به پاسخ این سؤال، توجه شما را به قواعد ۲۸۹۶ تا ۲۹۰۲ از مجموعه‌ی قواعد نظری منهاج فردوسیان، جلب می‌کنم و توصیه‌ی اکید دارم حتماً برای اصلاح دیدگاه‌های خود، این کتاب را مکرر در مکرر، مطالعه نمایید. این قواعد، از تصریحات آیات قرآن کریم و روایات معتبر شیعه، جمع‌آوری شده است:

قاعده‌ی ۲۸۹۶ (۲): در منهاج فردوسیان اعتقاد دارند؛ {کارهای خیری که زندگان به مردگان هدیه می‌کنند، مانند: نماز، روزه، حج، صدقه، نیکوکاری و دعا به مُردگان می‌رسد.

قاعده‌ی ۲۸۹۷ (۲): در منهاج فردوسیان اعتقاد دارند؛ نماز خواندن {و سایر کارهای خیری} که به نیابت از مردگان انجام می‌شود، موجب برداشته شدن تنگی از آنان و گشایش در حالشان می‌گردد.

قاعده‌ی ۲۸۹۸ (۲): در منهاج فردوسیان اعتقاد دارند؛ همان‌طور که زنده‌ها از هدیه گرفتن خوشحال می‌شوند، مردگان نیز از طلب رحمت و استغفار {و کارهای خیری که زندگان برایشان می‌فرستند}، خوشحال می‌گردند.

۱. (من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۱، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه و زیارة القبور و النوح و المأتم)

قاعده‌ی ۲۹۰۰ (۲): در منهج فردوسیان اعتقاد دارند؛ هر گاه منهجی زنده‌ای به نیت منهجی مُرده‌ای صدقه بدهد، خدای تعالی جبرئیل را امر می‌کند تا هفتاد هزار فرشته که در دست هر یک طَبَقی است را به سوی قبر آن مُرده بفرستد تا {به سبب ثواب آن صدقه} قبرش نورانی گردد و بهره‌های فراوان یابد.

قاعده‌ی ۲۹۰۱ (۲): در منهج فردوسیان اعتقاد دارند؛ عمل صالحی که زندگان برای مُردگان می‌فرستند - حتی اگر آن مُردگان، ناصبی باشد - به حالشان نفع می‌رساند.

قاعده‌ی ۲۹۰۲ (۲): در منهج فردوسیان اعتقاد دارند؛ مُردگان می‌فهمند چه کسی برایشان خیرات فرستاده است و اگر از او ناراضی باشند، راضی می‌شوند.

جواب ۳: قطعاً تقوا و طهارت کسی که کار خیر انجام می‌دهد، در نورانی کردن و بارور نمودن آن عمل، نقش اساسی دارد زیرا به تصریح قرآن کریم، خدای تعالی فقط از پرهیزکاران قبول می‌کند؛ ولی اینطور هم نیست که اگر کسی آلوده به برخی گناهان باشد، خیراتش اصلاً به حال اموات، سودی نداشته باشد، بلکه سود دارد، ولی نه به اندازه‌ی خیرات انسان‌های باتقوا.

جواب ۴: در روایات شریفه فرموده‌اند که خدای تعالی، دعایی که از قلب غافل برخیزد را مستجاب نمی‌کند. پس هر کس بدون قصد جدّی و از روی غفلت، برای زنده یا مرده، دعا کند، آن دعا، ارزشی ندارد و به جایی نمی‌رسد. البته در مورد تلاوت قرآن یا صلوات، چنین مطلبی به خاطر ندارم ولی قدر متیقن، اگر تلاوت قرآن و صلوات هم با حضور قلب و با توجه به معانی بلند آن باشد، تأثیر بیشتر و بهتری در گوینده می‌گذارد و لابد، پاداش بالاتری

نصیب مرده‌ای که به او هدیه می‌شود، خواهد شد.
جواب ۵: برای این سؤال، جواب‌های مختلفی گفته‌اند، از جمله این که درجات بهشت، تمامی ندارد و حتی فردوس اعلی نیز دارای رتبه‌های بسیاری است و با تلاوت و ذکر و صلوات، رتبه‌ی اولیای الهی، در بهشت بالاتر می‌رود. همچنین گفته‌اند این اعمال، تحفه‌هایی است که ارادت ما را اثبات می‌کند و فایده‌اش در اصل، برای خودمان است نه آن بزرگواران.

ولی توجه به این مطلب، مأمور به ما نیست. یعنی به ما دستور نداده‌اند کشف کنیم صلوات و تلاوت ما، به چه کیفیتی به حال اولیای الهی، فایده می‌رساند. بلکه از ما خواسته‌اند با توسل به ارواح آن بزرگواران از طریق اهدای اعمال خیر، در نبرد سخت با شیطان و نفس، یاری بطلبیم. پس شایسته است به جای توجه به این که صلوات و تلاوت ما، به چه درد نبی و وصی می‌خورد، به این توجه کنیم که با این گونه هدایای معنوی، قدرت فوق العاده‌ای در جهاد با نفس و شیطان می‌یابیم و می‌توانیم راه صد ساله را یک شبه طی کنیم.

از شما که با دانشجویان عزیز در تماس هستید، می‌خواهم که آن عزیزان را از بحث‌های بی‌ثمر علمی، به سوی اصلاح دیدگاه‌ها و اعمال، بر طبق تصریحات و واضحات قرآن کریم و روایات معتبر عترت طاهره (علیهم‌السلام) سوق دهید تا گوهر عمر را در مباحث علمی بی‌حاصل و حاشیه‌ای، هدر ندهند و قبل از این که وارد زندگی مشترک و کار شوند، پایه و مایه‌ی لازم در اعتقادات و اعمال را به دست آورده باشند. اغلب آنچه در دانشگاه‌ها به جوانان عزیزمان یاد می‌دهند، دانش‌های بی‌فایده است، همان که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در تعقیبات نمازهایشان می‌فرمودند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» (کنزالفوائد کراچی جلد
صفحہ ۱۱)

موفق باشید

حاج فردوسی

نامہ ۴۵۰: میزان تأثیر گناه بر ثواب

متن نامہ:

سلام بر جناب حاج فردوسی

۱. وقتی گناه می‌کنیم، چه مقدار از ثوابمان کم می‌شود؟ لطفاً با ذکر مثال و مفصل بیان فرمایید.

۲. قرآن در منهج فردوسیان کی آماده می‌شود؟
متشکر از تلاش بی‌نظیرتان - خدا قوت حاج فردوسی
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: میزان تأثیر گناه بر ثواب، به میزان تأثیر آن بر سیر تکاملی است. به عبارت ساده، هر مقدار که گناه بتواند شما را از مسیر تکامل، باز بدارد، به همان مقدار از ثوابتان را کم کرده است. گناهان کبیره، اثر تخریبی بیشتری نسبت به گناهان صغیره دارند و در میان گناهان کبیره، اثر تخریبی برخی، از برخی دیگر بیشتر است. مثلاً آدم‌کشی، زنا، موسیقی و شرابخواری از گناهان

کبیره شمرده شده است ولی کسی که انسانی را بدون اجازه‌ی شرعی بکشد، بسیار بدتر از کسی است که موسیقی بزند و کسی که زنا کند، روح ایمان در آن حال از او جدا می‌شود ولی بعد از عمل، به او بر می‌گردد در حالی که شراب‌خوار، تا چهل روز، نمازش قبول نیست و اثر شراب در مغز استخوانش باقی می‌ماند.

پس منهجی باید با عزم عالی و اراده‌ی آهنین، تمام گناهان را ترک کند و با دقت زیاد، مراقب نفس و شیطان باشد تا او را به گناه آلوده نسازد. برای نجات از تمام گناهان، کافی است قوانین عملی طبقات اول تا چهارم را مراعات کنید تا با خیال آسوده، دامن جانتان از زنگار هر معصیتی پاک گردد و پاک بماند.

البته در پاره‌ای موارد، بر طبق مصالح عالی‌های که رب العالمین صلاح می‌داند، بنده‌اش را به گناهی گرفتار می‌سازد تا او را از درون بشکند و جلو مغرور شدنش را بگیرد. گناهی که انسان را از غرور و عجب باز بدارد و او را در اصلاح دیدگاه‌ها و اعمالش یاری رساند، نوعی تجربه است. البته این سخن، به این معنا نیست که برخی گناهان را انجام دهیم تا به عجب نیفتیم یا تجربه‌ی معنوی و دینی‌ای کسب نماییم! بلکه به این معنی است که هر گاه خدای تعالی صلاح بداند، زمینه‌ای فراهم می‌سازد که مثلاً جوان بر اثر فشار شهوت جنسی، دچار خودارضائی شود و در نتیجه، از خودش متنفر گردد و بی‌تابانه روی به درگاه حق تعالی بیاورد و از کرده‌ی خویش، اشک ندامت بریزد و حلقه بر درگاه غفاریت خیر الغافرین بکوبد. در برخی روایات شریفه آمده است گناهی که انسان را بشکند و موجب فرارش به ذیل الطاف رحیمیه‌ی الهیه گردد، برتر از عمل خیری است که موجب غرور گشته و

منتهی به شرک خفی شود.

در مراتب بالاتر نیز این لغزاندن‌های مصلحتی هست؛ مثل این که کاری می‌کند تا بنده‌اش دچار خواب سنگین شده و نماز شب و حتی نماز صبحش قضا گردد تا این محرومیت، مانند نارنجکی که داخل تانک می‌اندازند، او را از درون، تهی کرده و خیالات و اوهامش را خاکستر سازد. او که تا دیشب فکر می‌کرد بنده‌ی رستگار و رهیده از نفس و شیطان است، به یکباره با قضا شدن نماز شب و عقب ماندن از قافله‌ی عاشقان درجات عالیه، در خود می‌شکند و می‌فهمد که بی‌عنایات حق تعالی، هیچ است و «اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالب‌ها».

جواب ۲: اکنون در حال چهارمین دوره از مطالعه و اصلاح رسم الخط قرآن کریم هستیم و گویا آخرین دوره از مطالعه‌ی من باشد و برای مرحله‌ی بعد، در اختیار برخی اصحاب منهج فردوسیان قرار گیرد تا آنان نیز مطالعه نمایند و بر طبق آنچه در کتاب «تجوید در منهج فردوسیان» مقرر کرده‌ایم، اشکالات احتمالی را گزارش بدهند. امیدوارم با دعای خالصانه‌ی اصحاب منهج فردوسیان بر درگاه قادر متعال، توفیق این امر مهم، هر چه زودتر نصیبمان گردد. ان شاء الله

تذکر: فراموش نکنید: «حاج فردوسی بدون القاب، حتی آقا و جناب».

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۱: نمایش آمار

متن نامه:

سلام

بخشید یک سؤالی پیش آمده برام چرا در عکس‌های سخنرانی شما در مسجد و بالای منبر، جمعیت رو نشان نداده‌اید؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

مراقبت بر این است که در تصاویری که به صورت رسمی از بنده منتشر می‌شود، شخص یا اشخاص دیگری نباشند تا از متهم شدن به هر نوع وابستگی و پیوستگی در امان باشم. به عبارت ساده، هیچ عکس رسمی‌ای از من نخواهید یافت که با شخص خاص یا گروه خاص باشد و از سوی پایگاه‌های وابسته به دفتر مرکزی منهج فردوسیان، منتشر شده باشد. دلیلش این است که ذهن انسان، به صورت ناخودآگاه، انسان‌های موجود در عکس‌ها را دارای پیوستگی و علاقه به افراد دیگر یا مکان‌های داخل عکس، می‌داند.

مثلاً وقتی کسی با آقای الف، عکس می‌اندازد و آن را به صورت رسمی منتشر می‌سازد، نشان از نوعی تأیید افکار و روش و منش آقای الف دارد. همچنین وقتی کسی در فلان کشور یا فلان شهر یا فلان محل، عکس می‌اندازد و آن را منتشر می‌سازد، نشان از احترام و علاقه به آن کشور و شهر و محل دارد.

نتیجه‌ی سخن تا اینجا، این شد که انتشار عکس‌های تکی، یک استراتژی

حساب شده و دارای پشتوانه‌ی فکری است و بر این اساس، شما می‌توانید نتیجه بگیرید که تمام مکان‌هایی که عکس‌هایم در آنجاها به صورت رسمی منتشر شده، مورد تأییدم است.

نکته‌ی دوم: نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، علی‌رغم نامش که به معنی راه روشن و وسیع است، مشتریان زیادی ندارد. مردم در این زمانه‌ی خاکستری، به دنبال آب و نان و لپو و لعب و شهوت و لذت هستند و کمتر کسی پیدا می‌شود که به فکر رسیدن به درجات عالی‌هی کمال و سعادت باشد. لذا جلسات منهجی ما، همگی خصوصی و با تعداد محدودی از مشتاقان کمال و سعادت برگزار می‌شود. عزیزانی که در مجالس عمومی شرکت می‌کنند، نه به عنوان ورود به این نظام جامع تربیتی است، بلکه بیشتر، به جهت درک ثواب روضه و مجلس حدیث، شرکت می‌کنند، اتفاقی که برای هر روحانی دیگری هم امکان دارد بیافتد. لذا آمار بالای پامبری یا مطالعه‌کننده‌ی پایگاه‌های اینترنتی، مع الاسف به معنی آمار بالای مردان و زنان راسخ در مبارزه با نفس نیست. به قول شاعر: «راه عشق است این، ره حمام نیست!» یکی از کلمات قصار بنده که بسیار دردناک است، این جمله است: «وقتی پرسید: چند نفر منهجی شده‌اند؟ گفتم: منهجی شدن مهم نیست، باید ببینیم چند نفر به فردوس اعلی می‌رسند».

پس ذهنتان را از توجه به آمار، خالی کنید؛ زیرا خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

ترجمه: و از بندگان من، تعداد اندکی سپاسگزارند.

۱. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۲: کمک به مسجد

متن نامه:

سلام

۱ - در مساجد، بین نماز یک کیسه دست می‌گیرند و شب جمعه می‌گویند خیر امواتان کمک کنید و امواتان را شب جمعه خوشحال کنید! حال این کمک که مشخص نیست دقیق برای کجا و کیست و چه جایی خرج می‌شود آیا برای مسجد است یا برای فقرای محل مسجد، آیا صدقه محسوب می‌شود؟

۲ - شب‌های دیگر می‌گویند باقیات صالحات را از دست ندهید به خانه خدا کمک کنید که برای باقیات صالحات خانه خدا مسجد کمک کنید، اما بعد که پیگیری کردم که این چه مسجدی است هر شب کمک می‌خواهد، مشخص شد برای امورات جاریه مسجد شامل برق و آب و هزینه نگهداری و خادم این هزینه دریافت می‌شود ولی هنگام اعلام، چنین دقیق و روشن اعلام نمی‌کنند برای چه چیز کمک کنید. حال آیا این کمک اولاً صحیح است؟ دوم آیا به قصد کمک نمودن به خانه خدا مسجد این کمک حساب می‌شود؟ و سوم اینکه آیا صدقه و خیرات حساب می‌شود؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در روایات متعدد، هزینه کردن در ساختن مسجد، تعمیر مسجد، روشنایی مسجد و در مجموع، تمام اموری که استفاده از مسجد را ممکن و آسان می‌کند، مستحب شمرده شده است. تأمین هزینه‌های خادم، اگر مسجدی نیاز به خادم داشته باشد، همچنین کمک به سرمایه‌ش، گرمایش، فرش، آب، برق و ... مسجد، به قصد دریافت ثواب الهی، صدقه محسوب شده و تحت عنوان کلی «کمک به خانه‌ی خدا» قرار می‌گیرد.

همچنین لازم نیست مصرف دقیق هدایای مردمی به مسجد، اعلام شود و هیأت امنا و متولیان مسجد، می‌توانند از آن هدایا در تمام اموری که استفاده از مسجد را میسر می‌سازد، استفاده کنند و برای پرداخت‌کنندگان نیز صدقه محسوب شده و ثواب خواهد داشت. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۳: تعبیر خواب

متن نامه:

سلام

دیشب خواب دیدم در یک صحنه نمایشی تعزیه مانند نقش علی اکبر (ع) را دارم و این نمایش به شکل تعزیه با آن لباسها و شمشیر نیست بلکه به

صورت نمایشی با سلاح‌های جدید می‌باشد و اکثریت بازیکنان، بسیجی‌های نسل جدید و جوان هستند و من و چند نفری میانسال در این جمعیت هستیم و به جای شمشیر، اسلحه داریم و من کلت کمری داشتم که در یک یورش به دشمن، بقیه که جوانتر بودند، حمله و تیراندازی آنها بی‌هدف بود (مثل بسیجی‌هایی که تازه به آنها اسلحه داده می‌شود که جوگیر می‌شوند) اما من و آن افراد کم، حساب‌شده و تاکتیکی با نشانه‌گیری حمله می‌کردیم که با تعداد کم تیری که ما می‌زدیم، دقیق به هدف می‌خورد اما بقیه لشکر که جوان و زیاد بودند از صد تا تیرشان، یکی به هدف می‌خورد. من به آنها اعتراض کردم که جوگیر نشوید اینجا میدان جنگ است و آنها هم به ما اعتراض داشتند چرا کم تیر می‌زنید که ناگهان من و آن چند نفر میانسال را تنها گذاشتند و در میدان تنها ماندیم که بیدار شدم.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

حکایت خواب شما، حکایت دردآور امروز ماست. کسانی که در مؤسسات فراوان با نیروهای بسیار با بودجه‌های میلیاردری، در حال جنگ نرم با دشمنان هستند، هدف را درست نمی‌شناسند و جز اتلاف وقت و نیرو و بودجه، دستاورد قابل توجهی ندارند. آنان که هدف دارند و درد را می‌شناسند، بر اثر حمایت نشدن، در تنگناهای مختلف هستند. البته برکت و اثر، در تلاش‌های آنانی است که دشمن را می‌شناسند و تیشه را به ریشه می‌زنند، هر چند با دست خالی و امکانات کم باشند. تنها گذاشتن کسانی که هدف مشخص و درست دارند از سوی آنان که به

دنبال هیجان‌ات زودگذر و کارهای سطحی هستند، سابقه‌ی زیادی دارد. در این روزگار غبارآلود، یا باید از فهم و درک‌تان دست بردارید و هم‌رنگ جماعتِ سرگردان شوید و یا محکوم به تنها ماندن هستید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۴: ساختمان‌های مرتفع

متن نامه:

سلام

در حدیثی آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ابْنُ بَيْتِكَ سَبْعَةٌ أَدْرُجُ فَمَا كَانَ فَوْقَ ذَلِكَ سَكَنُهُ الشَّيَاطِينُ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيَسْتُ فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّمَا تَسْكُنُ الْهَوَاءَ»^۱

ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: *خانه‌ات را هفت ذراع بنا کن که بیش از این اندازه، محل سکونت شیطان می‌شود. همانا شیطان‌ها در آسمان یا زمین نیستند بلکه در هوا ساکن هستند.*

ساختمان از شش ذراع بالا رفت باید بالایش «بسم الله الرحمن الرحيم» بنویسی، شیطان می‌آید که آن بالا یک کارهایی بکند.

۱ - آیا این حدیث مربوط به مقطع زمانی کنونی هم می‌شود و یا در مورد

۱. کافی، محدث کلینی، جلد ۶، صفحه‌ی ۵۲۹.

همان مقطع زمانی بوده است؟

۲ - آیا منظور از این بالا رفتن ساختمان آپارتمان‌سازی‌های کنونی است که

طبقات زیادی روی هم ساخته می‌شود؟

۳ - آیا منظور ساختمان‌های همکفی است که ارتفاع آنها تا سقف بسیار زیاد

است مانند مساجد یا سالن‌ها؟

۴ - آیا به استناد این حدیث مناسب نیست در هر طبقه‌ای که منزلمان بود،

بسم الله ... را در بالای آن بنویسیم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: دلیلی وجود ندارد که دلالت روایت را منحصر به زمان صدور نماید.

به عبارت دیگر، نمی‌توانیم بدون دلیل قوی، روایت را مربوط به زمان کنونی

ندانیم.

جواب ۲: از ظاهر عبارت، چنین چیزی برداشت نمی‌شود. گر چه مراعات

احتیاط و نوشتن ذکر، پسندیده است.

جواب ۳: ظاهر روایت، همین را می‌رساند که منظور، ساختمان‌هایی است که

ارتفاع کف تا سقفش بیش از هفت ذراع باشد.

جواب ۴: اشکال ندارد کسانی که در طبقات بالای آپارتمان زندگی می‌کنند،

برخی آیات و اذکار را بر دیوار اتاق‌هایشان بیاویزند و بلکه از جهات دیگر،

شایسته نیز هست.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۴۵۵: محمد حنفیه

متن نامه:

سلام

با توجه به اینکه رهبری اولین فرقه انحرافی معروف به کیسانیه، منسوب به محمد حنفیه می‌باشد و حتی خود مختار هم چنان فرد متقی‌ای نبوده است و نکته‌ی دوم، عدم حضور و همراهی محمد حنفیه با امام حسین (علیه‌السلام)، باعث یک شبهه برایم شده است که ایشان شاید منحرف باشند. علی‌ای حال ته دلم جهت زیارت امامزادگانی که از نسل محمد حنفیه هستند از جمله امامزاده شاه سید علی و امامزاده احمد که از نوادگان ایشان می‌باشد کمی با تردید می‌باشند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جناب ابوالقاسم محمد بن علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، معروف به محمد حنفیه، شخصیتی مشهور به علم، زهد، عبادت و شجاعت بود. او در زمان حکومت پدرش امیرالمؤمنین در جنگ‌های متعددی شرکت کرد و در جنگ جمل، پرچمدار سپاه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود. چون مادرش «خوله» دختر جعفر بن قیس از قبیله‌ی «بنی حنیفه» است، آن جناب به «محمد بن حنفیه» مشهور شده است.

مع الاسف پس از رحلت ایشان، گروهی از شیعیان معتقد شدند که پس از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)، امامت به محمد بن حنفیه و پس از وی به پسرانش می‌رسد، این گروه را «کیسانیه» می‌گویند منسوب به «کیسان» غلام آزادشده‌ی محمد بن حنفیه. بعدها کیسانیه در زنده بودن یا مردن او اختلاف کردند؛ بعضی از آنها معتقد به مرگ او شدند و برخی دیگر، پنداشتند که او نمرده و در کوه رضوی غایب شده و روزی ظهور خواهد نمود.^۱ البته بعد از جناب محمد بن حنفیه، چند نفر از امامزادگان با فضیلت دیگر نیز بودند که پس از رحلت یا شهادتشان، از سوی قومی جاهل و بی‌بصیرت، به عنوان امام بعدی مطرح شده و مایه‌ی انحراف مجرای اصلی امامت شده‌اند. دو نفر از مشهورترین افراد، یکی «زید بن علی بن الحسین» (علیهم السلام) است که بعد از شهادتش، او را امام پنجم پنداشتند و زیدیه‌ی منحرفه، از آنجا پدید آمد.

دیگری، جناب اسماعیل بن جعفر بن محمد (علیهم السلام) فرزند بزرگ امام صادق (علیه السلام) است که پس از رحلتش، مورد سوء استفاده قرار گرفت و به نام آن جناب، فرقه‌ی ضالّهی اسماعیلیه پدید آمد. نکته‌ی تربیتی، این است که نباید انحراف سوء استفاده‌کنندگانی که گاهی صدها سال بعد از رحلت یا شهادت یک شخصیت بافضیلت، به نام او دست به انحرافات می‌زنند، ما را به آن شخصیت، بدبین نماید. بنا بر این، آنچه انحراف است، مانند کیسانیه، زیدیه و اسماعیلیه را انحراف بدانید ولی به آن شخصیت‌هایی که ظالمانه مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند، سوء ظن پیدا نکنید.

۱. مروج الذهب، مسعودی، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۲.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۶: تأثیر بلایا بر اعتقادات

متن نامه:

سلام

چند سالی از جنایات داعش می‌گذرد جنایاتی که شدیدترین جسارت را به اسلام ناب محمدی و حتی مقابر امامان و یارانشان نمودند و علاوه بر این جسارت‌ها به طرز وحشیانه‌ای مردم را می‌کشند و به زنان هم تجاوز می‌کنند و آب از آب هم تکان نمی‌خورد.

متأسفانه این جنایات باعث شده که برخی بی‌اعتقاد به امامان و حتی خدا بشوند. حال چرا با این همه جنایت و جسارت، قدرت الهی همچنان خاموش است که این امر باعث سست شدن اعتقادات برخی‌ها شده است و تا دم از خدا و اهل بیت (ع) می‌زنیم سریع به ما حمله می‌شود و می‌گویند این همه جنایت رخ داده و خدایی هم وجود ندارد! اصلاً امامی که شما می‌پرستیدید قدرتی ندارد در صورتی که بشریت از این جنایات به جوش آمده‌اند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

زندگی انسان از روزی که به زمین آمد تا روز قیامت، پر از فراز و نشیب

است. همچنین زندگی هر انسان از تولد تا مرگ، پر از حوادث و فتنه‌های بسیار است. بلاها موجب پاکسازی است. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا
بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا
يُحِبُّ الظَّالِمِينَ* وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»^۱

ترجمه: اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزها [شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم [تا آنان پند گیرند] و خداوند کسانی را که [واقعاً] ایمان آورده‌اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند خالص گرداند و کافران را [به تدریج] نابود سازد.

به عبارت ساده، بلاها برای این است که ایمان‌های سطحی مشخص شود و اهل ایمان‌های واقعی نیز مشخص گردند.

روزی کشور ما دچار تهاجم نظامی شد و تمام بلاهایی که امروز به صورت فیلم و عکس از جنایات داعش می‌بینیم، به صورت واقعی رخ داد. همین آدم‌کشی‌ها و تجاوزها در شهرهای اشغال‌شده صورت گرفت. بلای آن روز، موجب شد که یک عده از افرادی که ایمان سطحی داشتند، مرتد شوند و در مقابل، گروهی که ایمان راسخ داشتند، مانند پاره‌های آهن ایستادگی کردند. امروز هم سفره‌ی امتحان به گونه‌ای دیگر پهن است. چقدر فرق است بین آنان که در متن جنایات بودند و ظلم را با گوشت و پوست خود احساس کردند ولی روز به روز بر ایمان و ایستادگی‌شان افزوده شد با آنان که با

۱. (سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۴۰ و ۱۴۱)

شنیدن خبر برخی جنایات و دیدن چند عکس و فیلم، دست از تمام معنویات می‌شویند و منکر خدا و پیامبر و امام زمان می‌شوند! کسی که رفتنی است، هر چیزی را می‌تواند برای رفتن، بهانه کند. چه بسیار از این بهانه‌ها برای کافر شدن شنیده‌ایم. ولی آن که ماندنی است، به هیچ دلیلی صحنه را خالی نمی‌کند و با قدم راسخ، به سوی قلّه‌های کمال و سعادت، به سرعت تمام، قدم می‌زند. پس برای آنان که ایمانی سطحی دارند و به اندک بهانه‌ای دست از آن می‌شویند، نگران نباشید. برخی افراد، ایمانشان در حد غبار شیشه است که با چند قطره باران، شسته می‌شود. مبدا توجه به ایمان‌های غباری، شما را از توجه به مقصد اعلی غافل سازد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۷: انجمن حجتیه

متن نامه:

سلام

ان شاء الله که سالم و سلامت باشید. یک سؤال داشتم در مورد حجتیه. می‌خواهم کامل برایم توضیح بدهید کی هستند و عقایدشان چیه؟ آیا جزء فرقه‌های باطلند یا باطل نیستند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

انجمن حجتیه، تشکیلاتی بود که با هدف دفاع از اسلام در مقابل بهائیت و تلاش برای «فراهم کردن زمینه‌ی ظهور امام عصر» در سال ۱۳۳۲ به رهبری شیخ محمود حلبی تأسیس شد. تشکیل و فعالیت انجمن حجتیه در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۶۲ به مدت سی سال، تأثیر بسیار مهمی در تربیت اسلامی جوانان کشور و حفظ آنان در مقابل بهائیت داشت.

این انجمن، به مانند مدرسه‌های بزرگ در سراسر ایران و برخی کشورهای همجوار، شعبه داشت و به کار تعلیمات دینی جوانان و آشنا کردن آنان با شیعه‌ی دوازده امامی و محافظتشان از فرقه‌های گمراه همانند بهائیت می‌پرداخت.

پس انجمن حجتیه، فرقه‌ی ضاله نبود و برعکس، خدمات دینی فراوانی در سال‌های تاریک حکومت پهلوی دوم به جامعه‌ی شیعه ارائه داد. چنین وانمود می‌شود که گفتمان سیاسی‌شان مبتنی بر عدم تشکیل حکومت در عصر غیبت بوده و همین اختلاف با گفتمان انقلاب، موجب انزوا و به تعطیلی کشیده شدن آن گردید؛ در حالی که حقیقت این است که مجریان اصلی انجمن حجتیه، اصلاح‌طلب بودند ولی نه در حد یک انقلاب تمام عیار. یعنی بیش از این به ذهنشان نمی‌رسید و نمی‌توانستند بیش از اصلاح فردی را تصور کنند.

البته باید توجه داشته باشید که تشکیل حکومت اسلامی، تقریباً به ذهن هیچ‌یک از علما خطور نمی‌کرد. فکر این که یک عالم دینی بتواند با دست خالی، «شاه» را از مملکت بیرون کند، فکر محالی می‌نمود. آن هم شاهی که

از پشتیبانی ویژهی آمریکا و اسرائیل و قدرت‌های منطقه برخوردار بود و تمام کشورهای بزرگ دنیا، دست به دست هم داده بودند که او را حفظ نمایند. لذا خیلی از علما در طول تاریخ، نهایت همتشان، برقرار کردن روابط حسنه با دربار بود تا بتوانند در سایه‌ی این روابط حسنه، از جنایات شاهان بکاهند و قدمی به نفع رعیت و اقشار مستضعف بردارند. همین ایجاد روابط حسنه با دربار به نفع اسلام و مسلمین، در بجهوحه‌ی انقلاب، توسط برخی سخنرانان مانند علی شریعتی، مورد حمله‌ی شدید قرار گرفت و برخی از بزرگان علما همانند علامه حلی، علامه مجلسی و شیخ بهایی دچار بی‌مهری شدند و از آنان با عنوان «تشیع صفوی» در مقابل «تشیع علوی» یاد شد!

پس انجمن حجتیه، چراغی بود که در ظلمات بعضها فوق بعض دوران پهلوی، خوش درخشید ولی با طلوع خورشید انقلاب امام خمینی (ره) فروغش را از دست داد و رو به خاموشی نهاد. دور از انصاف است چراغی که در ظلمات شب، ارزش محسوب می‌شد را با طلوع آفتاب، لگدمال کنیم و از آن به بدی یاد نماییم. قسمتی از مدیران کنونی کشور، عنصر معنویت را از تعالیم انجمن حجتیه و عنصر انقلابی بودن را از نهضت امام راحل (ره) گرفته‌اند.

در هر حال، دیگر انجمن حجتیه‌ای در کار نیست و از سال ۱۳۶۲ تا کنون، هیچگونه فعالیت رسمی‌ای نداشته است. البته مُد شده که هر شخص یا حرکتی که مذهبی باشد ولی انقلابی نباشد را به حجتیه منسوب می‌کنند که نادرست است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۸: غسل

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

آیا غسل ترتیبی نسبت به غسل ارتماسی فضیلت دارد؟

با کمال تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

غسل ترتیبی بر غسل ارتماسی، برتری شرعی ندارد ولی شیوع بیشتری دارد. به عبارت ساده، برای غسل ارتماسی، نیاز به آب فراوان است و معمولاً چنین امکانی در تمام مکان‌ها و فصول سال، در دسترس همه قرار ندارد، در حالی که برای غسل ترتیبی، فقط به یک آفتابه و لگن نیاز است و در هر مکان و فصلی می‌توان به راحتی انجام داد. لذا احکام و جزئیات غسل ترتیبی، بسیار بیشتر از غسل ارتماسی است و به جهت همین شیوع، به عنوان گزینه‌ی اصلی برای غسل شناخته می‌شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۵۹: پیاده‌روی اربعین

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

۱. با توجه به اینکه از جمله نشانه‌های مؤمن، زیارت مرقد شریف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بر شمرده شده است و از آنجایی که خیل عظیم محبین حضرت و حجم بالای جمعیت زائر در روز اربعین در حرم، صحن و خیابان‌های اطراف حرم بالاست و زیارت مرقد شریف از نزدیک با دشواری همراه است و همچنین پیاده‌روی در روزهای منتهی به اربعین و تبدیل شدن این حرکت به یک خروش و جوشش اسلامی و نشان دادن اتحاد فرقه‌های مختلف اسلامی و حتی حضور سایر مردم جهان از ادیان مختلف؛ لطفاً فرمائید توصیه جنابعالی برای حضور و شرکت در این اجتماع از منظر منهج فردوسیان چیست؟

۲. آیا طی نکردن این مسیر و ترک زیارت به دلیل شلوغی و ازدحام بیش از حد برای رسیدن به مرقد شریف حضرت؛ از وسوسه‌های شیاطین برای کم رنگ کردن حضور محبین حضرت قلمداد می‌شود؟

۳. آیا حضور افراد با اعتقادات مختلف و بعضاً ناسالم در این اجتماع و عدم حضور برخی افراد با اعتقادات سالم نشان از عنایت خاص حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و توفیق برای گروه اول و عدم توفیق گروه دوم برای حضور در این روز در کنار مرقد ایشان را دارد؟!

با تشکر و التماس دعا

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: فرق توصیه‌ای که در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان می‌آید با توصیه‌ی منبری‌ها این است که هر دستور دینی در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، به صورت مستقل دیده نمی‌شود بلکه در مجموعه‌ی نظام، ملاحظه می‌شود. لذا در صورتی می‌توان به قانون‌های طبقه‌ای عمل کرد که مراعات آن قانون، ضرری به مراعات قوانین طبقات قبلی نداشته باشد. در صورتی که در توصیه‌های منبری، بدون حساب و میزان، هر چیزی که پیش‌آید را مطرح می‌کنند و به مقداری که «سفارش» گرفته باشند، «سفارش» می‌کنند.

به عبارت ساده، برخی افراد هستند که با نظام تربیتی آشنا نیستند و دینشان همانند دایره، ابتدا و انتها ندارد. این افراد، نه آغازی برای دین‌داری خود انتخاب کرده‌اند و نه مرحله‌ای می‌شناسند. اینان قصد جدی برای رشد و تعالی معنوی ندارند و نهایت کمالشان رسیدن به طبقه‌ی اول بهشت است البته بعد از تحمل سختی‌ها و عذاب‌های گوناگون. اگر سخنران و منبری، از این طایفه از سرگردانان باشد، سخنانش نیز سرگردان و بدون ابتدا و انتها خواهد بود و موجب ایجاد اشکالات متعدد در شنونده خواهد گردید.

بعد از این مقدمه عرض می‌کنم، توصیه به زیارت اربعین در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، به دلیل این که فقط دو روایت برایش یافت شد، در طبقه‌ی نهم آمده است. طبقه‌ی نهم از طبقات دهگانه، اختصاص به مستحبات و مکروهات ضعیفه دارد. یعنی مستحبات و مکروهاتی که با کمترین مستند شرعی، اثبات شده است. مستندات استحباب زیارت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) در روز اربعین، منحصر در این دو روایت است:

● سند ①: رُوِيَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «عَلَّامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ الْخَمْسِينَ وَزِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَالتَّحْتُمُ فِي الْيَمِينِ وَتَعْفِيرُ الْجَبِينِ وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۱

● سند ②: عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَالِ قَالَ قَالَ لِي مَوْلَايَ الصَّادِقُ (عليه السلام) فِي زِيَارَةِ الْأَرْبَعِينَ: «تَزُورُ ارْتِقَاعَ النَّهَارِ وَتَقُولُ السَّلَامُ عَلَيَّ وَوَلِيَّ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ - وَتُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ وَتَدْعُو بِمَا أَحْبَبْتَ وَتَنْصَرِفُ»^۲

گرچه هر دو روایت در منابع معتبر حدیثی آمده است، ولی اولی، مرسل می‌باشد و از نظر علم الحدیث، حدیث مرسل، ارزش استنادی زیادی ندارد. به همین دلیل، استحباب زیارت اربعین، در آخرین طبقه از طبقات قوانین عملی، قرار گرفته به این معنی که نمی‌توان استحباب زیارت اربعین را از دین ندانست ولی اثبات شرعی بودن آن، در افق عدم اثبات است. به عبارت ساده، مستحب بودن زیارت اربعین، با یک یا نهایتاً دو روایت، اثبات می‌شود که مستند قوی و قابل اعتمادی نیست و در همین حال، نمی‌توان آن را از خرافات و بدون سند دانست زیرا یک یا دو حدیث دارد. کسی که در نظام جامع تربیتی منهاج فردوسیان مشغول سیر تکاملی است،

۱. (کتاب المزار، شیخ مفید، صفحه ۵۳، باب فضل زیارة الأربعین؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۶، صفحه ۵۲، باب فضل زیارته؛ مصباح المتهدج و سلاح المتعبد، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۷۸۷، شرح زیارة الأربعین)

۲. (تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، جلد ۶، صفحه ۱۱۳، زیارة الأربعین؛ مصباح المتهدج و سلاح المتعبد، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۷۸۷، شرح زیارة الأربعین)

زمانی می‌تواند به قانون طبقه‌ی نهم عمل کند که ضروری به قوانین طبقات اول تا هشتم او نزند. یعنی اگر انجام یک مستحب ضعیفه موجب انجام حرام یا ترک واجب باشد، به استناد فرمایش ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) که استادان حقیقی راه تکامل و سعادت هستند، انجام آن مستحب ضعیفه، موجب تقرب به درجات عالیّه نخواهد بود.

بر طبق گزارشات رسیده، پیاده‌روی اربعین بر اثر ازدحام فوق‌العاده، به معرکه‌ای برای پیدا کردن خوراک، نوشاک، محل استراحت، مستراح و وسیله‌ی نقلیه‌ی رفت و برگشت تبدیل شده است. در آن شرایط، قوانینی مثل نماز اول وقت، نماز جماعت، نماز شب، حضور قلب، غسل جمعه و مانند اینها ترک می‌شود. حتی یکی از کسانی که در سال‌های گذشته به این راهپیمایی رفته بود می‌گفت: از اول اذان صبح تا طلوع آفتاب، بیدار بودم ولی بر اثر ازدحام جمعیت، نتوانستم وضو بگیرم و نماز صبح بخوانم! یکی از شاهدان عینی می‌گفت: برخی خانم‌هایی که برای استراحت به برخی منزلگاه‌ها دعوت شده بودند، هیچگاه برنگشتند و از سرانجامشان هیچ خبری در دست نیست!

علاوه بر این که در روایت دوم، آمده است که «تُصَلِّي رُكْعَتَيْنِ وَ تَدْعُو بِمَا أَحْبَبْتَ وَ تَنْصِرُفُ» یعنی بعد از خواندن زیارت، دو رکعت نماز بخوان و هر چه می‌خواهی دعا کن و برگرد؛ ولی شاهدان عینی اذعان دارند که امکان خواندن زیارت در کنار ضریح منور و نماز خواندن در صحن‌ها و حتی خیابان‌های اطراف حرم، وجود ندارد و عملاً، همین مستحب ضعیف هم به درستی و بر طبق دستور شارع مقدس، انجام نمی‌شود.

جواب ۲: شیطان مثل بیشتر مسلمان‌ها نیست که سرگردان باشد و نداند چه

چیزی اولویت دارد و چه چیزی کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت است. او بعد از چند هزار سال عبادت، فقط هشت هزار سال است فرزندان آدم (علیه‌السلام) را مدیریت می‌کند و چه زیبا مدیریت می‌کند! او می‌سنجد که از چه راهی می‌تواند بیشترین ضربه را به فرزند آدم بزند. گاهی او را مستقیم به گناه دعوت می‌کند که این، راهی شناخته‌شده و روشن است؛ ولی گاهی با دعوت به عبادت، او را به انحطاط می‌کشاند. برخی هیأت‌ها، برخی سخنرانی‌ها، برخی کتاب‌ها، برخی روضه‌های خانگی، برخی سفرهای زیارتی، برخی مسجدها و مانند اینها، ظاهرش عبادت است ولی در باطن، دامی بزرگ برای انحطاط گسترده‌ی انسان متدین است. شیطان می‌داند که هر گاه متدین را از راه شهوت و غضب، به گناه اندازد، آن متدین، دچار عذاب وجدان شده و گاهی با گریه و توبه، نورانیتی پیدا می‌کند که در شرایط عادی، نمی‌توانست پیدا کند؛ لذا سعی می‌کند با تعریف «وظیفه‌ی شرعی» او را دچار سقوط نماید. «وظیفه‌ی شرعی» ای که در حقیقت، ریشه‌ی محکمی در شرع ندارد و فقط بر اثر تبلیغات سخنرانان و رسانه‌ها، به صورت «وظیفه‌ی شرعی» در آمده است.

کسی که ادعای محبت به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) دارد، باید دستورات آن بزرگواران را به درستی انجام دهد؛ چه این که قرآن کریم می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
 ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ

اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ^۱

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است. بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعاً خداوند، کافران را دوست ندارد.

جواب ۳: قرآن کریم در بیش از نود مورد، تکامل و سعادت را منحصر به «ایمان» و «عمل صالح» کرده است با عبارت: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یا عبارات مشابه آن، پس کسی که قدم در راه اصلاح دیدگاهها (ایمان) و اصلاح کارها (عمل صالح) نگذاشته یا قدمش ضعیف و ناقص است، نمی‌تواند از اعمال خیر، بهره‌ی کافی را برداشت نماید. بالاترین توفیق، اصلاح دیدگاهها و اعمال بر طبق قرآن کریم و روایات معتبر است که به طور خلاصه، از آن به «منه‌اجی شدن» تعبیر می‌کنیم. کسی که منه‌اجی نشده باشد، انجام هیچ کاری برایش توفیق محسوب نمی‌شود. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۲

یعنی خدای تعالی فقط از کسانی که پرهیزکار باشند، قبول می‌کند. با این حساب، زیارت کسانی که اعتقادات ناسالم دارند مثل زیدیه و اسماعیلیه، توفیقی برایشان محسوب نمی‌شود و نقش مثبتی در تکامل و سعادتشان ندارد، مگر این که منجر به اصلاح اعتقاداتشان شده و به تشیع اثنی‌عشری هدایت شوند.

۱. (سوره‌ی آل عمران، آیات ۳۱ و ۳۲)

۲. (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷)

در این شرایط و با توجه به ازدحام عجیب مرد و زن، حاضر نشدن در راهپیمایی اربعین، چون موجب محافظت از خطرهای و ضررهای مختلف جسمی، مالی و از همه مهمتر، معنوی می‌شود، توفیق محسوب می‌شود. به عبارت ساده، توفیق الهی آن نیست که به ازدحام مردم بپیوندید و از فیوضات گوناگون معنوی محروم شده و متحمل فشارهای مختلف جسمی (مانند خواب و خوراک نامناسب) و مالی (مانند کرایه‌های ظالمانه) گردید، بلکه توفیق الهی، این است که در شهر و دیار خود بمانید و نمازتان را اول وقت و با حضور قلب بخوانید و در روز اربعین، به مراسم عزاداری‌ای که در هیأت و مسجد محلستان برگزار می‌شود بروید و بر مظلومیت شاه شهیدان اشک بریزید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۶۰: استفسار از قوانین

متن نامه:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولین قانون از قوانین عملی طبقه‌ی اول می‌فرماید: در منهج فردوسیان، خواندن نمازهای پنجگانه، ضروری است.

۱. در توضیح این قانون لطفاً بفرمائید؛ صرفاً بجا آوردن نمازهای پنجگانه از

اول وقت تا آخر وقت، مراعات این قانون محسوب می‌شود، یا اول وقت به جماعت در مسجد خواندن نیز ذیل این قانون است؟
دومین قانون از قوانین عملی طبقه‌ی اول می‌فرماید: در منهج فردوسیان، پرداختن زکات مالی که شرایط آن را یافته، ضروری است.
۲. در توضیح این قانون لطفاً بفرمائید؛ آیا فقط کسانی که تولیدکننده مواردی که زکات بر آن واجب است («گندم» و «جو» و «خرما» و «کشمش» و «طلا» و «نقره» و «گوسفند» و «گاو» و «شتر») موظف به پرداخت زکات هستند یا مصرف‌کنندگان هم تحت شرایطی امکان دارد این قانون مشمول آنان نیز شود؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: فقط نماز خواندن، مراعات این قانون محسوب می‌شود و قید دیگری همانند اول وقت، جماعت یا مسجد در آن نیست. البته بعد از این که شخص، در مراعات نماز خواندن مستقر شد، به سراغ قانون‌های بعدی می‌رود که اول وقت، جماعت و در مسجد به جدول محاسبه‌اش افزوده می‌شود. پس در قدم اول، نیازی به مراعات قیود نیست و همین که نمازخوان شود، کافی است.

جواب ۲: فقط تولیدکنندگان موظف به پرداخت زکات هستند و بر مصرف‌کنندگان، چیزی نیست. برای اطلاع بیشتر از احکام زکات بر مبنای احتیاط، به «رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان» مراجعه نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۶۱: راهپیمایی اربعین

متن نامه:

سلام

جسارتاً من با نظر شما نسبت به پیاده‌روی اربعین مخالفم. اینکه فقط بشینیم و به فکر نماز و روزه خودمون باشیم مگه منهاجی شدنه؟ تو زیارت اربعین به نظر من زیارت مهم نیست بلکه حرکت مهم است. حرکت میلیونی شیعه ... اینکه به جهان ثابت بشه که شیعیان کم نیستند و اتحاد هم دارند. از کشورهای مختلف به سمت مقصدی معین و قصد زیارت سالار شهیدان ... به نظر من این هم یک وظیفه است مخصوصاً برای مردان جامعه. یک حرکت است مثل حرکت امام حسین ع از مدینه به کربلا ... درسته که نگرانی برای نماز جماعت و نماز اول وقت و بقیه انجام واجبات مهمه ولی راهپیمایی اربعین منافاتی با انجام اینها نداره. خود سید الشهداء مگر نمی‌دانستند که در مدینه بهتر به نماز و روزه‌شون میرسن و اهل بیت و ناموسشون بهتر حفظ میشه، اما اون موقع حرکت و قیام رو به مصلحت دین می‌دونستند. من فکر می‌کنم این حرکت میلیونی شیعه‌ها خاریست در چشم دشمن. به خاطر همین هم هست که اینقدر در این مورد شبهه‌افکنی می‌کنند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب مطالب شما را در طی چند بند عرض می‌کنم:

اول: همچنان که پزشک شدن، به پوشیدن روپوش سفید و داشتن گوشی نیست هر چند هر دکتری، روپوش سفید می‌پوشد و گوشی به همراه دارد؛ و مهندس شدن، به داشتن گونیا و نقاله نیست، هر چند هر مهندس به گونیا و نقاله نیاز دارد؛ و بنا شدن به داشتن تراز و شاغول نیست، هر چند درست چیدن دیوار و کف، بدون تراز و شاغول ممکن نیست، منهجی شدن هم تنها به نماز و روزه نیست، هر چند بدون نماز و روزه، نمی‌توان منهجی شد؛ بلکه برای منهجی شدن، باید دوازده مقدمه‌ی علمیه را پذیرفت و از پنج حجاب غلیظ اعتقادی عبور نمود. همچنین برای منهجی شدن، باید قواعد نظری پایه و تکمیلی و تجملی را پذیرفت.

کسی که دوازده مقدمه را فهمیده و قبول کرده به نحوی که منجر به عبورش از پنج حجاب شده باشد، «وظیفه» اش را از وحی می‌گیرد نه از رسانه‌ها و منبری‌ها و تحلیل‌گران اجتماعی و سیاسی.

دوم: توجه داشته باشید که از میلیون‌ها «نفر» کاری ساخته نیست مگر این که تحت رهبری یک رهبر قرار گیرند و تشکیل «امت واحده» بدهند. پس جمعیت زیاد ولی بی‌رهبر و بدون پیوستگی و وابستگی، «ازدحام» است و مشکل‌آفرین می‌باشد نه گره‌گشا.

کسانی که در راه‌پیمایی عظیم اربعین شرکت کرده‌اند، این نظر را تصدیق می‌کنند که این حضور، فقط یک ازدحام بی‌سرانجام است و جز مقداری

خاطره‌ی پیاده‌روی، دستاوردی ندارد.

سوم: مقایسه کردن راه‌پیمایی اربعین با مقایسه‌ی حرکت حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) از مدینه به مکه و از مکه به کربلا، مقایسه‌ی درستی نیست و سخنی احساسی و ذوقی است که برای تحریک ذهن‌های بی‌استدلال مناسب است. آن حضرت در حرکتشان مجبور بودند تا برای فرار از حرام روشن یعنی بیعت با یزید که حتی ظواهر اسلامی را به اندازه‌ی معاویه مراعات نمی‌کرد، از مدینه به مکه بروند و از مکه نیز مجبور شدند برای این که با ترورشان، حرمت حرم شکسته نشود، به سوی کوفه حرکت کنند. البته در بین راه، آن بزرگوار و خانواده‌یشان را محاصره نموده و مظلومانه به شهادت رساندند. اما برای حضور در راه‌پیمایی اربعین، هیچ اجباری در کار نیست و جز خستگی جسمی و روحی و اتلاف مال و آخر هم نرسیدن و از نیمه‌ی راه، برگشتن، ثمره‌ای ندارد.

چهارم: تمام اشکال ما بر راه‌پیمایی اربعین، از بین رفتن آرامش عبادی و عبادت‌هایی مانند نماز جماعت و نماز شب و نماز اول وقت است و الا قبلاً نوشتیم که استحباب زیارت مرقد شریف حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) در روز اربعین، با یک یا دو روایت، ثابت می‌شود. پس اگر روزی از این ازدحام عظیم کاسته شود و مشکلاتی که عرض شد پیش نیاید، حضور در کربلا و زیارت آن حضرت در اربعین، ممدوح و مستحب خواهد بود.

پنجم: عرض شد که حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) نمی‌توانستند در مدینه بمانند، زیرا ایشان را مجبور به بیعت با یزید کرده بودند، لذا مجبور شدند شبانه با اهل و عیالشان از مدینه بگریزند و به مکه پناه ببرند. در آخرین وداع، به دخترشان سکینه که از آن حضرت خواهش کرد آنها را به

مدینه برگردانند، فرمودند: «هیها! لو تُرک القطا لنام» یعنی اگر پرنده‌ی قطا را رها می‌کردند، در گوشه‌ای می‌خواهید و آرام می‌گرفت. پس حساب فرار حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) را با حساب شرکت در راهپیمایی اربعین، یکی نکنید و گرنه دچار اشتباه در تحلیل خواهید شد.

ششم: این که حرکت میلیونی شیعیان در اربعین، خاری در چشم دشمنان هست یا نیست، از محدوده‌ی تخصص من خارج است و این را باید کارشناس فهیم سیاسی، بررسی نموده و پاسخ دهد ولی از این مطلب مطمئن هستم که نقد من بر حضور در ازدحام اربعین، از سر دلسوزی است و به سفارش استکبار جهانی و با هزینه‌ی صهیونیسم بین‌المللی نیست؛ لذا شایسته نمی‌بینم کسی بر روشنگری‌های دلسوزانه‌ام، برچسب «شبه‌افکنی» بزند.

خداوند متعال، ما و شما را در پیمودن راه روشن وحی تا رسیدن به بالاترین درجات بهشت برین، یاری بفرماید و از وساوس نفس و شیطان، محفوظ بدارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۶۲: اضطراب از ترک خرافات

متن نامه:

سلام علیکم

این را می‌دانم که بعضی موارد امروزی جزوی از دین نیست که یا خرافات است و یا به دین تحمیل شده است؛ مواردی مثل غلم‌گردانی، قمه‌زنی، شهادت ثالثه و غیره؛ از طرفی عمری است که با این موارد زندگی کرده‌ایم و تا قبل از بیدار شدن، همه‌ی آن‌ها را باور داشتیم. و اما چاره چیست؟ چاره‌ی ترسی که هنگام دور ریختن اینگونه موارد، سراسر وجودمان را فرا می‌گیرد. ترس از اینکه نکند مورد خشم خدا قرار بگیریم! چاره‌ی عذاب وجدانی که هنگام مقابله با خرافاتی که زمانی باورمان بود به ما دست می‌دهد، چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای پاسخ به این سؤال، مجبورم اندکی از فضای آیات و روایات، فاصله گرفته و با زبان علم، مسأله را مقدمه‌چینی نمایم تا ذهنتان برای پذیرش قانون قرآن کریم، آماده شود.

قانون اول نیوتن می‌گوید: یک جسم ساکن یا در حال حرکت در خط مستقیم، در همان حالت، باقی می‌ماند مگر آن که نیروی خارجی به آن جسم وارد شود؛ این مطلب را «اینرسی» می‌خوانند. به عبارت دیگر، مقاومت یک جسم را در برابر هرگونه تغییر، اعم از حرکت و یا سکون، اینرسی آن جسم می‌خوانند. حال اگر همین قانون را برای اعتقادات انسان در نظر بگیرید، می‌توانیم آن را «اینرسی اعتقادی» بخوانیم. به عبارت ساده، همچنان که «اینرسی» تمایل جسم است به حفظ وضعیت فعلی، یعنی جسم ساکن، تمایل به حفظ سکون و جسم متحرک تمایل به ادامه‌ی حرکت بر خط مستقیم، با سرعت ثابت دارد؛ «اینرسی اعتقادی» نیز تمایل ذهن

است بر استقامت بر چیزهایی که آن را حق و صدق می‌پندارد. اگر چنین ذهنی دستخوش تغییر شده و باورهایش جابجا شود، دچار نوعی اصطکاک می‌گردد و با «اینرسی» مواجه می‌شود. یعنی از سویی علمش به او می‌گوید که این کار یا این اعتقاد، باطل است و از سوی دیگر، رسوبات آن کار یا آن عقیده به عنوان حقیقت در کف ذهن، او را به استقامت بر آن‌ها فرا می‌خواند. حاصل این کشمکش، همان چیزی است که شما از آن به «عذاب وجدان» تعبیر کرده‌اید. این حالت، در حقیقت، عذاب وجدان نیست بلکه درگیری طبیعی‌ای بین علم و باور است. این حالت، به مرور زمان، از بین رفته و باوری که از تقلید کورکورانه آمده بود، جای خودش را به باور جدید که از تحقیق عالمانه آمده، خواهد داد.

«اینرسی اعتقادی» در آیات متعددی از کتاب الله العزیز آمده است، که به چند آیه اشاره می‌کنم:

آیه‌ی اول:

«إِنَّهُمْ أَلَفُوا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ * فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ * وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ»^۱

ترجمه: آنها پدران خود را گمراه یافتند. پس به دنبال آنها می‌شتابند و قطعاً پیش از آنها، بیشتر پیشینیان به گمراهی افتادند.

یعنی با این که بعد از تحقیقات، پدرانشان را از لحاظ عقیده یا عمل، بر باطل یافتند و فهمیدند کارهایی که آنان انجام می‌داده‌اند و دیدگاه‌هایشان خرافات است و اصل و سندی ندارد، ولی باز هم بر اثر همان چیزی که «اینرسی اعتقادی» می‌خوانیم، از آنان پیروی می‌کنند؛ بلکه با شتاب بسیار، از آنان

۱. (سوره‌ی صافات، آیات ۶۹ تا ۷۱)

پیروی می‌کنند!! یعنی ترسی که از روبرو شدن با اینرسی اعتقادی دارند و رنجی که از درگیری علم صحیح با باور غلط برایشان پیش می‌آید، آنان را به سرعت به پیروی کورکورانه از پدران گمراهشان وا می‌دارد.

آیهی دوم:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ»^۱

ترجمه: و نوح را به سوی قومش فرستادیم پس [به آنان] گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید شما را جز او خدایی نیست، مگر پروا ندارید؟! و اشراف قومش که کافر بودند گفتند: این [مرد] جز بشری چون شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می‌خواست، قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد [ما] در میان پدران نخستین خود چنین [چیزی] نشنیده‌ایم.

علت مخالفت کافران با حضرت نوح (علیه‌السلام) این بود که بین آنچه از پدران گمراه خود شنیده بودند و بین تعالیم آن جناب، مغایرت می‌دیدند. این در حالی است که آن حضرت، همراه با دعوت، معجزاتی نیز نشان می‌داده که موجب حصول علم تحقیقی به پیامبر بودنش می‌شده است؛ ولی کافران، نتوانسته بودند از درگیری بین علم تحقیقی و باور خرافی‌ای که از پدرانشان به ارث برده بودند، جانب علم تحقیقی را بگیرند؛ لذا یکسره به دامن انکار غلتیدند تا دچار درگیری بین علم درست و باور غلط نشوند.

۱. (سوره‌ی مؤمنون، آیات ۲۳ و ۲۴)

آیهی سوم:

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا يَتَّبِعُنَا قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ»^۱

ترجمه: پس چون موسی آیات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز سحری ساختگی نیست و از پدران پیشین خود چنین [چیزی] نشنیده‌ایم.

یعنی همان حکایت قوم نوح با آن جناب، برای حضرت موسی نیز تکرار شده است. قبطیان بعد از مشاهده‌ی معجزات باهرات حضرت موسی (علیه‌السلام)، دچار اصطکاک ذهنی شدند و برای رهایی از درد درگیری علم تحقیقی با باور خرافی، خود را به نفهمی زده و جانب باور خرافی را گرفتند. آنان مهم‌ترین دلیل بر انکار معجزات حضرت موسی را اینرسی اعتقادی و ذهنی خود بیان کردند. به عبارت ساده، چون دعاوی حضرت موسی (علیه‌السلام)، همسو با باورهایی که از پدرانشان به ارث برده بودند نبود، نتوانستند در مقابل آن حضرت، سر طاعت فرود آورده و تسلیم امر حق تعالی شوند.

آیهی چهارم: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا اللَّفِينَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۲

ترجمه: و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم! آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به

۱. (سوره‌ی قصص، آیهی ۳۶)

۲. (سوره‌ی بقره، آیهی ۱۷۰)

راه درست نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟!۱

یعنی در هنگامی که بین باورهای غلطشان که از پدران «لَا يَعْقُلُونَ» و «لَا يَهْتَدُونَ» آنان بجا مانده و بین آنچه از نزد خدای تعالی نازل شده است قرار می‌گیرند، علم تحقیقی را فدا کرده و به دامن باورهای خرافی خود پناهنده می‌شوند. دلیلش هم مشخص است، چون اگر بین این دو بمانند، یا این که به سوی علم تحقیقی بروند، دچار حالت رنج‌آوری خواهند شد که مدت‌ها گریبان‌جانشان را خواهد فشرد. لذا برای آسان کردن کار خود، دست به باورهای خرافی خویش نزده و وحی را تکذیب نمودند.

اصل قانون اینرسی اعتقادی، در دو آیه از آیات شریفه‌ی قرآن آمده است که با یک عبارت می‌فرماید:

«كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱

ترجمه: هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.

و همان یافته‌ها و بافته‌هایشان به صورت باور قلبی در آمد و ایجاد «اینرسی اعتقادی» نمود.

امیدوارم با این توضیحات، نگرانی‌ای که در خود از ترک کردن خرافات و تشیع نانوشته می‌یابید، مرتفع گشته یا کاسته شود و در راه مراعات تشیع ناب اثنی‌عشری که به صورت قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان ارائه شده است، استوار گردید.

موفق باشید

حاج فردوسی

۱. (سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۵۳ و سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۳)

نامه‌ی ۶۳: قیام امام حسین (علیه‌السلام)

متن نامه:

سلام

مدتی است شبهه‌ای که توسط شبکه‌های وهابیت پخش می‌شد، روی ذهنم سنگینی می‌کند و مانع گریستن بر مظلومیت امام حسین (ع) شده است. شبهه این است: کسی که قیام می‌کند و شکست می‌خورد، خودش مقصر است و نباید بر مظلومیتش گریست. می‌خواست قیام نکند تا کشته نشود. این شبهه موجب شده نتوانم در روزه‌ها مثل گذشته گریه کنم. لطفاً کمکم کنید تا این شبهه‌ام حل شود.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

آنچه بنده در طی مطالعات عاشورایی‌ام به آن رسیده‌ام این است که حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام)، قصد «قیام» به معنی رایج آن نداشته‌اند و اولین کسانی که بحث قیام امام حسین (علیه‌السلام) را مطرح کردند، بنی‌امیه بودند. افرادی همانند عمرو بن سعید اشدق که والی مدینه بود، اولین مطرح‌کنندگان «قیام» برای امام حسین (علیه‌السلام) بودند.

در مقاتل آمده است: عمرو بن سعید اشدق بعد از شنیدن خبر شهادت آن حضرت، بسیار خوشحال شد و دستور داد در کوچه‌های مدینه ندا کنند و مردم را از قتل حسین (علیه‌السلام) آگاهی دهند. همین که خبر شهادت امام (علیه‌السلام) به گوش مردم رسید، مدینه یک‌پارچه غرق در ماتم و عزا شد، و زنان بنی‌هاشم با ضجه و شیون و گریه و زاری، در خانه‌های خود به

سوگ آقای جوانان اهل بهشت نشستند. چون ناله‌ها و گریه‌ها به خانه‌ی اشراق رسید، خندید و گفت: «واعیةً بواعیه عثمان» یعنی این ناله‌ها و شیون‌ها که از خانه‌های بنی‌هاشم بلند می‌شود، در عوض ناله‌هایی است که در قتل عثمان از خانه‌های بنی‌امیه بلند شد. آنگاه رو به قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کرد و گفت: «یَوْمَ یَوْمٍ بَدْرٍ یَا رَسُولَ اللَّهِ» یعنی کشتن امام حسین و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) در عوض کشتاری است که در روز بدر از ما کردی ای رسول خدا! چون این سخن کفرآمیز را گفت، عده‌ای از انصار که در آنجا حضور داشتند به او اعتراض کردند. سپس بالای منبر رفت و چنین گفت: «ایها الناس! إِنَّهَا لَدَمَةٌ بِدَمَةٍ، وَ صَدَمَةٌ بِصَدَمَةٍ، كَمْ حُطْبِيهِ بَعْدَ حُطْبِيهِ وَ مَوْعِظِهِ بَعْدَ مَوْعِظِهِ حِكْمَةٌ بِالْغَةِ فَمَا تُعْنِي التُّذْرُ لَقَدْ كَانَ يَسُبُّنَا وَ نَمْدِحُهُ وَ يَقْطَعُنَا وَ نَصِلُهُ كَعَادَتِنَا وَ عَادَتُهُ وَ لَكِنْ كَيْفَ نَصْنَعُ بِمَنْ سَلَّ سَيْفَهُ عَلَيْنَا يُرِيدُ قَتْلَنَا إِلَّا أَنْ نَدْفَعَهُ مِنْ أَنْفُسِنَا» یعنی ای مردم، این واقعه، خونی در برابر خونی و صدمه‌ای در برابر صدمه‌ای بود. چه سخن‌ها که بعد از دیگری گفته نشد، و چه موعظه‌ها که بعد از دیگری بیان نگردید. این همه حکمت‌های بالغه خدا، ولی اثری در وی نگذاشت. حسین ما را ناسزا می‌گفت ولی ما او را مدح و ثنا می‌گفتیم، او از ما قطع می‌کرد و ما صله‌ی رحم انجام می‌دادیم، اصلاً عادت ما این است و عادت او آن بود! ولی در مورد کسی که شمشیر به سوی ما بکشد و بخواهد ما را بکشد چه باید کرد؟ آیا غیر از این است که به عنوان حفظ نفس، باید او را از خود دفع کنیم و بکشیم؟!

در این هنگام عبدالله بن سائب بلند شد و گفت: «لو كانت حية و رأته رأته الحسين لبكت عينها و حررت كبدها» یعنی اگر فاطمه‌ی زهرا (سلام الله

علیها) زنده بود و سر فرزند خویش را می‌دید، چشمش گریان و جگرش بریان می‌شد. هنوز عبدالله سائب سخنش تمام نشده بود که اشدق کلامش را قطع کرد و گفت: «نحنُ أحقُّ بفاطمه منک، ابوها عُمنا، و زوجها أئونا، و أمُّها ابنتنا، و لو كانت فاطمه حیة لبکت عینها، و ما لامت من قتلہ و دفعه عن نفسہ» یعنی ما به فاطمه خیلی از تو نزدیکتریم، پدرش عموی ماست، و شوهرش برادر ماست، و مادرش دختر [از قبیلہی] ماست، اگر فاطمه زنده بود، چشمش گریان می‌شد ولی قاتل او را که از جان خود دفاع کرده است، هرگز ملامت نمی‌نمود. (مقتل الحسین علیہ السلام، سید عبدالرزاق موسوی مُقَرَّم)

در شام نیز وقتی بازماندگان از خاندان عصمت و طهارت (علیہم السلام) را به صورت اسیر وارد شهر کردند، جار زدند که اینان، خارجی هستند یعنی باقیمانده‌ی کسانی که علیہ خلیفہی مسلمین قیام کردند.

دلیل این اتهام هم روشن است؛ کسی که قیام کند و کشته شود، کشته‌اش را ملامتی نیست. به عبارت ساده، کسی که نمی‌تواند نیروی کافی و نقشه‌ی جنگی مناسب فراهم کند، نباید قیام کند و اگر قیام کرد و کشته شد، نباید حکومت مرکزی که با اقتدار تمام، از آرامش جامعه در مقابل عده‌ای طغیانگر دفاع کرده، ملامت و مؤاخذه شود.

پس تمام سعی بنی‌امیه بر این بود که امام حسین (علیہ السلام) را قیام‌کننده علیہ حکومت مرکزی قلمداد نمایند در صورتی که آن جناب، فقط نمی‌خواستند با یزید بیعت کنند؛ زیرا چنین بیعتی را حرام می‌دانستند؛ ولی حاضر بودند به سرزمین‌های دور همانند یمن بروند و هیچ کاری با یزید و ممالک تحت فرمان او نداشته باشند.

در مقاتل آمده است: امام حسین (علیه السلام) به حضرت علمدار (علیه السلام) فرمودند: حال که تصمیم جنگ گرفته‌ای، «فَاطْلُبْ لَهَاؤُلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ» پس مقداری آب برای این کودکان خردسال تهیه کن. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نخست به سوی سپاه کوفه رفت و آنان را موعظه و نصیحت کرد، و از خشم و غضب خدا برحذرشان داشت. چون نصایح و مواعظ آن حضرت در آن گروه نابکار اثری نکرد، خطاب به عمر بن سعد کرد و با صدای بلند فرمود: ای پسر سعد! این حسین فرزند دختر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است که اصحاب و یاران و افراد خاندانش را کشتید، و اینک زنان و دختران و فرزندان وی جگرشان از تشنگی می‌سوزد، صدایشان به العطش بلند است، مقداری از آب به آنان بدهید. چرا آب را روی آنها بسته‌اید با اینکه او می‌گوید: بگذارید من سرزمین حجاز و عراق را ترک کنم و به روم و هند (هر جا که شما می‌خواهید) بروم. ولی شمر (لعنه الله علیه) با صدای بلند فریاد کشید: ای فرزند ابوتراب! اگر تمام روی زمین را آب فراگیرد و اختیار آن در دست ما باشد، مادام که با یزید، بیعت نکنید، یک قطره از آن، به شما نخواهیم داد. (مقتل الحسین علیه‌السلام، سید عبدالرزاق موسوی مُقَرَّم)

کسی که قیام می‌کند، نباید سردار ارشد سپاهش، چنین مظلومانه تقاضای آب کند و یادآور شود که او کاری با شما و سرزمینتان ندارد، فقط بگذارید اهل و عیالش را بردارد و به سرزمین‌های دور برود.

آیا تدبیر جنگی امام حسین (علیه‌السلام) از مختار ثقفی کمتر بود که مختار توانست پیروزی‌هایی به دست آورد و چند سالی حکومت کند ولی آن حضرت، قیام کردند و حتی یک روز نتوانستند روی پیروزی و حکومت را

ببینند؟!

آیا حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که جدا از امامت و وصایت نبی اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرزند پهلوان عرب و از سرداران و طراحان نظامی بودند، به اندازه‌ی افراد معمولی جامعه نمی‌دانند که برای قیام، نیاز به مطالعات گسترده و نقشه‌های دقیق و نیروهای کارآمد است و نباید با لشکری متشکل از زن و بچه‌ی شیرخوار و پیرمرد و جوان مریض و با مرکبی چون شتر، قیام کرد؟!

اگر اتهام قیام به آن حضرت را بپذیریم، باید اشکال ابن تیمیه‌ی ملعون را نیز بپذیریم که می‌گوید:

«وَلَمْ يَكُنْ فِي الْخُرُوجِ لَا مَصْلَحَهُ دِينٍ وَلَا مَصْلَحَهُ دُنْيَا، بَلْ تَمَكَّنَ أَوْلِيكَ الظَّالِمَةُ الطُّغَاةُ مِنْ سَبْطِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حَتَّى قَتَلُوهُ مَظْلُومًا شَهِيدًا، وَكَانَ فِي خُرُوجِهِ وَ قَتْلِهِ مِنَ الْفَسَادِ مَا لَمْ يَكُنْ حَصَلَ لَوْ قَعَدَ فِي بَلَدِهِ، فَإِنَّ مَا قَصَدَهُ مِنْ تَحْصِيلِ الْخَيْرِ وَ دَفْعِ الشَّرِّ لَمْ يَحْضُلْ مِنْهُ شَيْءٌ، بَلْ زَادَ الشَّرُّ بِخُرُوجِهِ وَ قَتْلِهِ، وَ نَقَصَ الْخَيْرُ بِذَلِكَ، وَ صَارَ ذَلِكَ سَبَبًا لِشَرِّ عَظِيمٍ. وَ كَانَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ مِمَّا أُوجِبَ الْفِتْنُ، كَمَا كَانَ قَتْلُ عُثْمَانَ مِمَّا أُوجِبَ الْفِتْنُ» (منهاج السنه، ابن تیمیه، تقی الدین ابو العباس أحمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن ابي القاسم بن محمد ابن تیمیه الحرانی الحنبلی الدمشقی، المتوفى: ۷۲۸ هـ ق، جلد ۴، صفحه ۵۳۰)

ترجمه: و در قیام (حسین)، نه مصلحت دین بود و نه مصلحت دنیا؛ بلکه این ظالمین سرکش بر ضد نوهی رسول خدا قدرت پیدا کردند تا این که او را مظلوم و شهید کشتند؛ و در قیام او و کشته شدن او آن قدر فساد بود که اگر در شهر خود نشسته بود آن قدر فساد نمی‌شد! پس آن چیزی که او قصد آن

را داشت از به دست آوردن نیکی و دفع بدی، اصلاً حاصل نگشت؛ بلکه بدی به سبب قیام او زیاد شد و خیر کم گردید؛ و این سبب شرّ بزرگی شد؛ و کشته شدن حسین سبب فتنه‌های بسیار گشت؛ همان طور که کشته شدن عثمان سبب فتنه‌های بسیار گشت.

در حالی که واقعیت این است که قیامی در کار نبوده، بلکه فقط و فقط آن گوشواری عرش الهی و آقای جوانان بهشت را مظلومانه با لب تشنه در بین دو نهر آب به شهادت رساندند که حرارتی ابدی در قلوب مؤمنین شد و نام و یادش مایه‌ی جاری شدن اشک‌ها گردید. رسم بشر این است که برای سردارانی که قیام می‌کنند و شکست می‌خورند، اشک نمی‌ریزد بلکه بر «مظلوم» اشک می‌ریزد و آن جناب، «سید المظلومین» بود، به همین دلیل است که بعد از گذشت هزار و چند صد سال، هنوز هم دل‌ها بریان و چشم‌ها گریان است. پس به قول شاعر:

ای قوم درین عزا بگریید * * * بر کشته کربلا بگریید
با این دل مرده، خنده تا چند؟! * * * امروز درین عزا بگریید
فرزند رسول را بکشتند * * * از بهر خدای را بگریید
از خون جگر، سرشک سازید * * * بهر دل مصطفی بگریید
وز معدن دل به اشک چون دُر * * * بر گوهر مرتضا بگریید
دل خسته‌ی ماتم حسینید * * * ای خسته‌دلان، هلا بگریید
در گریه، سخن نکو نیاید * * * من می‌گویم، شما بگریید
بر جور و جفای آن جماعت * * * یکدم ز سر صفا بگریید
در گریه، به صد زبان بنالید * * * در پرده، به صد نوا بگریید
تا شسته شود کدورت از دل * * * یکدم ز سر صفا بگریید

البته سخن و شاهد بر این مدعا، بسیار زیاد است که سعی کرده‌ام تمام آن را در کتاب «نقدی بر قیام امام حسین (علیه‌السلام)» بیاورم. امیدوارم این مختصر، در اصلاح دیدگاه‌تان نسبت به ظالم و مظلوم، مفید افتاده و شبهه‌یتان منحل شده و چشمه‌ی اشکتان بر آن سید مظلومان، جوشیدن مجدد گرفته باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۶۴: اجمال در طلب

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام

مصادیق «اجمال در طلب» را در جامعه‌ی کنونی ما به طور کامل بفرمایید، تا بدانیم معنای کامل این مطلب، و آن را در زندگی به کار بگیریم. ممنون
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

از جمع‌بندی آیات و روایات در مورد روزی و طلب روزی، چنین به دست می‌آید که «اجمال در طلب» یعنی منهجی به نحوی به جستجوی روزی خود و خانواده‌اش بر آید که مانع از سیر تکاملی‌اش نباشد. به عبارت ساده، نباید

رسیدن به کمال و سعادت را فدای جمع‌آوری مال دنیا کند. برای این که اجمال در طلب حاصل شود، باید قانون‌های اقتصادی هر طبقه، به درستی مراعات گردد. یعنی باید از حلال، کسب کند. شغل‌های غیرشرعی (مانند خرید و فروش شراب) را ترک کند. درآمد حرام (مثل رباخواری) را ترک کند. تا جایی که امکان دارد، قرض و وام نگیرد. شغلش را در شهر محل زندگی‌اش انتخاب کند یعنی به نحوی باشد که شب، در نزد زن و بچه‌اش باشد. شغلش به انجام واجبات و مستحباتش ضرر نزند. شغلش موجب ارتکاب حرام و مکروه نباشد. شغلش مانع از نماز اول وقت یا جماعت نباشد. آنقدر خود را خسته نکند که نماز شب یا نشاط نماز شبش از دست برود و موارد دیگر که با مراعات قوانین طبقات اول تا ششم، خودش را نشان می‌دهد. البته برای رسیدن به اجمال در طلب، باید قانع باشد که قناعت، گنجی است که پایان نمی‌پذیرد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۶۵: احکام وضو

متن نامه:

سلام علیکم

چند روز پیش دستم چسبی شده بود و تمام سعیم را کردم که پاکش کنم. تقریباً به اطمینان رسیدم که دیگر چسبی نیست. حالا بعد از دو روز، بعد از

نماز متوجه مقداری چسب در محل وضو شدم که می‌دانم باقیمانده‌ی همان چسب است؛

۱. نمازهایی که خواندم حکمش چیست؟

۲. در باب وجود مانع در محل وضو، مثل رنگ و اینجور چیزها، آیا اندازه‌ی مانع هم مهم است؟ مثلاً آیت الله مکارم می‌گویند که اگر مانع، کمتر از یک دانه عدس باشد، مهم نیست.

خدا خیرتان بدهد ان شاء الله

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

۱. باید بعد از برطرف کردن مانع، وضو یا غسلی که انجام داده‌اید را دوباره بجا آورده و نمازهایی که در این فاصله خوانده‌اید را اعاده یا قضا نمایید. (این جواب، بر مبنای احتیاط است)

۲. این فتوا، خلاف جمهور فقهاست و اگر بر ممشای احتیاط هستید، نمی‌توانید به این فتوا عمل کنید. به عبارت ساده، چون این فتوا بر خلاف فتوای مشهور فقها بوده و موافق با احتیاط نیست، محتاط نمی‌تواند به آن عمل نماید. پس اگر از ایشان تقلید می‌کنید، و مانع وضو یا غسلتان کمتر از عدس بوده و بعد از نماز متوجه شده باشید، می‌توانید آن نماز را صحیح بدانید. ولی اگر منهجی و اهل احتیاط هستید، باید نمازهای این فاصله را دو باره بجا آورید.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۴۶۶: دعا در سجده‌ی آخر

متن نامه:

بسمه تعالی

سلام خدمت شما

دعا کردن در سجده‌ی آخر نماز آیا استناد شرعی دارد؟ اگر استناد شرعی دارد فلسفه‌اش چیست؟

ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

دعا کردن در سجده‌ی نماز، مستند شرعی دارد که در قانون ۷۲۰ از نسخه‌ی دوم قوانین عملی منهج فردوسیان به آن امر شده است. همچنین برخی ادعیه‌ی سجده‌ی نماز نیز مأثور است یعنی از ناحیه‌ی حضرات ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) رسیده است ولی اذکاری مانند: «یا لطیف، ارحم عبدک الضعیف» و «یا جلیل، ارحم عبدک الذلیل» سند شرعی ندارد، هر چند گفتنش به عنوان مطلق دعا، اشکال ندارد. یکی از دعاهای مأثور در سجده‌ی نماز واجب، آن است که امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند:

«ادْعُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ فِي الْمَكْتُوبَةِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ أَرْزُقْنِي وَارْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ

الْعَظِيمِ^۱

ترجمه: در طلب روزی، بخوان در نماز واجب در حالی که در سجده هستی: ای بهترین کسانی که از او درخواست می‌شود و از بهترین عطاکنندگان، مرا و خانواده‌ام را از فضل خویش روزی ده که تو صاحب فضل بزرگ هستی.

در مورد فلسفه‌ی دعا در سجده، در روایت آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) تَفَرُّقَ أَمْوَالِنَا وَمَا دَخَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ عَلَيْكَ بِالْدُّعَاءِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ فَإِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ^۲

ترجمه: راوی می‌گوید: به امام صادق (علیه‌السلام) از پراکنده شدن اموال و مصیبت‌هایی که به ما رسیده بود شکایت کردم، فرمودند: بر تو باد به دعا کردن در حالی که سجده کرده‌ای، پس همانا نزدیک‌ترین حالت بنده به خدای تعالی در حالی است که سجده کرده است.

پس دستور به دعا در سجده، به این دلیل است که حالت سجده، نزدیک‌ترین حالت بنده به خداوندگار است. البته برای اختصاص دعا به سجده‌ی آخر، مستندی در نظر ندارم. یعنی الان سندی نیافتم که دعا کردن را منحصر به سجده‌ی آخر کرده باشند یا توصیه کرده باشند که در سجده‌ی آخر نماز، دعا خوانده شود.

۱. (کافی، محدث کلینی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۵۱، باب الدعاء للرزق)

۲. (کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۲۴، باب السجود و التسبیح و الدعاء فیهِ فی الفرائض و النوافل و ما یقال بین السجدين)

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۶۷: جایگاه ادیسون

متن نامه:

با سلام

در مورد مطلب جایگاه ادیسون در عالم آخرت می‌خواستم پیشنهادی بدهم.
۱. پاداش هر انسان زحمتکش و درستکار با خداست و در ضمن، کسی که به خداوند ایمان دارد، بی‌شک مؤمن است.

۲. خیلی خوب است که شما خدا نیستید چون بدون شک کسی که پیشانی‌اش به مهر نخورده است را روانه‌ی جهنم می‌کردید.

۳. اسلام به خم و راست شدن‌های دروغی نیست، شمایمی که با این حرف‌هایتان مانند حضرت موسی (ع) چوپانی را از به قربان کفش و لباس خدایش رفتن منع می‌کنید، باعث دور شدن کم و بیش انسان‌های ساده و عوام می‌شوید. هر چند (صغری و کبری) چیدنتان تمامی ندارد.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

از نامه‌ی شما، «پیشنهادی» نیافتم ولی در هر حال، به سه مطلبتان پاسخ می‌دهم، ان شاء الله.

جواب ۱: به این اشکال، در همان مطلب، پاسخ داده شد، اگر با دقت بخوانید. البته شاید شما اهل اسلام و قرآن نیستید یا از مسلمان‌های اسمی و شناسنامه‌ای هستید که قرآن کریم را برای قبرستان و جهیزیه‌ی عروس می‌دانید نه برای نشان دادن راه درست زندگی. اگر قرآن کریم را کتاب هدایت به سوی بهترین دیدگاه‌ها و بهترین اعمال می‌دانید، بر طبق آیات قرآن به این اشکال، جواب دادیم. یک بار دیگر، با دقت و حوصله و به قصد فهمیدن، آن مطلب را (از اینجا) بخوانید، شاید متوجه شوید.

جواب ۲: از این سخن، چنین به نظر می‌رسد که یا اهل نماز نیستید یا نماز را سبک می‌شمارید و گرنه علی القاعده چنین موضع‌گیری‌ای نمی‌کردید. احتمالاً این روایت به گوشتان خورده که فاصله‌ی بنده با کفر، ترک نماز است؛ پس کسی که اهل نماز نباشد، به فرموده‌ی قرآن کریم و روایات معتبر، اهل جهنم است. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۱

ترجمه: هر کسی در گرو دستاورد خویش است. بجز اصحاب یمین. در میان باغ‌ها [ی بهشت] از مجرمان [که در جهنم هستند] می‌پرسند: چه چیز شما را در آتش [سقر] درآورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم.

جواب ۳: بله درست است، اسلام، به خم و راست شدن‌های دروغی نیست بلکه باید نماز، از سر اخلاص و با مراعات مقدمات و شرایطش باشد.

۱. (سوره‌ی مدثر، آیات ۳۸ تا ۴۳)

همچنین توجه داشته باشید که داستان موسی و شبان، از بافته‌های ملاحظه‌های مولوی گمراه است و هیچ سندی در آموزه‌های وحیانی ندارد. پس حیف است به جای مطالعه در دین خدا و آگاه شدن نسبت به ثقلین، داستان‌های واهی بخوانید و بر طبق آن، به قضاوت بنشینید. امید است روزی برسد که جوانان ما، آگاهی لازم نسبت به دین خدا را پیدا کرده و دیدگاه‌ها و اعمالشان را بر طبق قرآن کریم و روایات معتبر، تنظیم نمایند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۶۸: علامه طهرانی

متن نامه:

سلام

مشاهده می‌شود در خصوص علامه طهرانی دو دسته‌بندی، گروهی مخالف و گروهی موافق، ایجاد شده که مخالفین از الفاظ بسیار زشتی استفاده نموده‌اند و به وی حمله کرده‌اند. اما از طرفی می‌بینیم که نماز میت ایشان را آیت الله بهجت خوانده‌اند که اگر این حرف‌های مخالفین صحیح بود چرا آیت الله بهجت بر پیکر ایشان اقامه‌ی نماز نمود؟

مطلب دیگر پیام تسلیت مقام معظم رهبری است که از الفاظ والا‌یی برای ایشان استفاده کرده که نشان می‌دهد وی را تأیید می‌نمایند بدین شرح:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرات محترم حجج اسلام، آقایان حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی و اخوان.

خبر رحلت عالم عامل ربّانی، و سالک مجاهد روحانی، آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسف و مصیبت‌زده شدم.

ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته‌ی علمی را با درجات والای معنویت و سلوک توأماً دارا بودند، و در کنار فقاقت فنی و اجتهادی، به فقه الله الأكبر نیز که از مقوله‌ی شهود و محصول تجربه‌ی حسّی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند. فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندان‌شان خسارتی دردناک و غمی هائل است.

اینجانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقازادگان محترم و والده‌ی محترمه و دیگر فرزندان و اخوان و کسان و نزدیکان و نیز دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت می‌گویم، و از خداوند متعال برای ایشان علو درجات و حشر با احبّه و اولیاء را مسألت می‌کنم.

هنيئاً لَهُ ما أعدّه اللهُ لِأولياءِ اللهِ و عبادِهِ الصّالحين. و سلام عليكم و رحمة الله.

سید علی خامنه‌ای

یکی از مخالفین علامه طهرانی چنین مرقوم کرده است: آقای محمد حسین طهرانی که از سلسله‌ی شوشتریه‌ی صوفیه است به خاطر تحریم فلسفه و عرفان از سوی مرجع اعلا‌ی شیعه مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی و بیرون انداختن مسقطی از نجف اشرف به خاطر تبلیغات صوفی‌گری او، بنای یک عداوت خاصی را با مرحوم سید نهاد به حدّی که با دروغ‌سازی‌ها و تهمت‌های بزرگ و تحریف واقعیت‌ها حتی تحریف تاریخ

زنده‌ی معاصر سعی در تخریب چهره‌ی علمی و معنوی و خدشه‌ناپذیر مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی را داشت.

انسان گاهی که در آثار چاپی محمد حسین تورق می‌کند می‌بیند بسیار کم پیدا می‌شود صفحه‌ای باشد و در آن دروغ یا تهمت یا تحریف نباشد لذا هر از گاهی که روح ما با مطالب او مکدر می‌شود با تحقیق و تفحص از منابع موثق، واقعیت‌ها را اعلام می‌کنیم تا دروغ‌های محمد حسین و فرقه‌ی او بر ملا شود و کینه و عداوت صوفیه نسبت به شخصیتی مثل مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی و سایر فقهاء شیعه روشن گردد.

توهین بزرگ صوفیه به مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی توسط محمد حسین طهرانی با یک ادعای بزرگ

و هشت دروغ و یک تناقض، آن هم فقط در یک صفحه از کتاب‌های آنها محمد حسین طهرانی در کتاب روح مجرد ص ۱۰۵ می‌گوید: وی [سید حسن مسقطی] در صحن مطهر می‌نشست و طلاب را درس حکمت و عرفان می‌داد... اطرافیان مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی به ایشان رساندند که اگر او به دروس خود ادامه دهد حوزه‌ی علمیه را منقلب به حوزه‌ی توحیدی می‌نماید و همه‌ی طلاب را به عالم ربوبی حق و حق عبودیت خود می‌رساند لهذا او [مرحوم سید ابوالحسن] تدریس علم حکمت و عرفان را در نجف تحریم کرد و به آقا سید حسن هم امر کرد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود. (منبع)

- <http://www.daralsadegh.net/erfan/1334fenherafat/> - <http://www.daralsadegh.net/erfan/tehrani.html> - dorogh

حال حرف کدامیک از این دو گروه مخالف و موافق را می‌توان قبول کرد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بارها عرض شد که راه اعتدال، نقد کلام است نه نقد متکلم. به عبارت ساده، اگر حدّ و مرز تصوف را مشخص کنیم، سپس بر طبق آن به نقد اشخاص بپردازیم، روش بهتری است و به صواب نزدیکتر می‌باشد. این که شخصی را در همه‌ی جوانبش منحرف فرض کنیم، امکان ندارد و نتیجه‌ای که می‌دهد، دقیق و واقعی نخواهد بود.

به عنوان مثال، شیطان که مظهر ناپاکی‌ها و مرکز خباثت‌هاست و دشمن آشکار انسان می‌باشد، خالی از نقاط مثبت نیست. یکی از نقاط مثبت شیطان، ایستادگی‌اش بر قسمی است که در منحرف کردن فرزندان آدم خورد و تا روز قیامت، بر سر آن قسم ایستاده است.

مشاهیر عرصه‌ی علوم انسانی، از یک منظر به پنج دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته، بنایشان بر صوفی‌گری است و حتی اسلام و قرآن و روایت را از دریچه‌ی تعالیم صوفیانه می‌نگرند، اینان را «صوفی» می‌خوانیم. یک دسته، بنایشان بر صوفی‌گری نیست ولی بسیار متأثر از آموزه‌های صوفیانه هستند، اینان را «صوفی‌زده» می‌خوانیم.

یک دسته، بنایشان بر غیرصوفی‌گری است ولی رگه‌هایی از گرایش به صوفیه در کلام و اعمالشان یافت می‌شود، اینان را «صوفی‌گرا» می‌خوانیم. یک دسته، بنایشان بر مبارزه با صوفیه است، اینان را «صوفی‌ستیز» می‌خوانیم.

یک دسته، گرچه رغبتی به تصوف نشان نداده‌اند ولی قدمی در مبارزه با

تصوف هم بر نداشته‌اند، اینان را «صوفی‌نדיده» می‌خوانیم. بر طبق این میزان، می‌توان بر اساس آثار قطعی الصدور افراد، آنان را در یکی از دسته‌های پنجگانه قرار داد. به عنوان مثال، بنا بر آنچه مطالعاتم به آن دلالت می‌کند، برخی مشاهیر را در دسته‌های پنجگانه قرار می‌دهم. البته باز هم متذکر می‌شوم که این دسته‌بندی، مبنی بر سابقه‌ی ذهنی من از این افراد و آثارشان است و معلوم نیست انطباق کامل بر حقیقت داشته باشد. شاید کسی که مطالعه‌ی دقیق‌تر و عمیق‌تری در آثار برخی از این افراد داشته باشد، آنان را در دسته‌ی دیگری قرار دهد.

برای دسته‌ی اول (صوفی) می‌توان از ملا سلطان گنابادی نام برد. وی سرسلسله‌ی صوفیه‌ی گنابادی و صاحب تفسیر «بیان السعادة» و چند کتاب دیگر است. همچنین می‌توان از میرزا حسن اصفهانی معروف به «صفی‌علیشاه» نام برد. وی سرسلسله‌ی صوفیه‌ی صفی‌علیشاهی‌ست. از دیگر افرادی که در این گروه می‌گنجد می‌توان از «قطب محیی»، «میرزا بابای راز شیرازی» و «نجم‌الدین رازی» یاد کرد. راه ایمن، پرهیز از تعالیم این دسته از مشاهیر است.

برای دسته‌ی دوم (صوفی‌زده) می‌توان از آقا سید علی قاضی، آقا سید هاشم حداد، علامه حسن زاده آملی و شاگرد برومندشان آقا شیخ داوود صمدی نام برد. اینان در اساس تفکراتشان بسیار از تعالیم صوفیه تأثیر گرفته‌اند. تعالیم این گروه، برای مبتدیانی که اصول فکری خود را پایه‌ریزی درست نکرده‌اند، ضرر و خطر دارد و نباید ابتداءً به این افراد مراجعه کنند.

برای دسته‌ی سوم (صوفی‌گرا) می‌توان از علامه طباطبایی، حاج شیخ علی پهلوانی و آیه الله جوادی آملی نام برد. علامه طهرانی نیز در این گروه

می‌گنجد. این عالم فاضل، گل بی‌خار نبود بلکه گلی بود که خار داشت. یعنی اساس کارش بر صوفی‌گری نبود ولی رگه‌هایی از تصوف در کلامش دیده می‌شد. راه معتدل در برخورد با اینگونه افراد، پرهیز کامل نیست بلکه باید با احتیاط، گل‌ها را چید و از خارها احتراز کرد. علامه طهرانی (ره) آثار ارزشمند و قابل استفاده‌ای دارد که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، همچنان که «تفسیر المیزان» اثر استادش علامه طباطبایی (ره) عمده‌ی مطالبش قابل استفاده است.

نیز از برخی منبری‌های مشهور می‌توان نام برد امثال آقاسید عبدالله فاطمی‌نیا، آقا شیخ کاظم صدیقی، آقا شیخ ناصر نقویان و آقا شیخ عبدالقائم شوشتری که در این دسته جای می‌گیرند.

برای دسته‌ی چهارم (صوفی‌ستیز) می‌توان از میرزای قمی (ره) نام برد که در اواخر «جامع الشتات» به نقد صوفیه می‌پردازد. نیز آقا محمد علی کرمانشاهی که کتاب «خیراتیة در ابطال طریقه‌ی صوفیه» را نوشت و دستور اعدام مظفرعلیشاه، معصوم‌علیشاه و بُدلا را صادر کرد. همچنین مقدس اردبیلی (ره) که در «حدیقة الشیعة» به نقد تصوف پرداخته است و شیخ ذبیح‌الله محلاتی با نوشتن «کشف الاشتباه در کجروی اصحاب خانقاه».

اما برای دسته‌ی پنجم (صوفی‌ندیده) چون ثمره‌ی عملی ندارد، از ذکر مثال، خودداری کرده و به اجمال عرض می‌کنیم هر شخصیت علمی که در دسته‌های چهارگانه‌ی فوق نگنجد، جزء این دسته خواهد بود.

جمع‌بندی کلام: پیام رهبر معظم (حفظه الله) ناظر به بخش «گل» علامه طهرانی و نقد ناقدین، ناظر به بخش «خار» علامه طهرانی است. هر دو درست می‌گویند ولی قضاوت اعتدالی همان است که عرض شد، یعنی از

نیکی‌هایشان استفاده و از انحرافاتشان حذر نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۶۹: کسب اتصال با ارواح

متن نامه:

سلام

تأکید شده در عبادات از جمله نماز به صورت جماعت شرکت کنید تا اگر روح شما ضعیف و آلوده است با اتصال به ارواح مؤمنین در جماعت، نماز و دعا شما قبول شود؛

۱. چگونه می‌توانیم روح ضعیف خود را به ارواح قوی و مؤمن متصل نماییم؟
۲. آیا همین حضور در اجتماع مؤمنین خصوصاً موقع نماز و دعا در مساجد کفایت می‌کند یا اینکه همانند یک رابطه‌ی جسمی که مثلاً دو نفر به هم دست می‌دهند و یک اتصال جسمی از این طریق رخ می‌دهد باید به این شیوه اتصال خاصی رخ دهد؟

۳. وقتی در اجتماع مؤمنین می‌دانیم فلان آقا از بقیه، مراتب تقوا و ایمانش بیشتر است، آیا هر چه به این فرد نزدیکتر باشیم اتصال روحیمان بیشتر شده یا همین که در آن جماعت حضور داریم کفایت می‌کند؟ مثلاً شخصیتی مثل مرحوم آیت الله بهجت (ره) در صف اول جماعت قرار دارد و ما در صف هفتم، آیا اگر جسممان را به صفوف نزدیک ایشان برسانیم، روحمان

پیوندش نزدیکتر است یا خیر؟ یا این که در پیوند روحی، چنین چیزی وجود ندارد و همین که در جمع حضور داریم، ارواح مؤمنین به هم نزدیک هستند و در ارتباط می‌باشند؟

۴. آیا ارتباط تک نفره با ارواح آلوده، تأثیری بر روح ما نیز می‌گذارد؟ مثلاً می‌دانیم فلان فرد، آشکارا مرتکب گناهی شده و آلوده است و حتی گنااهش مشهود است پس چنین فردی آلوده به گناه است اما جزو اقوام می‌باشد و جایی با هم برخورد نمودیم و سلام و علیکی و یک ارتباط حضوری برقرار شد، آیا این ارتباط چند لحظه‌ای با فرد آلوده، بر روح ما نیز تأثیر دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سفارش شده است که نماز و دعا را به صورت دسته‌جمعی بجا بیاوریم و در نماز، تأکید هم شده است، ولی نفرموده‌اند به این دلیل است که روح ضعیف و آلوده‌ی شما با اتصال به ارواح مؤمنینی که در جماعت شرکت می‌کنند، قوی شود. پس قسمت اول مطلب که نماز و دعا به صورت جماعت بهتر است، درست است ولی قسمت دوم، که روح ضعیف، قوی شود، معلوم نیست.

جواب ۱: قرار گرفتن در مجرای سنت‌های الهی، روح انسان را از «نابود» به سوی «بود»، از «ضعف» به سوی «قوت» و از «تاریکی» به سوی «نورانیت» می‌برد. قرآن کریم می‌فرماید:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا
انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ

التَّوْرَإِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱

ترجمه: پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست. خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] = طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند.

پس راه تقویت روح، «یوگا»، «مدیتیشن» و «ذن» نیست؛ بلکه بهترین و مطمئن‌ترین راه برای تقویت روح، «منهاجی شدن» است؛ یعنی تبدیل اعتقادات خرافی به اعتقاداتی بر مبنای ثقلین و همچنین تبدیل اعمال نفسانی و شیطانی به اعمالی که در ثقلین (قرآن و عترت) آمده است. توجه داشته باشید که بر اساس آموزه‌های دینی، «تقویت اراده و روح» داریم ولی «متصل کردن روح خود به روح قوی‌تر برای وام گرفتن قوت» نداریم. به عبارت دیگر، تمام دستورات دینی برای این است که روح و حتی جسم ما، قوی شود ولی دستوری نداریم که خودتان را به این و آن متصل کنید تا چیزی از قدرت روحی یا جسمی آنان به شما برسد.

به عبارت ساده، وقتی به رستوران دعوت شده‌اید، برای این است که در کنار میز یا سفره بنشینید و هر آنچه می‌خواهید را بگیرید و تناول کنید تا قدرت لازم را کسب نمایید؛ نه این که کنار میز افراد مختلف، زانو بزنید و با گردنی کج و چشمانی نیمه‌خفته، منتظر بمانید که او لقمه‌ای از دهانش بیرون آورده و جلو شما بیاندازد یا در دهان شما بگذارد. اگر میرزا فلان و سید بهمان،

۱. (سوره‌ی بقره، آیات ۲۵۶ و ۲۵۷)

همتی کرده و دست به اصلاح دیدگاه‌ها و اعمالش بر طبق کتاب و سنت و عترت زده است، شما هم می‌توانید این کار را انجام دهید و نباید با مالیدن صورت بر درگاه این و آن، به دنبال لقمه‌ی جویده و آماده باشید.

جواب ۲: اصل اتصال روحی به مؤمنین، محل اشکال است و ثابت شده نیست. یعنی سند قطعی و روشنی نداریم که ما را امر کرده باشند که روحتان را به روح فلان مؤمن متصل کنید! پس وقتی چنین امری نشده است، معلوم می‌شود یا چنین اتصالی در کار نیست و یا ارزش ذاتی و اصیل ندارد و نباید به دنبالش بود؛ بلکه باید روی پای خود ایستاد و قدم راسخ در میدان مبارزه با نفس نهاد.

جواب ۳: در باب نماز جماعت فرموده‌اند که هر چه مأوموم به امام جماعت نزدیک‌تر باشد، ثواب بیشتری می‌برد و صف اول بر صفوف دیگر، شرافت دارد ولی نزدیک بودن به شخص خاص، توصیه نشده است. بر عکس مکان‌ها که مثلاً مسجد با غیر مسجد و حرم با غیر حرم، فرق بسیار دارد و حضور در آن، به خودی خود، شرافت محسوب می‌گردد. به عبارت ساده، توصیه شده است که در فلان مکان باشید ولی توصیه نشده که نزدیک فلان شخص باشید.

اگر کسی از این که استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند:

«النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ حُبًّا لَهُ عِبَادَةٌ»^۲

ترجمه: نگاه کردن به صورت دانشمند [دینی] از روی محبت به او،

عبادت است»

به نحوی استحباب نزدیک بودن را استفاده کند، نخواهیم پذیرفت؛ چون

۲. (الجغفریات، محمد بن محمد بن اشعث، صفحه‌ی ۱۹۴، باب فی ذکر البنات)

تصریحی به نزدیک شدن به مؤمنین و متقین در آن نیامده و چنین برداشت‌هایی از روش منهجی ما به دور است؛ زیرا موجب تحمیل خواسته‌ها و برداشت‌های شخصی بر آیات و روایات می‌شود.

جواب ۴: آنچه معمولاً تأثیر می‌گذارد، رفاقت است نه سلام و احوالپرسی عادی. یعنی رفیق شدن با اهل فسق و اهل شبهه، موجب هم‌صحبت شدن با آنان و همنشینی طولانی بوده و همین همنشینی طولانی و گوش دادن به سخنان پر شبهه و کفرآلود آنان، موجب نفوذ شبهه در دل و مکدر شدن صفای معنوی در طول زمان می‌گردد. به قول شاعر:

اسب تازی، در طویله، گر ببندی پیش خر * رنگشان همگون نگرده،
طبعشان همگون شود

یعنی اسبی که می‌تازد اگر مدتی با خری که آرام و لنگ‌لنگان قدم بر می‌دارد همنشین باشد، همرنگ او نمی‌شود ولی خلق و خوی او را می‌گیرد و از تاختن می‌افتد.

همچنین است کسی که در مسیر معنویت، بدون شک و شبهه می‌تازد، مدتی که با کافر یا فاسق همنشین باشد، آرام آرام از سرعتش کاسته شده و دچار شک و اسیر شبهات می‌شود. پس،

نخست موعظه‌ی پیر موسفید این است * که از مصاحب ناجنس، احتراز
کنید

البته برخی افراد، آنقدر خباثت باطنی دارند که می‌توانند در یک ملاقات اندک و چند دقیقه‌ای، مشعلی از شیطان در دل مخاطبشان برافروزند و با چند جمله‌ی کوتاه، آتشی به خرمن اعتقاداتش بزنند. از طرف دیگر، برخی افراد، آنقدر قدرت عقیده و ثبات قدم دارند که سال‌ها مجالست با کفره و فسقه و

فجره، ذره‌ای در ایمان و عملشان تأثیر منفی نمی‌گذارد. پس میزان تأثیرگذاری دیگران در شما، به میزان تأثیرگیری شما از آنهاست؛ یعنی شاید در یک ملاقات چند دقیقه‌ای، با یک پیشنهاد مواجه شوید که با پذیرش آن، دنیا و آخرتتان به فنا رود و شاید با سال‌ها همنشینی و هم‌صحبتی، تحت تأثیر کفر و فسق او قرار نگیرید.

جمع‌بندی کلام، این است که به طور معمول، ملاقات‌های کوتاه، اثری نمی‌گذارد یا اثرش بسیار اندک است و در مقابل، همنشینی‌های طولانی، موجب تأثیرات عمیق می‌گردد. البته گاهی خلاف معمول اتفاق می‌افتد و یک ملاقات کوتاه، اثر عمیقی می‌گذارد که سال‌ها همنشینی، چنان اثری نگذارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۰: تأثیر بلایا بر اعتقادات

متن نامه:

سلام

عطف به نامه‌ی قبلی (نامه‌ی ۱۸۵) و با تشکر از پاسختان، بفرمایید:

۱ - در مقابل چنین افرادی با چنین تفکری ما چکار کنیم؟ چگونه از دین و خدا دفاع کنیم، وقتی با چنین افکاری به خدا و امامان حمله می‌کنند، حتی بعضاً اینان بجه هیئتی‌های دیروز بوده‌اند؟

۲ - با توجه به توضیحی که فرمودید، مشخص نیست شاید فردا روز هم ما دچار چنین افکاری بشویم؛ لذا چه کنیم ما نیز مثل این افراد ایمانمان غبارآلود نشود و این خطر بس بزرگ برای هر فرد است که ناگهان عاقبت به شر شود؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: معمولاً بخش زیادی از ارتدادها و کفرگویی‌ها بر اثر فشارها ایجاد می‌شود. مثلاً فشارهای اقتصادی، خصوصاً اگر همراه با بیماری‌های سخت و مزمن هم باشد، ایمان‌های رایج را متزلزل کرده و یقین‌ها را تبدیل به شک می‌سازد. همین افراد اگر در شرایط مناسب قرار گیرند، خودشان از گفته‌های کفرآمیزشان توبه کرده و اظهار ندامت می‌کنند. پس یکی از بهترین کارهایی که می‌توان برای دفاع از اسلام و مسلمین انجام داد، سر و سامان دادن به امور زندگی مردم است تا فشار زندگی، صاحبان ایمان‌های معمولی را به کفرگویی وادار نکند.

این اصل که «برخوردار»، راضی است و «محروم»، ناراضی، در قرآن کریم آمده است، می‌فرماید:

«وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»^۳

ترجمه: و برخی از آنان در [تقسیم] صدقات بر تو خرده می‌گیرند، پس اگر از آن [اموال] به ایشان داده شود، خشنود می‌گردند و اگر از

۳. (سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۸)

آن به ایشان داده نشود، ناراضی می‌شوند.

همین افرادی که دچار شکایت از خدا و روزگار و حکومت و غیره هستند، اگر آب و علفشان تأمین شود، دست از شکایت کشیده و پی‌روزگار خویش می‌گیرند. این که داعش در هزاران فرسخ دورتر، دست و سر کسی را بریده یا تعدادی از زنان یزیدی را به عنوان کنیز فروخته، فقط بهانه‌ای برای عقده‌گشایی و گله‌کردن از سختی روزگار است. کسانی را می‌شناسم که بسیار به روحانیت و نظام اسلامی، بدبین و ناسزاگو بودند، سپس به استخدام برخی نهادهای دولتی درآمده و با درآمد بالا و وام‌های کلان و کم‌بهره به زندگی‌شان سر و سامان دادند و الان از مدافعان جدی و سینه‌چاک حاکمیت محسوب می‌شوند.

اما راه درمان این حالت، یکی همان بود که عرض شد، یعنی اگر دستتان می‌رسد، کاری کنید که اوضاع اقتصادی و آب و علف مردم، تأمین شود. راه دیگر را شاعر گفته است:

گفت: او را نیست غیر از درد قُوت * پس جواب احمق، اولی‌تر، سکوت
به عبارت ساده، آن کسی که از خدا و پیامبر و امام زمان و رهبر و دولت و مسئولین شکایت دارد، اصل شکایتش از ناداری است و گرنه کینه‌ی شخصی ندارد و جواب چنین کسی، سکوت است.

جواب ۲: از سویی تحمل انسان‌ها، حدّ مشخصی دارد، حتی بهترین مؤمنان

نیز در شرایط سخت، دچار تزلزل ایمان می‌شوند. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِذْ جَاؤُكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ
بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ

وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا»^۴

ترجمه: هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند و آنگاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاهها رسید و به خدا گمان‌هایی [ناجا] می‌بردید. آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت دچار تزلزل شدند.

حتی پیامبر خدا نیز در شرایط سخت، بی‌تابانه به جستجوی یاری خداوندگار بر می‌آید. قرآن کریم می‌فرماید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۵

ترجمه: آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد بر [سر] شما نیامده است آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: پس پیروزی خدا کی خواهد بود؟ آگاه باش که پیروزی خدا نزدیک است.

و از سوی دیگر، چاره‌ای از ابتلائات نیست و همه باید دچار بلاهای مختلف شوند که می‌فرماید:

«وَلَنْبَلُونَكُمْ بَشِيئَةٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ
الْمَمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ»^۶

۴. (سوره احزاب، آیات ۱۰ و ۱۱)

۵. (سوره بقره، آیه ۲۱۴)

۶. (سوره بقره، آیه ۱۵۵)

ترجمه: و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده، شکیبایان را.

پس تنها راهی که می‌ماند، این است که در دعاهای خود، خالصانه از خدای تعالی بخواهید که آزمایش‌هایی سبک و متناسب با ایمانتان برایتان بفرستد تا بتوانید سرافراز از آن خارج شده و روسفید شوید. جمع‌بندی سخن این شد که از سویی آمدن بلا و آزمایش، حتمی است و از سوی دیگر، ایمان افراد، محدود است؛ پس تنها راه، این است که از خدای متعال بخواهید که بلاها و آزمایشاتی به اندازه‌ی ایمانتان بفرستد که بتوانید به راحتی از عهده‌اش بر آیید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۱: اربعین

متن نامه:

سلام

با توجه به حدیث امام عسکری (ع) که فرمود: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَاةُ الْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ التَّحَنُّمُ فِي الْيَمِينِ وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۷ ترجمه: علامت مؤمن پنج است: پنجاه و

۷. (تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۲)

یک رکعت نماز (واجب و مستحب) در شبانه‌روز، زیارت اربعین، انگشتر به دست راست کردن، پیشانی به خاک نهادن، و بسم‌الله را بلند گفتن. حال که توفیق زیارت اربعین حسینی در کربلا نصیبمان نشده است، در این روز اربعین چه عملی انجام دهیم؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تنها عملی که برای روز اربعین وارد شده، زیارت مرقد مطهر حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) از نزدیک است. پس عمل خاصی برای کسی که توفیق زیارت از نزدیک پیدا نکرده، نمی‌ماند مگر کارهای عمومی مثل این که کار خیری انجام داده و ثوابش را به آن حضرت اهدا کند یا در مراسم سوگواری شرکت نموده و اشکی بر مظلومیت ایشان بریزد؛ اما خواندن زیارت اربعین که در مفاتیح الجنان نیز آمده، برای کسی است که از نزدیک زیارت می‌کند، گر چه خواندنش از راه دور، به قصد رجا اشکال ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۲: رادیو منهج فردوسیان

متن نامه:

سلام

در رادیو منهج فردوسیان کلیپ صوتی با عنوان «آخرین کلمات!» با موضوع: گزارش وضعیت، لحظاتی قبل از سقوط هواپیما در نزدیکی ارومیه (۱۳۸۴/۱۰/۱۹) / ترس از مرگ، در لرزش صدایش مشخص است. با صدای شهید محسن اسدی محافظ سردار کاظمی منتشر شده است. هر کس در چنین حالاتی بین مرگ و زندگی قرار بگیرد چنین ترسی در او ایجاد می‌شود و چه زیبا بود که در این ترس، ذکر صلوات و شهادتین بر لبان این سربازان اسلام جاری بود و این آخرین کلامشان در دنیا بود. حال متوجه نشدم انتشار آن در رادیو منهج فردوسیان چه پیام عقیدتی برای اصحاب منهج فردوسیان داشت؟ کاش در انتهای همان پست، یک عنوان هم می‌زدید: پیام این پست برای منهایان

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

غرض از انتشار آن بُرش صوتی (کلیپ)، متذکر کردن اصحاب منهج فردوسیان به آخرین لحظات زندگی دنیوی است. چیزی که برای تمام ما اتفاق خواهد افتاد. آن لحظه، انتهای زندگی دنیا و آغاز زندگی ابدی است. به عبارت دیگر، «منهج» به پایان می‌رسد و حرکت به سوی «فردوس» آغاز می‌گردد و خوشا به حال کسانی که یک عمر، با پاکی عقیده و صلاح عمل زندگی کرده و از لحظه‌ی جدا شدن روح از بدن، به سوی درجات عالیه، پَر می‌کشایند و به آغوش آرامش جاودانه پرواز می‌کنند.

برخی تصاویر، فیلم‌ها و صداها، نیاز به توضیح اضافه ندارند و همین که بیننده یا شنونده بتواند خود را در آن حال و هوا تصوّر کند، تأثیر عمیقی بر

روح و روانش خواهد گذاشت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۳: اربعین

متن نامه:

سلام

پیرو نامه‌ی ۴۷۱، ضمن تشکر از پاسختان؛ شبهه‌ای ایجاد شد و آن اینکه آیا روز اربعین، روز عزا می‌باشد؟

در صورتی که در این روز، شهادتی رخ نداده و در بین امامان، فقط اربعین و چهلم برای امام حسین(ع) وجود دارد. حال آیا این روز جزء روزهای حزن و عزا می‌باشد یا خیر، برای تأکید بر بزرگداشت امام حسین(ع) و عظمت ایشان، اربعین در تاریخ قید شده است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تنها روزی که به عزاداری در آن امر شده‌ایم، روز عاشورا است و حتی در روز شهادت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امیر المؤمنین (علیه‌السلام) نیز امر به عزاداری نشده‌ایم. اما از آنجایی که اشک ریختن بر مصائب حضرت

سیدالشهداء (علیه‌السلام) بسیار پرفضیلت و کمال‌بخش است، خوب است مناسبت‌های مختلف را بهانه قرار داده و از فضیلت گریستن بر آن جناب، بهره‌مند شویم. یکی از این بهانه‌های خوب برای گریستن، آمدن کاروان اسراء اهل بیت (علیهم‌السلام) به کربلاست که در روز اربعین اتفاق افتاده و مایه‌ی تجدید عزا شده است. از اشکالات برخی منبری‌ها این است که در مراسم جشن میلاد ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام)، ذکر مصیبت و اشک را ترک می‌کنند، در حالی که تشکیل جلسه‌ی جشن میلاد، بدعت است، یعنی ریشه‌ای در آیات و روایات معتبر ندارد و یکی از بهترین وجوهی که آن را مشروع و موجه می‌سازد، این است که بهانه‌ای برای گریستن بر غربت و مظلومیت حضرت خامس آل عبا (علیه‌السلام) باشد.

پس شایسته است که اصحاب منهج فردوسیان (ایدهم الله فی الدارین) اینگونه بهانه‌ها را غنیمت شمرده و باغچه‌ی روحشان را با زلال اشک، آبیاری نمایند که حاصلش، قُرَّةُ الْعین است. ان شاء الله تعالی

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۴: استفسار از قوانین

متن نامه:

باسمه تعالی

سلام علیکم

۱. سومین قانون از قوانین عملی طبقه‌ی اول می‌فرماید: در منهج فردوسیان، حج گزاردن [یک بار در تمام عمر، برای کسانی که توانایی‌های لازم را داشته باشند] ضروری است.

لطفاً در توضیحی اجمالی بفرمائید منظور از «توانایی‌های لازم» چیست؟

۲. در توضیح قانون ۶ (۱) اجمالاً در حدی که این قانون را مراعات کرده باشیم بفرمائید: کیفیت دوستی کردن با دوستان خدای متعال و استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) به چه صورت است و دامنه‌ی دوستان خدای متعال و استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) چه گروه‌هایی را شامل می‌شود؟

۳. در توضیح قانون ۷ (۱) اجمالاً در حدی که این قانون را مراعات کرده باشیم بفرمائید: کیفیت دشمنی کردن با دشمنان خدای متعال و استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) به چه صورت است و دامنه‌ی دشمنان خدای متعال و استادان منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) چه گروه‌هایی را شامل می‌شود؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: منظور از توانایی‌های لازم، توانایی بدنی، توانایی مالی و توانایی طریقی است. به عبارت دیگر، برای این که حج بر کسی واجب شود، باید توانایی بدنی داشته باشد، پس کسی که مثلاً معلولیت خاصی دارد که نمی‌تواند به چنین سفر طولانی و دشواری برود، حج بر او واجب نمی‌شود.

همچنین است کسی که مریضی‌ای دارد که طاقت چنین سفری ندارد. همچنین است سالخوردگانی که بر اثر ضعف جسمی، تحمل سختی‌های حج را ندارند.

نیز برای واجب شدن حج، باید توانایی مالی برای رفتن و برگشتن از این سفر را داشته باشد. به این معنی که اگر برود و برگردد، زندگی‌اش بر روال عادی باشد. پس مثلاً کسی که تاکسی‌ران است، گرچه می‌تواند با فروختن تاکسی‌اش هزینه‌ی سفر حج را تأمین کند، ولی چون وقتی برگردد، راه امرار معاش ندارد، پس توانایی مالی ندارد. همچنین کسی که می‌تواند منزل مسکونی یا مغازه‌اش را بفروشد و به حج برود، چون بعد از برگشتن، روزگارش نمی‌گذرد، حج بر او واجب نیست.

نیز برای واجب شدن حج، باید راه رفتن و برگشتن به حج، باز و ایمن باشد. پس اگر زمانی بین دولت متبوعه و دولت حجاز، جنگ و قطع ارتباطات اتفاق افتد، حج واجب نمی‌شود. همچنین بر کسی که به حسب قانون مملکتش، ممنوع الخروج است یا به حسب قانون مملکت سعودی، ممنوع الورد است، حج واجب نمی‌شود.

جواب ۲: باید مهم‌ترین ملاک منهجی برای دوستی، «ایمان» و «عمل صالح» باشد. یعنی آنجا که مردم دنیا، دوستی‌هایشان را بر اساس زیبایی ظاهر، مدرک تحصیلی، علم، خدمت به بشریت و صلح، هم‌حزب بودن، هم‌قبیله‌بودن، هم‌شه‌ری‌بودن، هم‌کشور بودن و حتی قرابت خونی (برادر و خواهر بودن) می‌گذارند، منهجی باید کسی را بیشتر دوست داشته باشد که ایمانش به خدای تعالی، خالصانه‌تر و صادقانه‌تر بوده و اعمالش بر طبق کتاب الله العزیز و سنت و عترت، درست و معتدل باشد.

به عبارت ساده، هر گاه منهجی به دلش مراجعه کند، نباید دوستی و محبتِ ادیسون (کافری که بیش از هزار و پانصد اختراع دارد و خدمت‌های فراوانی به بشریت کرده است) بر دوستی و محبت شیخ احمد (امام جماعت مسجد دارقوزآباد سفلی که هیچ اختراعی ندارد ولی اهل ایمان خالصانه و عمل صادقانه است) بچربد. به عبارت مختصر: منهجی نباید ادیسون را بیشتر از شیخ احمد دوست بدارد.

منهجی نباید «ویکتور هوگو»، «داستایوفسکی» و «پائولو کوئیلو» که سه داستان‌نویس مشهور جهانی هستند ولی کافرند را از میرزا حسن که مغازه‌دار با ایمان و پرهیزکار محله است و حتی یک داستان کوتاه هم نوشته، بیشتر دوست بدارد.

منهجی نباید دختران زیبا و آرایش‌کرده ولی بی‌ایمان، بی‌حیا و جلف را بیشتر از دختران با ایمان و محجبه دوست بدارد.

منهجی، سیاه‌پوست با ایمان و تقوا را بر سفیدپوست بی‌ایمان و تقوا در دوست داشتن، ترجیح می‌دهد.

منهجی، چوپان روستایی با ایمان و تقوا را در دوستی، بر فوق تخصص از برترین دانشگاه‌های جهان که بی‌ایمان و تقواست، ترجیح می‌دهد.

منهجی، مؤذن مسجد محله که صدای زیبایی ندارد ولی ایمانی درست و عملی صالح دارد را دوست دارد ولی فلان خوانندگانی که صدای سوپرانو، متزو سوپرانو، کنتراآلتو، کنترتنور، باریتون و باس دارند ولی ایمان و عمل صالح ندارند را دوست ندارد.

جواب ۳: مراعات این قانون، همانند مراعات قانون قبل است یعنی باید ملاک دشمنی و دوست نداشتن، عدم «ایمان» و «عمل صالح» باشد. پس

ملاک منهجی برای دشمنی و دوست نداشتن، چیزهایی مانند صدای ناموزون، صورت نامتوازن، مدرک علمی پایین، شغل پرزحمت، لباس ساده، خانه‌ی کوچک، محله‌ی قدیمی، ماشین مدل پایین و اینگونه چیزها نیست بلکه ملاکش برای دوست نداشتن، این است که صاحب ایمان و عمل صالح نباشد، هر چند پدر یا برادرش باشد یا همشهری و هم‌قبیله‌ای و سفیدپوست و زیبارو و خوش‌صدا و امثال اینها باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۵: درمان عاقبت به شر شدن

متن نامه:

سلام

امروز ظهر در مسجد، یکی از دوستان تعریف می‌کرد که در زمان طاغوت، مردی از فامیل، غریب به هشتاد سال در عبادت و نماز و معنویت و تفسیر قرآن بود و حتی تا حدی که روی اسمش قسم می‌خوردند و اینقدر به او ایمان داشتند اما بعد از ۸۰ سال در ۵ سال پایانی عمرش ناگهان متحول شد و از این رو به آن رو شد و این آقای مؤمن و مفسر قرآن، آن هم در زمان طاغوت، ناگهان عرق‌فروش شد و کلاً مسیرش تغییر نمود و در همین شغل عرق‌فروشی مُرد.

این جریان، زنگ خطری برای ما نیز می‌باشد و این خطر در کمین همه‌ی

ماست، چه کنیم چنین عاقبتی پیدا نکنیم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

یکی از قواعد نظری منهج فردوسیان، قاعده‌ی مُعارین است. قاعده‌ی مُعارین می‌فرماید:

● قاعده‌ی ۴۳۶۰ (۳): در منهج فردوسیان شایسته است اعتقاد داشته باشند؛ برخی ایمان‌ها عاریه است و پس از مدتی زایل می‌شود و صاحبش کافر می‌گردد. (مُعارین)

در این قاعده‌ی نظری، به همین مشکلی که اشاره کرده‌اید، صَحّه گذاشته شده است. به عبارت ساده، اسلام عزیز نیز این نکته را تأیید می‌کند که برخی افراد، بعد از سالیان دراز، عبادت و خیرات، روزی گرفتار بی‌ایمانی شده و با دستی خالی به ملاقات حق تعالی خواهند رفت. اما در قاعده‌ی دیگر، راه چاره و پیشگیری از این خسارت بزرگ نیز بیان شده است؛ می‌فرمایند:

● قاعده‌ی ۸۲۰ (۲): در منهج فردوسیان اعتقاد دارند؛ کسی که {در علم الهی} ایمانش عاریه است، اگر با اصرار دعا کند {و به صورت جدّی، ایمان بخواهد} با ایمان خواهد مُرد.

پس چاره‌ی کار، دعای خالصانه است تا فضل الهی شامل حالمان گردیده و با ایمان و عمل صالح، این منزلگاه موقت را ترک نموده به سوی جایگاه ابدی حرکت کنیم. ان شاء الله تعالی

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۶: استخدام با پارتی‌بازی

متن نامه:

با سلام خدمت حاج فردوسی

در جامعه مشاهده می‌شود که استخدام در مراکز و ادارات دولتی از طریق دوستان آشنایان یا بستگان امری رایج است که در اصطلاح به آن پارتی‌بازی می‌گویند و چون افراد بسیاری طالب و جویای کار هستند ظلم است در حق دیگران. آیا درآمد و حقوق افرادی که از این طریق استخدام می‌شوند حلال است؟ و شاید اکثر این افراد تا آخر بازنشستگی در این مشاغل بمانند تکلیف عباداتشان چیست؟

حکم کسانی که اقدام به پارتی‌بازی برای استخدام آشنایان خود می‌کنند چیست؟

سلامت باشید

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر استفاده از معرّف، پارتی‌بازی نیست. پارتی‌بازی در جایی است که کسی بدون داشتن لیاقت کافی و فقط بر اساس این که پسر فلانی و دوست بهمانی است، به کاری گمارده شود. در این صورت، هم به خودش ظلم کرده

و هم به کار و هم به متخصصان لایقی که از آن کار محروم شده‌اند. به عبارت دیگر، استفاده از سفارش آشنا و معرّف، به خودی خود اشکال ندارد و بلکه در موارد بسیار، لازم است که برای جلب اعتماد کارفرما، معرف ارائه گردد و معمولاً کارفرمایان، تقاضای معرف معتبر می‌کنند. پس با استفاده از سفارش و آشنا (پارتی بازی)، بدون این که تخصص و مهارت و لیاقت کافی را داشته باشید، مسندی را اشغال نکنید و مشغول به کاری نشوید.

اما اگر کاری است که نیاز به معرف دارد و شما هم لیاقت و توانایی کافی و لازم را دارید، همین که می‌توانید اعتماد صاحب کار را جلب کنید و معرف معتبر ارائه دهید، کفایت می‌کند در این که از دیگران جلو بیافتید و هیچ ظلمی در اینجا صورت نگرفته است.

برخی ادارات و مؤسسات - بویژه اقتصادی و مالی - مانند بانک‌ها، سعی می‌کنند از فرزندان و بستگان درجه‌ی یک کارمندان خودشان استخدام نمایند تا به اعتماد سال‌ها خدمت معرف، از تخلف‌های احتمالی کارمند جدید، بکاهند. حکم عقل سلیم نیز همین است که مثلاً کسی که پدرش سی سال در نهایت امانت‌داری به بانک خدمت کرده و میلیاردها تومان پول مردم را جابجا نموده و در آن تصرف نکرده، بسیار بیشتر قابل اعتماد باشد تا کسی که هیچ ریشه‌ای در بانک ندارد. معمولاً چنین فردی برای حفظ آبرو و اعتبار پدرش هم که باشد، سعی می‌کند خطایی از او سر نزند.

پس استخدام به واسطه‌ی داشتن معرّف (پارتی) اشکال ندارد؛ اشکال در بی‌تخصصی و بی‌لیاقتی کسی است که از این طریق استخدام می‌شود. اگر چنین شخصی استخدام شود و نتواند لیاقت و تخصص کافی را کسب کند،

ماندنش در آن کار، ممنوع بوده و درآمدی که کسب می‌کند، اشکال دارد و باید هر چه زودتر، اقدام به تغییر شغل خود نماید.

نکته‌ی دیگر، حکم کسانی است که اقدام به پارتی بازی برای استخدام آشنایان خود می‌کنند. اینان اگر از تخصص و لیاقت آن شخص، اطمینان دارند، اشکالی ندارد و کار خیر محسوب می‌شود. ولی نباید از آبرو و نفوذ خود، برای جا زدنِ مهره‌ی بی‌تخصص و نالایق استفاده کنند.

پس اگر از لیاقت و تخصص فردی اطمینان دارید، می‌توانید از وجهه‌ی خودتان استفاده کرده و او را در جای مناسبش بگمارید و اگر اطمینان از لیاقتش ندارید، نباید چنین کنید که ظلم آشکار به دیگران و حتی خود آن شخص است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۷: اعتبارسنجی

متن نامه:

آیا روایاتی که می‌گویند پیامبر دست دخترش حضرت فاطمه را می‌بوسید صحیح هستند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

من فقط در یک روایت از عایشه دختر طلحه از عایشه دختر ابوبکر دیدم که عایشه گفته است:

«مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ كَلَامًا وَحَدِيثًا مِنْ فَاطِمَةَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَكَأَنْتِ إِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ رَحَبَ بِهَا وَقَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَبَّلَ يَدَهَا وَأَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ»^۸

ترجمه: هیچ کسی را شبیه‌تر از نظر کلام و گفتار از فاطمه به رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شبیه‌تر ندیدم و هر گاه بر ایشان داخل می‌شد، به او خوش آمد می‌گفتند و به سویش بلند می‌شدند و دستش را می‌گرفتند و دستش را می‌بوسیدند و او را در جای خودشان می‌نشاندند.

این روایت، در منابع معتبر شیعه آمده ولی از عایشه است و شاید همین که عایشه - که ناصبیه و دشمن درجه‌ی یک اهل بیت (علیهم‌السلام) و حضرت زهراى مرضیه (سلام‌الله‌علیها) است - چنین سخنی گفته، بر ارزش مطلب بیافزاید.

در هر حال، روایت دیگری که دلالت بر این معنا کند، نیافتم.

موفق باشید

حاج فردوسی

۸. (بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، طبری آملی، صفحه‌ی ۲۵۳، إخبار النبي لفاطمة و سرورها بعد حزنها)

نامه‌ی ۴۷۸: نقش زیارت بر آمرزش گناهان

متن نامه:

سلام

بعضاً مشاهده می‌شود افرادی به زیارت امام حسین (ع) می‌روند که اصلاً هیچ گوشه‌ی زندگی، رفتار، منش و دیدگاهی آنها همراه با افکار حسینی نیست؛ اما می‌گویند ما چون رفتیم زیارت کربلا دیگر همه‌ی گناهانمان بخشیده شد و پاک و طاهریم و افرادی چون شما، فقط سجاده آب می‌کشید و حتی رنگ کربلا را هم ندیده‌اید ولی ما هر سال کربلاییم.

در این خصوص به حدیث زیر در ثواب زیارت امام حسین (ع) رسیدم:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (ع): «أَدْنَى مَا يُثَابُ بِهِ زَائِرُ الْحُسَيْنِ (ع) بِشَاطِئِ الْفِرَاتِ إِذَا عَرَفَ حَقَّهُ وَحُرْمَتَهُ وَوَلَايَتَهُ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ»^۹

امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمودند: کمترین ثواب و اجری که به زائر امام حسین علیه السلام در کنار شط فرات می‌دهند، این است که گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزند، مشروط به این که حق و حرمت و ولایت آن حضرت را بشناسد.

حال سؤال این است، کدام زائر حسینی آمرزیده‌ی از گناه می‌شود؟

آیا این درست است که هر کسی هر تخلفی خواست انجام دهد بعد بگوید می‌روم کربلا و همه چیز پاک می‌شود؟

در حدیث هم شرطی قید شده که «حق و حرمت و ولایت آن حضرت را

۹. (کامل الزیارات، ص: ۱۵۳)

بشناسد» این شروط چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اصل اولیه، همان مثقال و ذره است که در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^{۱۰}

ترجمه: پس هر که هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد

دید و هر که هم‌وزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید.

یعنی انسان‌ها برای هر ذره‌ذره‌ی اعمالشان، پاداش یا کیفر دریافت خواهند کرد. البته احترام ائمه‌ی طاهرین (علیه‌السلام) در نزد خدای تعالی آنقدر زیاد است که دریا دریا گناه شخصی را با قطره‌ای اشک بر مظلومیت آن جناب، می‌بخشند. اما دو نکته باید مورد توجه جدی قرار بگیرد:

اول: حق الناس با اینجور اعمال جبرانی، بخشیده نمی‌شود. حق الناس فقط با پرداختن یا رضایت ذی‌حق جبران می‌شود. پس کسی گمان نکند اگر زکات، خمس و نفقه ندهد یا از راه احتکار، دزدی، غصب، کم‌فروشی، رشوه‌گرفتن، رباخوردن و مانند این گناهان، کسب درآمد نماید، گنااهش بخشیده خواهد شد. چنین کسی اگر هزار بار هم به زیارت مضجع شریف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) برود، همانند آن حج‌گزار خواهد بود که از ملکوت عالم، ندای «لا لبیک و لا سعدیک» در جواب «لبیک اللهم لبیک» او صادر می‌شود.

دوم: بخشیده شدن به معنی نرفتن به جهنم است، نه به معنی رفتن به

۱۰. (سوره‌ی زلزله، آیات ۷ و ۸)

درجات بالاتر. این که کسی را به جهنم نبرند، خیلی خوب است ولی بهتر از آن، بالا بردنش در درجات بهشتی است. تمام حکایات و خواب‌ها و مکاشفات و کرامات و غیره، که در آن، شفاعت و عنایت ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) نسبت به گناهکاران آمده، ناظر به نجات از جهنم و رفتن به طبقه‌ی اول بهشت است. منهجی نباید نظرش به نجات از جهنم و رسیدن به اولین درجه‌ی بهشت باشد، بلکه باید نظرش بر رسیدن به درجه‌ی صدم بهشت (= فردوس اعلی) باشد.

پس برای بخشیده شدن گناهان فردی، به زیارت مرقد شریف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) بروید، ولی جدول محاسبه را جدی بگیرید که هر چه درجه هست، در سایه‌ی مثبت‌های جدول محاسبه است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۷۹: کیفیت زیارت از راه دور

متن نامه:

سلام

امام صادق (ع) در خصوص نحوه‌ی زیارت امام حسین (ع) از راه دور چنین می‌فرماید: «به بالای بام خانه‌ات برو. سپس به راست و چپ، توجه کن و آن گاه، سرت را به سوی آسمان، بالا ببر و به سوی قبر حسین علیه‌السلام رو کن و بگو: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ و رَحْمَةُ اللّٰهِ و

- بَرَكَاتُهُ؛ سلام بر تو، ای ابا عبد الله! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد.»
- برایت، یک زیارت نوشته می‌شود و زیارت، [معادل] یک حج و عمره است»^{۱۱}
- ۱ - آبا برای این نحوه زیارت نمودن، حتماً باید بالای بام منزل خودمان برویم؟ در صورتی که در مقطع کنونی، اکثر افراد، آپارتمان‌نشین هستند و رفتن به پشت بام، سیر مراحل اجازه از مدیر ساختمان و امثالهم را دارد؟
- ۲ - آیا می‌توان به جای پشت بام منزل خودمان، به پشت بام منزل کسی دیگر، با رضایت آن فرد رفت؟
- ۳ - آیا کفایت می‌کند به جای پشت بام رفتن، زیر آسمان باشیم و سلام دهیم؟
- ۴ - حال در آن موقعیت، از کجا بدانیم در این بالای بلندی، قبر امام کدام سمت می‌باشد که سلام بدهیم؟
- ۵ - آیا در داخل منزل نمی‌شود به این کیفیت سلام داد؟
- جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اصل حدیث، چنین است که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند:

«يَا سَدِيرُ تَزُورُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! لَا قَالَ: فَمَا أَجْفَاكُمْ! قَالَ: فَتَزُورُونَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَتَزُورُونَهُ فِي كُلِّ شَهْرٍ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَتَزُورُونَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟ قُلْتُ: قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ. قَالَ: يَا سَدِيرُ مَا أَجْفَاكُمْ لِلْحُسَيْنِ

۱۱. (کافی، کلینی، ج ۴، ص ۵۸۹)

عليه السلام! أما عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْفِي الْفِ مَلَكٍ شُعْثٍ غُبِرٍ
يَبْكُونَ وَيَزُورُونَ لَا يَفْتُرُونَ^{١٢} وَمَا عَلَيْكَ يَا سَدِيرُ أَنْ تَزُورَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّةً؟ قُلْتُ:
جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَرَاخٌ كَثِيرَةٌ. فَقَالَ لِي: اصْعَدْ فَوْقَ
سَطْحِكَ^{١٣} ثُمَّ تَلْتَفْتُ يَمَنَةً وَبَسْرَةً^{١٤} ثُمَّ تَرَفَعْتُ رَأْسَكَ إِلَى السَّمَاءِ^{١٥} ثُمَّ
انْحَوَيْتُ الْقَبْرَ وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ
رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تَكْتُبُ لَكَ زُورَةً^{١٦} وَالزُّورَةُ حُجَّةٌ وَعُمْرَةٌ. قَالَ سَدِيرٌ:
فَرُبَّمَا فَعَلْتُ فِي الشَّهْرِ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ مَرَّةً^{١٧}

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ای سَدیر! قبر حسین
(علیه السلام) را در هر روز، زیارت می کنی؟». گفتم: فدایت شوم،
نه! فرمود: «چه قدر جفاکارید!». فرمود: «او راهفته ای یک بار،
زیارت می کنید؟». گفتم: نه. فرمود: «در هر ماه، چه طور؟». گفتم:
نه.

فرمود: «در هر سال، چه؟». گفتم: گاه، چنین می شود. فرمود: «ای سَدیر!
چه قدر به حسین (علیه السلام) جفا می کنید! آیا نمی دانی که خدای
عزوجل، دو هزار هزار فرشته پریشان غبار آلود دارد که می گریند و زیارت
می کنند و خسته نمی شوند. چه می شود ای سَدیر که قبر حسین (علیه
السلام) را در هر هفته، پنج بار و در هر روز، یک بار، زیارت کنی؟». گفتم:
فدایت شوم! میان ما و او فرسنگها راه است. امام (علیه السلام) به من
فرمود: «به بالای بام خانهات برو. سپس به راست و چپ، توجه کن و آن گاه،
سرت را به سوی آسمان، بالا ببر و به سوی قبر حسین (علیه السلام) رو کن

۱۲. (کافی، محدث کلینی، جلد ۴، صفحه ۵۸۹)

و بگو: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛ سلام بر تو، ای ابا عبدالله! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد!». برایت، یک زیارت نوشته می‌شود و زیارت، [معادل] یک حج و عمره است». [پس از آن،] گاه در یک ماه، بیش از بیست بار، آن را به انجام می‌رساندم.

اما جواب سؤال‌های شما بر طبق این روایت شریف:

جواب ۱: گویا منظور حضرت، هر مکان مرتفعی است که زیر آسمان باشد. با این حساب، آپارتمان‌نشین‌ها اگر بخواهند به این دستور عمل کنند، باید به پشت بام مجتمع مسکونی بروند.

جواب ۲: اینطور به نظر می‌رسد که «خانه‌ی خود» موضوعیت نداشته باشد و از هر جای مرتفع که زیر آسمان باشد، بتوان این دستور را اجرا نمود. اگر این را بپذیریم، می‌توان از بام خانه‌ی دیگران - اگر رضایت داشته باشند - برای انجام این دستور عبادی، استفاده کرد.

جواب ۳: اینطور به نظر می‌رسد که اگر در جای مرتفع و زیر آسمان باشد، کفایت کند و لازم نیست حتماً «پشتِ بام» منزل مسکونی باشد.

جواب ۴: می‌توانید از ابزار جدید مانند قطب‌نما استفاده کنید. ولی اگر ممکن نبود، به هر سمتی که احتمال بیشتر می‌دهید بایستید و رجاءاً (= به امید این که به سمت قبر شریف باشید، سلام بدهید.

جواب ۵: از آنجا که داخل منازل، جای مرتفعی که زیر آسمان باشد، نیست، این دستور را نمی‌شود از داخل منزل انجام داد، مگر این که درخت بلند یا ستون بلندی در حیاط منزل باشد که بتوان از آن بالا رفت.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۴۸۰: القاب

متن نامه:

سلام

دیروز به رساله‌ی توضیح المسائل یکی از مراجع تقلید زنده مراجعه کردم. روی صفحه‌ی اولش نوشته بودند: «توضیح المسائل مطابق با فتاوی بزرگ مرجع عالیقدر جهان تشیع، فقیه و مدافع اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، حضرت آیت الله العظمی ... مد ظله العالی»؛ از سوی دیگر شما راضی نیستید بیش از «حاج فردوسی» به شما بگویند و حتی اجازه نمی‌دهید از القاب مرسوم و معمولی مانند «آقا» و «جناب» استفاده کنیم. به نظرم همانطور که آن کار، جالب نیست، این سختگیری شما هم به نحوی افراط است و جالب نیست.

از تذکر این مطلب، پوزش می‌طلبم.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

از قدیم گفته‌اند: «مشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید». هر نظریه‌ای که ارائه می‌شود، باید خودش آنقدر منطقی و قدرتمند باشد که راهش را باز کند؛ نه این که با تعریف و تمجید و القاب برای ارائه‌دهنده‌ی نظریه، سعی در جا انداختن آن شود.

اگر «دکترین منهج فردوسیان» بتواند خود را برای جامعه‌ی مشتاقان کمال و سعادت اثبات کند، مورد استقبال قرار خواهد گرفت و همان دو کلمه‌ی «حاج» + «فردوسی» برای مشخص کردن نویسنده‌اش کفایت خواهد کرد؛ اما اگر نتواند راهی روشن و مطمئن، پیش پای مشتاقان تکامل باز کند، به کار بردن القاب و عناوین برای مؤلفش، ثمری نخواهد داشت.

یکی از رازهای رهیدن از هیمنه و هیبت اشخاص، نادیده انگاشتن القاب و تعریف‌های اطرافیان و دوست‌دارانشان از آنان است. اگر بخواهید به «حقیقت» برسید، باید «نظریه» و «دکترین» ارائه‌شده توسط افراد را بررسی کنید؛ نه تعداد القاب و عناوینی که برایش به کار می‌برند. برای مثال می‌توانید با جستجوی جمله‌ی «بزرگ‌ترین فیلسوف ایران» یا «بزرگ‌ترین نوابغ فلسفه» در موتور جستجوگر گوگل، با یکی از طبل‌های توخالی زمان ما آشنا شوید. این نحوه بزرگ شدن، همانند بزرگ شدن بادکنک است که فرو ریختنش با یک سوزن است.

شاید یک معنی برای حدیث شریف که فرموده‌اند:

«لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَانظُرْ إِلَى مَا قَالَ»^{۱۳}

ترجمه: به گوینده نگاه مکن، به گفته‌ها نگاه کن.

همین باشد که مبنای ارزش‌گذاری خود را «قوت منطق» قرار دهید نه تعریف‌هایی که از گوینده می‌شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

۱۳. (غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، صفحه‌ی ۷۴۴)

نامه‌ی ۴۸۱: دکتربن منهج فردوسیان

متن نامه:

سلام بر شما

به نظر می‌رسد جنابعالی صاحب دکتربن خاصی باشید، لطفاً اگر چنین است، دکتربن خودتان را به روشنی برایم توضیح دهید.

متشکرم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نخست باید کلمه‌ی «دکتربن» را معنی کنیم. برای کلمه‌ی «دکتربن»، معانی مختلفی ذکر کرده‌اند. در فرهنگ‌نامه‌های لغت فارسی، «دکتربن» به معانی: نظریه، اندیشه، فکر، آموزه، مسلک، عقیده، رأی، آیین، اندیشه و ... آمده است. (فرهنگ فارسی معین، دکتربن محمد معین، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۴۴، ذیل کلمه‌ی «دکتربن»).

در برخی تعریف‌نامه‌های دیگر، آمده است: «دکتربن» عبارت است از مجموع آراء و مبادی فلسفی، آموزشی، دینی و ... که منسوب به یکی از متفکران یا منسوب به یک از حوزه‌های تحقیقی باشد. (فرهنگ فلسفی، جمیل صلیبا، ترجمه: منوچهر صانعی دره بیدی، جلد ۱، صفحه‌ی ۵۸۵)

یا آورده‌اند: واژه‌ی دکتربن (Doctrine) در زبان لاتین، به معنای آموزه، سیاست، مکتب، آیین و اصول و قواعد پذیرفته شده توسط یک فرد، گروه و یا ملت است. هر نظام فکری، خط مشی و فلسفه‌ای که مبنای عمل قرار گیرد، می‌تواند دکتربن تلقی شود. در فرهنگ‌نامه‌های لغات و اصطلاحات

سیاسی، دکترین (Doctrine)، به معانی آیین، اصول عقیده، نظریه، تعلیم، مکتب، اصلِ سیاسی، نظریه، آموزه، اصول (عقاید) تعلیمات، تعالیم و... به کار رفته است. (فرهنگ لغات و اصطلاحات علوم سیاسی و روابط بین الملل، رضا دلاوری، صفحه‌ی ۱۱۳)

همچنین آورده‌اند: دکترین: قواعد بنیادی‌ای است که هدایت‌کننده‌ی عملیات، در پشتیبانی از سیاست‌های سطوح مختلف می‌باشد. (استراتژی بزرگ، جان کالینز، ترجمه‌ی کورش بایندر، صفحه‌ی ۴۹۱)

با توجه به معانی متنوعی که در لغت‌نامه‌ها برای «دکترین» آمده و تعاریفی متعددی که از این واژه در فرهنگ‌نامه‌های عمومی و تخصصی ارائه گردیده است؛ می‌توان واژه‌ی دکترین را از جمله میراث‌های بشری در حوزه‌ی معرفت دانست که قابل ترجمه به سایر زبان‌ها نیست، و در زبان فارسی نیز برای آن معادل خاصی وجود ندارد. شاید بهترین معنی برای دکترین، «مجموعه‌ای از نظریات همسو و کاربردی» باشد. یعنی نظریات صرف نیست بلکه باید بتوان از آن در عرصه‌ی تغییرات عملی، استفاده کرد.

اگر «دکترین» را به این معنی بگیریم، تصدیق می‌کنم که دارای نظریه‌ی کاربردی (دکترین) در عرصه‌ی تربیت انسان هستیم. این نظریه‌ی کاربردی - که می‌توان آن را «دکترین منهج فردوسیان» نامید - به بیان ساده، این است که: «برای رسیدن به کمال واقعی و سعادت ابدی در دنیا و آخرت، باید به واضحات و مسلمات ثقلین (قرآن کریم و عترت طاهره علیهم‌السلام) معتقد شد و عمل کرد و در ناواضحات، به احتیاط رفتار نمود».

در راه اثبات این نظریه و شرح و بسط آن، تا کنون تعدادی کتاب نوشته‌ام که حدود ده تایی آن منتشر شده و بقیه به مرور زمان، منتشر خواهد شد و در

دسترس مشتاقان کمال و سعادت قرار خواهد گرفت. ان شاء الله تعالی

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۲: تأثیر نطفه بر عاقبت به خیری

متن نامه:

با سلام و تشکر از پاسختان در خصوص پرسش ۴۷۵
آیا ارتباطی در نطفه و شجره‌ی فرد هم وجود دارد؟ مثلاً فردی که خانواده
اش لابالی و بی‌بند و بار یا برعکس مذهبی است، آیا این رحم فرد، تأثیری
بر عاقبت به‌خیری و شری او دارد؟ و یا اینکه اصلاً فردی، هویت او مشخص
نیست که حلال‌زاده است یا حرام‌زاده، این پیوند رحمی چه تأثیری در این
زمینه دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب این سؤالات را در ضمن دو نکته عرض می‌کنم؛
نکته‌ی اول: این است که از مجموع روایات، چنین به دست می‌آید که صفات
جسمی و روحی، از طریق نطفه و حتی شیر، منتقل می‌گردد. اما این که
نطفه و شیر و مانند اینها، حرف اصلی و نهایی را در تعیین سرنوشت بزند،
چنین نیست. یعنی امکان دارد که شخصی از نسلی غیرشریف و شیری

پست باشد ولی شریف و رفیع شود و برعکس، شخصی از نسلی شریف و شیری پاک باشد ولی هواپرست و ساقط گردد. پس در راه تکامل و تعالی، حرف اول را عمل خود انسان می‌زند و البته اینگونه عوامل هم بی‌تأثیر نیست ولی نه آنقدر که بتواند سرنوشت، را به طور کلی عوض کند.

نکته‌ی دوم: این است که محک تشخیص حلال‌زاده از حرام‌زاده - چنان که در روایات معتبر به ما فرموده‌اند - محبت اهل بیت (علیه‌السلام) است. یعنی اگر کسی در قلب خودش، محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) می‌یابد، بداند که حلال‌زاده است و از مادرش ممنون باشد که او را از راه حلال، باردار شده است.

و اگر در قلبش، احساس دشمنی و کینه نسبت به این خاندان باعظمت دارد، شک نکند که مادرش، به پدرش خیانت کرده و حرام‌زاده است. همچنین احتمال دارد که «شرک شیطان» باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۳: تقیه

متن نامه:

سلام بر شما

در شبکه‌های مجازی، مطلبی منتشر شده که در زیر، به استحضار می‌رسانم:

با امام حسین (ع) یا صدام حسین

این داستان را بخوانید که کمتر کسی انرا شنیده است به روایت شخصی که در این جریان حضور داشت: در سال ۱۹۹۱ میلادی و بعد از ورود نیروهای حرس جمهوری به کربلای معلی و سرکوب انقلاب شعبانیه و گشودن آتش بر گنبد حسینی و ویرانی منتشر در هر مکان و اجساد پراکنده در زیر آوار ساختمان‌ها و ماشین کشتار صدامی با زنجیرهای خود همه چیز را له می‌کرده و نیروهای ویژه با تجهیزات مخوف، هزاران جوان را بسوی قتلگاه میراندند.

دوست پیر ما می‌گوید حدوداً سه خودرو بودیم که تجهیزات صدامی ما را به جای نامعلومی می‌بردند ولی به سوی صحراهای خارج کربلا. می‌گوید: در راه به نیروهای امنیتی دیگری برخوردیم که راهمان را به مسیری فرعی تغییر دادند و در آنجا ما را از ماشین‌ها پیاده کردند در زمینی سوزان میان تل‌هایی از ماسه و با لگدهای سربازان و قنடை اسلحه‌ها و فحاشی‌های رکیک در برابر روی مجرمتترین افراد صدام حسین، «حسین کامل» ملعون خود را یافتیم.

با خود گفتیم اینجا آخر خط است. قیافه‌ی منفور و مدعی و مضمنزکننده‌اش باعث می‌شد به زمین خیره شویم تا زشتی و پلیدی چهره‌اش را نبینیم ولی زشتی‌های الفاظ و عصبانیتش باعث می‌شد به او نگاه کنیم. و در هر لحظه می‌گفتیم الان است که دستور گشودن آتش به سوی ما را صادر کند و تشهد را هر لحظه زیر لب زمزمه می‌کردیم.

نهایتاً گفت: کدام شما با حسین است؟ و کدام شما با صدام حسین؟
مرد می‌گوید: همه‌ی ما از این مقایسه به خود لرزیدیم در حالی که ده‌ها دهانه‌ی اسلحه به سمت ما نشانه رفته بود. اندیشه‌ها و سبک سنگین

کردن‌های ما تمام نشده بود که جوانی حدوداً ۱۶ ساله به پا خاست و با صدای جریء و ثبات کلام گفت: من با حسینم.

حسین کامل مجرم به او گفت: برو و آنجا بایست.

سکوتی ترسناک همه جا را فرا گرفت و آن مجرم بالای گردن‌هایمان قدم می‌زد و با غرور دست خود را بالا آورد که یکی از سگانش تفنگی دست او داد. مسلحش کرد و به سوی جوان نشانه رفت و تمام تیرها را در بدن آن جوان خالی کرد. جوان، غرقه در خون بر زمین افتاد.

به سوی ما برگشت و سؤالش را تکرار کرد؛ کدام شما با حسین است و کدامتان با صدام حسین؟

جوان دیگری با همان سن و سال برخاست و گفت: من با حسینم.

مجرم به او گفت: برو کنار آن لاشه بایست (طبیعتاً منظورش همان شهید بود که به سویش تیر اندازی کرده بود)

جوان با قدم‌هایی استوار رفت ولی قبل از رسیدن، به سویش تیراندازی کرد و آن جوان دوم نیز غرقه به خون بر زمین افتاد.

مرد می‌گوید: حسین کامل، مرعوب بود. با وجود اینکه او فرماندهی امرکننده و بازدارنده بود. سؤالش را تکرار نکرد. ترسیده بود که از با حسین بودن همه غافلگیر شود.

مرد می‌گوید: سپس با زشت‌ترین فحاشی‌ها به ناموس و شرفمان و زنانمان به ما گفت: بروید گم شوید.

باورمان نشد که ما را آزاد کرده مگر از آنجا که لگدها بر سر و صورتمان شروع شد و ما به سرعت، بدون اینکه بدانیم به کجا می‌رویم و در حالی که از ترس، مدام به پشت سر نگاه می‌کردیم از آنجا گریختیم. نگاهمان به آن دو

شهید بود تا ملامح صورت‌های پاکشان در ذهنمان نقش ببندد و حداقل بدانیم آنها که بودند.

مرد با حالتی که خود را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌داد، گفت: ما جماعت صدام حسین به خانه‌هایمان رفتیم.

شب در خواب، امام حسین (ع) را دیدم که می‌آمد و در پشت سرش تمام شهدا با تمام جبروت، سوار بر اسبانی سفید بودند. امام، پیش شهید دوم ایستاد و پیاده شد و او را بوسید و بر روی اسب خود گذاشت. سپس به شهدای همراهش فرمود: این مرد، با من در ضریح دفن شود.

سپس به سوی شهیدی که اول به شهادت رسید رفت و او را بوسید و بر روی اسب یکی از شهدا گذاشت و فرمود: اما این را با بقیه‌ی شهدا در ضریحشان دفن نمایید.

یکی از شهدا پرسید: سرورم چرا؟ در حالی که هر دو با هم در راه خدا شهید شدند؟

امام جواب داد: بلی و لیکن دومی، مرگ را با چشم دید و سپس گفت: من با حسینم.

حال بفرمایید تحلیل جنابعالی از این ماجرا چیست؟

خیلی ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این داستان، دانسته یا نادانسته، اصل مهم و حیاتی «تقیه» در شیعه را زیر سؤال برده است. وظیفه‌ی ما در چنین مواقعی از سوی استادان معظم منهج

فردوسیان (علیهم‌السلام) چنین معین شده است که باید جان خود را حفظ نماییم و اجازه نداریم با گفتن کلماتی که مورد پسند ظالم نیست، ظالم را به قاتل خود تبدیل نماییم.

فرموده‌اند هر گاه پای جان در میان باشد، می‌توانیم انکار توحید و نبوت و امامت - که سه رکن دین است - نماییم، بلکه باید انکار کنیم و کسی که خلاف این فرمایش انجام دهد، خلاف امر و سیره‌ی ائمه‌ی طاهربین (علیهم‌السلام) رفتار کرده است.

پس از آنجا که این داستان، خلاف آموزه‌های دینی است، اینگونه مرحله به مرحله، حکم می‌کنیم:

مرحله‌ی اول: اصل داستان، ساختگی است و چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.

مرحله‌ی دوم: اگر با دلایل محکم، ثابت شود که چنین چیزی اتفاق افتاده است، چنان خوابی دیده نشده است و آن خواب، ساختگی است.

مرحله‌ی سوم: اگر کسی که خواب را دیده، با قسم جلاله، اثبات نماید که چنین خوابی دیده است، آن خواب را انکار کرده و حکم می‌کنیم شخصی که در خواب دیده، خیالات و تصورات خودش بوده، نه حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام).

زیرا امکان ندارد حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) موضعگیری‌ای بر خلاف امر خدا و پیامبر اعظم و سایر ائمه‌ی طاهربین (علیهم‌السلام) داشته باشند.

نتیجه‌ی عملی کلام، این است که اصحاب منهج فردوسیان بدانند و آگاه باشند که هر گاه در چنین موقعیتی قرار گرفتند، با صدای رسا و بدون ترس، خود را با «صدام حسین» بخوانند تا خونشان حفظ شود و هرگز چنین

حماقت غیرشرعی‌ای به ذهنشان نرسد که بخواهند با گفتن: «من با حسینم» خود را به کشتن بدهند.

خداوند، ما و جامعه‌ی ما را با وظایف دینی خود، آشنا ساخته و از مضرات فضای پر دروغ و شیطنت مجازی، محافظت بفرماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۴: تبرک

متن نامه:

سلام از بچگی که یاد دارم و حتی والدین تأکید می‌کردند از آب سقاخانه‌ی اسماعیل طلایی حرم امام رضا(ع) به قصد تبرک بخورم و حتی از آن بیاورم و بعضاً در مواقع بیماری از این آبی که آورده بودم به مریض می‌دادند. حال با توجه به اینکه این آب جایگاه آبی چون آب زمزم ندارد و آنچه که بررسی هم نمودم در زمان نادرشاه افشار توسط اسماعیل خان ساخته شده است، تبرک بودن این آب از چیست و از کجا آمده است؟ و چه فرقی با دیگر آب‌ها دارد که مردم جهت خوردن و حتی بردن تبرکی این آب، زیاد می‌کوشند و بعضی مواقع در شلوغی در صف می‌ایستند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

ارادت شدید شیعیان به ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) گاهی آنان را به کارهایی وامی‌دارد که فقط از یک عاشق سر می‌زند. عاشق کسی است که بدون توجه به جنبه‌های عقلانی، کاری را از روی فوران احساسات درونی‌اش انجام می‌دهد. کارهایی مانند بوسیدن آستانه و در و دیوار حرم‌ها یا حمله‌ور شدن به ضریح و همچنین تبرک به آنچه نزدیک مقابر شریفه باشد مانند گرد و خاک داخل ضریح یا آبی که در مخزن‌های داخل صحن ریخته می‌شود.

پس برای اینگونه کارها، نمی‌توان سند شرعی یا دلیل عقلی آورد و بیشتر نشأت گرفته از احساسات است. البته انسان طوری آفریده شده که دوست دارد ابراز احساسات کند. کسانی که اینگونه کارها - که از سر احساسات دینی است - را رد می‌کنند، خودشان گرفتار ابراز احساسات در میدان‌های دیگر هستند. آنان به شورت فلان بازیگر فوتبال و پیراهن فلان کشتی‌گیر، ابراز احساسات می‌کنند و به عکس‌گرفتن با فلان هنرپیشه، افتخار می‌نمایند!

پس ابراز احساسات، یک نیاز بشری است که عوام مردم، دوست دارند ابراز احساسات (شادی، غم و محبت) کنند. عوام مذهبی، بدون توجه به شرعی بودن، ابراز احساساتشان را در امور مذهبی نشان می‌دهند و عوام غیرمذهبی، در چیزهای دیگر.

بنا بر این، تبرک جستن با چیزهایی که شارع مقدس نفرموده، فایده ندارد، هر چند اگر به قصد ورود نباشد، ضرر هم ندارد. نیز توجه داشته باشید که آب سقاخانه، همانند آب زمزم و فرات نیست و آن خواص را ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۵: تفسیر المیزان

متن نامه:

با سلام و احترام

حاج فردوسی، در پاسخ به سؤال «جایگاه تفسیر المیزان در منهج فردوسیان» اشاره‌ای به این مطلب نشده است که اساس کار علامه طباطبایی تفسیر قرآن به قرآن بوده است و این، در ظاهر کلام، یعنی حذف عترت و تخطی از ثقلین. استادان منهج فردوسیان، چنین روشی را ترویج نفرموده‌اند و صد در صد با مبانی ایشان هم در مغایرت است، زیرا اگر به فرض اینکه این تفکر، صد در صد هم درست بوده باشد و قرآن به تنهایی از تفسیر تمام آیات خود بر آید - که البته این مطلب هم جای بحث دارد - اما به فرض صحت این روش، بدیهی است که می‌باید فقط توسط کسی مورد استفاده قرار گیرد که خود، استاد قرآن بوده و محیط باشد، پس باز هم محل اشکال است که چرا جنابعالی به این اشکال بس اساسی روش المیزان اشاره نکرده‌اید: یعنی اگر بنا باشد قرآن با قرآن تفسیر شود، این تفسیر نه توسط علامه طباطبایی و مرحوم قاضی ممکن خواهد بود، بلکه فقط معصوم که در شمار «مَنْ حُوِّطَ بِهِ» نسبت به ساحت قرآن است، می‌تواند آن را به انجام رساند.

وانگهی اصلاً مهم نیست که علامه طباطبایی چند بار از این روش در تفسیر

خود استفاده کرده است، چنانکه گویا به نوعی ناخواسته یا خواسته در دفاع از مؤلف المیزان فرموده‌اید: «البته با استقصای برخی مطلعین، مواردی که در سراسر این تفسیر از این روش استفاده شده است، زیاد نیست». مهم این است که ایشان این نظریه را در جامعه جا انداخت یعنی تفسیر قرآن به قرآن توسط غیر معصوم را و با وجود حدیث ثقلین و حدیث غدیر که از محکّمات روایات و از متواترات روایات است، روش و متد و طریق تفسیری به نام قرآن به قرآن توسط غیر معصوم جایگاهی در تفکر متشیعه ندارد، بلکه ظلم و جفا در حق استادان اصلی قرآن است، جا داشت به این موارد اشاره می‌فرمودید، البته اگر اشکالات بنده را پذیرا باشید شاید بفرمایید که در آن متن، قصد نداشته‌اید وارد بیان موارد خلل در المیزان شوید، اما پاسخ، واضح است و آن اینکه: وقتی صحبت از جایگاه یک موضوع در تفکر متشیعه یا همان منهج است، لابد باید به این شکاف فاحش و این مغایرت فاحش با اساس تفکر استادان منهج فردوسیان اشاره رود؛ زیرا انحراف روش تفسیر قرآن به قرآن توسط غیر معصوم، از نگاه یک منهجی اظهر من الشمس است. باری انتظار می‌رود اکنون به این موارد هم اشاره فرمایید تا خدای ناکرده تفسیر المیزان، لا اقل توسط یک منهجی، تبلیغ نشده باشد. زیرا متن حضرتعالی به نوعی مخاطب را به این تفسیر به عنوان یک تفسیر بینابینی ارجاع می‌دهد، به‌خصوص که خواسته یا ناخواسته برای راحت کردن خیال مخاطب فرموده‌اید: «هیچ کتاب زمینی، خالی از خلل نیست. حتی کتاب‌های روایی بسیار معتبر همانند کافی شریف، خالی از روایات ضعیف نیست. پس این که انتظار داشته باشیم تفسیر المیزان، سراسر نور و هدایت و راستی و درستی باشد، انتظار بی‌جایی است».

اساس در منهج اهل البيت اين است كه رجوع به قرآن منهای اهل البيت، مصداق بارز ظلم است و قرآن در اين صورت موجب خسران و تباهی خواهد شد. حال بگذريم از اينكه در موارد مهمی در تفسير الميزان، روايات معصومين نادیده انگاشته شده و آن مقدار كه نسبت به مسائل تاريخی و ادبی و لغوی و ... التفات و عنایت شده، نسبت به اساس قرآن كه همان تأويل و تفسير معصوم از آيه است، وقعی نهاده نشده است. در حقيقت، اين هم مصداق بارز كمفروشی است، زيرا كمفروشی فقط مختص رزق مادی نيست، اين معارف هم كه رزق معنوی است بايد درست ارائه شود، لذا اگر کسی مانند علامه طباطبایي يا آقای حسن زاده پشت دخل معارف نشست و برای مشتری جنس كشيده (مراد همين الميزان و ... است) نبايد كمفروشی نمايد. به عنوان نمونه، آيات مربوط به حضرت حجت كه مؤلف محترم، عليرغم علم به روايات، عليرغم اينكه خبير و جزّيت در حديث بوده، در موارد مختلف، اشاره‌ای هم نكرده است. به هر حال بنده اگر اشتباه می‌كنم، شما ما را روشن فرماييد.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام عليكم

جمع‌بندی در مورد تفسير الميزان، نیاز به مطالعه‌ی دقيق و عميق دارد كه از حوصله و تخصص من خارج است. تخصص من در ارائه‌ی نظام تربیتی است و «تفسیر»، هر تفسیری كه باشد، جایگاهی در نظام تربیتی ندارد و بارها عرض كردیم «تفسیر»، يا دیدگاه‌های ما را درست می‌كند كه اين كار با «قواعد نظری منهج فردوسیان» انجام می‌شود؛ يا اعمالمان را اصلاح می‌كند

که این کار با «قوانین عملی منهج فردوسیان» انجام می‌شود؛ یا بحث‌های تاریخی و لغوی و مانند اینهاست که دانستنش نقشی در تکامل و سعادت ندارد و در مواردی، می‌تواند از مصادیق «علم لاینفع» باشد. اما از سوی دیگر، المیزان در میان تفاسیر، درخشندگی خاصی دارد که نمی‌توان منکر آن شد. پس جان کلام و نظر حقیر این است که المیزان، یکی از برترین تفاسیر است، هر چند تفسیر (از هر نوعش)، نقش مثبتی در مسائل تربیتی ندارد و در پاره‌ای موارد، خواندنش اتلاف عمر می‌باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۶: حدود امر به معروف و نهی از منکر

متن نامه:

سلام

نمیدونم شرایط قم چگونه ولی مطمئناً بهتر از اینجا است و در ظاهر هم شده، خیلی مراعات میکنند. اوضاع فرهنگی جامعه خیلی افتضاح شده. چطور جسم یک آدم سالم که تو هوای دودی و آلوده حضور پیدا کنه به مرور مریض و آلوده میشه، پس روح انسان هم در این جامعه‌ی کثیف وارد بشه قطعاً آلوده میشه.

حاج فردوسی اگر ممکنه در مورد قانون امر به معروف و نهی از منکر و مصادیقش توضیح مبسوطی بدید، چه در جامعه، چه در خانواده. ما تا چه حد

مسئولیت و تکلیف داریم؟ مثلاً در مسجد می‌بینیم یک آدم سن بالا، نمازش رو اشتباه اتصال داد باید چطور بهش بگیم؟
این همه بدحجاب و بی‌حجاب تو جامعه هست ما چقدر نسبت بهشون تکلیف داریم؟ این همه ریش تراشیده رو چطور امر به معروف کنیم؟ این همه صحبت زن و مرد در ادارات و اجتماع و فامیل و دانشگاه رو چقدر نسبت به امر به معروفشون مکلفیم؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر چند امر به معروف و نهی از منکر، از ستون‌های اسلام است، اما حدود و شرایطی دارد. برای اطلاع از حدود و شرایط امر به معروف و نهی از منکر بر طبق احتیاط، به «رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان» مراجعه نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۷: شیخ محمد شجاعی

متن نامه:

با سلام

در سکوت خبری رسانه‌ها از ارتحال آیت الله محمد شجاعی با خبر شدم.

ایشان را با کتاب‌ها و فایل‌های صوتی که در اختیار داشتم می‌شناختم که مردی الهی و صاحب نفس و عامل است که چنین بیانات شیوایی دارد که به دل می‌نشیند و چراغ هدایت است، هر چند هرگز ایشان را ندیده‌ام اما ارتباط کاملی با برخی آثار و نوشته‌ها و سخنرانی‌های صوتی وی داشتم و برایم شخصیت مهم و پاک که به حق عالمی عامل است، بود.

خبر تشیع از این قرار بود که در حرم حضرت معصومه (س) دفن می‌شوند و برای شرکت در تشیع، خودم را به حرم رساندم، اما بر عکس مراسمات تشیع علما که با اطلاعیه و پوشش خبری و رسانه‌ای برگزار می‌شد، هیچ خبری حتی هیچ پوستر و هیچ اطلاعیه و بنری نبود و خادمین هم او را نمی‌شناختند تا اینکه بالاخره یک خادم گفت جنازه‌ی ایشان را به مسجد اعظم بردند.

داخل صحن امام رضا (ع) شدم که دیدم سمت مقبره‌ی شهید مفتح، شلوغ است اما هیچ نشان و علامتی از آیت الله شجاعی نیست و جلو رفتم در صورتی که در دیگر مراسمات، پوسترهایی در دست تشیع‌کنندگان از شخص فوت شده بود یا اینکه حداقل روی تاج گل نوشته شده بود، تشیع مثلاً آیت الله ... اما هیچ نشانی نبود. مجبور شدم از جمعیت بپرسم که آیا تدفین آیت الله شجاعی است که پاسخ مثبت دریافت کردم.

نگاهی به جمعیت کردم اکثراً از تهران و زنجان آمده بودند در صورتی که یاد دارم تشیع آیت الله کربلایی و آیت الله جعفری تهرانی که آنها هم در تهران می‌زیستند و در قم دفن شدند، باز در قم غریب نبودند و تشیع باشکوهی صورت گرفته بود. اما گمنامی و مظلومیت تشیع چنین عالم صاحب نفسی مرا سخت به فکر فرو برد که نکند ایشان مورد تأیید حوزه‌ی علمیه و علما

نبوده و انحرافی داشته و من بی‌خبر بوده‌ام. حتی تا جایی که با خبر شدم نماز ایشان را هم کسی از مراجع نخواند و اخوی آیت الله شبیری زنجانی نماز را اقامه کرد که احتمال دادم چون ایشان زنجانی هستند، به این دلیل بوده است.

در بین جمعیت و حضار از شخصیت‌ها و علمای صاحب نام و معروف هم خبری نبود، یک عده عادی و شماری هم طلبه بودند و لحظاتی شیخ علی پسر آیت الله بهجت آمد و فاتح‌های خواند و رفت.

حال این مشاهداتم از این مراسم تشیع و شبهه‌ای که در ذهنم ایجاد شده، از شما در این زمینه تقاضای راهنمایی دارم که آیا آیت الله شجاعی که از شاگردان خاص علامه طباطبایی و شاگرد امام خمینی بوده چرا اینجور مظلوم و گمنام واقع شد؟ حتی دفن و تشیع ایشان نیز این چنین بود، نکند همانطور که ذکر کردم، انحرافی داشته و طلبگی‌اش زیر سؤال می‌باشد و ما که به وی اقتدا کردیم، به شخصی منحرف اقتدا نموده‌ایم؟! حتی رسانه‌ها هم که با مرگ یک ورزشکار یا خواننده چنان تبلیغی می‌نمایند و اطلاع می‌دهند، در این زمینه سکوت کردند که شبهاتم بیشتر شد.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بنده آن مرحوم را از نزدیک ندیده بودم ولی از اوان طلبگی با کتاب «مقالات» ایشان آشنا بوده و در برهه‌ای، آن را به عنوان برنامه‌ی تربیتی‌ام قلمداد می‌کردم. البته بعدها متوجه اشکالاتی در طرز نگاه ایشان به امر تربیت شدم که قبلاً به پاره‌ای از آن اشاره رفت.

آنچه باید مواظب باشید تا موجب انحراف قضاوتتان در باره‌ی اشخاص نشود، نقش رسانه‌ها در بالابردن و پایین آوردن افراد است. اقبال رسانه‌ها به یک فرد یا روی برگرداندنشان از یک فرد، نباید ملاک ارزش‌گذاری‌تان برای اشخاص باشد. رسانه‌ها، بر بستر سیاست (به معنی اداره‌ی امور جامعه) شکل می‌گیرند و کسانی برایشان مهم هستند که نقش سیاسی یا اجتماعی پررنگی داشته باشند. کسانی که وابستگی حزبی به جناح‌های مطرح کشور نداشته باشند و منشأ تحولات سیاسی یا اجتماعی نشده باشند، از منظر رسانه‌ها، سوژه محسوب نمی‌شوند.

اقبال رسانه‌ها در پوشش گسترده‌ی خبر ارتحال امام راحل (ره) نه به عنوان یک مرجع تقلید یا شخصیت معنوی بود، بلکه به عنوان رهبر سیاسی بزرگ‌ترین کشور خاورمیانه بود.

اقبال رسانه‌ها به انتشار خبر ارتحال آیت الله مشکینی نه به عنوان استاد اخلاق بود، بلکه به عنوان رئیس مجلس خبرگان رهبری بود، همچنین برای آیت الله مهدوی کنی.

اقبال رسانه‌ها به انتشار خبر ارتحال آیت الله خوشوقت و حاج آقا مجتبی تهرانی، نه به عنوان استاد اخلاق بود، بلکه به دلیل نماز خواندن رهبری بر جنازه‌شان بود.

اقبال رسانه‌ها به پوشش خبری ارتحال شیخ محمد تقی بهلول، نه به عنوان حافظ قرآن بلکه به خاطر نقش او در واقعه‌ی مسجد گوهرشاد بود.

اما افرادی که نقش مؤثر سیاسی یا اجتماعی نداشته‌اند، همانند علامه عسکری یا علامه طهرانی، هر چند برای خواص شناخته شده‌اند ولی برای رسانه‌ها، سوژه‌ی خبری جذاب محسوب نمی‌شوند.

توجه داشته باشید که اصل اولیه در نزد هوشمندان و فرهیختگان، در رابطه با رسانه‌ها، چه داخلی و چه خارجی، عدم اعتماد به آنهاست، مگر این که خلافش ثابت شود؛ زیرا هیچ خبری نیست، مگر این که از یک «اتاق فکر» عبور می‌کند و در حین عبور، برخی اجزای آن حذف و بعضی چیزها به آن افزوده می‌شود، تا آنچه «مطلوب» است در خروجی قرار گرفته و منتشر شود، نه آنچه «حقیقت» است.

اگر می‌خواهید فریب رسانه‌ها را نخورید، باید بعد از پایان اخبار که گوینده‌ی خبر می‌گوید: «این بود خبرهای ایران و جهان» این جمله را اضافه کنید: «بعد از عبور از اتاق فکر شبکه‌ی اول»، «بعد از عبور از اتاق فکر بی‌بی‌سی»، «بعد از عبور از اتاق فکر خبرگزاری فارس» و ... که اگر این کار را نکنید، ناخواسته گمان خواهید کرد که حقیقت را به شما گفتند و همین، مایه‌ی قضاوت نادرست خواهد شد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۸: مجالست

متن نامه:

احادیث و تأکیداتی بر مجالست نمودن با اهل تقواست که باعث تأثیر این مجالست بر روی انسان می‌شود و در نقطه‌ی مقابل، مجالست با اهل گناه، هر چند ما اهل گناه نباشیم، به مرور این اثر را روی ما خواهد گذاشت.

- ۱ - آیا در بحث مجالست با اهل تقوا، منظور از این مجالست، حتماً حضوری است که با فردی متقی مجالست حضوری داشته باشیم؟
- ۲ - آیا می‌توان تعریفی جدید از مجالست بیان کرد و آن اینکه مجالست نوشتاری، مجالست تلفنی، مجالست مطالعه‌ی کتاب و امثالهم؟ مثلاً فردی با خواندن کتاب و گوش کردن صوت سخنرانی فردی متقی، از این طریق با وی مجالست کند یا حتماً باید حضوری باشد؟ کدام شیوه تأثیرگذار است؟
- جواب حاج فردوسی:**

باسمه تعالی

سلام علیکم

اصل مجالست، پذیرش قلبی و رابطه‌ی قلبی است. به قول شاعر:

گر در یمنی و با منی، پیش منی * و پیش منی و بی‌منی، در یمنی

من با تو چنانم ای نگار یمنی * کاندرا غلطم که من توام یا تو منی

گاهی این پذیرش قلبی، با مجالست حضوری حاصل می‌شود؛ گاهی از طریق خواندن کلمات و نصایح مکتوب، حاصل می‌شود؛ گاهی از طریق شنیدن صدا و دیدن تصویر حاصل می‌شود. تمام اینها، مجالست محسوب می‌گردد و همان ثمرات و برکات را دارد. به قول شاعر:

هرگز حدیث حاضرِ غائب شنیده‌ای * من در میان جمع و دلم جای دیگر

است

پس اصل این است که چه کسی در قلب و خیالتان باشد، با همو همنشین هستید. گاهی انسان با شغلش همنشین است، گاهی با مشکل علمی‌اش، گاهی با مقامش، گاهی با مشکل مادی‌اش، گاهی با بیماری جسمی‌اش و همینطور. لذا اگر می‌خواهید با خوبان همنشین باشید - و «خوبان» به طور

مطلق از نظر ما، استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) و استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم السلام) هستند - باید با فرمایشاتشان انس بگیرید؛ یعنی اگر مثلاً فضای خیال را از یاد و توجه به حضرت استاد حاضر (ارواحنافداه) پر کنید، همنشین ایشان محسوب خواهید شد. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۸۹: آرامش

متن نامه:

سلام

خسته نباشید. خدا خیرتان دهد. از شما عاجزانه درخواست می‌کنم کمکم کنید. من مدتی دچار دلشوره و اضطراب شدید شده بودم که به لطف خداوند خیلی خوب شدم. الان از اون تاریخ ۲ ماه و ۱۴ روز می‌گذرد. اما الان احساس گرفتگی دل و قلب دارم. یعنی بیخودی دلگیرم. خیلی آزاردهنده هست. خیلی خدا را صدا می‌کنم و این آرومترم می‌کنه. از شما خواهش می‌کنم اگر ذکر را برای آرامش قلب و دل می‌دانید و یا اعمالی هست که باید انجام داد بگویید بلکه به آرامش برسم. این را هم بگم که نه اهل ماهواره و ... هستم و نه بی‌حجاب. ولی خیلی دلگیر و دل گرفته‌ام. تا حدی که بعضی وقتها احساس سنگینی روی قلبم می‌کنم و بعضی وقتها افکار آزاردهنده. از طریق یکی از دوستانم با سایت شما آشنا شدم. خداوند

خیرتان دهد. ان شاء الله. التماس دعا

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آنچه از این نامه معلوم می‌شود، این است که شما خانم هستید و اینقدر اطلاعات برای چنین مشاوره‌ی سنگینی بسیار کم است. توجه داشته باشید که عوامل گوناگونی می‌تواند در ایجاد این حالت، دخیل باشد. برای رفع این حالت، اول باید عامل ایجادکننده‌اش را شناسایی و سپس برطرف نمایید و راهش ذکر خاص نیست. البته اذکاری مانند «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» یا «استغفر الله ربی و اتوب الیه» در کسب آرامش، مؤثر است ولی نسخه‌ی کامل و قطعی نیست.

گاهی عامل ایجاد خفقان قلب، اختلالات سنی است. انسان در برخی سنین، دچار چنین اشکالاتی می‌شود که با گذر زمان و بدون درمان خاص، خودش برطرف می‌گردد.

گاهی عامل ایجاد خفقان قلب، مشکلات خونی است. غلظت خون و غلبه‌ی سودا، می‌تواند چنین آثاری بر جای بگذارد. یکی از بهترین راه‌های درمان و پیشگیری در این فرض، حجامت است. اگر کسی مقید باشد که حجامت دوره‌ای داشته باشد، (حد اقل یک بار در سال) کمتر به چنین مشکلی دچار خواهد شد.

گاهی عامل ایجاد خفقان قلب، گناه است. راه درمان آن نیز جبران و استغفار می‌باشد.

گاهی عامل ایجاد خفقان قلب، افسردگی است. افسردگی که یک اختلال

روانی است، آنقدر می‌تواند در جسم، تأثیر بگذارد که منجر به ایست قلبی یا فلج برخی اعضا گردد. برای سنجش میزان افسردگی، باید به روانکاو و روانشناس مراجعه کنید و اگر لازم دیدند، شما را به روان‌پزشک ارجاع خواهند داد.

گاهی عامل ایجاد خفقان قلب، تأثیر سحر و جن است. یعنی مواردی اتفاق افتاده که هیچ مشکل جسمی‌ای در میان نبوده ولی فرد، تحت فشار بوده که بعد از بررسی‌های مربوطه، معلوم گشته از ناحیه‌ی موجودات غیرارگانیک و موذی که معروف به جن هستند، این اختلالات ایجاد شده است. راه درمان این عامل، مراجعه به جن‌گیر متبحر است. البته جن‌گیر متبحر، بسیار کمیاب است و بیشتر افرادی که ادعای جن‌گیری دارند، مدعی و شیاد هستند.

تمام مواردی که بر شمرده شد، از تخصص من خارج است. تخصص من فقط مربوط به افرادی می‌شود که قصد رسیدن به کمال واقعی و سعادت ابدی دارند. اینگونه افراد را به ایمان و عمل بر طبق واضحات و مسلمات قرآن و روایات معتبر ارجاع می‌دهیم و می‌افزاییم که در ناواضحات و نامسلمات، احتیاط کنند.

فقط یک تذکر را لازم می‌دانم و آن، این است که حالات دلتنگی و غصه‌های بدون دلیل را نشانه‌ی معنویت نشمارید. معنویت، همان ایمان و عمل صالح است که همواره همراه با نشاط خاصی است و اگر اشک و آه از روی ایمان و عمل صالح باشد، ارزش دارد که جنسش با جنس اشک و آه از سر افسردگی، متفاوت است.

یکی از دزدان جاده‌ی معرفت، شخصی است به نام «حسن بصری» که امیر

المؤمنین (علیه‌السلام) او را «سامری» این امت خواندند. از گزارش‌هایی که از او برجای مانده، معلوم می‌شود دچار افسردگی بوده و بیشتر با یاد جهنم و خواندن آیات عذاب، اشک می‌ریخته و ناله می‌زده است. این حالت، برای خیلی از عوام آن دوران و دوران‌های بعد، این خیال باطل را ایجاد کرده است که وی، از اولیای الهی است. در صورتی که خودش تصریح دارد که به نفرین امیر المؤمنین (علیه‌السلام) دچار افسردگی شده است، پس چنین شخصی، گریه‌ها و ناله‌هایش به خاطر معنویت نیست.

توصیه‌ی پایانی‌ام به شما خواهر مسلمان، دعاست. دعا یعنی خواستن از خدای تعالی، بلاهای بزرگ را رفع و دفع می‌نماید. از خداوند کریم می‌خواهم ما و شما را بر جاده‌ی قویم منهج فردوسیان، به سوی برترین درجات عالم هستی رهسپار گرداند. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۰: حذف آمار منهجیار

متن نامه:

با سلام

مدتی است آمار بازدیدها از منهجیار حذف شده است، این سؤال برایم پیش آمده که اشکالی در سیستم آمارگیری ایجاد شده یا عمداً حذف کرده‌اید؟

البته سؤال مهمی نیست ولی بالاخره دوست دارم جوابش را بدانم. متشکرم
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سیاست کلی ما برای انتشار «منه‌اج فردوسیان» بر این است که با ارائه‌ی «منطق قوی و مستدل»، مایه‌ی جذب جان‌های آگاه و دل‌های مشتاق به کمال و سعادت باشیم، نه با دستاویزهای حاشیه‌ای و انحرافی. یکی از دستاویزهای انحرافی و حاشیه‌ای، که قبلاً به آن پرداختیم، یاد کردن از مؤلف منه‌اج فردوسیان با عناوین و القاب است؛ و گفتیم این شیوه، یک روش مخفی برای بت‌تراشی بوده و نتیجه‌ی الهی در پی ندارد. یکی دیگر از دستاویزهای انحرافی، انتشار دستاوردهای اصحاب منه‌اج فردوسیان از سیر تکاملی بر طبق این نظام تربیتی است؛ یعنی تجربه‌های شخصی‌ای که رد یا اثباتش ممکن نیست و به وفور در همه‌جا حتی در جریان‌های انحرافی دیده می‌شود. به عبارت ساده، منتشر کردن کرامات، مکاشفات و خواب‌هایی که دیده‌اند و به طور غیر مستقیم، درست بودن این نظام تربیتی را به خواننده القاء می‌کند، بدون این که خواننده، راهی به راستی‌آزمایی آن داشته باشد. این کار نیز ترفند ناجوانمردانه‌ای برای اثبات راستی و درستی خود و راه و برنامه‌ی خود است. شایسته نیست کاری که بر دیگران عیب می‌شماریم را خودمان مرتکب گردیم. فرقه‌های انحرافی، با اجیر کردن افرادی در قالب تازه‌وارد، خواب‌ها و مکاشفات و کراماتی می‌تراشند و منتشر می‌کنند تا کسانی که عقلشان در چشمشان است را جذب خود نمایند.

یکی دیگر از این دستاویزهای انحرافی، به رخ کشیدن آمارهاست. آمارهای مختلف از استقبال مردم، موجب می‌شود تا دیده‌ی بصیرت مراجعه‌کنندگان تار شده و با این استدلال که «حتماً درست هستند که اینقدر مراجعه‌کننده دارند»، از مسیر درست استدلال، منحرف گردد. ارائه‌ی آمارهای درشت، از قدیم الایام به عنوان راهی برای منحرف کردن ذهن مخاطبان، مورد استفاده قرار می‌گرفته است؛ تا جایی که قرآن کریم، از این روش انتقاد کرده و می‌فرماید:

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^{۱۴}

ترجمه: تفاخر به بیشترداشتن، شما را غافل داشت، تا [آنجا که برای

شمردن مردگان و اثبات بیشتر بودن قبیله‌یتان] به گورستان رفتید!

بعد از این که دیدیم برخی مراجعه‌کنندگان به پایگاه منهجیار، از آمار باز دیده‌ها اظهار تعجب کرده بودند، احتمال دادیم آمارها به طور ناخواسته بر ذهن مراجعه‌کنندگان اثر بگذارد و قدرت استدلال به آیات و روایات معتبر را در نظرشان کمرنگ سازد؛ لذا این آمارها، از نظرگاه عموم، حذف شد؛ تا کسانی که جویای حقایقیت منهج فردوسیان هستند، به این‌طور حواشی مشغول نشوند و با ذهنی آزاد، مطالب را بسنجند و اگر حقیقتش یافتند، قبول کنند. آمارها زیاد می‌شود و کم می‌شود و استقبال‌ها می‌آید و می‌رود، اما آنچه می‌ماند، تعالیم ثقلین است که تا روز قیامت، مسیر مستقیم برای رسیدن به تکامل و خوشبختی را به روی انسان‌ها گشوده است.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۴۹۱: کیفیت دعا

متن نامه:

سلام

کیفیت دعا کردن به چه صورت است؟ آیا در هر بار دعا کردن، فقط یک خواسته را باید گفت و فقط با هر دعا یک خواسته مستجاب می‌شود؟ به طور مثال، شب‌های اول ماه به جمکران می‌روم و محور دعایم این است که این ماه جدید را خدا برایم خوب و با برکت و با ایمان و دور از گرفتاری قرار بدهد. دیشب که به مسجد جمکران رفتم، یک درد هم داشتم و اینجا دو تا دعا شد. در چنین شرایطی تکلیف چیست؟ نحوه دعا کردن چگونه و به چه کیفیت است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

دعا، مغز و اصل و مخ عبادت است و به ما دستور داده‌اند همه‌چیزمان را در دعا از خدای تعالی بخواهیم و البته در راستای تحقق آن نیز تلاش کنیم. پس هر گاه موقعیت دعا برایتان پیش آمد، مانند زمان‌هایی که دلتان می‌شکند و اشکتان جاری می‌شود؛ همچنین در مواقعی که امید استجابت می‌رود، مانند بعد از نمازهای واجب، هنگام آمدن باران، وقتی رزمندگان اسلام با سربازان کفر برای جنگ رو به رو می‌شوند، هنگام خوانده شدن

خطبه‌ی عقد و موارد دیگر که در قواعد نظری منهج فردوسیان آمده است، دعا کردن برای همه‌چیز را غنیمت بشمارید. دعا را جدی بگیرید و حتی اگر مشکل و نیازی ندارید، برای مشکلات دیگران و نیازهای نیازمندان دعا کنید و همچنین ادامه‌یافتن عافیت و بی‌نیازیتان را از خدای تعالی بخواهید. پس هیچ موقعیتی را با یک دعا رها نکنید؛ بلکه تا جایی که به ذهنتان می‌رسد و به دلتان می‌افتد، دعا کنید. البته یک دعای اصلی و اساسی و پایه هست که باید همواره مدّ نظر داشته باشید و در تمام شرایط و زمان‌ها و مکان‌ها از خدای متعال بخواهید و آن، رسیدن به «فردوس اعلی» و همسایه شدن با خداوند تبارک و تعالی و متنعم شدن به دوام لقاء الله و همنشین شدن با استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) است که اگر این دعا برای کسی مستجاب شود و هیچ دعای دیگری برایش مستجاب نشود، بزرگ‌ترین پیروزی جهان هستی را به دست آورده است. و اگر تمام دعا‌های یک فرد، مستجاب شود ولی این دعایش مستجاب نگردد، به نهایت پیروزی و خوشبختی نرسیده است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۲: تبرک

متن نامه:

[عطف به نامه‌ی ۴۸۴] اتفاقاً هم دلیل عقلی داره و هم شرعی!

اگر حضرت یعقوب توسط پیراهن حضرت یوسف (علیهماالسلام)، از فاصله مصر تا کنعان، فقط با قرار دادن آن بر روی چشم به تعبیر قرآن: القاه علی وجهه فارتد بصیرا؛ با قرار دادن پیراهن به روی چشم بینا گشت! اگر پیراهن یک پیامبر از فاصله مصر تا کنعان شفا میدهد، حتماً آب حرم امام رضا (علیهالسلام) هم شفا خواهد داد. این فقط احساسات تو خالی نیست.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

ما منکر «امکان» نشدیم. یعنی امکان دارد که آب حرم امام رضا (علیهالسلام) شفا بدهد ولی دلیل شرعی بر متبرک بودن آن در دست نیست.

فرق است بین این که بگوییم فلان چیز «امکان» دارد با این که بگوییم فلان چیز، «توصیه‌ی شرعی» دارد.

به عنوان مثال، امکان دارد شخصی بر اثر تصادف یا برخورد سرش به جسم سخت، دچار نوعی شکوفایی استعداد شود، و نمونه‌هایی هم هست که چنین اتفاقی برایشان افتاده است؛ ولی این، دلیل نمی‌شود که بگوییم از لحاظ شرعی، مستحب است انسان تصادف کند یا سرش را به دیوار بکوبد.

یک قاعده در فلسفه هست که می‌گوید: «ادلّ دلیل علی امکان شیء وقوعه» یعنی محکم‌ترین دلیل بر این که چیزی امکان دارد به وجود آید، این است که به وجود آمده باشد. شفا گرفتن از آب سقاخانه نیز امکان دارد و شاید گزارش‌های معتبری باشد که شفا گرفته باشند، ولی سخن ما چیز

دیگری است. سخن ما این است که اینگونه کارها، سند شرعی به معنی صدور از ناحیهی شارع مقدس ندارد، نه این که از لحاظ عقلی، امکان ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۳: تبرک

متن نامه:

سلام علیکم

[عطف به نامه‌ی ۴۸۴] البته آب سقاخانه‌ی حرم امام رضا علیه السلام را کسی مستقلاً متبرک نمی‌دونن؛ بلکه به واسطه‌ی حضرت امام رضا علیه السلام آن را متبرک می‌دانند.

مثلاً پیراهنی را که امام رضا علیه السلام در شعرخوانی به آن شاعر هدیه دادند و بعد آن شاعر به قم رفتند و متوجه آن پیراهن شدند و آن را به هزاران قطعه تقسیم کرده و بین هم متبرکاً پخش کردند.

آن پیراهن نیز از لحاظ شرعی متبرک نبود اما چه چیزی آن را به تبرک رسانید؟ وجود امام رضا علیه السلام ... که یکی از اولیای الهی می‌فرمودند اگر این مردم به تبرک، دست به کف زمین حرم بزنن، مطلبشون حاصل هست و نیازی نیست به ضریح بچسبن!!

و نیز این مطلب رو کدوم اولیای الهی تایید میکنه؟ «تبرک جستن با چیزهایی که شارع مقدس نفرموده، فایده ندارد»

گفتار شما عجیبه حقیقتاً ...

بروید در کتاب شریف اصول کافی که در روایتی شخصی داشت بر امام صادق علیه السلام حجامت می‌کرد، خون امام را گرفت و نوشید! امام فرمود که نزد دیگران چنین کاری مکن. حال آیا نوشیدن آن خون حجامت شده‌ی امام معصوم علیه السلام را شارع امر فرموده؟؟؟

چرا باید با این موضوعات، به عقاید مردم هر چند عوام ضربه وارد نمود؟؟؟!!
دلیل عقلی کاملاً مشخص موجود می‌باشد در حالی که شما نوشته‌اید نمی‌توان دلیل عقلی آورد!!! باید دانست که فرق هست بین عقل و فکر و خیال!! عقل در ملکوت سیر می‌کند و نیازی ندارد برای اینگونه موارد دلیل تراشی کند، بلکه اینگونه موارد رو تنها خیال برای انسان بزرگ می‌کند و برای ردش به دنبال دلیل می‌گردد و...!!!

آدمی باید دلایل اینگونه مباحث را با رفتار اولیای الهی بسنجد نه به فکر و خیال خود!!

حرف بسیار هست و فرصت نیست...

هو المستعان

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در پاسخ به این سخنان، به چند نکته توجه فرمایید:

نکته‌ی اول: رفتار مردم قم با پیراهن امام رضا (علیه‌السلام)، عوامزدگی است و این که عوامزدگی قدیمی باشد، دلیل بر توجیه آن نمی‌شود. برخی روایات جعلی از هزار سال پیش است، آیا عمر طولانی دروغ، آن را راست

می‌کند؟! یا عمر طولانی بدعت، آن را سنت می‌کند؟! نکته‌ی دوم: این که نوشته‌اید: «یکی از اولیای الهی می‌فرمودند اگر این مردم به تبرک، دست به کف زمین حرم بززن، مطلبشون حاصل هست و نیازی نیست به ضریح بچسبن!!»

اگر منظورتان از اولیای الهی، امامان معصوم (علیهم‌السلام) هستند، این سخن روایت نیست، که اگر می‌بود، روی سر و چشم ما جا داشت. و اگر منظورتان یکی از غیر معصومین است، سخن غیر معصوم برای ما حجت شرعی نیست. اینقدر فریب کلماتی مانند: «یکی از اولیاء الهی»، «یکی از اهل دل»، «یکی از عرفای بالله»، «یکی از علمای ربانی»، «صاحب‌دلی»، «اهل معرفتی» و اینگونه مجهولات و مجعولات خورده‌ایم که دیگر کلاه سرمان نمی‌رود. اگر تصریح آیه‌ی قرآن یا روایت معتبر دارید، بفرمایید تا استفاده کنیم؛ ولی با ما از عارف و صوفی به عنوان «اولیای الهی» ملافید که اینان در نظر ما، شارع مقدس نیستند.

نکته‌ی سوم: این که نوشته‌اید: این مطلب رو کدام اولیای الهی تایید می‌کند؟ «تبرک جستن با چیزهایی که شارع مقدس نفرموده، فایده ندارد» منظور از فایده، فایده در تکامل و سعادت است و الا بهره‌های دنیوی و «آثار»، مربوط به نیت است و هندو هم از گاوش همان حاجتی می‌گیرد که سنی از قبر ابوحنیفه و شیعه از مرقد مطهر امام رضا (علیه‌السلام) می‌گیرد. اگر این سخن بر شما گران آمد، سفری به هند بروید و از نزدیک ببینید که چه حاجت‌ها که از چه چیزها نمی‌گیرند. اما آن حاجت‌گرفتن‌ها، نقش مثبتی در رسیدن به کمال و سعادت ندارد.

پس این که می‌گوییم تبرک جستن با چیزهایی که شارع مقدس نفرموده،

فایده ندارد، منظورمان فایده‌ی معنوی و تکاملی است.
نکته‌ی چهارم: این که نوشته‌اید در کتاب شریف اصول کافی روایتی است که شخصی داشت امام صادق علیه السلام را حجامت می‌کرد و خون امام را گرفت و نوشید! و امام فرمودند که نزد دیگران چنین کاری مکن؛ چنین روایتی را نیافتم ولی به فرض که چنین روایتی باشد و مشکل سند و درایت نداشته باشد، تأییدی بر نظر ماست که هر کار عوامانه را نباید انجام داد و ترویج کرد.

چرا اصرار دارید کارهای عوام بی‌بصیرت را برشمارید؟ مگر نمی‌دانید اگر عوام، هزاران بار، بدعت و اختراعی را انجام دهند و بر انجامش مقید باشند، آن کار جزء دین خدا نمی‌شود؟

نکته‌ی پنجم: این که نوشته‌اید: چرا باید با این موضوعات، با عقاید مردم هر چند عوام ضربه وارد نمود؟!؟ عرض می‌کنم، من با عوام و عقایدشان کاری ندارم. بنده خود را در مقابل یاران منهجی‌ام مسؤؤل می‌بینم و برای آنان توضیح می‌دهم. کسی که بنای نوشیدن آب باران ندارد و با آب چاله خوش است، چه نیازی به تذکر و دلسوزی دارد؟! کسی که به درجه‌ی اول بهشت، قانع است، چه نیازی به پالایش صد در صد اعتقادات و اعمالش دارد؟ همین که شیعه‌ای از گناهان کبیره احتراز کند، بهشتی است و حتی اگر آلوده به برخی گناهان کبیره نیز باشد، امید است مشمول شفاعت رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شود که فرمودند:

«إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» ۱۵

۱۵. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، جلد ۳، صفحه‌ی ۵۷۴، باب معرفة الكبائر التي أوعدها الله عز و جل عليها النار.

ترجمه: همانا شفاعتم برای اهل گناهان کبیره از اتمم است.

اما منهجی کسی است که به درجات دانیه‌ی بهشت، قانع نیست و بنا دارد همسایه‌ی خدای تعالی در فردوس اعلی باشد. در روایت آمده است:

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَلَائِقِ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ... ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِهِ فَيَقُومُ عَنْقُ آخِرِ مِنَ النَّاسِ فَتَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِمَ جَاوَرْتُمُ اللَّهَ فَيَقُولُونَ [كُنَّا نَتَّبَادِرُ فِي اللَّهِ] نَتَّبَاغُضُ فِي اللَّهِ وَنَتَحَابُّ فِي اللَّهِ وَ[نَتَشَارِكُ] نَتَّبَادِلُ فِي اللَّهِ وَ نُحَاسِبُ فِي اللَّهِ وَنَتَبَارِكُ فِي اللَّهِ»^{۱۶}

ترجمه: راوی می‌گوید امام سجاد (علیه‌السلام) به من فرمودند: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند تمام آفریدگان اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند ... سپس ندادنده‌ای ندا دهد: کجایند همسایگان خدا در خانه‌اش؟ پس گروهی از مردم می‌ایستند. فرشتگان از آنان می‌پرسند: به چه چیزی همسایه‌ی خدا شدید؟ می‌گویند: بر طبق دین خدا دشمنی و دوستی و بخشش و محاسبه می‌کردیم و تبرک می‌جستیم.

اصحاب منهج فردوسیان نیاز دارند تا بر طبق تصریحات ثقلین (قرآن و عترت طاهره) راه روشن برای رسیدن به مقام «جیران‌الله فی دار الفردوس»^{۱۷} را پیدا کنند و با خیالی راحت، به سوی آن مقصد بلند بتازند.

۱۶. الزهد، حسین بن سعید، صفحه‌ی ۹۳، باب ۱۷: باب الحشر و الحساب و الموقف [و الوقوف] بین یدی الله تعالی و الصراط.

۱۷. امالی، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۵۶۱، المجلس الثالث و الثمانون.

البته قانون نانوشته‌ای هست که می‌گوید: نباید به اعتقادات مردم، هر چند آلوده به خرافات باشد، دست زد و نباید مردم را از فرق‌های سنت و بدعت آگاه نمود. بنده از جمله کسانی هستم که این پیمان نانوشته را امضاء نکرده‌ام. معتقدم فقط یک بار زندگی می‌کنیم و فقط یک بار فرصت برای رسیدن به کمال و سعادت داریم، پس نمی‌توانیم در این فرصت محدود، هر آلودگی عقیدتی و رفتاری را نادیده بگیریم و خود را به خواب خرگوشی بزنیم.

نکته‌ی ششم: این که نوشته‌اید: «دلیل عقلی کاملاً مشخص موجود می‌باشد در حالی که شما نوشته‌اید نمی‌توان دلیل عقلی آورد!!!» توجه داشته باشید که دین خدا، با عقل بشری قابل اندازه‌گیری و کم و زیاد کردن نیست. پس اگر هزار دلیل عقلی هم اقامه شود که فلان کار، از دین است، ولی آیه یا روایت معتبری نباشد که آن کار را از دین بشمارد، آن کار از دین خدا نیست و عمل به آن به قصد ورود، حرام و بدعت خواهد بود.

در تصریح روایت از حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) آمده است:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرْأِءِ الْبَاطِلَةِ وَ
الْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَ
مَنْ أَقْتَدَى بِنَا هُدِيَ»^{۱۸}

ترجمه: همانا نمی‌توان با عقل‌های ناقص و نظرات باطل و قیاس‌های فاسد به دین خدای عز و جل رسید و جز با تسلیم

۱۸. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۳۲۴، باب ۳۱: باب ما أخبر به سید العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام. من وقوع الغيبة بالقائم علیه‌السلام. و أنه الثاني عشر من الأئمة.

نمی‌توان [به دین خدا] رسید. پس کسی که تسلیم ما باشد، سلامت می‌یابد و کسی که به ما اقتدا نماید، هدایت می‌گردد.

پس اگر معتقدید آب سقاخانه‌ی اسماعیل طلایی، شفا و متبرک است، آیه یا روایت معتبری در خصوص آن ارائه دهید، تا دین را از مجرای اصلی‌اش تبلیغ کرده باشید و ما را از این نظر که این کارها، خرافات و بدعت و احساسات عوامانه است، با سند محکم شرعی، برهانید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۴: انتقاد

متن نامه:

حقیقتاً تعابیر شما بسیار بد هست!! در مطلبی با موضوع «آنچه علامه طباطبایی (ره) دید، چه بود؟» بسیار بسیار سطحی‌نگرانه به مسائل می‌نگرید! با آوردن چند روایت که ممکن است ظاهری از هدف شما را بیانگر باشد کار را تمام شده می‌پندارید و می‌گویید که همین است!!! سبحان الله... در روایتی آمده است که روزی ام سلمه، همسر پیامبر (ص) عرض کرد: یا رسول الله! اگر ما زنان دنیا وارد بهشت شویم، آیا بر حورالعین فضیلتی داریم؟

حضرت فرمودند: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! إِنَّ فَضْلَ الْمَخْدُومِ عَلَى الْخَادِمِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لِيَلَّةِ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ؛ قسم به کسی که جان من در دست اوست!

حوریان بهشتی خادم شما زنان دنیا می‌باشند و فضیلت و برتری شما نسبت به آنان، مانند ماه است در شب چهارده بر سایر ستارگان... خوب دقت کردید؟! تمامی موجودات عقلی مانند ملائکه، حوری و... برای آمدن به دنیای مادی باید متنزل بشوند! یعنی وجود زن مومنه، برای اینکه در دنیا باشه باید تنزل پیدا کنه! مثل آیات قرآن که تنزل پیدا کرده‌اند! مثل جبرائیل (علیه‌السلام) که تنزل پیدا می‌کردند! مثل ۱۴ معصوم (علیهم‌السلام) که آنقدر تنزل کردند که جاهلان جرأت آنهمه جسارت را به ایشان پیدا کردند!!!

اگر حوریهی بهشتی با قامت بهشتی‌اش در دنیا جلوه می‌کرد، حرف شما درست بود و روایات مربوطه را در اینجا می‌شود جای داد! اما در مورد تنزلش چه می‌گویید؟؟ مگر حوریهی بهشتی مقامش و لطافتش از حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) بالاتر است؟ پس چگونه حضرت به قامت یک انسان معمولی زیست می‌کردند؟؟!!

همین قرآن را که فرموده اگر بر کوهی نازل می‌گشت، کوه خرد می‌شد، چطور به صورت کلماتی به ظاهر ساده نازل گشته که هر کسی می‌تواند در حد خودش به آن دست پیدا کند؟؟!

و بسیاری از این موارد که متأسفانه شما سطحی گرفته‌اید و هم خود را در یک ذهنیات خام و سر بسته فرو برده‌اید و هم بسیاری از جوانان عزیز را ...

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای تنزل انسان از مقامی بلند به مقامی پست و از عالمی لطیف به عالمی

کثیف (= متراکم)، دلیل قرآنی داریم. می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ *
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»^{۱۹}

ترجمه: به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم. مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌منت خواهند داشت.

برای تنزّل جبرئیل (علیه‌السلام) اجمالاً دلیل قرآنی داریم که می فرماید:

«إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى *
وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى *
فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»^{۲۰}

ترجمه: این سخن، بجز وحیی که وحی می‌شود نیست. آن را [فرشته‌ی] شدید‌القوی به او فرا آموخت. [سروش] نیرومندی که [مسلط] در ایستاد. در حالی که او در افق اعلی بود. سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد. تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. آنگاه [خدای تعالی] توسط نزدیک شدن جبرئیل به او، به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.

اما سخن در این است که چطور می‌توان اثبات کرد که علامه طباطبایی (ره) به مقامی رسیده که حوری‌ی بهشتی خودش را تنزّل دهد تا به محضر علامه برسد! تنزّل جبرئیل (علیه‌السلام) برای استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ضرورت وحی بود و بیهوده به این عالم تنزّل نمی‌کرد. سؤال اساسی اینجاست

۱۹. سوره‌ی تین، آیات ۴ تا ۶.

۲۰. سوره‌ی نجم، آیات ۴ تا ۱۴.

که تنزل حوریه از بهشت به دنیا برای آمدن به نزد علامه، به چه هدفی صورت گرفته است؟!

بنده به علامه طباطبایی (ره) احترام می‌گذارم و به ایشان علاقه‌مندم ولی حاضر نیستم برای بالا بردن مقام آن مرحوم، حوریه را از بهشت اخراج کرده و خلاف طبیعتش به عالم متراکم و غلیظ دنیا بکشانم.

در متن قبلی احتمال دادم که آنچه علامه دیده، جتیّه بوده نه حوریه، اکنون یک احتمال دیگر هم به آن می‌افزایم و آن این است که احتمال دارد تمثّل خیال باشد. ارباب عرفان که به روش مشترکی به ضبط خیال می‌پردازند، در مراحل از سیر قهقرایی، در عالم خیال خود، مشاهداتی دارند که ربطی به بیرون ندارد و فقط در محدوده‌ی ذهن یا روان خودشان اتفاق می‌افتد ولی چندان قوی است که نمی‌توانند بین آن خیال مجسم و واقعیت خارجی، تفاوت بگذارند. لذا علامه در گزارش دیدن حوریه، دروغگو نبود بلکه امر بر آن مرحوم، مشتبه شده بود. یعنی تمثّل خیالی قوی، موجب شده تا ایشان، آن تصویر خیالی را موجود خارجی گمان کند.

به شما پرسشگر محترم و تمام جوانان عزیز توصیه می‌کنم دین را با اشخاص، مقایسه نکنید؛ بلکه اشخاص را با دین خدا مقایسه کنید. خط‌کش شما «دین» یعنی آیات و روایات معتبر باشد نه «علامه» و «پرفسور» و «آیه الحق» و مانند اینها. اگر دینتان را با فلانی و بهمانی منطبق کردید، روزی خواهید یافت که باد به دست مانده‌اید و چیزی از اعتقادات و اعمال صحیح در چنته ندارید. کسانی که با ایمان و عمل صالح، درجات عالی‌های را صاحب شده و در دنیا، پاک زندگی کردند و در آخرت، در نعمت‌های الهی متنعم هستند، بسیار محترمند؛ ولی «شارع مقدس» نیستند. علامه طباطبایی (ره)

بر طبق خواب‌هایی که نقل می‌کنند، جایگاه خوبی در عالم برزخ دارد، اگر چنین باشد، «طوبی له و حسن مآب» ولی این دلیل نمی‌شود که دینتان را با ایشان تنظیم کنید؛ که اگر چنین کردید، در نزد خدای تعالی حجتی نخواهید داشت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۵: تبرک

متن نامه:

[عطف به نامه‌ی ۴۸۴] تشریف حاج علی بغدادی به محضر امام زمان (علیه‌السلام)، دلیل بر متبرک بودن آب سقاخانه‌ی امام رضا (علیه‌السلام) است.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در پاسخ به این استدلال، چند نکته به عرض می‌رسانم، امید است موجب روشنگری گردد.

نکته‌ی اول: متن حکایت حاج علی بغدادی از مفاتیح الجنان به نقل از کتاب نجم الثاقب، چنین است: «... گفتم: ای آقای من سؤال دارم. فرمود: «پرس!»». گفتم: در سال ۱۲۶۹ به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا

(علیه‌السلام) رفتم در قریه درّود (نیشابور) عربی از عرب‌های شروقیه، که از بادیه‌نشینان طرف شرقی نجف اشرف‌اند را ملاقات کردم و او را مهمان نمودم. از او پرسیدم: ولایت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) چگونه است؟ گفت: بهشت است، تا امروز پانزده روز است که من از مال مولایم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) می‌خورم، نکیر و منکر چه حق دارند در قبر نزد من بیایند و حال آن که گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده شده. آیا صحیح است؟ آیا علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) می‌آید و او را از دست منکر و نکیر نجات می‌دهد؟

فرمود: «آری والله! جدّ من ضامن است.»

نکته‌ی دوم: حکایات تشرف، در نزد اهل حدیث، از اعتبار روایات برخوردار نیست، لذا واجب و حرام را روی حکایات تشرف بنا نمی‌گذارند ولی از باب قاعده‌ی تسامح در ادله‌ی سنن، برخی مستحباب و مکروهات را از این حکایات استفاده کرده‌اند.

نکته‌ی سوم: قاعده‌ی عقلی داریم که می‌گوید: «اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال» یعنی هر گاه در مورد یک چیز، دو احتمال داده شود، استدلال کردن با آن درست نیست. در مورد حکایت حاج علی بغدادی، دو احتمال وجود دارد: یکی این است که چون آن شخص عرب، از غذای میهمان‌سرای حضرت خورده و به قول خودش گوشتش از پذیرایی آن حضرت است عذاب قبر ندارد و احتمال دیگر، این است که چون زائر آن حضرت بوده، حضرت به زیارتش در قبر خواهند آمد و عذاب قبر نخواهد داشت.

وقتی نتوان از خود متن، به نتیجه رسید، نیازمند امارات خارجی‌ه خواهیم بود. یعنی باید دلیل خارج از متن بیاید و یک طرف را تقویت کرده و ما را از

سرگردانی نجات دهد. در این مثال، می‌توان برای احتمال دوم، اجمالاً دلیل روایت از خارج آورد ولی برای احتمال اول، بنده سراغ ندارم. اگر کسی دلیل روایی بر احتمال اول سراغ دارد، بفرماید تا بررسی سندی و متنی کنیم. اگر واقعاً بتوان با روایات معتبر دیگر، این احتمال را تقویت نمود، که خوردن و آشامیدن از میهمان‌خانه‌ی حضرت رضا (علیه‌السلام)، موجب نجات از عذاب قبر می‌شود، به سمت آن خواهیم رفت و از احتمال دوم، دست بر می‌داریم. پس اکنون نیاز به ارائه‌ی آیه یا روایت معتبر برای تقویت احتمال اول داریم، که بتواند به روشنی برای ما اثبات کند اگر کسی چند روزی از غذای میهمان‌سرای آن حضرت بخورد و بنوشد، عذاب قبر نخواهد داشت. این که عرض کردم اجمالاً دلیل روایی بر احتمال دوم داریم، به این ملاحظه است که در روایتی امام رضا (علیه‌السلام) فرمودند:

«مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ دَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخْلِصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَعِنْدَ الصِّرَاطِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ»^{۲۱}

ترجمه: هر کس مرا علی رغم دور بودن خانه‌ام زیارت کند، روز قیامت در سه جا به نزدش خواهم آمد تا او را از ترس‌هایش رها سازم؛ آن‌گاه که نامه‌های اعمال به راست و چپ به پرواز درآید و در نزد صراط و در نزد میزان.

نکته‌ی چهارم: آنچه در متن سؤال و جواب حاج علی بغدادی آمده، این است که می‌گوید:

۲۱. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۵۸۴، باب ثواب زيارة النبي و الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين.

«نکیر و منکر چه حق دارند در قبر نزد من بیایند و حال آن که

گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده شده».

اگر این فرض را بپذیریم که خوردن و آشامیدن از میهمان‌سرای آن حضرت به قدری که موجب روئیدن گوشت و خون شود، مایه‌ی نجات از عذاب قبر است و به همین مناسبت مستحب می‌باشد، دلالتی بر استحباب نوشیدن از آب سقاخانه‌ی اسماعیل طلایی ندارد. چون با یک لیوان آب، گوشت و خونی ساخته نمی‌شود.

بله اگر در سؤال این می‌بود که «من از سقاخانه‌ی حضرت رضا (علیه‌السلام) نوشیدم، پس نکیر و منکر چه حقی دارند در قبر نزد من بیایند» می‌توانستیم این طرف را احتمال داده و به عنوان یک فرضیه بگیریم و حکم کنیم که «رجاءاً» می‌توان از آب سقاخانه به عنوان تبرک نوشید، به امید این که ما هم مثل آن عرب، مشمول عنایت خاصه‌ی حضرت رضا (علیه‌السلام) شده و عذاب قبر و نکیر و منکر از ما برداشته شود. اما سخن در این سؤال و جواب، پانزده روز پذیرایی است به نحوی که گوشت و خون تولید شده است. نتیجه‌گیری: بنده از این حکایت، با چشم‌پوشی از تمام حواشی آن مانند ضعف سند و منبع، پی به استحباب نوشیدن از سقاخانه‌ی امام رضا (علیه‌السلام) نبردم ولی همچنان جای بحث، باز است و کسی که اعتراضی دارد، می‌تواند مطرح سازد تا بررسی کنیم.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۶: مختلف

متن نامه:

با سلام

لطفاً به این سؤالات، پاسخ عنایت فرمایید:

شماره یک: دیدگاه شما درباره آفاق و انفس که در قرآن آمده چی هست؟
شماره دو: دیدگاه شما درباره این موضوع که اگر ابوذر، آنچه را که سلمان می‌داند را بداند کافر می‌شود چیست؟
شماره سه: درباره اینکه گفته میشه قرآن بطن در بطن معنا داره، دیدگاه شما چی هست؟

شماره چهار: درباره اینکه معصومین برای سوال هر شخص، پاسخی می‌دهند به اندازه ی درک همون شخص؛ و ممکن هست که به ده نفر که یک سوال پرسن، ده پاسخ متفاوت بدن، دیدگاه شما چی هست؟
شماره پنج: بر اساس چه چیز انسان، ائمه علیهم السلام پاسخ متفاوت می‌دهند؟

شماره شش: دیدگاه شما درباره این گفتار امام صادق علیه السلام چیست؟
«علم نوری است که خداوند به قلب هرکس که بخواهد می‌افکند»
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ا: کلمات «آفاق» و «انفس» در قرآن کریم آمده است، آنجا که می‌فرماید:

«سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» ۲۲

ترجمه: به زودی نشانه‌های خود را در افقها و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است.

مرحوم طبرسی در باره‌ی تفسیر این آیه می‌نویسد: در معنی این آیه با پنج قول اختلاف شده است:

۱ - معنی آنست که به زودی حجتها و نشانه‌های خود را بر توحید در آفاق جهان و اقطار آسمانها و زمین از خورشید و ماه و ستارگان و گیاهان و درختان، و دریاها، و کوهها، و لطائف صنعت و بدایع حکمت آفرینش وجود خودشان، به آنان نشان خواهیم داد، تا برای آنان ظاهر شود که خداوند حق است، به نقل از عطاء و ابن زید.

۲ - از سدی و حسن و مجاهد نقل شده است یعنی: به زودی آیات و دلائل خود را بر صدق محمد (ص) و صحت نبوت حضرتش در آفاق به آنان نشان خواهیم داد، و در آفاق جهان با فتوحاتی که برای آن حضرت و مسلمانان خواهد شد، و در وجود خودشان که عبارت باشد از فتح مکه آیات الهی را به آنان خواهیم نمود.

و بعضی هم گفته‌اند منظور از این آیه عبارتست از ظهور حضرت محمد (ص) بر آفاق جهان و بر مکه تا بدانند قرآنی را که حضرت آورده است حق است و از طرف پروردگار بوده است، زیرا بدین وسیله خواهند فهمید حضرت محمد که تک و تنها و بی‌یار و یاور بود از طرف خداوند تأیید میگردد.

۳ - از قتاده است که منظور از آیات آفاقی جریاناتی است که

خداوند در ملتهای پیشین به وجود آورده است، و آیات انفس عبارتست از جریان جنگ بدر.

۴ - یعنی: بزودی آیات خود را در آفاق به آنان خواهیم نمود تا بصدق گفتار حضرت که از حوادث به آنان اطلاع میداد پی ببرند (وفی انفسهم) یعنی: شق القمر که در مکه اتفاق افتاد تا بدانند که خبرهای حضرت، حق بوده از جانب پروردگار بزرگ است.

۵ - از زجاج نقل شده است که یعنی: به زودی آثار گذشتگان از ملتها را که پیامبران را تکذیب می‌کردند و آثار آفرینش الهی را در تمامی بلاد به آنان نشان خواهیم داد، و نیز در وجود خودشان به آنان نشان خواهیم داد که چگونه نطفه بودند، سپس بصورت علقه و مضغه و استخوان در آمدند و آن گاه گوشت بر استخوانها روئیده شد، و سپس به آنان عقل و تشخیص داده شد، و همه اینها دلالت دارد بر اینکه فاعل این اعمال خدایی است بی‌مانند.^{۲۳}

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

کلمه «آفاق» جمع افق است که به معنای ناحیه است. و کلمه «شهادت» به معنای شاهد، و یا به معنای مشهود است، و البته معنای دوم با سیاق آیه مناسبتر است. و ضمیر «انه» به طوری که از سیاق برمی‌آید به قرآن برمی‌گردد. آیه قبلی هم که کفر مشرکین در قرآن را ذکر می‌کرد مؤید آن است. و بنا بر این، پس آیه مورد بحث این وعده را می‌دهد که خدای سبحان به زودی آیاتی در آفاق و در نفس خود بشر نشان می‌دهد، تا برای همه روشن گردد که قرآن حق است.

و آیاتی که بتواند حقایق قرآن را اثبات کند، آیاتی از خود قرآن

۲۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، جلد ۲۲، صفحات ۸۶ و ۸۷.

خواهد بود که از حوادث و وعده‌هایی خبر می‌دهد که به زودی واقع خواهد شد، مانند آیاتی که خبر می‌دهد که به زودی خدای سبحان پیامبرش و مؤمنین را یاری می‌کند، و زمین را در اختیار آنان قرار داده، دین آنان را بر تمامی ادیان غلبه می‌دهد و از مشرکین قریش انتقام می‌گیرد.

هم چنان که دیدیم اینطور شد، نخست پیامبر خود را دستور داد تا از مکه به مدینه هجرت کند، چون دیگر کارد به استخوان رسیده بود، و آن جناب و مؤمنین به وی در نهایت شدت قرار گرفته بودند، نه کسی ما فوق خود داشتند تا در زیر سایه قدرت او ایمن باشند، و نه در خانه خود می‌توانستند درنگ کنند، و بعد از هجرت، صنایع و بزرگان قریش را در بدر شکست داد، و مدام امر آن جناب بالا می‌گرفت تا آنکه مکه بدست حضرتش فتح شد، و همه شبه جزیره عرب بفرمانش در آمد، و بعد از آن که خود آن جناب از دنیا رفت، بیشتر آبادی کره زمین به دست مسلمانان فتح گردید، و خدای سبحان آیات خود را در آفاق و نواحی زمین به مشرکین نشان داد، و هم آیات خود را در نفس مشرکین نشان داد، و همه آنان را در بدر به هلاکت رسانید.

البته این حوادث تاریخی از این جهت که حوادثی تاریخی بودند آیت خدا بر حقانیت قرآن نبودند، بلکه از این جهت آیت بودند که قبل از اینکه واقع شوند قرآن کریم از وقوع آنها خبر داده بود، و درست همانطور که قرآن خبر داده بود واقع شد.

احتمال هم دارد مراد از «آیات» و روشن شدن حق به وسیله آن آیات، آن مطلبی باشد که از آیات دیگر استفاده می‌شود، و آن اینکه خدای تعالی به زودی دین خود را به تمام معنای کلمه ظاهر، و بر همه ادیان غالب می‌سازد، به طوری که دیگر در روی زمین غیر از

خدای یگانه هیچ چیزی پرستش نشود، و همای سعادت بر سر تمامی افراد نوع بشر بال بگستراند که رسیدن چنین روزی غایت و هدف از خلقت بشر بود. و ما اگر به خاطر داشته باشیم این معنا را از آیه شریفه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْخُلَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»، و آیاتی دیگر استفاده کردیم، و با دلیل عقلی هم تاییدش نمودیم.

و فرقی که بین این وجه با وجه قبلی است، این است که بنا بر وجه اول روی سخن در آیه مورد بحث تنها به مشرکین مکه و پیروان ایشان است. و بنا بر وجه دوم به عموم مشرکین امت است، ولی به هر حال خطاب در آن عمومی و اجتماعی است، و ممکن هم هست بین هر دو وجه جمع کرد.

احتمال هم دارد مراد آن حالتی باشد که انسان در لحظات آخر عمر پیدا می‌کند، که همه پندارهایش نقش بر آب شده، و ادعاهایی که داشت از بین رفته، و دیگر دستش از همه جا بریده، به غیر از خدای عز و جل چیزی برایش نمانده است، مؤید این معنا ذیل آیه و آیه بعد از آن است. و بنا بر این، احتمال ضمیر در «أَنَّهُ الْحَقُّ» به خدای سبحان برمی‌گردد. البته مفسرین در معنای آیه اقوالی دیگر دارند که از نقل آنها صرفنظر کردیم.^{۲۴}

تا اینجا معلوم شد که مفسرین بزرگ، در معنی آفاق و انفس، احتمالاتی داده‌اند که هیچکدام را نمی‌شود بر دیگری ترجیح داد. اما در روایت معتبر آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ

۲۴. ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، جلد ۱۷، صفحات ۶۱۳ و ۶۱۴.

عَزَّوَجَلَّ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ قَالَ: يُرِيهِمْ فِي أَنْفُسِهِمُ الْمَسْخَ وَيُرِيهِمْ فِي الْآفَاقِ انْتِقَاصَ الْآفَاقِ عَلَيْهِمْ فَيَرَوْنَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَنْفُسِهِمْ وَفِي الْآفَاقِ قُلْتُ لَهُ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ قَالَ خُرُوجُ الْقَائِمِ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَرَاهُ الْخَلْقُ لَا بُدَّ مِنْهُ. ٢٥

ترجمه: راوی می‌گوید: از امام صادق (علیه‌السلام) از معنی این آیه پرسیدم، فرمودند: در جان‌هایشان به آنان مسخ را نشان خواهیم داد و در آفاق‌ها، دگرگون شدن آفاق‌ها بر ایشان را نشان خواهیم داد تا قدرت خدای عز و جل را در جان‌ها و آفاق‌ها ببینند. گفتیم: تا این که حق برایشان آشکار شود، چه معنی دارد؟ فرمودند: آن خروج قائم است که از نزد خدای عز و جل، حق است و مردم آن را خواهند دید و از آن چاره‌ای نیست.

و نیز در روایت دیگری آمده است:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي قَوْلِهِ جَلَّ قَائِلًا سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ قَالَ: «الْفِتْنُ فِي الْآفَاقِ وَالْمَسْخُ فِي أَعْدَاءِ الْحَقِّ» ٢٦

ترجمه: از امام کاظم (علیه‌السلام) در باره‌ی این آیه پرسیدم، فرمودند: «فتنه‌ها در آفاق و مسخ در دشمنان حق».

چنان که ملاحظه می‌کنید، روایات نیز بیان صریح و شفافی ندارد و کلمات

٢٥. کافی، محدث کلینی، جلد ٨، صفحه‌ی ٣٨١.

٢٦. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، جلد ٢، صفحه‌ی ٣٧٣، فصل فی ذکر علامات الإمام المهدي.

«آفاق» و «انفس» را به روشنی معنی نمی‌کند.

جواب ۲: این نکته در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است که فرمودند:

«ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: وَ
اللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ. وَلَقَدْ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَهُمَا. فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ؟ إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ
صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ
مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^{۲۷}

ترجمه: روزی سخن از تقیه در نزد امام سجاد (علیه‌السلام) شد، فرمودند: به خدا قسم اگر ابوذر می‌دانست آنچه در قلب سلمان است، او را می‌کشت در حالی که پیامبر خدا بین آن دو برادری ایجاد نموده بود! پس گمانتان به بقیه‌ی مردم چیست؟ همانا دانش دانشمندان، سخت و دشوار است و آن را جز پیامبر فرستاده‌شده یا فرشته‌ی مقرب یا بنده‌ای که خداوند قلبش را امتحان کرده است، تحمل نمی‌نماید.

از این روایت استفاده می‌شود که بعضی از انسان‌ها در این دنیا، ظرفیت و تحمل شنیدن و دانستن برخی معارف خاص را ندارند ولی در مقابل، برخی دیگر، از چنین ظرفیتی برخوردارند.

اما در مورد این که مفهوم روایت فوق چیست و آن معارف بلند و بالایی که سلمان ظرفیت آن را داشت و ابوذر نداشت، چه بوده، چیزی به دست ما نرسیده و تکلیفی به دانستن آن نشده‌ایم و دانستنش نقشی در کمال و

۲۷. کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۰۱، باب فیما جاء أن حدیثهم صعب مستصعب.

سعادت ما ندارد.

نکته‌ای که در این روایت، مشکل است، اثبات برتری سلمان بر ابوذر می‌باشد در حالی که بر طبق روایات دیگر، هر دو در فردوس اعلی هستند و توانسته‌اند به آخرین رتبه از نعمت‌های الهی برسند. ولی از این روایت، مشکل‌تر، این روایت است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «يَا سَلْمَانَ لَوْ عَرَضَ عِلْمُكَ عَلَى مِقْدَادٍ لَكَفَرَ يَا مِقْدَادُ لَوْ عَرَضَ عِلْمُكَ عَلَى سَلْمَانَ لَكَفَرَ»^{۲۸}

ترجمه: *روای می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: ای سلمان اگر علم تو بر مقداد عرضه شود، هر آینه کافر می‌شود. ای مقداد، اگر علم تو بر سلمان عرضه شود، هر آینه کافر می‌گردد.*

بر اساس روایت دوم، نه می‌توان سلمان را بالاتر از مقداد دانست و نه مقداد را بالاتر از سلمان و ظاهراً، همان ظرفیت‌های خاص، منظور باشد. و الله اعلم البته مواظب باشید که صوفیه و عرفا از این حدیث برای اثبات ادعاهای عجیب و غریب خود استفاده می‌کنند، یعنی ادعا می‌کنند حرف‌هایشان همان اسراری است که در حد سلمان است و ابوذر از آن بهره ندارد! در حالی که فقط می‌توان از این روایت فهمید که ظرفیت‌ها مختلف است، اما نمی‌توان فهمید که آن معارف خاص که سلمان داشت و بر ابوذر گران بود، فلسفه و عرفان و تصوف است.

جواب ۳: معنی «بطن» قرآن در کتاب «مفاهیم راهبردی منهاج فردوسیان»

۲۸. اختیار معرفة الرجال، کشی، صفحه‌ی ۱۱، سلمان فارسی.

به صورت مفصل بحث شده است. برای دانستن نظر نهایی و جمع‌بندی منهجی از بحث «بطن» قرآن، به کتاب «مفاهیم راهبردی منهج فردوسیان»، نسخه‌ی اول، صفحات ۳۲ تا ۴۱ مراجعه نمایید.

جواب ۴: اصل این مطلب، مورد قبول است ولی توجه داشته باشید که جز موارد اندک، بقیه‌ی معارف دینی، از طریق اصحاب درجه‌ی اول و شاگردان مبرز، به صورت روشن و همسو از ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) صادر شده و به همان صورت به ما رسیده است.

جواب ۵: فشار و خفقان حاکمیت، از یک سو و محدودیت ظرفیت‌ها و پیش‌زمینه‌های فردی، از سوی دیگر، موجب می‌شده تا پاسخ‌هایشان متفاوت باشد. ولی این پاسخ‌های متفاوت، ضرری به مجرای نورانی اصل شریعت نمی‌زده است؛ زیرا توسط شاگردان طراز اول، ثبت و ضبط نمی‌شده تا بنای دین قرار گیرد.

جواب ۶: علم حقیقی که موجب می‌گردد تا انسان، راه خروج از ظلمات نفسانی را بیابد، با تحصیل در مدرسه و مطالعه‌ی کتاب‌ها حاصل نمی‌گردد، هر چند تحصیل علوم دینی، می‌تواند نقش مقدمه‌ای برای افاضه‌ی علم حقیقی از جانب خدای تعالی بر قلب‌های آماده باشد. پس همچنان که نمی‌توان به درس‌خواندن امید داشت که موجب رهانیدن از تاریکی‌ها باشد، نباید به تحصیل علوم دینی بی‌ربط بود، زیرا در موارد فراوان، همین تحصیل علوم دینی، مقدمه‌ی افاضه‌ی علم نورانی شده است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۷: نماد الله

متن نامه:

سلام

انسان وقتی می‌خواهد با کسی حرف بزند و درد دل کند به یک ارتباط دیداری نیاز دارد که تصویری یا نمادی از آن شخص را در ذهن داشته باشد که با توجه به این تصویر، تمرکز ذهن هم صورت می‌گیرد.

حالا ما که خدا را نمی‌توانیم ببینیم؛ ولی من برای اینکه این ارتباط دیداری برایم میسر شود، برای خودم از نماد خطاطی شده اسم «الله» جل جلاله استفاده می‌کنم و این خوشنویسی اسم الله را به صورت قاب نصب کرده‌ام و هر وقت می‌خواهم با خدا حرف بزنم به الله نگاه می‌کنم و متمرکز می‌شوم و با او حرف می‌زنم و جای دیگر هم که این عکس نیست، همین اسم جلاله الله در ذهنم ترسیم می‌شود و رابطه با خدا برقرار می‌کنم. حال این نمادی که ساخته‌ام بت نمی‌شود؟ ایراد شرعی ندارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

باید مواظب باشید اسم پرست و خط پرست نشوید. برای روشن شدن مطلب، چند حدیث نورانی را ذکر می‌کنم و امیدوارم با تدبر در معنای آن، راه درست را بیابید. ترجمه‌ی این روایات، از مرحوم سید جواد مصطفوی با اندکی ویرایش و تصرف است.

روایت اول: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنِ التَّوْحِيدِ فَقُلْتُ أَتَوْهُمْ شَيْئاً؟ فَقَالَ: نَعَمْ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا

مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهَمُّكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَ خِلَافٌ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۸۲، حدیث ۱، بَابُ إِطْلَاقِ الْقَوْلِ بِأَنَّهُ شَيْءٌ)

ترجمه: راوی می‌گوید: از امام باقر (علیه‌السلام) از توحید پرسیدم که می‌توانم خدا را چیزی تصور کنم؟ فرمود: آری، ولی چیزی که حقیقتش درک نمی‌شود و حدی ندارد زیرا هر چیز که در خاطر در آید خدا غیر او باشد، چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکنند، چگونه خاطرها درکش کنند در صورتی که او بر خلاف آنچه تعقل شود و در خاطر نقش بندد می‌باشد، در باره‌ی خدا تنها همین اندازه به خاطر گذرد: «چیزی که حقیقتش درک نشود و حدی ندارد».

مرحوم مصطفوی (مترجم کافی) در شرح این حدیث می‌نویسد: وقتی گوییم زمین چیزی است، آب چیزی است، کوه چیزی است، حقیقت معانی این الفاظ را می‌فهمیم و صورتی از آنها در ذهن ما منتقش است که محدود به حد معینی است، مثلاً حد آب این است که روان باشد؛ اگر جامد شد نامش یخ است نه آب، به خلاف وقتی که گوییم «خدا چیزی است» اولاً باید بدانیم که حقیقت خدا را نمی‌توانیم درک کنیم. ثانیاً ممکن نیست صورتی از خدا در ذهن ما منتقش شود. ثالثاً خدا به حدی محدود نگردد و به همین دلیل، در ذهن در نیابد.

روایت دوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) قَالَ: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِقْبَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ النَّبِيِّ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ

فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأَوْلَيْكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) حَقًّا» وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ «أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا».

(کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۸۷، باب المعبود)

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: کسی که خدا را از روی خیال خود پرستد کافر است، کسی که تنها نام خدا را بدون صاحب نام پرستد کافر است، کسی که نام و صاحب نام را با هم پرستد مشرک است، کسی که صاحب نام را پرستد و با صفاتی که خود را به آن ستوده، نامها را هم بر آن تطبیق کند و دل بدان محکم کند و در نهان و آشکارش به زبان آورد، اینها اصحاب حقیقی امیر المؤمنین (عليه السلام) می باشند. و در حدیث دیگر است: ایشان مؤمنین حقیقی می باشند.

روایت سوم: عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَ اسْتِيقَاقِهَا اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ قَالَ فَقَالَ لِي: «يَا هِشَامُ اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَ الْإِلَهِ يُفْتَضِي مَأْلُوهُأَ وَ الْإِسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى فَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ عَبَدَ اثْنَيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَلِكَ التَّوْحِيدُ أ فَهَمَّتْ يَا هِشَامُ؟» قَالَ: فَقُلْتُ: زِدْنِي. قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْإِسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ كُلُّهَا غَيْرُهُ يَا هِشَامُ الْحَبْرُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَ الْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَ التُّوبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ أ فَهَمَّتْ يَا هِشَامُ فَهَمًّا تَدْفَعُ بِهِ وَ تَنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَ الْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ جَلًّا وَ عَزًّا غَيْرَهُ قُلْتُ نَعَمْ». (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه ۸۷، باب المعبود)

ترجمه: هشام بن حکم گوید از حضرت صادق (عليه السلام) راجع به اسماء

خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟ فرمود: از «الاه» و اله مألوهی (آنکه پرستش کنند) لازم دارد و نام، غیر از صاحب نام است، کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد، کافر است و چیزی نپرستیده، و هر که نام و صاحب نام را پرستد، کافر است و دو چیز پرستیده و هر که صاحب نام را پرستد نه نام را، این یگانه پرستی است، ای هشام فهمیدی؟ عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: خدا را نود و نه نام است، اگر هر نامی همان صاحب نام باشد، باید هر کدام از نامها معبودی باشند، ولی خدا، خود معنایی است که این نامها بر او دلالت کنند و همه، غیر خود او باشند. ای هشام، کلمه‌ی «نان» نامی است برای خوردنی و کلمه‌ی «آب» نامی است برای آشامیدنی و کلمه‌ی «لباس» نامی است برای پوشیدنی و کلمه‌ی «آتش» نامی است برای سوزنده، ای هشام طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدا چیز دیگری پرستند پیروز شوی؟ عرض کردم آری.

روایت چهارم: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَوْ قُلْتُ لَهُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِذَاكَ نَعْبُدُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ قَالَ فَقَالَ: «إِنَّ مِنْ عَبْدِ الْأَسْمِ دُونَ الْمُسَمَّى بِالْأَسْمَاءِ أَشْرَكَ وَ كَفَرَ وَ جَحَدَ وَ لَمْ يَعْْبُدْ شَيْئاً بَلِ اعْبُدِ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ الْمُسَمَّى بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ دُونَ الْأَسْمَاءِ إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ». (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۷، باب المعبود)

ترجمه: ابن ابی نجران گوید: به امام باقر (عليه السلام) نوشتم، یا به صورت زبانی عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، ما می‌توانیم بخشنده‌ی مهربان یگانه‌ی یکتای بی‌نیاز را پرستش کنیم؟ فرمود: هر که تنها نام را بدون آن

کسی که بدان نامیده شده پرستد، مشرک و کافر و منکر است و چیزی نپرستیده، بلکه خدای یگانه‌ی یکتای بی‌نیازی را که به این نام‌ها نامیده شده، پرستش کن نه خودِ نام‌ها را؛ زیرا نام‌ها صفاتی هستند که خدا، خود را به آنها ستوده است.

نتیجه: سعی کنید در هنگام توجه به خدای تبارک و تعالی، بر خدایی که با نام‌های فوق خوانده می‌شود، ولی حقیقتش غیر از آن است، تمرکز نمایید که البته در ابتدای امر، قدری مشکل به نظر می‌رسد ولی با استمداد از خودش، آسان می‌گردد. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۸: تبرک و بوسیدن

متن نامه:

با سلام

۱. تبرک با غبار ضریح امام رضا (علیه‌السلام) در نظر شما چه حکمی دارد؟
۲. آیا بوسیدن ضریح امام حدیث دارد؟ اگر حدیث نداریم، چرا همه علما میبوسن و منع هم نمیکنن بلکه تشویق هم میکنند؟
۳. آیا بوسیدن قرآن حدیث دارد؟ اگر حدیث نداریم، پس چرا علما میبوسن حتی وهابی‌ها با اینهمه دشمنی با شیعه، منکر تبرک و بوسیدن قرآن نیستن!

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: اگر منظور از تبرک، خوردن باشد، خوردن هر خاک و غبار غلیظی غیر از مرقد مطهر امام حسین (علیه السلام)، حرام است. ولی اگر منظور از تبرک، دست به آن کشیدن یا به اعضا مالیدن باشد، بدون قصد ورود، اشکال ندارد.

جواب ۲: بوسیدن ضریح، حدیث ندارد ولی از آنجا که بوسیدن در عرف جامعه، نوعی ابراز علاقه و ارادت محسوب می‌شود، بدون قصد ورود، اشکال ندارد.

جواب ۳: بوسیدن قرآن نیز حدیث ندارد و اگر بدون قصد ورود و برای ابراز احترام و علاقه باشد، اشکال ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۴۹۹: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

سلام

در کتاب «عرفان اسلامی» روایتی دیدم که رابطه علم و حکمت و عرفان را به خوبی روشن می‌سازد و عارفان را به روشنی، نجات‌یافتگان دریای متلاطم

دنیا می‌شمارد، نظر شما در مورد این حدیث شریف چیست؟
عن الامام العارفين على (ع): «العلم نهر و الحكمة بحر و العلماء حول النهر
يطوفون و الحكماء وسط البحر يغوصون و العارفون فى سفن النجاة
يسیرون» ترجمه: امام عارفان على (ع) می‌فرماید: علم (مانند) نهر است و
حکمت (مانند) دریا و دانشمندان پیرامون نهر (علم) طواف می‌کنند و
حکیمان در وسط دریا (حکمت) غواصی می‌کنند و عارفان (اهل معرفت و
شناخت) در کشتی نجات، سیر می‌کنند.
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

روش ما در تبیین روایات، این است که نخست از حدیث بودن آن مطمئن
می‌شویم تا دچار «سر بی‌صاحب تراشیدن» نگردیم. این کلام که به امیر
المؤمنین (علیه‌السلام) نسبت می‌دهند، در هیچ‌یک از منابع معتبر شیعه و
عامه نیامده است. تنها منبعی که برایش یافتیم، کتاب «المستطرف فی کلِّ
فِنٍ مستظرف» اثر «شهاب‌الدین محمد بن أحمد أبی الفتح الأبخیهی»
(۷۹۰ - ۸۵۲ هـ . ق) است. این کتاب، نه تنها از منابع معتبر حدیثی شیعه

نیست بلکه از منابع ضعیف حدیث عامه هم محسوب نمی‌شود!
پس استشهد به این سخن، از اساس اشتباه است و کسانی که با ادبیات
غالب بر روایات ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) آشنا هستند، به روشنی
می‌فهمند که این سخن، نمی‌تواند از امیر بیان (علیه‌السلام) باشد.

جا دارد بر برخی آقایان محترم که خودشان را عالم شیعی می‌شمارند؛ ولی
در نشر و بسط مباحث عرفانی، از چنین روایت‌های بی‌اساسی استفاده

می‌کنند، تأسف بخوریم.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۰: حقیقه الشیعه

متن نامه:

با سلام

با توجه به این که شما ضد صوفیه هستید، نظرتان در مورد کتاب حقیقه الشیعه و انتسابش به مقدس اردبیلی و احادیثی که در ردّ صوفیه آورده، چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

مبارزه با صوفیه - که همچون کرم‌هایی از درون، به اعتقادات مسلمین افتاده‌اند - باید با دلایل محکم و روشن باشد و استفاده از هر چیزی که بتوان از آن دستاویزی ساخت، هر چند ضعیف و مخدوش، درست نیست. به عبارت ساده، به خاطر این که با صوفیه مخالفیم، نباید هر چیز که به دستمان رسید را به سمت آنان پرتاب کنیم. مع الاسف این نحوه برخورد را در برخی کتاب‌ها و پایگاه‌های اینترنتی‌ای که علیه فرقه‌ها و صوفیه کار می‌کنند، شاهد هستیم. به این معنی که از هر چیزی که بتوانند آنان را بد

جلوه دهند، استفاده می‌کنند، غافل از این که گاهی اوقات این سؤال پیش می‌آید که اگر این امر، عیب است، لابد برای همه عیب است نه فقط برای صوفی بدبخت و نمی‌شود کاری را بر دیگران عیب بشماریم در حالی که بزرگان خودمان به آن مبتلا هستند. بعد از این مقدمه، به بررسی کتاب «حديقة الشیعة» می‌پردازیم.

کتاب «حديقة الشیعة»، سه اشکال پی در پی دارد که موجب شده آن را از ابزاری منصفانه و قوی برای مبارزه یا صوفیه بیاندازد. این سه اشکال عبارتند از:

اشکال اول: انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی (ره) است. بر طبق تحقیقات برخی محققان که همراه با ارائه‌ی شواهد و مدارک قانع‌کننده است، این کتاب، تألیف میرمعزالدین اردستانی است و نام اصلی آن، «کاشف الحق» می‌باشد ولی به جهت جایگاه بلند مقدس اردبیلی (ره) در جامعه‌ی آن زمان، بعد از تغییراتی که در متن کتاب دادند، به نام ایشان مشهور کردند. البته بخش انکار صوفیه در «کاشف الحق» هم نیست و توسط شخص یا اشخاصی ناشناسی به حذیقة الشیعة افزوده شده است.

اشکالاتی که در متن آن آمده، نیز انتساب آن به مقدس اردبیلی (ره) را بعید می‌سازد. احادیث سستی که در این اثر دیده می‌شود، با شیوه‌ی مقدس اردبیلی (ره) در آثاری مانند «مجمع الفائدة و البرهان» ناسازگار است. وقتی می‌بینیم در این کتاب، روایت محمد بن سنان، صحیح شمرده شده و افسانه‌ی جزیره‌ی خضراء پذیرفته می‌شود، در می‌مانیم که چگونه شخص تیزنگری چون مقدس اردبیلی (ره)، که به همه‌چیز با دقت می‌نگرد و در هر مسأله‌ای عالمانه ورود می‌کند و روایات بعضی از رجال حدیث، که دیگران

قبول کرده‌اند را سست و بی‌پایه می‌شمارد، خودش در این ورطه گرفتار آمده و حکایت‌ها و روایت‌های بی‌پایه را پذیرفته و نشر داده و به افسانه‌ها، مَهر قبول زده است.

اشکال دوم: به فرض این که از اشکال اول به هر نحوی خلاص شویم و این کتاب را از آثار مقدس اردبیلی (ره) بشماریم، اشکال بعدی رخ می‌نماید. اشکال دوم این است که این کتاب در قرن دهم یا یازدهم هجری قمری تألیف شده و کتاب‌های قرن ششم هجری به بعد، کتاب واسطه شمرده می‌شود یعنی باید حدیث خود را از کتاب‌های قبل از قرن ششم آدرس بدهند. اگر کتابی حدیثی در قرون بعد از قرن ششم تألیف شده باشد ولی احادیثش در مجامع روایی قبل از قرن ششم نباشد، به آن احادیث اعتنا نمی‌شود.

روایاتی که در ردّ صوفی‌گرایی و فلسفه در این اثر گرد آمده، در هیچ یک از منابع پیشین وجود ندارد و حدیقة الشیعة نخستین منبع است و تمام کتاب‌های بعدی، از آن گرفته‌اند. این اشکال، از اشکال اول، سخت‌تر است و ضربه‌ای که به ارزش این کتاب برای استناد در مقابل صوفیه می‌زند، بسیار سنگین‌تر از اشکال اول است.

اشکال سوم: در دلالت لفظ «صوفی» است. به این معنی که منظور از «صوفی» در این احادیث، آیا هر کسی است که خود را به لفظ «صوفی» می‌خواند یا فقط منحصر به صوفیه‌ی آن زمان است که ناصبی بوده و به روشنی، نه‌ری آلوده در مقابل چشمه‌سار زلال معارف اهل بیت طاهرین (علیهم‌السلام) جاری می‌ساختند؟!

در این شکی نیست که افرادی مانند حسن بصری، سفیان ثوری، فضیل

عیاض، حسین بن منصور حلاج و ابویزید بسطامی، راهزنانی بودند که بر راه معارف الهیه کمین کرده و موجب گمراهی گروهی می‌شدند؛ لذا این احتمال هست که روایات شریفه، در رد و مذمت این افراد و پیروانشان صادر شده باشد؛ اما شامل افرادی مانند صوفیه‌ی سلطان‌علیشاهی (گنابادی)، صفی‌علیشاهی، کوثرعلیشاهی، مطهرعلیشاهی و نظایر اینها که خود را شیعه‌ی دوازده‌امامی می‌شمارند، نگردد.

بر طبق قاعده‌ی «اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال» در چنین موقعی، نمی‌توان به قطع و یقین، یک طرف را اثبات کرده و طرف دیگر را منتفی دانست. پس اشکال سوم بر بخش انکار صوفیه در کتاب «حديقة الشیعة» این است که معلوم نیست منظور از «صوفی» به طور دقیق، چه کسی است؟ آیا منظور ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام)، ناصبی‌هایی هستند که نام خود را «صوفی» گذاشته و به این نام مشهور شده‌اند یا منظورشان اعم است و امروزه شامل صوفیان شیعه، هر چند از محبان خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) باشند نیز می‌گردد.

بعد از این سه اشکال اساسی و پی در پی، استدلال به روایات کتاب «حديقة الشیعة» پاسخگو نیست و نمی‌تواند حربه‌ی محکمی بر پیکره‌ی تصوف باشد. راهی که ما در پیش گرفتیم و بسیار خوب نتیجه داد، این بود که به جای حمله به «صوفی»، شاخص‌های «تصوف» را مشخص کنیم، سپس هر شخصی، در هر منصب و لباسی که آن شاخص‌ها را داشت، به همان اندازه «صوفی» بشماریم. «صوفی» در اصطلاح ما، به معنی «منحرف از تشیع ناب» است.

وقتی شاخص‌های صوفی مشخص گردید، برخی منبری‌های مشهور را

یافتیم که بعضی از این شاخص‌ها را داشتند! برخی از روحانیون محترم در بطن حوزه‌ی علمیه‌ی قم را یافتیم که بعضی از این شاخص‌ها را داشتند! برخی از مدیران ارشد حکومت را یافتیم که بعضی از این شاخص‌ها را داشتند! حتی برخی مراجع معظم تقلید را یافتیم که بعضی از این شاخص‌ها را داشتند!

سپس کمر به حذف اعتقادات انحرافی و اعمال اختراعی - که به اختصار به آن «صوفیه» می‌گوییم - بستیم و از اینجا بود که با زمین و زمان درگیر شدیم. وقتی تصمیم گرفتیم به جای «صوفی» بدبخت، با «تفکرات صوفیانه» مبارزه کنیم، فهمیدیم که فقط «خانقاه» آلوده نیست بلکه بعضی «هیأت‌ها» و «مسجد‌ها» هم به «تفکرات صوفیانه» آلوده است. فهمیدیم که فقط ذهن آن مردک سبیل‌بلند آلوده نیست، بلکه ذهن بعضی صاحبان رساله‌ی توضیح المسائل هم به «تفکرات صوفیانه» آلوده است.

این نگرش، منجر شد که جنس مبارزه‌ی ما با صوفیه، با جنس مبارزه‌ی دیگران با صوفیه، فرق اساسی پیدا کند. به این دلیل است که تحرکات ضدصوفیانه‌ی ما با مبارزات تمام کتاب‌ها و پایگاه‌های اینترنتی ضدصوفیه، متفاوت است. آنان فرد مشخصی را مانند مترسک در جایی می‌کارند و به او سنگ می‌زنند ولی ما، تفکر انحرافی یا عمل اختراعی را می‌کاریم و به آن سنگ می‌زنیم. به همین دلیل است که صدر و ذیل حوزه و حاکمیت از آنان حمایت می‌کند، ولی به نحوه‌ی مبارزه‌ی ما، روی خوش نشان نمی‌دهد؛ چون طیف وسیعی از خودی‌ها را شامل شده و مایه‌ی آزرده‌گی خاطرشان گردیده است.

امید است خدای تعالی ما را در راه رضای خودش استوار بدارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۰۱: گذشت

متن نامه:

سلام

وقتی کسی به انسان ظلمی و یا جفایی می‌کند انسان بعضاً با او درگیر نمی‌شود و جوابش را نمی‌دهد اما می‌گوید واگذارم کردم به خدا همین و سریع از بحث و درگیری خارج می‌شود و می‌گوید خدا و قیامت هم هست به جایش آنجا حساب می‌کنم. این یک نوع برخورد با کسی که حقت را خورده یا به تو ظلم کرده.

اما نوع برخوردی دیگر را مشاهده کردم جریان فردی که به مالک اشتر آب دهان انداخت، حال اگر ما برای کسی که در حقمان ظلم کرده برویم دعا و استغفار کنیم اینجا تکلیف چه می‌شود مثلاً ما دلمان خوش است اگر فلانی به ما ظلم کرده ما هم برخورد نمی‌کنیم به جایش قیامت چیزی پاداش به ما می‌دهند حال اگر برایش دعا و استغفار کنیم دیگه مدعی نخواهیم بود که قیامت چیزی به ما بدهند اینجا تکلیف اون ظلمی که به ما روا شده چه

می‌شود چه جور جبران می‌شود چه کسی جبران می‌کند

حال قسم اول بهتر است که واگذار کنیم به خدا و روز قیامت باهاش حساب کنیم یا قسم دوم که عفو کنیم یا دعایش کنیم کدام برای ما سودبخش‌تر

است؟ سود اخروی کدام قسم بیشتر است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب، به چند نکته توجه فرمایید:

نکته‌ی اول: حکایت رفتار جناب مالک اشتر (ره)، تاریخ است و حدیث معتبر نیست و اثبات درستی‌اش نیازمند تحقیق تاریخی است. البته برای ادامه‌ی بحث، ما این داستان را راست می‌شماریم و بنا بر این می‌گذاریم که راست است و اتفاق افتاده است.

نکته‌ی دوم: برخورد اول، یعنی سکوت و واگذار کردن به خدای تعالی، برخورد اسلامی و توصیه‌شده است و هر کسی با اندکی تلاش و مبارزه با نفس و کنترل غضب، می‌تواند به آن دست یابد.

نکته‌ی سوم: به خاطر ندارم برای برخورد دوم، یعنی نمازخواندن و طلب آمرزش کردن برای کسی که به شما توهین یا ظلم کرده، توصیه‌ی شرعی‌ای شده باشد. اگر توصیه‌ای در آیات یا روایات معتبر وارد شده باشد که به صورت روشن و صریح، ما را امر کند به چنین رفتاری، می‌توان چنین رفتاری را مستحب شمرد.

نکته‌ی چهارم: شاید آنچه از جناب مالک اشتر گزارش شده، حالی بوده که خود را در آن حال، کوچک‌تر از مدعی شدن می‌دیده است. «حال» می‌آید و می‌رود و نباید انتظار داشت کسی که در یک برهه از زمان و در یک حال خاص، اقدام به عملی کرده، همیشه و در همه‌ی زمان‌ها، همان واکنش را نشان دهد. پس اگر رفتاری غیر از این رفتار از جناب مالک شنیدید، تعجب

نکنید و تضادی در میان این رفتارها نبینید.
نکته‌ی پنجم: آنچه از جناب مالک اشتر (ره) گزارش شده، فعل غیر معصوم است و با توجه به این که در نزد اصولیین، فعل معصوم (علیه‌السلام) دلالت بر استحباب نمی‌کند، فعل غیر معصوم، جای خود دارد و به هیچ وجه نمی‌تواند مبنای عمل قرار گیرد.

نکته‌ی ششم: زمانی می‌توانیم به مقایسه بنشینیم که دو طرف، ثابت و معتبر باشد؛ ولی در سؤال شما، یک طرف با آیات و روایات معتبر، ثابت است ولی طرف دیگر، نیازمند اثبات است. لذا نمی‌توان بینشان مقایسه کرد که کدام روش، سودبخش‌تر بوده و سود اخروی بیشتری دارد.

نتیجه‌ی کلام: اگر آیه یا روایتی باشد که عمل جناب مالک را توصیه کرده باشد، می‌توان این نحوه عمل کردن را مستحب شمرد و الا، مستحب شرعی نیست و نمی‌توان به استناد فعل غیر معصوم، مستحب شرعی ثابت نمود. و تا زمانی که نتوان آن را مستحب دانست، نمی‌توان بین دو نحوه رفتار، مقایسه نمود و بهتر و بافضیلت‌ترش را مشخص کرد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۲: اهمیت کیفیت یا کمیت

متن نامه:

با سلام

در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، کیفیت عبادت مهم است یا کمیت آن؟ یعنی سیر تکاملی منهجی بر کیفیت عبادت بنا نهاده می‌شود یا بر کمیت عبادت؟

متشکرم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نخست باید دو کلمه‌ی «کمیت» و «کیفیت» را به روشنی معنی کنیم. کمیت بنا بر آنچه در لغتنامه‌ها معنی شده، به معنی «اندازه» و «مقدار» است؛ و کیفیت، به معنی «صفت»، «حالت»، «چگونگی کسی یا چیزی» است ولی به مجاز، در «میزان مرغوب بودن» استفاده می‌شود. پس ادامه‌ی سخن را با «کمیت» به معنی تعداد و «کیفیت» به معنی ارزشمند بودن ادامه می‌دهیم. اموری که در کیفیت‌دادن به عبادت، نقش مثبت دارند، عبارتند از:

۱ - اصلاح اعتقادات: اگر کسی مشغول به عبادت شود در حالی که اعتقادات درستی نداشته باشد، آن عبادت، عبادت باارزشی نخواهد بود و موجب نجات او نخواهد گردید. نمونه‌ی بارز عبادت بی‌کیفیت در نزد شیعیان، عبادت‌های عامه است که بدون داشتن ولایت دوازده‌جانشین برحق رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، بر کمیت عبادتشان می‌افزایند و این افزودن بر کمیت عبادت، نتیجه‌ای جز خستگی برایشان ندارد. در روایت شریف از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا لَقِيَ اللَّهَ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ لَمْ يَأْتِ بِوَلَايَةِ أُولِي الْأَمْرِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا

عَدَلًا ۲۹

ترجمه: قسم به آن کسی که مرا بحق به پیامبری مبعوث کرد، اگر مردی خداوند را با اعمال هفتاد پیامبر ملاقات کند ولی ولایت اولی الامر از ما اهل بیت نداشته باشد، خدای تعالی هیچ چیزی از او نخواهد پذیرفت.

همچنین امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَهُ عَيْرٌ مَقْبُولٌ وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ»^{۳۰}

ترجمه: هر کس بخواد به خدای عز و جل با عبادتی که خود را در آن به زحمت انداخته نزدیک سازد در حالی که امامی از سوی خدا نداشته باشد، تلاشش مورد قبول نیست و او گمراهی سرگردان است و خدای تعالی کارهایش را دشمن می‌دارد.

۲ - کسب ملکه‌ی تقوا: یکی از اموری که تصریح قرآن کریم، مایه‌ی قبول

عبادت است، تقواست. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^{۳۱}

ترجمه: خدا فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد.

شاید اینطور گمان شود کسانی که گناهای (بویژه گناهان کبیره) مرتکب می‌شوند و از سوی دیگر، عباداتی انجام می‌دهند، آن عبادت‌ها، از کیفیت لازم برخوردار نبوده و نجات‌دهنده نخواهد بود؛ اما در این آیه، سخن درباره‌ی

۲۹. (امالی، شیخ مفید، صفحه‌ی ۱۱۵)

۳۰. (کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۳، باب معرفة الإمام و الرد إليه)

۳۱. (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷)

«الذین یتقون» یعنی کسانی که از گناهان پرهیز می‌کنند، نیست؛ بلکه سخن از «متقین» یعنی پرهیزکاران است. فرق پرهیزکار با کسی که پرهیزکاری می‌کند، در این است که پرهیزکار، حالتی در درون خود دارد که او را از انجام گناهان - هر چند زمینه‌اش به آسانی فراهم شده باشد - باز می‌دارد. به عنوان مثال، کسی که در زندان است و دسترسی به آب و غذا ندارد، روزه‌دار نیست بلکه روزه‌دار کسی است که با اختیار خود، در خانه‌ای که تنهاست و هیچکس مزاحمش نیست و آب گوارا و انواع خوراکی‌های لذیذ موجود است، برای کسب رضای حق تعالی، خوردن و نوشیدن در فاصله‌ی اذان صبح تا اذان مغرب را ترک می‌کند. پس یکی دیگر از اموری که موجب کیفیت یافتن عبادات می‌شود، داشتنِ ملکه‌ی تقواست. یعنی قوه‌ای که از درون، انسان را از انجام حرام‌ها (بویژه گناهان کبیره) باز بدارد.

افزودن بر کمیت عبادات، در صورت آماده بودن دل برای ارتکاب گناه در صورت فراهم شدن زمینه‌ی آن، مطلوب نیست. به عبارت ساده، این که دل انسان خواهان گناه باشد و هر گاه زمینه‌اش فراهم شد، با سر به گناه وارد شود، مانع از ارزشمند شدن عبادات می‌گردد. باید نخست بر ترک گناهان تا آنجا که ریشه‌اش از دل برکنده شود، تلاش کرد و پس از پیروزی در این میدان، به افزودن بر کمیت عبادات پرداخت.

۳ - اخلاص: از جمله اموری که موجب کیفیت یافتن عبادات می‌شود، اخلاص است. اخلاص به معنی خالص کردن نیت برای پاداش‌های اخروی است و در مقابل آن، ریا و سمعه قرار دارد که به معنی آلوده کردن نیت به اغراض دنیوی می‌باشد. پس کسی که بر کمیت عباداتش بیافزاید، ولی هدفش رهیدن از جهنم یا رسیدن به درجات عالی‌هی بهشت نباشد و فقط، چیزهای

دنیوی مانند احترام، عزت یا ریاست بر مردم را در نظر بگیرد، کمیت عبادتش، نجات بخش او نخواهد بود.

به عبارت دیگر، هر مقدار که انسان بتواند نیتش را بیشتر برای رسیدن به خوبی‌ها و راحتی‌های بعد از مرگ متمرکز نماید، عباداتش ارزش بیشتری خواهد یافت.

۴ - حضور قلب: یکی دیگر از اموری که موجب کیفیت یافتن نماز و دعا می‌شود. در روایات متعدد، ارزش حضور قلب، بیان شده است که از آن جمله است:

● سند ①: عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام): «إِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ»^{۳۲}

ترجمه: همانا برای بنده از نمازش، آن مقدار است که با قلبش به آن روی کرده باشد.

● سند ②: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): «إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَلَاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا»^{۳۳}

ترجمه: همانا نمازی از بنده‌ای قبول نمی‌شود مگر آن مقدار که با اقبال قلب خوانده باشد.

● سند ③: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «عَلَيْكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّمَا يُحْسَبُ لَكَ مِنْهَا مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِكَ»^{۳۴}

۳۲. (خصال، شیخ صدوق، جلد ۲، صفحه ۶۱۳، علم امیر المؤمنین علیه السلام أصحابه فی مجلس واحد أربعمائة باب مما يصلح للمسلم فی دینه و دنیا)

۳۳. (تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۳۴۲، باب ۱۶: باب أحكام السهو)

۳۴. (علل الشرائع، جلد ۲، صفحه ۳۵۸، باب ۷۴: علة الإقبال على الصلاة)

ترجمه: بر تو باید به اقبال در نمازت. همانا برای تو از آن، مقداری که با حضور قلب خوانده‌ای حساب می‌شود.

● سند (۴): عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا» ۳۵

ترجمه: همانا برای تو از نمازت آن مقدار است که با حضور قلب خوانده باشی.

افزودن بر کمیت نماز و دعا در صورتی که بدون حضور قلب باشد، بهره‌ی مثبتی در رساندن انسان به درجات عالیه ندارد. لذا لازم است نماز، با حضور قلب و توجه به معانی آن خوانده شود. کسانی که گمان می‌کنند زیاد نماز خواندن، هر چند بدون توجه بوده و خیالشان در غیر نماز باشد، اثر مثبتی در تکامل آنان دارد، باید متوجه گردند که بهره‌ی کامل از این نمازها، در صورتی است که همراه با حضور قلب باشد.

تمام اموری که به عنوان «کیفیت‌دهنده» به عبادات نام بردیم، امور جوانحی است و قابل دیدن و شمردن نمی‌باشد و فقط خود فرد است که می‌تواند در باره‌ی میزان آن، قضاوت درستی داشته باشد.

پس از فراغت از تعریف کیفیت و مصادیق آن، به بحث کمیت می‌پردازیم. بخش دیگر تکامل، امور جوارحی است. امور جوارحی، کارهایی است که با کمک اعضاء و جوارح انجام می‌شود و قابل دیدن و شمردن می‌باشد.

در حقیقت، «توجه به کمیت» و «توجه به کیفیت»، دو بال برای پرواز در میدان تکامل است. نه می‌توان به بهانه‌ی کیفیت از کمیت کاست؛ بلکه باید روز به روز و بر طبق برنامه، بر کمیت افزود؛ و نه می‌توان به بهانه‌ی افزودن

۳۵. (کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۶۳، باب ما یقبل من صلاة الساهی)

بر کمیت، از بهبود کیفیت غافل گردید.

بهبود کمیت، به معنی افزودن مراعات قوانین یک طبقه بر قوانین قبلی است. یعنی اگر در طبقه‌ای، فلان مقدار از قوانین را مراعات می‌کرده، ارتقای کمیت، مراعات قوانین طبقه‌ی بعدی است. مثلاً کسی که مقید به انجام نمازهای واجب بوده، باید در جایی از مسیر، خود را مقید به خواندن نوافل یومیه نیز بنماید.

یا اگر روزی چند آیه از قرآن تلاوت می‌کرده، در مرحله‌ی بعد، هر مقدار که می‌تواند قرآن بخواند تا به دستور صریح قرآن کریم عمل کرده باشد که می‌فرماید:

﴿فَأَقْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^{۳۶}

ترجمه: هر چه می‌توانید قرآن بخوانید.

یا مثلاً کسی که مقید بوده تمام ماه رمضان را روزه بگیرد، برای بهبود کمیت، به جایی خواهد رسید که سه روز روزه در ماه را نیز مراعات نماید. همچنین ذکرهای رکوع و سجده را بیشتر بگوید یا دعای قنوت را بیشتر کند و مانند اینها.

جمع‌بندی: غیر از چهار مطلبی که به عنوان کیفیت برشمردیم (اصلاح اعتقادات، کسب ملکه‌ی تقوا، اخلاص و حضور قلب) بقیه‌ی پیشرفت‌ها بر پایه‌ی کمیت است. یعنی منهاجی باید بر تعداد عباداتش بیافزاید تا جایی که به حدّ مطلوب شارع مقدس برسد.

البته افزودن بر کمیت عبادات، مسیر و برنامه‌ی خاصی دارد که برای اصحاب منهج فردوسیان روشن است و دیگران نیز می‌توانند با قدم نهادن در این

۳۶. (سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲۰)

مسیر روشن، گام‌های بلندی در مسیر تکامل و خودسازی بردارند. ان شاء
الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۳: ازدواج

متن نامه:

سلام حاج آقا

بیخشید می‌خواستم چند دقیقه وقت شما رو بگیرم. دختری هستم که حدود ۲۴ سال سن دارم. تو خانواده‌ای زندگی می‌کنم که از زمانی که چشمم به این دنیا افتاده پدر و مادرم با هم اختلاف داشتن و مدام جنگ و دعوا بوده. برادری دارم که که مدام در حال پول قرض کردن از مردم و هر بار با دروغ‌هایی که سرهم می‌کنه از مردم پول می‌گیره و پس نمی‌ده. سر هیچ کاریم نمیره و بارها قصد تجاوز به ما داشته و کارهای دیگه‌ای کرده که ... من خیلی سختی کشیدم تو خانواده همه از من خیلی توقع دارن از همه لحاظ طوری که دیگه بریدم. وقتیم که خواستگار برام میاد چون یکی از خواهرام یک سال از من بزرگتره قیامت به پا میشه درحالیکه وقتی خواستگار برایش میامد حتی اجازه نمیداد خواستگاری پا توی خانه بذاره حالام دیگه خواستگاری نداره ولی با داد و بیداد نمیداره منم ازدواج کنم حتی خانواده رو تهدید میکنه اگه این زودتر از من ازدواج کنه من خودم رو میکشم

و خیلی مشکلات بیشتر از این دارم طوری که حتی دیگه اعتمادم رو نسبت به خدا از دست دادم. همش میگم خدایا تو می بینی و هیچ کاری نمیکنی. من شاگرد یکی از بزرگان که شاگرد بزرگایی مثل آیت الله بهجت، حاج اسماعیل دولابی و خیلی های دیگه بوده بودم ولی حالا ترک کردم و حتی بعضی وقتا راحت گناه می کنم، خیلی از زندگی خسته شدم.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این طور مشکلات، نیاز به مشاوره‌ی حضوری با مشاور خانواده دارد که بنده، نه مشاور خانواده هستم و نه فرصت مشاوره‌ی حضوری دارم. مشاوره‌ی مکاتباتی هم کفایت نمی کند؛ مثلاً از نوشته‌ی شما معلوم نمی شود شما خیلی خوب هستید که همه‌ی خانواده از شما توقع دارند یا طوری بار آمده‌اید که توقع‌های معمولی را «خیلی» می شمارید.

فقط می توانم به صورت کلی، چند توصیه داشته باشم. امید است با به کارگیری همین چند توصیه، حد اقل بخشی از مشکلاتتان مرتفع گردد. ان شاء الله

۱. گناه کردن، در همه حال بد است. گناه کردن، شادی و غم نمی شناسد؛ بلکه در هر حالی بد است. گناه کردن، موفقیت و ناکامی نمی شناسد؛ بلکه در هر حالی مذموم است. پس مراقب باشید که شیطان با بهانه‌های مختلف، گناه را در نظرتان کوچک جلوه ندهد که روسیاه دنیا و آخرت خواهید شد.

۲. با خواهرتان به نرمی گفتگو کنید و ایشان را توجیه نمایید تا از آمدن خواستگار برای شما، ممانعت نکند. به ایشان بگویید که این رفتارها که

موجب آزار شما می‌شود، قطع رحم است و کسی که قطع رحم کند، علاوه بر این که عمرش در دنیا کوتاه می‌شود، در آخرت، بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید.

۳. خدای تعالی چون «رب» به معنی تربیت‌کننده است، تمام آنچه می‌دهد و تمام آنچه می‌گیرد، به هدف تربیت انسان است. پس به آنچه خارج از اراده‌ی شماست - هر چند خلاف میلان باشد - رضایت بدهید و بدانید که روزی همان محدودیت، با عنایات الهی، به پله‌هایی برای جهش و ترقی‌تان تبدیل خواهد گردید.

۴. اگر نام و نام پدرتان را ارسال کنید، این کمترین در مواقع استجاب دعا، برای حل مشکلاتتان دعا خواهم کرد و امید است خدایی که دعاها را مستجاب می‌کند، خط بطلان بر دعای گوشه‌نشینان نکشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۴: اعتبارسنجی روایات

متن نامه:

سلام بر شما

در عکس‌نوشته‌ای که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده، چنین نوشته شده است: حضرت آیت الله مجتهدی تهرانی (رحمة الله علیه): «این را یادگیری از من داشته باشید، اقامه که می‌گویید، قبل از گفتن الله اکبر، یک سلام به امام

حسین (علیه‌السلام) بدهید. این نمازتان خیلی عالی می‌شود. صلی الله علیک یا ابا عبد الله یا السلام علیک یا ابا عبد الله» (بدیع الحکمه، ۳۴/۲۰)
لطفاً جایگاه سلام دادن بر امام حسین (علیه‌السلام) قبل از نماز را بر مبنای منهج فردوسیان، روشن فرمایید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

کسی می‌تواند ادعا کند که انجام فلان کار، موجب می‌شود که «نمازتان خیلی عالی می‌شود» که اتصال به وحی داشته باشد. پیامبر، از طریق فرشته‌ی وحی، متصل به وحی است و علوم غیبی و برنامه‌ی زندگی بشر را از جانب خدای تعالی دریافت می‌نماید. امام معصوم، از طریق علم وراثتی به پیامبر وصل است. به عبارت دیگر، وقتی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مطلبی می‌فرمودند، با تکیه بر علوم و معارفی بود که جبرئیل امین (علیه‌السلام) بر ایشان نازل می‌کرد. ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) نیز تمام مطالب و معارفشان را به صورت میراث مکتوب و شفاهی و نوری از امام قبل از خود دریافت کرده‌اند تا می‌رسد به امیر المؤمنین (علیه‌السلام) و آن حضرت نیز تمام علمشان را از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دریافت کرده‌اند و با واسطه‌ی پیامبر خدا، به وحی متصل هستند.

مثلاً وقتی امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: عطر زدن موجب می‌شود ثواب نماز، هفتاد برابر شود، بر طبق اعتقادات ما، این مطلب از پدرشان از پدر بزرگشان از پدر بزرگشان تا می‌رسد به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و از جبرئیل و خدای تعالی است. در روایت شریف آمده است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُمَانَ وَغَيْرِهِ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (كافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحہ ۵۳، بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَ الْوَضْعِ وَ فَضْلِ الْكِتَابَةِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ)

ترجمه: جمعی از اصحاب گفتند: از امام صادق (عليه السلام) شنیدیم که فرمودند: حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث پدر بزرگم است و حدیث پدر بزرگم، حدیث حسین (عليه السلام) و حدیث حسین (عليه السلام)، حدیث حسن (عليه السلام) و حدیث حسن (عليه السلام)، حدیث امیر المؤمنین (عليه السلام) و حدیث امیر المؤمنین (عليه السلام)، حدیث رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) و حدیث رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)، سخن خدای عز و جل است.

در مرام منهجی ما، کسی که در غیر این سلسله‌ی نورانی قرار داشته باشد و ادعا کند که انجام فلان کار یا ترک فلان کار، موجب عالی شدن نماز یا سایر اعمال عبادی می‌گردد، قابل اعتنا و اعتماد نیست. چگونه کسی که اطلاعی از پشت پرده‌ی عالم هستی ندارد، می‌تواند رابطه‌ی اعمال را کشف کرده و از تأثیر و تأثرات آن خبر دهد؟!

این عمل، یعنی چسباندن چیزهایی که از دین نیست به دین، همان «دین‌تراشی» است که بارها اصحاب منهج فردوسیان را از کسانی که گرفتار بیماری «دین‌تراشی» هستند، برحذر داشته‌ایم. البته لازم به ذکر است که این کار،

«دین‌تراشی» هست ولی شخص محترمی مانند مرحوم مجتهدی (ره) «دین‌تراش» خطاب نمی‌شود؛ زیرا «دین‌تراش» به کسی می‌گویند که دینی را از پایه بسازد و به جامعه عرضه کند، مانند «علیمحمد شیرازی» و «حسینعلی نوری» (لعنة الله علیهما الی یوم القيامة) که به ترتیب، بابت و بهائیت را اختراع کردند. به عبارت ساده، به کسی که یک سیگار می‌کشد، می‌توان گفت: «سیگار کشید» ولی نمی‌توان گفت: «سیگاری»؛ همچنین به کسی که آموزه‌ی دینی‌ای از ذوقیات خودش می‌سازد، می‌توان گفت: «در همین مورد محدود، دین‌تراشی کرد» اما نمی‌توان گفت: «فلانی دین‌تراش است». تقاضا دارم اصحاب منهج فردوسیان، این نکته‌ی ظریف را مدّ نظر داشته باشند تا حق کسی ضایع نشود. نتیجه‌ی کلام: این عمل، سندی در آیات و روایات ندارد، لذا سلام دادن به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) قبل از نماز، اگر به قصد ورود باشد، حرام و بدعت است و اگر به قصد ورود نباشد، کاری ذوقی است و شاید برای بعضی افراد، حال خوشی در پی داشته باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۵: طلاکاری حرم‌ها

متن نامه:

حضرت حجة الاسلام حاج فردوسی، سلام علیکم
نظر جنابعالی در باره آینه‌کاری‌ها و طلاکاری‌های آستان قدس رضوی (ع) و

الگوپرداری‌هایی که از آنان در حرم امامزادگان می‌شود، چیست؟ آیا واقعاً درست است با وجود اینهمه فقر و بیکاری که جوانان ما نمی‌توانند ازدواج کنند یا زندگی‌شان را حفظ کنند، چنین هزینه‌های هنگفتی از موقوفات و نذورات انجام می‌دهند؟ این آقایان چطور جواب خدا را خواهند داد؟ یعنی امام رضا (ع) و حضرت معصومه (س) به این تشریفات راضی هستند؟

با تشکر از جنابعالی

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: بنده «حجة الاسلام» نیستم. بر طبق روایت شریف، حجة الاسلام کسی است که «نمی‌دانم» بر زبانش نباشد؛

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي» (کافی) محدث کلینی جلد ۱^۱ صفحه ۲۲۷^۲ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ (عليهم السلام) عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا عَلَى اخْتِلَافِ السِّنِّيَّاتِ

ترجمه: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: همانا خدای تعالی حجتی در زمین قرار نداده است که وقتی از او چیزی پرسیده شود، بگوید: نمی‌دانم.

در صورتی که سراسر وجود من، «نمی‌دانم» است مگر آن بخش که به نور آیات قرآن و روایات ائمه‌ی طاهرین (عليهم السلام) استثناء شده باشد. ثانیاً: بنا ندارم در تمام مسائل عالم هستی، اظهار نظر کنم. بارها عرض شد که تخصص من، در تربیت فردی مشتاقان کمال و سعادت است و باید در

اموری که به درد تربیت می‌خورد، نظر دین مبین اسلام را بازگو کنم. پس اگر کسی را یافتید که جوای کمال واقعی و سعادت ابدی بود، منهج فردوسیان را به او معرفی کنید تا بر طبق وضاحت و مسلمات قرآن کریم و فرمایشات عترت طاهره (علیهم‌السلام)، تکامل یابد.

ثالثاً: اموری که پرسیده‌اید، ربط و دخلی به تربیت مشتاقان تکامل ندارد. اگر کار درستی است، بهره‌ی معنوی‌اش را متولیان آستان قدس رضوی و آستان امامزادگان می‌برند ولی نفعی به حال اصحاب منهج فردوسیان که متولی نیستند ندارد؛ و اگر انحراف است، همانان باید پاسخگو باشند و ضرری به اصحاب منهج فردوسیان نمی‌رساند. لذا منتظر می‌مانیم تا صاحب الامر (ارواح‌نفاذ) بیایند و تکلیف ما را با آینه‌کاری‌ها و طلاکاری‌های بقاع متبرکه روشن سازند.

آنچه باید برای بنده و جنابعالی مهم و اساسی باشد، تفکر در اعتقادات ضعیف و خرافه‌آلود و اعمال نادرست و معصیت‌آلود خود و چاره‌اندیشی برای اصلاح آن است. ضرری که ما با سستی در اصلاح اعتقادات و اعمالمان به خودمان می‌رسانیم، طلاکاری‌ها و آینه‌کاری‌های حرم‌ها نمی‌تواند به ما برساند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۶: دعا

متن نامه:

سلام

وقتی از کسی خواسته‌ای داریم مثلاً اگر یک چیز باشد راحت بهت می‌ده اما چندین خواسته و درخواست باشه، همون یک خواسته رو هم شاید نده. حال در بحث دعا، وقتی چندین خواسته باشه، چنین اتفاقی طبق مثال فوق نمی‌افته؟

بهتر نیست روی یک خواسته مهم، دعا کرد و هی تکرار نمود؟
آیا اینکه بگویم خدایا جمیع خیرات دنیا و آخرت رو بهم بده و جمیع شر
اشرار دنیوی و اخروی رو از من دور کن، این جمع بستن، شامل همه دعاها
میشه؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

مقایسه‌ی عطای خداوند کریم جواد سخی رازق رزاق با عطای بندگان
مفلوکش، مقایسه‌ی نادرستی است. او هر چه ببخشد، چیزی از دارایی‌اش
کم نمی‌شود و این همه بخشش، جز بر جود و کرمش نمی‌افزاید.

امیر المؤمنین (علیه‌السلام) در سجده‌ی شکر می‌فرمودند: «يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ
إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ إِلَّا جُوداً وَ كَرَمًا يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا مَنْ لَهُ
خَزَائِنُ مَا دَقَّ وَ جَلَّ» (کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، جلد ۲،
صفحه‌ی ۴۷۱)

ترجمه: ای کسی که اصرار اصرارکنندگان جز بر جود و کرمش نمی‌افزاید. ای
کسی که برای او خزانه‌های آسمان‌ها و زمین است. ای کسی که برای او

خزانه‌های خرد و کلان است.

نکته‌ی بعدی این است که «دعا» مغز و اصل عبادت شمرده شده است و در هیچ حالی نباید از دعاکردن غافل شد که به تصریح قرآن کریم، اگر دعای ما نباشد، پروردگار متعال به ما توجهی نمی‌کند، می‌فرماید:

«قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» (سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۷)

ترجمه: بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. و نکته‌ی آخر این که از کامل‌ترین دعاها، دعایی است که معمولاً در قنوت‌ها خوانده می‌شود که می‌فرماید:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۱)

ترجمه: پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۷: لیلۃ القدر

متن نامه:

با سلام و ادب

حضرت علامه حسن زاده آملی (روحی فداه) می‌فرمایند: «در حدود بیست و پنج سال قبل، در فرخنده روزی، به محضر مبارک عَلَمَ عِلْمِ و طَوْدِ تَحْقِيقِ،

جبرِ فاخر و بحر زاخر، آیت حق، استاد بزرگوار جناب حاج شیخ محمد تقی آملی - کساه الله جلا بیت رضوانه - تشرف حاصل کرده بودم. در آن اوان، در لیلۃ القدر تحقیق می نمودم، و به نوشتن رساله‌ای در لیلۃ القدر اشتغال داشتم، و مطالبی بسیار در این موضوع جمع‌آوری کرده بودم. به همین مناسبت، از لیلۃ القدر سخن به میان آوردم و نظر شریفش را در میان آن استفسار نمودم. از جمله اشاراتی که برایم بشارت بوده است مبذول داشتند اینکه فرمودند: به بیان امام صادق (علیه السلام) که جده‌اش صدیقه طاهر - سلام الله علیها - را لیلۃ القدر خوانده است و لیلۃ القدر را به آن جناب تفسیر فرموده است، دقت و تدبر نمایید.

پس از آن برای تحصیل حدیث فحص بسیار کرده‌ایم تا به ادراک آن در تفسیر شریف فرات کوفی - رضوان الله تعالی علیه - که حامل اسرار ولایت است توفیق یافته‌ایم و صورت آن این است:

فرات قال حدثنا محمد بن القاسم بن عبید معننا عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: انا انزلناه فی لیلۃ القدر، اللیلۃ فاطمة و القدر الله، فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلۃ القدر، و انما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها، او معرفتها الشک من ابی القاسم. قوله و ما ادراک ما لیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر یعنی خیر من الف مومن و هی أم المومنین. تنزل الملائكة و الروح فیها، و الملائكة المومنون الذی یملکون علم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و الروح القدس هی فاطمة. باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی حتی یخرج القائم.

در حدیث شریف، حضرت امام صادق (علیه السلام) جده‌اش، حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا، را لیلۃ القدر معرفی فرمود. چرا حضرت صدیقه -

سلام الله علیها - لیلة القدر نباشد، و حال آنکه یازده قرآن ناطق در این ليله نازل شده است؟ حدیث یاد شده خیلی بلند و متضمن مباحثی عرشی است ...

انسان به فعلیت رسیده قرآن ناطق است؛ و امام صادق (علیه السلام) فرمود: من عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر. مبانی عقلی و نقلی داریم که منازل سیر حُبی وجود، در قوس نزول، معبر به لیل و لیالی است؛ چنانکه در معارج ظهور صعودی، به یوم و ایام بعضی از لیالی قدرند، و بعضی از ایام ایام الله. از این اشارت در «انا انزلناه فی لیلة القدر» و در حدیث مذکور و نظائر آنها تدبر بفرما اقرا و ارق».

این فاطمه (علیها السلام) که لیلة القدر یازده کلام الله ناطق است، که امام صادق فرمود: کسی حق معرفت به آن حضرت پیدا کند، یعنی به درستی او را بشناسد، لیلة القدر را ادراک کرده است. چه مرد و چه زن باید خودش را تزکیه نماید و حلقه بندگی در گوش کند. فیض حق وقف خاص کسی نیست؛ به قول شیرین حکیم ابوالقاسم فردوسی:

فریدون فرخ فرشته نبود * به مشک و به عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی * تو داد و دهش کن فریدون تویی

منبع: رساله انسان و قرآن، شرح دفتر دل

تقاضا دارم حدیثی که حضرت علامه به آن استناد کرده‌اند را از منهج خودتان بررسی بفرمایید.

با سپاس

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

روز ۲۲ ماه مبارک رمضان ۱۴۳۲ بود. هنگام افطار، شبکه قرآن را مشاهده می‌کردم که یک روحانی شناخته شده صحبت می‌کرد. حدیثی با این مضمون را خواند که لیلۃ القدر فاطمة. با تتبعی که انجام دادم چنین عبارتی را در روایات نیافتم بله روایتی بدین شکل در تفسیر فرات کوفی آمده است. فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مُعْتَعِنًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اللَّيْلَةَ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةً لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا أَوْ مِنْ مَعْرِفَتِهَا الشُّكُّ [مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ] وَقَوْلُهُ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ مُؤْمِنٍ وَ هِيَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ ص وَ الرُّوحُ الْقُدُسُ هِيَ فَاطِمَةُ ع يَأْذِنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ يَعْنِي حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ ع (تفسیر فرات کوفی ص ۵۸۱ و ۵۸۲)

این حدیث دارای اشکالات متعددی می‌باشد.

۱ - مهم‌ترین اشکال این روایت ضعف راویان آن می‌باشد. اگر قدری به کتب رجال نگاه بیندازید می‌بینید که فرات و محمد بن القاسم بن عبید، دارای هیچ ترجمه‌ای نیستند. و هیچ کس آنها را تایید نکرده است.

۲ - علاوه بر ضعف راویان، این روایت مرسله است. اینکه در روایت می‌گوید معنعناً هیچ فایده و ارزشی ندارد و بیشتر باعث شک و تردید می‌شود. به هر حال روایت مرسله است و ضعیف.

۳ - مفاهیم این روایت با روایات مسلم و قطعی دیگر منافات دارد. مثل تفسیر الف شهر به الف مومن، تفسیر الروح به فاطمة و تفسیر مطلع الفجر

به خروج قائم.

۴ - مهم ترین نکته در این بحث، اعتقاد به مضامین یک روایت ضعیف است. من نمی‌دانم چه داعیه و انگیزه ای وجود دارد که مطالب سست و بی پایه را منشا معتقدات خود قرار دهیم. به نظر بنده اعتقادات یک مومن بایستی بر پایه های محکم استوار باشد و بسیار بسیار متاسف و ناخرسندم که استاد درس خارج فقه و اصول از روایات موهوم و شاید موضوع برای ترویج معارف اهل بیت استفاده می‌کند و هیچ چیزی به اندازه ترویج و تبلیغ بد دین به معارف ناب و خالص اهل البیت لطمه نمی‌زند.

بر اساس همین احادیث ضعیف است که شهادت رابعه را اختراع کردند: «بدان که از منازل سیر حبی در قوس نزولی به لیل و لیالی تعبیر می‌شود و در قوس صعودی به ایام تعبیر می‌گردد. پس عصمه الله الکبری حضرت فاطمه همانگونه که ليله القدر است همچنین یوم الله نیز می‌باشد. و انسان کامل در عصر محمدی، وعاء حقایق قرآن است. اگر خواهی چنین بگو: انسان کامل قرآن ناطق است. پس یازده قرآن ناطق از این شب مبارکه ای که شب قدر است و مادر امامان است، نازل شده است. یکی از عزیزانم که آزادمردی است و در عرفان عملی دارای حظی وافر است و به القائات سبوحی نایل است و به گفتن این فصل اشهد ان فاطمه بنت رسول الله عصمه الله الکبری در فصول اذان و اقامه نماز عامل، در اثنای فصول اقامه نماز مغرب شب يك شنبه دهم ربیع الاول شنبه ۱۴۱۹ هجری قمری، برابر با ۱۳۷۷/۴/۱۴ هجری شمسی، خواست که فصل مذکور را اداء کند از نهاد دیوار مقابلش می‌شنود که کسی می‌گوید: اشهد ان فاطمة الزهراء حجة الله علی الحجج».

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۸: حل تضاد

متن نامه:

در منهایار دو مطلب منتشر شده است که ظاهراً در تضاد با هم قرار دارند. مطلبی با عنوان «ترویج تشیع نانوشته» در تضاد با مطلبی با عنوان «تبرک و بوسیدن» قرار گرفته است.

در آن مطلب، سؤال‌کننده، بوسیدن ضریح را که از آیین‌های تشیع نانوشته است مثال زده است و شما در پاسخ نوشته‌اید که: پس به روشنی می‌توان نتیجه گرفت که عمل به آئین‌ها (همان تشیع نانوشته)، توسط اصحاب منهج فردوسیان، ترویج و تأیید آن است و موجب دچار شدن به لعنت خداوندگار می‌شود.

ولی در مطلب دوم با اینکه سؤال‌کننده، همان مثال را آورده است شما نوشته‌اید که: بوسیدن ضریح، حدیث ندارد ولی از آنجا که بوسیدن در عرف جامعه، نوعی ابراز علاقه و ارادت محسوب می‌شود، بدون قصد ورود، اشکال ندارد.

مطلب دیگری که ممکن است از این مطالب نتیجه شود این است که می‌شود بسیاری از آیین‌ها مانند شهادت ثالثه، عَلم‌گردانی، زنجیرزنی و حتی قمه‌زنی، بوسیدن مشکی در عزا و بسیاری از موارد دیگر را تحت عنوان

«نوعی ابراز علاقه و ارادت عرف» مجاز دانست.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تضادی که توهم شده است، اینگونه حل می‌شود که در جواب اول، طرف سخن، اصحاب منهج فردوسیان هستند که اعمالشان مانند گفتارشان، در نزد غیر منهجی‌ها سند محسوب می‌شود. اینان بار سنگین مسؤولیت هدایت رفتاری جامعه را نیز بر عهده دارند. اما در جواب دوم، طرف سخن، عوام غیر منهجی هستند. اینان اگر این ابراز علاقه‌ها را به قصد ورود انجام ندهند، اشکالی بر آنان وارد نیست. عدم قصد ورود به این معنی است که این عمل را جزء دین اسلام و تشیع اثنی‌عشریه نشمارند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰۹: شعر

متن نامه:

سلام علیکم با عرض ادب و خسته نباشید جناب حاج فردوسی

۱ - آیا گوش دادن شعر مکروه است؟

۲ - به طور کلی مصداق شعر چیست؟ یک مصراع هم می‌تواند شعر باشد؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: گوش دادن به شعر، به خودی خود مکروه نیست، بلکه تابع محتوای شعر است. اگر شعر، حکمت باشد، اشکال ندارد ولی اگر مطالب مستهجن و باطل باشد، مکروه یا حرام خواهد بود.

جواب ۲: آنچه عرفاً مصداق شعر محسوب می‌شود، حد اقلش یک بیت است و یک مصراع، مصداق شعر شمرده نمی‌شود. همچنین «شعر نو» و «شعر سپید» که ابتذال و افتضاح شعر کلاسیک محسوب می‌شود، در عرف «شعر» نیست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۰: راهپیمایی

متن نامه:

سلام علیکم

با عرض ادب و خسته نباشید و تبریک به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی در روز ۲۲ بهمن

۱ - آیا حضور خواهران گرامی در ۲۲ بهمن الزامی است؟

۲ - آیا در صورت حضور آنان به طوری که صدای شعار آنان به گوش برسد، می‌توانیم نرویم؟

۳ - شرکت در چنین مراسمی چه جایگاهی در منهج فردوسیان دارد؟
با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: اگر حضور بانوان، همراه با حفظ حجاب و شؤونات اسلامی و خالی از مفسده باشد و از سوی دیگر، موجب ارباب دشمنان اسلام باشد، با نیت الهی، مستحب خواهد بود.

جواب ۲: اگر شنیدن شعار بانوان، مایه‌ی مفسده برایتان می‌شود، در جایی قرار بگیرید که صدایشان را نشنوید و اگر امکان ندارد، نباید در چنان راهپیمایی‌ای شرکت کنید.

جواب ۳: اگر مایه‌ی عصبانی کردن کافران باشد، به تصریح قرآن کریم، مستحب خواهد بود، آنجا که می‌فرماید:

«وَلَا يَطُورُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ﴿۳۷﴾

ترجمه: و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به

سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایند مگر اینکه به حساب آنان نوشته می‌شود تا خدا آنان را به بهتر از آنچه می‌کردند پاداش دهد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۱: پدر

متن نامه:

سلام علیکم حاج فردوسی

حاج فردوسی این متن که می‌نویسم با دل پر و بغض پر و سرریز می‌نویسم. بنده پدرم سال‌هاست که به یکی از کشورهای عربی می‌رود و عرب‌های آنجا پول خوبی به عنوان هدیه بهش می‌دهند. مطمئن هستم حدود دو بیست میلیون به بالا در بانک سپرده دارد. حالا می‌توانی که به مادرم می‌دهد حدود ماهی سیصد هزار تومان در این چند سال است. حدود پنج سال پیش حدود صد هزار تومان می‌داد آن هم برای چهار نفر که دو نفر از آن مدرسه رو و دانشگاه رو هستند. خلاصه وقتی مادرم بهش می‌گوید این می‌توانی برایم کم است، پدرم در جواب با عصبانیت بهش می‌گوید مردم هم مثل شما هستند. خلاصه حدود بیست و پنج ساله که این‌جور به مادرم می‌توانی که مادرم از این کار پدرم باور می‌کنی اعصابش بهم ریخته

حتی تا پنج ماه پیش برایش چند تا انگو خریده اونم چند تا انگو قبلش داشته و فروخته و مقداری پول بهش داد و انگوی جدیدی خرید و من که حدود بیست و چهار سال سن دارم و تشنه ازدواج هستم باور کن نه پول خونه دارم و پول ندارم که باهانش خونه بسازم و ازدواج کنم ضمناً پدرم خیلی آدم قوم و خویش دوست است. من نمیگم این کار قوم و خویش دوستیش بد است. خلاصه این قدر به آنها وابسته است و برایشان از خارج موبایل می‌خره پول بهشون میده هر بار که میاد خلاصه اینقدر که ما فرزندان غم‌سوزش هستیم قوم و خویش غم‌سوز آن نیست. خلاصه هر بار که میاد با اون میره تفریح بیشتر با آنهاست و دل خوشی از این کارش نه مادرم داره نه ما؛ ولی باور کنید ما باز هم دوستش داریم. خلاصه به ما که فرزندش هستیم می‌گویم یه مقدار پول بده که ما یه کار راه بندازیم و آقای خودمان باشیم تو زندگی پول که نمیده هیچی، هزار سر کوفت دیگه هم میزنه و میگه نگاه بچه‌های دیگه نگاه کن خودشون برای خودشون مغازه زدن وقتی ما بهش می‌گویم پدر عزیز این‌ها پشتوانه مالیشون گرمه، یکی بهشون سرمایه داده و مغازه زدند خلاصه خیلی بی‌منطق است و مثلاً چند وقت پیش مادرم ماهی‌تابه از دستش افتاد و دست‌اش شکست، شروع کرد به بد و بیراه گفتن به مادرم که شما هیچی نیستی و ذلیل هستی و بدون من میمیری. سؤال من اینجاست که ما چه گناهی کردیم که اینجور اجیر شدیم؟! پدری که برای ما که دلسوزش هستیم و هیچ بی‌احترامی به او نمی‌کنیم و همه‌اش صبر می‌کنیم اینجور رفتار میکنه و اینجور ما رو در تنگنا قرار میده و احترام خاصی برای قوم و خویشش میذاره که فقط دور هم می‌نشینند و ریشخند بهش می‌کنند و احترام به او نمی‌گذارند و پدرم فکر

میکنه بهتر از این‌ها هیچ کس نیست.
خلاصه کلام اصلا ما پول نمی‌خواهیم چرا اخلاقتش در از خونه خیلی خوبه
حتی بعضی از دوستانم بهم میگند خوش به حالت اینجور پدری داری و من
هیچی نمی‌گم و سکوت می‌کنم و صبر و داخل خانه این اخلاق بد دارد، چرا؟
حاج فردوسی شرمنده خیلی درد دل است و بیشتر دیگه نمی‌توانم بگم.
حاج فردوسی یک جواب خوبی بهم بده که برایش بگم این رسم زندگی
نیست. خواهش می‌کنم خصوصی بفرست و سریع
متشکر و ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

یکی از وسیله‌های مهم برای امتحان جویندگان کمال و سعادت، مراعات
حقوق پدر و مادر است. این که پدرتان اقوام و خویشانش را بر شما که
فرزندانش هستند، یا بر همسرش ترجیح می‌دهد، از لحاظ شرعی، نادرست
است اما کار نادرست پدر، دلیل بر بی‌احترامی نسبت به او نمی‌شود.
پس همواره احترام پدر را حفظ کنید و هدایتش را از خدای تعالی بخواهید.
موارد مشابه بسیاری سراغ دارم که پدر دارای تمکن مالی است و فرزندانش
نیازمند اولیات زندگی هستند ولی از دادن نفقه و رسیدگی به حال آنان دریغ
می‌نماید. چنین پدرانی در روز قیامت، حسابی سخت و عذابی دردناک
خواهند داشت.

شکایت از رفتارهای غیرشرعی پدرتان را فقط به درگاه خدای شاهد و منتقم
برید و آبروی پدر را در نزد خویشان و آشنایان حفظ نمایید. همچنین از

نفرین پدر و آرزوی مرگ برای او، بپرهیزید که اثرات مخرب بر رسیدنتان به کمال و سعادت بر جای خواهد گذاشت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۲: مال شبهه‌ناک

متن نامه:

سلام علیکم

با توجه به اینکه یکی از مواردی که نسبت به آن پرهیز باید نمود نخوردن غذاهای شبهه‌ناک، مخلوط به حرام و خمس نداده می‌باشد، که خوردن چنین غذاهایی اثر سوء معنوی برای انسان دارد؛ در این خصوص چند سؤال به شرح زیر خدمتتان دارم، که خواستار راهنمایی در این زمینه هستم و نظر احتیاط در این موارد چیست؟

۱ - بعضاً در برخی مکان‌ها مثلاً در مسجد یا حرم، بعضی افراد به انسان خوراکی تعارف می‌کنند که ما چون فرد را نمی‌شناسیم و فقط یک ظاهری از او را می‌بینیم و هیچ شناختی به وی نداریم، نمی‌دانیم در این خصوص چه کنیم، آیا می‌شود این خوراکی‌های تعارفی را میل نمود؟ نظر احتیاط در رساله‌ی منهج فردوسیان در این زمینه چیست؟

۲ - گاهی در مجلسی یا هیئتی که فقط ظاهراً مذهبی‌نماست اما باطنی ندارد، سفره‌ی غذایی پهن می‌شود و مجبور می‌شویم سر این سفره بنشینیم؛

در این زمینه تکلیف چیست آیا می‌توان آن غذا را میل نمود؟ نظر احتیاط در این خصوص چیست؟

۳ - برخی افراد به ما خوراکی تعارف می‌کنند و ما کاملاً آن فرد را می‌شناسیم که اهل خمس نیست حتی بعضاً مشروب هم می‌خورد، اینجا تکلیف چه می‌شود؟

۴ - گاهی به منزل اقوام یا دوستانی مهمانی دعوت هستیم و می‌دانیم این فرد اهل نماز نیست، یا اهل خمس نیست، و یا اینکه اهل گناه بوده و مشروب‌خور است و در این مهمانی، پذیرایی وجود دارد، در این خصوص چه کنیم؟

۵ - بعضی افراد مذهبی هستند ولی اهل خمس دادن نیستند این گروه اگر غذایی تعارف کرد یا رفتیم منزلشان چه کنیم؟

۶ - بعضی جاها این خوراکی‌ها انواع خیرات برای اموات تلقی می‌شود و مشخص نیست منبع خرید این خیرات از چه راهی تهیه شده اینجا تکلیف چه می‌شود؟

۷ - بعضی جاها از منبع مالی یک سازمان دولتی یا بیت المال، خوراکی تهیه و مثلاً در ایستگاه صلواتی به مناسبت‌های ملی یا مذهبی توزیع می‌گردد، این مورد چه تکلیفی داریم؟

۸ - نوع دیگر از این خوراکی‌ها، نذری نامیده شده است و گاهی همسایه مثلاً برای ما می‌آورد و ما می‌دانیم این همسایه اهل خمس و نماز نیست و یا اینکه برعکس، نمی‌دانیم این فرد مالش چگونه است در این جا چه کنیم؟
متشکرم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

با بررسی‌های مفصلی که در روایات شریف از استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) انجام داده‌ایم، به این جمع‌بندی رسیدیم که خوردن مالی که معلوم نیست حرام باشد، اشکالی ندارد و اثر بدی در رسیدن به کمال و سعادت بر جای نمی‌گذارد.

به عبارت ساده، هر مالی که می‌دانید حرام است، خوردنش حرام است مثل مالی که می‌دانید از پول دزدی یا خمس نداده یا از مواد حرام مانند گوشت مردار و شراب تهیه شده است و هر مالی که یقین به حرام بودنش ندارید، خوردنش بدون اشکال است. البته صوفیه اصرار فراوانی دارند که چیزی با عنوان «اثر وضعی» اثبات کنند ولی روایات شریفه که در حد تواتر معنوی است، از قبول چنین چیزی ابا دارد. بررسی کامل در مورد «اثر وضعی» در نسخه‌ی دوم کتاب «مفاهیم راهبردی در منهج فردوسیان» آمده است.

همچنین باید مواظب باشید از سوء ظن به مسلمانان پرهیزید که از نیرنگ‌های خوش‌ظاهر شیطان است و گاهی اوقات، به نام معنویت و احتیاط، انسان را دچار ضداحتیاط می‌کند و به گناه قطعی بدگمانی دچار می‌سازد.

پس جواب تمام سؤالات بالا، این است که استفاده از اینگونه خوراکی‌ها که یقین به حرام بودنش ندارید، هیچ اشکال شرعی ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۳: ازدواج موقت

متن نامه:

باسمه تعالی

سلام علیکم حاج فردوسی

وقت شما بخیر

نظر شما در رابطه با ازدواج موقت چیست؟ اکنون که مورد مناسب و هم کفو خود پیدا نمی‌کنیم، صلاح هست با خانواده صحبت کنیم و مساله ازدواج موقت را مطرح نمائیم؟ البته بصورت رسمی و ثبت دفتری. اگر موافق هستید در خانواده زمینه‌سازی و مطرح کنیم. منتهی نمی‌دانم بعدش دیگر کسی به بنده دختر می‌دهد یا نه و حرف و حدیث برخی مردم هم که دیگر جای خود دارد.

ولی به هر حال حکم، حکم اسلام است، و کسی که قدرت درک، فهم و پذیرشش را ندارد مشکل از خود اوست. بنده و جوان‌های امثال بنده که نباید تاوانش را پس بدهیم.

در جامعه‌ای که دستگاه‌ها و متولیان فرهنگی آن اگر در خواب غفلت نباشند حداقل می‌توان ادعا کرد در حال چرت زدن هستند چه کسی به دغدغه‌ها و تأکیدات رهبری معظم انقلاب در زمینه‌ی اهمیت مقوله‌ی فرهنگ و سبک زندگی اسلامی توجه می‌کند؟

مگر ازدواج موقت جزو سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ مگر سبک زندگی اسلامی بر این نیست که اگر کسی شرایط ازدواج دائم را ندارد با ازدواج موقت آرامشی که مد نظر شرع انور است را برای خودش تأمین کند؟

تا چه زمانی و به چه دلیل به خاطر جهالت و کج‌فهمی عده‌ای عوام باید از این مسأله کوتاه بیائیم؟

فرهنگ کشور ما سال‌هاست دچار نفوذ دشمنان شده و به عبارتی در حد اعلاهی استحاله‌ی فرهنگی در سطح بالایی از جامعه هستیم. ازدواج سفیدی که امروزه در بدنه‌ای از جامعه و جوانان وجود دارد که از هر پلشت و سیاهی، سیاه‌تر است ثمره‌ی کدام فرهنگ است؟ مریبان اسلامی و علمای اعلام چرا به داد جوانان متدینی که بنای زندگی پاک و سالم و بر طبق موازین اسلامی دارند نمی‌رسند؟

حال که این میدان از حمایت‌های دولتی و روحی و روانی افراد تأثیرگذار در جامعه خالی است، چه اشکالی دارد حداقل خودمان فکری به حال خودمان کنیم و در خانواده، با نرمی و کلام متقن، آنها را قانع کنیم و دامانمان را از این زنگار و تفکرات واهی غرب‌زده حفظ کنیم؟!

خداوند بر توفیقات شما بیافزاید.

التماس دعا

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اصل ازدواج موقت، شرعی است و هیچ شکی از ناحیه‌ی شیعه‌ی اثنی‌عشریه در مشروعیت آن وجود ندارد؛ هر چند اصحاب سقیفه، به پیروی از امامشان، این نحوه ازدواج را ازدواج نمی‌شمارند.

به هر حال پیش‌بینی می‌شود با توجه به بالا رفتن سن ازدواج و گرانی کمرشکن و شیشه‌ای شدن دیوارهای حیا، چاره‌ای جز ترویج ازدواج موقت

نیست. البته نهادهای رسمی مانند رادیو و تلویزیون، به خاطر ترس از فشار اصحاب سقیفه، نمی‌توانند مروج و مبلغ آن باشند ولی نهاد محترم روحانیت شیعه، می‌تواند در فرهنگ‌سازی ازدواج موقت و نجات جامعه از شهوت متراکم، قدم بزرگی بردارد.

زمانی در این کشور، حجامت کردن جرم بود، یعنی قانون منع حجامت در مجلس شورای ملی به تصویب رسیده بود؛ اما با تلاش گسترده‌ی جمعی از اطبای سنتی، آن قانون پوسیده، ملغی گردید و موجی از پزشکان کلاسیک به صف حمایت از اعجوبه‌ی حجامت پیوستند و جامعه، پس از ده‌ها سال کثیفی خون، نفس راحتی کشید.

برای ازدواج موقت نیز چنین حرکت جهادی‌ای لازم است و جمعی خط‌شکن و کزّار غیر فزّار می‌طلبند. اگر تألیف کتاب‌های منهجی و تحکیم پایه‌های علمی این نظام تربیتی نبود، خودم بیرق بر می‌داشتم و یک‌تنه به ترویج این سنت ناب اسلامی می‌پرداختم؛ ولی چه کنم که تدوین و تکمیل منهج فردوسیان، دست و پای مرا بسته است.

در هر حال، شما می‌توانید اصل ازدواج موقت و ناچاری خودتان از انتخاب این گزینه را برای خانواده توضیح دهید و اگر مورد مناسبی سراغ دارید، با هماهنگی آنان و به صورت رسمی، اقدام کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۴: قضاوت

متن نامه:

سلام خدمت حاج فردوسی و دوستداران آن
سوال بنده این است نهایت دیدگاه منهاجیون چیست؟ یعنی اگر جامعه‌ای
این نیاز را در خود کشف و به سمت آن حرکت کرد در نهایت یک جامعه
منهاجی کجا قرار می‌گیرد؟ نهایت دیدگاه منهاجیون و دیدگاه یک جامعه
منهاجی در این دنیا چگونه است؟ یعنی یک منهاجی به دنبال تشکیل یک
ارتش و نظام قوی برای حضرت امام عصر نیست؟ منظور بنده هدف جمعی
از کل این مسیر است.

و سوال دیگر اینکه گفته شده در طریق منهاج داوری لازم نیست و قضاوت
نباید باشد خب در این جامعه چگونه بین دو نفر و مشکلات، تصمیم درست
اتخاذ می‌شود در حالی که قاضی وجود ندارد؟ بنده از یکی از اصحاب
منهاجی سوال کردم و این چنین شنیدم که یک منهاجی نباید قاضی شود یا
داوری کند.

اگر در پرسش‌های مشکلات مشکلی بود حاج فردوسی عزیز تصحیح بفرمایند با
تشکر از وقت جنابعالی
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب سؤال اول: هدف از زندگی دنیوی در نزد منهاجی، داشتن زندگی آزاد
از فشارهای درونی و برونی بر مسیر طاعت حق تعالی است. اما از بعد
جمعی و در مسیر ظهور، باید توجه داشته باشید که لشکر را فرمانده انتخاب

می‌کند. بر ما این است که خودمان را به صورت فردی، با تهذیب نفس و اصلاح دیدگاه‌ها و اعمال، آماده کنیم؛ ولی انتخاب شدن در لشکر آن حضرت، بسته به نظر آن جناب است و ما نمی‌توانیم پیشاپیش، تصمیم بگیریم.

جواب سؤال دوم: بله آن منهجی درست گفته است، منهجی شغل قضاوت بر نمی‌گزیند چون در روایات ما، از قاضی شدن نهی شده است. ولی اگر روزگاری جامعه، همگی منهجی شدند، نیازی به قضاوت نخواهد بود و اگر نیاز باشد، از باب اضطرار، گروهی باید به این کار، مشغول گردند.

البته توجه داشته باشید که سراسر جامعه، فقط در زمان ظهور، منهجی خواهد بود و قبل از آن، احتمالش در حد محال است. و قضاوت در عصر ظهور، با قضاوت در عصر غیبت، فرق اساسی دارد و احتمالش هست که اصلاً کراهتش برداشته شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۵: محدث نوری و مستدرک

متن نامه:

با سلام

نظر شما در مورد محدث کبیر حاج میرزا حسین نوری (عطر الله مرقده) و

کتاب سترگ ایشان موسوم به «مستدرک الوسائل» چیست؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اساساً اظهار نظر بنده در مورد اشخاص، منحصر به کسانی است که ادعای «راهبری» داشته و برنامه‌ی تربیتی ارائه داده باشند، و مرحوم محدث نوری (ره)، ادعای ارائه‌ی برنامه‌ی تربیتی نداشته است. پس در مورد شخص ایشان، نظر خاصی ندارم و از شواهد و قراین چنان به دست می‌آید که عالم وارسته و محقق ارزشمندی بوده است. اما در مورد آثار او، بویژه کتاب «مستدرک الوسائل»، هم‌منظر با امام خمینی (ره) هستم.

امام خمینی (ره) در بخشی از کتاب «انوار الهدایه»، که تعلیقات ایشان بر «کفایة الاصول» آخوند خراسانی (ره) است، به مناسبت بحثی در باره‌ی مسأله‌ی تحریف قرآن، از محدث نوری (ره) و تصانیفش با این عبارات یاد می‌کنند:

«کتاب‌های وی علماً و عملاً هیچ فایده‌ای در بر ندارد. زیرا روش وی چنان است که روایات ضعیف را که اصحاب از آنها اعراض و دوری کرده‌اند ارائه می‌دهد، روایاتی که صاحبان عقل و درایت از قدمای اصحاب مانند سه محمد (محدث کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی) از آن منزّه‌اند. این وضعیت غالب کتاب‌های روایی او مانند مستدرک است، اما از دیگر آثارش نپرس که مشحون از داستان و حکایات غریب است که بیشتر شبیه هزلیات است تا مسائل جدی. وی با این که مردی صالح و متتبع بود اما اشتیاقی که به جمع‌آوری اخبار ضعیف و غرائب و عجایب و چیزهایی که عقل سلیم و رأی

مستقیم باور ندارد داشت، بیش از جمع‌آوری سخنان سودمند بود. شگفت از معاصرین او از مدعیان بیداری است که چگونه از این امر غفلت کردند تا مطلبی پیش آمد که آسمان‌ها برای آن گریان شدند و نزدیک بود که زمین پراکنده گردد. (اشاره به تألیف کتاب «فصل الخطاب در تحریف کتاب رب الارباب» که در آن، تلاش می‌کند تا اثبات نماید که قرآن، تحریف شده است)

خداوند، عاقبت ما و شما را ختم به خیر نموده و ما را در راه احیای اسلام ناب و خالص، توفیق دهد. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۶: اعتبارسنجی روایت

متن نامه:

سلام

در حدیثی از پیامبر (ص) از کتاب جامع الأخبار شعیری به شرح زیر آمده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «وَلَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَتُؤْذُوا الْأَحْيَاءَ» یعنی به مردگان دشنام ندهید، که با این کار، زندگان را می‌آزارید.

۱ - آیا این حدیث معتبر است؟

۲ - منظور از زندگان چه کسانی هستند؟

۳ - فحش دادن به مُرده چه تأثیری بر او دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: اولاً؛ ثابت نیست که «جامع الاخبار» از شعیری باشد بلکه برایش تا هفت مؤلف برشمرده‌اند و این امر، از ارزش کتاب می‌کاهد. ثانیاً؛ مؤلف جامع الاخبار، این حدیث را بدون سند نقل کرده و حدیث مرسل، ضعیف شمرده می‌شود.

ثالثاً؛ تنها منبعی که قبل از «جامع الاخبار» به ذکر این سخن به عنوان روایت پرداخته، «شهاب الاخبار» اثر قاضی قضاعی از علمای شافعی قرن پنجم است و قبل از آن، در هیچ‌یک از منابع حدیثی معتبر شیعه یافت نشد. پس در مجموع، این حدیث، از نظر ما معتبر نیست، هر چند مضمونش منافاتی با کلیات و مسلمات دینی ندارد؛ بلکه تأییداتی نیز می‌توان برایش آورد.

جواب ۲: منظور از زندگان، بازماندگان شخص مرده هستند. این حدیث در پی بیان این نکته است که وقتی به مرده‌ای فحش می‌دهید، ضرری به مرده نمی‌رساند ولی موجب خواهد شد بازماندگانش ناراحت شوند.

ملا صالح مازندرانی، شارح کافی می‌نویسد:

«رواه العامة عنه صلى الله عليه و آله قال: «لا تسبوا الاموات فتؤذوا الاحياء» نهی عن سب الميت المشرك بخصوصه لانه يؤذى قريبه الحى من المؤمنين فى الحال بتألم قلبه اما لغضاضة تلحقه فى حسبه أولا لم يتحذر له من أجله

و أذى المؤمن لا يجوز»^{۳۸}

ترجمه: عامه از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت کرده‌اند که مردگان را فحش ندهید که زندگان را آزار خواهید داد. نهی کرد از فحش دادن به مشرک مرده زیرا موجب اذیت نزدیکان زنده‌اش از مؤمنین می‌شود ... و آزردن مؤمن جایز نیست.

جواب ۳: فحش دادن به مرده، ضرری به او نمی‌رساند؛ ولی اگر فرزندان و بازماندگانش بشنوند، ناراحت خواهند شد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۷: انتخابات

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم

یکی از مسائلی که می‌خواستم از منظر نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان بدانم، مسئله‌ی حضور در انتخابات است.

۱. حضور در انتخابات از منظر نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان چگونه است؟

۳۸. شرح الکافی، ملا صالح مازندرانی، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۳۹۹، حدیث النبی صلی الله علیه و آله حین عرضت علیه الخیل ...

۲. آیا انداختن رأی سفید در صندوق، کار ما را در قیامت راحت نمی‌کند که دیگر جواب رأی دادن به فردی که شایسته نبوده را ندهیم؟
۳. وقتی بین چند تا از کاندیداها اصلح را نیابیم چه کنیم؟ می‌توانیم قرعه‌کشی کنیم؟
۴. اگر در بین کاندیداها اصلح وجود نداشته باشد و حتی صالح هم نباشد، باید بین غیرصالح و غیرصالح‌تر انتخاب کنیم؟
۵. اگر به جمع بندی‌نهایی برای انتخاب اصلح نرسیدیم، می‌توانیم از لیست‌های مورد اعتماد و متدینینی امثال جامعه‌ی مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم مقدّس استفاده کنیم؟
۶. لطفاً اگر فرمایش خاصی دارید در مورد انتخابات بفرمایید.
با کمال تشکر.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

انتخابات از بدعت‌هایی است که بعد از استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در جامعه‌ی اسلامی ایجاد شد. در دو رأی‌گیری اولیه که یکی در سقیفه و دیگری در شورای شش نفره اتفاق افتاد، مصیبت‌هایی به بار آمد که تا ظهور صاحب الامر (ارواحنا فداه) ادامه خواهد داشت و زخمی زده شد که هیچ کسی جز آن بزرگوار نمی‌تواند آن زخم را ترمیم نماید. اللهم عَجَلْ لولیک الفرج

نظام اسلامی چه در «عصر حضور» و چه در «عصر غیبت» و چه در «عصر ظهور»، مبتنی بر اقبال مردم به رهبر واحد است و در مقابل، اداره‌ی تمام امور جاریه‌ی مملکت، بر عهده‌ی رهبر یا وکلای اوست.

به عبارت روشن‌تر، در حکومت اسلامی، باید مردم به یک نفر (در عصر حضور، معصوم و در عصر غیبت، فقیه جامع الشرایط) اقبال کنند و با او بیعت نمایند و او، باید برای اداری امور جاریه‌ی مملکت، وکیلی تعیین کند (مثل رئیس جمهور) و آن وکیل، جمعی را برای معاونت خود تعیین کند (مثل هیأت وزرا) و آنان برای خود، زیرمجموعه‌هایی برگزینند (مثل استانداران و فرمانداران) تا اوامر مملکت‌داری رهبر را تا اقصا نقاط مملکت اجرایی کنند.

نیز رهبر غیرمعصوم، باید برای تعیین قانون‌های مناسب و منطبق بر اسلام عزیز، وکیلی تعیین کند (مثل رئیس مجلس شورا) و آن وکیل، جمعی را برای معاونت خود تعیین کند (مثل نمایندگان مجلس) و آنان برای خود، زیرمجموعه‌هایی برگزینند تا نیازهای قانون‌گذاری مملکت به دقت و منطبق بر واقعیت‌ها انجام گیرد.

همچنین رهبر غیرمعصوم باید جمعی از معتمدین خود را که آشنا با فقه شیعه هستند، به بیعت نظارت بر قانون‌های قانون‌گذاران بگمارد (مثل شورای نگهبان) تا قانونی بر خلاف شرع انور وضع نکنند.

همچنین رهبر باید برای حل و فصل اختلافات جامعه بر طبق احکام عالی‌هی اسلامی، وکیلی تعیین کند (مثل رئیس قوه قضائیه) و آن وکیل، جمعی را برای معاونت خود تعیین کند (مثل شورای عالی قضایی) و آنان برای خود، زیرمجموعه‌هایی برگزینند تا نیازهای قضایی مملکت مرتفع گردد.

همچنین رهبر باید فرماندهی اصلی سپاه اسلام را بر عهده داشته باشد و باید برای رسیدگی تخصصی به امور دفاع و رصد تحرکات دشمن، وکیل بگیرد (مثل فرمانده سپاه و فرمانده ارتش و فرمانده پلیس) و او باید برای معاونت خود، جمعی را تعیین کند (مثل شورای عالی دفاع) و آنان برای خود، زیرمجموعه‌هایی

برگزینند تا نیازهای مملکت به محافظت از اشرار داخلی و خارجی مرتفع گردد. و جمعی را وکیل کند که خطبه‌ی نماز جمعه بخوانند و جمعی را وکیل کند که امور حسبیه را متکفل باشند و جمعی را وکیل کند که مردم را با احکام اسلام آشنا سازند و جمعی را وکیل کند که پاسخ شبهات را بدهند و جمعی را وکیل کند تا مفسدان اقتصادی را محصور کنند و ...

پس در اسلام عزیز، «جمهوری اسلامی» به این معنی که الان در ایران رایج است، وجود ندارد؛ بلکه «حکومت اسلامی» وجود دارد؛ به این معنی که همه‌ی حاکمیت باید در اختیار ولی امر باشد و مردم، فقط باید اطاعت کنند و حق انتخاب ندارند. البته می‌توانند از عملکرد هر کدام از وکلا و کارگزاران حکومت اسلامی در نزد رهبر، شکایت کنند و رهبر، موظف به رسیدگی است. همچنین می‌توانند کارگزاران صالح را به رهبر یا در رده‌های پایین‌تر، به وکلای رهبر، معرفی نمایند تا از آنان در اداره‌ی امور مملکت استفاده نماید.

اما جواب سؤالات شما:

جواب ۱: از مقدمه‌ی بالا، معلوم شد که «انتخابات» در منظومه‌ی فکری منهج فردوسیان، جایگاهی ندارد و فقط خواست معصوم یا ولی فقیه مهم است. البته امروزه که انتخابات، راهی برای یاری ولی فقیه در تعیین وکلای مناسب شمرده می‌شود، لازم است در انتخابات، شرکت کرده و به کسانی که منطبق بر ملاک‌های اعلام شده از سوی رهبر هستند، رأی بدهیم.

جواب ۲: در صورتی می‌توانید رأی سفید بیاورید که نتوانید شخصی منطبق با ملاک‌های ولی فقیه بیابید؛ ولی اگر چنین شخصی را سراغ داشتید و به او رأی ندادید و رأی سفید انداختید، مسؤول و مورد مؤاخذه خواهید بود.

جواب ۳: «اصلح» به معنی کسی است که بیشترین ملاک از ملاک‌های

اعلام شده از سوی ولی فقیه را دارا باشد. وقتی بین کاندیداها، اصلح به وکالت رهبری در قانون گذاری را نیابید، باید به کسی که ملاک های کمتری را دارد، رأی بدهید و اجازه ندراید از قرعه در این موقع استفاده کنید. ولی در بین کسانی که ملاک های مساوی دارند، می توانید از قرعه استفاده کنید.

جواب ۴: هر گاه بین کاندیداها، کسی که واجد شرایط و ملاک های اعلام شده از سوی ولی فقیه است، وجود نداشته باشد، باید رأی سفید بدهید و اجازه ندراید به غیر صالح رأی بدهید و همچنین نمی توانید از قرعه استفاده کنید.

جواب ۵: چه به جمع بندی شخصی برسید و چه نرسید، می توانید به لیست های مورد اعتماد ولی فقیه، رأی بدهید. ولی باید احراز کنید آن مجموعه ای که لیست می دهد، مورد تأیید و اعتماد ولی فقیه باشد. در هر حال، رأیتان، باید به افرادی باشد که برایتان محرز شده که می توانند وکیل ولی فقیه در مجلس قانون گذاری باشند.

جواب ۶: در پایان عرض می کنم: حضور در صحنه هایی مانند انتخابات، کمترین تشکر از خدای تعالی برای اهدای این نظام ارزشی و رهبر فرزانه به ماست و اجتماع قطرات، منجر به سیل عظیمی می شود که دشمن را مایوس و دوستان اسلام در سراسر جهان را شادمان می سازد. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۸: هفت سین قرآنی

متن نامه:

با نزدیک شدن به نوروز باستانی، برخی پیام‌ها در شبکه‌های اجتماعی رونق گرفته است که باید از نظر سند و مدرک، مورد دقت قرار گیرد. یکی از این پیام‌ها، متن زیر است. لطفاً مدرک و سند این مطلب را روشن بفرمایید. با تشکر

هفت سین قرآنی در سال جدید

هفت سوره قرآن با «سین» شروع می‌شود!

۱. اسراء، ۲. نور، ۳. حدید، ۴. حشر، ۵. صف، ۶. معارج، ۷. الاعلی

قبل از سال نو، نام این سوره‌ها را تک تک روی کاغذ نوشته تا بنزید، نام سوره پیدا نباشد و همه را لای قران صفحه‌ای که بسم الله دارد بگذارید. از روز اول عید تا روز هفت فروردین یکی از کاغذها را بردارید به طوری که نمی‌دانید چه سوره‌ای است و آن سوره را همان روز تا قبل از اذان مغرب با توجه به معانی و حضور قلب بخوانید. می‌توانید از کسی بخواهید بامعنی بخواند و شما گوش دهید بعد از سوره، دعای فرج (اللهم کن لولیک الفرج ...) را از ته قلب بخوانید.

بسیار در موفقیت شما در طی سال کمک می‌کند. برکت در کسب و کار و زندگیتان می‌افتد. از خطرات ایمن و دست دشمن از زندگی شما کوتاه می‌شود. و در سال جدید طعم خوشبختی را می‌چشید. ان شاء الله خوش به حال آن که روز عید، برایش سوره نور بیافتد.
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر چند تلاوت قرآن، در همه‌ی ایام سفارش شده است ولی چنین عملی در توصیه‌های اسلام عزیز و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) نیست و صد در صد اختراعی و ذوقی می‌باشد. عمل به این دستور، اگر به قصد ورود باشد، حرام و بدعت است و اگر بدون قصد ورود باشد، معلوم نیست آثار ادعاشده را در پی داشته باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۱۹: اشکال بر جریدتین

متن نامه:

سلام علیکم

آیا این احادیثی که در زیر می‌آورم، سندیت دارد؟ آیا واقعاً دو تا چوب می‌تواند مانع عذاب قبر بشود؟ لطفاً کاملاً مسئله را برایم باز کنید چون باید جواب سائش را بدهم. ممنون.

گذاشتن جریدتین زیر بغل میت (و آن دو چوب تر از نخل یا چیز دیگر است) عذاب قبر را برطرف می‌کند.

زراه گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی انسان می‌میرد چرا «جریدتین» با او دفن می‌کنند؟ حضرت فرمود: برای این که تا زمانی که آن دو چوب، تر باشند، عذاب از میت برداشته می‌شود و حسابرسی از او

نمی‌کنند؛ زیرا عذاب قبر و حساب در يك روز و يك ساعت می‌باشد و آن هم از وقتی است که میت را داخل قبر می‌کنند تا موقعی که بستگان از سر قبر او بر می‌گردند. اما بعد از خشک شدن آن دو چوب، دیگر میت را عذاب نمی‌کنند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به قبرستانی عبور کرد، دید صاحب قبری را عذاب می‌کنند فرمود: دو چوب تر بیاورید، وقتی آوردند یکی را بالای سر میت و دیگری را پائین پای میت دفن کرد.

عرض کردند: یا رسول الله! چرا چنین کردید؟ فرمود: برای این که عذاب او تخفیف پیدا کند و تا وقتی این دو چوب، تر باشد او را عذاب نمی‌کنند.

نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: «جریدین» که با انسان دفن می‌شوند، هم برای مؤمن نفع دارد و هم برای کافر.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

تمام روایاتی که در باره‌ی جریدین نوشته‌اید، معتبر است. در کتاب کافی شریف، بابی هست با عنوان «بَابُ الْجَرِيدَةِ» که این روایات در آن آمده است.

از آنجایی که این دسته روایات، با آیات بسیار قرآن کریم و روایات فراوان دیگر در تضاد ظاهری است، باید به نحوی توجیه شود که هر دو سو، ملاحظه شده باشد. لذا عرض می‌کنم: حتماً نوع خاصی از عذاب است که با این دو چوب تر، برداشته می‌شود ولی کیفر اعتقادات فاسد و اعمال ناصالح، قطعاً در برزخ و قیامت و جهنم با انسان هست و به این چیزها برداشته نمی‌شود.

پس از سوئی لازم است معتقد باشید که دو چوب در کفن گذاشتن، موجب برداشته شدن عذاب [خاص] از مرده می‌شود و از سوی دیگر باید معتقد باشید که اعتقادات و اعمال نادرست، موجب عذاب‌هایی در دنیا و برزخ و آخرت می‌گردد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۰: جلب روزی

متن نامه:

سلام

در چند جا دیدم که آیت الله شاه آبادی بزرگ، برای توسعه رزق و روزی فرموده‌اند: من از دو عالم و فقیه شنیدم و عمل کردم و بهره بردم و به همه گفتم و عمل کرده‌اند و بهره برده‌اند.

جمعه شب که نماز را خواندی و شام می‌خوری کمی پیاز در دست بگیر و بگو: اللهم صل علی محمد و آل محمد. اللهم صل علی النبی القرشی و العن الیهود الخیبری. اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد پیاز را بخور. در عرض یک هفته یک نعمت غیر منتظره به دست می‌آوری.

آیا این ذکر و این عمل، سند شرعی دارد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

چنین عملی با چنین اذکاری در روایات رسیده از استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) نیامده است ولی عمل کردن به قصد تفأل اشکال ندارد. قصد تفأل این گونه است که ذکر را بگویند و پیاز را بخورند سپس فال نیک بزنند که حتماً نعمت زیادی نصیبشان خواهد شد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۱: حذف تأییدیه‌ی علما و مراجع از منهجیار

متن نامه:

با سلام

تا چندی قبل، تأییدیه‌ی برخی علما و مراجع تقلید بر منهج فردوسیان در پایگاه منهجیار قرار داشت و خودم بارها به آن مراجعه کرده بودم؛ ولی مدتی است حذف شده است،

۱. چرا حذف شده است؟

۲. از کجا می‌توانم دوباره به آن دسترسی پیدا کنم؟ برای یکی از دوستانم می‌خواهم.

متشکرم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ا: چنان که قبلاً هم نوشتیم، سیاست کلی ما در انتشار «منه‌اج فردوسیان»، این است که با ارائه‌ی «منطق قوی و مستدل»، مایه‌ی جذب جان‌های آگاه و دل‌های مشتاق به کمال و سعادت باشیم، نه با دستاویزهای حاشیه‌ای یا انحرافی. برخی از دستاویزهای حاشیه‌ای و انحرافی را در گذشته ترک کرده بودیم، مثل یاد کردن از مؤلف منه‌اج فردوسیان با عناوین و القاب؛ و نوشتیم که این شیوه، یک روش مخفی برای بت‌تراشی بوده و نتیجه‌ی الهی در پی ندارد.

همچنین انتشار دستاوردهای اصحاب منه‌اج فردوسیان از سیر تکاملی بر طبق این نظام تربیتی را نیز از دستاویزهای حاشیه‌ای برشمردیم و ترک کردیم.

یکی دیگر از این دستاویزهای انحرافی، به رخ کشیدن آمارها بود؛ به این جهت که آمارهای مختلف از استقبال مردم، موجب می‌شود تا دیده‌ی بصیرت مراجعه‌کنندگان تار شده و با این استدلال که «حتماً درست هستند که اینقدر مراجعه‌کننده دارند»، از مسیر درست استدلال، منحرف می‌گردند، ارائه‌ی هر گونه آمار چشمگیر نیز ترک شد تا کسی تحت تأثیر آمار، به منه‌اج فردوسیان گرایش پیدا نکند.

از دیگر دستاویزها برای اثبات حقانیت منه‌اج فردوسیان، استناد به تأییدیه‌ی علما و مراجع معظم تقلید بود. این تأییدیه‌ها نیز حذف گردید تا اعتماد به تأییدیه‌ی علما و مراجع تقلید، جای مطالعه‌ی دقیق و عمیق منطق منه‌اج فردوسیان را نگیرد.

تکیه کردن بر نظر علما و مراجع معظم تقلید، محقق کنجکاو را از جستجوی

بی طرفانه باز می‌دارد و قدرت استدلالش به آیات و روایات معتبر را ضعیف می‌سازد و این، همان خطری است که نمی‌خواهیم کسی به آن گرفتار گردد. پس تأییدیه‌های علما و مراجع معظم تقلید از نظرگاه عموم، حذف شد تا کسانی که جویای حقایقیت منهج فردوسیان هستند، به این‌طور حواشی مشغول نشوند، بلکه با ذهنی آزاد، مطالب را بسنجند و اگر آن را حقیقت یافتند، قبول کنند.

دلیل دیگر ما برای حذف تأییدیه‌های منهج فردوسیان این است که «نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان»، مجموعه‌ای از واضحات و مسلّمات قرآن کریم و روایات معتبر اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است و تأیید کردن غیرمعصومین بر آن، شاید نوعی توهین به قرآن و عترت شمرده شود. لذا برای دفع احتمال اهانت به ثقلین، از نشر اینگونه تأییدیه‌ها صرف نظر گردید.

علما و مراجع تقلید، می‌آیند و می‌روند، اما آنچه می‌ماند، تعالیم ثقلین است که تا روز قیامت، مسیر مستقیم برای رسیدن به تکامل و خوشبختی را به روی انسان‌ها گشوده است.

جواب ۲: این تأییدیه‌ها در صفحات اینترنتی مربوط به همان مرکزی که استفتاء کرده بود، در اینترنت موجود است و می‌توانید با جستجوی پیشرفته، آن را پیدا کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۲: ارکان منهج فردوسیان

متن نامه:

با سلام

لطفاً خطوط اصلی و درشت تفکر منهج فردوسیان را به صورت روشن برایم بنویسید. از صحبت‌های مختلف و متضادی که در مورد این برنامه می‌شنوم، کمی گیج شده‌ام.

خیلی ممنونم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

دکترین (نظریه‌ی کاربردی) منهج فردوسیان، این است که: «برای رسیدن به کمال واقعی و سعادت ابدی در دنیا و آخرت، باید به واضحات و مسلمات تقلین (قرآن کریم و عترت طاهره علیهم‌السلام) معتقد شد و عمل کرد و در ناواضحات، به احتیاط رفتار نمود».

در تکمیل این دکترین، برخی دیدگاه‌ها و خطوط کلی «منهج فردوسیان» را عرض می‌کنم:

۱. یکی از دیدگاه‌های اصلی در تدوین «منهج فردوسیان» این است که فقط محدثین و فقه‌های شیعه را میراث‌داران رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) می‌دانند و آنان را واسطه‌ی رساندن برنامه‌ی تربیتی و حیانی به نسل‌های بعد از عصر حضور معرفی می‌کنند و گرفتن برنامه‌ی تکامل دینی از فلاسفه، عرفا، مشایخ صوفیه و ارباب علوم غریبه و مرتاضان را غیر موجه و خالی از حجت شرعی می‌دانند.

۲. در منظومه‌ی فکری «منه‌اج فردوسیان» به کرامات و مکاشفات ارباب طریقت و اهل دل، به دیده‌ی انکار و تردید نگریسته شده و قسمت عظیمی از آن، غیر واقعی دانسته شده است.

۳. در تنظیم «منه‌اج فردوسیان» فقط اذکاری که در قرآن کریم و روایات معتبر شیعه آمده، مورد قبول قرار گرفته و از ذکرها و دستورالعمل‌هایی که عرفا و ارباب طریقت بر اثر ریاضات و تجربیات به دست آورده‌اند، استفاده نشده است.

۴. یکی از دیدگاه‌های اصلی در تدوین «منه‌اج فردوسیان» این است که هر روایتی قبول نیست و فقط روایاتی که در منابع معتبر حدیثی شیعه آمده و مورد تأیید و اعتماد جمهور فقها قرار گرفته است، مورد قبول است.

۵. یکی دیگر از دیدگاه‌های اصلی در نظام فکری «منه‌اج فردوسیان» این است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، استاد اعظم تربیت و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام)، جانشینان ایشان در امر تربیت نفوس مستعدّه شمرده می‌شوند و امر تربیت در عصر غیبت را بر دست امام زمان (عجل‌الله‌تعالی فرجه) می‌دانند.

۶. یکی از دیگر دیدگاه‌های اصلی در منه‌اج فردوسیان این است که پیوستگی روحی و سرسپردگی طریقتی در نزد هر انسان غیر معصومی به عنوان قطب و مرشد را رد کرده و فقط به ولایت، دلدادگی و سرسپردگی به امام زمان (عجل‌الله‌تعالی فرجه) سفارش می‌کنند.

۷. چون دوازده‌امامی بودن را شرط لازم برای رسیدن به کمال و سعادت می‌دانند، عرفا و شعرا و ارباب طریقت مانند مولوی رومی، عطار نیشابوری، محی‌الدین عربی و تمام مشاهیر عرفان و ادبیات که غیر دوازده‌امامی

- بودنشان ثابت است را محروم از درجات عالییه می‌دانند.
۸. یکی از دیگر دیدگاه‌های اصلی در منهج فردوسیان این است که تعالیم قرآن کریم به تنهایی و تعالیم ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) بدون پشتیبانی قرآن را کامل نمی‌دانند بلکه معتقدند باید به ثقلین، تمسک جست و از هر دو منبع قرآن و روایت معتبر برای یافتن راه کمال و سعادت، به صورت همزمان استفاده نمود.
۹. یکی دیگر از دیدگاه‌های اصلی در منهج فردوسیان این است که به دستاوردهای علوم متافیزیک مانند روانشناسی در رساندن انسان به خوشبختی و کمال، اعتماد نمی‌کنند.
۱۰. یکی از دیگر دیدگاه‌های اصلی در منهج فردوسیان این است که اصل و اساس رسیدن به کمال و سعادت را پس از اصلاح اعتقادات، «عمل» به دستورات وحی می‌دانند و خواندن، نوشتن و دانستن راه کمال را - گر چه لازم است - ولی کافی در رساندن، نمی‌دانند و پایه‌ی اصلی را همان «عمل کردن» می‌شمارند.
۱۱. یکی از دیگر دیدگاه‌های اساسی در منهج فردوسیان این است که مقصود از سلوک را کسب رضای خدا و مقصد را درجه‌ی صدم بهشت (فردوس اعلی) در جوار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) می‌دانند.
۱۲. یکی از دیگر دیدگاه‌ها در منهج فردوسیان این است که مفاهیمی مانند «فنا فی الله» و «بقای بالله» را چنان که در عرفان نظری مطرح است، قبول ندارند و نهایت کمال بشر را استقامت بر عبودیت حق تعالی می‌دانند.
۱۳. یکی از دیگر دیدگاه‌های اصلی در منهج فردوسیان این است که رسیدن

به خوارق عادات و به دست آوردن قدرت‌های روحی مانند طی الارض، ضمیرخوانی، تصرف در اجسام و مانند اینها را مقصود عبادات نمی‌دانند و به دنبال کسب آن نیستند.

۱۴. یکی از دیدگاه‌های مطرح در منهج فردوسیان این است که لایق‌ترین فرد برای مدیریت جامعه‌ی اسلامی در عصر غیبت، فقیه جامع‌الشرایط است. (ولایت فقیه)

۱۵. در بستر تربیتی منهج فردوسیان معتقدند رسیدن به کمال و سعادت برای کسانی که دیدگاه‌ها و اعمالشان را بر طبق قرآن کریم و روایات معتبر شیعه‌ی اثنی‌عشری تصحیح کنند، از سوی خدای تعالی و رسول اعظم و ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) تضمین شده است.

امیدوارم با این مختصر، آشنایی اجمالی‌ای برایتان از نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان فراهم آمده باشد. البته آشنایی مفصل، موکول به مطالعه‌ی دقیق و عمیق در مجموعه‌ی آثار منهج فردوسیان است.

خداوند، ما و شما را بر پیمودن راه رضایتش یاری رساند

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۳: قاعده و قانون به جای آیه و روایت

متن نامه:

سلام

چرا در گفتگوهای تربیتی، تذکرات عبادی و مانند آن، به جای این که متن آیات و احادیث را بیان کنید، به قاعده‌ی نظری یا قانون عملی منهج فردوسیان استناد می‌کنید و مضمون همان آیات و روایات را به صورت قاعده یا قانون بیان می‌نمایید؟

در برخی نوشته‌ها، بخصوص در فضای مجازی، در مواقع مختلف مانند مناسبت‌های عبادی، به جای این که حدیث اهل بیت (علیهم‌السلام) را بنویسید تا نام و یاد آن بزرگواران هم زنده بماند، می‌نویسید: «در منهج فردوسیان فلان کار را انجام می‌دهند؟» چه نیازی هست که بگویید: «در منهج فردوسیان»؟ آیا بهتر نیست همان حدیث را نقل کنید؟
با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

این طور نیست که هر دیدگاه یا دستور عملی، به استناد یک آیه یا روایت تنظیم شده باشد، بلکه در پاره‌ای موارد، چندین آیه یا روایت، در کنار یکدیگر قرار گرفته و معنی مشترک همگی، در قالبی یک‌دست، به صورت قاعده یا قانون بیان شده است.

البته برخی قواعد یا قوانین نیز هست که مستندش فقط یک آیه یا یک روایت است؛ اما به جهت حفظ وحدت سیاق، لازم بود تا ماحصل چند آیه و روایت در یک زمینه، به صورت واحد ارائه گردد.

پس چاره‌ای جز بیان و نشر قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان نیست و این کار، همانند مسأله‌های توضیح المسائل مراجع تقلید می‌باشد

که از جمع‌بندی آیات و روایات متعدد و مختلف فراهم آمده است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۴: اشکال به اسلام به جای مسلمین!

متن نامه:

یکی از بهانه‌های همیشگی مسلمانان این است که چون از درماندگی و از پراکندگی و گمراهی آنان سخن رانده شود به پاسخ برخاسته و چنین می‌گویند: «اگر مردم بد هستند، گناه دین چیست؟» باید گفت که مردم، همیشه بد هستند و معنای اصیل دین این است که مردم بد را نیک گرداند. اینکه یک دینی نمی‌تواند پیروان خود را به نیکی و به همدستی بیاورد، همین نشان بهم خوردن آن دین می‌باشد. از خود دین است که کیش‌های گوناگون پیدا کرده و پراکندگی به میان پیروان خود انداخته است. از خود دین است که پر از گمراهی‌ها و نادانی‌ها گردیده و مغزهای پیروان خود را با باورهای پست و بی‌پایه می‌گرداند. از خود دین است که زمانش گذشته و با زندگانی امروزی نمی‌سازد. از خود دین است که پیروان را وا می‌دارد در برابر هر نیکی و رستگاری بایستند و با هر کوششی و جنبشی که به نام دین آنان نیست دشمنی کنند و برای همین است که پیروانش ناچارند یا آن را نگه داشته و از آزادی و گردن‌فرازی چشم‌پوشند و یا آن را رها کرده در بند آزادی و سرافرازی باشند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

دین، همیشه جنبه‌ی فاعلی دارد ولی مخاطب دین باید جنبه‌ی قابل‌ی داشته باشد. پس اگر کسی نخواهد و نپذیرد که دین، او را تغییر دهد، نمی‌توان اشکال را متوجه ناحیه‌ی دین دانست زیرا همین دین، دیگرانی که آن را پذیرفته‌اند، تغییر داده و به کمال و سعادت رسانده است.

به عبارت ساده، دین و هر برنامه‌ی تربیتی دیگر، تا زمانی که پذیرفته و به کار بسته نشود، نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. برای روشن شدن مطلب، چند مثال می‌زنیم؛

مثال اول: کسی که برنامه‌ی لاغری از بهترین استاد متخصص و فوق تخصص رژیم‌های غذایی دریافت کرده، تا زمانی که آن را به کار نیندد، هیچ نتیجه‌ای نخواهد گرفت. اینجا نمی‌توان رژیم لاغری آن متخصص را ناکارآمد شمرد، زیرا افراد بسیاری به همین رژیم لاغری، عمل کرده و نتایج بسیار خوبی گرفته‌اند. پس اشکال واقعی از ناحیه‌ی خود شخص است که دستورات متخصص را نپذیرفته است.

مثال دوم: کسی که به باشگاه بدنسازی برود ولی نه از دستگاه‌های ورزشی استفاده کند و نه برنامه‌ی غذایی متخصص بدنسازی را رعایت نماید، هیچگاه دارای بدنی ورزیده و عضلانی نخواهد شد. در این صورت، نباید دستگاه‌ها یا رژیم غذایی مخصوص ورزشکاران را مورد سرزنش قرار دهد؛ بلکه این خود فرد است که به خاطر عمل نکردن، مورد ملامت قرار می‌گیرد.

مثال سوم: کسی که وسیله‌ی الکتریکی ظریف بگیرد ولی به توصیه‌های

ایمنی در نگهداری آن عمل نکند، مثلاً گوشی تلفن همراه خود را در معرض حرارت شدید قرار داده یا در آب بیاندازد، نمی‌تواند سازنده را متهم کند که وسیله‌ی نامرغوب و بی‌کیفیتی در اختیار او قرار داده است؛ زیرا افراد فراوانی هستند که با رعایت نکات ایمنی، سال‌ها از همین وسیله به بهترین وجه استفاده می‌کنند.

بله اگر دین یا برنامه‌ی تربیتی‌ای باشد که حتی یک نفر از کسانی که خود را وقف عمل به دستورات آن کرده‌اند را نتواند به کمال و سعادت برساند، در این صورت، می‌توان در صحت و سلامت آن دین یا برنامه‌ی تربیتی تردید نمود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۵: توهین به مخالفین

متن نامه:

سلام

تنها چیزی که از منهج فردوسیان فهمیدم، این است که خیلی فحش می‌دهید. اصلاً فحش دادن، جزء لاینفک منهج است. قدم به قدم به مخالفان خود توهین می‌کنید. همه را سگ و خوک می‌دانید. چرا با اینهمه فحش و توهین و تهمت، ادعای جامع‌ترین و کاملترین نظام تربیتی دارید؟ اینها که همه‌اش بی‌تربیتی است.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

۱. نسبت «کلمات قصار حاج فردوسی» به «نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان»، مانند نسبت صدف‌های ساحل دریای خزر به دریای خزر است. باید توجه داشته باشید که دریای خزر، در چند صدف و گوش‌ماهی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه صنعت کشتی‌رانی در حمل مسافر و کالا، شیلات و صیادی، منابع غنی گاز و نفت، خاویار، تأثیرات شگرف بر آب و هوای منطقه و ده‌ها ثمره‌ی ریز و درشت دیگر دارد. یک کودک پنج ساله از این سفره‌ی گسترده‌ی طبیعی، فقط چند صدفی که موج به ساحل آورده را می‌بیند و از سایر جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و زیست‌محیطی دریای خزر بی‌خبر است.

پس اولین اشکال جنابعالی، بی‌خبری از هزاران قاعده‌ی نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان است. این بی‌خبری تا آنجاست که «کلمات قصار حاج فردوسی» که حاصل تجربیات چند سال مطالعه و کار تربیتی یک انسان غیرمعصوم است را با آموزه‌های وحیانی ثقلین - که آن را به اختصار، «منهج فردوسیان» نامیده‌ایم - مقایسه می‌کنید.

به عبارت دیگر، کلمات قصار حاج فردوسی، مجموعه‌ای از تجربه‌هایی است که در طول سال‌های متمادی توسط یک بشر غیرمعصوم، گردآوری شده است و پشتوانه‌ای به اندازه‌ی قرآن یا فرمایشات رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) ندارد. اما «منهج فردوسیان» نام اختصاری‌ای است که برای معارف قرآن کریم و روایات

معتبر برگزیده‌ایم. اینقدر اطلاعات شما از منهج فردوسیان ضعیف و سطحی است که نمی‌توانید بین «منهج فردوسیان» و «حاج فردوسی» فرق بگذارید. و از عجایب این است که با این سطح نازل از اطلاعات در مورد این نظام جامع تربیتی، به خود اجازه می‌دهید بر آن انتقاد کنید و آن را محدود در چند جمله‌ی کوتاه نمایید.

۲. قسمتی از کلماتی که گمان کرده‌اید فحش یا توهین است، جنبه‌ی التیامی برای زخم‌های روح و روان مبلغین منهج فردوسیان دارد و عمومی نیست؛ مثل این که می‌گوید: «با بعضی‌ها برای اثبات «منهج فردوسیان» جدل مکن! که اگر با خوک، کُشتی بگیری، تو کثیف می‌شوی، ولی خوک لذت می‌برد.»

این کلمه، در جایی استفاده می‌شود که مبلغ منهج فردوسیان، پس از گفتگوی فراوان در اثبات منهج فردوسیان و بعد از این که با بحث‌های حاشیه‌ای و ایرادهای بی‌مورد فراوانی مواجه می‌شود، احساس می‌کند سوژه‌ای که برای هدایت‌کردن انتخاب نموده، نااهل است. لذا با استفاده از این کلمه، خود را راهبری می‌کند که نباید بحث کردن با این فرد را ادامه بدهد.

جالب اینجاست که افراد تنگ‌نظر، عبارت «با بعضی‌ها» را به خودشان نسبت می‌دهند و از این جمله، برداشت توهین به خودشان می‌نمایند. البته اگر این افراد، هدفشان از بحث کردن، رسیدن به حقیقت نباشد، دقیقاً در حکم همان خوکی هستند که از کُشتی گرفتن با انسان، لذت می‌برد ولی ثمره‌اش برای انسان، کثیف شدن لباس و بدن است.

مبلغ منهج فردوسیان باید توجه داشته باشد که وقت و عمر شریف خود را

صرف جدل کردن با خوک‌صفتانی که در جستجوی کمال و سعادت نیستند و فقط می‌خواهند وقت خود را با مجادلات بی‌حاصل پُر کنند، هدر ندهد. این صفت رذیله، در مؤمن نیست ولی در منافق می‌تواند باشد. منافق کسی است که به زبان، ادعای اسلام و تشیع دارد ولی در دل، ایمان راسخ و درستی نسبت به آن ندارد.

یا این که می‌گوید: «به حرف آنان که از «منه‌اج فردوسی‌ان» بدگویی می‌کنند، اعتنا مکن! اگر قرار باشد به طرف هر سگی که در راهت پارس می‌کند، سنگی پرتاب کنی، دیر به مقصدت می‌رسی.»

این کلمه نیز یک فرمان راهبردی برای مبلغ منه‌اج فردوسی‌ان است. این سخن می‌گوید لازم نیست به بدگویی‌ها توجه کنی و پاسخ بدهی، بدگویی کردن‌های بدون آگاهی، مثل پارس کردن‌های بی‌هوده‌ی سگ است و ارزش توجه ندارد. معمولاً بدگویی‌های ناآگاهانه از خبائث و نجاست باطنی سرچشمه می‌گیرد و گوینده‌اش در جستجوی کمال و سعادت نیست که نیاز به توجیه شدن و پاسخ گرفتن داشته باشد.

البته باید بین «بدگویی‌های ناآگاهانه» با «انتقادات سازنده» فرق گذاشت. برخی از کسانی که در مورد نظام جامع تربیتی منه‌اج فردوسی‌ان بدگویی می‌کنند، اظهارنظرهایی از سر دلسوزی است؛ هر چند ناآگاه بودن به منه‌اج فردوسی‌ان، آنان را به اینگونه موضع‌گیری رسانده باشد.

پس این کلمه نیز جنبه‌ی عمومی ندارد و باید مبلغ منه‌اج فردوسی‌ان، آن را در نزد خود نگه دارد و گاه‌گاهی به صورت خصوصی از آن استفاده نماید تا راه و بیراهه را از هم بازشناسد.

یا این که می‌گوید: «کسانی که با «منه‌اج فردوسی‌ان» آشنا نیستند، پشت

سرمان زیاد حرف می‌زنند! اشکالی ندارد، سگ‌ها هم برای کسانی که نمی‌شناسند، زیاد پارس می‌کنند.»

این کلمه نیز برای التیام روحیه‌ی مبلغ منهج فردوسیان است که گاهی از سخنان ناروایی که پشت سر یا حتی پیش رویش گفته می‌شود، دچار نوعی افسردگی می‌شود و احتمال دارد دچار این وسوسه‌ی شیطان شود که اگر منهج فردوسیان درست بود، چرا افراد مختلفی از آن بدگویی می‌کنند. در چنین شرایطی، این کلمه به فریادش می‌رسد و او را نجات می‌دهد و به او یادآور می‌شود اینهایی که بدون مطالعه و آگاهی، تهمت‌هایی می‌زنند و بدگویی‌هایی می‌کنند که بویی از حقیقت ندارد، اینان رفتارشان مانند سگ‌هایی است که به ناشناس‌ها پارس می‌کنند.

خدای تعالی در قرآن کریم نیز از این مثال استفاده کرده است، می‌فرماید:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَسَخَّرْنَا
كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» (سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۷۶)

ترجمه: و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله‌ی آن [آیات] بالا می‌بردیم؛ اما او به زمین [= دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر او حمله‌ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر او را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند.

این کلمه، تحت تأثیر همین آیه‌ی قرآن است و فحش و توهین نیست بلکه بیان یک واقعیت است که می‌گوید افرادی هستند که بر اثر صفات ذمیمه، اقدام به بدگویی و تهمت‌زدن به اصحاب و مبلغان منهج فردوسیان می‌کنند و نباید صفت مذموم آنان، مایه‌ی برهم خوردن تمرکز منهجی گردد.

۳. قسمتی از کلماتی که گمان کرده‌اید فحش یا توهین است، واقعیت‌هایی است که جنبه‌ی تلنگر برای مخالفان منهج فردوسی‌ان و معترضان بر آن دارد. مثل این که می‌گوید: «مخالفین «منهج فردوسی‌ان» در این زمان، بدتر از برخی «خوارج» و «اهل شامات» در زمان اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند؛ زیرا آنان دسترسی به منابعی برای تحقیق نداشتند، ولی اینان، دارند، اما بر اثر کاهلی و سستی، تحقیق نمی‌کنند.»

این کلمه، در پی بیان یک واقعیت است. واقعیت این است که اگر کسی در زمانه‌ی کنونی که عصر فوران اطلاعات و جولان رسانه‌ها و ارتباطات است، از تحقیق و مطالعه در مورد پدیده‌ای چشم‌پوشی کند و در عین حال، از قضاوت در مورد آن، فروگذار نماید، واقعاً از خوارج صدر اسلام، بدتر و گمراه‌تر است. اما زمان و مکان استفاده از این کلمه، باید به دقت انتخاب گردد. مبلغ منهج فردوسی‌ان، در جایی که احساس می‌کند مخاطبش نیاز به تلنگری برای مراجعه و مطالعه دارد، از این کلمه استفاده می‌کند تا او را به تحقیق وادارد. وقتی مخاطب تبلیغ منهج فردوسی‌ان، خود را در موقعیتی تصور کند که با خوارج مقایسه شده است، دلش می‌لرزد و از این که بدون تحقیق و مطالعه وارد انتقاد از این نظام تربیتی گردد، پرهیز می‌کند. سپس اقدام به مطالعه‌ی آثار منهج فردوسی‌ان می‌کند و همین، سرآغاز هدایت و رستگاری‌اش می‌شود.

البته هستند کسانی که در برخورد با اینگونه تلنگرها، عکس‌العمل مناسب را نشان نداده و به جای رجوع به تحقیق و مطالعه، بر جهل مرکب خود، لجاجت و اصرار بیشتری می‌ورزند. اینان در حقیقت، همان افرادی هستند که از لحاظ لجاجت باطنی، از خوارج بدترند.

در پایان، شما را به دو نکته توجه می‌دهم؛
نکته‌ی اول: بیان واقعیت اگر به قصد اصلاح باشد، فحش و توهین نیست.
قرآن کریم - که سراسر نور و رحمت است - در مقام بیان واقعیت، تعابیری
دارد که شاید افراد تنگ‌حوصله از آن، فحش و توهین برداشت کنند؛ مثل
این که می‌فرماید:

«فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ * كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ
مِنْ قَسْوَرَةٍ» (سوره‌ی مدثر آیات ۴۹ تا ۵۱)

ترجمه: چرا آنها از تذکر روی گردانند؟! گویی گورخرانی رمیده‌اند که
از مقابل شیری فرار کرده‌اند.

یا می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»
(سوره‌ی جمعه آیه‌ی ۵)

ترجمه: مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان
مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند، همچون مثل خری است
که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد.

نکته‌ی دوم:

توجه داشته باشید که فضای مجازی، بسیار بی‌در و پیکر است و امکان هر
گونه انتسابی در آن وجود دارد، پس کلماتی را به عنوان کلمات قصار حاج
فردوسی قبول کنید که در کتاب «شرح کلمات قصار حاج فردوسی» آمده
است و به بقیه، به دیده‌ی تردید بنگرید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۶: خداحافظی با «یا علی»

متن نامه:

سلام

نظرتان در مورد این حدیث چیست؟

از پیغمبر سؤال شد: یا رسول الله ما وقتی صحبتمون، حرفمون با یکی تموم میشه، پایان کلاممون، او را به خدا می‌سپاریم، به بیان پارسی می‌گوییم: خداحافظ و به زبان عربی می‌گوییم: فی امان الله اگر بدون خداحافظی کردن، در وسط سخن گفتن از او جدا بشیم نوعی بی ادبی می‌پنداریم. شما وقتی در معراج با خدا هم صحبت شدید، پایان جمله که نمی‌توانستید به ذات خدا عرضه بدارید: تو را به خدا می‌سپارم آخرین جمله‌ی رد و بدل شده، بین شما و خدا چه بود؟

حضرت فرمودند: پایان صحبت، خداوند سبحان به من "یا علی" گفت، من نیز به خدای خود "یا علی" گفتم. این آخرین جمله بین من و ذات مقدس خدا بود.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آنچه در پرسش شما آمده، در روایات وجود ندارد، بلکه در برخی از منابع روایی از عبد الله بن عمر نقل شده است: از رسول خدا(ص) پرسیده شد خدا در شب معراج چگونه با تو سخن گفته و تو را مخاطب قرار داد؟ آن حضرت فرمود: «مرا به زبانی مانند زبان علی بن ابی‌طالب مخاطب قرار داده سپس به من الهام کرد که بگو: پروردگارا! تو با من سخن می‌گویی یا علی؟! سپس

فرمود: ای احمد! من چیزی هستم ولی از همه چیزها فاصله دارم مانند چیزهای دیگر نیستم و من به مردم قیاس نمی‌شوم و به موجودات تعریف نمی‌شوم. تو را از نورم آفریدم و علی را از نور تو آفریدم او را به رازهای نهانی دل تو آگاه کردم من کسی را به سوی دل تو دوست‌تر از علی بن ابی‌طالب پیدا نکردم سپس با زبان علی با تو سخن گفتم تا دلت آرام بگیرد».^{۳۹}

درباره سند و محتوای این روایت، باید به چند نکته نمایید:

۱. این حدیث را موفق بن احمد خوارزمی که از علمای عامه است، نقل کرده و بیشتر کتاب‌های شیعی نیز به طریق او نقل کرده‌اند. علاوه بر این اشکال، در سند خوارزمی ارسال وجود دارد چون ابومخنف، اصلاً عبدالله بن عمر را درک نکرده است و بینشان فاصله‌ی زیادی بوده است.

۲. در بخشی از متن عربی این روایت چنین آمده است: «یا رَبَّ اَنْتَ

خَاطَبْتَنِي اَمْ عَلِيٌّ؟»؛ یعنی: پروردگارا! تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی؟

بعضی از افرادی که ترجمه را دیده‌اند و از اصل عبارت عربی بی‌خبرند، گمان کرده‌اند «یا علی؟» همان «یا علی!» به معنای ندایی آن است که در خداحافظی خداوند با پیامبر مورد استفاده قرار گرفته است!

موفق باشید

حاج فردوسی

۳۹. مقتل الحسین، موفق بن احمد خوارزمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۵.

نامه‌ی ۵۲۷: لعن صوفیه

متن نامه:

سلام بر شما

دوستی دارم که خیلی با صوفیه مخالف است و همیشه آنان را لعن می‌کند. بویژه صوفیه‌ی گنابادی و دکتر تابنده و سایر دراویش و مشایخ مجاز را شدیداً لعن می‌کند و امیدوار است که این لعن‌ها، او را به درجات عالی‌ه بهشت برساند. می‌خواستم نظر شما که خود از سرداران مبارزه با صوفیه و انحرافات و بدعت‌هایشان هستید را در مورد این کار دوستم بدانم.

متشکرم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نکته‌ی اول: روش بنده، مبارزه با صوفی مصطلح نیست، که این صوفیان علامت‌دار را «جاهل» و «بیمار» دانسته و شیوه‌ی درست را مبارزه با «تصوف» می‌دانم. همیشه به رفقای عزیزم توصیه کرده‌ام که انحرافات را بشناسید و سپس هر کسی که آن انحراف بر او منطبق شد، او را به همان اندازه صوفی یعنی منحرف از جاده‌ی مستقیم ثقلین بدانید. شاید آن انحراف بر فلان فقیه یا زاهد یا عارف منطبق گردید. پس فریب شهرت اشخاص را نخورید و از هیبت و طمطراق آنان نه‌راسید، هر کس منحرف شد در اعتقادات یا عملیات، او را به همان اندازه منحرف بشمارید.

نکته‌ی دوم: صوفیه‌ی گنابادی ادعای تشیع دارند. هر چند تشیعشان در حد بسیار نازل و مخلوط با بدعت‌ها و خرافات فراوان است ولی بالاخره تا جایی

که تحقیقات بنده پیش رفته، دوستان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) و دشمنان ارباب سقیفه هستند و این دوستی را از جشن‌های عید غدیر و نیمه‌ی شعبان و عزاداری‌های محرم و صفرشان می‌توان فهمید. نکته‌ی سوم: لعن کردن، بسیار حساس و خطرناک است زیرا بر طبق روایت معتبر، اگر کسی را که مستحق لعن نیست، لعن کنید، به خودتان بر خواهد گشت و ایجاد انواع مشکلات مادی و معنوی، دنیوی و اخروی خواهد نمود. پس لعن را در همان حد که در قرآن کریم و روایات معتبر آمده، مجاز بشمارید. حتی در قرآن کریم، هیچ آیه‌ای که امر به لعن دیگران باشد، نیامده است؛ یعنی در هیچ آیه‌ای نفرموده است که فلان شخص یا فلان طایفه را لعنت کنید. فقط در دو آیه به صورت غیرامری می‌فرماید: «عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۱ و سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸۷) که آن هم در مورد مرتد‌هایی است که در حال کفر بمیرند و از ارتداد خود توبه نکنند.

پس علی رغم تمام انتقادات اساسی و بنیادی‌ای که بر تصوف و صوفیان داریم، در این مورد هشدار می‌دهیم که ذمه‌ی خود را مشغول به لعن اینان نکنید. البته این که آنان را لعن نکنید، به معنی تأیید انحرافاتشان نیست بلکه فقط از جهت این که حیف است اصحاب منهج فردوسیان، قدم بر مسیر خلاف احتیاط بگذارند. شاید فردای قیامت، همین صوفی بی‌صفایی که امروز دچار جهل و خرافات شده، مدعی شما در آمد که چرا مرا لعن کردی در حالی که از موالیان حضرت مولی‌الموالی (علیه‌السلام) و از منتظران حضرت بقیة‌الله‌الاعظم (ارواحنا فداه) به قدر فهم و درک خودم بودم؟! پس به دوستان هم توصیه کنید که از لعن فرستادن بر صوفیه‌ای که ادعای

تشیع می‌کنند، هر چند بسیار منحرف و سرگردان هستند، خودداری نماید و گردن نازنین خود را پلی برای عبور اینان قرار نهد و اعمال صالحش که بر آمده از اعتقادات سالم است را در ازای راضی کردن اینان نپردازد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۸: لعن عالمان بی‌عمل

متن نامه:

با سلام

آیا درست است می‌گویند آخوندها و منبری‌هایی که به حرف‌هایشان عمل نمی‌کنند لعنت شده‌اند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بله درست است. البته این لعنت، مخصوص روحانیونی که به مواعظشان عمل نمی‌کنند نیست؛ بلکه می‌تواند تمام کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند را شامل شود. روایت این است:

قال امیر المؤمنین (علیه‌السلام): «لَعْنُ اللَّهِ الْأَمْرِيْنَ بِالْمَعْرُوفِ الثَّارِكِيْنَ لَهُ، وَ الثَّاهِيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِيْنَ بِهِ».

ترجمه: خداوند لعنت کند کسانی را که به خوبی فرمان می‌دهند و خود، آن را

ترک می‌کنند و از زشتی باز می‌دارند و خود، مرتکب آن می‌شوند. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۹)

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۲۹: «حرز جامع» برای دفع شیاطین و بی‌اثر کردن طلسم

متن نامه:

با عرض سلام و قبولی طاعات

نظرتون در مورد سحر و جادو چی هست و اینکه واقعیت دارد؟ چون من خیلیا رو دور و برم دیدم که این کار رو میکنن و جواب هم گرفتن. و اینکه چند وقتییه رابطه همسرم با مادرشون شکر آب شده و ایشون خیلی بی محلی به همسرم میکنن و حتی دعوا و جر و بحث بیخود و کاملاً بی دلیل در صورتی که همسرم با اینکه راهش از اونا دوره همیشه بهشون میرسه و محبت میکنه و کارهاشون رو انجام میده یعنی کوتاهی نمیکنه ولی نمیدونم دلیل این کار اونا چیه؟ و تازگی با من هم درگیر شدن و پشت سرم بد و بیراه میگن خواهش میکنم راهنمایی خوب و واضحی بکنید.

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سحر و جادو داریم و خیلی آسان هم می‌شود دیگران را طلسم کرد؛ ولی باز کردن طلسم و باطل کردن جادو، بسیار سخت است. البته توجه داشته باشید که طلسم کردن دیگران، گناه کبیره است.

یکی از بهترین راه‌ها برای در امان ماندن از آثار طلسم و جادو، نصب «حرز جامع» در تمام اتاق‌های منزل و محل‌های تاریک مانند کمد‌ها و حمام است. «حرز جامع» را از پایگاه اینترنتی منهج‌یار (MenhajYar.ir) دریافت و پرینت کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۰: شمول صلوات بر امیر المؤمنین (علیه‌السلام)

متن نامه:

سلام علیکم

آیا ذکر صلوات، شامل آقا امیر المؤمنین (علیه‌السلام) هم می‌شود؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

قبل از پاسخ به این سؤال، لازم می‌دانم نکته‌ای را تذکر دهم و آن نکته، این است که سؤال شما، ثمره‌ی عملی ندارد؛ به این معنی که وقتی به ما دستور

داده‌اند برای رسیدن به کمال و سعادت از گفتن ذکر شریف «صلوات» بهره ببریم، مهم نیست این ذکر شامل چه افرادی می‌شود و شامل چه افرادی نمی‌شود. آنچه برای یک منہاجی در مسیر رسیدن به درجات عالیہ، مهم است، معتبر بودن ذکر و ثواب داشتن آن است. وقتی منہاجی مطمئن شد که گفتن یک ذکر، ثواب دارد و می‌تواند او را به درجات عالیہ برساند، از گفتن آن دریغ نمی‌کند و کاری به حواشی و سؤالات و شبهات نامربوط ندارد. همواره متذکر شده‌ام که توجه به چیزهایی که از ما خواسته نشده، مایه‌ی دور شدن از مقصد و مقصود اصلی است.

اما پاسخ سؤال شما این است که بر طبق حدیث کساء، امیر المؤمنین (علیه‌السلام) و حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) و امام حسن و امام حسین (علیہما‌السلام) به خدمت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمدند (در برخی منابع) یا استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ایشان را فرا خواندند (در برخی منابع) و آنان را در زیر عبایشان جمع نموده و با این عمل، اهل بیتشان را مشخص کردند. به این ملاحظه، مولانا امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام) جزء آل و خاندان استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستند و صلوات ما، شامل آن حضرت هم می‌شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۱: برتری مقام حضرت علی بر مقام حضرت رسول

متن نامه:

سلام

بعضی درویش‌ها می‌گفتند مقام امیر المؤمنین بالاتر از مقام رسول الله است، می‌خواستیم بدانم آیا واقعاً مقام حضرت علی (ع) بالاتر است یا مقام حضرت محمد (ص)؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در آغاز سخن، لازم به ذکر است که چون در فرهنگ غنی تشیع، مجموعه‌ی قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) یک نور محسوب می‌شوند (کلکم نور واحد)، تجسس در مورد بالاتر بودن یکی بر دیگری، کاری عبث و بدون ثمره‌ی عملی است. پس بهتر است ذهن‌تان را از توجه به این مقوله و مانند آن، معطوف به وظایف دینی اعتقادی و عملی خودتان نمایید تا سعادت ابدی را به یقین به دست آورید.

اما در جواب به این سؤال، باید عرض کنم علمای اسلام، چند دلیل برای برتری استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام) آورده‌اند که به اختصار، ذکر می‌کنم:

دلیل اول: خاتمیت؛

به تصریح قرآن کریم، استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پایان بخش سلسله‌ی پرافتخار انبیاء هستند. از این معنی استفاده کرده‌اند که آن حضرت، انسان کاملی است که اگر میلیون‌ها سال نیز بگذرد، کامل‌تر از ایشان نخواهد آمد و اگر کامل‌تر از ایشان در دایره‌ی وجود یافت می‌شد،

حتماً او به مقام خاتمیت (خاتم پیامبران) می‌رسید. به عبارت دیگر، از آنجا که کسی جز رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به خاتمیت نرسیده است، مشخص می‌شود که کامل‌تر از آن حضرت نیز وجود ندارد.

دلیل دوم: اولین مسلمان بودن؛

دلیل دیگر بر برتری پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر سایرین این است که خداوند به ایشان امر می‌کند که: «بگو من اولین مسلمانم» (سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۳) و حال آنکه به هیچ پیامبری چنین دستوری داده نشده است. مقصود از «اول المسلمین» اولیت ذاتی یا رتبی است، نه زمانی و تاریخی، زیرا اگر اولیت زمانی بود، هر پیغمبری نسبت به قوم خودش «اول المسلمین» بوده است. به عبارت دیگر، «اولین مسلمان بودن»، نشانگر برتری رتبی آن حضرت بر ما سوی الله است.

دلیل سوم: شارع بودن؛

از اخبار استفاده می‌شود که امامان معصوم (علیهم‌السلام) شارع (تشریح‌کننده - دین‌آور) نبوده‌اند یعنی احکام و قوانین شریعت و حلال و حرام به آنها وحی نمی‌شده؛ بلکه احکام و قوانین دین، به طور کامل بر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نازل شد و آن حضرت هم بعضی آنها را که لازم بود در اختیار مسلمانان قرار دادند؛ ولی مجموعه‌ی کامل این معالم دینی را به مولانا علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) تعلیم نمودند و امام علی (علیه‌السلام) نیز در اختیار امام بعد از خودشان قرار دادند و اکنون در اختیار امام دوازدهم (ارواحنا فداه) است. بنا بر این، ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) هر گاه احکام حلال و حرام را بیان می‌کردند، به نحو استقلال نبود، بلکه در این موارد، تابع و پیرو رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

بودند و فقط مسائلی را بیان می‌کردند که از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ارث به آنان رسیده بود. در برخی روایات، علاوه بر خدای تعالی که شارع اصلی است، استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز به عنوان شارع معرفی شده‌اند. قرار گرفتن در جایگاه تشریح (دین‌آوری) که فقط مخصوص خدای تعالی است، جایگاه بسیار بلندی است که نشان از امتیاز ویژه‌ی حضرت ختمی‌مرتبت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر سایر انسان‌ها دارد.

دلیل چهارم: دریافت وحی:

از بعضی احادیث استفاده می‌شود که گر چه بر امام نیز الهام می‌شود و با عالم غیب ارتباط دارد لیکن وحی و الهام آنها با وحی پیامبر فرق دارد. استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رسماً با عالم غیب تماس می‌گرفتند، فرشته‌ی وحی را مشاهده می‌نمودند، ملکوت جهان هستی را رؤیت می‌کردند؛ ولی ارتباط امام (علیه‌السلام) در چنین مرتبه‌ای نیست. امام، فرشته را مشاهده نمی‌کند، بلکه مطالب در دلش القاء می‌شود یا صدای فرشته وحی به گوشش می‌رسد.

دلیل پنجم: استقلال در تأیید؛

استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مستقیماً با جهان غیب تماس می‌گرفتند و حقایق را دریافت می‌نمودند و در این زمینه نیازی به تأیید و راهنمایی دیگران نداشتند؛ لکن ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) به تأیید و تقویت و راهنمایی استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) احتیاج داشتند. از تأییدات معنوی و اشارات مرموز استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود که هزاران در از علم به روی امیر المؤمنین (علیه‌السلام) گشوده شد.

دلیل ششم: برتری علمی؛

برتری علمی استاد اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) بر مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) در روایات متعددی مورد تصریح قرار گرفته است. از آن جمله در روایت معتبر و مشهور آمده است:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»

ترجمه: من شهر علمم و علی در آن است.

(التوحید، شیخ صدوق، صفحه‌ی ۳۰۷، حدیث ۴۳، باب حدیث ذعلب)

دلیل هفتم: مخلوق اول بودن:

از نظر عقل و نقل، فیض کامل می‌تواند از فیض اکمل نشأت بگیرد ولی حالت عکس آن، محال است. به عنوان مثال، فرض کنید یک منبع بزرگ آب داریم و قرار است از طریق لوله‌هایی، آب آن توزیع شود. در این صورت، به فرض اگر اولین لوله، ۲۰ اینچ باشد، لوله‌ی دومی نمی‌تواند ۳۰ اینچ باشد و پر شود. سیر طبیعی و تکوینی در این مثال، این است که آب منبع توسط یک لوله‌ی ۲۰ اینچی به یک لوله‌ی ۱۰ اینچی و از آن، به یک لوله‌ی ۵ اینچی منتقل گردد.

وقتی صدور فیض الهی در ساخت جهان مادون را به منبع آب و لوله‌ها تشبیه کنیم، باید اولین فیضی که از آن منبع لایزال صادر می‌شود و سایر موجودات از آن سرچشمه می‌گیرند، بزرگترین مخلوق باشد.

در یک روایت مرسل آمده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»

ترجمه: اولین چیزی که خداوند آفرید، نور من بود.

منبع: عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، احسائی، جلد ۴، صفحه‌ی

با این حساب، باید اقرار به برتری استاد اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر امیر المؤمنین (علیه السلام) و سایر ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) نماییم. البته دلایل دیگری نیز وجود دارد که نقلش از حوصله‌ی نویسنده خارج است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۲: درمان وسواس

متن نامه:

با سلام خدمت رهبر معنوی ما حاج فردوسی من یکی از برادران منهجی هستم چند ماه است که دچار وسواس فکری شده‌ام. وقتی افکار گناه آلود و شهوانی به ذهنم خطور می‌کند بدون هیچ دلیل شرعی اقدام به غسل می‌کنم و لباس‌های خودم را چند بار می‌شورم. اینقدر لباسم رو شستم و در آفتاب پهن کردم که پوسیدند. خسته شده‌ام و از عبادت و نماز خواندن زده شده‌ام چون فکر می‌کنم بدنم نجس است و باید غسل کنم. چه کار کنم از شر این وسواس خلاص بشم.

با تشکر از شما

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

وسواس از ناحیه‌ی شیطان است. بهترین راه برای رها شدن از وسواس شیطان، بی‌توجهی به آن است. چهل روز عزم جدی کنید که نجاسات را

تطهیر کنید ولی بر این وسوسه‌ی باطل که به شما می‌گوید بدنتان نجس است، صبر کنید و به هیچ وجه اقدام به غسل و شستن نکنید تا شیطان وسوسه‌گر، آرام آرام، ناامید شده و از شما دست بکشد. همچنین توصیه می‌کنم «حرز جامع» را پرینت کنید و یک نسخه همیشه همراه خودتان داشته باشید و چند نسخه را در اتاق‌های منزل و محل کارتان نصب کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۳: اعتکاف

متن نامه:

درست هست که انسان مختاره و میتواند بین خیر و شر چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی انتخاب کند. ولی به شرطی که توفیق الهی هم باشد. بنابراین شرط انتخاب خوب توفیق الهی هست. پس اختیار انسان کامل نیست. همه دوس دارن پولدار بشن یا به بهشت برن یا سعادت دنیا و آخرت نصیبشون بشه ولی فقط عده ای که خدا توفیق بده میتونن از این نعمت ها بهرمنند بشن. اگر انسان موفقیت مادی یا معنوی خودشو به قدرت انتخاب خودش و تلاش خودش نسبت بده، بنظر من یه نوع کفر هست. چون اول خدا به اون توفیق شناخت و قدرت انتخاب و تلاش در آن میسر را اعطا کرده. وگرنه انسان که از خودش چیزی نداره که بیاد انتخاب صحیح کنه. بنابراین انسان در هر موفقیت مادی یا معنوی باید خدا رو شکر کنه که به او

۱. توفیق شناخت راه صحیح و ۲. توفیق انتخاب خوب و ۳. توفیق تلاش در مسیر انتخاب درست داده و تا اینکه به موفقیت رسیده در نهایت ۴. بابت کسب موفقیت و رسیدن به هدف شاکر باشه.
نظر حاج فردوسی در این رابطه چیه؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بحث جبر و اختیار، از مشکل‌ترین بحث‌های اعتقادی است به حدی که در روایت آمده است دریایی عمیق است و نباید در اطراف آن گفتگو کرد که در بسیاری از موارد، موجب غرق شدن و افتادن به وادی سرگردانی می‌شود. آیات زیادی جبر را تأیید می‌کند و آیات زیادی اختیار را می‌رساند و چند آیه و روایت هم هست که سعی کرده هر دو را برساند یا راهی سوم از میان جبر و اختیار باز گشاید.

من برای حل مسأله‌ی جبر و اختیار برای خودم در تمام مسائل و مشکلات اعتقادی و عملی، راهکار خاصی دارم که با شما به اشتراک می‌گذارم، شاید برایتان مفید باشد و چراغ راهتان گردد. ان شاء الله

از آنجا که مقصد اصلی من، رسیدن به فردوس اعلاست، همه چیز باید به نحوی چیده شود که منتج به فردوس باشد. به عبارت ساده، هر دیدگاه و عملی باید به نحوی باشد که مرا بدون دغدغه به فردوس اعلی برساند. برای من رسیدن به فردوس اعلی، «به هر قیمت» است. یعنی باید به هر قیمتی که شده خودم را به فردوس اعلی برسانم؛ به هر قیمتی یعنی به هر قیمتی. اگر رسیدن به فردوس اعلی نیاز به تلاش ذهنی دارد، باید تلاش ذهنی کنم.

اگر نیاز به تلاش بدنی دارد، باید تلاش بدنی کنم. اگر نیاز به مدیریت زمان دارد، باید زمانم را به درستی مدیریت کنم. اگر نیاز به مدیریت مالی دارد، باید دخل و خرجم را چنان که خواسته‌اند، مدیریت نمایم. بالاخره به هر قیمتی که شده، باید به این نتیجه برسم و نمی‌توانم به هیچ بهانه‌ای از رسیدن به این مقصد بلند، چشم‌پوشی کنم. بنا بر این اصل اساسی و مبنای بنیادین، از نظر من، هر مسأله و مشکلی در اعتقادات و اعمال باید به نحوی مدیریت شود که رسیدن به فردوس اعلی را تضمین نماید. در مسأله‌ی جبر و اختیار نیز با چنین پیش‌فرضی وارد شده و بررسی کردم. بر اساس اصل «رسیدن به هر قیمتی»، بحث «جبر و اختیار» را می‌توان از دو منظر نگریست:

منظر اول: تلاش

هر گاه از منظر «تلاش» به قضیه‌ی جبر و اختیار نگاه کنیم، دو سوی قضیه چنین می‌شود:

سوی اول: در عرصه‌ی تلاش کردن، دیدگاه «جبر» را بگیرم به این معنی که خود را رها سازم و هیچ تلاش و تقلایی نکنم؛ با این توجیه و بر اساس این دیدگاه که هر آنچه از قبل نوشته شده، خواهد شد. به قول شاعر:

آنچه دلم خواست، نه آن می‌شود

آنچه خدا خواست، همان می‌شود

یا شاعر دیگر گفته است:

یک طایفه را بهر مکافات سرشتند

یک سلسله را بهر ملاقات گزیدند

یک فرقه به عشرت در کاشانه گشودند

یک زمره به حسرت سر انگشت گزیدند

جمعی به در پیر خرابات خرابند

قومی به بر شیخ مناجات مریدند

یک جمع نکوشیده رسیدند به مقصد

یک قوم دویدند و به مقصد نرسیدند

اگر این دیدگاه را بگیرم و تلاش را رها کنم، سپس در روز قیامت که پرده‌ها کنار رفته و حقایق امور روشن می‌شود، معلوم گردد که «جبر» درست نبوده، چه کاری برای جبران آنچه با تلاشم می‌توانستم به دست بیاورم و نیاوردم، می‌توانم انجام دهم؟! اگر آیات و روایاتی که جبر را تأیید می‌کرد بیاورم، سپس معلوم شود توجیهی داشته که از چشم من دور مانده است، چه جوابی برای محضر رب العزه خواهم داشت؟! اگر بگویند جبر در قرآن و روایات، به معنی رها کردن امور به تقدیر نبوده و نباید چنین برداشتی می‌داشتی و اشتباه برداشت کردی، آیا راهی برای جبران اینهمه خسارت خواهم داشت؟ وقتی از قبر برانگیخته شوم و به نزد ترازوی اعمال بروم و سبک بودن کفّهی اعمال صالحم را به قضا و قدر الهی منسوب سازم، آیا از من قبول خواهد شد؟!

اگر حتی یک درصد احتمال بدهم که توجیهات و بهانه‌هایم برای رها کردن تلاش با تکیه بر دیدگاه «جبر»، قبول نخواهد شد، نباید این دیدگاه را برگزینم و نباید با تکیه بر این دیدگاه، تلاش برای به دست آوردن کمال و سعادت را رها کرده و به تقدیر و آنچه خدا بخواهد واگذارم. این نحوه برخورد با جبر و اختیار، بر خلاف اصل مسلم و غیرقابل مذاکره‌ی رسیدن به فردوس اعلی به هر قیمتی است.

سوی دوم: «اختیار» را بگیرم و تا جایی که به فکرم می‌رسد و از دستم می‌آید، تلاش کنم؛ با این توجیه که خدای تعالی برای تلاش من مزد می‌دهد و چیزی از قبل نوشته نشده است و هر چه خودم بنویسم، همان مبنای پاداش اخروی خواهد بود. به قول قرآن کریم: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَ أَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» [سوره‌ی نجم، آیات ۳۹ تا ۴۱] ترجمه: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه‌ی] کوشش او به زودی دیده خواهد شد. سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند.

اگر این دیدگاه را بگیرم، سپس در روز قیامت که پرده‌ها کنار رفته و حقایق امور روشن می‌شود، معلوم گردد که «اختیار» درست نبوده و آیات و روایاتی که اختیار را تأیید می‌کرد، توجیهی داشته که از چشم من دور مانده است، چه اشکالی پیش خواهد آمد؟ اگر هنگامی که به نزد میزان اعمال می‌رسم، متوجه شوم که رسیدن به هر آنچه رسیده‌ام، نه به تلاش و سعی خودم که به توفیق الهی و نقشه‌ی از قبل طراحی شده بوده، چه ضرر یا خطری متوجه من خواهد بود؟ آیا برای تلاش زیاد و بیهوده‌ای که کردم، مؤاخذه خواهم شد؟ آیا مثلاً خواهند گفت: چرا برای این که نماز شب بخوانی، هم ساعت کوک کردی و هم به این و آن سپردی که بیدارت کنند و هم آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف را خواندی و هم شام سبک خوردی و هم زود خوابیدی؟! وای بر تو، اصلاً اینها نیاز نبود، چون ما برایت خواندن نماز شب را نوشته بودیم و اگر شام سنگین می‌خوردی و دیر می‌خوابیدی و ساعت کوک نمی‌کردی و به کسی نمی‌سپردی بیدارت کند و آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف هم نمی‌خواندی، در همان ساعتی که نوشته بودیم، بیدارت می‌کردیم.

یا مثلاً خواهند گفت: چرا برای این که نماز را با حضور قلب بخوانی، تقلای فراوان کردی؟ چرا از کنار خیابان شلوغ به گوشه‌ی اتاق خلوت رفتی؟ چرا لباس تنگی که حواست را پرت می‌کرد را با لباس راحت عوض کردی؟ چرا گوشی تلفنت را ساکت کردی؟ چرا تلویزیون را خاموش کردی؟ وای بر تو، حضور قلب، بهره‌ی الهی و عنایت خداوندی بود و اگر هیچکدام از اینها را انجام نمی‌دادی، باز هم چون «حضور قلب در نماز» برایت نوشته شده بود، همین مقدار حضور قلب را به تو می‌دادیم؟

وقتی بر تلاش زیادی که انجام داده‌ام و به فرض، لازم نبوده، مؤاخذه و عذابی نیست؛ بنا بر اصل مسلّم و غیرقابل مذاکره‌ی «رسیدن به فردوس اعلی به هر قیمتی» باید تا جایی که می‌توانم تلاش کنم.

نتیجه‌ی این منظر:

بر اساس این توجیهات، احتیاط را در این یافتیم که از منظر «تلاش»، اختیاری باشم؛ یعنی همه‌ی موفقیت‌هایم را مرهون تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر خودم بدانم و چیزی را به توفیقات الهی، قضا و قدر، قسمت و مانند اینها رها نکنم و دلخوش به جبران خداوند نباشم. به دلیل این که یک سوی معادله این است که اگر تلاش برای رسیدن به کمال و سعادت لازم بود، انجامش دادم و اگر لازم نبود، فقط زحمت اضافی کشیدم ولی ضرری متوجهم نشده است.

منظر دوم: شکرگزاری

هر گاه از منظر «شکر» به قضیه‌ی «جبر و اختیار» نگاه کنیم، دو سوی قضیه چنین می‌شود:

سوی اول: اگر «اختیار» را بگیرم و فقط و فقط از خودم و تلاش‌های خودم

شکرگزاری کنم و ممنون خودم باشم که با تلاش شبانه‌روزی و جدّی‌ام توانستم درجات عالیّه را کسب نمایم، آیا بهره‌ی شکرگزاری از خدای تعالی و ملائکه و علمای دین و تمام آنانی که در رسیدنم به فردوس اعلی کمکم کردند را از دست نخواهم داد؟

به عبارت ساده، اگر بر اساس اختیار، فقط از خودم تشکر کنم، ولی در روز قیامت که پرده‌ها بیفتد، متوجه شوم با شکر نکردن از خدا و دست‌های خدا، بهره‌ها و فیوضات زیادی را از دست داده‌ام، چه خواهم کرد؟ وقتی در مقابل میزان اعمال، از من بپرسند شکرگزاری‌ات از توفیقات الهی و دستان خدا کجاست؟ چه جوابی خواهم داشت؟ آیا این توجیه که دیدگاه «اختیار» درست بود و من فقط از خودم ممنون بودم و همه‌ی موفقیت‌ها را حاصل تلاش خودم می‌دانم، پس چه نیازی به شکرگزاری از خدا و عوامل خداست، مقبول خواهد افتاد؟ آیا با این دیدگاه، چیزی از دست نخواهم داد؟

بنا بر اصل مسلّم و غیرقابل مذاکره‌ی «رسیدن به فردوس اعلی به هر قیمتی»، نباید هیچگونه احتمال ضرر و خطری را نادیده گرفت.

سوی دوم: اگر «جبر» را بگیرم و تمام موفقیت‌هایم را از توفیقات الهی و همکاری انسان‌های خوب بدانم و بر این اساس، بسیار از آنان شکرگزاری کنم؛ ولی وقتی به نزد میزان اعمال رسیدم، متوجه شوم که تمام موفقیت‌هایم بر اثر تلاش خودم بوده و هیچ نیازی به اینهمه شکرگزاری از خدا و دستان خدا نبوده، چه ضرری خواهم کرد؟ آیا مؤاخذه خواهم شد که چرا اینقدر خدا را برای کاری که خودت انجام دادی شکر کردی؟! یا مثلاً خواهند گفت: چرا اینقدر از کسانی که تو را در رسیدن به کمال و سعادت یاری رساندند، تشکر می‌کردی؟! وای بر تو، موفقیت‌هایت بر اثر تلاش‌های

خودت بود، ولی تو از دیگران تشکر کردی. آیا اگر معلوم شود تلاشم در شکرگزاری از خدا و عواملش بیهوده بوده، بر تلاش بیهوده‌ام در تشکر کردن از خدا و بندگانش، مورد مؤاخذه قرار خواهم گرفت؟! آیا این شکرگزاری برایم امتیاز منفی خواهد داشت؟ یا در نهایت، تلاش بیهوده‌ای کرده‌ام که گر چه فایده‌ای نداشته، ولی ضرری هم نداشته است؟!

نتیجه‌ی این منظر:

بر اساس این توجیهاات، احتیاط را در این یافتم که از منظر شکرگزاری، «جبری» باشم؛ یعنی همه‌ی موفقیت‌هایم را مرهون توفیقات الهی بدانم و از خدا و دستان خدا بسیار تشکر کنم. به دلیل این که یک سوی معادله این است که اگر شکرگزاری از خدا و دستان خدا لازم بود، انجامش دادم و اگر لازم نبود، فقط اندکی تلاش اضافی کرده‌ام ولی ضرری متوجهم نشده است.

سخن پایانی:

شاید آنچه نوشتم، در نظر کسانی که بر حد اقل‌ها بنا نهاده و در چارچوب آیات، روایات، آراء متکلمین، نظریات فلاسفه، فتاوی فقها و تنویرات عقل قدم بر می‌دارند، مبهم، قابل نقد، سختگیرانه و مانند اینها باشد؛ ولی اگر کسی پیدا شود که دیوانه‌وار، رسیدن به درجه‌ی صدم بهشت را آرزو داشته باشد، می‌تواند جایگاه ویژه‌ی این نحوه دست‌بندی در بحث جبر و اختیار را به مانند من دریابد.

دانشمندانی که بر اریکه‌ی دانش خود تکیه زده و یافته‌های علمی و حتی بافته‌های ذهنی‌شان را «یقینیات» می‌دانند، عمق این تقسیم‌بندی را درک نمی‌کنند. اینان را چون شوق رسیدن و آتش طلب نیست، معنی اینهمه تلاش و تقلا را نمی‌فهمند؛ اما وقتی کسی عاشق چیزی شد، از هر تلاشی در

رسیدن به مقصد و مقصودش دریغ نمی‌کند.

بالی از پرواز می‌خواهد دلم * آسمانی باز می‌خواهد دلم
چون قناری‌های آزاد از قفس * پهنه‌ی پرواز می‌خواهد دلم
در سکون بی‌سرانجامی هنوز * جنبش آغاز می‌خواهد دلم
روزگاری شد ز خود بیگانه‌ام * آشنای راز می‌خواهد دلم
شب‌نواز کوچی تنهایی‌ام * یک جهان آواز می‌خواهد دلم
در سراب تشنه‌کامی سوختم * ابر باران‌ساز می‌خواهد دلم

موفق باشید

حاج فردوسی

* * *

نامه‌ی ۵۳۴: اعتبارسنجی دعای نور

متن نامه:

سلام

۱. نظرتان درباره دعای نور حضرت زهرا (س) جهت پیشگیری از تب چیست
آیا این روایت معتبر و صحیح است؟

۲. در بیان این روایت در مکارم الاخلاق بیان شده که این دعا را بنویسید
(رَوَى أَنَّهُ يَكْتَبُ لِلْحَمَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النَّوْرِ بِسْمِ اللَّهِ
نُورٌ عَلَى نُورٍ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّوْرَ مِنَ النَّوْرِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّوْرَ مِنَ النَّوْرِ وَ أَنْزَلَ النَّوْرَ عَلَى الطُّورِ فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ
فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ بِقَدْرِ مَقْدُورٍ عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ وَ

بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ وَعَلَى السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ مَشْكُورٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّيِّبِينَ هَذَا مِمَّا عَلَّمَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ سَلْمَانَ رَجَمَهُ اللَّهُ فَذَكَرَ سَلْمَانُ
أَنَّهُ عَلَّمَ ذَلِكَ مِنْ أَكْثَرِ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ مِمَّنْ بِهِمْ عِلْلُ الْحُمَى
وَ كُلُّهُمْ بَرَّعُوا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى) لذا برای پیشگیری از تب باید این دعا را نوشت
و با خود همراه داشت؟ یا اینکه باید هر روز این دعا را خواند؟ و یا هم همراه
داشت و هم هر روز خواند و بر خواندن آن مداومت داشت؟

۳. در مفاتیح آمده که این دعا را صبح و شب بخوانید و بر آن مداومت کنید
(سید ابن طاووس در کتاب «مهج الدعوات» از سلمان روایتی نقل کرده که
در آخر روایت مطلبی آمده به این مضمون: حضرت فاطمه کلامی به من
آموخت که از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فراگرفته بود، ایشان آن را در
صبح و شام می‌خواند؛ به من فرمود: اگر می‌خواهی هرگز در دنیا دچار تب
نشوی بر آن مداومت کن)

حالا کدام نظریه درست است؟ بنویسیم؟ هر روز بخوانیم؟ صبح و شب
بخوانیم؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: دعای نور، از لحاظ منبع، معتبر است؛ ولی شاید تأثیری که ادعا شده
را همیشه نداشته باشد؛ زیرا یکی از ارکان مهم تأثیرگذاری، تأثیرپذیری
است. باور مردم این روزگار به تب‌بر بودن استامینوفن، بیشتر از باورشان به
تب‌بر بودن دعای نور است. وقتی خوردن یک قرص کوچک و ارزان، آسان‌تر،
کم‌هزینه‌تر و کم‌دردتر از نوشتن و همراه داشتن دعای نور و خواندن آن

در صبح و شام است، بعید می‌دانم حتی مذهبی‌ها برای رفع تب، از دعای نور با دستور خاصی که دارد استفاده کنند.

جالب اینجاست که مردم این زمانه و حتی خیلی از مذهبی‌های این روزگار، اگر قرص تب‌بر بخورند و تبشان قطع نشود، قرص را متهم نمی‌کنند؛ بلکه می‌گویند اشکال از من بود که مثلاً کم خوردم یا بعدش چیزی خوردم که اثر تب‌بری آن را از بین برد. ولی همین‌ها اگر دعای نور را بخوانند و تأثیر نینند، دعا را دروغ می‌شمارند و به خیلی از معارف قرآن و روایات معتبر دیگر نیز بدبین و بی‌اعتنا می‌گردند!

جواب ۲: هر گاه تب داشته باشید یا یکی از عزیزانتان تب داشته باشد، برای درمان تب، این دعا را بنویسید و همراه تبار کنید و نیز بخوانید و از تبار - اگر توانایی دارد - بخواهید بخواند. یعنی اگر تبار، کودک صغیر یا پیر علیل یا تبار شدید هذیان‌گو، یا بی‌سواد نباشد، دعا را به دستش دهید تا آن را بخواند.

جواب ۳: هر گاه از تبار شدن بترسید، دعای نور را هر صبح و شام بخوانید و همچنین بنویسید و با خود داشته باشید. البته هر وقت تب کردید، حتماً در کنار تلاوت و همراه داشتن دعای نور، از روش‌های طبی برای مهار تب و کاهش دمای بدن استفاده نمایید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۵: رها کردن فرزندان از وابستگی

متن نامه:

سلام

در زمان حیات با فرزندانم چگونه برخورد کنم که با مرگم دچار افسردگی و غم زدگی بیش از حد نشوند و بتوانند صبر بر مصیبت را کسب نموده و وابسته به من نباشند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

منه‌اجی شدن، که همان تقوا در اعتقادات و اعمال است، اشخاص را دارای عزت نفس بالا بار می‌آورد. کسی که عزت نفس بالا داشته باشد، وابستگی‌اش به خداوند است در حالی که به دیگران محبت دارد و احترام می‌گذارد. کسی که عزت نفس واقعی بالا دارد، با از دست دادن اشخاص و اشیاء، دچار افسردگی نمی‌شود.

پس بهترین راه برای رها شدن فرزندان از وابستگی، بالا بردن عزت نفس آنان است و بهترین راه برای بالا بردن عزت نفس واقعی آنان، منه‌اجی شدنشان است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۶: معنی عارف

متن نامه:

سلام علیکم برادر عزیز و دلسوز حاج فردوسی

(۱) آنطور که بنده متوجه شده ام، در حال حاضر عارف به طیف وسیعی اطلاق میشود که لزوماً مرام و مسلکشان یکسان نیست. [از امام خمینی ره، امام خامنه ای، آیت الله بهجت، علامه طباطبایی، آیت الله قاضی، علامه حسن زاده، علامه جعفری، شیخ رجبعلی، شیخ اسمعیل دولابی و ... تا حافظ و مولوی و عطار و...، تصوف و درویش ها و...] پس:

۱ - نمیتوان عرفان و همه عرفا را با یک چوب راند.

۲ - آنطور که بنده خبر دارم، حضرت امام خمینی ره از مثلاً ملاصدرا و حکمت متعالیه ایشان و... به نیکی یاد کرده اند.

آیا لزومی دارد که شخصی را صرفاً با دیدن جمله ای، بیتی یا ... ایهام دار از زمره کافران بدانیم و گناهشان را بشویم و حال آنکه ما نمی‌توانیم صد در صد از احوال آنها با خبر بوده باشیم. (کسانی مثل مولوی، عطار و خیام و...؟؟؟)

اصلاً آیا رد و تایید آنها به کار ما می‌آید؟؟؟!

۳ - باز آنچه بنده حقیر فهمیدم این است که جز با تبعیت از خدا و رسولش و خاندان پاک و مطهر ایشان علیهم السلام نمیتوان به سعادت رسید. (آری اگر کسی ادعا داشته و دارد که بی‌نماز و... می‌تواند به خدا برسد ادعایی پوشالی دارد و میتواند به آن گمراه گفت)

(۲) آیا بهتر نبود که کتاب آشنایی با منهج فردوسیان رایگان باشد؟ (باتوجه به اینکه معمولاً در معرفی چیزی، محصولی و... کاتالوگ، بروشور و راهنما

بصورت رایگان میباید که مشتری و مخاطب با محصول آشنا شود و در صورت نیاز آنرا خریداری کند. پس چه دلیلی داشته که با وجود pdf بودن آن و عدم استفاده از کاغذ و چاپ و... آنرا نیز میفروشید و رایگان نیست؟

(۳) بنده با مطالبی که خوانده ام مشتاق خرید قواعد نظری منهج هستم تا ببینم چه میگوید که اگر مفید بود (که قطعاً مطالب مفیدی دارد) از آن بهره ببرم و بعد انشاءالله کتاب عملی اش را نیز بخرم و استفاده کنم ولی این به معنی تبعیت بی چون و چرا از شما و پذیرفتن رای شما به جای رای مرجع تقلیدم نمی باشد.

(۴) در پایان از زحماتی که برای آگاهی برادران مومن خود کشیده اید صمیمانه سپاسگزارم. اجرکم عندالله. دوستتان دارم. التماس دعا. یاعلی. میلاد

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: سبک بنده، نقد کردن افراد نیست بلکه نظرات را نقد می‌کنم. پس نمی‌گویم مولوی یا عطار و حافظ، خوبند یا بدند؛ بلکه نظرشان را مطرح می‌کنم که این نظر، خوب است یا بد است. و ملاک من برای خوب و بد دانستن نظرات و اعمال، قرآن کریم و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) است.

جواب ۲: کتاب آشنایی، بروشور و کاتالوگ نیست که رایگان توزیع شود؛ بلکه یکی از کتاب‌های اصلی نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان است و اگر رایگان عرضه می‌شد، کم‌ارزش جلوه می‌کرد. در حالی که همواره،

علاقه‌مندان به نظام جامع تربیتی منهاج فردوسیان، به مطالعه‌ی این کتاب، توصیه می‌شوند.

جواب ۳: قواعد نظری منهاج فردوسیان، مجموعه‌ی دیدگاه‌های قرآن کریم و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) است. قوانین عملی منهاج فردوسیان، مجموعه‌ی دستورات عملی‌ای است که از وضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) جمع‌آوری شده است.

در تمام این نظام تربیتی، حتی یک مورد، نظر شخصی مرا نخواهید یافت؛ بلکه کوشش کرده‌ام مشتاقان کمال و سعادت را مقید به وضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) بار بیاورم و البته بعد از طی مراحل ابتدایی، مشتاق خواهید شد به جای تقلید از مرجع تقلید خاص، به نظر احتیاطی عمل کنید. برای عمل به نظر احتیاطی، که شما را از تقلید می‌رهاند، می‌توانید از رساله‌ی توضیح المسائل منهاج فردوسیان استفاده کنید.

جواب ۴: دعای خیرم، بدرقه‌ی راهتان باد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۷: فرقه خواندن منهاج فردوسیان

متن نامه:

نظر شما در مورد متن زیر چیست؟

فرقه جدید انحرافی

اخیرا گروهی تحت عنوان "منه‌اج فردوسیان" با داعیه عرفان و رسیدن به کمال و ... فعالیت خود را در فضای مجازی گسترش داده است.

سرکرده این فرقه شخصی به اسم "حاج فردوسی" داعیه رسیدن به راه سعادت تحت همین عنوان را دارد و به جذب افراد مشغول است.

یکی از انحرافات این فرقه آن است که میگویند چون امام رضا فرموده است "بوسیدن دست دیگران مثل نماز گزاردن بر اوست، پس بوسیدن دست پدر

و مادر حرام است!!"

این عقیده به تفکرات وهابیت شباهت دارد که برای تخریب اسلام ناب محمدی توسط این فرقه تبلیغ می شود و نشانگر برداشت خشک و منجمد

از احادیث می باشد.

یکی از شیوه های مبارزه با اسلام و تشیع اصیل، فرقه سازی در درون جوامع اسلامی است.

مهمترین نشانه فرقه سازی، شخص پرستی و علم کردن یک "شخص خاص" بعنوان محوریت فرقه و بالا بردن او در حد یک ابر انسان و انسان

مقدس است!

هر جا گروهی با عنوان خاص بر محوریت تقدس یک شخص دیدید، پای فرقه ای گمراه برای محو اسلام ناب در میان است.

کانال علمی تحقیقاتی بیداری شیعه

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نویسنده‌ی متن فوق، از معنی درست چند چیز بی‌اطلاع بوده است، برخی از آن چند چیز عبارتند از:

۱. معنی درست فرقه:

از عبارات خام فوق، مشخص است که نویسنده، اطلاع درستی از معنی درست فرقه ندارد و هر اسم جدید را فرقه می‌شمارد. عبارت پایانی وی نیز تأیید این نکته است. برای آشنایی با معنی درست فرقه از نگاه فرقه‌شناسان بزرگ دنیا، به کتاب «فرقه‌ی منهج فردوسیان» مراجعه نمایید. در کتاب مذکور، یکصد و پانزده ملاک برای فرقه برشمرده‌ایم.

۲. معنی درست منهج فردوسیان:

از عبارات ناپخته‌ی فوق، مشخص است که نویسنده، حتی یک کتاب از مجموعه کتاب‌های نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان را ندیده و نخوانده است. قضاوتی که از سر جهل فراگیر باشد، ارزشی ندارد و نمی‌تواند نشان‌دهنده‌ی حقیقتی یا واقعیتی باشد.

دکترین منهج فردوسیان بر سه پایه‌ی زیر، استوار است:

الف) باور به واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)

ب) عمل به واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)

ج) احتیاط در ناواضحات و نامسمات.

نقد علمی و درست، زمانی صورت می‌گیرد که پایه‌های اصلی و زیرساخت‌های دکترین منهج فردوسیان مورد بررسی منصفانه و عالمانه قرار

گیرد.

۳. معنی درست انحراف:

انحراف، راه فرعی‌ای است که از راه اصلی، به روشنی و وضوح، جدا می‌شود و برای اثباتش نیاز به آسمان و ریسمان کردن نیست. وقتی پای بیان انحرافات یک فرقه به میان می‌آید، باید ریشه‌های فاسد یک تفکر، با استناد به آیات، روایات و عقل سلیم، مورد نقد و بررسی قرار گیرد و پرداختن به سرشاخه‌های کم‌ارزش، نشان از این دارد که ناقد، اصرار دارد سخن خود را بر کرسی بنشانند و تفکر خاصی را انحرافی معرفی کند.

اگر اختلاف فتاوا در میان فقهای عظام را بررسی کنید، خواهید دید از این دست اختلافات در فروعات، بسیار فراوان است. احکام زیادی در فقه وجود دارد که فقها در حرمت یا کراهت و نیز در وجوب یا استحباب آن اختلاف دارند و مخالف یکدیگر فتوا داده‌اند. پس یک مسئله‌ی فرعی فقهی اگر به سلیقه‌ی یک نفر نبود، نباید حکم کند که تفکر مقابل، انحراف دارد.

۴. معنی درست حکم منهج فردوسیان درباره‌ی بوسیدن دست پدر و مادر: چنان که گذشت، نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان مبنی بر واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. روایاتی که در باره‌ی بوسیدن دست وارد شده، حاکی از این است که در تشیع خالص، بوسیدن دست، جز دست پیامبر یا جانشین پیامبر، نهی شده است. در منهج فردوسیان بدون این که حکم حرمت یا کراهت به آن بدهند، دست جز پیامبر یا جانشین پیامبر را نمی‌بوسند. آشنایان با فقه و اصول فقه، می‌دانند که فرق بسیاری بین «فتوا به احتیاط» و «احتیاط در عمل» هست. آنچه در زمینه‌ی بوسیدن دست در منهج

فردوسیان اتفاق افتاده، «احتیاط در عمل» بدون توجه به شدت و ضعف نهی در این باره است. در منهج فردوسیان، نمی‌گویند بوسیدن دست پدر و مادر، حرام است یا مکروه، بلکه می‌گویند از باب احتیاط، دست پدر و مادر را نمی‌بوسیم چون نهی شرعی دارد.

۵. معنی درست وهابیت:

وهابیت، جریانی سیاسی برآمده از اسلام حنبلی است که در ظاهر، شباهت‌های فراوانی با تشیع اثنی‌عشری دارد ولی در چند مورد اصلی، هم‌نظر با تشیع نیست. این که قسمتی از تفکرات اسلامی (تشیع اثنی‌عشری) با قسمتی از تفکرات اسلامی (سنی حنبلی وهابی) شباهت داشته باشد، چیز عجیبی نیست و نشانه‌ی انحراف نخواهد بود.

محقق فهیم می‌داند که هر عقیده و عمل را باید بر قرآن کریم و روایات معتبر معصومین (علیهم السلام) عرضه کند و شباهت و عدم شباهتش را با ثقلین بسنجد نه با یک جریان سیاسی سنی که خیلی از سنی‌ها نیز آن را قبول ندارند.

این نحوه مقایسه کردن، اصرار بر منحرف جلوه دادن است و اعتباری ندارد. وقتی قلم به دست کسی باشد که اصرار دارد طرف مقابلش را به هر قیمتی منحرف معرفی کند، مجبور می‌شود به چنین مقایسه‌ها و استدلال‌هایی دست بزند.

۶. معنی درست تخریب اسلام ناب محمدی:

نویسنده‌ی متن فوق، معنی درست تخریب اسلام ناب محمدی را نمی‌دانسته به دلیل این که حکم به «حرام بودن بوسیدن دست پدر و مادر» را موجب تخریب اسلام ناب محمدی فرض کرده است. اسلام ناب محمدی با فرض

این که بوسیدن دست پدر و مادر «واجب» باشد و شخصی آن را «حرام» بداند، تخریب نمی‌شود. پایه‌های اسلام ناب محمدی محکم‌تر از اینهاست و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را تخریب کند. این در حالی است که توضیح دادیم در منهج فردوسیان، بوسیدن دست پدر و مادر را در عمل ترک می‌کنند ولی فتوا به «حرام بودن» بوسیدن نمی‌دهند و «حرام بودن بوسیدن دست پدر و مادر در منهج فردوسیان» از ساخته‌های ذهن نویسنده است.

۷. معنی برداشت خشک و منجمد از احادیث:

نویسنده اطلاع دقیقی از برداشت خشک و منجمد از احادیث نداشته است. او نمی‌دانسته است که در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، «برداشت» جایی ندارد و تماماً «تصریحات» آیات و روایات معتبر است. وقتی در متن روایت معتبر آمده است: «سر و دست هیچکس جز رسول خدا یا کسی که اراده‌ی رسول خدا از او می‌شود، بوسیده نمی‌شود» جایی برای برداشت نمی‌ماند. برداشت یعنی این که آیه یا روایت، چیزی بگوید و با توجه به برخی مقدمات و مصالح، چیز دیگری از آن برداشت شود. وقتی تصریح روایت بر نهی از بوسیدن دست هر شخصی جز پیامبر و جانشین پیامبر است، «برداشت» معنی ندارد؛ چه رسد به «برداشت خشک و منجمد».

روایات بیشتر در نهی از بوسیدن دست:

<http://hajferdowsi.com//۱۸۸۷>

۸. معنی درست شخص پرستی:

شخص پرستی در جایی اتفاق می‌افتد که شخصی غیر معصوم، دیدگاه یا دستور عملی‌ای را از غیر وحی بیاورد و مردم را دعوت به آن عقیده یا عمل نماید. دعوت به آئین‌های بشری برای رسیدن به کمال و سعادت ابدی،

اساس شخص پرستی است. زمانی که سخن گوینده‌ای را قبول کنید که از غیر مسیر وحی، می‌خواهد شما را به سرچشمه‌های حیات ابدی و کمال واقعی و سعادت جاودانی برساند، دچار شخص پرستی شده‌اید. اگر این جملات نویسنده، تعریض به این است که در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، «حاج فردوسی» را در حد ابرانسان و انسان مقدس بالا می‌برند، نشان از این دارد که هیچ اطلاعی از محتوای دکترین منهج فردوسیان ندارد و غرض‌ورزانه قلم‌فرسایی کرده است. یکی از درس‌های ابتدایی در مدرسه‌ی منهج فردوسیان، این است که باید جز پیامبر و امام را از جایگاه «ابرانسانی» و «انسان مقدس بودن» پایین آورد و سراسر قلب و ذهن را به آموزه‌های ثقلین (قرآن و عترت) اختصاص داد.

در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان «ابرانسان» و «انسان مقدس»، فقط حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و دوازده جانشین باعظمت آن حضرت (علیهم‌السلام) هستند و بقیه‌ی اهل بیت و شیعیان و موالیان، به مقداری که ایمان و عمل صالح داشته و پرهیزکاری نموده‌اند، مکرم شمرده می‌شوند.

نتیجه‌گیری: با توجه به آنچه عرض شد که نویسنده، از معنای درست خیلی از عبارات و تعبیری که در متنش به کار برده، بی‌اطلاع بوده و البته بعضی چیزهای دیگر هم در متن فوق بود که برای رعایت اختصار، بیان نشد؛ نتیجه می‌گیریم که متن فوق، با هدف تخریب چهره‌ی مشعشع نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان به قلم کسی که اطلاعات درست و کافی ندارد، به نگارش درآمده است و چنین متنی و نقدی وجاهت علمی و تحقیقی ندارد.

لازم به ذکر است که این چند سطر، نه در جواب آن نویسنده‌ی بی‌اطلاع و آن

متن بی اعتبار، بلکه برای روشن شدن پرسشگر عزیز، که از اصحاب منهج فردوسیان است، نگاشته شد.

توصیه‌ی پایانی: بر مسیر مستقیم و صراط اقوم منهج فردوسیان بتازید و استقامت کنید و شبانه‌روز، مشغول اصلاح باورها و اعمالتان بر اساس واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) باشید و به ندای سربازان ابلیس گوش مدهید. اینان نه خود راه برده و به جایی رسیده‌اند و نه دوست دارند شما به جایی برسید.

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره/۱۰۹)

و الحمد لله اولاً و آخراً

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۸: نماز یکشنبه ذی قعدة

متن نامه:

سلام علیکم

چرا نماز یک شنبه ماه ذی قعدة که مرحوم سید بن طاووس از استاد اعظم صلی الله علیه و آله روایت کرده در قوانین عملی منهج فردوسیان نیامده؟!
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

منه‌اج فردوسیان، مجموعه‌ای از واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) است؛ ولی این نماز، روایت از امام معصوم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست بلکه روایتی است از انس بن مالک.

جالب است در باره‌ی انس بن مالک بدانید که وی مورد نفرین مولانا امیر المؤمنین (علیه‌السلام) قرار گرفت.

علت آن در ارشاد شیخ مفید (رحمه الله) چنین ذکر شده: انس بن مالک هم که در روز غدیر حضور داشته و اتفاقاً آن روز هم در میان این عده‌ی انصار بود صحبت فرموده، علی (علیه‌السلام) را گواهی نمود. علی (علیه‌السلام) به او متوجه شده فرمود: ای انس، تو چرا شهادت ندادی و گفته‌ی مرا تصدیق نکردی با اینکه تو هم مانند دیگران فرموده‌ی پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را استماع کرده بودی؟!

عرض کرد: یا علی من اکنون پیر شده‌ام و از چنین سخنی که می‌گویی و از من گواهی می‌طلبی چیزی به یاد ندارم.

علی (علیه‌السلام) از آن سخن انس بن مالک متأثر شده، او را نفرین کرد: پروردگارا اگر این بیچاره، دروغ می‌گوید، وی را به پیسی‌ای مبتلا کن که هیچگاه عمامه آن را مستور نکند.

طلحه گفته: خدا گواه است پس از این، میان دو چشم او را دیدم که لکه‌ی پیسی فراگرفته بود و این لکه تا آخر عمر در میان دو چشمانش نمایان بود. البته در تاریخ الفی آمده است که در زمان جنگ جمل، امام (علیه‌السلام)، انس را مأموریت داد تا نزد عایشه و طلحه و زبیر برود و سخنانی را که امام

بیان نمود برساند؛ اما انس هیچ یک از سخنان امام را به آنان نگفت و به همین سبب، امام او را نفرین کرد.

او در زمان جنگ جمل، همچون سعد بن ابی وقاص کنار کشید و در لشکر هیچ یک از دو طرف نبرد نرفت و در واقع، وی از مرجئه به شمار آمد.

از او نقل شده است که خداوند، دوستی علی و عثمان را در دل مؤمنی جمع نکرد؛ اما خداوند دوستی هر دوی اینان را در دل‌های ما قرار داد.

در منابع امامیه، برخی چون شیخ طوسی، تنها به ذکر اینکه او خادم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بوده است، بسنده کرده‌اند؛ ولی در دیگر منابع، او را

به طور کلی از منحرفان از امام علی (علیه‌السلام) شمرده‌اند.

مشهورترین سبب شهرت او در انحراف از امام علی (علیه‌السلام) - گذشته از کناره‌گیری او در آن دوران - روایت معروف به «مناشده» است که او حدیثی

را در مناقب امام (علیه‌السلام) به بهانه‌ی پیری و فراموشی، کتمان کرد و امام علی (علیه‌السلام) او را به همین سبب، نفرین فرمود.

همچنین بنا بر روایت شیخ صدوق (رحمه‌الله) در خصال، از حضرت امام صادق (علیه‌السلام)، انس یکی از سه تنی بود که بر پیامبر

(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دروغ می‌بستند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۳۹: ارتدکس تشیع

متن نامه:

سلام علیکم

چهار سوال از محضرتان دارم:

۱ - نظر اهل این منهج در مورد اهل تصوف و عقاید آنها چه هست؟ یعنی در

مورد صوفیانی مثل حسن زاده آملی و دراویش و ... و عقاید باطل اینها.

۲ - نظرتان در مورد فلسفه به اصطلاح اسلامی چیست؟

۳ - منهج فردوسیان، یک فرم ارتودوکس از تشیع امامی هست؟

۴ - به کدام گروه از جریانات تشیع نزدیک ترید؟ اصولیون یا اخباریون؟

با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: صوفی در اصطلاح ما، به هر شخصی که عقاید و اعمال انحرافی زیادی داشته باشد، گفته می‌شود. کسانی که زاویه‌ی زیادی با قواعد نظری منهج فردوسیان در باورها و فاصله‌ی زیادی با قوانین عملی منهج فردوسیان در عبادات داشته باشند، در اصطلاح ما «صوفی» و منحرف هستند.

بنا بر این تعریف، علامه حسن زاده آملی، صوفی نیستند بلکه «صوفی‌زده» هستند. فرق «صوفی» با «صوفی‌زده» و «صوفی‌گرا» در کتاب «آشنایی با منهج فردوسیان» به تفصیل توضیح داده شده است.

جواب ۲: فلسفه، علمی است از علوم رایج بشری که در محدوده‌ی نظریات و باورها بحث می‌کند.

فلسفه (چه اسلامی و چه غیراسلامی) تا جایی که با قواعد نظری منهج فردوسیان همراه باشد، مورد قبول و پذیرش ماست.

در مواردی که فلسفه (چه اسلامی و چه غیراسلامی) مخالف قواعد نظری منهج فردوسیان باشد، در نظر ما مردود و باطل است.

در مواردی که فلسفه (چه اسلامی و چه غیراسلامی) موافق با قواعد نظری منهج فردوسیان نباشد ولی مخالفتی هم نداشته باشد، قبولش نمی‌کنیم ولی با آن ستیزی هم نداریم.

در مجموع، توجه داشته باشید که در منهج فردوسیان، با وجود قواعد نظری این نظام تربیتی - که همگی، تصریحات و واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر است - هیچ نیازی به فلسفه (اسلامی و غیراسلامی) و کلام (قدیم و جدید) نداریم.

جواب ۳: دوست ندارم از مصطلحی که یادآور دین منسوخ عیسوی است، برای نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان که یک نظام تربیتی پویای شیعی است، استفاده کنم و این را با آن مقایسه نمایم.

منهج فردوسیان بر سه اصل متین بنا شده است. می‌توانید با مقایسه‌ی این سه اصل با هر مصطلحی که دوست دارید، نتیجه بگیرید. سه اصل نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان برای رساندن انسان به برترین جایگاه ممکن، عبارتند از:

۱. باور کردن دیدگاه‌هایی که در واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) آمده است.

۲. مراعات کردن دستورالعمل‌هایی که در واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) آمده است.

۳. احتیاط کردن در ناواضحات و نامسلّمات.
جواب ۴: از آنجا که نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، واضحات و مسلّمات آیات و روایات معتبر است، در «قواعد نظری» و «قوانین عملی» هیچ گرایشی به هیچ گروهی ندارد؛ ولی در «رساله‌ی توضیح المسائل منهج فردوسیان» چون بر مبنای احتیاط فقهاست، نظر اصولیین حاکم است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۰: ترس از بچه‌دار شدن

متن نامه:

سلام برای ازدواج با خانمی متدین و معتقد صحبت کرده‌ام و از نظر عقیده و دیدگاه و فرهنگ شبیه هم هستیم یک مشکل اساسی داریم که ایشان علاقه زیادی به داشتن فرزند دارند و شرط ایشان است من به خاطر شرایط محل سکونت و جامعه و خودم علاقه‌ای به فرزند ندارم. من چه تصمیمی باید بگیرم و مانده‌ام چکار کنم یا چه بگویم که ایشان منصرف شوند؟

ممنونم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

- در پاسخ به این سؤال، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:
۱. ترس شما از بچه‌دار شدن، بر اساس آیات و روایات متعدد، مردود است؛ چه این ترس از جهت مخارجش باشد، چه از جهت تربیتش و چه جهات دیگر. مگر این که شورای پزشکی معتبر، خبر قطعی داده باشند که اگر فرزنددار شوید، دچار معلولیت خواهد بود.
 ۲. خواسته‌ی خانم برای داشتن فرزند، کاملاً طبیعی و مطابق با فطرت انسان است؛ پس تلاش برای منصرف کردن ایشان از بچه‌داشتن، تلاشی بر خلاف فطرت و طبیعت خدادادی بوده و محکوم به شکست است.
 ۳. از لحاظ فقهی، اگر خانم، راضی به عزل نباشد، جلوگیری شوهر از انعقاد نطفه، حرام است.
 ۴. به دنیا آمدن فرزند، شادی خاصی دارد که باید تجربه کنید و به زحمتهایش می‌ارزد. لذت پدر شدن را از خودتان دریغ نکنید. این مرحله، کمک خاصی به پیشرفت معنوی شما خواهد کرد.
 ۵. بچه‌دار شدن و نشدن و تعداد فرزندان، به دست انسان نیست، پس بر ترس‌های واهی غلبه کنید و با خانمی که تفاهم زیادی با هم دارید، ازدواج کنید و امر بچه‌دار شدن را به اراده‌ی پروردگار متعال بسپارید. در پایان عمر، برای این که امر فرزند را به خدا سپردید و بر او توکل کردید، به خودتان آفرین خواهید گفت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۱: صله‌ی رحم

متن نامه:

عرض سلام خدمت حاج فردوسی

اخیراً مصاحبه و گفتگویی از حضرتعالی منتشر شده است که در آن در رابطه با صله‌رحم بیانات روشن‌گرانه و بسیار مفیدی داشته‌اید. در همین زمینه سوالاتی داشتیم که لطفاً در صورت امکان پاسخ بفرمایید. با تشکر.

۱. آیا فرزند پسرخاله پدر (و افرادی از این دست که به اصطلاح بستگان درجه یک نیستند و جزو قوم و قبیله هستند) مشمول احکام صله‌رحم می‌شوند؟

۲. آیا در صله‌رحم با ارحامی که از محارم نیستند و نامحرم‌اند دستور و شرایط خاصی باید مراعات شود؟ (مثلاً دختر خاله، دختر دایی، دختر عمه، دختر عمو و الخ)

۳. آیا ثمرات و برکات صله‌رحم با ارحامی که از اموات هستند نیز مانند ارحامی که در قید حیات هستند می‌باشد؟ (که بنظرم فرموده‌اند تا ۴۰ نسل صله‌رحم محسوب می‌شود)

۴. بهترین راه و گزینه صله‌رحم با اموات چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: افرادی که از بستگان درجه‌ی اول نیستند، مشمول صله‌ی رحم می‌شوند؛ ولی هر چه رابطه‌ی خونی، دورتر شود، اثر مثبت صله‌ی رحم و اثر منفی قطع رحم، کمتر می‌گردد.

جواب ۲: در صله‌ی رحم با نامحرمان، باید مراعات محرم و نامحرم کنید؛ یعنی اموری مثل دست دادن، روبوسی و بگو بخند نداشته باشید.

جواب ۳: در صله‌ی رحم، فرقی بین زنده و مرده نیست. البته کارهایی که زندگان را خوشحال می‌سازد، بسیار بیشتر از کارهایی است که مردگان را شاد می‌کند.

جواب ۴: بهترین راه برای صله‌ی رحم با ارحام مرده، در مرحله‌ی اول، قضا کردن نماز، روزه و حج واجب و نیز پرداخت بدهکاری‌های مالی‌شان است. بهترین راه برای صله‌ی رحم با ارحام مرده، در مرحله‌ی دوم، انجام دادن کارهای خیر و هدیه کردن ثوابش به روحشان است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۲: مهره‌ی مار

متن نامه:

سلام علیکم.

کتاب مهره مار را خواندم چند تا سوال برام پیش اومد.

۱ - با توجه به مهارت مهره مار پس عبارت "تیمه پر لیوان را دیدن" غلط است چون که در هنگام وقوع اتفاق به دنبال جستن یک خیر مشخص می‌گردد در حالیکه ما از آن اطلاعی نداریم. درسته؟

۲ - کلمه اتفاق و حادثه که در کتاب آمده را توضیح دهید آیا هر عمل کوچک

و بزرگی را شامل میشود؟

۳ - منظور از «شکرگذاری فراوان» چیست؟ یعنی مثلاً چند دقیقه پشت سر هم ذکر شریف «الحمد لله» را بگیریم یا چیز دیگریست؟
پیشاپیش از پاسخگویتان تشکر
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: تمام حوادث، می‌تواند نیمه‌ی پر لیوان باشد به شرطی که از مهارت «مهره‌ی مار» استفاده کنید.

جواب ۲: هر چیزی که نبوده و تازه پیدا شده، «حادثه» است. مثلاً:
اگر همکاران به شما خوراکی‌ای تعارف کرد، چون تا چند لحظه پیش، چنین چیزی نبوده، یک حادثه است.

اگر در حال عبور از کوچه، شاخه‌ی درختی به صورتتان برخورد کرد و زخمی شد، چون تا چند لحظه پیش، صورتتان سالم بود، یک حادثه است.
اگر گرسنه بودید و یک رستوران خوب پیدا کردید، چون تا چند لحظه پیش، چنین جای خوبی سراغ نداشتید، یک حادثه است.

اگر بند کفشتان پاره شد، چون تا چند لحظه پیش، سالم بود، یک حادثه است.

اگر کسی به شما سلام گرمی کرد که خوشحال شدید، چون تا چند لحظه پیش کسی به شما سلام نکرده بود که خوشحالتان کند، یک حادثه است.
اگر شیری که در حال جوشیدن است، سر رفت، یک حادثه است؛ چون تا چند لحظه پیش، شیر در ظرف می‌جوشید و سر نرفته بود.

اگر در صف طولانی، چند نفر منصرف شوند و نوبت شما جلو بیفتد، چون تا چند لحظه پیش، باید مثلاً در صف بیست نفره می‌ایستادید ولی الان در صف هفده نفره می‌ایستید، یک حادثه است.

اگر با صدایی از خواب پریدید، یک حادثه است؛ چون تا چند لحظه پیش در خواب عمیق بودید.

امیدوارم با مثال‌های مختلف از مثبت و منفی، معنی «حادثه» را به خوبی متوجه شده باشید.

جواب ۳: به مقداری که قلبتان آرامش پیدا کند، ذکرهایی مانند: «الهی شکر»، «خدایا شکر»، «شکراً لله»، «ممنونم خدایا» را تکرار کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۳: مقدمه‌ی مهره‌ی مار

متن نامه:

سلام علیکم

چند روز پیش جنایت وحشیانه‌ی ای در مورد پسر عموم اتفاق افتاد که باعث مرگ مظلومانه وی شد. از همان ابتدای حادثه سعی کردم با تمرکز بر مهره مار از تمرکز و توجه بر نحوه حادثه که به شدت احساسم را منفی می‌کرد خودم را آزاد کنم. اما از آنجایی که پسر عموم بود در جامعه مورد هجوم سوالات و بحث‌های کنجکاوانه مردم قرار گرفتم و من که از پیگیری اخبار

فرار می کردم از همه جوانب حادثه مطلع شدم و همین به شدت ذهنمو بهم ریخت. این روزها آرامشم را از دست داده ام. غم و غصه و خشم و نفرت ذهنمو به حدی درگیر کرده که هیچ تمرکزی بر برنامه ندارم. نمی توانم بر خیر نهفته تمرکز کنم و ظاهر حادثه را نبینم. چه کار کنم که در حوادث حتی به ظاهر بدتر از این، مهره مارم را گم نکنم؟ و اینکه چه راه حل اورژانسی برای آرام شدن دارید؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در حوادثی مانند آنچه نوشته اید، باید نخست با توجه به بحث «من محوری» (بنگرید به شرعی فردوسیان قسمت ۱۶ و ۱۷) مشخص کنید که این حادثه، از چه جهتی به شما مربوط می شود. اگر پسر عموی شما، مظلومانه کشته شده است، دلیل نمی شود که شما متأثر شوید؛ زیرا هر روز، هزاران «پسر عمو» می میرند و تأثیر اینچنینی بر سایر پسر عموها نمی گذارد. هر روز، هزاران نفر «مظلومانه» کشته می شوند و تأثیر اینچنینی بر سایر انسان ها نمی گذارد. هر روز هزاران نفر «کشته» می شوند و تأثیر اینچنینی بر شما نمی گذارد.

پس معلوم می شود «پسر بودن»، «کشته شدن» و «مظلومانه» بر شما تأثیر نگذاشته است، بلکه منفعتی که با کشته شدن این شخص از شما زوال آمده یا ضرر و خطری که متوجه شما شده، موجب به هم ریختگی درونتان گشته است.

در قدم اول، باید تعیین کنید این شخص، چه سودی برای شما داشت و چه

ضرری از شما دور می‌ساخت. اگر تعارف را کنار گذاشته و با خودتان صادق باشید، به سرعت خواهید فهمید رابطه‌ی مرگ این پسر عمو به «من» شما چیست. وقتی این رابطه را به درستی کشف کردید، قدم اول را به خوبی برداشته‌اید و خواهید توانست قدم بعدی را نیز به خوبی بردارید.

قدم دوم این است که خود را تسلیت دهید. تسلیت دادن، به معنی گفتن جملات و کلماتی کلیشه‌ای و بی‌روح «تسلیت عرض می‌کنم»، «غم آخرتان باشد»، «بقای عمر بازماندگان»، «خدا به شما صبر بدهد» و مانند اینها نیست.

تسلیت واقعی، بعد از یافتن رابطه‌ی حادث با «من» شما اتفاق می‌افتد. وقتی به درستی کشف کردید که این حادثه، چه ضرری برای شما در پی دارد و چه فایده و نفعی را از شما دور ساخته است، باید جایگزینی برای «ضرر جلب شده» یا «نفع دور شده» پیدا کنید.

اگر شخصی که از دست رفته، تکیه‌گاه شما در امور مالی بوده، یعنی نفع مادی به شما می‌رسانده و ضرر مادی از شما دور می‌ساخته، اینگونه خودتان را تسلیت دهید:

روزی‌رسان حقیقی خداست. این شخص، روزی‌رسان نبود؛ بلکه دستی از دستان پرخیر رازق متعال بود. با رفتن او، روزی من نه تنها کم نمی‌شود، بلکه امکان دارد بیشتر شود. پس خدا را بر روزی‌رسانی‌اش شکر می‌کنم و برای دستی که کوتاه شد، طلب مغفرت می‌نمایم و از او می‌خواهم دستان دیگری را جایگزین نماید.

اگر شخصی که از دست رفته، همسر شما بوده و مایه‌ی آرامش روحی و روانی‌تان بوده است، اینگونه خود را تسلیت دهید:

خداست که منبع تمام آرامش‌ها و خیرات است. مدتی توسط این همسر
برایم آرامش و آسایش فراهم نمود و اکنون صلاح دانسته از راه دیگری مرا
به خواسته‌ام برساند و آرامش و آسایش برایم فراهم سازد. پس بر مسیری
که تا کنون برای رساندن خیر به رویم گشوده بود، او را شکر می‌کنم و از او
می‌خواهم مسیرهای بهتری برایم بگشاید.

اگر شخصی که از دست رفته، فرزند شما بوده و امید داشتید بعد از شما،
باقیات الصالحاتی باشد و مایه‌ی چشم روشنی‌تان در دنیا و آخرت گردد،
اینگونه خودتان را تسلیت دهید:

آنچه در نزد خداست، باقی می‌ماند و آنچه در نزد ماست، فنا می‌پذیرد.
فرزند من که زودتر از من به دیار باقی رفت، سند ورود من به بهشت است.
آنقدر بر دروازه‌ی بهشت خواهد ایستاد تا مرا وارد بهشت سازد و چه سودی
از این بالاتر؟! پس خدا را بر روزهایی که فرزندم در نزد من بود و دلخوش به
او بودم، شکرگزاری می‌کنم و از خدای مهربان می‌خواهم مایه‌های چشم
روشنی فراوانی برایم جایگزین سازد و ستایش، مخصوص خدایی‌ست که با
پذیرفتن فرزندم، سند بهشتی شدنم را امضاء کرد.

اگر شخصی که از دست رفته، استاد معنویت شما بوده و بهره‌های معنوی از
او کسب می‌کرده‌اید، اینگونه خود را تسلیت دهید:

هدایت واقعی در نزد خداست و اوست که منبع هدایت است. این شخص،
دستی از دستان خدا و راهی از راه‌های پروردگار برای هدایت من بود که
مدتی در سایه‌ی سخنان روشنگرش، راه را از چاه تشخیص می‌دادم؛ ولی
اکنون اراده‌ی خداوند بر این تعلق گرفته که این مسیر هدایتگری، به رویم
بسته شود. پس او را بر زمانی که از این شخص، هدایت می‌گرفتم شکر

می‌گذارم و از او می‌خواهم راهنمای بهتر و بلندمرتبه‌تری به من عنایت نماید تا همچنان هدایت‌هایش را به بهترین وجهی دریافت دارم. اگر شخصی که از دست رفته، پدر یا مادر شماسست و دوست داشتید به آنها خدمت کنید تا ثواب‌های فراوان نصیبتان شود، اینگونه خودتان را تسلیت دهید:

پدر و مادر، نعمت‌های خداوند هستند و خدمت به آنان، مسیر خوبی برای دریافت پاداش‌های اخروی‌ست؛ ولی خدمت به پدر و مادر، محدود به دنیا نیست و می‌توانم با فرستادن خیرات به روحشان، آنان را شاد کنم و به همان ثواب‌های عظیم اخروی برسم. پس خدای بزرگ را بر نعمت پدر و مادر که تا کنون داشته‌ام، شکرگزاری می‌کنم و از او می‌خواهم مرا موفق به خیرات فراوان و ارسال ثوابش به روح آنان بفرماید.

اگر شخصی که از دست رفته، دوست صمیمی شماسست که با او خاطرات خوب زیادی دارید، اینگونه خود را تسلیت دهید:

آرامش و خیر، از سوی رب العالمین است و او در هر زمان، از راه‌هایی که می‌داند، این آرامش و خیر را به من می‌رساند. مدتی از سوی این شخص، آرامش و خیر الهی را دریافت کردم و خاطرات خوبی برایم رقم خورد؛ اما اکنون اراده‌ی الهی بر این تعلق گرفته که راه بهتری برای تجربه‌های خوب و ثبت خاطرات زیبا به من نشان دهد. پس او را بر مسیر زیبایی که تا کنون به رویم گشوده بود تا خاطرات خوب داشته باشم، شکر می‌گذارم و از او می‌خواهم راه‌های بهتر و بیشتری برای تجربه‌ی آرامش و خوشی به رویم بگشاید.

اگر شخصی که از دست رفته، سنگ صبور شما بوده و غصه‌ها و درد

دل‌هایتان را به او می‌گفته‌اید و با کلامش، آرامش را به شما هدیه می‌کرده، اینگونه خود را تسلیت دهید:

خدای من، منبع آرامش مطلق است. روزگاری غصه‌ها می‌آمدند و خدای مهربان، این شخص را در زندگی من قرار داد که غمگسار و سنگ‌صبور من باشد تا غصه‌ها مرا نابود نکند و بنیان صبرم را در هم نشکند؛ ولی اکنون بنا بر مصلحت عالی‌هانش، آن سنگ‌صبور را از من گرفته است. او را بر سنگ‌صبوری که در غم‌ها به من داد، شکرگزاری می‌کنم و از او می‌خواهم همچنان که سنگ‌صبورم را گرفت، غم‌ها را از من بگیرد که دیگر نیازی به سنگ‌صبور نداشته باشم و غصه‌هایم را با شادی و خوشی جایگزین سازد.

در پایان به چند تذکر توجه کنید:

۱. در برخی فقدان‌ها، بیش از یک جهت وجود دارد که می‌توانید از چند تسلیت استفاده کنید.

۲. با کمی تفکر، می‌توانید برای سایر از دست دادن‌ها، مثل از دست دادن پول زیاد، شیء گران‌بها، موقعیت شغلی عالی، خواستگار مناسب و غیره نیز تسلیت‌های مشابهی بسازید.

۳. اگر جهت واقعی غمگین شدن برای از دست دادن شخص یا شیئی را پیدا نکردید، غم شما در حقیقت، نوعی جوگیری است و به سرعت، فروکش خواهد کرد. معمولاً مرگ جوان، دور و نزدیک و آشنا و غریبه را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ ولی اگر جهتی از جهات بالا یا مانند آن نداشته باشد، به سرعت فراموش می‌گردد.

۴. وقتی تسلیت یافتید و آرام شدید، می‌توانید از مهره‌ی مار استفاده‌ی عالی ببرید و خیری که در آن حادثه نهفته است را آزاد سازید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۴: راه تقویت ایمان

متن نامه:

با سلام و خسته نباشید خدمت حاج فردوسی
چیزی که در جامعه ما مشهوده و شخص خودم و خیل کثیر افراد، توکل و
یقین و اعتماد به خداوند، خیلی کم‌رنگ شده. حالا به دلایل اقتصادی و یا هر
چیز دیگر ... حتی جوانان همسن و سال ما می‌گویند خدا هم کاری نمیتونه
بکنه و اگر می‌خواست می‌کرد و ... که این به نظر من کفر به خداست. حالا
چگونه یقین و اعتماد به خداوند پیدا کنیم و بر او توکل کنیم و غیر از او کسی
را روزی دهنده و حل‌کننده مشکلاتمان نبینیم و باور کنیم که او مشکل را حل
می‌کند نه شخص دیگر. مثلاً برای زن گرفتن و یا شاغل شدن چگونه بر او
توکل کنیم که باور کنیم کم‌کمان می‌کند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

«ایمان»، «باور» و «اعتقاد» در حقیقت، فکر و دیدگاهی است که زیاد تکرار
کرده‌اید یا زیاد شنیده‌اید، تا جایی که سلطان وجودتان شده است. برای
اصلاح باورها، باید آن دیدگاهی که می‌خواهید سلطان وجودتان باشد را زیاد

تکرار کنید و آنچه مخالف آن است را نادیده بگیرید.

تقویت ایمان، کاری بسیار آسان و در عین حال، بسیار مشکل است. آسان بودنش از این جهت است که یک تمرین روشن و ساده دارد و مشکل بودنش از این جهت است که مداومت و استمرار این تمرین، تا رسیدن به استقرار و سلطان وجود شدن، حوصله‌ی زیادی می‌طلبد که معمولاً در کسانی که اشتیاق کامل نداشته باشند، یافت نمی‌شود.

برای تقویت ایمان، این سه قدم را انجام دهید:

قدم اول: آنچه می‌خواهید به آن ایمان بیاورید یا ایمانتان را به آن تقویت کنید، به روشنی بنویسید.

قدم دوم: برای اثبات آن ایمان، شواهد فراوانی پیدا کنید.

قدم سوم: اصل ایمان و شواهد فراوان آن را زیاد تکرار کنید.

مکمل مراحل قبل، این است که در کنار انجام قدم دوم و سوم، از توجه به شواهد نفی‌کننده‌ی آن ایمان، اعراض کنید و به آن توجه نکنید.

اکنون این مراحل را در قالب مثال، برایتان توضیح می‌دهم. مثلاً می‌خواهید ایمانتان را به «روزی‌رسانی خدای تعالی» زیاد کنید. در قدم اول، دفترچه‌ای بردارید و این جمله یا مانند آن را بنویسید: «خدا، روزی‌رسان توانای من است.»

در قدم دوم، هر چه آیه، روایت، داستان، ضرب‌المثل، شعر، خاطره و ... سراغ دارید که این باور را تأیید می‌کند، بنویسید.

در قدم سوم، هر روز چند بار، این دفترچه و محتوایش را با دقت و حضور قلب، مطالعه کنید و مطالبش را با خودتان تکرار کنید.

در کنار این کارها، باید از توجه به خاطرات، داستان‌ها، اشعار، ضرب‌المثل‌ها

و ... که خلاف این باور است، اعراض کرده و به آن توجه نکنید.

اگر همت عالی در این راه داشته باشید، می‌توانید ایمانتان به تمام معارف حقه‌ی الهیه را تقویت کنید و آثار عالی ایمان را ببینید. توجه داشته باشید که تغییر باورها و اعتقادات، کار یک روز و دو روز نیست، بعضی از باورها و اعتقادات انحرافی، به قدری سخت و محکم به ذهن انسان چسبیده‌اند که لازم است سال‌ها به صورت جدی، تلاش کنید تا اصلاح شوند.

یکی از این اعتقادات فاسده که ریشه‌ی عمیقی (دقت کنید: ریشه‌ی عمیقی) در وجود اکثر انسان‌های به ظاهر مذهبی و موحد و خداشناس دارد، این است که خدای تعالی عاجز از روزی‌رسانی آنهاست و باید خودشان فکری برای بهبود اوضاع اقتصادی‌شان بکنند!!

به این صورت که معتقدند خدای تعالی نمی‌تواند در شرایط تورم و رکود اقتصادی به خوبی روزی‌رسانی کند!!

یا خدا روزی‌رسان است؛ ولی به شرطی که تحریم‌ها برداشته شود و دلار ارزان گردد!!

یا خدا روزی‌رسان است؛ ولی به شرطی که شغلی داشته باشند و خدا نمی‌تواند برای انسان بیکار، روزی برساند!!

یا خدا روزی‌رسان است؛ ولی در آمریکا و کشورهای اروپایی و نمی‌تواند در ایران یا خاورمیانه به خوبی روزی‌رسانی کند!!

یا خدا روزی‌رسان است؛ ولی برای لیسانس به بالا و نمی‌تواند برای دیپلم و زیر دیپلم، به خوبی روزی‌رسانی کند!!

یا خدا روزی‌رسان است؛ ولی برای آقازاده‌ها و کسانی که پارتی قوی دارند، ولی برای مردم عادی و کسانی که پارتی قوی ندارند، نمی‌تواند به خوبی

روزی‌رسانی کند!!

یا خدا روزی‌رسان است؛ ولی برای کسانی که وارد شغل خاص - مثل کارمندی فلان بانک یا فلان وزارتخانه - هستند؛ ولی برای بقیه‌ی مردم، نمی‌تواند به خوبی روزی‌رسانی کند!!

اگر بخواهید مثلاً به روزی‌رسانی مطلق خداوند ایمان بیاورید، باید شواهد فراوانی پیدا کنید که انسان‌ها و پرندگان و حیوانات، بدون داشتن چیزهایی که شما شریک خدا در روزی‌رسانی می‌دانید، روزی می‌خورند و خدای تعالی، با قدرت و متانت، روزی همه را به موقع به آنها می‌رساند. سپس این شواهد را هزاران بار با توجه و حضور قلب، تکرار کنید و به سخنان رسانه‌ها و مردم جامعه که خلاف این را می‌گویند، توجه نکنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۵: بررسی یک نقد ناسالم

متن نامه:

در بی‌سوادی شما همین بس که کبری قضیه را چشم پوشیده‌اید و به صغری چسبیده‌اید. اگر او که از اعظم علمای شیعه است درباره‌ی مسئله‌ی ای به این مهمی دیگران را بیم نده و احساس خطر نکنه، پس چه کسی بکنه؟ تندی کلام هم برای همینه، تا امثال شما افکار مستمعین را منحرف نکنند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

این چند خط «انتقاد ناسالم» از «شخصی نامعلوم» را بهانه‌ای برای نشان دادن مسیر «نقد سالم» به اصحاب منهج فردوسیان (کثر الله امثالهم) قرار می‌دهم. و من الله التوفیق و علیه التکلان

نقد سالم از نقد ناسالم، ممیزاتی دارد که باید در هنگام انتقاد، ملاحظه کنید. برخی از ممیزات نقد سالم، عبارتند از:

۱. نقد سالم، خالی از توهین است.

نقد سالم، همواره محترمانه یا حداقل بدون توهین است. توهین کردن در ضمن نقد، نشان از نوعی پستی و حقارت در ضمیر ناقد است. نویسنده‌ی متن فوق، مطلب خود را اینگونه آغاز می‌کند: «در بی سوادی شما همین بس که...»

اگر نویسنده‌ی مطلب فوق، تحت فشار احساسات منفی نبود، باید مثلاً اینگونه آغاز می‌کرد: «با تشکر از مطالب خوبتان، نکته‌ای به نظر رسید که...»

۲. نقد سالم، خالی از ابهام است.

هر گاه ناقد، اشکال واضحی در اختیار داشته باشد، کافی است همان را به سادگی بیان کند تا همین بیان ساده و روشن، وظیفه‌ی نقد را به خوبی انجام دهد. نقدهایی که مبهم است، نشان از این دارد که مطلب، بر نویسنده، روشن نبوده که نتوانسته به روشنی بیان کند.

نویسنده در متن فوق، نقد را با ابهام پیش برده و بدون این که صغری و کبری را مشخص کند، فقط بر همین بسنده کرده که «کبری قضیه را چشم

پوشیده آید و به صغری چسبیده آید»

۳. نقد سالم، بر محور کلام است نه متکلم.

در نقد سالم، به جای عظمت دادن به اشخاص، استدلال‌های روشن و قوی ارائه می‌شود. هر گاه نویسنده بر بزرگی اشخاص، تأکید کند، نشان از این دارد که استدلال قوی و قابل قبولی در اختیار ندارد.

نویسنده‌ی متن فوق، کوشیده به جای بها دادن به استدلال و منطق، با بزرگ‌نمایی آیت الله وحید، خواننده را مرعوب سازد؛ می‌نویسد: «اگر او که از اعظم علمای شیعه است ...»

توجه داشته باشید که «اعظم علمای شیعه» به کسی گفته می‌شود که رهبر جریان فکری باشد. به عبارت دیگر، کسی که راهی «ساخته»، می‌تواند اعظم علمای «شیعه» باشد نه کسی که در راه ساخته شده، به خوبی «تاخته» است. آیت الله وحید خراسانی در بهترین حالت، یکی از اعظم علمای «معاصر» هستند که حدود نود سال در مسیر تعلیم و تعلم، تاخته‌اند؛ ولی رهبر جریان فکری خاصی نیستند. به همین جهت رهبر نبودن، از ایشان پس از رحلت، «همواره» یاد نخواهد شد و به فراموشی سپرده خواهند شد؛ زیرا فقط رهبران مکاتب فکری هستند که «همواره» از سوی «پیروان»، «موافقان»، «منتقدان» و «مخالفان» آن مکتب فکری، یاد می‌شوند.

از جمله رهبران فکری مسلمان (اعم از شیعه و سنی) می‌توان به این افراد اشاره نمود:

محمی الدین عربی، شهاب الدین سهروردی، مولوی رومی، ملاصداری شیرازی، شیخ احمد احسایی و میرزا مهدی اصفهانی؛ که البته هر کدام، در عرصه‌ی خاصی شاخص بوده و رهبری مکتب خاصی را برعهده داشته‌اند. هر

- کدام از این افراد، «پیروان»، «موافقان»، «منتقدان» و «مخالفانی» دارند.
۴. نقد سالم، خالی از دلایل ضعیف است. استدلال با دلایل ضعیف، علیه ناقد است و به جای تخریب بنای مخالف، موجب تخریب وجهی نویسنده می‌شود. نویسنده‌ی متن فوق، در مقام استدلال برای توجیه لحن تند معظم له، اینگونه استدلال کرده است: «تندی کلام هم برای همینه، تا امثال شما افکار مستمعین را منحرف نکنند».
- روشن است که تندی کلام، تأثیر مثبتی در شنونده نمی‌گذارد. کلام باید از منطق قوی برخوردار باشد نه از عبارات تند و توهین‌آمیز.
- اگر این استدلال درست باشد که تندی کلام، برای این است که تأثیر بگذارد و مخالف نتواند افکار مستمعین را منحرف سازد، توجیهی برای هر گونه پرخاشگری خواهد بود.
- فرزندی که با صدای بلند و لحن پرخاشگرانه با پدر و مادرش سخن می‌گوید، می‌تواند استدلال کند که برای تأثیرگذاری بهتر و جلوگیری از تأثیرگذاری مخالفین بوده است!
- استاد و شاگرد هم می‌توانند با پرخاش و توهین و استفاده از کلمات تند و تیز، با یکدیگر سخن بگویند؛ به این بهانه که می‌خواهند تأثیر کلامشان بیشتر شود و تأثیر کلام مخالف را کم کنند.
- زن و شوهر هم می‌توانند به تندی با یکدیگر بحث و گفتگو کنند، به این استدلال که می‌خواهند سخنشان بهتر در طرف مقابل، تأثیر بگذارد.
۵. نویسنده‌ی نقد سالم، مشخص است. اگر ناقد، استدلال قوی و متین داشته باشد، جرأت می‌کند خودش را معرفی

نماید و زیر نقدش را امضا کند. هر گاه نقدی را مشاهده کردید که ناقد آن مشخص نیست یا امضایی مجهول دارد، از دو حالت خارج نیست: حالت اول: نویسنده از قدرت منطق خود، مطمئن نبوده؛ لذا نام و هویت واقعی خود را آشکار نساخته است.

حالت دوم: نویسنده به هر دلیلی جرأت معرفی خودش را ندارد؛ مثل این که بر جان و مالش و آبرویش می‌ترسد. نقدهایی که ناقدان ضعیف ارائه می‌دهند، چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. کسی که جرأت نکند نام واقعی و راه ارتباط و بحث را بیان نماید، معلوم می‌شود از «ضعف استدلال» یا «ضعف شخصیتی»، رنج می‌برد.

نتیجه‌ی سخن:

هر گاه خواستید مطلبی را نقد کنید، به چند نکته توجه داشته باشید:

۱. کلام را نقد کنید نه گوینده‌ی کلام را.

برخی شاخصه‌های نقد کلام و نقد متکلم را در شرعی فردوسیان، قسمت ۱۳ و ۱۴ بیان کرده‌ام. با توجه به آن شاخصه‌ها، از نقد گوینده پرهیزید و به نقد گفتار بسنده کنید.

۲. نقدتان خالی از توهین، تمسخر و تهدید باشد.

نقدی که حاوی توهین باشد، نشان از موج‌سواری احساسات منفی در وجودتان دارد. نقدهای احساسی (مانند بعضی انتقادهای احساسی آیت الله وحید خراسانی) تأثیری بر مخاطب فرهیخته نمی‌گذارد، هر چند برای تحریک و تهییج توده‌ها و عوام مردم، خوب است.

۳. بر قوت استدلالتان تأکید کنید نه بر اشخاص.

پناه بردن به سایه‌ی افراد شاخص، نشان از بی‌پناهی‌تان دارد. «ابناء الدلیل»

باشید نه «ابناء الذلیل». یعنی با قدرت تمام، بر استدلال‌های متین و قوی، پای بفشارید و به اعتبار ریسمان فلانی و بهمانی به چاه نقد، وارد نشوید.

۴. نقدتان را به روشنی بیان کنید.

مبهم‌نویسی، ارزش نوشته‌ی شما را به شدت کاهش می‌دهد و نشان از این دارد که مطلب، حتی بر خودتان هم روشن نیست.

۵. از دلایل ضعیف استفاده نکنید.

بکوشید به جای بالا بردن تَن صدایتان، قدرت منطق و قوّت استدلالتان را بالا ببرید. اگر صدایتان را بلند کنید، صدایتان را خواهند شنید؛ ولی اگر قدرت استدلالتان را بالا ببرید، به محتوای کلامتان توجه خواهد شد.

۶. نقدتان امضا کنید و راه ارتباط باز نمایید.

حتماً زیر نقدی که می‌نویسید، با نام واقعی‌تان امضا کنید و راهی برای ارتباط با خودتان باز کنید؛ مثلاً شماره‌ی تماس، نشانی پایگاه اینترنتی یا پست الکترونیکی‌تان را بنویسید. نوشتن راه ارتباط، نشان از اطمینان شما به سختتان دارد. حتی می‌توانید با نوشتن جملاتی مانند: «پذیرای نقد شما هستم»، اطمینان بیشتر خود از درستی کلامتان را به مخاطبتان القاء کنید.

امیدوارم این مطلب، چراغ راه اصحاب منهج فردوسیان در نقد کردن باشد.

و الحمد لله

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۶: معنی بنای عقلا

متن نامه:

سلام علیکم

در جامعه‌ای که اکثراً ریش خود را می‌تراشند، اگر منهجی ریشش بلند باشد و سبیلش را بتراشد و به القابی مانند وهابی و داعشی و ... وصف شود، آیا خلاف بنای عقلا عمل کرده است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رساندن شما به جواب این سؤال، بهتر است «بنای عقلا» را برایتان تعریف کرده و شرح دهم تا هیچگاه در موارد مشابه، دچار سؤال و شبهه نگردید.

«بنای عقلا» به چیزهایی گفته می‌شود که «زمان»، «مکان» و «دین» بر نمی‌دارد.

زمان بر نمی‌دارد، یعنی اگر از مردم الان یا دو هزار سال پیش یا دو هزار سال بعد بپرسید، جواب همگی یکی است.

مکان بر نمی‌دارد، یعنی اگر از ساکنان قطب شمال و جنوب، استوا، یا از مردم صحرائنشین یا کوه‌نشین یا ساحل‌نشین بپرسید، جواب همگی یکی است.

دین بر نمی‌دارد، یعنی اگر از مسلمان، یهودی، مسیحی، جین، سیک، شینتو، بودایی، بهایی و حتی لائیک و آتئیست بپرسید، جواب همگی یکی است.

بنا بر این تعریف، «بنای عقلا» پایه‌ی تمام ادیان و مقدم بر تعالیم انبیاء الهی است. با این تعریف، روشن می‌شود که منظور من از «بنای عقلا» با

تعریف مشهور در نزد فقها و اصولیون فرق دارد. از دیدگاه فقها و اصولیون، حجّیت بنای عقلا به هیچ وجه مطلق نیست، بلکه مشروط است؛ اما در تعریف من، «بنای عقلا» مطلق است و به تعبیر ادبی، فرش «تعالیم پیامبران»، بر تار و پود «بنای عقلا» بافته شده است.

بحث کامل و تخصصی در باره‌ی «بنای عقلا» در نزد فقها و اصولیون و فرق آن با تعریفی که من از بنای عقلا دارم و نیز رابطه‌ی منطقی «بنای عقلا» با «شرع»، در نسخه‌ی دوم کتاب «مفاهیم راهبردی منهج فردوسیان» آمده است.

برای روشن شدن بیشتر، چند نمونه از «بنای عقلا» را برایتان ذکر می‌کنم:

۱. «حسن احسان به محسن» یعنی عقلای دنیا بر این مطلب اتفاق نظر دارند که خوب است به کسی که به شما خوبی کرد، خوبی کنید.

۲. «قبح اسائه به محسن» یعنی عقلای دنیا بر این مطلب اتفاق نظر دارند که بد است به کسی که به شما خوبی کرد، بدی کنید.

۳. «حسن احسان به والدین» یعنی عقلای دنیا بر این مطلب اتفاق نظر دارند که خوب است به پدر و مادرتان خوبی کنید.

۴. «قبح قتل نفس محترمه» یعنی عقلای دنیا بر این مطلب اتفاق نظر دارند که بد است بدون جهت عقلایی و درست، جان کسی که ضرر و خطری برای شما ندارد را بگیرید.

۵. «حسن اعانه‌ی ضعیف» یعنی عقلای دنیا بر این مطلب اتفاق نظر دارند که خوب است به کسی که نیاز به کمک دارد، در صورتی که توانایی داشته باشید، کمک کنید.

امیدوارم با روشن شدن معنی «بنای عقلا»، بتوانید پاسخگوی سؤالات خود و

دیگران در این زمینه باشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۷: قصد ورود

متن نامه:

سلام

آیا می‌توان دست والدین را بدون قصد ورود و به جهت احترام بوسید؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

«قصد ورود» در افعال است نه در تروک. به عبارت ساده، هر گاه عملی به ما برسد که پایه‌های محکمی نداشته باشد، می‌توانیم بدون قصد ورود و فقط به امید ثواب، آن را انجام دهیم؛ ولی در جایی که روایاتی بر نهی ضمنی آن وارد شده، نمی‌توان قصد ورود را کنار گذاشت و به امید ثواب انجامش داد. در مورد دست‌بوسی، روایاتی وارد شده که از بوسیدن دست غیر از پیامبر و امام، نهی کرده است که ضمناً دست‌بوسی پدر و مادر نیز مشمول نهی آن می‌شود. در برخورد با این روایات، نمی‌توان نهی آن را نادیده گرفت و به قصد احترام، انجامش داد.

با ذکر مثال، مطلب را بیشتر توضیح می‌دهم:

وقتی آیات و روایات از نوشیدن شراب و هر چه عقل را زایل می‌کند، نهی کرده‌اند، نمی‌توان گفت: فلان روانگردان را بدون «قصد ورود» بنوشم! زیرا «قصد ورود» در افعال است نه در تروک.

اما در مقابل، اگر روایت ضعیفی باشد مبنی بر این که انجام فلان کار، فلان ثواب را دارد، می‌توان آن کار را «بدون قصد ورود» و فقط به امید ثواب انجام داد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۸: معنی پویایی اسلام

متن نامه:

سلام

این که می‌گویند دین اسلام دین پویایی است یعنی چه و آیا صحیح است!؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

راه درست رسیدن به جواب، این است که این سؤال را از کسی پرسید که این عبارت را به کار برده است. هر کس ادعا کرد اسلام دین پویایی است، از او بخواهید معنی دقیق کلامش را برایتان بیان کند؛ ولی از باب احتمال، عرض می‌کنم:

۱. اگر «پویایی اسلام»، به معنی افزایش در اعتقادات و دستورات عملی‌اش باشد، صحیح نیست؛ زیرا استاد معظم حضرت صادق آل رسول (علیه‌السلام) فرمودند: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ»

ترجمه: حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد. [کافی شریف، جلد ۱، صفحه ۵۸، كِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ، بَابُ الْبَدْعِ وَ الرَّأْيِ وَ الْمَقَابِسِ]

به عبارت دیگر، اگر بگوییم اسلام، دین پویایی است یعنی احکامش مثل زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حال کم و زیاد شدن است، به اتفاق همه‌ی علما، حرف باطلی است. در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با نزول آیات جدید، احکام جدیدی اعلان می‌شد یا احکام قبلی، منسوخ می‌گردید.

۲. اگر «پویایی اسلام» به معنی «پویایی شیعه» و به اعتبار «احکام ثانویه» باشد، باز هم صحیح نیست؛ زیرا سایر فرقه‌های اسلامی نیز چنین پویایی‌ای دارند. سایر فرقه‌های اسلامی و حتی سایر ادیان نیز در تنگناهایی که احکام کتاب و میراث پیامبرشان کفایت نکند، به داوری «عقل» پناه برده و قائل به «حجیت عقل» هستند.

۳. اگر «پویایی اسلام» به معنی «پویایی شیعه» و به اعتبار «تقدّم اهمّ بر مهم در موارد تزاحم» باشد، باز هم صحیح نیست؛ زیرا هر عاقلی - اعم از دیندار و بی‌دین - بر تقدّم اهمّ بر مهم در هنگام تزاحم، حکم می‌کند و این گزینه، امتیاز خاصی برای اسلام یا شیعه محسوب نمی‌گردد. به عبارت ساده، اگر گفته شود: «اسلام دین پویایی است، زیرا فقهای اسلام،

هر زمان بین مراعات اهمّ (با اهمیت‌تر) و مهم (با اهمیت) تزامم ایجاد شود، (یعنی فقط یکی را بتوان انجام داد) اینقدر توانایی و پویایی دارند که اهمّ (با اهمیت‌تر) را بر مهم (با اهمیت) ترجیح دهند»، حرف بیهوده‌ای است؛ زیرا هر عاقلی در هر جای دنیا و با هر دین و مرام و مسلکی، همینگونه حکم می‌کند و این، نشانه‌ی پویایی اسلام و متریقی بودن فقهای آن نیست.

۴. اگر «پویایی اسلام» به معنی «پویایی شیعه» و به اعتبار «فتح باب اجتهاد» باشد، باز هم صحیح نیست؛ زیرا در سایر فرقه‌های اسلامی نیز باب اجتهاد بر پایه‌ی قیاس، مفتوح است و حتی فقهای عامّه، بیش از فقهای شیعه، اجتهاد می‌کنند، به حدّی که در پاره‌ای موارد، منجر به «اجتهاد در مقابل نصّ» می‌گردد! روحانیون ادیان دیگر نیز در کار اجتهاد هستند و همواره بر پایه‌ی آموزه‌های کتاب مقدس خود، احکام مناسب با موضوعات جدید تولید می‌کنند.

۵. اگر «پویایی اسلام» به معنی «پویایی شیعه» و به اعتبار «استفاده از عقل در استنباط احکام» باشد، باز هم صحیح نیست؛ زیرا در سایر فرقه‌های اسلامی نیز چنین چیزی هست که آن را «مصلح مرسله» می‌خوانند. مصلح مرسله مصلحی است که عقل، آنها را بر اساس اصول و قواعد کلی شرعی برای حفظ مقاصد شرع، لازم می‌بیند و هیچ نص خاصی بر اعتبار آن وجود ندارد.

۶. اگر «پویایی اسلام» به معنی این باشد که اسلام همواره در حال بسط و گسترش است و در دوران طلایی آخر الزمان، «دین اسلام» حاکم خواهد شد، معنای درستی است. حضرت استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

فرمودند: «الإسلام يَغْلُوا و لا يُعْلَى عَلَيْهِ»

ترجمه: اسلام، برتری پیدا می‌کند، و چیزی بر اسلام پیروز نمی‌شود و غلبه پیدا نمی‌کند. [مناقب آل ابی طالب(ع)، ابن شهر آشوب، جلد ۳، صفحه ۲۷۹]

نتیجه: عبارت ترکیبی «پویایی اسلام» یا «پویایی شیعه» همراه با نقدهای زیادی است و نمی‌توان معنای روشن و قابل دفاعی برای آن بیان کرد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۴۹: نیاز به الگوی موفق

متن نامه:

سلام علیکم

آیا با وجود منظومه تربیتی منهج فردوسیان، جایی برای الگو قرار دادن یک انسان موفق در هر بعدی از ابعاد زندگی مادی و معنوی و شخصی و اجتماعی باقی می‌ماند؟!

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: با معتقد شدن به قواعد نظری منهج فردوسیان و عمل کردن به قوانین عملی منهج فردوسیان، نیازی به الگو قرار دادن شخص خاصی نیست.

ثانیاً: حتی اگر نیازی هم باشد، پیدا کردن چنین شخصی در نهایت سختی است و سال‌ها طول می‌کشد که بر اثر همنشینی مداوم، بتوان چنین شخصی را پیدا کرد.

ثالثاً: وقتی چنین شخصی را یافتید، بهترین ملاک برای تشخیص این که شخصی «موفق» است، انطباق کامل دیدگاه‌ها و اعمالش بر قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان است. به عبارت دیگر، زمانی می‌توانید حکم کنید که فلان شخص، «موفق» است که بعد از سال‌ها همنشینی در سفر و حضر، از دیدگاه‌ها و اعمالش به طور کامل مطمئن شوید و آن‌ها را مطابق قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان بیابید.

نتیجه: وقتی در نهایت، باید از قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان کمک بگیرید، بهتر است برای این که راهتان دور نشود، از اول به دامان قواعد نظری و قوانین عملی منهج فردوسیان پناه برده و سعی کنید خود را منطبق با آنها نمایید.

توصیه به الگو قرار دادن یک انسان موفق، از سوی کسانی مطرح می‌شود که دستشان از برنامه‌ی کامل تربیتی، کوتاه است. این توصیه، راه فراری از پاسخ درست به نیاز حقیقی انسان‌ها به نظام جامع تربیتی است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۰: شوق مرگ یا ترس از مردن

متن نامه:

سلام علیکم

آیا یک منهجی شوق مرگ دارد یا ترس و هراس از مردن و مرگ؟!
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

«شوق مرگ» و «هراس از مردن» دو «حال» است که خودش می‌آید و خودش می‌رود. «حال» را نه می‌توان ایجاد کرد و نه می‌توان از بین برد. منهجی در مسیر تکامل، بنا بر تشخیص رب العالمین، حالات مختلفی را تجربه خواهد کرد.

منهجی در برهه‌ای از مسیر، دچار حال «شوق مرگ» می‌شود تا جایی که از فراق مرگ، گریه‌ها و ناله‌ها دارد و آرزویش رهیدن از دنیا و پریدن بر غرفه‌های بهشت برین است.

در برهه‌ای دیگر از مسیر، دچار «هراس از مرگ» می‌شود و خودش را تهدیدستی بینوا می‌بیند که اگر اجلش برسد، باید با دستی خالی به سرای باقی منتقل گردد و برای همیشه از رسیدن به درجات عالی محروم باشد. در این حال، شراره‌های جهنم بر جگرش می‌خورد تا جگرسوخته، اشک گرم بریزد و آه سرد برکشد.

علاوه بر دو حال گذشته، حال «بی‌توجهی به مرگ» نیز هست که در آن حال، تمام تمرکز و توجه منهجی، متوجه انجام وظایفش است و زندگی و مرگ، در نظرش یکسان جلوه می‌کند. او خود را وقف انجام وظیفه و متمرکز بر مسیر تکامل می‌یابد و به همین دلیل، هیچ فرقی برایش نمی‌کند که زنده

بماند یا به سرای دیگر منتقل شود.
سخن پایانی، توصیه به مراعات دقیق و همواره‌ی قوانین عملی منهج فردوسیان است. اگر بر مراعات قوانین عملی به صورت درست و دقیق، استقامت کنید تا در وجودتان مستقر گردد، تمام این حالات و ده‌ها حال دیگر را تجربه خواهید کرد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۱: ازدواج‌های پیامبر

متن نامه:

سلام علیکم به نظر شما دلیل اینکه پیامبر اجازه ازدواج با همسران خود را پس از وفات خویش به کسی ندادند چیست و دلیل ازدواجهای ایشان که تا سیزده ازدواج هم آمده چه میتواند باشد در حالیکه تا چهار ازدواج برای عموم مردم بوده و خود ایشان اینرا فرمودند و سوم اینکه فقط مردها میتوانند تا چهار زن اختیار کنند و در اینجا تکلیف زنها چه میشود این سوال آخر را خانمی پرسیدند و من نتوانستم پاسخ قانع کننده ای به ایشان بدهم ایشان میگفتند که این تبعیض بین مرد و زن هست و چرا زنها نتوانند و اگر بحث جنسی مردها در اینجا مطرح میباشد مگر زنهاییکه به شوهر خود قانع نیستند از نظر جنسی و تامین نمیشوند چکار کنند در اینجا مرد راه شرعیش باز است ولی زن چه کار کند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: اجازه‌ی ازدواج همسران پیامبر با دیگران بعد از ایشان، خواسته‌ی پیامبر نبوده، بلکه حکم خداست و حکم خدا، چون و چرا بر نمی‌دارد. شاید برای احترام خاصی که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در نزد خدا دارند، باشد.

جواب ۲: برای ازدواج‌های پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دلایل مختلفی نقل کرده‌اند؛ ولی از آنجا که این مسائل، ثمره‌ی تربیتی ندارد، به آن نمی‌پردازیم.

جواب ۳: برای این سؤال که چرا مردها می‌توانند تنوع جنسی داشته باشند ولی زن‌ها نمی‌توانند، پاسخ‌های مختلفی بیان شده است؛ ولی باید توجه داشته باشید که این حکم، حکم خداست و نباید از چرایی احکام الهی پرسید. اگر انسان، علت احکام الهی را بداند، بنده‌ی عقل و علم خودش می‌شود نه بنده‌ی خدا. مسلمان زمانی مسلمان است که تسلیم امر خداوند باشد و احکام الهی را بپذیرد، هر چند مخالف عقل و دانش و تجربه‌اش باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۲: نسخه‌ی ثروت

متن نامه:

سلام

نسخه ثروت چی هست؟ لطفاً بیشتر توضیح بدید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

نسخه‌ی ثروت، حاوی یک دستورالعمل بسیار روشن است که باید هر روز انجام دهید. این کار، موجب می‌شود پایه‌های مالی و بنیه‌ی اقتصادی شما به طور عجیب و فوق تصویری تقویت شود.

این نسخه، کتابی هزار صفحه‌ای نیست، بلکه فقط «یک خط» است. البته مراعات این یک خط، سه شرط دارد که در ادامه‌ی نسخه آمده است.

برای این که تصویر واضح‌تری از این نسخه‌ی عالی داشته باشید، مثالی می‌زنم. فرض کنید اصل نسخه این است: «هر صبح، مسواک بزنید» با مراعات سه شرط، مثلاً با مسواک دسته چوبی و با خمیردندان پاوه و به صورت عمودی.

علمی که در نسخه‌ی بالا به شما منتقل شد، بسیار بسیار اندک است ولی اگر (تأکید می‌کنم: اگر) به همین نسخه‌ی خیلی روشن، عمل کنید و هر چند مثلاً لته‌هایتان خونی شد یا چرکی شد یا هر چه شد، باز هم ادامه بدهید، به ثروت عالی خواهید رسید.

امیدوارم به این نکته رسیده باشید که «علم» در این نسخه، بسیار بسیار اندک است؛ ولی اگر به همین دستور ساده و چند کلمه‌ای، با سه شرطی که

گفته شده، «عمل» کنید و تحت هر شرایطی ادامه بدهید، رو به ثروت و پشت به فقر کرده‌اید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۳: پیاده روی اربعین به شهری

متن نامه:

سلام علیکم

قصد داشتم چون توفیق حضور در پیاده روی کربلا را نداشتم در پیاده روی تهران به سمت حرم عبدالعظیم ع شرکت کنم اما امروز آیت الله غروی جامعه مدرسین از هرگونه حرکت جایگزین‌سازی پیاده‌روی کربلا در شهرها انتقاد کرده و آن را ناسازگاری با این حرکت اصلی دانسته است.

۱ - به نظرتان در این مراسم تهران شرکت کنم؟

۲ - آیا این شرکت کردن ثوابی هم دارد؟

۳ - آیا اصلاً برای اربعین حسینی دستور به عزاداری و شرکت در دسته‌جات پیاده‌روی صادر شده است؟

۴ - همانطور که برای عزاداری عاشورا در منهج دستوراتی فرمودید عزاداری در اربعین از منظر منهج به چه صورت است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

معمولاً «بدعت» از روی «سنت» الگوبرداری و شبیه‌سازی می‌شود و الگوبرداری «بدعت» از روی «بدعت»، پدیده‌ای نادر و عجیب است. پیاده‌روی اربعین، بدعت است و پیاده‌روی به حرم جناب عبدالعظیم، بدعتی است که از روی بدعت، الگوبرداری شده است!!
به قول شاعر:

ز بُز دزدان بزی دزدید دزدی * خوش آن دزدی که از دزدی بدزد!

معنی شعر در بحث ما چنین می‌شود: از بدعت پیاده‌روی اربعین از نجف به کربلا، الگو گرفتند برای پیاده‌روی از تهران به شهرری، خوش آن بدعتی که از روی بدعتی دیگر الگوبرداری شده باشد!

با توجه به این مقدمه، به سؤالات شما پاسخ می‌دهم:

جواب ۱. می‌توانید برای بهره‌مند شدن از فواید پیاده‌روی شرکت کنید؛ ولی خیال نکنید این کار، عبادت است و موجب رهیدن از جهنم و رسیدن به بهشت خواهد بود. عبادت را خدای تعالی (شارع مقدس) باید تعیین کند و به ذوق و سلیقه‌ی انسان‌ها واگذار نکرده است.

جواب ۲. فقط عباداتی ثواب دارد که دستور انجامش از سوی خدای تعالی صادر شده باشد و او، پرداخت پاداش برای انجام آن کار را تضمین کرده باشد. به عبارت دیگر، فقط چکی به پول تبدیل می‌شود که از سوی بانک معتبری پشتیبانی و تضمین شود و هر کاغذی که رویش مبلغی نوشته شده باشد، به پول تبدیل نمی‌شود. نباید توقع داشته باشید که با عمل به بدعت، ثوابی کسب کنید.

جواب ۳. دستور به اشک ریختن بر مظلومیت سرور جوانان بهشت، حضرت

سیدالشهداء (علیه السلام)، مطلق است و در هر زمان و مکانی می‌توان برای آن حضرت گریست و ثواب عظیمی دارد؛ ولی دستور خاصی برای عزاداری در روز اربعین نیامده است. البته اگر شرایط مناسبی یافتید، مستحب است در روز اربعین، در کربلا حضور یافته و از نزدیک، زیارت اربعین را بخوانید. جواب ۴. از جواب‌های بالا معلوم شد که روز اربعین، دستور خاصی برای عزاداری ندارد. اگر می‌توانید در کربلا حضور یافته و از نزدیک، زیارت اربعین را بخوانید و اگر نمی‌توانید، هر جا هستید، بر مظلومیت آن حضرت، گریه کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۴: ذکر پیاده‌روی اربعین

متن نامه:

سلام علیکم

در مطلبی که در فضای مجازی منتشر شده آمده است:

در پیاده روی اربعین چه ذکری را بیشتر بگوییم؟

صفوان جمال خاطره‌ای از امام صادق روایت کرد و گفت: از حضرت صادق علیه السلام اذن گرفتم به زیارت مولایمان حسین بن علی علیه السلام بروم. از ایشان درخواست کردم آنچه را باید در این مسیر انجام دهم، بیان فرمایند. آن حضرت فرمود: أَكْثَرُ مِنَ الْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ ذَلِكَ عَلَيَّهِ الْحُسَيْنِ

علیه السلام. در این مسیر، زیاد از کسانی که اساس قتل حسین بن علی علیه السلام را بنیان نهادند، براءت بجو.

پس بگوییم:

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ .
اللهم العنهم جميعا.

آیا این قسمت افزوده شده به روایت که (پس بگوییم) صحیح است و منظور امام همین ذکر است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در متن روایت چنین آمده است:

«وَأَكْثَرُ مِنَ التَّكْبِيرِ وَ التَّهْلِيلِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَ الصَّلَاةِ عَلَى الْحُسَيْنِ خَاصَّةً وَ الْعَنْ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَ الْبَرَاءَةَ مِنْ مَنْ أَسَسَ ذَلِكَ عَلَيْهِ» [مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد، شیخ طوسی، جلد ۲، صفحه ۷۱۹]

ترجمه: و زیاد کن گفتن تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لا اله الا الله) و صلوات بر پیامبر و درود مخصوص بر حسین (علیه السلام) و لعن بر کسی که او را کشت و بیزاری جستن از کسی که اساس آن [ظلم] بر او نهاد.

با این حساب معلوم می شود:

۱. کسی که این متن را آماده کرده، گزینشی عمل نموده و «تکبیر»، «تهلیل»، «صلوات عمومی» و «صلوات خصوصی» را حذف کرده و فقط «لعن» را آورده است.

۲. در متن روایت، امر به لعن بر قاتل امام حسین (علیه السلام) آمده است؛

ولی تنظیم‌کننده‌ی متن، تلاش کرده مسیر لعن را به سمت شیخین منحرف سازد.

۳. «لعن» با «برائت» فرق می‌کند. کسانی که «برائت» را به «لعن کردن» معنی می‌کنند، در گمراهی آشکار هستند. اینان یکی از عبادات را «لعن کردن» خلفای جور و غاصبان خلافت می‌شمارند در حالی که امر به «بیزاری جستن» از آنان شده‌ایم نه لعن آشکار با نام و مشخصات. در هیچ روایت معتبری امر به لعن ابوبکر و عمر و عثمان نیامده است. در متن این روایت نیز امر به «برائت» آمده است؛ ولی در جمله‌ی نتیجه‌گیری، «لعن» توصیه شده است.

نتیجه: فرقه‌ای از شیعیان غیرمحقق هستند که «امام پرستی» را با «خدا پرستی» و «لعن و فحش به ابوبکر و عمر» را با «برائت از جریان سقیفه» اشتباه گرفته‌اند؛ و البته تقصیر اینان نیست، تقصیر سردمداران‌شان است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۵: فریب زیارت اربعین

متن نامه:

سلام علیکم

من منهج دوستم و منهج خوان هم هستم و حاج فردوسی رو از صمیم قلب دوستون دارم و ایده‌اشون رو خیلی قبول دارم. حاج فردوسی بینین من

نظرم اینجورہ یہ طرفہ ہمہ چیز باید نبینی و ہمہ اش بادید منفی بنگری و در مقابل استدلال های شما هیچم ولی به نظر بنده حقیر، این پیاده روی خالی از ثواب نیست طبق روایتی که دیدم کہ پیاده روی برای زیارت امام حسین علیہ السلام در کامل زیارات آمدہ بلہ قبول دارم کہ خود این پیادہ روی کہ در حدیث آمدہ مخصوص روز اربعین نیست و ہر کس بگوید فقط در این ایام ثواب دارد و بنام اربعین تمام کند غلط و بدعت بیش نیست . حرف من اینہ پیادہ روی در این ایام عرف افتادہ وگر نہ از خیلی ہا پرسی میگن من کاری بہ این کہ اربعین پیادہ روی ہست ندارم من بہ شوق زیارت امام حسین علیہ السلام میرم و کسانی ہستن واقعا قصد و بہ شوق زیارت بہ این پیادہ روی میروند کہ ہم بستر پیادہ روی باز است و ہم بستر یہ زیارت ارزان برای کسانی کہ از نظر مالی واقعا نمی تونن و خیلی ہا رو دیدم بہ خاطر این ایام شکر میکنن از بابت اینکہ میفہمن کہ زیارت امام حسین خیلی سفارش شدہ و نمی تونستن از نظر مالی با کاروان بروند و کسانی میشناسم باور نمیکنین سن بالا از نظر مالی نمی توانستہ برہ ولی الان سہ سال پشت سر ہم میرہ با شوق عجیب نہ فکر کنین برای غذا و یا چیزہای دیگر میرہ فقط بہ عشق زیارت امام حسین میرود. و تعجب میکنم چطور راحت این طرف قضیہ رو نمی بینین.

و خدا رو شکر از لحاظ امکانات دارہ سال بہ سال خوب میشہ چہ از لحاظ سرویس بہداشتی و چیزہای دیگر و از خیلی ہا من پرسیدم میگفتن راحت نمازام خوندم.

من دوست دارم حمایت کنین از این کار چون خداییش یہ بستر عالی برای کسانی کہ شوق زیارت امام حسین داشتن و از نظر مالی نمی توانستن برون

و الان به راحتی داره میره خلاصه کلام من نظرم اینجوره. شایدم دارم اشتباه میکنم امیدوارم یه پاسخ خوبی بهم بدین.

ممنون

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

۱. اگر به پیاده‌روی اربعین نرفته‌اید، از آنان که رفته‌اند بپرسید، آیا به زیارت رفتند؟ جوابشان از این دو صورت خارج نیست:

الف) اینقدر شلوغ بود که نتوانستم نزدیک ضریح بروم.

ب) یکبار در میان شلوغی زیاد که سیل جمعیت مرا می‌برد، از کنار ضریح رد شدم.

از این جواب‌ها می‌فهمیم که پیاده‌روی اربعین، هر چه داشته باشد، «زیارت» ندارد؛ و اگر زیارت داشته باشد، زیارتی طولانی از روی آرامش و تمرکز ندارد. تمام سخن ما همینجاست که با روایات «زیارت» فریب نخورید که در این سفر، تنها چیزی که نیست، «زیارت» است.

برای این که راست بودن این سخنان را دریابید، از تمام کسانی که به این سفر رفته‌اند، بپرسید تا تأیید کنند که شهرهای نجف و کربلا و بویژه منطقه‌ی زیارتی اطراف حرم‌ها، در ایام اربعین، به شدت شلوغ است و باید برای رهایی از فشار و ازدحام، به مسیر نجف تا کربلا پناه ببرید.

۲. توصیه‌های من برای مردم عادی نیست و مردم عادی، توصیه‌های مرا نمی‌شنوند و به کار نمی‌گیرند. توصیه‌های من، برای «مشتاقان کمال و سعادت» است؛ آنان که به دنبال ثواب‌های عالی از انجام عبادات هستند. آنها

می‌دانند که حضور در ازدحام اربعین، نه تنها آرامش عبادی و حضور قلب بیشتر نمی‌دهد، بلکه موجب پراکندگی خیال و حواس‌پرتی بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر، محفل ما، یک محفل خصوصی برای «اهالی اشتیاق» است و هر خام‌بی‌غمی را در آن راه نیست. روی سخن من با دل‌های آماده است؛ دل‌هایی که به شوق رسیدن به «فردوس برین»، روز را به شب و شب را به روز می‌رسانند. از سوی دیگر، فقط روی دل مشتاقان کمال و سعادت به سوی سخنان من است و گوش غافلان و درخواب ماندگان، بدهکار این سخنان نیست.

پس بگذارید هر کسی کار خودش را بکند و مسیر خودش را بپیماید. من «فقط» برای اصحاب منہاج فردوسیان می‌گویم و می‌نویسم، و آنان نیز «فقط» از من می‌شنوند. من برای غیر اصحاب منہاج فردوسیان نمی‌گویم و نمی‌نویسم و آنان نیز از من نمی‌شنوند.

اهل دردی که زبان دل من داند نیست * دردمندم من و مردم، همه

بی‌دردانند

آتشی هست که سرگرمی اهل دل ازوست * وینهمه بی‌خبرانند که

خونسردانند

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۶: خطر معرفی الگوی تربیتی

متن نامه:

سلام علیکم

بنده قصد دارم که علمای عامل گذشته و مجتهدین و فقهای شیعه که در برخی از شهرها مدفون هستند و برخی هم آنها را نمی شناسند طی یادداشت هایی در رسانه ها معرفی کنم تا جامعه با سیره و زندگی این بزرگان دین آشنا شوند و یاد این عزیزان نیز زنده شود آیا این کار ثوابی دارد و انجام آن مفید است؟ و در این زمینه چه توصیه ای دارید؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

معرفی الگو برای جامعه، جاده‌ای بسیار لغزنده است؛ زیرا الگوها یا معصوم هستند، یا غیر معصوم و هر کدام، خطر خاص خودش را دارد. در این نوشتار، خطر عمده در معرفی الگو از معصوم و غیرمعصوم را به اختصار متذکر می‌شوم. امیدوارم اصل مطلب را بگیری و جانب احتیاط را مراعات کنید.

خطر معرفی الگوهای غیرمعصوم:

معمولاً الگوهای غیرمعصوم، باورهای انحرافی یا اعمال نادرستی دارند یا به آنان منسوب است. وقتی شخصی غیر معصوم را در نظر جویندگان کمال و سعادت، برجسته کردید، ناخواسته تمام جنبه‌هایش تأیید می‌شود و اگر جنبه‌ی منفی یا منحرف از شرع انور داشته باشد، همراه با جنبه‌های مثبت و مطابق بر شرع انورش برجسته شده و در ذهن مخاطب بی‌تحلیل، اثر مخرب می‌گذارد.

افراد بسیاری را دیده‌ام که با الگو قرار دادن یک رفتار از فلان عالم برجسته، خود را به تباهی کشانیده و سالیانی از عمر عزیز را در بیابان‌های حیرت و وادی‌های سرگردانی به سر برده‌اند.

خود من، قبل از رسیدن به چشمه‌ی پر خیر و نور «منه‌اج فردوسیان»، گرفتار الگوهایی به نام «عرفا» و «اهل دل» بودم و از هر بینوایی، عملی را گدایی کرده بودم که موجب شده بود راهم دور گردد. سال‌ها طول کشید که از چنگال شوم ساخته‌ها و بافته‌های «عرفا»، «اهل دل»، «اهل معنا»، «اولیاء الله» و مانند این تعابیر زیبا رها شده و به دامن «وحی» پناه ببرم.

خطر معرفی الگوهای معصوم:

الگوهای معصوم یعنی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام)، در خودشان دچار باورهای خراب یا اعمال انحرافی نیستند ولی اگر احاطه‌ی جامع بر سیره و منش آن بزرگواران نداشته باشید، آنان را یک سویه و تک بُعدی معرفی خواهید کرد که در نتیجه، چهره‌ای غیرواقعی و منحرف از پیامبر و امام ارائه داده‌اید و به جای اصلاح، افساد نموده‌اید.

برای روشن شدن سخن، چند مثال می‌زنم تا بیشتر با عمق فاجعه‌ی معرفی الگو از حضرات معصومین (علیهم‌السلام) آشنا شوید:

مثال اول:

عمر شریف حضرت امام حسین (علیه‌السلام)، پنجاه و هفت سال بوده است. ایشان در سراسر این عمر، در ناز و نعمت و آقایی زندگی کرده و همیشه در عافیت و خوشی بوده‌اند. حتی در جنگ‌های دوران امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، پدرشان اجازه‌ی جنگیدن به ایشان نمی‌دادند و می‌فرمودند

می‌ترسم نسل رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) منقطع گردد. یعنی حتی در جنگ، فقط لباس نظامی می‌پوشیدند و نظاره‌گر جنگ بودند ولی تیر و تیغی نزده و نخورده بودند.

سپس در روز آخر عمر (عاشورا) یا نهایتاً دو روز آخر عمر (تاسوعا و عاشورا) دچار تشنگی شدید و از دست دادن عزیزان و در نهایت، شهادت شدند. آنقدر دو یا سه روز آخر عمر آن حضرت، به زبان‌های مختلف، بازگو شده است که تصویر ذهنی شیعیان از آن حضرت، «مظلوم»، «مکروب» و «شهید» است. یعنی تصویر امام حسین (علیه‌السلام) در ذهن شیعیان، امامی غمگین، گریان، تشنه، خسته، مجروح، مظلوم و مانند اینهاست. شیعیان فکر می‌کنند امام حسین (علیه‌السلام) در سراسر پنجاه و هفت سال عمر شریفشان این صفات را داشته‌اند؛ در حالی که تمام این حالات، برای دو یا سه روز آخر عمرشان است؛ ولی بر اثر کثرت تکرار، تصویر ناقص و نادرستی از امام حسین (علیه‌السلام) در نظر شیعیان ساخته شده است. لذا وقتی اشعار عاشقانه‌ی آن حضرت در وصف رباب و سکینه را می‌خوانند، باور نمی‌کنند و آن را مطابق با تصویر ذهنی‌شان از آن حضرت نمی‌دانند.

مثال دوم:

عمر شریف امام سجاد (علیه‌السلام)، پنجاه و هفت یا هشت سال بوده است و در واقعه‌ی کربلا، حدود بیست و سه سال داشته‌اند. ایشان از اول عمر تا آن سن، در سلامتی و نشاط کامل بوده ولی به مصلحت الهی، در روزهای تاسوعا و عاشورا و مدتی بعد از آن تا دارالحکومه‌ی ابن زیاد و دربار یزید، دچار بیماری (تب و لرز یا مانند آن) شده‌اند. تمام این مدت، شاید به دو ماه نرسیده است و پس از آن، ایشان دوباره در سلامتی و نشاط کامل جسمی،

حدود سی و پنج سال عمر کرده‌اند.

مدت بیماری امام سجاد (علیه‌السلام) در کربلا و کوفه و شام، که شاید به دو ماه نرسیده است، به قدری تکرار شده که تصویر ذهنی شیعیان از آن حضرت، فردی رنجور، نحیف، ضعیف، مریض، لاغر، بی‌حال و بی‌حوصله و همیشه‌گریان است به حدی که به آن جناب، «امام زین العابدین بیمار» می‌گویند.

در حالی که این تصویر، کاملاً اشتباه است و جز ایام محدودی به مصلحت الهی، آن حضرت در نشاط و سلامتی کامل زیسته و از زندگی و نعمت‌های الهی، بهره‌مند و برخوردار بوده‌اند.

مثال سوم:

عمر شریف حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) بنا بر مشهور، شصت سال بوده است. ایشان در واقعه‌ی کربلا، حدود پنجاه و شش سال داشتند. آن جناب، قبل از واقعه‌ی کربلا، شهادت پدر بزرگ، مادر، پدر و برادر دیده بودند. این در حالی است که خیلی از زن‌های پنجاه و شش ساله، داغ پدر بزرگ، مادر بزرگ، پدر و مادر را دیده‌اند و این، چیز غیرطبیعی و فوق‌العاده‌ای نیست.

ایشان در پنجاه و شش سال اول عمر خود، در شادی و عافیت، زندگی خوب و پر نعمتی داشته و از تمام بهره‌های مادی و معنوی، برخوردار بوده‌اند. در این مدت، ازدواج کرده و فرزندان متعدد به دنیا آورده و مانند هر زن دیگری، شادی‌ها و خوشی‌های بسیاری را تجربه کرده‌اند. سپس در پنجاه و شش سالگی دچار حوادث کربلا و پس از آن شده و سال‌های آخر عمر را غمگین و گریان بوده‌اند.

برش‌هایی از سال‌های پایانی عمر حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) به قدری تکرار شده که تصویر آن حضرت در ذهن شیعیان، زنی سر تا پا سیاه‌پوش، خاک آلوده، غمزده، گریان، ژولیده مو با بدنی کبود از ضرب تازیانه، پا برهنه با پاهایی خون‌آلود و زخمی و مانند اینهاست و بر اساس همین تصویر، آن حضرت را «امّ المصائب» یعنی «مادر مصیبت‌ها» لقب داده‌اند؛ در صورتی که این تصویر، کاملاً گزینشی و نادرست است.

این گزارش که سخنرانی حضرت زینب در کوفه، نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرد، نشان از صلابت این بانوی با عظمت دارد. جمله‌ی تاریخی آن جناب در مقابل یزید مست از باده‌ی پیروزی، که فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً» خط بطلانی بر تصویر فوق می‌کشد و معلوم می‌کند آن حضرت، قوی‌تر از تصویر ذهنی ترسیم شده توسط مداحان و روضه‌خوانان است.

مثال چهارم:

هزار و یکصد و چند سال از تولد پر خیر حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) می‌گذرد و آن حضرت، در طول این سال‌ها، در میان ما و در خوشی و شادی زندگی کرده و می‌کنند ولی ما ایشان را نمی‌شناسیم. در طول این سال‌های طولانی، چند بار اتفاق افتاده که آن حضرت، به بعضی از افرادی که به محضرشان مشرف شده‌اند، نکاتی فرموده‌اند مبنی بر این که خواهان رسیدن زمان ظهور هستند و شاید خواسته‌اند که شیعیان برای ظهورشان دعا کنند. همچنین چند باری قافله‌های گمشده در صحراها را راهنمایی کرده و به شهرها رسانیده‌اند. این حکایات، آنقدر تکرار شده که تصویر ذهنی شیعیان از آن حضرت، مردی تنها، غمگین، فراری از مردم و جماعت، ساکن در خیمه‌ای در میان صحرای بی‌آب و کویر خشک، غصه‌دار از بی‌توجهی شیعیان به امر

ظهور، گله‌مند از این که شیعیان، برای ظهورشان دعا نمی‌کنند و به هر کسی که به محضرشان مشرف می‌شود، التماس می‌کنند برای ظهورشان دعا نماید!

در حالی که امام زمان (علیه‌السلام) بیابان‌گرد و سرگردان در صحراها و فراری از مردم شهرها نیستند؛ بلکه در میان ما هستند و از تمام خوشی‌ها و نعمت‌های هر روزگار، به طور کامل بهره‌مندند و بهترین غذاها را می‌خورند و بهترین آب و هوا و طبیعی‌ترین سرزمین‌ها را برای زندگی بر می‌گزینند و تسلیم امر خداوند برای زمان ظهور هستند. اگر قرار بود امام زمان (علیه‌السلام) همیشه برای نرسیدن ظهورشان غصه بخورند، نمی‌توانستند هزار و اندی سال در سلامتی کامل و شمایل مردی سی و چند ساله بمانند. هر انسان قوی و سالم که یک ماه غصه بخورد، از نوع غصه‌هایی که برای امام زمان (علیه‌السلام) ترسیم می‌کنند، به قدر چند سال، پیر و شکسته و مریض می‌شود؛ چطور است که آن حضرت، هیچ تأثیر منفی‌ای از این همه غصه نمی‌پذیرند؟!

نتیجه‌ی کلام:

اگر بر همین منوال، زندگی تمام حضرات معصومین را بررسی کنید، خواهید دید تکرار زیاد برهه‌ای از عمرشان، موجب ترسیم تصویری نادرست و ناقص از آن خوبان درگاه الهی در ذهن شیعیان شده است. اگر حضرت زهرا (سلام الله علیها) هفتاد و پنج یا نود و پنج روز آخر عمر را در غم و ناراحتی بودند، قبل از آن، در بهترین خوشی‌ها و شادی‌ها زیسته‌اند و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فقط در پنج سال آخر عمر که حکومت داشتند، تلاش می‌کردند مانند فقرا و ضعفا جامع‌ه بخورند و بپوشند.

امیدوارم با این چند مثال کوتاه و مختصر، مسیر را یافته باشید که راه درست برای اصلاح و تکامل جامعه، نشان دادن دستورات الهی است، نه معرفی الگو. زیرا معرفی الگو، پر خطر و محدودیت است و گرفتاری‌های فراوانی دارد. پس همت خود را جمع کرده و در راه نشر نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان بکوشید تا مردم، بر اساس واضحات و مسلمات آیات قرآن و روایات معتبر از ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) تربیت شوند. تربیت کردن بر اساس واضحات و مسلمات قرآن و عترت، راهی بی‌خطر و پر ثمر است و نتایج عالی در پی دارد. ان شاء الله

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۷: نقد روایات لعن خلفا

متن نامه:

با سلام

متن زیر، در فضای مجازی در حال انتشار است، لطفاً نظرتان در باره‌ی احادیث آن را بفرمایید:

ربیع الاول عیدالزهراء علیهاالسلام مبارک

اسعدالله ایامکم بفرحة الزهرا سلام علیها

و اما احادیثی پیرامون لعن از حضرات معصوم ع

۱. حسین بن ثویر و ابوسلمه سراج نقل کرده اند که: از امام صادق علیه

السلام شنیدیم کہ آن حضرت بعد از ہر نماز واجب لعن می کرد چہار مرد ملعون و چہار زن ملعون را. اما مردان عبارتند از: ابابکر، عمر، عثمان، معاویہ و زنان عبارت بودند از: عائشہ، حفصہ، ہند و ام الحکم خواہر معاویہ. (الکافی ج ۳ ص ۳۴۲)

۲. امام صادق ع فرمودند: ما طائفہ بنی ہاشم (اہل بیت علیہم السلام) کوچک و بزرگ خود را بہ سب و لعن عمر و ابابکر و بیزاری جستن از آن دو امر می نمائیم. (معجم رجال الحدیث ج ۱۵ ص ۱۲۹)

۳. امام کاظم علیہ السلام فرمودند: عمر و ابابکر همان دو نفری هستند کہ بہ اندازہ چشم بہ ہم زدنی ایمان نیاوردند. (بحارالانوار ج ۳ ص ۴۰۹)

۴. امام سجاد علیہ السلام فرمودند: ابابکر و عمر کافرند و ہر کس نیز آن دو را دوست بدارد کافر است. (بحارالانوار ج ۶۹ ص ۱۲۸)

۵. رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند: ہر کس از لعن نمودن کسی کہ خداوند او را لعنت نمودہ خودداری نماید لعنت خداوند بر او باد. (بحارالانوار ج ۲ ص ۲۰۲)

۶. ابوحمزہ ثمالی می گوید از امام سجاد علیہ السلام راجع بہ عمر و ابابکر سوال شد. پس حضرت فرمودند: آن دو کافرند و ہر کس دوست دار آنها باشد ہم کافر است. (بحارالانوار ج ۷۲ ص ۱۲۸)

۷. امام صادق علیہ السلام فرمودند: کسی کہ ذرہ ای از محبت عمر و ابابکر را بہ دل داشتہ باشد استحقاق بہشت ندارد. (تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۵۶ - بحارالانوار ج ۳۰ ص ۲۱۵)

۸. حضرت زہرا سلام اللہ علیہا فرمودند: بہ خدا قسم در ہر نماز بر تو (ابوبکر) نفرین میکنم. (الامامة و السياسة ۲۰/۱)

۹. ورد بن زید (برادر کمیت بن زید شاعر اهل بیت علیهم السلام) گوید: پرسیدیم از امام محمد باقر علیه السلام درباره عمر و ابابکر؟ حضرت فرمودند: هر کس بداند خداوند حکیم عادل است، از آن دو بیزاری می جوید. و هیچ خونی نیست که ریخته شود مگر آنکه به گردن آن دو نفر باشد. (بحارالانوار ۳۸۳/۳۰)

۱۰. امام صادق (ع): دروغ میگوید کسی که گمان می کند دوستدار ماست اما از دشمنان ما برائت نمی جوید. (بحارالانوار ج ۲۷ ص ۵۷)
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

روایاتی که به عنوان شاهد بر مستحب بودن لعن خلفای ثلاثه آورده می شود، دچار این اشکالات است:

روایت اول که از کافی شریف است، فعل معصوم است و فعل معصوم در نزد تمام فقهای عظام شیعه، دلالت بر استحباب نمی کند بلکه در نهایت، دلالت بر جواز می کند. به این معنی که هر گاه کاری از معصوم سر بزند، از آنجا که معصوم، حرام انجام نمی دهد، آن کار، جایز است و ما نیز می توانیم انجام دهیم. پس از این روایت، نمی توان مستحب بودن لعن بر خلفای سه گانه را ثابت نمود. در این روایت، امر به لعن نیامده است.

روایت دوم از کتاب رجال کشی است. این کتاب، حدیثی نیست و نمی توان به روایاتی که فقط در آن آمده است، بسنده نمود. علاوه بر این که بر طبق این حدیث، امر به لعن، مخصوص کوچک و بزرگ بنی هاشم است نه تمام شیعیان در تمام اعصار و قرون.

روایت سوم از بحار الانوار است که نیاز به سند قوی از کتاب‌های معتبر قرون اولیه‌ی حدیثی دارد. بحار الانوار، هزار سال بعد از عصر حضور ائمه‌ی طاهرین (علیهم‌السلام) نوشته شده است. علاوه بر این که از لحاظ متن، دلالتی بر استحباب لعن ندارد. این روایت، فقط متعرض این معنی است که آن دو نفر، هرگز ایمان نیاوردند.

روایت چهارم نیز از بحار الانوار است که نیاز به سند قوی از کتاب‌های معتبر قرون اولیه‌ی حدیثی دارد. علاوه بر این که از لحاظ متن، دلالتی بر استحباب لعن ندارد. این روایت، فقط متعرض این معنی است که آن دو نفر و کسانی که آنان را دوست بدارند، کافرند.

روایت پنجم در رجال کشی آمده است و مانند روایات گذشته و آینده، دلالتی بر استحباب لعن خلفا به نام ندارد. در متن این حدیث چنین آمده است: «قال رسول الله: من تأثم أن يلعن من لعنه الله فعليه لعنة الله» [رجال الکشي، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۱۱] یعنی کسی که از لعن کردن شخصی که خدا او را لعن کرده احساس گناه کند، لعنت خدا بر او باد.

باید توجه داشته باشید که خدای تعالی در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، خلفای ثلاثه‌ی غاصبین را به نام، لعن نکرده است. پس در عین حالی که نباید از لعن کردن «منافقین»، «ظالمین»، «کافرین» و مانند این عناوین که در قرآن، لعن شده‌اند، احساس گناه کنیم، نباید مصادیق «منافق»، «ظالم»، «کافر» و ... را لعن کنیم. لذا این روایت، نمی‌تواند مجوزی بر لعن کردن خلفای غاصبین با نام و تعیین مصداق باشد.

روایت ششم نیز از بحار الانوار است که نیاز به سند قوی از کتاب‌های معتبر قرون اولیه‌ی حدیثی دارد. علاوه بر این که از لحاظ متن، دلالتی بر استحباب

لعن ندارد. این روایت، فقط متعرض این معنی است که آن دو نفر و کسانی که آنان را دوست بدارند، کافرند.

روایت هفتم، دلالتی بر استحباب لعن ندارد و فقط از دوست داشتن آنان پرهیز می‌دهد.

روایت هشتم، فعل معصوم است و دلالتی بر استحباب ندارد. علاوه بر این که منبعش مخدوش و غیر معتبر است. کتاب «الامامة و السياسة» مجهول المؤلف است و برخی آن را منتسب به ابن قتیبه دینوری می‌کنند که از اصحاب سقیفه است.

روایت نهم نیز از بحار الانوار است که نیاز به سند قوی از کتاب‌های معتبر قرون اولیهی حدیثی دارد. علاوه بر این که از لحاظ متن، دلالتی بر استحباب لعن ندارد. این روایت، فقط می‌گوید که آن دو نفر، مسئول خون‌های بناحق ریخته هستند.

روایت دهم نیز از بحار الانوار است که نیاز به سند قوی از کتاب‌های معتبر قرون اولیهی حدیثی دارد. علاوه بر این که در جای دیگر به روشنی توضیح دادیم که «برائت» به معنی بی‌زاری جستن از اعتقادات و اعمال اصحاب سقیفه است نه به معنی فحش و لعن بر آنان.

نتیجه:

هیچ روایت معتبری که در آن، امر به لعن خلفای غاصبین شده باشیم، نیافتیم. هر کس چنین روایتی یافت، ما را خبر کند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۸: فلسفه‌ی عزاداری

متن نامه:

آیا ما عزاداری می‌کنیم که عزاداری فراموش نشود و یاد کر بلا از بین نرود؟
اصلاً برای چه عزاداری می‌کنیم؟
لطفاً حاج فردوسی جواب کاملی را به این سؤال اختصاص دهند تا همه از علت عزاداری مطلع شوند.
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

منه‌اج فردوسی‌ان، مجموعه‌ای از واضحات و مسلمات آیات قرآن و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) است. در این نظام تربیتی، هر دیدگاه و عملی باید مستند به بیان و دستوری صریح و روشن از ناحیه‌ی وحی باشد. بر اساس این نظام تربیتی، هر «دیدگاهی» که مستند به بیانی روشن از آیات و روایات معتبر نباشد، اعتبار ندارد. همچنین هر «عملی» که مستند به دستوری صریح و روشن از ناحیه‌ی وحی (آیات و روایات معتبر) نباشد، رساننده به درجات عالی‌ه‌ی کمال و سعادت نیست.

فلسفه‌ی برخی احکام، در روایات آمده است. در نظام جامع تربیتی منه‌اج فردوسی‌ان، اینگونه فلسفه‌ها را به عنوان «دیدگاه» می‌پذیریم. فلسفه‌ی خیلی از احکام هم در روایات معتبر و از ناحیه‌ی وحی نیامده، است. بر اساس دکت‌رین تربیتی منه‌اج فردوسی‌ان، بیان هر گونه فلسفه برای این احکام را «فلسفه‌تراشی» می‌شماریم و ارزش اعتنا ندارد.

تنها فلسفه‌ی معتبر برای عزاداری حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) بر

اساس نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، این است که مقدمه‌ی اشک ریختن باشد؛ زیرا بر طبق روایات معتبر، اشک ریختن، موجب رهایی از جهنم و رسیدن به بهشت شمرده شده است. فلسفه‌های دیگری که بر می‌شمارند، «شاید» درست باشد، ولی از منظر دکترین منهج فردوسیان، اعتباری ندارد. بعضی از فلسفه‌هایی که برای عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) بر شمرده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. تقویت عدالت‌خواهی و انتقام‌جویی از ستمگران:

قیام امام حسین (علیه‌السلام)، قیام حق در مقابل باطل است و این جنگ و مبارزه، همیشه و همه جا جریان دارد، پس امام حسین، همیشه و برای همه، پیشوا و رهبر است. برای حفظ این پیشوایی و زنده بودن آن برای همیشه، باید یاد و خاطره‌ی او هر چه بیشتر و بهتر زنده نگه داشته شود. اشک‌ریزی و عزاداری در سوگ امام حسین (علیه‌السلام)، عامل تقویت عدالت‌خواهی و انتقام‌جویی از ستمگران و انتقال فرهنگ شهادت به نسل‌های آینده است. [فرهنگ عاشورا، صفحه‌ی ۳۱۳، با اندکی تلخیص]

۲. اعلام وابسته بودن به اهل حق و جنگ با گروه باطل:

گریه برای امام حسین (علیه‌السلام)، نوعی اعلام وابسته بودن به اهل حق و عدالت و جنگ با گروه باطل است. [نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، صفحه‌ی ۸۹؛ قیام و انقلاب مهدی (ضمیمه‌ی شهید)، صفحه‌ی ۱۰۱]

۳. تقویت روح استکبارستیزی و بصیرت‌افزایی:

یکی از اهداف عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام)، بصیرت‌افزایی و شناخت مستضعف و مستکبر، حق و غیر حق است و از آن جهت که دیانت از سیاست جدا نیست، بایستی یک از تأثیرات عزاداری‌های محرم،

تقویت روح استکبارستیزی و پرورش‌دهنده‌ی روح حماسه و ایثار باشد. عزاداری و گریستن برای شهدای کربلا، تجدید بیعت با عاشورا و فرهنگ شهادت و تغذیه فکری و روحی با این مکتب است. [پایگاه اینترنتی اطلاع‌رسانی حوزه]

۴. ایجاد وحدت و تقویت ارتباط میان مسلمانان:

ایجاد وحدت و تقویت ارتباط میان مسلمانان یکی دیگر از اهداف بلند عزاداری‌های محرم است. جامعه مسلمان برای رسیدن به خواسته‌های خود نیازمند هماهنگی و ارتباط‌های قوی و پیوند عاطفی میان تک تک افراد است. مناسبت‌های مذهبی بهترین فرصت برای تقویت وحدت و شرح مسیر پیش روی جامعه اسلامی است، که ماه محرم به عنوان یکی از مهم‌ترین این فرصت‌ها به شمار می‌رود. عزاداری‌های محرم از جامعه‌ای پراکنده، قدرتی بزرگ می‌سازد و امت مسلمان را در برابر نفوذ دشمن متحد می‌کند. [پایگاه اینترنتی اطلاع‌رسانی حوزه]

۵. کسب معنویت و تعلیم معارف دینی:

امام حسین (ع) به منظور احیای دین قیام کردند و به همین منظور باید احیای دین و ترویج معارف دینی به عنوان یکی از اهداف عزاداری مورد توجه قرار گیرد. شیعیان با حضور در مراسم عزاداری محرم و با کسب معنویت و تزکیه نفس، خود را در برابر نفوذ شیطان بیمه می‌کنند. محبان اهل بیت (ع) با عزاداری بر مصیبت‌های امام حسین (ع) پیوند عاطفی قوی بین خود و امام معصوم (ع) ایجاد می‌کنند که این ارتباط عاطفی باعث می‌شود فرد، پس از عزاداری سعی کند ویژگی‌های محبوب را در خود تقویت کند. هر مراسم عزاداری باید پایگاهی باشد برای روشنگری احکام شرعی و تعلیم

معارف دینی چرا که هدف، فقط ذکر مصیبت‌های امام حسین (علیه‌السلام) و خاندان ایشان نمی‌باشد بلکه عمل به توصیه‌های امامان (علیهم‌السلام) بایستی مورد توجه قرار بگیرد، به همین منظور سخنان واعظان دینی در زمینه اصول و احکام دینی و پیام‌های اخلاقی و اعتقادی فرصتی مناسب برای تعلیم معارف دینی است. [پایگاه اینترنتی اطلاع‌رسانی حوزه]

۶. اثبات محبت و دوستی:

قرآن و روایات، دوستی خاندان رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) را بر مسلمانان واجب کرده است. روشن است که دوستی، لوازمی دارد و محبت راستگو، کسی است که شرط دوستی را چنان که باید و شاید به جا آورد. یکی از مهم‌ترین لوازم دوستی، همدردی و همدلی با دوستان در مواقع سوگ و اظهار سرور و شادی در شادی آنان است. عزاداری، یکی از راه‌های اثبات دوستی با اهل بیت (علیهم‌السلام) است. [پایگاه اینترنتی اطلاع‌رسانی حوزه]

۷. انسان‌سازی:

از آن جا که در فرهنگ شیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ هم‌دردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان‌های آنان است و بدین شکل، آدمی را به سمت الگوگیری و الگوپذیری از آنان سوق می‌دهد. فردی که با معرفت در مجالس عزاداری، شرکت می‌کند، شعور و شور و شناخت و عاطفه را در هم می‌آمیزد و در پرتو آن، انگیزه‌ای قوی در او پدیدار می‌گردد و هنگام خروج از مراسم عزاداری مانند محبی می‌شود که فعال و شتابان به دنبال پیاده کردن اوصاف محبوب در وجود خویشتن است. [پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی]

۸. جامعه‌سازی:

هنگامی که مجلس عزاداری، موجب انسان سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه‌ی جامعه نیز کشیده می‌شود و آدمی می‌کوشد تا آرمان‌های اهل‌بیت(ع) را در جامعه حکمفرما کند. به بیان دیگر، عزاداری بر اهل‌بیت(ع)؛ در واقع با یک واسطه، زمینه را برای حفظ آرمان‌های آنان و پیاده کردن آنها فراهم می‌سازد. به همین دلیل می‌توان گفت: یکی از حکمت‌های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی اسلام است. [پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی]

۹. انتقال‌دهنده فرهنگ شیعی به نسل بعد:

کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که نسل جدید در سنین کودکی، در مجالس عزاداری با فرهنگ اهل بیت(ع) آشنا می‌شوند. به راستی عزاداری و مجالس تعزیه، یکی از عناصر و عوامل برجسته‌ای است تا آموزه‌های نظری و عملی امامان راستین، به نسل‌های آینده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و کردار اهل بیت(ع) است. [پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی]

۱۰. زنده نگه داشتن و ترویج دائمی مکتب:

احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگه داشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوت‌ها و تربیت کننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است. گریه برمصاب سالار شهیدان باعث زنده نگه داشتن نهضت حسینی است.

وقتی در بیان واقعه عاشورا، ظلم‌ها و انحرافات و منکرات دشمنان اسلام

بیان می‌گردد، و چهره واقعی مدعیان خلافت اسلامی بر ملا می‌شود، اذهان مخاطبان و شنوندگان به انحرافات موجود در جامعه خودشان، معطوف می‌گردد و در صدد اصلاح جامعه خویش، با دوری کردن از یزید هر زمان و اطاعت از حسین زمان خویش، بر می‌آیند و درمی‌یابند که ظلم‌ها و انحرافات و منکرات، اختصاص به زمان خاصی نداشته و در هر زمان ممکن است جامعه به چنین حوادثی دچار شود. به عبارت دیگر، این مجالس موجب بصیرت و آگاهی انسان‌ها نسبت به زمان خویش می‌شود و در این مجالس است که انسان‌ها نسبت به وظایف خود، آگاه می‌شوند. [پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی]

نتیجه: مواردی که بر شمردیم، «شاید» دلیل و فلسفه‌ی امر استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) به گریه و عزاداری بر حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) باشد؛ ولی چون تصریحی و حیانی برایش نداریم، از نظر این دکترین تربیتی، اعتباری ندارد و در خور اعتنا نیست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۵۹: برتری پیامبر بر امام

متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم رهبر معنویمان حاج فردوسی حفظه الله

در بخشی از فرمایشان چنین آمده است:

نکته‌ی سوم: مراجعه‌ی ما به امامان معصوم (علیهم‌السلام)، نیز از سر ناچاری است؛ زیرا دستمان به دامن پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نمی‌رسد. اگر فرض کنید پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مدینه حضور می‌داشتند و شماره‌ی تماس مستقیم می‌دادند و امام صادق (علیه‌السلام) هم پاسخگویی داشتند، وقتی سؤال دینی‌ای پیش می‌آمد، از امام صادق (علیه‌السلام) می‌پرسیدیم یا از شخص پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)؟ معلوم است که حتی خود امام صادق (علیه‌السلام) هم سؤال‌اتشان را از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌پرسیدند!

در نکته‌ی سوم بحث چنین‌القاء می‌شود که استاد معظّم امام صادق علیه‌السلام هر چه می‌فرماید از استاد اعظم منهج فردوسیان صلاً‌آله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست؛ این اشتباه حضرت عالی است که نکته‌های اوّل و دوّم را وصل به نکته‌ی سوم فرموده‌اید!

در نکته‌های اوّل و دوّم، دو گروه غیر معصوم حضور دارند که طبق عقل و بنای عاقلان! چون احتمال اشتباه در آن‌ها می‌دهیم در صورت وجود معصوم علیه‌السلام به این دو گروه مراجعه نمی‌کنیم. پس لطفاً این‌القاء اشتباه را از ذهن اصحاب منهج فردوسیان که خداوند تبارک و تعالی زیادشان کند بزدایید.

جزاکم آله خیر الجزاء

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سیره‌ی عقلا این است که هر گاه در شرایط مساوی، دسترسی به لایه‌ی بالاتر وجود داشته باشد، به لایه‌ی پایین‌تر مراجعه نمی‌کنند. به عبارت ساده، اگر امکان و هزینه‌ی مراجعه به «مدیر کل» و «جانشین او» به یک اندازه باشد، هر عاقلی مراجعه به «مدیر کل» را ترجیح می‌دهد و این کار، به معنی برتر دانستن «مدیر کل» نسبت به «جانشین» اوست.

در مورد ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز حکایت، همین است. هر گاه امکان و هزینه‌ی دسترسی به «پیامبر خدا» با امکان و هزینه‌ی دسترسی به «جانشین» ایشان به یک اندازه باشد، هر عاقلی مراجعه به «پیامبر خدا» را ترجیح می‌دهد و این کار، به معنی برتر دانستن «پیامبر خدا» در مقایسه با «جانشین» ایشان است.

به این حقیقت، در کلام نورانی امام صادق (علیه‌السلام) تصریح شده است که فرمودند: «هَذَا الْأَمْرُ يَجْرِي لِأَخْرِنَا كَمَا يَجْرِي لِأَوْلِنَا وَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ فَضْلُهُمَا» [المحاسن، برقی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۸۹]

یعنی جریان ولایت الله برای پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) مثل یکدیگر است و سخن و بیان ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام)، همان سخن و بیان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است؛ اما برای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، برتری خاص خودشان است.

پس مراجعه به ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای دریافت احکام الهی، نه برای عصمتشان بلکه برای برتر بودنشان است و این جهت، در تمام طبقاتی که برشمردیم، یکسان

است. به عبارت ساده، «راوی» بر «فقیه» برتری دارد و «امام» بر «راوی» برتری دارد و «پیامبر» بر «امام» برتری دارد و «خدا» بر «پیامبر» برتری دارد.

در اشکال شما اینطور فرض شده که «پیامبر» بر «امام»، برتری‌ای ندارد؛ در حالی که به تصریح روایت، «پیامبر» بر «امام»، برتری دارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۰: نیت کسب ثروت

متن نامه:

سلام علیکم

چه کنیم با این همه قاعده و قانون در مورد ثروت و گشایش و روزی و ...؟ وقتی خواص آن اعمال را در جذب ثروت آورده اند، هرچند آدمی به قصد فردوس به آن‌ها عمل کند، موقع عمل، صدایی در ذهنش نجوا می‌کند که به ثروت و مادیات و دنیا هم خواهی رسید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای منهجی، رسیدن به ثروت دنیا، برای رفع احتیاجات و رسیدن به آزادی و استقلال مالی است تا بتواند به راحتی و بدون دغدغه، راه تکامل و رسیدن

به فردوس اعلا را بپیماید و خیالش گرفتار کسب درآمد و قلبش نگران
مخارج زندگی نباشد. با این حساب، چون کسب ثروت برای منهاجی،
مقدمه‌ی رسیدن به فردوس اعلاست، آن را مثل سایر عبادات می‌شمارد و
چنین نجوایی در ذهنش نخواهد بود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۱: غذا خوردن در عروسی موسیقی‌دار

متن نامه:

سلام علیکم

در بحث سوال ۱۱ و پاسخی که به آن داده اید با دوستان بحث های زیادی
داشته ایم که به این نتیجه برسیم که آیا صرف ولیمه عروسی آن هم در
محیطی که انواع آلات موسیقی به صف شده اند و در مقابلمان قرار دارند و ما
در همان محیط و کنار همان آلات بنشینیم و غذایمان را میل کنیم، تایید آن
مدل مراسم هست یا نه . و یا اصلا شایسته یک منهاجی هست که در چنین
محیط هایی حاضر شود یا خیر. ایا رفتن ما فقط برای صرف ولیمه به نوعی
تایید این نیست که من موافقم که شما قبل و بعد از شام بنوازید ولی موقع
صرف شام تعطیلش کنید. و من با این مدل مخالفتی ندارم که اگر پاشتم
اصلا آنجا حاضر نمی شدم . به هر حال وقتی در بعضی مسایل این میلی به
نتیجه نمی رسیم یک فصل الخطاب برای خود انتخاب کرده ایم که آن فصل

الخطاب این سوال است که: اگر صاحب زمان دعوت بودند، در چنین مجالسی در کنار انواع آلات موسیقی به صف شده، به صرف شام مشغول می شدند یا نه؟

اما سوال: در مورد سوال و جواب شماره ۱۱، اگر واقعا اشکال ندارد، آیا صاحب زمان، یا اصلا خود حاج فردوسی، در چنین مجلسی حاضر می شدند؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

در پاسخ به این سؤال، لازم است نکاتی را بیان کنم.
نکته‌ی اول:

سؤال شاخصی که انتخاب کرده‌اید تا فصل الخطاب و مبنای کارتان باشد، درست نیست. شما باید بر اساس دستورات دینی یا همان قوانین عملی منهج فردوسیان عمل کنید، نه بر اساس شأن حضرت خاتم الاوصیاء و قطب عالم امکان (ارواحنا له الفداء).

خیلی از کارها هست که انجام می‌دهیم و هیچ اشکال شرعی، عرفی و اخلاقی برای ما ندارد؛ ولی برای ایشان خلاف شأن است. مثلاً دوچرخه‌سواری و رانندگی با موتور و ماشین برای متدینین اشکال ندارد؛ ولی برای آن حضرت، خلاف شأن است و انجامش نمی‌دهند. داشتن سایت اینترنتی، ایمیل، صفحه‌ی اینستاگرام، آی‌دی تلگرام و شماره‌ی موبایل، برای متدینین اشکال ندارد؛ ولی برای ایشان خلاف شأن است و هرگز انجام نمی‌دهند. استخر رفتن و در پارک غذا خوردن، خلاف شرع نیست ولی دون شأن آن جناب است و انجامش نمی‌دهند. صحبت کردن با تلفن همراه و

جستجوی مطالب در گوگل، خلاف شأن متدینین نیست؛ ولی خلاف شأن ایشان است و انجام نمی‌دهند و قس علی هذا مطالب فراوان دیگر. پس عمل شما در تأسیس چنین مبنا و فصل الخطابی درست نیست و موجب ایجاد محدودیت‌های زیاد و بی‌حاصل خواهد بود. بدانید و آگاه باشید که افراط، می‌تواند به اندازه‌ی تفریط، و گاهی بیشتر از آن، خطر آفرین و دور کننده باشد. همیشه خودتان را بر قوانین عملی منهج فردوسیان عرضه کنید و از مقایسه‌ی خود با اولیای الهی پرهیزید.

نکته‌ی دوم:

غذا خوردن در محیطی که آلات موسیقی باشد، اشکال ندارد؛ برعکس غذا خوردن بر سفره‌ای که در آن شراب نوشیده شود، هر چند شما ننوشید. به عبارت دیگر، اگر بر سفره‌ای نشستید که حتی یک نفر بر آن سفره شراب نوشید، باید بر خیزید و ادامه‌ی نشستن بر آن سفره، جایز نیست؛ ولی غذا خوردن در مجلسی که آلات موسیقی در گوشه‌ای از آن است، اشکال ندارد.

نکته‌ی سوم:

تأیید حرام با عمل، به این صورت است که «یقین» داشته باشید حضور شما در شرایط خاص حرام، تقریر آن است. به عبارت ساده، هر گاه یقین بدانید جمعی از مردم هستند که عمل شما را معیار می‌دانند، یعنی اگر در مجلسی که آلات موسیقی در آن هست حاضر شوید و غذا بخورید، معتقد خواهند شد که موسیقی، حلال و بی‌اشکال است، نباید در چنین مجلسی شرکت کنید یا در فاصله‌ی دو اجرا، غذا بخورید. اما اگر شخصیت‌تان معیار نیست، عمل شما تأیید حرام محسوب نمی‌شود.

«خود معیار پنداری» از شاخه‌های «خود برتر بینی» است که گاهی گریبان

برخی اہالی تدین را می‌گیرد و باید برای رهایی از آن، به خدای بزرگ پناه برد. معمولاً این خصیصه‌ی مذموم، در قالب زیبای «تأیید ضمنی حرام» جلوه‌گری می‌کند؛ یعنی چنین می‌پندارد که شخصیتش به حدی بزرگ و تأثیرگذار است که برای جماعتی، معیار و شاخص تفکیک حلال و حرام شده است!

موفق باشید

حاج فردوسی

نامہ ۵۶۲: اعتبارسنجی نامہ‌ی امام عسکری (علیہ السلام)

متن نامہ:

نامہ امام حسن عسکری علیہ السلام بہ علی بن بابویہ:
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ « الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ وَ الْجَنَّةُ
لِلْمُؤَحِّدِیْنَ وَ النَّارُ لِلْمُلْحِدِیْنَ وَ لَا عِدْوَانَ اِلَّا عَلَی الظَّالِمِیْنَ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَحْسَنُ
الْخَالِقِیْنَ وَ الصَّلٰوَةُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَترته الطَّاهِرِیْنَ.

اما بعد اوصیک یا شیخی و معتمدی و فقیہی ابا الحسن علی بن الحسین بن بابویہ القمی - وفقک اللہ لمرضاته و جعل من صلبک اولادا صالحین برحمتہ - بتقوی اللہ و اِقامِ الصَّلَاةِ وَ اِیتاءِ الزَّكَاةِ فَانَّهُ لَا تَقْبَلُ الصَّلَاةَ مِنْ مَانِعِ الزَّكَاةِ وَ اوصیک بمغفره الذَّنْبِ وَ كظْمِ الغِیْظِ وَ صلہ الرَّحْمِ وَ مواساة الاخوان وَ السَّعٰی فِی حوائجہم فِی العسرِ وَ الیسرِ وَ الحلمِ وَ التَّفَقُّہِ فِی الدِّیْنِ وَ التَّثَبُّتِ

فی الامر و التّعاهد للقرآن و حسن الخلق و الامر بالمعروف و النّهی عن المنکر، فانّ الله عزّ و جلّ قال: لا خَیْرَ فی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَیْنِ النَّاسِ و اجتناب الفواحش کلّها و علیک بصلاه اللیل فانّ النّبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم اوصی علیّا علیه السّلام فقال: یا علی علیک بصلاه اللیل علیک بصلاه اللیل علیک بصلاه اللیل و من استخفّ بصلاه اللیل فلیس منّا، فاعمل بوصیّتی و أمر شیعتی حتّی یعملوا علیه و علیک بالصّبر و انتظار الفرّج فانّ النّبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم قال: افضل اعمال امتی انتظار الفرّج، و لا تزال شیعتنا فی حزن حتّی یظهر ولدی الّذی بشر به النّبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم یملاء الارض قسط و عدلا کما ملئت ظلما و جورا. فاصبر یا شیخی یا ابا الحسن علی و أمر جمیع شیعتی بالصّبر فانّ الْأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ و السّلام علیک و علی جمیع شیعتنا و رحمه الله و برکاته و صلی الله علی محمّد و آله»

منبع: «معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه» تألیف علم الهدی محمد بن المحسن بن مرتضی الکاشانی، ج ۲، ص ۲۶۵. همچنین این نامه را بعضی محققین و صاحبان تراجم نقل نموده‌اند که از جمله آنها می‌توان از علامه بحرانی در «لؤلؤه البحرین»، ص ۳۸۴، محقق خوانساری در «روضات الجنّات»، ج ۴، ص ۲۷۳، علامه مجلسی در «بحار الانوار»، ج ۵۰، ص ۳۱۷ و محدث نوری در «مستدرک الوسائل»، ج ۳، ص ۵۲۷، قاضی نور الله شوشتری در «مجالس المؤمنین»، ج ۱، ص ۴۵۳، محدث قمی در «فوائد الرضویه»، ص ۲۸۱، و علامه شیخ محمّد تقی تستری در «قاموس الرّجال»، ج ۶، ص ۴۷۴، نام برد.

سلام

خیلی از علما در محافل و مجالس این نامه را بیان می‌کنند به عنوان دستورالعمل اخلاقی، نظر شما در باره این حدیث چیست؟ چقدر اعتبار دارد؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

قدیم‌ترین منبع برای این نامه، مناقب ابن شهرآشوب است. این نامه در منبع مذکور، مختصر است و به تفصیلی که بعدی‌ها بیان کرده‌اند نیست. عبارت‌پردازی در نامه‌ای که بیان کرده‌اید، جعلی بودن آن را بر آشنا با مکاتیب و ادبیات ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) روشن می‌سازد. سخنان و بویژه نامه‌های حضرات ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام)، مختصر و دارای ضرب‌آهنگ خاصی است که آن را به طور واضح از عبارات غیرشان، متمایز می‌سازد. البته همین متن مختصر نیز مرسل است یعنی سندی برایش ذکر نشده است.

متنی که در مناقب ابن شهرآشوب آمده این است: «وَمِمَّا كَتَبَ عِإِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ اغْتَضَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ الْجَنَّةُ لِلْمُؤَحِّدِينَ وَ النَّارُ لِلْمُلْجِدِينَ وَ لَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَثَرَتِهِ الطَّاهِرِينَ مِنْهَا عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَ انْتِظَارِ الْفَرَجِ قَالَ النَّبِيُّ صَ أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي انْتِظَارُ الْفَرَجِ وَ لَا يَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حُزْنٍ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدِي الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جُوراً وَ ظُلماً فَاصْبِرْ يَا شَيْخِي يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيٍّ وَ أَمْرٌ جَمِيعٌ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ شَيْعَتِنَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. [مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهرآشوب، جلد ۴، صفحه ۴۲۵]

نتیجه:

اولاً: این نامه، به طول و تفصیلی که در کتاب‌های قرون دهم و یازدهم آمده، نیست.

ثانیاً: متن مختصر در اولین منبع معتبر، مرسل است و سند ندارد.

ثالثاً: مضامین متفرد در این نامه، قابل اعتنا و ابتنا نیست و نمی‌توان بر اساس آن، در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، تأسیس قاعده‌ی نظری یا قانون عملی نمود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۳: شفای دائم و شفای موقت

متن نامه:

سلام علیکم

در سالهای قبل آقای ... به علت بیماری قلبی از مدیریت ... کناره‌گیری میکند اما به حضرت معصومه س متوسل می‌شود و بیماری قلبی‌اش شفا پیدا می‌کند که بعد مجدد مدیر همان نهاد کشوری می‌شود و شفای قلب ایشان در محافل سخنرانی مطرح می‌شود. از جمله یکی از اساتید اخلاق نیز

چند سال پیش در ایام میلاد حضرت معصومه س به آن اشاره نمود و به عنوان کرامتی معصومی سالیان سال نقل می شود و خود بنده نیز شخصا این موضوع را از شخص آقای ... پرسیدم و ایشان تایید کردند. اما اخیراً ایشان دچار عارضه شدید قلبی می شود و وی را به تهران منتقل و تحت عمل جراحی قلب قرار می دهند و همچنان وضعیت ایشان نامساعد است.

اما سوال اینکه اگر ایشان را حضرت معصومه س شفا داده اند و در آن مقطع بیماری از بین رفت پس این چه شفایی بود که بیماری برگشت و همان بیماری وی را از پا در آورد و هم اکنون نیز وضعیت ایشان رضایت بخش نیست؟!

و نکته دوم آیا نقل چنین کراماتی و بعد این اتفاق باعث سست شدن مقام حضرت معصومه س در بین مردم نمی شود؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: بعضی شفاها موقت است و آن، به خاطر درخواست خود شخص است که مثلاً می خواهد او را مدتی توفیق خدمت عنایت کنند. این جور شفاها، تا پایان زمانی که درخواست کرده، جواب می دهد و پس از آن، به حالت اول خود بر می گردد.

به عبارت ساده، گاهی شخصی که مثلاً بیماری قلبی، او را از خدمت در جایگاه مربی قرآن بازداشته، متوسل می شود و می خواهد چند سال دیگر به او اجازه خدمت در همان جایگاه عنایت شود. چنین شخصی شفا می گیرد

ولی شفایش موقت است و فقط به خاطر این است که بتواند چند سال دیگر به خدمتی که دوست دارد ادامه دهد. این شفا پس از پایان یافتن دورانی که درخواست داده، برداشته می‌شود.

گاهی اوقات، شفایی که درخواست می‌شود، شفای دائم است و تا پایان عمر، ادامه می‌یابد.

جواب ۲: باید کسانی که چنین داستان‌هایی را تعریف می‌کنند، به نکته‌ای که گفتیم توجه داشته باشند و شفای موقت و دائم را برای مردم شرح دهند تا موجب سست شدن ایمان‌های سطحی نشود.

اما شایسته است در مورد این سؤال شما، چند نکته را متذکر شوم:

۱. نباید ایمان را با شفای فلانی و بهمانی تقویت کرد؛ زیرا اگر به هر دلیلی شفایش خراب شود، ایمان تقویت شده، تضعیف نمی‌شود، بلکه نابود می‌شود.

۲. ایمانی که با شفای فلانی و بهمانی بیاید و برود و تقویت شود و تضعیف گردد، ایمان نیست بلکه «شبه ایمان» است و نمی‌تواند صاحبش را به مدارج عالی برساند. ایمان باید از مجرای که در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان تعریف کرده‌ایم، تقویت شود تا هیچگاه با اینطور چیزها ضعیف نشده و نابود نگردد.

۳. وسعت دادن به دایره‌ی اهل بیت به معنی وارد کردن امامزادگان در این دایره، خطرات فراوان و آثار سوئی دارد. حضرت معصومه (سلام الله علیها) با تمام جلالت شأن و عظمتی که دارند، جزء سلسله‌ی انبیا و اوصیا نیستند و نباید در منظومه‌ی تربیتی منهجی تعریف شوند.

۴. از نظر مبانی اعتقادی تشیع اصیل، در طی کردن مسیر کمال و سعادت،

ایمان به امامزادگان با انکار آنان، فرقی ندارد. به عبارت ساده، از نظر علم کلام و اعتقادات شیعه‌ی دوازده‌امامی، اگر کسی امامزاده‌ای را باور کند یا منکر شود، فرقی در مسلمان بودن و شیعه بودنش ایجاد نمی‌شود. این مسأله باید برای مردم بازگو شود تا امامزادگان را مساوی با «دین خدا» بشمارند و اگر در شرایطی مانند آنچه نوشته‌اید، کرامتی در کار نبود یا شفا را پس گرفتند، دست از دینداری خود برندارند و در اصل دین، شک نکنند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۴: عید بیعت

متن نامه:

سلام علیکم

نظرتان در مورد عید بیعت با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) در روز نهم

ربیع به عنوان آغاز امامت ایشان چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به پاسخ منصفانه، تذکر چند نکته را لازم می‌دانم:

نکته‌ی اول: معرفی جایگزین به جای دعوت به ترک

یک اصل درست در امور تربیتی هست که می‌گوید به جای این که «دعوت

به ترک» کنید، «دعوت به جایگزین» نمایید. به این معنی که هر گاه انسانی گرفتار شیء یا شخص نادرستی شد، به جای این که او را از آن شیء یا شخص برحذر داشته و بخواهید که ترک کند و رها سازد، شیء یا شخص مناسب و درست را پیشنهاد داده و از او بخواهید که به این جایگزین، مشغول شود.

مثلاً اگر کودک شما گرفتار خاک خوردن شده است، به جای این که مرتب بر پشت دست بچه بزیند و او را بترسانید و از خوردن خاک نهی‌اش کنید، خوراکی مناسبی مانند قطعه‌ای نان یا برگه‌ای بیسکویت به دستش دهید. این کار، موجب می‌شود نیازش به خوراکی، از مسیری سالم تأمین گردد. این روش، جز در موارد بسیار اندک که دچار مریضی خاصی است، جواب می‌دهد.

یا مثلاً اگر متوجه شدید فرزندان دچار انحراف جنسی شده و خودارضائی می‌کند، به جای تهدید، تحقیر، نصیحت، ترساندن از جهنم و دلخوش کردن به حوریه‌های بهشتی، باید برایش به دنبال جایگزین سالم و شرعی یعنی ازدواج دائم یا موقت باشید. به جای این که مرتب از او بخواهید توبه کند، و او هم مرتب توبه بشکند!، به فکر همسر باشید و با ازدواج آسان، جایگزین مناسبی برای نیاز طبیعی فرزندان ارائه دهید. این کار، جز در موارد بسیار اندک که دچار مریضی خاصی است، جواب می‌دهد.

یا مثلاً اگر نوجوانتان گرفتار موسیقی و ترانه شده است، نباید تلاش کنید او را ترک دهید که این کار، زحمت و هزینه‌ی زیادی در پی دارد؛ بلکه راه آسان این است که او را با نرمی و خوشی به سمت آواها و نواهای شرعی و رشددهنده مثل تلاوت‌های مجلسی قرآن یا حداقل غیر حرام مثل

مداحی‌های جوان‌پسند بکشانید. نوجوانی که نیازمند است گوشش را از صدایی پر کند، اگر با صداهای مشروع، تأمین نگردد، مجبور به روی آوردن به صداهای نامشروع خواهد شد. این کار، جز در موارد بسیار اندک که دچار مریضی خاصی است، جواب می‌دهد.

نکته‌ی دوم: مذاق هیئتی‌ها و تفاوت آن با مذاق منهجی‌ها
هیئتی‌ها، انسان‌های برون‌گرایی هستند که انرژی خود را از جمع می‌گیرند. آنان هر چه در جمع‌های بزرگ‌تر باشند، احساس تشخص و شأیت بیشتری می‌کنند. هر چه صدای طبلشان در عزاداری‌ها، صدای کف‌زدنشان در جشن‌ها، صدای سینه‌زدن و زنجیرزدنشان در سوگواری‌ها، صدای گریه و تباکی‌شان در روضه‌ها، صدای شعاردادنشان در تجمّعات و راهپیمایی‌ها و ... بلندتر باشد، احساس بهتری پیدا می‌کنند و خود را مهم‌تر می‌یابند.
حتماً شنیده‌اید که مداح می‌گوید: «هر چه ارادت داری بلندتر صلوات» یا می‌گوید: «صدای صلواتون به کربلا برسه». این سخن، برای تأمین احساسی است که توضیح دادم. یعنی می‌خواهد مستمع هیئتی‌اش، پر هیجان و نشاط گردد.

بر عکس این جماعت، کسانی هستند که اراده‌ی خودسازی و سیر در منازل کمال و سعادت دارند. اینان انرژی خود را از آتش طلب خود می‌گیرند و بر عکس جماعت هیئتی، جمعیت زیاد را مخلص تمرکز و خلاف تشخص خود می‌شمارند. اینان سعی می‌کنند به تنهایی یا حداکثر در جمع‌های سه چهار نفره از هم‌فکران و هم‌سیران خود حضور یابند. اینان به جای اهمیت دادن به «صدای بلند»، به «منطق قوی» اهمیت می‌دهند.

تجویز نسخه‌ی واحد برای هیئتی‌ها و منهجی‌ها، ستم بر هر دو گروه است.

باید در مواقع نیاز، دو نسخه تجویز شود تا هر کسی به حق خودش برسد و با خیال آسوده، مسیری که برایش ترسیم شده را بپیماید.

نکته‌ی سوم: رابطه‌ی بدعت و سنت

«سنت» به کارهایی گفته می‌شود که ریشه در وحی دارد و مورد توصیه‌ی اولیای دین است. در مقابل «سنت»، «بدعت» قرار دارد که برای جایگزینی با «سنت» ایجاد می‌شود. اگر «سنت» را سگّه‌ی اصل بدانیم، «بدعت»، سگّه‌ی تقلبی‌ای خواهد بود که توسط رندان طرّار از روی سگّه‌ی اصلی، ضرب شده است و برای فریب دادن مردم ساده‌لوح در امر تجارت استفاده می‌گردد.

البته در برخی موارد، عیاران و طرّارانی پیدا می‌شوند که از روی «بدعتِ قدیمی»، «بدعتی جدید» می‌تراشند. در حق اینان می‌توان گفت: «دزدی که بدزدد ز شهان: افسر شاهی، و ز شب: رنگ سیاهی، و ز یک ذره: دو قنطار، و ز یک حبه: دو دینار، و ز گنجشک: پر مرغ! بود در خور تحسین!!».

در بحث پیاده‌روی جاماندگان که از تهران به سمت حرم حضرت عبدالعظیم حسنی (ره) پیاده‌روی می‌کنند، نوشتیم که معمولاً «بدعت» از روی «سنت» الگوبرداری و شبیه‌سازی می‌شود و الگوبرداری «بدعت» از روی «بدعت»، پدیده‌ای نادر و عجیب است.

نکته‌ی چهارم: عید بیعت از دیدگاه نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان
از آنجا که در دین مبین اسلام و فرقه‌ی ناجیه‌ی شیعه‌ی اثنی عشریه، چیزی به نام «عید بیعت» در روز نهم ربیع الاول وارد نشده است و هر عبادتی که آیه یا روایت معتبر نداشته باشد، بدعت است، «عید بیعت» از منظر «دکترین تربیتی منهج فردوسیان»، «بدعت» است و حضور در چنین

جشن‌هایی به قصد عبادت، خلاف مذاق منهجی است. البته این بدعت، از نادر بدعت‌هایی است که از روی «سنت» الگوبرداری نشده، بلکه از روی «بدعت» دیگری الگوگیری شده است. «جشن بیعت» از روی «جشن عمرکشون» الگوبرداری شده است. در بحث نقد پیاده‌روی جاماندگان، شعری از شاعری نامعلوم آوردیم که گفته بود:

ز بُرُ دزدان بزی دزدید دزدی * خوش آن دزدی که از دزدی بدزد!
معنی شعر در بحث ما چنین می‌شود: از بدعت «جشن عمرکشون» در روز نهم ربیع الاول، الگو گرفتند برای «جشن بیعت». خوش آن بدعتی که از روی بدعتی دیگر الگوبرداری شده باشد!

نکته‌ی پنجم: جشن بیعت از دیدگاه مدیریت هیئتی مذاقان افراد کثیری، سال‌های زیادی، تلاش‌های فراوانی انجام دادند که ریشه‌ی مراسم شوم و دشمن‌شادکن «عمرکشون» از میان شیعیان برکنده شود؛ ولی توفیق کاملی حاصل نکردند. بالاخره به این طرح رسیدند که نمی‌توان هیئتی مذاق‌ها را از جشن گرفتن در این روز بازداشت. پس بهترین کار، این است که جایگزینی شرعی برای آن بیاورند، لذا دست به بدعتی به نام «عید بیعت» زدند. این بدعت، در مقابل بدعت «عمرکشون» قرار دارد.

اگر قرار باشد عده‌ای از هیئتی مذاقان در روز نهم ربیع الاول جشن بگیرند، خیلی خیلی بهتر است به جای جشن منحوس عمرکشون، جشن بیعت با امام زمان (علیه‌السلام) بگیرند. در جشن عمرکشون، تمرکز بر نکات منفی و مثالب اعدای دین خداست، ولی در جشن بیعت، تمرکز بر نکات مثبت و مناقب اولیای دین خداست. انتشار فیلم و صوت «جشن بیعت» موجب

ریخته شدن خون‌های بناحق نخواهد بود؛ در صورتی که انتشار فیلم و صوت «جشن عمرکشون» موجب جنگ‌افروزی‌ها و کینه‌ها بین ائمت سیدنا و نبینا محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌گردد.

نتیجه‌ی کلام:

«جشن بیعت با امام زمان (علیه‌السلام)» از منظر نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، «بدعت» است و اصحاب منهج فردوسیان، چنین عیدی ندارند و چنین جشنی نمی‌گیرند و در چنین جشنی به قصد عبادت شرکت نمی‌کنند. «جشن بیعت با امام زمان (علیه‌السلام)» از منظر اجتماعی و سیاسی، چاره‌ی در خور تقدیری برای مهار جماعت هیئتی‌مذاق است که با برگزاری این جشن، از برگزاری «مراسم عمرکشون» دست بکشند و زمینه‌ساز خونریزی و فساد در زمین نگردند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۵: وحدت یا برائت؟!

متن نامه:

سلام علیکم

یک عده از بزرگان و مراجع شیعه سخن از وحدت مسلمین می‌زنند و در مقابل یک عده دیگر از بزرگان و مراجع شیعه سخن از برائت می‌زنند و تولی و تبری نیز جزء فروع دین است. حال در این شرایط و دوران غیبت و در این

سردرگمی که علمای شیعه درست کرده‌اند تکلیف چیست؟ کدام یک حق می‌گویند؟ و سخن کدام یک را باید تبعیت کرد؟ و از نظر منهج فردوسیان و دیدگاه فقهی احتیاط در این باره باید چه کرد؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

سگّه‌ی «تدبیر اسلامی»، دو روی دارد؛ «وحدت» و «برائت». «وحدت» و «برائت» با یکدیگر در تنافی نیستند. «وحدت» باید با مسلمانان از مذاهب مختلف و علیه دشمن واحد صورت گیرد و «برائت» باید از اعتقادات و اعمال انحرافی و بدعت‌آلود دینی باشد.

به عبارت ساده، «شیعیان دوازده‌امامی» باید با سایر فرقه‌های شیعه مثل زیدی‌های یمن و علوی‌های سوریه متحد شوند. همچنین «شیعیان» باید با اهل سنت متحد گردند. همچنین «مسلمانان» باید با مسیحیان و یهودیانی که در ذمه‌ی حکومت اسلامی هستند اتحاد برقرار نمایند. تمام این ائتلاف‌ها و اتحادها، باید علیه دشمنانی که قصد ریشه‌کن کردن کشور یا دین یا مذهب کرده است، باشد.

«وحدت» یک روی سگّه‌ی «تدبیر اسلامی» است. در هر زمان و بویژه زمان حساس کنونی که لشکر مدرنیت، سوار بر ماشین تکنولوژی در حال تاختن و عبور از مرزها و تصرف سرزمین‌ها و به اسارت در آوردن بدن‌ها و ارواح است، لازم است بر اساس کمترین مناسبت‌ها، ائتلاف نموده و اختلاف‌ها را به حداقل برسانیم.

«برائت» روی دیگر سگّه‌ی «تدبیر اسلامی» است. هیچگاه نباید وحدت

سیاسی و اجتماعی با صاحبان اعتقادات باطله و اعمال فاسده، موجب دست کشیدن از اعتقادات صحیح و اعمال صالحه گردد.

بحث دو روی سگه‌ی «تدبیر اسلامی» را می‌توان منهایزه کرد. به این صورت که بگوییم: سگه‌ی «تدبیر منهای» دو روی دارد؛ «وحدت» و «برائت». «وحدت» و «برائت» یک منهای زیرک، با یکدیگر در تنافی نیستند. «وحدت» باید با غیر منهای‌ها و علیه دشمن مشترک صورت گیرد و «برائت» باید از اعتقادات و اعمال انحرافی و بدعت‌آلود دینی آنان باشد. به عبارت ساده، «منهای» باید با شیعیان دوازده‌امامی‌ای که گرایش‌های غیرمنهای دارند، متحد گردند. «شیعیان دوازده‌امامی» باید با سایر فرقه‌های شیعه مثل زیدی‌های یمن و علوی‌های سوریه متحد شوند. همچنین «شیعیان» باید با اهل سنت و جماعت متحد گردند. همچنین «مسلمانان» باید با مسیحیان و یهودیانی که در ذمه‌ی حکومت اسلامی هستند اتحاد برقرار نمایند. تمام این ائتلاف‌ها و اتحادها، باید علیه دشمنان یا به نفع سازندگی و پیشرفت باشد.

راه درست و موافق با عقل و تدبیر و احتیاط، این است که در عین پافشاری بر اعتقادات درست و اعمال صالح، با کسانی که چنین اعتقادات درست و اعمال صالحی ندارند، علیه دشمن مشترک یا برای پیشبرد اهداف مشترک، متحد گردیم.

آنان که با نقاب «برائت»، اقدام به خدشه‌دار کردن اتحاد می‌کنند، کار بسیار بدی انجام می‌دهند و مستحق ملامت هستند؛ ولی آنان که به اسم «وحدت»، دست از اعتقادات صحیح و اعمال صالحه‌ی خود بر می‌دارند، مستحق جهنم می‌گردند.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۶: اتفاقات معمولی و تکراری؟!

متن نامه:

سلام علیکم

در مهره مار، همه اتفاقات مهم اند یا فقط آنهایی که احساس خوب یا بد در پی دارند؟ خیلی از اتفاقات هستند که آنقدر معمولی یا تکراری هستند که هیچ احساسی را در پی ندارند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هیچ اتفاقی تکرار نمی‌شود. تمام اتفاقات، از نو خلق می‌شوند. این که هر بار شیر آب را باز می‌کنید، آب از آن جاری می‌شود، تکرار نیست؛ بلکه آبی جدید، در زمانی جدید و با شرایطی جدید است که از فضل خداوند به سوی شما جاری می‌شود.

این که هر بار کلید را می‌زنید، نیروی برق در شریان سیم به جریان می‌افتد و لامپ را روشن می‌سازد، تکرار نیست؛ بلکه تجلی‌ای دیگر از قدرت الهی و نظم عالم هستی است.

این که در وقت نوشیدن، جرعه‌ی دوم مانند جرعه‌ی اول به سادگی از

گلوپتان پایین می‌رود، تکرار نیست چون می‌توانست گلوگیرتان شود؛ همچنان که هزاران جرعه، گلوگیر شد.

این که لقمه‌ی دوم همانند لقمه‌ی اول به سادگی جویده و بلعیده شد، تکرار نیست چون می‌توانست به نای بپرد و موجبات خفگی یا سرفه‌ی شدید را فراهم آورد؛ همچنان که هزاران لقمه، چنین شد.

این که هر بار دستگیره‌ی در را می‌چرخانید، در باز می‌شود، تکرار نیست چون می‌توانست بشکند و در باز نشود؛ همچنان که هزاران دستگیره شکست و در باز نشد.

این که هر روز، طلوع و غروب خورشید را می‌بینید، تکرار نیست چون افراد زیادی تصادف کردند یا سردرد گرفتند و بینایی‌شان را از دست دادند و تا پایان عمر، هیچگاه نتوانستند طلوع و غروب خورشید را نظاره کنند.

این که هر روز صبح، خورشید از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب فرو می‌رود، تکرار نیست؛ بلکه خلقتی نو و افاضه‌ای جدید از فیاض علی الاطلاق است.

سحرگاه که از خواب عمیق و طولانی شب بیدار می‌شوید، روح و بدنتان همان روح و بدن دیشب نیست. این روح، یک بار بیشتر از روح دیشب، سفر به ملکوت و این بدن، یک بار بیشتر از بدن دیشب، برادر مرگ را تجربه کرده است.

هر «لا اله الا الله» که می‌گویید، تکرار نیست؛ بلکه انرژی جدیدی است که به ملکوت جهان ساطع می‌کنید و درخت تازه‌ای در بهشت برای خود می‌کارید.

هر «الله اکبر» که می‌گویید، خشت جدیدی است که برای ساختن قصر بهشتی خود می‌فرستید. این خشت، غیر از خشت قبلی و غیر از خشت

بعدی است.

کسانی که جهان را مجموعه‌ای از تکرارها می‌بینند، به سرعت دچار ملالت و دلزدگی می‌شوند و همواره به دنبال تنوع هستند؛ اما صاحب‌دلان روشن‌ضمیر، با ایمان به کریمه‌ی «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» [سوره‌ی رحمان، آیه‌ی ۲۹] لحظه به لحظه به خلقت جدید حق تعالی توجه کرده و سراسر زندگی‌شان پر از هیجانِ روبرو شدن با تازه‌های آفرینش است. اینان در برخورد با هر اتفاقی، آن را «پدیده» می‌شمارند و سرشار از تعجب می‌شوند و زبان‌شان به ذکر «سبحان الله» مترنم می‌گردد.

مولای ما امیر المؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقُضُ عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ» ترجمه: ستایش، مخصوص خداوندی است که هرگز نمی‌میرد، و شگفتی‌های خلقتش پایان نمی‌گیرد؛ چرا که هر روز در کاری است، و تازه‌ای می‌آفریند که هرگز نبوده است. [کافی، محدث کلینی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۴۱] منظور امام متقین از این که می‌فرمایند: «شگفتی‌های خلقتش پایان نمی‌گیرد» و «تازه‌ای می‌آفریند که هرگز نبوده است» همان اموری است که در نگاه غافلان، تکراری و معمولی می‌نماید؛ همان طلوع و غروب هر روز، همان خواب و بیداری همیشگی، همان گرسنگی و سیری، همان آدم‌های دیروز و پریروز، همان نفس‌های مکرر، همان تپیدن‌های نبض، و همان و همان.

پس این که فکر می‌کنید «خیلی از اتفاقات هستند که آنقدر معمولی یا تکراری هستند که هیچ احساسی را در پی ندارند» به جهت وجود اشکال در زاویه‌ی نگاه شماست. اگر زاویه‌ی نگاهتان را اصلاح کنید، خواهید یافت که

هیچ اتفاقی، معمولی و تکراری نیست؛ آنگاه خواهید گفت:
مَنْتِ خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش
مزید نعمت. هر نَفْس (دقت کنید: هر نَفْس) که فرو می‌رود مُمَدِّ حیات
است و چون بر می‌آید، مُفَرِّح ذات، پس در هر نَفْسِی (دقت کنید: در هر
نَفْسِی) دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی، شکری واجب.

از دست و زبان که برآید * کز عهده‌ی شکرش به در آید
«إِعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ» [سوره سبأ، آیه‌ی ۱۳]
بنده همان به که ز تقصیر خویش * عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندی اش * کس نتواند که به جای آورد
و عارفانه فریاد خواهید زد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست * عاشقم بر همه عالم، که همه

عالم ازوست

موفق باشید

حاج فردوسی

* * *

نامه‌ی ۵۶۷: تنها منجی عصر حاضر!؟

متن نامه:

سلام وقت بخیر

سوالی دارم از خدمتتون من حدود پانزده سال پیش خیلی اتفاقی از طریق
واسطه با شخصی که رهبر جمعیت آل یاسین و معلم و متفکر معنوی است

به نام ایلیا رام الله آشنا شدم و چار پنج جلسه بزرگ و عمومی ایشونو شرکت کردم. ولی نمیدونم یه چیزی همیشه مانع میشد که دنباله رو ایشون بشم و پیگیری کنم دستوراتشونو. حالا بعد از ده پونزده سال یکی از شاگردان ایشون که اصلا ایشون هم باعث آشنایی من شده بود منو دعوت میکنن به حضور در جلسات ایشون و میگن شما طلبیده شدی و این حرفا و مهمترین چیزی که بهم گفتن اینه که ایلیا رام الله تنها منجی و نجات دهنده و استاد معنوی در عصر حاضره و بقیه نیستند. حالا میخواستم از شما راهنمایی بگیرم اصلا ایشونو میشناسید و چیزی هست که راجع بهش به بنده بفرمایید که کمک کننده باشه. البته انسان مختار است ولی خیلی برام نظر شما مهمه. تصمیم گرفتم کم کم منهای بشم ولی برام خیلی مهمه که نظر شما رو در مورد این فرد بدونم.

ممنون میشم راهنمایی بفرمایید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

آشنایی من با شخص مزبور، به سالهای دور بر می‌گردد؛ زمانی که به دنبال شناختن جریان‌های فکری و تربیتی مطرح بودم. سالهایی که در نشر کتاب‌های مربوط به عرفان‌های نوظهور، توسط دولت اصلاحات باز شده بود تا قلب و روح جوانان تشنه‌ی معنویت را هدف بگیرد. در آن سال‌ها، یکی از کسانی که نامی بر سر زبان‌ها انداخته بود و جلساتی برگزار می‌کرد، همین شخص بود. مهم‌ترین نقد من بر او، این بوده و هست که به صراحت، اعلام می‌کند فرد مذهبی‌ای نیست و کاری به دین ندارد. البته این مشخصه، برای

تمام عرفان‌های نوظهور صدق می‌کند که «به ظاهر»، خود را رها از هر دین و مذهبی معرفی می‌کنند، در حالی که «در حقیقت»، سرسپرده‌ی مکتب شیطان و آموزه‌های غیروحیانی هستند.

توجه داشته باشید ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن، دو جریان تربیتی بیشتر نیست؛ یکی جریان تربیتی‌ای است که از سوی خالق جهان، توسط فرستادگان برحقش (انبیاء و اوصیاء) برای ما فرستاده شده است که از آن به عنوان «دین» یاد می‌کنیم. دیگری جریان تربیتی شیطان است که از سوی ابلیس الابالسه توسط سربازانش از جن و انس، نشر داده می‌شود و از آن به عنوان «آئین» یاد می‌نماییم.

به طور کلی، هر دیدگاه یا دستورالعملی که از سوی پروردگار جهان نباشد، حتماً از ناحیه‌ی شیطان است. وقتی کسانی مثل «رام» و «طاهری» که مسلمان‌زاده هستند، عرفان خود را آزاد از «دین» می‌شمارند، دقیقاً به معنی این است که سرباز ابلیس هستند و به جریان تربیتی شیطان وابسته‌اند.

حتی سردمداران جریان سقیفه که خود را اصحاب رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌شمردند، چون از مهم‌ترین دستور آن حضرت در قبول وصایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) اطاعت نکردند، از جنود ابلیس محسوب می‌شوند و تمام پیروانشان تا روز قیامت، شناکنندگان در رودخانه‌ی ابلیس به سوی جهنم هستند.

یکی از مهم‌ترین دعاوی عرفان‌های مذکور این است که شما را بدون ایمان و توسل به ولی الله الاعظم (ارواحنا فداه) که خلیفه‌ی خدا در روزگار ما هستند و بدون ایمان به تعالیم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که آخرین پیام‌آور خدای جهان هستند، مستقیم به خدا متصل می‌سازند!! در حالی که خدای

معرفی شده در این گونه برنامه‌های تربیتی، توهم خداست و در قهقرای ظلمات قرار دارد.

در مجموع، معنویت‌ی که برآمده از اعتقاد و عمل به قرآن کریم و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) نباشد، «معنویت» نیست بلکه «شبه معنویت» است. این طور معنویت‌ها، دامی پنهان برای شکار انسان‌های ساده‌لوح است.

«منهج فردوسیان» مجموعه‌ی واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) است. هر گاه بتوانید به «قواعد نظری منهج فردوسیان» معتقد شده و به «قوانین عملی منهج فردوسیان» عمل کنید، به بالاترین حدّ از معنویت در دنیا و آخرت دست خواهید یافت و هیچ نیازی به تعالیم شرک‌آلود و شیطانی چنین افرادی نخواهید داشت.

البته در مورد این که ادعا می‌کنند: «شما طلبیده شده‌اید» راست می‌گویند و قرآن کریم، این ادعایشان را تصدیق می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» [سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۶]

ترجمه: همانا شیطان، دشمن شماست، پس شما [نیز] او را دشمن بگیرید. [او] فقط دار و دسته‌ی خود را فرا می‌خواند (می‌طلبد) تا آنها از یاران آتش باشند.

ما و شما و همه‌ی انسان‌ها تا روز قیامت، همواره از سوی «خدا» و «شیطان» طلبیده می‌شویم. هم خدا ما را فرا می‌خواند و می‌طلبد و هم شیطان. این ما هستیم که با علم و اختیار خود، به دعوت کدامیک پاسخ می‌دهیم و دستورات کدام جریان را پیروی می‌نماییم.

در پایان، هشدار می‌دهم شاید بتوانید با پای خودتان به چنین دام‌هایی وارد شوید، ولی معلوم نیست بتوانید با عزم و اختیار خودتان خارج شوید. محتوای هر جامی ارزش یک بار نوشیدن ندارد؛ شاید همان یک جرعه، موجب کوری یا مرگ گردد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۸: مهره‌ی مار، وقت‌گیر است!؟

متن نامه:

سلام

این را می‌دانم که ما باید به همه اتفاقات احساس بدهیم و از به ظاهر تکرار شدن‌های زیاد، تضمینی بودن آن‌ها را نتیجه نگیریم. سوال من این است که این شکر فراوان برای اتفاقات پر تکرار ولی نو آیا وقت‌گیر هست یا نه؟ خب همیشه که بخوام برای هر دم و بازدم یک یا چند الحمد لله بگم و اونوقت بتونم به اعمال دیگه هم برسم. چطور اتفاقاتی رو متمرکز بشم؟ اتفاقاتی مثل دم و بازدم هم به مهره مار نیاز دارن؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

ذهن انسان، سطحی دارد و عمقی. در روانشناسی، به این دو بخش ذهن،

«ضمیر خودآگاه» و «ضمیر ناخودآگاه» گفته می‌شود. در روش کسب مهارت، باید آن را به تعداد زیاد با سطح آگاه ذهن، تکرار کرد تا وارد سطح ناخودآگاه ذهن گردد. وقتی مهارتی وارد «ضمیر ناخودآگاه» گردید، در اصطلاح به آن «مَلکه» گفته می‌شود. هر کاری که برایتان تبدیل به «ملکه» شود، زحمتی نخواهد داشت و دغدغهای که دارید، در موردش نخواهد بود.

برای مثال، کسی که تازه رانندگی را می‌آموزد، باید با سطح هوشیاری بالا، حواسش به طور همزمان به چند چیز باشد؛ هم مواظب فشار مناسب بر گاز باشد، هم مواظب آینه‌های بغل و وسط باشد، هم دنده‌ی مناسب را انتخاب کند، هم فاصله‌اش با ماشین جلو را رعایت کند، هم فاصله‌اش با جدول حاشیه‌ی خیابان را تنظیم کند، هم خطوط عابر پیاده را در نظر بگیرد، هم معنی بوق ماشین‌های دیگر را دریابد، هم راهنما را به درستی استفاده کند و

...

تقسیم هوشیاری بر تمام این موارد، موجب خستگی مفرط جسمی و فشار عصبی و روحی می‌گردد؛ ولی این فشار، بر اثر تکرار، کاهش می‌یابد تا جایی که کاملاً برداشته می‌شود. زمانی فشار غیر معمولی از جسم و روان راننده برداشته می‌شود که رانندگی برایش به صورت «ملکه» در آمده باشد. به تعبیر روانشناسان، زمانی می‌توان از فشار مهارت رهید که آن مهارت، وارد «ضمیر ناخودآگاه» شده باشد.

تا زمانی که شما در بند «الحمد لله» و «شکراً لله» باشید، حواستان از ذکر و عبادت و نماز و حتی معاملات و معادلات بشری، پرت خواهد شد و مراعات آگاهانه و هوشیارانه‌ی مهره‌ی مار، فشار جسمی و روحی برایتان به ارمغان خواهد آورد. اما اگر بر این مسیر، استقامت بورزید تا جایی که این

«مهارت»، برایتان تبدیل به «ملکه» شده و در «ضمیر ناخودآگاهتان» استوار گردد. بدون کمترین حواس پرتی و زحمت، همواره از این درخت پرثمر، میوه‌های شیرین خواهید خورد و بهره‌ها خواهید برد.

پس به جای این که در پی تفکیک اتفاقات به مهم و غیر مهم باشید، مدتی را با قدرت و تمرکز، به انجام مهره‌ی مار مشغول شوید تا جایی که این مهارت، برایتان به صورت ملکه درآید. آنگاه خواهید دید که:

اولاً: تمام اتفاقات، ارزشمند و مهم هستند.

ثانیاً: برای هر کدام از این اتفاقات ارزشمند و مهم، می‌توان از مهره‌ی مار استفاده کرد در حالی که هیچ تزامنی با سایر عبادات و معاملات نداشته باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۶۹: نقدی بر اختلاف علما در تعریف بنای

عقلا

متن نامه:

سلام

در جایی که حتی در تعریف بنای عقلا نیز میان خود عقلا اختلاف نظر وجود دارد، دیگران چگونه بین نهی شرعی و قبح عقلی تمایز قایل شوند در حالی

که به درستی از مفهوم آن آگاه نیستند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اختلاف علما در تعریف چیزی، موجب نمی‌شود که آن چیز در بیرون، دچار تغییر گردد. اگر دانشمندان نتوانند «الکتریسیته» را به درستی تعریف کنند یا معنی درستی از «انرژی» به دست دهند یا بر سر تعریف «انرژی» با هم اختلاف داشته باشند، دلیل نمی‌شود که استفاده از «الکتریسیته» یا «انرژی» به خوبی صورت نگیرد.

آنچه در بین علما مورد اختلاف است، تعریف دقیق و مانع و جامع از «بنای عقلا»ست ولی آنچه در جهان خارج و در میان مردم اتفاق می‌افتد، عمل بر اساس «بنای عقلا»ست. عمل به «بنای عقلا» با اختلاف بر سر تعریف آن، دچار مشکل نمی‌شود. مردم جهان همواره بر اساس «بنای عقلا» رفتار می‌کنند و کاری به تعریف درست یا نادرست علما ندارند.

اشکال کار در اینجا، مربوط به علما می‌شود که نتوانسته‌اند «موضوع» را به درستی تصوّر کنند تا «محمول» مناسب را برایش بیابند و بر آن بار نمایند و تعریف درستی برایش به دست دهند.

در نظر بعضی اصولیون مراد از «بنای عقلا» یا «سیره‌ی عقلا»، سیره و عملی است که ناشی از فطرت و ارتکاز انسان‌ها باشد نه سیره‌ی ناشی از مبادی دیگر، مانند اجبار حاکمی زورمند یا دستور پیامبری الهی؛ ازین رو گاهی به جای «بنای عقلا» تعبیر «ارتکاز عقلا» یا تعابیر مشابه را به کار برده‌اند. [فوائد الاصول، محمد علی کاظمی، ، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۹۲، تقریرات درس

محمدحسین نائینی؛ نه‌ایه الافکار، محمدتقی بروجردی، جلد ۴، قسم ۲، صفحه‌ی ۲۴۱، تقریرات درس ضیاءالدین عراقی؛ المحکم فی اصول الفقه، محمد سعید طباطبائی حکیم، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۷۵؛ مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۲۴]

برخی دیگر برآن‌اند که بنای عقلا، همانند عرف، گاه ممکن است از انگیزه‌هایی غیر از فطرت سلیم انسانی، یعنی عوامل متغییر اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی، باورها، تعصبات نژادی و ملی و مانند اینها ناشی شود و نیاز «بنای عقلا» به امضا و تأیید شریعت نیز به همین جهت است. [دروس فی علم الاصول، محمد باقر صدر، حلقات ثلاثه، الحلقة الثانية، صفحه‌ی ۷۹؛ دانشنامه حقوقی، محمد جعفر جعفری لنگرودی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۲؛ کاربرد عرف در استنباط، حسین رجبی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳۲، کیهان اندیشه، شماره‌ی ۴۸ (خرداد و تیر ۱۳۷۲)؛ درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۶۷]

از دیدگاه فقها و اصولیان، حجّت بنای عقلا به هیچ روی مطلق نیست، بلکه مشروط برآن است که قواعد عرفی و عقلایی در زمان شارع وجود داشته باشد؛ در صورت مخالف بودن شارع با آن قواعد، امکان اظهار مخالفت برای وی باشد؛ و با وجود این، شارع آن قواعد عقلایی را امضا کرده یا لااقل با آنها مخالفت نکرده باشد. [فوائد الاصول، محمد علی کاظمی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۹۳، تقریرات درس محمدحسین نائینی؛ اصول الفقه، محمدرضا مظفر، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۶؛ درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۶۷]

به نظر مشهور اصولیان برای حجّت بودن بنای عقلا، اثبات امضا و تأیید صریح

و خاص شارع ضروری نیست، بلکه صرف عدم منع (= رَدْع) شارع از یک سیره‌ی عقلایی، بیانگر رضایت و امضای شارع نسبت بدان سیره است. [فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶۴؛ کفایة الاصول، آخوند خراسانی، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۸ و ۲۸۰؛ فوائد الاصول، محمد علی کاظمی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۹۳، تقریرات درس محمدحسین نائینی؛ نه‌ایة الافکار، محمدتقی بروجردی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۳۸، تقریرات درس ضیاءالدین عراقی؛ نه‌ایة الدراية فی شرح الکفایة، محمد حسین اصفهانی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۴۹؛ منتقى الاصول، عبدالصاحب حکیم، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۹۸، تقریرات درس محمد حسینی روحانی]

مرحوم نائینی احتمال داده است که در باب معاملات، نیاز به تصریح شارع نسبت به امضای بنای عقلایی باشد؛ ولی شماری دیگر از اصولیون، حتی ثبوت عدم مخالفت شارع را هم لازم ندانسته و عدم ثبوت مخالفت را برای اثبات حجیت بنای عقلا کافی شمرده‌اند. [فوائد الاصول، محمد علی کاظمی، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۹۳، تقریرات درس محمدحسین نائینی]

مرحوم مظفر، به تبع استاد خود اصفهانی، بر آن است که اگر شارع با عقلا هم مسلک باشد، از آن‌جا که وی از عقلا و بلکه رئیس عقلاست، برای حجیت بنای عقلایی، صرف عدم ثبوت مخالفت، کافی است؛ زیرا اگر شارع منع کرده بود، از آن آگاه می‌شدیم.

اما اگر برای هم مسلک بودن شارع با عقلا مانعی موجود باشد، در این صورت عدم ثبوت مخالفت دلیل حجیت سیره عقلایی خواهد بود که عمل به آن بنای عقلایی نسبت به امور شرعی معلوم و قطعی باشد، وگرنه بنای عقلایی مزبور حجّت نیست. [اصول الفقه، محمدرضا مظفر، جلد ۲، صفحه‌ی

۱۲۶ و ۱۵۳؛ نهاية الدراية فی شرح الکفایة، محمد حسین اصفهانی، جلد ۳،
صفحه‌ی ۱۷۹ و ۲۴۸]

شهید صدر بر این استدلال خرده گرفته که منشأ بنای عقلا همیشه امر
فطری و عقلانی نیست تا شارع با عقلا هم مسلک باشد، بلکه گاه ممکن
است ناشی از عواملی غیرعقلی باشد. بعلاوه، ممکن است شارع برای اتخاذ
طریقی عقلانی‌تر از روش عقلا با بنای عقلا مخالفت کرده باشد. [دروس فی
علم الاصول، محمد باقر صدر، حلقات ثلاثه، الحلقة الثانية، صفحه‌ی ۱۶۲؛
بحوث فی علم الاصول، محمود هاشمی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۴۵، تقریرات
درس محمدباقر صدر]

شهید صدر راههایی برای اثبات حجیت بنای عقلا برشمرده و در نهایت، این
استدلال مشهور را پذیرفته است که اگر معصوم از یک سیره عقلایی منع
کرده باشد، با توجه به آن که راویان و اصحاب انگیزه قوی برای نقل و روایت
آن داشتند، بی تردید منع مذکور به دست ما می‌رسید؛ بویژه اگر آن سیره
عقلایی نزد مردم رایج و استوار باشد؛ بنابراین، عدم وصول مخالفت شارع،
حاکمی از عدم منع شارع از آن بنای عقلایی است. [دروس فی علم الاصول،
محمد باقر صدر، حلقات ثلاثه، الحلقة الثانية، صفحه‌ی ۱۷۸]

برخی فقها، با توجه به روش استدلال مشهور برای حجیت بنای عقلا، که آن را
به سبب عدم منع شارع، حجّت و دلیل می‌دانند، آن را جزو «تقریر معصوم»،
که شاخه‌ای از سنت است، به شمار آورده‌اند. [منتقى الاصول، عبدالصاحب
حکیم، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۹۸، تقریرات درس محمد حسینی روحانی؛ دروس
فی علم الاصول، محمد باقر صدر، حلقات ثلاثه، الحلقة الثانية، صفحه‌ی ۱۶۰ و
۱۸۴؛ علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید، محمد جواد مغنیه، جلد ۱، صفحه‌ی

[۳۵۷]

نتیجه‌ی کلام:

۱. «بنای عقلا» به معنی کارهایی است که عقلای جهان، فارغ از زمان، مکان، نژاد، دین و ... به فتوای «عقل»، «ممدوح» یا «مذموم» می‌شمارند.
۲. «بنای عقلا» نیازی به تأیید شارع ندارد.
۳. «بنای عقلا» غیر از «عرف» و «عادت» است.
۴. این که علما نتوانسته‌اند تعریف واحد و روشنی از «بنای عقلا» ارائه نمایند، خدش‌های به کاربرد آن در متن جامعه ندارد و همواره عقلای جهان، یک سری اصول مشخص و پایه‌ای را «ممدوح» یا «مذموم» می‌شمارند و برای مراعات آن، نیازی به دانستن تعریف دقیقش نیست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۰: حکم مراعات نکردن قوانین بشری

متن نامه:

سلام علیکم

لطفاً بفرمایید جایگاه عمل به قوانین اجتماعی و مقررات سیاسی و مدنی

کشورمان در منهج فردوسیان چیست؟

آیا عدول از قوانین اجتماعی و مدنی علاوه بر اینکه کیفر و بازخواست دنیایی

(اجتماعی) دارد، کیفر و مؤاخذه اخروی هم خواهد داشت؟ مثلاً عدم رعایت قانون و مقررات راهنمایی و رانندگی.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب کامل، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:

۱. نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، مجموعه‌ی واضحات و مسلمات قرآن کریم و روایات معتبر از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) است. هر قاعده‌ی نظری آن و هر قانون عملی آن، دارای سندی محکم و قابل دفاع از آیات محکومات قرآن یا روایات معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است.

۲. در تکمیل قوانین عملی، در جایی که تصریحی از آیات و روایات معتبر نداشتیم، به دستور شارع مقدس، به «احتیاط» پناه بردیم.

۳. برای مسأله‌ی فوق، آیه‌ی محکم قرآن یا روایت معتبری نداریم؛ زیرا چنین مسأله‌ای در صدر اسلام نبوده است؛ اما از جهت احتیاط، لازم است اینگونه قوانین را به قدری که از پیامدهای اجتماعی و کیفری آن در امان باشید، مراعات نمایید.

۴. مراعات نکردن قانون‌های بشری، عقاب اخروی ندارد؛ مگر این که موجب تضییع حقوق دیگران شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۱: فرق براءت با لعن

متن نامه:

سلام

۱. منظور از لعن و براءت چیست؟
 ۲. درباره شیخین و اهل سقیفه کدام یک صحیح است لعن یا براءت؟
 ۳. وظیفه ما چیست لعن یا براءت؟
 ۴. اصلاً لعن چه کسی؟ شیخین یا لعن‌های زیارت عاشورا و قاتلین امامان؟
- جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: «لعن»، در لغت به معنی درخواست دور شدن از رحمت الهی است و با الفاظی از ریشه‌ی «ل - ع - ن» به کار می‌رود. جملاتی مانند اینها، به معنی لعن و درخواست دور شدن از رحمت خداوند است: «فلانی ملعون است»، «خدا لعنتش کند»، «لعنت خدا بر فلانی باد»، «خدایا فلانی را لعنت کن»، «لعن بر فلان»، «فلانی ملعون» و ...

«براءت» به معنی بیزاری جستن است. بیزاری جستن را به «قلبی»، «زبانی» و «عملی» تقسیم می‌کنند؛ ولی اصل بیزاری جستن، در «عمل» است. یعنی بیزاری جستن «قلبی» و «زبانی» تا زمانی که به «عمل» ختم نشود، راست بودن خود را اثبات نمی‌کند. «لعن» می‌تواند از مصادیق زبانی

«برائت» باشد.

جواب ۲: در مورد شیخین و سردمداران جریان سقیفه، مأمور به «برائت» شده‌ایم. یعنی باید از «باورها» و «اعمال» آنان بیزاری جسته و به زیر سایه‌ی پر خیر و برکت تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) پناه ببریم.

به خاطر این که منبری‌ها، «برائت» را به درستی معنی نمی‌کنند، هیئتی‌ها آن را در «لعن» خلاصه می‌کنند. در حالی که «برائت»، به معنی بیزاری جستن در اعتقادات و اعمال است و با گفتن جملاتی مانند: «لعنت بر فلان و بهمان» اثبات نمی‌شود. معمولاً کسانی که «برائت» را در «لعن» خلاصه می‌کنند، در «عمل»، اهل «برائت» از خلفای جور نیستند.

برای روشن شدن مطلب، مثالی می‌زنم. کسی که از سیگار متنفر است و سیگار نمی‌کشد، از سیگار «برائت» دارد؛ یعنی بیزاری می‌جوید. این شخص، چه بگوید: «لعنت بر سیگار» و چه نگوید، دارای مقام «برائت از سیگار» است. اما کسی که سیگار می‌کشد و می‌گوید: «لعنت بر سیگار»، خودش را مسخره کرده است و سیگار به ریشش می‌خندد.

هیئتی‌هایی که نعره می‌کشند، «لعنت بر فلان و بهمان»، چون در بخشی از اعتقادات و اعمالشان پیرو همان فلان و بهمان هستند، خودشان را مسخره کرده‌اند و همان فلان و بهمان به ریششان می‌خندند.

این، نکته‌ی اصلی‌ای است که در بحث «برائت» و «لعن»، پوشیده می‌ماند یا می‌پوشانند! یا منبری‌ها نمی‌دانند که «لعن» مساوی با «برائت» نیست، یا می‌دانند ولی نمی‌خواهند مخاطبشان از این حقیقت مطلع گردد!

اگر تمام شیعیان از جریان سقیفه، برائت بجویند یعنی دیدگاه‌ها و اعمال آن

را نپذیرند و در مقابل، به آموزه‌های ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) معتقد شده و عمل نمایند، هیچ مشکلی در جهان اسلام پیش نمی‌آید و خونی از بینی کسی نمی‌ریزد. بر عکس، اگر مقدسات عامه‌ی مسلمانان را لعن کنند، احساسات دینی یک میلیارد انسان را جریحه‌دار کرده و موجب جنگ‌های مذهبی و درون‌دینی خواهند شد. و آنچه دشمن به دنبال آن است، ایجاد اختلاف و جنگ داخلی در میان صفوف مسلمانان است تا بتواند از ضعف و انحطاط ایجاد شده از این اختلافات، نهایت استفاده را ببرد.

پس کسانی که منادی «لعن» هستند، و آن را «برائت» می‌خوانند، یا می‌دانند که اشتباه می‌کنند یا نمی‌دانند. اگر نمی‌دانند، باید آگاهشان کرد؛ ولی اگر می‌دانند و اصرار دارند «لعن» را «برائت» معرفی کرده و دستورات اولیای دین در مورد «برائت» را به «لعن» معنا می‌کنند، خائن به اسلام و مسلمین هستند و در صفوف منافقین قرار می‌گیرند.

جواب ۳: تأکید اصلی آیات و روایات بر «برائت» است و آن را مکمل «ولایت» معرفی می‌نماید. تا زمانی که از جریان‌های انحرافی بی‌زاری نجوید، نخواهید توانست به خوبی در جریان حق، محکم و استوار شوید. این حقیقت در کلمه‌ی شریفه‌ی توحید، مشهود است. تا «لا اله» را به خوبی انجام ندهید و از قید خدایان وهمی نرهید، نخواهید توانست به «الا الله» معتقد شوید. برای برائت جستن از خدایان وهمی مشرکان، فقط کافی است به آنها ایمان نداشته باشید و بی‌اعتنا باشید و به خدای احد واحد ایمان بیاورید. نیازی نیست صبح تا شب مشغول لعن بر «برهما»، «ویشنو»، «شیوا»، «سرسوتی»، «لکشمی»، «شکتی»، «ژئوس»، «آرتمیس»، «آفرودیت»، «خدای باران»، «خدای نیل»، «خدای سرما»، «خدای

کوهستان»، «خدای مردگان»، «خدای طوفان»، «خدای باد»، «خدای زمین»، «خدای جنگل»، «خدای دریا»، «خدای موسیقی»، «خدای عشق»، «خدای آتش»، «خدای کامچاتکا و چوکوتکا» و هزاران خدای ساختگی دیگر باشید.

برای رسیدن به کمال واقعی و سعادت ابدی، باید دیدگاه‌های واضح قرآن کریم و روایات معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) را باور کنید و به دستوراتشان عمل نمایید و در کنارش به عنوان مکمل، باید به هزاران هزار دیدگاه و دستورات عمل از غیر این مسیر نورانی، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا باشید و لازم نیست تک تک آن دیدگاه‌ها و دستورات عمل‌ها را لعن کنید.

برای به دست آوردن سلامتی، باید کارهای مفید برای سلامتی را انجام دهید و در کنارش به عنوان مکمل، باید کارهایی که برای سلامتی ضرر دارد را ترک کنید؛ مثلاً سیگار و قلیان نکشید، سوسیس و کالباس نخورید، آب یخ ننوشید، چای و قند را ترک کنید و ... ولی لازم نیست به زبان بگویید: «لعنت بر سیگار و قلیان»، «لعنت بر سوسیس و کالباس»، «آب یخ ملعون است»، «خدایا چای و قند را لعنت کن» و مانند اینها.

جواب ۴: «ولایت» به معنی سرسپردن به جریان «غدیر» و آموزه‌های رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از مسیر اهل بیت (علیهم‌السلام) است و «برائت» شامل تمام جریان‌های دیگر می‌شود؛ اما «لعن» فقط باید محدود به همان باشد که از ناحیه‌ی اولیای دین به ما رسیده است. لذا «برائت» را شامل تمام جریان‌ها بدانید؛ ولی «لعن» را فقط محدود به لعن‌های مأثور مثل لعن‌های زیارت عاشورا کنید. در «عمل» از هر مسیری غیر از مسیر

ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) بیزار باشید؛ ولی به «زبان»، فقط کسانی که دستور داده‌اند لعنشان کنیم را لعن کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۲: پردرآمدترین شغل، کدام است؟

متن نامه:

سلام بر شیخ دانایمان حاج فردوسی عزیز
می‌خواهم نظر شما را در رابطه با مطلبی که مدتی شده فکرم را درگیر
خودش کرده بپرسم. من مدتی است به دنبال شغلی پردرآمد هستم و حتماً
می‌دانید اوضاع اقتصادی مملکت خراب است و زندگی‌ها سخت شده و
گرانی بر مردم فشار می‌آورد و هر روز خبر تعطیلی یک کارخانه و بیکار شدن
جمعی از کارگرها منتشر می‌شود. در این شرایط بد اقتصادی، می‌خواهم به
من شغلی که از نظر شما خیلی آینده دار و پردرآمد است را پیشنهاد بدهید.
پیشاپیش تشکر می‌کنم و عذر خواهی دارم.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب کامل، نیاز است به سه نکته توجه کنید:

نکته‌ی اول: روزی غیر از پول است.

«روزی» به معنی چیزهایی است که استفاده می‌کنید. گاهی این چیزها از طریق خریدن به دست می‌آید؛ ولی هزاران برابر آن، از راه‌هایی غیر از خریدن، نصیب انسان می‌شود.

انسان سطحی‌نگر که نگاه عمیقی به این مسأله ندارد، «روزی» را در «پول» و «درآمد» خلاصه می‌کند؛ غافل از این حقیقت که روزی‌هایی که می‌توان با پول خرید، در مقابل روزی‌هایی که خریدنی نیست، تقریباً چیزی حساب نمی‌شود.

«عمر»، «سلامتی»، «جوانی»، «نشاط»، «علاقه‌ی قلبی به معنویت»، «بیزاری قلبی از گناه»، «همسر مکمل»، «دانش مفید»، «آیة‌ی ناب»، «حلال‌زادگی»، «محبت قلبی به دوستان خدا»، «تنفر قلبی از دشمنان خدا»، «عقل» و مانند اینها، روزی‌هایی هستند که از طریق خرید و فروش، جابجا نمی‌شوند و نمی‌توان آنها را با پول به دست آورد یا در مقابل دریافت پول به کسی واگذار نمود.

کسی که اجلش رسیده است، اگر تمام پول‌های دنیا را بیاورد، لحظه‌ای بر عمرش افزوده نخواهد شد. خدای بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید: «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» [سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۴] یعنی هنگامی که مهلت آنها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند و نه بر آن پیشی می‌گیرند.

کسی که بیمار شده، حتی اگر بهترین «دوا» را بخرد، معلوم نیست بتواند بیشترین «شفا» را دریافت کند.

سال‌های جوانی که گذشت، با هیچ پولی نمی‌شود آن را برگردانید.

شخص «بی‌رغبت به دین و معنویت» را با صرف هیچ هزینه‌ای نمی‌توان «راغب به دین و معنویت» کرد و «رغبت‌کننده در فسق و فجور و گناه» را با هیچ پولی نمی‌توان «بی‌میل به گناه» نمود. این دو مورد، از روزی‌هایی است که خدا باید برای کسی در نظر بگیرد؛ همچنان که جانب دیگرش را در قرآن کریم بیان می‌فرماید: «وَ لَا كَيْفَ اللَّهُ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ» [سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۷] لیکن خدا، ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت.

شاید با پول، بتوان دختری زیبا را به همسری گرفت، ولی هیچگاه صیدی که با دنبال کردن مسیر دانه‌ها به دام افتاده، عاشق صیاد نخواهد شد. عشق و علاقه‌ی عمیق بین زن و شوهر، از عنایات الهی است و قابل خریدن و فروختن نیست. کسانی که نیمه‌ی گمشده‌ی خود را یافته‌اند، به خوبی می‌دانند هر نگاه و نفس او، سرشار از انرژی‌ای وصف‌ناشدنی است که به هیچ قیمتی نمی‌توان خرید. آرامشی که در نگاه، کلام و آغوش جفت الهی هست، در هیچ فروشگاه‌ی نیست. چنین آرامشی محدود به محله‌ی بالای شهر یا قشر ثروتمند نیست و گاهی در کوره‌دهی بی‌امکانات و تجمّلات، در کلبه‌ای گل‌اندود یافت می‌شود.

دانش‌های فراوانی در جهان هست؛ ولی «علم نافع»، یا همان برنامه‌ی نجات و رسیدن به کمال واقعی و سعادت ابدی، نصیب هر کسی نمی‌شود. بسیاری از کسانی که در جستجوی «علم نافع» و «دانش مفید» بر می‌آیند و تمام عمر را صرف می‌کنند ولی نمی‌یابند و ناکام از جهان می‌روند و رخ در خاک تیره می‌کشند.

آنان که محیط فضل و آداب شدند * در جمع کمال، شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون * گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند
«ایده‌های ناب» و «فکرهای بکر» از عالم معنی بر ذهن‌های آماده افزایه
می‌شود و قابل خریدن نیست؛ هر چند برای اجرایی شدن، نیازمند سرمایه و
پول هستند. می‌توان با «پول»، ایده‌های ناب را اجرایی کرد و گسترش داد،
ولی اصل ایده را نمی‌شود با پول خرید. کسی که هیچ فکر بکری به ذهنش
نمی‌رسد، هر چه تلاش مالی کند و پول خرج کند، نخواهد توانست پذیرای
ایده‌ای ناب باشد. او در بهترین حالت خواهد توانست «ایده‌های ناب»
دیگران را بخرد؛ ولی نخواهد توانست صاحب نظریه و ایده شود.
انسانی که محصول شهوتی حرام از پدر و مادری خطاکار گردید و نطفه‌اش از
حرام بسته شد، با صرف هیچ هزینه‌ای نمی‌تواند نطفه‌ی حرامش را حلال
کند. این روزی، از آن روزی‌هایی است که قبل از ورود ما به این دنیا نصیبمان
شده است و خریدنی و فروختنی نیست. شاید حرام‌زاده بتواند با خرج کردن
پول، شاهد دروغین فراهم سازد تا در نظر افکار عمومی، او را حلال‌زاده
معرفی کنند؛ ولی در حقیقت جهان و در ملکوت عالم، همچنان برچسب
حرام‌زادگی بر تارک جانش خواهد ماند.

محبت قلبی به دوستان خدا و اولیای دین، گوهر ارزشمند و روزی خاصی
است که فقط نصیب تعداد کمی از انسان‌ها شده است و قابل خریدن و
فروختن نیست. همچنین تنفر قلبی از دشمنان خدا و دشمنان اولیای دین،
تکمیل‌کننده‌ی این گوهر ناب و روزی خاص است. دلی که دوستدار اهل
فسق و فجور و کفر است، با صرف هیچ مبلغی، از آنان برائت نخواهد جست،
هر چند به ظاهر، اظهار دشمنی و تنفر نماید. و دلی که دوستدار اهل تقوا و

صلاح است، به هیچ قیمتی بر نخواهد گشت؛ هر چند در ظاهر، بر اثر ترس و تقیه، اظهار دوستی نکند.

اساسی‌ترین تفاوت انسان و حیوان را «عقل» دانسته‌اند، کسی که دیوانه شد و عقلش پرید را به هیچ مبلغی و قیمتی نمی‌توان عاقل کرد. کسی که عقلش ضعیف است، با صرف هیچ پولی نمی‌توان دارای عقل سلیم و فهم عمیق کرد. اگر کسی از «عقل سلیم» روزی داشت، که داشت و اگر نداشت، نمی‌توان برایش «عقل سلیم» خرید.

و مثال‌های فراوان دیگر که نشان می‌دهد روزی‌های غیرخریدنی، بسیار بیشتر از روزی‌های خریدنی هستند و ارزش بیشتری نیز دارند.

وقتی این نکته را به خوبی متوجه شدید که «روزی» غیر از «پول» است، بار سنگین «پیدا کردن پول» و «پولدار شدن» از دوشتان برداشته می‌شود یا فشارش بسیار کاهش می‌یابد.

وقتی به خوبی فهمیدید روزی‌هایی دارید که قابل خریدن نبوده و به همین دلیل، قابل قیمت‌گذاری نیست، خود را یک ثروتمند بالفعل خواهید یافت. چون خوب در خود بنگرید، خواهید یافت که چقدر ثروت‌های عالی از ناحیه‌ی روزی‌رسان متعال دارید که برای به دست آوردنش، هیچ طرح و نقشه‌ای نریخته و هیچ تلاشی نکرده‌اید.

وقتی متوجه شوید بیش از نود و نه درصد از روزی شما از ناحیه‌ی رزاق علی‌الاطلاق، بدون نقشه و اجرای شما، افاضه می‌شود، آرامش عمیقی سراسر قلب و روحتان را فرا خواهد گرفت و نقشه کشیدن و تلاش کردن برای به دست آوردن یک درصد باقیمانده را کاری آسان و راحت خواهید دانست.

نکته‌ی دوم: «روزی»، راهش را پیدا می‌کند.

«روزی» بر طبق برخی روایات، به دو نوع تقسیم شده است. مولانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «يَا ابْنَ آدَمَ الرَّزُقُ رِزْقَانِ رِزْقُ تَطَلُّبُهُ وَ رِزْقُ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ» [نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۳۷۹؛ من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۳۸۶] یعنی ای فرزند آدم، روزی دو گونه است؛ روزی‌ای که تو او را می‌جویی و روزی‌ای که او تو را می‌جوید که اگر به سوی آن نروی، به سویت می‌آید.

روزی‌ای که شما را می‌طلبید، راهش را پیدا می‌کند و روزی‌ای که شما آن را می‌طلبید، راهش به شما نشان داده خواهد شد. پس در هر حال، به دنبال راهی برای «آمدن» روزی نباشید، بلکه به دنبال خود «روزی» بروید؛ راهش پیدا خواهد شد.

اگر کسی روزی‌ای داشته باشد، چه ناخواسته و چه خواسته، نیازی نیست راه آمدنش را مشخص کند؛ بلکه برعکس، مشخص کردن راه آمدن روزی، در موارد زیاد، آمدن روزی را دچار اشکال و اختلال می‌کند.

به هیچ وجه به راه ثروتمند شدن فکر نکنید و به دنبال یافتن چنین راهی نباشید. اگر ثروت می‌خواهید، باید کارهایی که روزی را زیاد می‌کند انجام دهید و کارهایی که روزی را کم می‌کند ترک نمایید. «روزی» مثل سیل است که وقتی بیاید، راهش را باز می‌کند. اگر موفق شوید روزی‌تان را زیاد کنید، شغل و مسیری به شما نشان داده خواهد شد که شما را به روزی و ثروتی که باید داشته باشید برساند؛ هر چند الان اصلاً فکرتان را هم نمی‌توانید بکنید. و اگر روزی‌تان کم باشد، هر شغلی انتخاب کنید، برای شما پر از خرج و خالی از دخل خواهد بود؛ هر چند شغلی باشد که بر اساس آمارهای معتبر مراکز رسمی و بین‌المللی، پردرآمدترین شغل است.

به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین (علیه السلام): «مَنْ لَمْ يُعْطْ قَاعِدًا لَمْ يُعْطْ قَائِمًا» [کافی شریف، جلد ۸، صفحه ۱۸، خطبة الوسيلة؛ نهج البلاغة، صبحی صالح، حکمت ۳۹۶] یعنی کسی که نشسته (بدون فعالیت و تلاش) روزی‌ای دریافت نکند، ایستاده (با تلاش و تقلا) نیز روزی‌ای دریافت نخواهد کرد.

به قول سعدی: «صیاد بی‌روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی‌اجل در خشکی نمیرد». وقتی کسی روزی نداشته باشد، حتی اگر در رود دجله، که مملو از ماهی‌های ریز و درشت است، به ماهیگیری بپردازد، ماهی‌ای در تورش نخواهد آمد و در قلابش نخواهد افتاد و آنچه بگیرد، خواهد گریخت. اگر هم‌تی دارید و می‌خواهید ثروتمند شوید، باید «زیاد شدن روزی» را هدف قرار دهید و ذهنتان را به طور کامل از این که روزی شما از چه مسیری به شما خواهد رسید، خالی نمایید. هر چه در مورد شغل‌های پردرآمد و کم‌درآمد فکر کنید، بیشتر از آنچه می‌خواهید، دور خواهید شد. تمرکزتان را بر افزایش «روزی» قرار دهید نه بر «شغل پردرآمد».

به عنوان مثال، اگر مشک‌کی را پر آب کرده و درش را ببندید، سپس آن را تحت فشار قرار دهید، آبش خارج خواهد شد؛ یا مشک پاره می‌شود، یا درش باز می‌شود، یا کوک‌های کنارش شکافته می‌گردد و ... بالاخره راهش را پیدا خواهد کرد. اما اگر مشک‌کی آب نداشته باشد، هر چه به آن فشار بیاورید و درش را باز کنید یا کوک‌هایش را بشکافید یا حتی مشک را پاره کنید، باز هم به آب نخواهید رسید. بعضی‌ها مرتب، شغل عوض می‌کنند و از هر شغلی بیش از شغل قبلی ضرر می‌کنند. اینها به جای این که به دنبال روزی باشند، به دنبال شغل هستند! اینها باید به دنبال روزی باشند، شغل

مناسب و راه آمدن درآمد، خودش به صورت بسیار روشن و شیرین، نشان داده خواهد شد.

اگر پشت سدّی آب باشد، هر کدام از دریچه‌ها را که باز کنید، آب از آن فوران خواهد زد؛ ولی وقتی در پشت سد، آب نباشد، تمام دریچه‌های سد را هم اگر باز کنید، به آب نخواهید رسید. به فکر زیاد کردن آب پشت سد باشید نه به فکر این که کدام دریچه را باز کنید تا آب، جاری شود. وقتی سدی آب داشت، فرقی نخواهد کرد کدام دریچه را باز کنید؛ باز کردن هر دریچه، شما را به هدفتان خواهد رساند. اگر روزی داشته باشید، فرقی نخواهد کرد چه شغلی دارید، با کم‌ترین فعالیت بدنی و ذهنی، به درآمد و روزی فراوان خواهید رسید؛ ولی اگر روزی نداشته باشید، با سخت‌ترین شغل‌ها و ساعت کاری زیاد، باز هم به درآمد لازم نخواهید رسید.

«روزی» به سختی و آسانی کار نیست. در تمام شغل‌های سخت، افرادی وجود دارند که از پس مخارج اولیه‌ی خود، مانند اجاره‌ی محل کار و قبوض بر نمی‌آید و در نقطه‌ی مقابل، افرادی هستند که از راه‌هایی بسیار آسان و باورنکردنی، درآمدهای عالی دارند. راز قضیه در «داشتن روزی» و «نداشتن روزی» است.

«روزی» به مدرک تحصیلی و سطح سواد نیست. افراد کم‌سوادی را می‌شناسم که مالدار و پر درآمد هستند و افراد بسیار نخبه و دانشمندی را می‌شناسم که به نان شبشان محتاجند. یکی از طلاب نجف، در قدیم الایام به محضر یکی از علما رسیده و پرسیده بود: کسی که سه زبان می‌داند اوضاعش بهتر است یا کسی که یک زبان می‌داند؟ آن عالم جواب داده بود: کسی که سه زبان بلد باشد، اوضاعش بهتر خواهد بود. طلبه گفته بود: پس

چطور است که بر سه زبان فارسی، عربی و ترکی تسلط دارم ولی اوضاع زندگی‌ام بسیار خراب است و نان شب ندارم؛ ولی خر آسید ابوالحسن فقط یک زبان بلد است، اما همیشه بهترین گاه و جو و اعلی‌ترین یونجه‌های بازار برایش فراهم است؟! عالم گفته بود: چون روزی خر آسید ابوالحسن از روزی تو بیشتر است!!

«روزی» به تعداد ساعات کار نیست. افرادی هستند که با یک ساعت کار در روز، درآمد هنگفت دارند و افرادی هستند که با شانزده ساعت کار در شبانه‌روز، مقروض و مفلوکند.

پیتزافروشی را می‌شناسم که از پزشک فوق تخصص بیشتر درآمد دارد. پزشکی را می‌شناسم که در تاکسی تلفنی کار می‌کند! انبوه‌سازی را می‌شناسم که از شدت بدهکاری در زندان است. وکیل پایه یک دادگستری را سراغ دارم که چون نتوانست اجاره‌ی دفترش را تأمین کند، تلفنی کار می‌کند؛ یعنی به جای این که موکلین به دفترش بروند، او به نزد موکلینش می‌رود! لیسانس روابط بین‌الملل را دیدم که چون در هیچ منصب متناسب با دانش و مدرکش پذیرفته نشده بود، برای یک تاجر بی‌سواد، فرش‌بافی می‌کرد! لیسانس امور تغذیه را می‌شناسم که در مزرعه‌ی پرورش الاغ کار می‌کند! بلال فروشی را می‌شناسم که فقط از راه فروش بلال پخته، ماهی حدود سی میلیون تومان درآمد دارد، در حالی که حقوق ماهانه‌ی کارمند معمولی، سه میلیون تومان است. رستورانی را سراغ دارم که در وعده‌ی ناهار و شام، پانصد میزش پر می‌شود و پنجاه نفر در نوبت می‌ایستند تا میزی خالی شود و در عین حال، رستورانی را دیدم که بر اثر نداشتن مشتری، تعطیل شد. و صدها مثال دیگر که حتماً شما هم شاهدش بوده‌اید. راز قضیه

در «داشتنِ روزی» و «نداشتنِ روزی» است نه نوع شغل. «شغل»، پردرآمد و کم‌درآمد ندارد، بلکه «صاحب شغل» پرروزی و کم‌روزی می‌شود. حتی بعضی کم‌روزی‌ها از شغلی که دارند، پول زیادی دریافت می‌کنند؛ ولی چون خرجشان بیشتر از دخلشان است، نتیجه‌ای جز خستگی برایشان ندارد و به قول شاعر:

بر احوال آن شخص باید گریست * که دخلش بود نوزده، خرج، بیست
شخصی به نزد حکیمی آمد و گفت: فرزندم را در چه شغلی بگمارم؟
حکیم گفت: خیاطی.

مرد رفت و بعد از مدتی به نزد حکیم آمد و گفت: فرزندم را به آهنگری
گماردم و درآمد خوبی دارد.
حکیم گفت: اگر به خیاطی هم می‌گماردی همین درآمد را می‌داشت، فقط
زحمت فرزندت را زیاد کردی.

نکته‌ی سوم: راه‌های افزایش روزی

حال که برایتان روشن شد «روزی» غیر از «پول» است و باید به جای تمرکز
بر «راه پولدار شدن»، بر «زیاد کردن روزی» تمرکز کنید، خواهید پرسید،
راه‌های افزایش روزی چیست؟ جوابش روشن است؛ راه‌های افزایش روزی،
در آخر هر طبقه از طبقات قوانین در کتاب «مجموعه‌ی قوانین عملی منهج
فردوسیان»، تحت عنوان «جهت دفع فقر و جلب ثروت» آمده است.
همچنین در کتاب «مجموعه‌ی قواعد نظری منهج فردوسیان»، کارهایی به
عنوان روزی‌آور و کارهایی به عنوان روزی‌بر معرفی شده‌اند. اگر همین کارها
را به دقت مراعات کنید، روزی‌تان زیاد خواهد شد و شما را به راهی خواهد
برد که درآمد زیاد از فعالیت کم داشته باشید.

یکی دیگر از راه‌های زیاد کردن روزی، تعهد قلبی و جدی برای عمل به «نسخه‌ی ثروت» است. عمل به این نسخه به طور مداوم و با شرایطی که در آن ذکر شده، موجب خواهد شد روزی‌ای که شما به دنبالش هستید، از راهی که الان نمی‌توانید حدس بزنید، به زندگی‌تان باز شود.

خلاصه‌ی کلام:

هیچ شغلی، در هیچ زمانی، برای هیچ کسی، پردرآمد یا کم‌درآمد نبوده و نیست و نخواهد بود، پس به جای این که دنبال شغل باشید، دنبال روزی باشید.

نصایح پایانی در بحث روزی:

این سخن را با سه نصیحت از پدران این امت، به پایان می‌برم:

نصیحت اول: استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در آخرین حج برای مردم خطبه خوانده و فرمودند: «إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ قَدْ نَفَتْ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ، وَ لَا يَحْمِلَنَّ أَحَدَكُمْ اسْتِبْطَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ شَيْءٌ مِمَّا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ». [الأصول الستة عشر، كتاب عاصم بن حميد الحنات، صفحه‌ی ۱۴۷]

ترجمه: جبرئیل به دلم انداخت که هیچ جاننداری تا زمانی که روزی‌اش را به طور کامل دریافت نکند، نخواهد مُرد، پس در جستجوی روزی، اجمال کنید (تقلای زیاد نکنید؛ خود را به آب و آتش نزنید). و هر گاه روزی‌تان دیر شد، آن را از غیر راه حق نجوید؛ چرا که به آنچه [از ثواب‌هایی] که در نزد خداست نخواهید رسید، جز با فرمانبرداری‌اش.

نصیحت دوم: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «أَلَدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ

يَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ وَ إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ» [نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۳۹۶]

ترجمه: روزگار، دو روز است؛ روزی به نفع تو و روزی به ضرر توست؛ پس روزی که به نفع تو بود، سرکش مشو و روزی که به ضرر تو شد، صبر پیشه کن.

نصیحت سوم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ كَمَاكَ [كُلَّ يَوْمٍ] كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ عَدِّ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ وَ إِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَضَعُ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ وَ [لَمْ يَسْبِقْكَ] لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ وَ لَنْ يُبْطِرَ عَنْكَ مَا قَدَّ قَدَّرَ لَكَ» [نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۳۷۹]

غصه [روزی] سالت را بر روزت بار مکن. هر روزی به قدر کفایت برایت هست. اگر سال از عمرت باشد، خدای تعالی هر صبح، تازه‌ای از آنچه تقسیم کرده برایت خواهد فرستاد و اگر سال از عمرت نباشد، چرا برای چیزی که برای تو نیست، غصه بیهوده بخوری؟! هیچ جوینده‌ای هرگز نمی‌تواند به روزی تو سبقت گیرد و هیچ توانایی هرگز نخواهد توانست بر [گرفتن] روزی‌ات توانایی پیدا کند و آنچه برایت مقدر شده، هرگز دیر نخواهد کرد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۳: راه در امان ماندن از بیماری‌های کشنده!

متن نامه:

سلام

مدتی شده بیماری‌های کشنده‌ای شیوع پیدا کرده و من خیلی می‌ترسم مبتلا شوم. لطفاً بفرمایید راه‌های در امان ماندن از بیماری‌های کشنده در منهج فردوسیان چیست؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هیچ بیماری‌ای کشنده نیست و هر بیماری‌ای می‌تواند کشنده باشد. هر گاه مهلت حضور انسان در دنیا به سر رسیده باشد، بیماری، بهانه‌ی خوبی برای مردن می‌شود. از قدیم گفته‌اند: «اجل گشته میرد، نه بیمارِ سخت»؛ یعنی تا اجل و مهلت تعیین شده‌ی هر انسانی فرا نرسد، نمی‌میرد. کهولت سن و مریضی سخت، نشانه‌ی قطعی و فوری مرگ انسان نیست.
خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا؛ هیچ کس جز به فرمان خدا نمی‌میرد، مهلتی است معین شده.» (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۵)

مولانا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ» [نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۹۷] یعنی: هر انسانی دو فرشته‌ی نگهبان دارد که چون مقدار [عمرش] به سر رسد، کنار می‌روند [و او را تسلیم مرگ می‌نمایند].

و نیز فرمودند: «كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا» [نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت

۳۰۶] یعنی: نگرهبانی اجل، کافی است. به عبارت ساده، تا زمانی که عمر و مهلت باشد، هیچ بیماری سخت و ضربه‌ی محکم و تصادف شدید و ... نمی‌تواند موجب جدا شدن روح از بدن گردد؛ و وقتی عمر به سر رسید و مهلت، پایان یافت، با کوچکترین بیماری یا ضعیف‌ترین ضربه، جان از کالبد تن جدا می‌گردد. حتی مرگ‌هایی هست که کم‌ترین بهانه را هم ندارد. در این مردن‌ها، طعمه‌ی گرگ مرگ، بدون هیچ نشانه و مقدمه‌ای بر زمین می‌افتد و جان می‌دهد. این مرگ را «سکته» می‌خوانند. درباره‌ی این معنا که بیماری، فقط می‌تواند بهانه‌ی مردن باشد، شعرا و حکمای گذشته، با بیان‌های مختلف، سخن‌ها گفته‌اند.

ای بسا اسب تیزرو که پُرد * خرک لنگ، جان به منزل برد (سعدی)
شخصی همه شب بر سر بیمار گریست * چون روز شد او بمرد و بیمار
بزیست (سعدی)

بسته‌ی مدت است هر شخصی * مانده‌ی غایت است هر جانی (مسعود
سعد سلمان)

اجل آفتاب است و ما شبنمیم * چو او بر دمد، ما گسسته دمیم (ادیب
نیشابوری)

همه قوم‌ها راست معلوم اجل * که چون وقت آن آید و آن محل
نگرد دگر لحظه‌ای پیش و پس * که یارا ندارد بر آن هیچکس (مجد)
این مطلب را با حکایت زیبایی «طیب و گرد» از سعدی به پایان می‌برم:
شبی گُردی از درد پهلو نخفت * طبیبی در آن ناحیت بود و گفت:
«از این دست کو برگ رز می‌خورد * عجب دارم از شب به پایان برد
که در سینه، پیکان تیر تار * به از ثقل ماکولِ ناسازگار

گر افتد به یک لقمه در روده، پیچ * همه عمر نادان بر آید به هیچ»
قضا را طیب اندر آن شب بمرد * چهل سال از این رفت و زنده‌ست گرد

[بوستان، سعدی، باب پنجم در رضا]

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۴: باورهای ضدثروت کدامند؟

متن نامه:

سلام

۱. باورهای ضد ثروت شامل چه باورهایی هستند؟
۲. نسخه ثروت اگه بدرستی بهش عمل بشه، تاثیرش نهایت چقدر طول می‌کشه وارد زندگی بشه؟ مثلاً یک ماه ... یک سال ... شش ماه؟؟؟ چند وقت؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: باورهای بازدارنده برای هر کسی، با دیگری فرق دارد و نمی‌توان برای همگان یک نسخه پیچید. می‌توانید با استفاده از «عملیات کشف باورهای بازدارنده»، موانع و ترس‌های ذهنی خودتان را کشف کنید.

«عملیات کشف باورهای بازدارنده» این طور است که قلم و کاغذ بردارید و در خلوت و با حواس جمع، خودتان را تصور کنید در جایی ایستاده‌اید و چیزی که می‌خواهید (در بحث ما، ثروت) در مقابل شما با فاصله‌ی چند متر ایستاده است. سپس تصور کنید وقتی به سوی ثروت حرکت می‌کنید، دستی از پشت سر، لباس شما را گرفته و می‌گوید: «به سوی ثروت نرو، چون اگر به ثروت برسی و پولدار شوی ...» سپس جای خالی را با هر چیزی که به ذهنتان می‌رسد، پر کنید.

این کار را چند بار در طول یک هفته انجام دهید تا در حالت شادی، غم، امید، یأس و حالات دیگر، تمام ترس‌ها و موانع ذهنی‌تان را کشف کنید. سپس می‌توانید برای رها شدن از هر کدام از باورهای بازدارنده، راهکاری منطقی تعریف کنید.

می‌توانید از این روش برای یافتن باورهای بازدارنده‌یتان در هر زمینه‌ای استفاده کنید. کسانی که علی‌رغم تلاش زیاد، ازدواجشان جور نمی‌شود؛ کسانی که علی‌رغم دعا و دوا، بچه‌دار نمی‌شوند؛ کسانی که در شغلشان خیلی زحمت می‌کشند ولی نتیجه‌ی متناسب را دریافت نمی‌کنند و ... همگی می‌توانند از همین روش، باورهای بازدارنده‌ی خود در آن زمینه را شناسایی و برطرف نمایند.

جواب ۲: درست عمل کردن به «نسخه‌ی ثروت» فقط یک درصد از مسیر است و نود و نه درصد دیگر مسیر، این است که باورهای بازدارنده نسبت به ثروت نداشته باشید. اگر باورهای بازدارنده نداشته باشید، در کمتر از یک ساعت، جواب می‌دهد و ثروت شما را تا بیست برابر و شاید بیشتر، رشد می‌دهد. تجربه‌هایی که به من گزارش شده، تا بیست برابر را نشان می‌دهد،

البته بیشتر هم جا دارد. از سوی دیگر، افرادی هستند که با عمل به «نسخه‌ی ثروت» تغییری در رشد مالی‌شان نمی‌بینند. شاید هر دو گروه، به درستی به این نسخه عمل کرده باشند، ولی میزان باورهای بازدارنده نسبت به ثروت، تأثیر اساسی و اصلی را می‌گذارد و نتیجه را اینقدر متفاوت می‌سازد.

برای این که زراعت پرباری داشته باشید، باید «مقتضی، موجود» و «مانع، مفقود» باشد. به عبارت ساده، لازم است «زمین خوب»، «بذر سالم»، «آب فراوان» و «نور لازم» داشته باشید؛ ولی اینها کافی نیست. باید موانع هم پیش نیاید یا اگر هست، برداشته شود. روی دیگر زراعت پربار، این است که «سیلاب ویرانگر»، «صاعقه‌ی سوزاننده»، «علف‌خوار گرسنه»، «آفات نباتی» و مانند اینها پیش نیاید. هر قدر بذر، آب، کود، نور و زمین‌تان خوب باشد، نخواهد توانست زراعت شما را از حمله‌ی ملخ‌ها به سلامتی عبور داده و ثمرات عالی برایتان به بار آورد. وقتی سیل عظیم و ویرانگر بیاید، ریشه‌ی زراعت‌تان را بر می‌کند و ملاحظه‌ی این ندارد که چقدر بذر، آب، کود، نور و زمین‌تان خوب بوده است.

در بحث جذب ثروت نیز همین‌طور است. هر قدر به خوبی به «نسخه‌ی ثروت» عمل کنید؛ ولی تا زمانی که با باورهای بازدارنده‌ی خود، جلوی به ثمر نشستن آن را بگیرید، نتیجه‌ی دلخواهتان حاصل نخواهد شد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۵: نمونه‌هایی از باورهای بازدارنده

متن نامه:

سلام علیکم

حداقل یک مثال بزنید که باورهای بازدارنده چیست؟ درسته متفاوت هست برای هرکس ولی حداقل شما یک مورد بیان کنید تا بفهمیم اصلا باور بازدارنده چیه؟ وقتی من به شخصه واقعا دلم میخواد پولدار بشم و این شوق از دلم اصلا بیرون نمیره، باور بازدارنده من چیه؟ خواهش میکنم مثال بزنید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

یکی از رفقا برایم خاطره‌ای تعریف کرد که می‌تواند دستمایه‌ی خوبی برای تبیین این بحث باشد. می‌گفت: در سفر جاده‌ای، تنها با ماشین شخصی‌ام مسافرت می‌کردم. جایی توقف کردم برای کاری مثل استراحت. وقتی حرکت کردم، احساس کردم ماشینم مثل قبل نیست و ناتوان است؛ انگار نَفَس ندارد. یعنی به اندازه‌ای که «گاز» می‌دهم، «حرکت» نمی‌کند. هر چه دنده عوض می‌کردم و بیشتر گاز می‌دادم، موتور بیشتر داغ می‌کرد و صدای موتور بیشتر می‌شد، ولی سرعت مناسب با آن تولید نمی‌شد. حدود صد کیلومتر با همین وضع آمدم. سپس برای کاری مثل گرفتن آبجوش، توقف کردم. خواستم «ترمز دستی» را بکشم که دیدم بالاست و از توقف قبلی تا کنون، «ترمز دستی» را نخوابانده بودم! وقتی «ترمز دستی» را خواباندم و دوباره حرکت کردم، ماشین گفت: «آخیش، راحت شدم» و میزان حرکت با میزان سرعت، برابر شد؛ یعنی به هر مقدار «گاز» می‌دادم، به همان مقدار،

ماشین «حرکت» می‌کرد.

خاطره‌ی فوق، مثال خوبی برای «باورهای بازدارنده» است. «شوق زیاد» مثل «گاز دادن» است. هر چه «شوق» شما بیشتر باشد، جسم و روحتان بیشتر درگیر شده و انرژی بیشتری صرف می‌کند و البته خستگی بیشتری هم در پی دارد؛ ولی صرف «انرژی زیاد»، به معنی «حرکت زیاد» نیست. «باورهای بازدارنده» مثل «ترمز دستیِ خوابانده» هستند. این که سراسر دلتان از شوق چیزی مثل ثروت، همسر، مهاجرت و حتی معنویت، لبریز باشد، برای شتاب در حرکت به سوی آن چیز، کافی نیست. باید در سوی دیگر قضیه، «باور بازدارنده» هم نداشته باشید.

این قانون، یک قانون فیزیکی است و مؤمن و کافر نمی‌شناسد. چه این قانون را قبول داشته باشید و چه نداشته باشید، کارش را انجام می‌دهد. فیزیکدانان می‌گویند: اگر به شیئی در خلأ، که هیچ مقاومتی در برابرش نیست، ضربه‌ای وارد شود، تا بی‌نهایت حرکت خواهد کرد. بنا بر این، اگر «باور بازدارنده» نداشته باشید، به محض این که (دقت کنید: به محض این که) شوقی در دلتان پیدا شد، باید به خواسته‌تان برسید. اگر نمی‌رسید، «شوق» را زیاد نکنید، بلکه بگردید و «مانع» را پیدا کنید و از بین ببرید.

اول باید فرق «شوق» و «باور بازدارنده» یا در مثال ماشین، فرق «گاز» و «ترمز دستیِ خوابانده» را به خوبی متوجه شوید. وقتی این فرق را به خوبی متوجه شدید، خواهید توانست بر اساس دستورالعملی که در مطلب «باورهای ضد ثروت» نوشتم، «باورهای بازدارنده» در مورد هر هدفی را پیدا کرده و از بین ببرید.

به عنوان مثال، وقتی شوق زیارت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) به

دلتن افتاد، اگر باور بازدارنده نداشته باشید، باید بلافاصله (دقت کنید: بلافاصله) حرکت کنید و در کوتاه‌ترین زمان ممکن، به هدفتان برسید.

اگر سه ماه صبر می‌کنید تا کاروان مناسبی پیدا کنید، به خاطر این است که باور دارید بدون کاروان نمی‌توان به زیارت رفت.

اگر یک ماه صبر می‌کنید تا هزینه‌ی سفر را تهیه کنید، به خاطر این است که باور دارید بدون پول نمی‌توان به زیارت رفت.

اگر دو هفته صبر می‌کنید تا گذرنامه‌یتان بیاید، به خاطر این است که باور دارید بدون گذرنامه نمی‌توان به زیارت رفت.

اگر چهار روز صبر می‌کنید تا روادید عراق برایتان صادر شود، به خاطر این است که باور دارید بدون ویزا، نمی‌توان به زیارت رفت.

اگر یک روز صبر می‌کنید تا در مورد جوانب سفر، مطالعه و تحقیق کنید، به خاطر این است که باور دارید بدون برنامه‌ریزی، نمی‌توان به زیارت رفت.

اگر یک ساعت صبر می‌کنید تا کسی را پیدا کنید که مثلاً مغازه‌یتان را به او بسپارید، به خاطر این است که باور دارید نمی‌توان مغازه را بدون تعیین جانشین رها کرده و به زیارت رفت.

اگر یک دقیقه صبر می‌کنید تا لباس‌هایتان را عوض کنید و ساکتان را ببندید، به خاطر این است که باور دارید با لباس‌هایی که الان به تن دارید و بدون ساک، نمی‌توان به زیارت رفت.

پولدار شدن نیز همین‌طور است. به محض این که شوق پولدار شدن در دلتن ایجاد شد، باید پولدار شوید. اگر این اتفاق نیفتاد، به دلیل این است که باور بازدارنده دارید.

اگر سی سال صبر می‌کنید تا پخته و با تجربه شده و پولدار شوید، به خاطر

این است که باور دارید بدون پختگی و تجربه‌ی زیاد، در جوانی و خامی نمی‌توان پولدار شد.

اگر بیست سال صبر می‌کنید تا سرمایه‌ی زیادی کسب کنید و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید بدون سرمایه‌ی زیاد، نمی‌توان پولدار شد.

اگر ده سال صبر می‌کنید تا فلان قانون تغییر کند و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید تا این قانون هست، نمی‌توان پولدار شد.

اگر چهار سال صبر می‌کنید تا لیسانس بگیرید و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید بدون لیسانس، نمی‌توان پولدار شد.

اگر سه سال صبر می‌کنید تا دولت یا مجلس عوض شود، به خاطر این است که باور دارید با این دولت یا مجلس، نمی‌توان پولدار شد.

اگر دو سال صبر می‌کنید تا از روستا به شهر بروید و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید در روستا نمی‌توان پولدار شد.

اگر یک سال صبر می‌کنید تا رفیق یا برادرتان از سربازی برگردد و به شما کمک کند که پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید تنهایی نمی‌توان پولدار شد.

اگر شش ماه صبر می‌کنید تا تابستان فرا برسد و بازار کار داشته باشید و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید در زمستان نمی‌توان پولدار شد.

اگر یک ماه صبر می‌کنید تا وامتان جور شود و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید بدون وام نمی‌توان پولدار شد.

اگر یک هفته صبر می‌کنید تا نتیجه‌ی آزمون و جواب استخدامتان بیاید و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید بدون قبولی در آزمون و

استخدام نمی‌توان پولدار شد.

اگر یک روز صبر می‌کنید تا به چند پولدار زنگ بزنید و از آنان مشاوره بگیرید و پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید بدون مشاوره با خبره‌ی کار نمی‌توان پولدار شد.

و بالاخره اگر یک ساعت صبر می‌کنید تا پولدار شوید، به خاطر این است که باور دارید زودتر از یک ساعت نمی‌توان پولدار شد.

و صدها باور بازدارنده‌ی دیگر. این فهرست از باورهای بازدارنده، هیچگاه بسته نمی‌شود و به پایان نمی‌رسد. در هر زمان و شرایطی، باورهای بازدارنده‌ی جدیدی تولید می‌شود که قبلاً نبوده است.

امیدوارم همچنان که فرق «گاز» و «ترمز» در وسیله‌ی نقلیه را خوب می‌دانید، فرق «شوق» و «باورهای بازدارنده» را نیز به خوبی درک کرده باشید. آنچه در این مطلب و مطلب قبلی با عنوان «باورهای ضد ثروت» نوشتم، فقط روش «شناسایی باورهای بازدارنده» است؛ اما روش «از بین بردن باورهای بازدارنده»، مجال دیگری می‌طلبد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۶: تأثیر گناهان بر عبادات

متن نامه:

سلام

اینا (اعم از زن و مرد) که میرن عروسی و مهمونی مختلط با ساز و رقص و آهنگ و مشروبات و .. به بهشت نمیرن؟؟؟؟!!!!

بعضیا رو من میشناسم اهل نماز و روزه و خیراتم هستن ولی این جور مجالسم میرن، یعنی با شرکت در این مجالس پایمال میشه نماز و روزه شون و هر کار خیری که انجام بدن؟؟!!!! میرن جهنم؟! حساب و کتابش به چه صورته؟

خیلی توی جامعه قبح این مسائل از بین رفته. همه با هم محرمند انگار. یعنی این همه آدم میرن جهنم و رستگار نمیشن؟ چه جوریه؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

انجام گناهی مثل گوش دادن به موسیقی و نوشیدن شراب و نگاه به نامحرم و مو یا بدن خود را به نامحرم نشان دادن برای بانوان، همگی عذاب‌های دنیوی و اخروی دارد. این افراد، هم در دنیا گرفتار مشکلات جسمی و روحی می‌شوند و هم در آخرت، گرفتار عذاب الهی و آتش جهنم می‌گردند.

کسانی که اهل نماز و روزه و خیرات باشند ولی از گناهان پرهیز نکنند، نشان از این دارد که عباداتشان بی‌روح است و دلخوش به کالبدی بی‌جان از عبادات شده‌اند.

خدای بزرگ در قرآن کریم به پیامبر با عظمتش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» [سوره‌ی

عنکبوت، آیه ۴۵] یعنی نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد.

از این آیه معلوم می‌شود نمازی که از گناه باز ندارد، نماز نیست بلکه صورت بی‌معنا و ظرف خالی است. چنین نمازی مثل کارتن خالی بزرگی است که کادو کرده باشند. شاید ظاهر آراسته و کادو کرده‌ی آن کارتن بزرگ، هر بیننده را به وجد درآورد، ولی وقتی باز شود، صاحبش را ناامید خواهد کرد. نمازی که موجب دوری از فحشا و منکر نشود، وقتی در روز قیامت باز شود، چیزی درونش نیست و موجب سنگین شدن ترازوی اعمال نخواهد شد.

خیرات هم همینطور است. اگر کسی اهل گناه باشد و خیرات انجام دهد، مورد قبول خداوند قرار نمی‌گیرد و در آخرت، پاداشی نخواهد داشت. خدای بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» [سوره‌ی مائده، آیه ۲۷] یعنی خدا فقط از پرهیزکاران قبول می‌کند. شیطان می‌داند که خیرات چنین افرادی قبول نیست، لذا نه تنها آنان را وسوسه نمی‌کند که خیراتشان را ترک کنند، بلکه برای این که بیشتر مغرور شوند و خیالشان راحت شود، تشویقشان می‌کند در کارهای عام المنفعه و خیر شرکت کنند. این طور افراد، از توجه به سگ و گربه گرفته تا جمع‌آوری کمک برای سیل‌زدگان و زلزله‌زدگان و احداث مدرسه و درمانگاه، در خیلی کارها شرکت می‌کنند و هزینه می‌نمایند؛ ولی چون تقوا ندارند، فایده‌ی اخروی ندارند، هر چند در دنیا، از احترام خاصی برخوردارند و مرتب از آنان تجلیل شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۷: صوفی در لباس اهل علم

متن نامه:

سلام علیکم

۱. آیا ممکن است یک صوفی در لباس طلبه حوزه برای تبلیغ و گسترش

عقایدشان ظاهر شود؟

۲. از کجا بدانیم صوفی ست؟

۳. اگر شک داشته باشیم که امام جماعت صوفی ست یا خیر، تکلیف

چیست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: در قدیم که تحصیلات، منحصر به مدارس علمیه بود، تعدادی از صوفیان سلسله‌دار، رسماً در لباس اهل علم بودند. مثلاً صفی‌علیشاه، ملاسلطان گنابادی و فرزندش ملاعلی نورعلیشاه ثانی و فرزندش صالحعلیشاه و فرزندش رضاعلیشاه، همگی از غاصبان لباس روحانیت بودند؛ ولی از حدود چهل سال پیش به این طرف، صوفیان رسمی، کمتر لباس روحانیت برگزیدند تا جایی که شاید در این زمان، نتوان صوفی رسمی و سلسله‌داری را در لباس روحانیت یافت؛ لذا نباید از صوفیان رسمی ترسید. ترس و خطر و ضرر از ناحیه‌ی کسانی است که در لباس روحانیت هستند، ولی اعتقادات صوفیه را پذیرفته و در انحرافات صوفیه را لابلای آیات و روایات، به مغز و قلب جویندگان کمال و سعادت تزریق می‌کنند. از اینان با عبارات: «صوفی زده» و «صوفی‌گرا» یاد می‌کنیم که شرح آن در مطالب

قبلی داده شده است.

این افراد، در ظاهر، شباهت کامل به علمای راسخین دارند و حتی در بعضی حرکات و سکنات، طنازی‌ها و دلربایی‌های خاصی نشان می‌دهند که هر ناآگاه و بی‌اطلاعی را سوشان جذب می‌نماید.

جواب ۲: بارزترین مشخصه‌ی صوفیان از قدیم، داشتن سبیل‌های بلند بوده است. البته صوفیان هر سلسله با سلسله‌ی دیگر، تفاوت‌هایی از نظر ظاهر دارند؛ مثلاً در خاکساریه و قادریه، علاوه بر موی سبیل، موی سر را نیز بلند می‌گذارند. در برخی طریقت‌ها، صوفیان «کلاه چهار ترک» و «کشکول» و «تبرزین» به همراه دارند و شغلشان نقالی و مدح‌خوانی در معابر است.

«صوفی‌زده» و «صوفی‌گرا» را فقط با گفتگوی طولانی می‌توان شناخت. اینان از لحاظ ظاهر، هم‌رنگ جماعت علمای اسلام هستند و به هیچ وجه نمی‌توان آنان را از روی آرایش و لباسشان تشخیص داد. شرح اعتقادات و اعمال برخی از این «صوفی‌زده»ها و «صوفی‌گرا»ها به همراه انحرافات که تبلیغ می‌کنند را در همین فضا منتشر کرده‌ایم.

جواب ۳: صوفیان رسمی، فقط برای صوفیان رسمی امام جماعت می‌شوند و نمازشان را با آداب خاصی می‌خوانند. اینان در مسجد حضور نمی‌یابند؛ بلکه نماز را در خانقاهشان می‌خوانند. پس هر گاه نماز را در خانقاه بخوانید، به احتمال قریب به یقین، امام جماعتش صوفی است؛ ولی هر گاه نماز را در مسجد بخوانید، به احتمال قریب به یقین، امام جماعتش صوفی نیست.

اما تمام احساس خطر از ناحیه‌ی صوفیان غیررسمی است. کسانی که ظاهرشان مانند علمای دین و باطنشان هم عقیده با صوفیان گمراه است. برای شناخت اینان، حدود هشتاد فرق «صوفی» و «منه‌اجی» را در کتاب

«آشنایی با منهج فردوسیان» آورده‌ایم. هر کس به هر مقدار به آن انحرافات اعتقادی و عملی، گرفتار باشد، بیشتر صوفی و منحرف است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۸: ترجیح نماز فرادا بر نماز جماعت!

متن نامه:

سلام علیکم

۱. بنده در نماز فرادا احساس تمرکز و حضور قلب بیشتری دارم منتهی در نماز جماعت بعضاً احساس عدم تمرکز و فکر و خیال به سراغم می‌آید. توصیه شما چیست آیا نماز فرادای با حضور قلب را بر نماز جماعت بی حضور قلب ترجیح دهم؟

۲. امکان دارد آن حضور قلب تصور خامی باشد از جانب نفس و شیطان برای محروم کردنم از نماز جماعت؟

۳. بستن چشم در بخشی از نماز برای بالابردن تمرکز و جمع کردن حواس که در نهایت منجر به حضور قلب شود اشکال دارد؟ به خصوص در نماز جماعت و مکان‌های شلوغ.

با تشکر از زحمات و پاسخگویی‌های شما

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: برای رسیدن به جواب کامل، به چند نکته توجه کنید:
نکته‌ی اول: اگر نماز جماعت، با شرایطش باشد، ارجح بر نماز فراداست و ثواب بیشتری دارد.

نکته‌ی دوم: اکثر قریب به اتفاق نماز جماعت‌های شیعیان، بر اثر سرعت زیاد، شرایط ایجاد طمأنینه و حضور قلب ندارد.

نکته‌ی سوم: اگر حضور قلبتان در نماز فرادا، بیشتر از حضور قلبتان در نماز جماعتی است که شرایط ایجاد سکینه و حضور قلب را دارد، به احتمال زیاد از ناحیه‌ی شیطان است.

نکته‌ی چهارم: به تجربه ثابت شده در اکثر مواقع، عدم حضور قلب در نمازهای جماعت، به دلیل این است که با سرعت زیاد خوانده می‌شود. اگر نماز جماعت شما اینگونه است، اشکال از شما نیست که در نماز جماعت، حضور قلبتان کمتر از نماز فراداست، بلکه اشکال از نماز جماعت است که شرایط لازم را ندارد.

نکته‌ی پنجم: حضور قلب، رکن معنوی نماز است. هر گاه مردد شدید نماز را فرادا و با حضور قلب بخوانید یا به جماعتی که شرایط ایجاد سکینه و طمأنینه را ندارد و بی‌حضور قلب هستید اقتدا کنید، نماز فرادا با حضور قلب را ترجیح دهید.

جواب ۲: جواب این سؤال در ضمن جواب سؤال قبلی گذشت.

جواب ۳: با توجه به این که قانون حضور قلب در طبقات پیش‌تر از قانون بستن چشم‌ها آمده است؛ اگر بستن چشم‌ها در نماز، به حضور قلب بیشتر کمک کند، کراهت نخواهد داشت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۷۹: ضرورت تحصیل حضور قلب در نماز

متن نامه:

سلام علیکم

۱. در طبقه ۵ داریم که تلاش برای تحصیل حضور قلب ضروریست. آیا این به آن معناست که حضور قلب ضروریست؟ بنده تصور می‌کردم آنچه ضروریست تلاش من در این راه است که بی تفاوت به حضور قلب نباشم و تا حد امکان سعی بر حضور قلب داشته باشم. حالا اینکه با وجود تلاش و جدیت، چقدر به آن دست می‌یابم دیگر مهم نیست.

۲. اگر حضور قلب ضروری باشد و نه تلاش برای تحصیل حضور قلب، با توجه به هم طبقه بودن حضور قلب و نماز جماعت چگونه رأی به برتری حضور قلب داده اید؟

۳. در خصوص پاسخ ۳، مگر شارع مقدس تشخیص نداده اند که بستن چشم به حضور قلب (لااقل برای این سوال کننده محترم) کمک میکند؟ پس چرا ایشان را از بستن چشم نهی کرده است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: داشتنِ حضور قلب، ثمره‌ی «تلاش» برای داشتنِ حضور قلب است. ما نمی‌توانیم به حضور قلب برسیم مگر با تلاش فراوان. پس آنچه به آن امر شده‌ایم، «تلاش» برای به دست آوردن حضور قلب است که البته اگر تلاش، صادقانه و جدّی باشد، بالاخره به بار می‌نشیند و ثمرات شیرینی به دست می‌دهد. پس کسی که «تلاش» برای تحصیل حضور قلب نمی‌کند، مقصر است و مؤاخذه خواهد شد و کسی که «تلاش» می‌کند ولی حضور قلب نمی‌یابد، باید بر «تلاش» خود بیفزاید و نیز در نزد خبره‌ی فن، تلاش بی‌ثمرش را آسیب‌شناسی و اصلاح کند.

جواب ۲: «تلاش» برای تحصیل حضور قلب، ضروری است.

جواب ۳: انسان‌ها در سطوح مختلفی قرار دارند و احکام دین به تعداد تمام افراد نیست؛ بلکه کلیاتی که مشترک است همراه با نظام اهم و مهم ارائه شده است. به همین جهت در احکام، هر جا بین دو دستور شرعی، تعارضی حادث شد، باید اهم را بر مهم ترجیح داد. و نمی‌توان این اعتراض را وارد دانست که چرا خداوند چنین امری کرده است، مگر نمی‌دانست که فلان شخص، دچار این مشکل خواهد شد. مثلاً از یک سوی خدای تعالی روزه را واجب کرده و از سوی دیگر، فلان شخص روزه برایش ضرر دارد. در اینجا نباید گفت: مگر شارع نمی‌دانسته که روزه برای فلانی ضرر دارد چرا روزه را برای مسلمان‌ها واجب کرده است؟! جوابش این است که روزه در جای خودش واجب است و اگر کسی آن شرایط را ندارد، برایش واجب نیست و حتی حرام است. شارع از سویی می‌فرماید: تلاش کن در نماز، حضور قلب داشته باشی و از سوی دیگر می‌فرماید: در شرایط عادی، چشمانت را در نماز مبنده؛ ولی وقتی بین این دو حکم، تعارضی حادث شود، چاره‌اش این است

که از حکم مهم به نفع اهم، چشم‌پوشی گردد؛ نه این که بر احکام شارع اعتراض شود.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۰: امتحان حضرت زهرا (س) قبل از

خلقت!

متن نامه:

سلام و عرض ادب و احترام

در زیارت حضرت زهرا (سلام الله علیها) آمده است که: «يَا مُمْتَحَنَهُ اُمْتَحَنِكَ

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا اُمْتَحَنَكَ صَابِرَةً»

چه امتحانی خداوند از حضرت زهرا (س) گرفته اند آن هم قبل از خلقت

حضرت زهرا (س). چنین امری چگونه ممکن است؟ آیا قبل از خلقت

انسان، امکان امتحان وجود دارد؟

لطفا این مسئله را روشن بفرمایید.

با تشکر از زمانی که صرف پاسخگویی به این مسئله می نمایید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اطلاعات بسیار زیادی در جهان هست که دانستن آنها، نقشی در رساندن ما

به کمال و سعادت ندارد. بر اساس نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، باید به دنبال اطلاعاتی باشیم که نقشی در رساندن ما به کمال و سعادت داشته باشد. از آنجا که جواب سؤال شما، نقشی در رساندن مشتاقان کمال و سعادت به درجات عالی‌هی بهشت ندارد؛ هر گونه توجه و صرف عمر در یافتن پاسخی برای آن، اتلاف عمر است و باید در قیامت، پاسخگو باشیم. شاید اکنون از این جوابم آزرده خاطر شده و در دل، گله‌مند گردید، ولی وقتی به میزان اشتیاق لازم جهت طی کردن مدارج کمال و سعادت برسید، قدردان چراغی خواهید بود که به دستتان دادم تا عمر شریف را صرف در اطلاعات بی‌فایده نکنید و به چاله‌ای که خیلی از حوزویان و محققان علوم اسلامی افتاده‌اند، نیفتید.

در پایان، توصیه می‌کنم به جای تفکر در امور بی‌فایده، در تحکیم پایه‌های اعتقادی خود بر اساس «مجموعه‌ی قواعد نظری منهج فردوسیان» و پایه‌های عملی خود بر اساس «مجموعه‌ی قوانین عملی منهج فردوسیان» بکوشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۱: استعانت از نماز و روزه

متن نامه:

سلام علیکم

لطفاً بفرمایید باتوجه به آیه مبارکه: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

۱. منظور از استعانت جستن با صبر و صلاه چیست؟ (چه صبری و چه صلاتی و چگونه استعانتی؟)

۲. محدوده این استعانت جستن در واجبات است یا مستحبات هم شامل می شود؟

۳. مراد از خاشعین چه کسانی هستند؟
با تشکر

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: در روایات، صبر در این آیه به روزه تفسیر شده است. چون انسان همواره در معرض سختی‌ها و ناملایمات است، باید همیشه خودش را در پناه نماز و روزه نگاه دارد تا مشکلات و ناگواری‌ها او را از پا در نیاورد.
جواب ۲: محدوده‌ی استعانت از نماز و روزه، هم در نماز و روزه‌ی واجب و هم در نماز و روزه‌ی مستحب است.

جواب ۳: منظور از خاشعین، کسانی هستند که قلبشان با ایمان به غیب، نرم شده است و ورای ظواهر جهان، حقایق دیگری را قبول دارند. اینان نه تنها نماز و روزه برایشان دشوار و بزرگ نیست؛ بلکه بسیار شیرین و گوار است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه ۵۸۲: مصادیق تلاش برای حضور قلب

متن نامه:

سلام علیکم

ضمن تشکر از پاسخ های خوب و راهگشای حاج فردوسی (حفظه الله) لطفاً چند مورد از مصادیق تلاش برای حضور قلب در نماز را بیان بفرمایید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر کاری که به قصد ایجاد آرامش فکری و کسب آمادگی برای توجه به سور و اذکار نماز باشد، مصداق تلاش برای کسب حضور قلب است. از آن جمله است:

- انتقال محل نماز خواندن از فضای شلوغ به فضای خلوت؛
- انتقال محل نماز خواندن از آفتاب سوزان به سایه؛
- انتقال محل نماز خواندن از سرمای شدید به جای گرم؛
- خاموش کردن رادیو و تلویزیون در زمان خواندن نماز؛
- بستن دری که رو به آن نماز می‌خوانید؛
- کشیدن پرده‌ی پنجره‌ای که رو به آن نماز می‌خوانید؛
- گذاشتن شیئی مانند پنبه و پلاستیک در گوش، زمانی که صدای محیط موجب حواس‌پرتی است؛
- سپردن مسئولیت‌ها به دیگران، مثل این که به اعضای خانواده بسپارید
- مراقب غذا باشند که نسوزد یا شیر، سر نرود؛
- سپردن مراقبت از بچه‌ها به دیگران، مثل این که بچه‌ی خردسال را به

- مادرش بسپارید تا در زمان نماز خواندن تان، مراقبش باشد؛
 - قرار دادن تلفن همراه در حالت سکوت؛
 - تخلیه‌ی مثانه قبل از نماز؛
 - پوشیدن لباس‌های راحت که تنگی‌اش، موجب آزار نباشد؛
 - قرار دادن دمای اتاق در حالت مناسب که خیلی گرم آزاردهنده یا سرد آزاردهنده نباشد؛
 - تلاوت چند آیه از قرآن قبل از شروع نماز، اگر به حضور قلب کمک کند؛
 - چند دقیقه تفکر در جایگاه نماز، قبل از شروع نماز، اگر به حضور قلب کمک کند؛
 - چند دقیقه مطالعه در باره‌ی نماز یا عظمت خداوند و مانند اینها، قبل از شروع نماز، اگر به حضور قلب کمک کند.
- مراعات این چند مورد و تمام مواردی که به استجماع حواستان در نماز کمک کند، می‌تواند از مصادیق تلاش برای کسب حضور قلب در نماز باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۳: همجنس‌بازی و دوجنسه‌ها

متن نامه:

سلام علیکم

نظر شما در مورد همجنس‌گرایی یا به تعبیری همجنس‌بازی و همچنین

افرادی که ترنس (دو جنسیتی) هستند، چیست؟
برخی میگویند این گونه افراد اصلاً کارهایشان ریشه اختلالات هورمونی ندارد
و بیشتر توهم است و تحت تاثیر تبلیغات افراد دیگری یا هر عامل درونی یا
بیرونی دیگر صورت میگیرد. درست است؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

با توجه به این که همجنس‌بازی (لواط و مساحقه) از احکام تکلیفی است،
حتماً قابل ترک است. به عبارت ساده، از آنجا که شرع انور اسلام،
همجنس‌بازی را نهی کرده و بر آن، وعید عذاب شدید داده است، نتیجه
می‌گیریم که حتماً قابل ترک کردن است و ترک کردن آن، در توان انسان
است. زیرا خداوند مهربان، تکلیف مالا یطاق ندارد. یعنی بیش از توانایی
انسان بر او بار نکرده است. پس کسانی که دچار این گناه بسیار بزرگ
هستند، چه منشأ جسمی (اختلالات هورمونی) داشته باشد و چه منشأ
روحی (تبلیغات محیطی و القائات رسانه‌ای)، در هر حال، باید با استمداد از
خدای بزرگ، این گناه هلاک‌کننده را ترک کنند.

دوجنسه‌ها، احکام خاصی دارند که نسخه‌ی دوم «رساله‌ی توضیح المسائل
منه‌اج فردوسیان» آمده است. دوجنسه اگر به طوری باشد که یک جنسش
آشکارا بر جنس دیگر، برتری داشته باشد، باید به احکام جنس برتر عمل
کند. یعنی اگر مختصات زنانه‌اش بیشتر از مردانه باشد، باید خود را زن
حساب کند و اگر مختصات مردانه‌اش بیشتر از زنانه باشد، باید خود را مرد
حساب نماید. ولی اگر خنثای مشکله بود، یعنی میزان زنانگی و مردانگی‌اش

به یک اندازه بود، نباید ازدواج کند و در صورتی که هیأت مردانه را بر می‌گزیند، نباید با آرایش زنانه در جامعه‌ی اسلامی حضور یابد. مع الاسف، دوجنسه‌هایی را می‌بینیم که لباس مردانه می‌پوشند ولی مانند زنان آرایش می‌کنند. هنجارشکنی اینان، کمتر از زنان بدحجاب نیست. شایسته است در صورت مشاهده، این گونه افراد را از رفتار درست و منش اسلامی آگاه سازید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۴: رابطه‌ی روزی با پول

متن نامه:

سلام علیکم

با توجه به اینکه روزی غیر از پول است، چطور می‌گویید که برای پول دار شدن به دستورات روزی عمل کنید؟ شاید عمل به دستورات روزی آن روزی‌هایی که غیر از پول هست را زیاد کند و پول همچنان کم بماند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

پول به خودی خود مطلوب نیست؛ یعنی انسان‌ها پول می‌خواهند برای روزی. وقتی روزی‌شان تأمین باشد، چه نیازی به پول دارند؟ مثلاً:

مستأجر پول می‌خواهد برای اجاره خانه، وقتی صاحبخانه باشد یا در خانه‌ی رایگان بنشیند، چه نیازی به پول اجاره دارد؟
یا کچل پول می‌خواهد برای کاشت مو، وقتی مو داشته باشد، چه نیازی به پول کاشت مو دارد؟
یا مریض، پول می‌خواهد برای ویزیت و دارو، وقتی سالم باشد، چه نیازی به پول ویزیت و دارو دارد؟
حتی تشنه و گرسنه، پول می‌خواهد برای خرید آب و غذا، وقتی آب و غذای رایگان داشته باشد، چه نیازی به پول آب و غذا دارد؟
پس وقتی نیازهای انسان، بدون پول برطرف شود، هیچ نیازی به پول نخواهد داشت.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۵: راه‌هایی از موسیقی تلویزیون

متن نامه:

سلام علیکم

در منهج فردوسیان موسیقی ممنوع است. با توجه به اینکه امروزه تلویزیون یک عضو ثابت و اصلی در دید و بازدیدها و دوره‌م نشینی‌ها به حساب می‌آید، چگونه می‌توان در جمع‌های خانوادگی از موسیقی برنامه‌های تلویزیونی دور ماند؟ ترک دید و بازدیدها هم تبعاتی مانند ناراحتی ارحام به

همراه دارد که به راحتی امکان پذیر نیست.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

باید بتوانید با بیان خوش، برای ارحامتان توضیح دهید که:

۱. شما منهجی هستید یعنی می‌خواهید خیلی پاک بمانید تا به درجات عالی‌هی بهشت برسید.

۲. موسیقی در منهج فردوسیان ممنوع است و موجب دور شدن شما از هدفتان می‌شود.

۳. به خاطر این که خوشحال کردن ارحام از توصیه‌های منهج فردوسیان است، به دیدن آن رحم آمده‌اید.

۴. تقاضای شما برای خاموش کردن موسیقی، به معنی بی‌احترامی به صاحبخانه نیست.

۵. قانون‌های منهج فردوسیان از اهم به مهم چیده شده و گوش ندادن به موسیقی، مقدم بر دید و بازدید است. پس اگر در خاموش کردن موسیقی همکاری نکنند، موجب خواهد شد دید و بازدیدتان را کم یا قطع نمایید.

اگر بیان شما خوش باشد و ارحامتان مذهبی یا حداقل فهمیده باشند، نتیجه‌ی خوبی دریافت خواهید کرد. اگر بیانات خوش نبود، تمرین کنید تا خوش و شیرین شود. اگر ارحامتان مذهبی یا حداقل فهمیده نبودند، بهتر است از رفت و آمد با جرثومه‌های لجاجت و کج‌فهمی چشم‌پوشی کنید.

موفق باشید

حاج فردوسی



نامه‌ی ۵۸۶: میزان خطر تصوف

متن نامه:

سلام

امروزه خطر وهابیت و بهائیت و مسیحیت بیشتر است یا تصوف؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

هر کدام از گروه‌های انحرافی فوق، ضرباتشان را بر قسمتی از پیکره‌ی امت اسلام وارد می‌آورند. وهابیت موجب تیره شدن روابط بین شیعه و سنی می‌گردد. بهائیت با حمله بر باورهای مسلمانان ایرانی‌ای که آشنایی درستی با اسلام و تشیع ندارند و در عین حال از اوضاع اجتماعی و سیاسی گله‌مندند، در حال یارگیری است. مسیحیت می‌کوشد مسلمانان خسته از خشونت گروه‌های تکفیری و تروریستی را به سوی خود جذب نماید و تصوف، مشتاقان کمال و سعادت و علاقه‌مندان به تکامل و تهذیب نفس را هدف قرار می‌دهد.

البته از آنجا که جامعه‌ی هدف من، مشتاقان کمال و سعادت هستند، خطر انحرافات تصوف برای اینان را از خطر انحرافات سایر گروه‌های انحرافی بیشتر می‌دانم. از همین منظر، دشمنی که همیشه برای بازار گرم تربیت نفوس در نظر دارم، آموزه‌های تصوف و بویژه تصوف حوزوی است. تصوف

حوزوی با قیافه‌ی موّجه و غلطانداز، بدون علائم و مشخصات صوفیانه مثل تبرزین و کشکول، دیدگاه‌ها و اعمال منحرفانه‌ی خود را در عروق هدایت‌جویان و کمال‌گرایان، تزریق می‌کند که تشخیص انحراف نرم اینان، جز بر خبره‌ی بصیر، دشوار است. یکی از وظایف خود در مقام رهبری معنوی جامعه‌ی تحت نفوذم را علنی کردن دیدگاه‌های انحرافی و اعمال ساختگی می‌دانم و از قادر متعال می‌خواهم در این مسیر، یاری‌ام نماید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۷: چرا قم ایمن نیست!؟

متن نامه:

در روایات آمده که امام صادق (ع) فرمودند: هنگامی که فتنه همه شهرها را فراگیرد به شهر قم و اطراف آن پناه ببرید که بلا از آنجا دفع شده است. پس چرا اگر قم پناهگاه است در این وضعیت این شهر مرکز ویروس کرونا در کشور است؟ پس ماهیت و صحت این حدیث چه می‌شود؟ آیا دیگر نباید به این شهر نگاه اینچنینی داشت و پناهگاه شیعه دانست؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: احادیث ملاحم که ناظر به آخر الزمان است، معمولاً سند قوی و دلالت

روشن ندارند و به همین دلیل، نمی‌توانند پایه‌ی استجماع دیدگاه معتبری گردند. به این روایات، به دیده‌ی احتمال بنگرید.

ثانیاً: شیوع یک ویروس، فتنه نیست. فتنه در لسان روایات، بیشتر به جنگ‌های داخلی مانند جنگ‌های اخیر سوریه اطلاق می‌شود. در فتنه، شهرها با یکدیگر درگیر می‌شوند و راه‌ها ناامن می‌گردد و حتی اهالی یک سوی شهر با اهالی سوی دیگر شهر به جنگ و مناقشه می‌پردازند.

ثالثاً: این گونه روایات، ناظر به آخر الزمان هستند و هنوز هیچ کسی نتوانسته است آخر الزمان را مشخص کند. پس شاید مثلاً سیصد سال دیگر، آخر الزمان باشد و در آن زمان، فتنه‌ی عظیمی بلاد اسلامی را در بر گیرد که قم، ایمن از آن فتنه باشد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۸: حرم، دارالشفای شیعه؟!

متن نامه:

سلام من قصد سفر زیارتی به قم را دارم چه احتیاط‌هایی و مراقبت‌هایی را انجام دهم بروم حرم و جمکران بالاخره این مکان‌ها دارالشفای شیعه هستند.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

اولاً: حرم، ضریح، جمکران، امامزاده، مسجد و سایر اماکن مذهبی، دارالشفای به معنی این که ویروس و میکروب در آن رشد نمی‌کند یا از بین می‌رود نیست. میله‌ی ضریح از نظر میزان آلودگی ویروسی و میکروبی، همانند میله‌ی اتوبوس واحد است. فرش مسجد از نظر غبار و کثیفی، همانند فرش سایر اماکن است. کاغذ قرآن از نظر مقاومت در مقابل رطوبت و موریانه، همانند کاغذ سایر کتاب‌هاست.

کارهایی مانند لیسیدن پنجره‌ی فولاد و حتی ضریح، نشان از عمق کج‌فهمی و بی‌اطلاعی از معارف ناب عترت طاهره (علیهم السلام) دارد، و جالب است که در ضمن بروز این انحراف، توصیه به تقویت ایمان و اعتقادات هم می‌کند! چنین اشخاص کج‌اندیشی، محصول هیئت‌های پرشور و کم‌شعور هستند؛ هیئت‌هایی که در انحصار مداحان پراحساس و بی‌سواد است. وقتی امام معصوم را در قد و قامت، چشم و ابرو، زور بازو و جور کردن شراب برای شرابخوار خلاصه می‌کنند، حتماً پنجره‌ی فولاد هم ضد باکتری، ضد ویروس و ضد میکروب است!

یادم آمد از آن صوفی که سرش را بر ضریح مطهر امام رضا (علیه‌السلام) می‌کوبید تا جایی که پیشانی‌اش زخمی شد و ضریح را خونی کرد. وقتی خادمان می‌خواستند ضریح را تطهیر کنند، صوفی دیگری می‌گفت: لازم نیست، نور خورشید پاک کننده است. نور هشتمین خورشید آسمان ولایت و امامت، نجاست این خون را پاک می‌کند و نیاز به آب کشیدن نیست!!

بر اساس دکترین منهج فردوسیان، نه تنها پنجره‌ی فولاد که حتی آهن ضریح و حتی لباس و کفن امام و حتی بدن امام هم می‌تواند آلوده به

ویروس و ناقل ویروس باشد و این حقیقت، به هیچ وجه از جایگاه والای آن معلم بشریت نمی‌کاهد. انتقال ویروس از آهن ضریح، هیچ ربطی به تعالیم عالی‌هی آن معادن نور ندارد.

معنی درست دارالشفا بودن «مرقد» امام معصوم، این است که این مرقد شریف، ما را به «مکتب» فکری و تربیتی‌شان راهنمایی می‌کند و مکتبشان، مایه‌ی تصفیه‌ی اعتقادات و اعمال می‌گردد که بهترین نوع شفاست. ثانیاً: حرز جامع، معجونی از بهترین توصیه‌های اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) برای در امان ماندن از خطرات و صدمات است. با همراه داشتن این حرز، خود را ایمن از بلاها بشمارید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۸۹: حکمت تشیع غریبانه

متن نامه:

عرض سلام دارم خدمت حاج فردوسی ضمن آرزوی سلامتی و طول عمر همراه با توفیقات روزافزون برای شما و همه اصحاب منهج فردوسیان

مسأله‌ی ای خاطر حقیر و جمعی از دوستان و لابد بخش زیادی از طبقه‌ی مومنین را مکدر و متأثر کرده است که برای علاج آن و تسلا‌ی خاطر به حضورتان عرض میکنیم باشد که پاسخ روشن‌گرانه شما بار دیگر نقاط

خاموش ذهن ما را به نور فهم آذین کند ان شاءالله .
ویروس اخیر موجب بیماری و کسالت حال برخی از مومنین چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ روحی را پدید آورده است
آنچه در این مرقوم از شما میخواهم این است که بفرمایید از آنجایی که برخی نزدیکان و بخشی از افراد جامعه که زمان اجل آنها مقارن شده است با حضور این ویروس و سرایت آن به جسمشان موجب شده است که در کفن و دفن و تشییع آنها شرایطی را ایجاد کند که متفاوت از آنچه تا کنون در جامعه‌ی مومنین بوده اجرا شود.

از تیمم بدل از غسل گرفته تا تکفین و سپس بسته‌بندی خاص متوفی تا عدم اجازه تشییع جنازه و همچنین اقامه نماز در محلی خاص در بیمارستان توسط یک روحانی و بعضاً بدون مراعات این مسائل به دلیل فقر مراعات احکام دینی توسط برخی بیمارستان ها و خاک کردن در عمق دو سه متری زمین و به عبارتی در یک فضای غریبانه و غمبار و عدم برگزاری مراسم ختم و یادبود به دلیل منع قانونی جهت جلوگیری از نشر این ویروس.

و روی هم رفته این مسائل موجب نگرانی ما از این جهت شده که نکند برای ما نیز واجبات شرعی از بعد مرگ تا خاکسپاری به درستی رعایت نشود. و حواشی و رعایت آئین ها مد نظر ما نیست و مراد رعایت آنچه از احکام خاکسپاری هست برای خود و دیگران می باشد.

شخصی چون شهید سلیمانی با آن تشییع تاریخی که هر صلوات و فاتحه‌ای به روحش توسط تشییع کنندگان قطعاً به روح ایشان نیز خواهد رسید و موجبات شادی ایشان بوده و چه اشخاصی از مومنین که این ایام با شرایط خاص و بدون حضور اکثر نزدیکان حتی به خاک سپرده می شوند و شاید

روحشان محروم از خیلی مستحبات و خیرات و صلوات. و حکمت الهی بر ما پوشیده است.

به خداوند سبحان پناه می‌بریم و آرزو میکنم رفتن ما از دارفانی برای ما همراه با رحمت و مغفرت و آمرزش الهی باشد و برای بازماندگان همراه با روشنایی، امید و چراغ راه و در مسیر اعتلای اسلام ناب محمدی خون ما آبیاری کننده‌ی این مسیر پر بهجت باشد ان شاء الله و بحق منهج فردوسیان.

جا دارد بفرمایید:

۱ - آیا این ویروس موجب مرگ و میر شده است و این مرگ‌ها زودتر از اجل و بخاطر یک بلا و ویروس مسری و مرگ خاص است؟

۲ - آیا این اجل‌ها طبیعی است و در زمانش تبدیلی نیست و ویروس یک بهانه است؟

۳ - درک مسائل گفته شده در مورد کفن و دفن و خاکسپاری این افراد را برای ما بفرمایید و حکمت الهی در اینگونه مرگ‌ها.

۴ - چکار کنیم از بابت انجام احکام خاکسپاری خودمان خیالمان راحت باشد؟

۵ - بیانات روشنگرانه خود را بفرمایید.

بخشید از طولانی شدن و پراکندگی مطلب

متشکریم

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: بر طبق صریح آیات قرآن، مرگ چیزی است که هیچ تقدیم و تأخیری در آن نیست. به عبارت دیگر، نمی‌توان طول عمر را کم و زیاد کرد. در مقابل صریح قرآن، در برخی روایات، انجام برخی کارها مانند صله‌ی رحم، موجب افزایش عمر شمرده شده و از سوی دیگر، ارتکاب برخی گناهان مانند قطع رحم، موجب کاهش عمر معرفی گردیده است.

حل تعارض ظاهری بین آیات و روایات در این موضوع، فایده‌ای ندارد؛ چون به هر حال، طول عمر، مشخص نیست، به عبارت ساده، چون معلوم نیست هر کسی چقدر عمر دارد، نمی‌توان کسی که زیاد صله‌ی رحم می‌کرد و زود مرد را نقض این روایات دانست. مثلاً اگر شخصی در سی و پنج سالگی رحلت کرد در حالی که بسیار اهل صله‌ی رحم بود، شاید عمرش پانزده سال بوده و بر اثر صله‌ی رحم، بیست سال بر آن افزوده شده است. در طرف دیگر نیز همین است. شاید کسی که نود و پنج سال عمر کرد در حالی که قاطع رحم بود، عمرش صد و پانزده سال بوده و بر اثر قطع رحم، بیست سال از عمرش کاسته شده است. پس با توجه به وجود یک X (ناشناخته / نامعلوم) در معادله، هیچگاه نخواهیم توانست نتیجه‌ی واضحی از این معادله بگیریم و طول عمر قطعی کسی را مشخص سازیم.

با این حساب، از منظر روایات، شیوع یک بیماری، نمی‌تواند دلیل کوتاه شدن عمر باشد

۲. از منظر آیات، هیچ چیزی نمی‌تواند عمر را کوتاه و بلند سازد؛ ولی از منظر روایات، انجام دادن برخی گناهان، اجل را نزدیک می‌سازد. پس ابتدا به ویروس و بیماری خاصی که منجر به مرگ می‌شود، فقط بهانه‌ی مردن است و بس. این شخص اگر به این بیماری نمیرد، به هزار عامل دیگر می‌میرد و

اگر هیچ عاملی نباشد، شب می‌خوابد و بر نمی‌خیزد یا دراز می‌کشد و به خواب ابدی می‌رود که اسمش را «سکته» گذاشته‌اند؛ در حالی که اسم واقعی‌اش «فرا رسیدن اجل» و «تمام شدن عمر» است. شخصی که به این بیماری جدید می‌میرد، از دو حالت خارج نیست:

حالت اول: از منظر آیات، عمرش به سر رسیده و این بیماری، بهانه‌ای برای مردنش شده است.

حالت دوم: از منظر روایات، ارتکاب برخی گناهان، موجب شده عمرش به سر رسد و این بیماری، بهانه‌ای برای مردنش شده است.

در هر دو حالت، ابتلا به بیماری خاص، فقط و فقط، بهانه‌ای برای مردن کسی است که باید بمیرد. البته اعتقاد به این واقعیت، نباید موجب جری شدن و انجام کارهای متهورانه شود؛ زیرا گر چه از منظر آیات، طول عمر را نمی‌شود دستکاری کرد و از منظر روایات، شیوع ویروس نمی‌تواند عمر را کوتاه کند؛ ولی قطعاً می‌تواند عرض عمر را کم کند.

طول عمر، همان است که با مقایسه‌ی صفحه‌ی اول و آخر شناسنامه می‌توان به دست آورد؛ همان طلوع دل‌انگیز و غروب غم‌انگیزی که روی سنگ قبر می‌نویسند.

عرض عمر، به معنی خوشی و ناخوشی است. می‌توان طول عمر را با «سلامتی»، خوش بود و با «مریضی» ناخوش بود. می‌توان طول عمر را با «روابط خوب»، خوش بود و با «قهر و دعوا»، ناخوش بود. می‌توان طول عمر را با «ثروتمندی»، خوش بود و با «فقر و نداری» ناخوش بود.

به عبارت ساده، می‌توانید بین سال تولد و مرگتان را با «شادی»، «سلامتی»، «روابط خوب» و «ثروت» خوش بگذرانید و می‌توانید همین

سال‌ها را با «غصه»، «بیماری»، «قهر و دعو» و «فقر» به ناخوش بگذرانید. در هر دو حال، شما محکوم به سپری کردن این سال‌ها و ماه‌ها و روزها و ساعات در دنیا هستید و گریزی از آن نیست؛ ولی کیفیت آن را می‌توانید تعیین کنید.

در مورد این بیماری خاص، اگر پرهیزهای لازم را انجام ندهید، مبتلا به ویروس شده و مدتی اسیر بیمارستان و دارو و دکتر خواهید بود؛ ولی محال است این ویروس، بدون فرا رسیدن اجل، بتواند طول عمرتان را کم کند. ابتلا به بیماری، فقط عرض عمر را کاهش می‌دهد و موجب می‌شود روزها و شب‌هایی که می‌توانستید با خوشی بگذرانید، با درد و رنج و سرم و آمپول طی نمایید.

جواب ۳: بنا بر روایات، کیفیت مردن، نوع تشییع جنازه و در کل، میزان احترامی که جنازه دریافت می‌کند، قسمتی از پاداش و عقاب الهی است. به این معنی که برخی خوبان هستند که تشییع جنازه‌ی غریبانه‌ای دارند و این، به خاطر آن است که بخشی از گناهانشان بخشیده شود و پاک به عالم بعدی وارد شوند و در مقابل، برخی بدان هستند که تشییع جنازه‌ی باشکوهی دارند و این، به خاطر آن است که کارهای خوبی که انجام داده در همین دنیا جبران شود و در عالم بعدی، یکسره به جهنم برود.

همچنین تشییع جنازه‌ی باشکوه برخی خوبان، به معنی شروع شدن پاداش‌های عالی الهی به آن شخص است که از همین دنیا و با تشییع باشکوه، خودش را نشان داده است و در مقابل، تشییع غریبانه‌ی برخی بدان، به معنی شروع شدن عقاب‌های الهی برای آن شخص است که از همین دنیا با بی‌اعتنایی مؤمنین خودش را نشان داده است.

با این حساب، باشکوه و بی‌شکوه بودن تشییع جنازه، هیچ دلالتی بر خوب یا بد بودن صاحب جنازه ندارد و هر چهار سوی قضیه را می‌توان برایش فرض کرد. چهار سوی قضیه به این صورت است:

اول: آدم خوبی که باشکوه تشییع می‌شود، برای این است که اکرام و احترام الهی از همین دنیا برایش شروع شده است.

دوم: آدم خوبی که غریبانه تشییع می‌شود، برای این است که ته‌مانده‌ی گناہانی که داشته آمرزیده شود.

سوم: آدم بدی که باشکوه تشییع می‌شود، برای این است که کارهای خوبی که انجام داده، در همین دنیا تسویه شود و در عالم بعدی، هیچ خیراتی برایش نباشد.

چهارم: آدم بدی که غریبانه تشییع می‌شود، برای این است عذاب الهی از همین دنیا برایش شروع شده باشد.

پس فرا رسیدن اجل در شرایط خاص، حتماً حساب و کتاب و حکمت‌هایی دارد که البته برای ما پوشیده است و چون ثمره‌ی تربیتی ندارد، بهتر است از پرداختن به آن خودداری کنید. حتی در پاره‌ای موارد، اهمیت دادن به تشییع باشکوه و غریبانه، می‌تواند رهن باشد و موجب انحراف در دیدگاه گردد و تمرکز را از رسیدن به درجات عالی‌هی بهشت، به امور فانی دنیا معطوف سازد.

جواب ۴: ما فقط مکلف به اصلاح دیدگاه‌ها و اعمالمان در حال «توانایی» و «حیات» هستیم؛ پس اگر «نتوانید»، مثل مرضی که روزه گرفتن برایش ضرر دارد، یا «زنده نباشید»، تکلیفی ندارید. اگر به درستی زندگی کنید، باید خیالتان راحت باشد که بعد از مرگ، بهترین جایگاه‌های بهشت برایتان است

و هیچ فرقی نمی‌کند چطور تشییع شوید و کجا دفن گردید. اگر خودتان بارتان را به درستی بردارید و به منزل برسانید، دغدغه‌ی فاتحه و صلوات بازماندگان نخواهید داشت. تا زنده و توانا هستید، قدر بدانید و در اصلاح دیدگاه‌ها و اعمالتان بکوشید تا بعد از مردن، به هر کیفیتی که باشد، محتاج خیرات و مبرات زندگان نباشید. چنان زندگی کنید که با مردن، حیات جاودانه بیابید و وقتی به تشییع کنندگانتان نگاه می‌کنید، تفاوت اساسی‌تان با آنان را درک کنید. اصلاً چنان در اصلاح دیدگاه‌ها و اعمالتان همت کنید که بعد از مردن، فرصت نگاه کردن به تشییع کنندگانتان را پیدا نکنید. چنان زندگی کنید که بعد از مردن، به خاطر ملاقات با استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و استادان معظم منهج فردوسیان (علیهم‌السلام) و ارواح انبیا و اوصیا و شهدا و نیز ملاقات با حورالعین و نعمت‌های هوش‌ربای بهشتی، از جنازه‌یتان غافل شوید و هیچ نفهمید چه کسی بدنتان را غسل داد و چه کسانی به تشییع آمدند و چند نفر بودند و کجا دفن شدید و روی سنگ قبرتان چه نوشته شده است.

جواب ۵: از آنچه نوشته شد، به این نتیجه می‌رسیم که:

اولاً: از بیماری جدید نترسید؛ ولی بی‌احتیاطی هم نکنید.

ثانیاً: آنان که به این بیماری یا در ایام قرنطینه‌ی عمومی مردند، حسابی با خدای خود دارند که ما از آن بی‌خبریم؛ ولی در دستگاه عدل الهی گم نمی‌شود.

ثالثاً: بیماری نمی‌تواند «طول عمر» را بکاهد؛ ولی می‌تواند «عرض عمر» را کاهش دهد.

رابعاً: تمرکزتان را بر اصلاح دیدگاه‌ها و اعمالتان بگذارید تا هر جا و هر طور

که مرید، بهترین سرانجام را داشته باشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۰: بدن امام معصوم، ناقل ویروس؟!

متن نامه:

سلام

با توجه به آیه تطهیر چطور می‌فرمایید حتی بدن امام هم می‌تواند آلوده به ویروس و ناقل ویروس باشد؟! مگر نه این است که اهلیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آلودگی‌های ظاهری و باطنی پاک هستند؟!
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای واضح شدن مطلب از ابعاد مختلف، به چند نکته توجه کنید:
نکته‌ی اول: بدن امام معصوم می‌تواند مانند بدن سایر انسان‌ها «آلوده به ویروس» شود و «ناقل ویروس» باشد. فرض کنید شخصی که سرماخورده است، با دستی که آلوده به ویروس سرماخوردگی است، دست امام معصوم را می‌گیرد و می‌بوسد؛ سپس نفر بعدی، دست امام را می‌گیرد و می‌بوسد. در این فرض، امکان دارد بر اثر تماس و بوسه‌ی نفر اول، دست امام معصوم، آلوده به ویروس شده باشد و نیز امکان دارد دست نفر دوم، بر اثر

تماس و بوسیدن دست امام معصوم در همان لحظه، آلوده به ویروس شود. پس بدن امام، هم می‌تواند آلوده به ویروس شود و هم می‌تواند ناقل ویروس باشد.

این فرض که بدن امام معصوم از جنسی است که ویروس و میکروب با برخورد به آن، منهدم می‌شود، خلاف نصّ قرآن کریم است. خدای تعالی در قرآن کریم به استاد اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) امر می‌کند بگو من بشری مانند شما هستم ولی با این فرق که بر من وحی نازل می‌شود ولی بر شما نمی‌شود.

نکته‌ی دوم: ویروس، «نجس» نیست و چون با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شود، عرفاً «آلودگی» هم محسوب نمی‌شود؛ پس مطهر بودن بدن امام، منافاتی ندارد با این که بدن یا لباسشان ناقل ویروس باشد.

نکته‌ی سوم: بر فرض این که ویروس، نجس باشد، امکان دارد بدن یا لباس امام معصوم نجس شود؛ ولی مانند هر مسلمان مقید، نجاست را تطهیر می‌کنند. مثلاً امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در جنگ‌ها وقتی شمشیر بر کافران می‌زدند، حتماً از خون آنان بر بدن و لباس آن حضرت می‌پاشید؛ اما بعد از جنگ، بدن و لباسشان را تطهیر می‌کردند و نمی‌گذاشتند خون نجس بر بدن یا لباسشان باقی بماند.

نکته‌ی چهارم: مهم‌تر از تمام آنچه نوشتیم، این است که الان بحث بر سر بدن و لباس امام معصوم نیست، بحث بر سر ضریح و پنجره‌ی فولاد و درهای صحن است. در این زمان، دسترسی به بدن و لباس و کفن امام معصوم نیست؛ پس بحث کردن بر سر این که آیا بدن یا لباس امام معصوم می‌تواند ناقل ویروس باشد، بحث بی‌محل و بی‌فایده‌ای است. باید بر سر

این بحث کنیم که آیا ضریح و در و پنجره‌های حرم می‌تواند ویروسی شود و ناقل ویروس باشد یا نه؟ که با تکیه بر علوم آزمایشگاهی، به صورت یقینی اثبات می‌شود چنین چیزی امکان دارد و ضریح و در و پنجره‌های حرم نیز می‌تواند آلوده به ویروس گردد و ناقل آن باشد.

نتیجه‌ی نهایی: لیسیدن ضریح، نه تنها نشانه‌ی قوّت اعتقادات مذهبی نیست، بلکه نشانه‌ی نداشتن اعتقادات صحیح است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۱: روش معاشرت با منکران

متن نامه:

سلام علیکم خدمت حاج فردوسی عزیز

بستگان و اقوام نزدیک و دورم از نظر اعتقادی روز حساب و بهشت و جهنم و وحی و قرآن و الله و پیامبری حضرت محمد ص را قبول ندارند و فقط خدای عشق و محبت و عقل خود را قبول دارند و مدام از منفی‌ها و اشکالات می‌گویند و این را شفاف گفته‌اند و حتی با توضیح و تشریح من هم قبول نمی‌کنند و هنگام توضیح من، مدام از این سوال به سوال دیگری می‌روند بدون اینکه توضیح سوال قبلی مرا قبول کرده باشند. حتی در مسایل سیاسی هم مخالف ولایت فقیه هستند و بر عدم شرکت در انتخابات به دیگران تاکید می‌کنند.

اینجانب با مباحثه با آنها حالم بد میشود و عصبی شده ام. آنها اکثراً بالای ۶۰ سال سن دارند ولی جوانترهایشان هم به همین عقیده آنها هستند. حال تکلیف شرعی من و مساله ارتباطم و روش برخورد و صله رحم و احترام با آنها چگونه باید باشد؟ لطفاً راهنمایی بفرمایید.

سلامت و موفق باشید.

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

می‌کوشم در ضمن بیان چند نکته، مسیر درست را برایتان روشن سازم. ان شاء الله

نکته‌ی اول: کسی که مسلمان زاده است ولی به مخالفت با اصول دین روی می‌آورد و آن را علنی بیان می‌دارد، مرتد است و احکام مرتد در شرع انور، چهار چیز است:

۱. بدنش نجس است؛

۲. زنش بدون طلاق از او جداست؛

۳. اموالش در زمان حیات، بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود؛

۴. اگر به دست حکومت اسلامی بیفتد، گردنش زده می‌شود.

نکته‌ی دوم: «صله‌ی رحم» با «قطع رحم» دو کفه‌ی یک ترازو نیستند تا با ترک «صله‌ی رحم» گرفتار «قطع رحم» شوید. «صله‌ی رحم» مستحب است؛ ولی «قطع رحم» گناه کبیره است. توضیح کامل درباره‌ی «صله‌ی رحم» و «قطع رحم» به همراه مستندات روایی آن را در نسخه‌ی دوم کتاب «مفاهیم راهبردی منهاج فردوسیان» داده‌ام. اجمالاً بدانید «صله‌ی رحم» به

معنی دید و بازدید نیست بلکه به معنی شاد کردن است و اگر دید و بازدید، موجب شاد کردن باشد، دید و بازدید از مصادیق صله‌ی رحم خواهد بود. همچنین «قطع رحم» به معنی ترک دید و بازدید نیست؛ بلکه به معنی ناراحت کردن و آزردهن رحم است و اگر ترک دید و بازدید، موجب ناراحتی ارحام شود، از مصادیق قطع رحم خواهد بود.

نکته‌ی سوم: بحث کردن با کسانی که بنا بر انکار دارند، منجر به مرء (بگو می‌شود) می‌شود که بسیار ضرر دارد و کام جان را تلخ و ایمان را ضعیف می‌سازد. اگر بنا بر منهاجی شدن دارید، به هیچ وجه (تأکید می‌کنم: به هیچ وجه) با چنین افرادی وارد بحث‌های اعتقادی نشوید. آنان اگر لیاقت هدایت می‌داشتند، بعد از اینهمه سال که حداقل چهار سال آن در انقلاب اسلامی و نشر فراوان معارف دینی واقع شده، هدایت می‌شدند. پس معلوم می‌شود جوهره‌ی لازم برای هدایت شدن ندارند و طینتشان از سَجین است.

نکته‌ی چهارم: مخالفت با ولایت فقیه، حرام شرعی نیست ولی نشان از بی‌بصیرتی سیاسی و حتی فقهی دارد. البته این بی‌بصیرتی، مخصوص عوام نیست بلکه برخی علمای دین را هم گرفتار کرده است. در تعجبم از فقهایی که ادعا می‌کنند با «ولایت فقیه» مخالفند در حالی که خودشان را در تمام شئون ولایت فقیه وارد می‌کنند. گویا اینان در حقیقت با «ولایت فقیه» مشکل ندارند، بلکه با «ولی فقیه» مشکل دارند و حرف اصلی‌شان این است که «او» نباشد، «من» باشم؛ نه این که «ولایت» برای «فقیه» را قبول نداشته باشند و مثلاً «ولایت» را به «شاه» و «رئیس جمهور» بدهند.

نکته‌ی پنجم: ارتباط و همنشینی با منکران، هر چند هیچ سخنی رد و بدل نشود، آثار تیرگی بر روح لطیف انسان حقیقت‌جو می‌گذارد؛ پس نخست

موعظه‌ی پیر نکته‌دان این است، که از مصاحب ناجنس احتراز کنید. تا جایی که امکان دارد، از همنشینی با چنین افرادی دوری نمایید. اینان هیزم‌های جهنم هستند. اینطور نیست که جهنمی بودن را در عالم بعدی کسب کنند، بلکه از همینجا جهنمی هستند و هیچ سنخیتی بین جوینده‌ی کمال و سعادت و هیزم جهنم نیست.

نکته‌ی ششم: همیشه و با هر کسی، با احترام سخن بگویید و رفتار کنید. احترام کلامی و رفتاری با انسان‌ها، نشان از فرهنگ بالای شما دارد؛ حتی اگر آن شخص، رفتار و گفتاری دور از ادب داشته باشد.

مردی به خانه آمد در حالی که پایش زخمی شده بود. دختر کوچکی داشت که از او پرسید: پدر چرا پایت زخمی شده است؟ مرد گفت: سگی پایم را گاز گرفت. دخترک پرسید: آیا تو هم پای سگ را گاز گرفتی؟ مرد گفت: من از لب و دندان خودم دریغم آمد که پای سگ را به تلافی گاز بگیرم.

سخن پایانی: امیدوارم بعد از مطالعه‌ی دقیق نکاتی که نوشتم، مسیر درست معاشرت با اطرافیان‌تان را پیدا کنید. اگر توانستید ارحامتان را شاد کنید، این کار را بکنید؛ ولی اصراری بر دید و بازدید نداشته باشید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۲: جایگاه حضور قلب

متن نامه:

سلام علیکم

من می‌دانم که اگر نمازم را از اول وقت به تاخیر بیندازم و در آخر وقت اقامه کنم، حضور قلب بیشتری دارم، آیا باید چنین کنم؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای این که به جوابی کامل و اساسی برسید، لازم است جایگاه «حضور قلب» را به خوبی تبیین کنم تا برای همیشه، خودتان بتوانید راه را از چاه تشخیص دهید و فریب نخورید و در سرگردانی نمانید. برای این مهم، به دو نکته توجه کنید:

نکته‌ی اول: حضور قلب، از بنای عقلاست:

حضور قلب به معنی این که حواسمان جمع باشد، رکن هر کاری است که می‌خواهیم به نتیجه‌ی خاصی برسد. حضور قلب مانند مظلوف است برای ظرف. اگر عمل را گردو فرض کنیم، حضور قلب، مغز گردوست. این مبنا از عقل و بنای عقلاست و همچنان که قبلاً تبیین کردم، بنای عقلا، مقدم بر هر دین و مذهبی است. تمام دین‌ها و کتاب‌های آسمانی بر اساس بنای عقلا آمده است و اگر بنای عقلا را از جامعه بگیریم، هیچ فرهنگ و معرفتی قابل اثبات و استقرار نیست. به عبارت ساده، اگر بنای عقلا را از جامعه بگیریم، نه تنها دین، که هیچ آئینی هم نخواهد توانست پا بگیرد و قوام جوامع بشری بر هم می‌خورد و سنگ روی سنگ، نخواهد ماند.

با این مقدمه، عرض می‌کنم «حضور قلب» از بنای عقلاست و هیچ نیازی به سند شرعی ندارد. به همین خاطر است که در آیات و روایات، خیلی کم به

اهمیت و جایگاه حضور قلب پرداخته شده است. حجم آیات و روایاتی که به ضرورت حضور قلب پرداخته در مقایسه با امر به نماز و دعا و ذکر، خیلی ناچیز است. این ناچیز بودن حجم آیات و روایات در بیان ضرورت حضور قلب، نه به خاطر بی‌اهمیتی حضور قلب در عمل، بلکه برای بی‌نیاز بودن این اصل مسلم بشری و عقلانی از توصیه و تأکید است.

برای واضح شدن جایگاه حضور قلب در انجام کارها، چند مثال می‌زنم تا جایگاه حضور قلب به خوبی برایتان تبیین شود و نیز این که از بنای عقلاست، واضح گردد.

مثال اول: وقتی می‌گویند برای حضور در جلسه‌ی کنکور یا امتحان، «خودکار» همراه داشته باشید، بنای عقلا بر این است که خودکار، موضوعیت ندارد بلکه طریقیست دارد برای وسیله‌ی نوشتن. پس اگر کسی خودکاری که جوهر ندارد را با خود به جلسه‌ی امتحان ببرد، در نظر عقلا، «احمق» فرض می‌شود. چنین کسی اگر بگوید شما گفتید خودکار همراه داشته باشید؛ ولی نگفتید خودکارتان باید جوهر داشته باشد و بتوان با آن نوشت، مورد تمسخر همگان واقع خواهد شد.

مثال دوم: وقتی معمار به کارگر می‌گوید هر صبح روی این سیمان‌ها شیلنگ بگیر. منظورش این است که آب‌پاشی کن نه این که شیلنگ خالی را رو به سیمان‌ها بگیر. پس کارگری که هر صبح، شیلنگ خالی را روی سیمان‌ها بگیرد، از سوی عقلای عالم، تقبیح می‌شود و احمقش می‌خوانند.

مثال سوم: وقتی پدری به پسرش وصیت می‌کند: سفره‌دار باش تا مردم بر سر سفره‌ات بنشینند، به این معنی است که سفره‌ی غذا پهن کن تا مردم، از غذای آن سفره بخورند و سیر شوند. اگر چنین شخصی خودش را مقید کند

همیشه سفره‌ی خالی بیندازد و مدعی شود به دستوری که پدرش به او داده، عمل کرده، بی‌شعور دانسته می‌شود.

مثال چهارم: وقتی می‌گویند برای رسیدن به این مهارت، باید شصت ساعت کلاس بروید، به این معنی است که شصت ساعت باید به حرف استاد گوش دهید و یادداشت کنید و عمق مطالب را درک نمایید. نه به این معنی که شصت ساعت در کلاس آن فن شرکت کند و سر کلاس بخوابد یا گوشی در گوشش بگذارد و آهنگ گوش بدهد یا در حالی که غافل از سخن استاد است، برای خودش نقاشی بکشد، به آن مهارت خواهد رسید.

مثال پنجم: وقتی زنی به شوهرش می‌گوید در برگشت به خانه، یک کیلو گردو بخر. منظورش این است گردویی بخر که مغز داشته باشد. اگر شوهر، گردویی بخرد که مغزهایش سیاه و آفت‌رسیده باشد، با برخورد تند زنش روبرو خواهد شد و اگر بگوید تو فقط گفתי یک کیلو گردو بخر ولی نگفתי گردوها باید مغز سالم داشته باشد، سال‌ها باید توهین و تحقیر زنش را تحمل کند و فرزندانش نسل اندر نسل، برای یکدیگر تعریف خواهند کرد و خواهند خندید که ما از نسل پدربزرگی هستیم که وقتی مادر بزرگمان گفت گردو بخر، نمی‌دانست منظور از گردو، گردوهای مغزدار است و گردوی پوک خرید و به خانه برد!

مثال ششم: وقتی می‌گویند برای خواستگاری یا آشتی‌کنان، یک جعبه شیرینی ببر. یعنی جعبه‌ای که شیرینی داشته باشد نه این که یک جعبه‌ی شیرینی که قبلاً شیرینی داشته ولی الان خالی است. اگر کسی به دستور مشاور، برای خواستگاری یا آشتی‌کنان، جعبه‌ی خالی شیرینی ببرد، هم مشاور از او ناامید خواهد شد و هم خواستگاری‌اش خراب شده و نقشه‌ی

آشتی‌کنانش با دعوا و قهر دیگری شکست خواهد خورد. از این مثال‌ها فراوان است. که خودتان با اندکی تفکر، می‌توانید به این بنای عقلا پی ببرید. در مورد نماز و دعا و ذکر هم همین است. وقتی خدای تعالی می‌فرماید: «نماز بخوان» بنا بر بنای عقلا باید قالب نماز را همراه با محتوای آن بجا آورد و کسی که فکر کند انجام قالب تنها، اطاعت امر است، احمق شمرده می‌شود.

نکته‌ی دوم: حضور قلب، امر شرعی است:

بعد از تبیین این که «حضور قلب» از بنای عقلاست، برسیم به بحث حضور قلب در نماز و دعا و ذکر. آیات و روایات زیادی امر به اقامه‌ی نماز کرده است. همچنین آیات و روایات متعددی در تشویق به دعا کردن و ذکر گفتن وارد شده است. در مقابل حجم انبوه تشویق و امر به نماز و دعا و ذکر، فقط تعداد بسیار اندکی آیه و روایت به ضروری بودن حضور قلب در نماز و دعا و ذکر پرداخته‌اند. دلیلش را عرض کردم، چون پیش‌فرض انسان‌ها بر این است که باید با حضور قلب انجام گیرد. یعنی بفهمد چه می‌کند و چه می‌گوید.

آنچه از آیات و روایات که الان به خاطر دارم و امر به حضور قلب می‌کند، چنین است:

آیه‌ی اول:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»

[سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۳]

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید.

در این آیه، دلیل این که در حال مستی نباید نماز خواند را به روشنی بیان می‌فرماید. در روایاتی آمده است که منظور از مستی در این آیه، خواب‌آلودگی است (۱). در هر حال، انسان وقتی مست باشد یا خواب‌آلودگی شدید داشته باشد، نمی‌فهمد چه می‌گوید. مثل دانشجویی است که سر کلاس نشسته ولی حواسش به درس استاد نیست. چنین دانشجویی فقط حاضر می‌خورد ولی بهره‌ای نمی‌برد و در جلسه‌ی امتحان، از او نخواهند پرسید چند جلسه حضور داشتی، بلکه از محتوای جلسات درس، سؤال خواهند پرسید.

آیه‌ی دوم:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» [سوره‌ی طها، آیه‌ی ۱۴] یعنی: منم خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من برپا دار.

در این آیه، فلسفه‌ی اصلی نماز را «یاد خدا» بیان می‌نماید. نمازی که سرشار از «یاد خدا» نباشد، نماز نیست. چنین نمازی نزدیک‌کننده‌ی انسان باتقوا به درجات عالی‌هی بهشت (۲) نیست. نمازی که حضور قلب نداشته باشد، مثل گردوی بی‌مغز است. وقتی نماز بخوانید ولی ندانید چه گفتید و در یاد چه کسی بودید، فقط انبوهی پوست گردو خریده‌اید که نمی‌توان خورد؛ بلکه باید در تنور بریزید تا بسوزد.

روایت اول (برای نماز):

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُرْفَعُ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ نَصْفُهَا أَوْ ثُلُثُهَا أَوْ رُبُعُهَا أَوْ خُمْسُهَا فَمَا يُرْفَعُ لَهُ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِقَلْبِهِ» [کافی شریف،

محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۶۳، باب ما يقبل من صلاة الساهي]

یعنی همانا از نماز بنده، نصف یا یک‌سوم یا یک‌چهارم یا یک‌پنجم آن بالا می‌رود و جز آن مقدار که با حضور قلب خوانده باشد، بالا نمی‌رود.

حضرت در این روایت، به روشنی جایگاه حضور قلب را تبیین می‌کنند و بر این اصل عقلایی صحه می‌گذارند که آن مقدار از نماز ارزش دارد و به تعبیرشان بالا می‌رود که با حواس جمع به جا آورده شود و بقیه‌ی نماز، هدر می‌رود و ارزشی ندارد.

روایت دوم (برای نماز):

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليهما السلام) أَنَّهُمَا قَالَا: «إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا فَإِنْ أَوْهَمَهَا كُلُّهَا أَوْ غَفَلَ عَنْ أَدَائِهَا لُقْتُ فَضْرِبَ بِهَا وَجْهَهُ صَاحِبِهَا» [کافی شریف، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۶۳، باب ما یقبل

من صلاة الساهي]

یعنی همانا برای تو از نماز همان مقدار است که با حضور قلب خوانده‌ای. اگر کسی تمام نمازش را در غفلت بگذراند، نمازش به هم پیچیده شده و به صورتش زده می‌شود.

در این روایت نیز این اصل عقلایی، تأیید شده است که همان مقدار از نماز ارزش دارد که با حضور قلب باشد و اگر تمامش بدون حضور قلب باشد، به صورت توهین‌آمیزی به صاحبش برگشت داده می‌شود.

روایت سوم (برای نماز):

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «يَا أَبَا ذَرٍّ، رَكَعَتَانِ مُقْتَصِرَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ وَ الْقَلْبُ سَاهٍ» [امالی شیخ طوسی)، صفحه‌ی ۵۳۳،

مجلس يوم الجمعة الرابع من المحرم سنة سبع و خمسين و أربعمائة]

یعنی دو رکعت نماز متوسط با حضور قلب، بهتر از یک شب تا صبح نماز

خواندن بدون حضور قلب است.

بیان این روایت، نرم‌تر از روایات قبلی است؛ ولی به همان اصل اشاره دارد که یک مشت گردوی مغزدار، بهتر از هفتاد کیلو گردوی بی‌مغز است. روایت چهارم (برای نماز):

قَالَ الرَّضَا (عليه السلام): «إِذَا أَحْرَمَ الْعَبْدُ فِي صَلَاتِهِ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ كَلَّ بِهِ مَلَكًا يَلْتَقِطُ الْقُرْآنَ مِنْ فِيهِ التَّقَاطُ فَإِنْ أَعْرَضَ أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ وَ وَكَلَّهُ إِلَى الْمَلِكِ فَإِنْ هُوَ أَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ بِكَلِّيَّتِهِ زُفِعَتْ صَلَاتُهُ كَامِلَةً وَ إِنْ سَهَا فِيهَا بِحَدِيثِ النَّفْسِ نَقَصَ مِنْ صَلَاتِهِ بِقَدْرِ مَا سَهَا وَ عَفَلَ وَ رُفِعَ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا وَ لَا يُعْطِي اللَّهُ الْقَلْبَ الْعَافِلَ شَيْئًا» [فقه الرضا، صفحه‌ی ۱۳]

یعنی هر گاه بنده‌ای تکبیره الاحرام نماز بگوید، خداوند به او رو می‌کند و فرشته‌ای را مأمور می‌نماید تا قرآن را از دهانش برگیرد. اگر روی از نماز بگرداند، خداوند از او روی برگرداند و او را به فرشته بسپارد. اگر تمام نمازش با حضور قلب باشد، نمازش به صورت کامل بالا می‌رود و اگر حواسش پرت شود، به همان مقدار که حواسش پرت شده، نمازش ناقص می‌گردد و از نمازش فقط آن مقدار که با حضور قلب خوانده بالا می‌رود و خداوند به قلب ناآگاه چیزی نمی‌دهد.

روایت پنجم (برای نماز):

عَنِ الصَّادِقِ (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «إِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ» [الخصال، شيخ صدوق، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۶]

یعنی برای بنده از نمازش، منحصرأ همان مقداری است که با حضور و توجه قلب خوانده است.

روایت ششم (برای دعا):

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاهٍ فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ» [كافي شريف، محدث كليني، جلد ۲، صفحه ۴۷۳، باب الإقبال على الدعاء]

یعنی: همانا خدای عز و جل دعایی که از قلب غافل برخیزد را مستجاب نمی‌کند، پس هر گاه دعا می‌کنی، با قلبت متوجه باش، سپس [وقتی اینگونه دعا کردی] یقین به اجابت داشته باش.

در این روایت، اصل و اساس استجابت را حضور قلب دانسته و می‌فرمایند: وقتی با توجه و حضور قلب دعا کردی، یقین بدان که مستجاب می‌شود. یعنی وقتی مغز دعا که حضور قلب و طلب جدی است را به زبان آوردی، یقین داشته باش استجابت به سویت روانه می‌شود.

روایت هفتم (برای دعا):

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهم السلام) عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنَّهُ قَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبٍ سَاهٍ» [من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، جلد ۴، صفحه ۳۶۷، باب النوادر]

یعنی خداوند دعای دل غافل را قبول نمی‌کند.

در این روایت نیز تأکیدی بر بنای عقلا وجود دارد که اگر پوست را بیاورید، کفایت از مغز نمی‌کند. اگر در حالی که حواستان نیست، دعا کردید، آن دعا قبول نمی‌شود و مستجاب نمی‌گردد. بر اساس این دو روایت، اساس دعا، حضور قلب است.

روایت هشتم (برای ذکر):

قال علی (علیه السلام): «لَا تَذْكُرُ اللَّهَ سَاهِيًا وَلَا تَنْسَهُ لَاهِيًا وَ اذْكُرْهُ ذِكْرًا كَامِلًا يُؤَافِقُ فِيهِ قَلْبُكَ لِسَانُكَ وَ يُطَابِقُ إِضْمَارُكَ إِعْلَانُكَ». [عیون الحکم و المواعظ، لیثی، صفحہ ۵۲۵، الفصل الأول]

یعنی خدا را غافلانه یاد مکن و او را با مشغول شدن به سرگرمی‌ها فراموش مساز و یادش کن، یادی کامل که قلبت همراه زبانت باشد و درونت مطابق بیرونش باشد.

در این روایت، فقط امر به حضور قلب شده که امر ارشادی بوده و تأییدی بر حکم عقل و بنای عقلاست.

نکته‌ی جالب: چرا نماز بی‌حضور قلب، مُسْقَطِ تکلیف است؟!

نکته‌ی جالب این است که بنا بر فتوای عقل و بنای عقلا، کسی که کاری که نیازمند حضور قلب است را بی‌حضور قلب انجام دهد و خیال کند تکلیفش را انجام داده و نتیجه‌ی مطلوب را خواهد گرفت، «احمق» و «محرورم از نتیجه» است؛ چرا بنا بر فتوای فقها، نماز بی‌حضور قلب، «مُسْقَطِ تکلیف» است؟!

به عبارت ساده و با توجه به مثال‌های بالا، وقتی عقل می‌گوید بردن خودکاری که رنگ ندارد به جلسه‌ی امتحان، تکلیف را ساقط نمی‌کند؛ بلکه نشان از حماقت و ساده‌لوحی شخص دارد؛ آیا فقیه می‌گوید: همین که خودکار خالی را برداشته، تکلیفش را انجام داده است؛ هر چند به کار نوشتن نیاید؟!

عقل می‌گوید کارگری که شیلنگ خالی را روی سیمان‌ها می‌گیرد، بی‌شعور و کم‌فهم است و برای نفهمی‌اش باید توبیخ شود؛ آیا فقیه می‌گوید با این کار، تکلیفش را انجام داده، هر چند نتیجه‌ی مطلوب را ایجاد نکرده است؟!

عقل می‌گوید پسری که برای انجام وصیت پدرش، فقط سفره‌ی خالی برای

مردم می‌گستراند، کج‌فہم است؛ آیا فقیہ، گستردن سفرہی خالی را عمل بہ وصیت و ساقط کنندہی تکلیف می‌شمارد؟! عقل می‌گوید شصت ساعت حضور در کلاس، بدون گوش دادن و دقت کردن، موجب مہارت نمی‌شود و اگر کسی چنین توہمی کردہ باشد، دچار سوء تفاہم شدہ است؛ آیا فقیہ می‌گوید ہمین کہ دانشجو در کلاس درس حضور یابد، ہر چند گوش ندد، وظیفہ‌اش را عمل کردہ و تکلیفش ساقط است؟!

عقل می‌گوید گردوی بی‌مغز، ارزش غذایی ندارد و نمی‌توان از آن برای سیر شدن و قوت یافتن استفادہ کرد؛ آیا فقیہ می‌گوید مردی کہ گردوی بی‌مغز خریدہ، بہ وظیفہ‌اش عمل کردہ، ہر چند ہمسرش نتواند از آنها برای پخت غذا استفادہ کند؟!

عقل می‌گوید شخصی کہ برای خواستگاری یا آشتی‌کنان، جعبہی شیرینی خالی می‌برد، «احمق» است؛ آیا فقیہ می‌گوید ہمین کہ جعبہی شیرینی خالی بردہ، بہ دستور مشاور عمل کردہ است؟!

پس چرا وقتی عقل سلیم و بنای عقلا می‌گوید نماز، دعا و ذکر بی‌حضور قلب، ارزش تربیتی و تکاملی ندارد، فقیہ می‌گوید: نماز بی‌حضور قلب، ساقط کنندہی تکلیف است؟! آیا نماز بی‌حضور قلب، در حکم همان خودکار بی‌جوہر، شیلنگ بی‌آب، سفرہی بی‌غذا، حضور بی‌توجہ، گردوی بی‌مغز و جعبہی شیرینی خالی نیست؟!

سخن آخر: بہ نظر فقہای عظام، نماز بی‌حضور قلب، امر مولا بہ نماز خواندن را ساقط می‌کند، ہر چند ارزش تکاملی ندارد! شاید فقہای عظام برای این فتوای عجیبشان مستند روایی داشتہ باشند کہ من از آن بی‌خبرم، ولی حتی

اگر روایت صحیح هم داشته باشیم، وقتی در مقابل حکم قطعی عقل و بنای عقلا قرار می‌گیرد، باید تأویل گردیده یا به خودشان برگردانده شود؛ فضلاً از این که آیات و روایات پیش‌گفته، حکم عقل را تأیید می‌کند.

امیدوارم با آنچه در نوشتار آمد، جواب سؤالتان را یافته باشید. اگر مطالب بالا را به دقت خوانده و فهمیده باشید، حتماً به این نتیجه رسیده‌اید که ارزش و جایگاه «حضور قلب» برای نماز، به اندازه‌ی «خود نماز» است. بنا بر این، چیزهایی مثل «به جماعت خواندن» و «در اول وقت خواندن»، هیچ‌گاه نمی‌تواند با اصل اساسی «حضور قلب» هم‌وردی کند. به عبارت ساده، هر گاه امر دایر شد بین این که «نماز جماعت بی‌حضور قلب» بخوانید یا «نماز فرادای باحضور قلب»، با خیال راحت، «نماز فرادای با حضور قلب» را انتخاب کنید. هر گاه امر دایر شد بین این که نمازتان را «اول وقت و بی‌حضور قلب» بخوانید یا «بعد از اول وقت ولی با حضور قلب»، اول وقت را با خیال آسوده، فدای حضور قلب کنید. این، فتوای عقل و بنای عقلاست که بر نظر فقها و حتی تصریح آیات و روایات معتبر، مقدم است.

.....

(۱) تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۴۲.

(۲) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ»

[کافی، محدث کلینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۶۵، باب فضل الصلاة]

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۳: حکمت کرونا ویروس!

متن نامه:

سلام

بین دو کشور چین و امریکا در ساخت و تولید کرونا اختلاف ایجاد شده و هر دو دیگری را عامل ساخت و انتشار کرونا می دانند که نتیجه اینکه کرونا ساخت دست بشر توسط یکی از این دو کشور بوده است.

دانشجویان ایرانی و عراقی ساکن در ووهان چین که مرکز کرونا در این کشور بوده به مدت دو هفته در تهران قرنطینه بوده اند و به محض اینکه قرنطینه آنها به پایان می رسد و به آغوش خانواده هایشان باز می گردند اولین مبتلای کرونا در قم اعلام رسمی می شود که می توان نتیجه گرفت احتمال خیلی زیاد این افراد کرونا را به ایران آورده اند نه طلاب چینی

المصطفی

سوال:

۱. آیا می توان کرونا را یک بلا الهی از سوی خدا دانست که به خاطر گناهان بشر خدا جهان را به این مریضی مبتلا کرده است؟
 ۲. آیا اگر کرونا ساخت دست بشر بوده و کسانی هم عمدی یا غیر عمدی آن را به کشور آورده و باعث بیماری شده اند در مرگ مبتلایان مقصر هستند؟
 ۳. آیا کرونا را می توان از علائم ظهور دانست؟
 ۴. اگر به فرض کرونا ساخت بشر باشد چراى خداوند قادر متعال جلوی این دسیسه را نگرفته و جهان را به آن مبتلا ساخته است؟
- جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: هر چند بروز این ویروس در نظام احسن الهی، چیزی جز فرایند توسعه‌ی جهان نیست؛ ولی قطعاً این پدیده برای ناسپاسان، بلاست. هر چیزی برای هر کسی می‌تواند خیر باشد، اگر سپاسگزار باشد و هر چیزی می‌تواند برای هر کسی شر باشد، اگر ناسپاس باشد. کسانی که بنای زندگی خود را بر دیدن و بازگو کردن کمبودها گذاشته‌اند، بر طبق وعید صریح قرآن کریم، گرفتار «عذاب شدید» می‌شوند. دنیا همیشه همینطور بوده و خواهد بود، امروز این ویروس آمده و فردا ویروسی دیگر خواهد آمد. این ما هستیم که باید با شکرگزاری مداوم و توجه به نعمت‌های فراوان الهی، خود را در مقابل هر پدیده‌ای بیمه سازیم.

جواب ۲: هر گاه بیمار کردن دیگران، عمدی باشد، موجب ضمان است. کسی که می‌داند بیمار است و بیماری‌اش از طریق خاصی منتقل می‌شود، اگر مراعات نکند و از همان طریق خاص، با غیرمبتلایان تماس برقرار نماید، در میزان عدل الهی، مجرم است و مؤاخذه خواهد شد. چنین شخصی هر چند در دادگاه‌های دنیوی نتوان جرمش را ثابت کرد و بتواند از چنگال قانون در دنیا بگریزد، ولی نخواهد توانست به سادگی از محکمه‌ی عدل روز قیامت رهایی یابد.

جواب ۳: علائم قطعی ظهور، در روایات معتبر آمده است. این که بعضی دوستان نادان و دشمنان دانا هر چیزی را بدون سند معتبر، علائم ظهور می‌خوانند، ضررهای جبران‌ناپذیری به باور مهدویت و منجی آخر الزمان می‌زند. قطعه‌ای فلز هم اگر مرتب سرد و گرم شود، مقاومتش را از دست داده و بالاخره از هم خواهد ریخت. این که مردم را به هر بهانه‌ای گرم

می‌کنند که ظهور نزدیک شده و پایان عصر غیبت رسیده است و بعد از مدتی، هیچ خبری نمی‌شود و چرخ بر همان محور می‌چرخد که می‌چرخیده، موجب دل‌سرد شدن مردم از وعده‌ی آمدن منجی می‌شود. این گرم و سرد کردن‌های مکرر، دسیسه‌ی دشمنان داناست که مع‌الاسف، دوستان نادان زیادی را فریب داده و به پیاده‌نظامی خود در آورده است. هر سیل عظیم و زلزله‌ی مهیب و آتش‌سوزی فراگیر و ویروس جهانی را علائم ظهور ندانید و معرفی نکنید. اگر فرصتی دست دهد، روزی درباره‌ی علائم ظهور و آخر الزمان و دولت حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) خواهیم نوشت تا چراغ راهتان باشد و سخنان احساسی منبری‌ها و مداحان و خانم جلسه‌ای‌ها و خواب‌ها و توهمات این و آن، شما را از اعتقاد صحیح در این زمینه دور نسازد.

جواب ۴: اگر خدای تعالی بنا می‌داشت هر چیزی که ضرری برای بشر دارد را از بین ببرد، باید صنایع هواپیماسازی، صنایع موشک‌سازی، صنایع ماشین‌سازی، نیروگاه‌های برق، پالایشگاه‌های گاز، کارخانه‌های اسلحه‌سازی و ... را منهدم می‌ساخت. البته اگر چیزی ضرر کلی و قابل توجه به بشریت داشته باشد، حکمت بالغه‌اش جلو آن را می‌گیرد. مثلاً قدرت قاهره‌ی الهیه مانع از برخورد شهاب‌سنگی که موجب انهدام کلی زمین شود، می‌گردد. تعداد درگذشتگان با ویروس کرونا در اواخر سال ۱۳۹۸ و اوایل نوروز ۱۳۹۹ را با میزان کشته‌های همین ایام در سفرهای نوروزی سال‌های قبل مقایسه کنید تا ببینید، انسان‌ها باید با بهانه و بی‌بهانه به مرحله‌ی بعدی زندگی‌شان وارد شوند و قرار نیست کسی برای همیشه در این سرای فانی بماند. اگر بهانه‌ای به نام «کرونا ویروس» آمده، در عوض بهانه‌ی دیگری به نام

«تصادفات جاده‌ای» برداشته شده است. پس بهانه‌ی انتقال انسان‌ها از این مرحله‌ی زندگی به مرحله‌ی بعد را بد نشمارید و بدانید که همه چیز در نظام احسن الهی، در جای خودش قرار دارد. به زودی این ویروس از بین خواهد رفت؛ ولی آمدن و رفتن انسان‌ها همچنان باقیست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۴: بستن حرم‌ها در شیوع بیماری

متن نامه:

۱. آیا شکسته شدن غیر عمدی در حرم هتک حرمت است؟
 ۲. چرا باید تولیت حرمین در اختیار حکومت باشد آیا دستور اسلامی در این زمینه داریم؟
 ۳. آیا اسلام در چنین مواقعی به خاطر مریضی دستور می دهد که دارالشفای حرمین هستند را تعطیل کنند؟
- جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: هجوم به در بسته‌ی حرم، نشان از عدم تمکین در مقابل قانون و بی‌احترامی به تصمیم تولیت دارد؛ حال اگر این هجوم به نحوی پرفشار باشد که در حرم بشکند، موارد فوق را شدیدتر می‌رساند. پس شکستن در حرم،

هتک حرمت قانون مملکت و هتک احترام متولی حرم است؛ هر چند به لزوماً به معنی هتک حرمت صاحب حرم نباشد.

جواب ۲: دستور اسلامی نداریم که حرم در اختیار حکومت باشد یا نباشد. دستور اسلام این است که تولیت حرم‌ها و اماکن مذهبی باید به دست مسلمانان باشد و مشرکان را حق تولیت بر حرم‌های الهی نیست. البته به فتوای عقل سلیم، تولیت باید به دست مسلمان معتدل باشد. یعنی مسلمانی باید تولیت حرم و مسجد و سایر اماکن مذهبی را به دست بگیرد که فهمیم بوده و دور از احساسات تند و بی‌اعتبار مذهبی باشد.

جواب ۳: در پاسخ به سؤالاتی مشابه این نوشتم که دارالشفای بودن حرم‌ها به معنی شفای روحی است و به معنی بهداشتی بودن نیست. حرم‌ها برای بهداشتی بودن، نیاز به حفظ نظافت و ضدعفونی شدن با مواد ضدعفونی‌کننده دارد. اگر نتوان حرم را کنترل کرد تا مرکز نشر ویروس نباشد، بهترین راه، بستن درهای حرم تا پایان شیوع بیماری فراگیر است.

بستن حرم و تعطیل کردن اجتماعات مذهبی‌ای مانند مجالس سینه‌زنی برای مدتی کوتاه، هیچ ضرری به دینداری متدینین واقعی نمی‌زند؛ ولی اساس دینداری بچه‌هیئتی‌ها را نابود می‌کند. وقتی کسی ستون دینش نماز باشد، نماز را می‌توان در خانه خواند؛ ولی وقتی ستون دین، سینه‌زدن و بوسیدن ضریح باشد، جز در هیئت و حرم نمی‌توان دینداری کرد. این گروه خیلی از بسته شدن موقت حرم و تعطیلی موقت مجلس روضه به خروش آمده و گله‌مند شده‌اند. توصیه می‌کنم منهجی شوید و دین را از نگاه خدای تبارک و تعالی ببینید. دینی که در هیئت‌ها ترویج می‌شود، سند معتبری ندارد. دینی که از منبری‌های احساساتی گرفته شود، دین متعادلی نیست و

نمی‌تواند شما را به بالاترین نقطه‌ی بهشت برساند. به قول مرحوم آیت الله بهجت (رضوان الله تعالی علیه): «به دست یکدیگر نگاه نکنیم، به دفتر شرع نگاه کنیم». ملاکتان در تمام امور، دفتر شرع باشد تا از نظر خدا و رسول و اولی‌الامر، معتدل و متعادل باشید و پا جای پای حضرت نبی و وصی بگذارید.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۵: معنی واقعی به قصد رجاء

متن نامه:

سلام علیکم

اگر کسی فقط و فقط به قوانین منهج فردوسیان عمل کنه و کاری به قصد رجاء نداشته باشه، آیا در رسیدن به هدفش که فردوس اعلی ست، خللی ایجاد می‌شود؟ به عبارتی آیا کسی که هم قوانین منهج و هم اعمالی که در منهج نیست رو رجاء انجام میده، در نهایت درجه بالاتری از کسی خواهد داشت که فقط قوانین منهج رو عمل می‌کند؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

لازم می‌دانم یک بار برای همیشه، «به قصد رجاء» را برایتان روشن کنم تا

پس از این، گرفتار حیرت نشوید و خودتان بتوانید وظیفه‌یتان را به خوبی تشخیص دهید. به طور خیلی خلاصه، «به قصد رجاء» محملی برای تصحیح عمل لجباز است. در توضیح این جمله عرض می‌کنم انسان‌ها در مواجهه با دین، به دو گروه تقسیم می‌شوند؛

گروه اول: تسلیم محض دین هستند. این افراد، هیچ رأی و نظری از خودشان ندارند و تمام تحرکشان از تحریک دین است. به عبارت ساده هر جا دین بگوید: «برو» می‌رود و هر جا بگوید: «نرو» نمی‌رود. حتی اگر دین نگوید «برو»، باز هم از پیش خودش نمی‌رود. اینان اهل اختراع آداب و سنن از نزد خودشان نیستند.

توجه داشته باشید که این گروه، مبتدی و خام نیستند؛ بلکه برعکس، منتهین و به آخر رسیدگان از این مقام برخوردارند. رسیدن به این مرحله کار هر کسی نیست و واقعاً جهاد اکبر با نفس می‌طلبد. چیزی در درون هر دیندار هست که او را تشویق می‌کند مقداری به دستور دین بیفزاید یا بکاهد. بعضی‌ها اسمش را شیطان می‌گذارند ولی بعید نیست ناشی از مزاج خاص باشد. لذا خیلی تعداد کمی دیندار خواهید دید که متن دین را عمل کند. معمولاً دیندارها یا جلوتر از دین هستند یا عقبتر از دین. این درد به قدری شایع است که هر وقت منهج فردوسیان را عرضه کرده و توضیح می‌دهم، شیعیان کوچه و بازار از آن فرار می‌کنند؛ چون یا آن را خیلی جلوتر از خودشان می‌بینند یا خیلی عقب‌تر.

خدای تعالی در قرآن کریم، حکایت فرمان الهی برای تسلیم شدن پیامبر اولوالعزمش حضرت ابراهیم خلیل الرحمان را چنین حکایت می‌کند، می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» [سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۱]

یعنی هنگامی که پروردگارش به او فرمود: «تسلیم شو» گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم. پس این مقام، مقام بلندی است و باید رسیدن به آن را تمرین کنیم.

گروه دوم: در مقابل دینداران گروه اول، کسانی هستند که خیلی تسلیم متن دین نیستند و از خودشان هم رأی و نظری دارند. اینان وقتی چیزی را بپسندند، باید انجامش دهند و کاری به شرعی بودن و منهجی بودنش ندارند. بهترین محمل و راه حل برای این که این افراد در مقابل دین قرار نگیرند، این است که حد اقل نیت انجام کاری که اصرار به انجامش دارند را اصلاح کنند. وقتی می‌گوییم: «فلان کار، سند شرعی ندارد»، گروه اول آن کار را به راحتی ترک می‌کنند و دنبالش را نمی‌گیرند؛ ولی گروه دوم، اصرار دارند آن را انجام دهند. در این موقع، راه چاره این است که حد اقل به نیت «ورود» انجام ندهند بلکه به «امید ثواب» انجام دهند.

به عنوان مثال: وقتی می‌گوییم: «قمه زدن از دین نیست و آیه یا روایت ندارد»، گروه اول، بدون هیچگونه مقاومتی، قمه زدن را ترک می‌کنند؛ ولی گروه دوم که اصرار بر قمه زدن دارند، برای این که حد اقل به نیت این که جزء دین است انجام ندهند، می‌گویند به این امید که از مصادیق عزاداری باشد و ثوابی نصیب انجام‌دهنده‌اش شود، انجام دهید.

همچنین وقتی به گروه اول می‌گوییم سینه زدن، زنجیر زدن، علم کشیدن، نخل برداشتن و سایر آئین‌های عزاداری از دین نیست و خدا و رسول و اولی الامر چنین کارهایی را دین و راه رسیدن به کمال و سعادت معرفی نکرده‌اند، تسلیم می‌شوند؛ ولی هیئتی‌ها را چه کنیم که دینشان را منحصر در همین امور کرده‌اند؟! در اینجا برای کاستن از بار انحراف و تبدیل کردن رنگ سیاه

به خاکستری، بهترین چاره این است که به «قصد ورود» انجام ندهند، بلکه حد اقل «به قصد رجاء» انجام دهند.

یا مثلاً وقتی می‌گوییم گفتن شهادت ثالثه (اشهد ان علیاً ولی الله) در اذان و اقامه از حدود چهارصد سال قبل رسم شده و در اذان پیامبر و هیچ کدام از اهل بیت (علیهم‌السلام) نبوده، گروه اول به اذان و اقامه‌یشان اضافه نمی‌کنند؛ ولی به گروه دوم که اصرار دارد اعتقادش به ولایت بلافصل آن حضرت و علاقه‌ی قلبی‌اش به آن جناب را با افزودن این جمله به اذان و اقامه برساند، توصیه می‌شود حد اقل به «قصد ورود» نگوید، بلکه «به قصد رجاء» بگوید. یعنی به این قصد نگوید که خدای تعالی این جمله را جزء اذان و اقامه کرده است نگوید، بلکه به این قصد بگوید که شاید مطلوب باشد و ثوابی نصیبش گردد.

پس جمله‌ی اول را دوباره تکرار می‌کنم: «به قصد رجاء» محملی برای تصحیح عمل لجباز است. حالا با توضیحی که دادم، باید معنی این جمله را بهتر متوجه شده باشید. اگر شما از گروه اول هستید یا تلاش می‌کنید از گروه اول باشید که منهجی اصیل هستند، هر کاری که گفته می‌شود به «قصد رجاء انجام دهید» جدی نگیرید؛ ولی اگر از مسلمان‌های لجباز و سرخود هستید، کارهایی که می‌گویند به «قصد رجاء» انجام دهید، به «قصد ورود» انجام ندهید. یعنی حالا که اصرار دارید این کار بی‌سند و نامعتبر را انجام دهید و نمی‌توان جلوتان را گرفت، انجام دهید ولی جزء دین خدا نشمارید. حد اقل به این معنا توجه داشته باشید که این کار از ساخته‌ها و بافته‌های بشر است تا مرتکب دین‌تراشی نشده باشید.

لازم به ذکر است گاهی «به قصد رجاء» به معنی «احتیاطاً» به کار می‌رود.

جایی که احتمال ثوابی داده می‌شود ولی احتمالش قوی و معتبر نیست. کلمه‌ی بهتر در این طور موارد، «احتیاطاً» و «جهت احتیاط» است؛ یعنی انجامش دهید تا ثواب احتمالی‌اش را از دست نداده باشید. امیدوارم با این توضیح کوتاه، مبحث «به قصد رجاء» به خوبی برایتان روشن شده باشد. در پاسخ روشن به سؤال شما عرض می‌کنم، اگر «به قصد رجاء» در مقابل «به قصد ورود» باشد، انجامش ندهید چون از بدتر به بد است؛ اما اگر به معنی «احتیاطاً» باشد، انجامش دهید و البته انجام دادنش فایده‌ی مهم و قابل اعتنا و انجام ندادنش ضرر عمده و قابل اعتنایی ندارد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۶: راه ندادن میهمان به خانه؟!

متن نامه:

سلام

حاج اقا فرحزاد در برنامه این هفته سمت خدا گفت صلح رحم تعطیل زیارت تعطیل قم و مشهد تعطیل حتی اگر میهمان آمد در را باز نکنید گناهی به گردن من! آیا واقعا در اسلام و تشیع چنین دستوری وجود دارد؟ با مراعات مسائل بهداشتی و حفظ فاصله می‌توان همه اینها را رعایت کرد چرا این تعطیلی شامل فروشگاه‌های بزرگ و مراکز خرید نیست در فروشگاه‌ها عوامل پزشکی تست کرونا مستقر هستند و بعد از تست کرونا با

داشتن دستکش و ماسک اجازه ورود می دهند و آن هم با اجتماع انبوه جمعیت آیا فقط مشکل حرمها بود آن هم حرمهایی که این روزها خلوت بود و اصلاً زائری نداشت؟!
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

برای رسیدن به جواب جامع برای این سؤال، به چند نکته توجه کنید:
نکته‌ی اول: بر طبق آموزه‌های دینی، حفظ سلامتی، مقدم بر انجام واجبات و ترک محرّمات است. پس اگر انجام واجبی مثل روزه‌گرفتن موجب ضرر عمده و بیماری شود یا بیماری را تشدید نماید، نه تنها واجب نیست بلکه حرام است. «صله‌ی رحم» حتی اگر واجب شرعی باشد که نیست، وقتی احتمال عقلایی وجود دارد که مایه‌ی انتقال ویروس می‌شود، باید ترک گردد.

بارها عرض شد که «صله‌ی رحم» به معنی شاد کردن بستگان نسبی است. اگر کسی که ناقل ویروس است، حتی اگر خودش خبر نداشته باشد، بر اثر دید و بازدید، موجب بیمار شدن رحمش گردد، نه تنها موجبات شادی او را فراهم نکرده و ثواب صله‌ی رحم نخواهد داشت، بلکه قطعاً او را آزرده و جا دارد مشمول عذاب «قطع رحم» گردد. اگر یکی از نزدیکان شما به دیدنتان بیاید در حالی که بیمار است یا آلوده به ویروس است ولی خودش خبر ندارد؛ اما چند روز بعد خودتان یا یکی از اعضای خانواده‌یتان به این بیماری مبتلا شوید و از طریقی بفهمید که ویروس از لباس و بدن همان رحمی که به دیدن شما آمده بود، وارد محیط زندگی‌تان شده و او مایه‌ی بیمار شدن

شما یا عضو عزیز خانواده‌یتان گشته، آیا از او خوشحال می‌شوید و برایش دعای خیر می‌کنید یا قلبتان مکدر و زبانتان شاکی می‌شود؟! نکته‌ی دوم: جایی که به خاطر ترس عقلایی از بیماری، «می‌توان» بلکه «باید» واجب را ترک کرد، رفتن به زیارت مرقد امام معصوم که امری مستحب است را حتماً «می‌توان» و بلکه «باید» از ترس عقلایی شیوع بیماری، ترک کرد. در چنین شرایطی رفتن به زیارت امامزاده را که استحبابش از استحباب زیارت امام معصوم هم ضعیف‌تر است، به طریق اولی «می‌توان» و بلکه «باید» ترک کرد.

نکته‌ی سوم: اگر تمام مذهبی‌ها و حرم‌روها عاقل و متعادل می‌بودند و اینقدر متوجه می‌شدند که با حفظ فاصله و رعایت امور بهداشتی به حرم مشرف شوند، مشکلی نبود و تعطیلی حرم‌ها توجیهی نداشت؛ ولی وقتی علناً ضریح را می‌بوسند و می‌لیسند و فیلم می‌گیرند و به آن مباحثات می‌کنند و دیگران را به بوسیدن و لیسیدن پنجره‌ی فولاد و ضریح تشویق می‌کنند، برای جلوگیری از شیوع بیماری ویروسی، چه راه دیگری جز بستن درها می‌ماند؟ نکته‌ی چهارم: حرم رفتن و در کل، معنویت داشتن، از نیازهای اولیه‌ی بشر برای زنده ماندن نیست. یعنی می‌توان حرم نرفت و زنده ماند، حتی می‌توان نماز که ستون دین است را نخواند و زنده ماند؛ ولی نمی‌توان آب و نان نخورد و زنده ماند. با این حساب، چطور می‌توان فروشگاه اقلام ضروری را بر روی مردم بست؟! این کار، موجب شورش عمومی می‌شود. البته بستن فروشگاه‌های اقلام غیرضروری، از وظایف حکومت است. اگر حکومت در بستن حرم‌ها جدّی باشد ولی در بستن فروشگاه‌های اقلام غیرضروری جدّی نباشد، اشکال شما وارد است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۷: حل تعارض دو حکم

متن نامه:

از بستن چشم در نماز هم نهی شده ایم ولی شما فرمودید که اگر بستن چشم به حضور قلب کمک می کند بایستی چشم را بست چرا که بر اساس نظام اهم و مهم، حضور قلب اولی است. در اینجا هم نماز اول وقت نسبت به قانون ” نهی عبادت با نذر و قسم ” در اولویت قرار دارد. مگر این دو چه تفاوتی دارند که به آن یکی سفارش می کنید ولی از این یکی نهی می کنید؟
جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بعضی دستورات دین مقدس اسلام، امضای قانون‌های تکوینی الهی است. به این دستورات در اصطلاح علم اصول، «اوامر ارشادی» گفته می‌شود. «اوامر ارشادی» اوامری هستند که امر تکوینی و فتوای عقل را تأیید می‌کند. به عبارت ساده، گاهی در آیات و روایات، امر به چیزی شده‌ایم که اگر امر نمی‌شدیم، خودمان می‌فهمیدیم. یکی از آن اوامر ارشادی، این است که چیزی را به زور نذر و عهد و قسم بر خودتان تحمیل نکنید. این مطلب را هر عاقلی می‌فهمد که ظرف و مظلوم باید به تناسب یکدیگر باشد. اگر ظرفی

کوچک است، نباید مظلوف بزرگی در آن جای داد؛ چون بخشی که بزرگتر است، بیرون از ظرف خواهد ماند و مایه‌ی دردسر خواهد شد. هر عاقلی می‌داند ریختن یک تشت پر آب در یک لیوان، موجب هدر رفتن بخشی از آب می‌شود. همین معنا برای روح ناآماده است. روحی را که هنوز آمادگی لازم برای رفتن به مرحله‌ی بالاتر را ندارد و زیرساخت‌های لازم را کسب نکرده است، نباید مجبور به تحمل بار اضافی کرد. تحمیل بار زیاد بر روح، نه تنها سودی ندارد که گاهی موجب ضررهایی نیز می‌شود. بنا بر همین دلیل عقلانی است که فرموده‌اند کاری که مایل به انجامش نیستید را با نذر و قسم بر خودتان واجب نکنید. وقتی اقبال قلبی ندارید، بر انجام واجبات و ترک محرّمات بسنده کنید و فشار مضاعف بر روحتان وارد نیاورید. اعمال فشار زیاد بر روح، موجب دلزدگی و ملالت می‌شود.

امیدوارم با این توضیح، متوجه شده باشید که این حکم برای هر دو موضوع، یکسان است و ریشه‌ی قضیه، مقدم بودن حکم عقل سلیم و بنای عقلا بر شرع انور است. همان قانونی که می‌گوید: حضور قلب، مقدم بر بستن چشم‌هاست، می‌گوید: واجب نکردن کارهای مستحبی بر خود، مقدم بر نماز اول وقت است.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۸: چرایی تلاش برای حضور قلب

متن نامه:

سلام علیکم

با توجه به آیات و روایات و با تکیه بر بنای عقلا مبنی بر اهمیت حضور قلب در اعمال عبادی و خصوصاً نماز، چرا خودِ "حضور قلب" به قانون تبدیل نشده است بلکه "تلاش برای حضور قلب" است که به عنوان یک قانون عملی در طبقه پنجم قوانین منهج فردوسیان آمده است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

بعضی مسائل، صفر و صدی است؛ یعنی یا انجام می‌شود، یا نمی‌شود. مثلاً نماز اول وقت، صفر و صدی است؛ یعنی یا این نماز را اول وقت می‌خوانید یا غیر اول وقت، و فرض دیگری ندارد. پس کسی که بلافاصله بعد از اذان، نمازش را شروع می‌کند، نماز اول وقت خوانده است و فرض ندارد نمازش را «اول وقت‌تر» بخواند. رسیدن به نهایت این امور، با انجامش است. هر کسی که همت کند و این نمازش را اول وقت بخواند، نمازش را اول وقت خوانده است و هر کسی به هر دلیلی این نمازش را اول وقت نخواند، این نمازش را اول وقت نخوانده است.

همچنین است خمس، یعنی یا «خمس می‌دهد» یا «خمس نمی‌دهد» و فرض مراتب بالاتر خمس یا مراتب پایین‌تر خمس وجود ندارد. نمی‌توان گفت فلانی برای این مالی که متعلق خمس شده، «خمس‌دهنده‌تر» است. همچنین است حج، یعنی این شخص مکلف، یا «حج رفته» یا «حج نرفته» و فرض مراتب بالاتر حج یا مراتب پایین‌تر حج وجود ندارد. وقتی کسی یک

بار در سراسر عمرش به حج برود، «حاجی» است و نمی‌توان گفت فلانی «حاجی‌تر» از دیگران است.

بعضی مسائل، دارای مراتب بی‌نهایت هستند؛ یعنی هر چه پیش بروید، باز هم جای پیشروی در آن هست. از جمله‌ی آن مسائل، حضور قلب در نماز، ذکر و تلاوت قرآن است. حضور قلب در مراتب عالیه، منجر به خلع بدن می‌شود؛ یعنی روح به طور موقت از بدن جدا شده و به ملکوت عالم می‌رود. ما مأمور به «حضور قلب» نشده‌ایم چون حد مشخصی ندارد و هر چه بیشتر برویم، باز هم مراتب بالاتر و عمیق‌تری دارد. کسی که درجه‌ی دهم از حضور قلب را کسب کرده، نسبت به کسی که در درجه‌ی نهم است، بیشتر حضور قلب دارد ولی نسبت به کسی که در درجه‌ی یازدهم است، کمتر حضور قلب دارد. اما در مثل نماز اول وقت، هر کس بعد از دخول وقت نماز، شروع به خواندن نماز کند، نمازش را اول وقت خوانده است و اول وقت‌تر ندارد. اگر حضور قلب را به خوبی متوجه شوید و به خوبی به کار گیرید، به تجربه و چشیدن، خواهید فهمید که روح تمام عبادات، حضور قلب و توجه عمیقی است که در قالب نماز و ذکر و تلاوت حاصل می‌شود. آن وقت است که تمام کارهایتان را طوری تنظیم می‌کنید که حداکثر حضور قلب در نماز، ذکر و تلاوت را داشته باشید.

اگر بخواهم با مثال توضیح دهم، شاید بتوان گفت مزه‌ی فوق العاده و طعم ملکوتی نماز، ذکر و تلاوت با حضور قلب نسبت به مزه‌ی نمازها، ذکرها و تلاوت‌هایی که بدون حضور قلب است، همانند مزه‌ی گوشت برّهی بریان در مقایسه با مزه‌ی گل و لای کنار رودخانه است. یعنی یک سیخ گوشت برّهی بریان شده بر روی زغال را بخورید، سپس خاک باغچه یا ماسه‌های کنار

رودخانه را مزه کنید، طعم کدامیک در ذائقه‌ی انسان سالم بهتر است؟! البته این مثال، برای مراتب پایین حضور قلب است ولی مراتب بالای آن، حقیقتاً قابل وصف و مقایسه و مثال زدن نیست.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۵۹۹: چرا حضور قلب واجب نیست؟!

متن نامه:

در مطلبی شما با تکیه بر بنای عقلا و استناد به آیات و روایات اصل اساسی و لازمه پذیرش اعمال عبادی خصوصاً نماز را حضور قلب معرفی کرده اید و به این فتوای فقها "نماز بی حضور قلب، امر مولا به نماز خواندن را ساقط می‌کند" خرده گرفته‌اید. اما سوالی که پیش می‌آید این است که:

۱. اگر نماز بی حضور قلب، امر مولا به حضور قلب را ساقط نکند، پس آیا می‌توان گفت که نماز بی حضور قلب تفاوتی با نماز نخواندن ندارد؟ چرا که در

هر دو صورت امر مولا را انجام نداده‌ایم و چیزی بر ایمان ثبت نشده است؟

۲. اگر نماز بی حضور قلب، امر مولا را ساقط نمی‌کند، با توجه به ساقط نشدن

امر مولا، چرا حضور قلب در طبقه سوم قوانین و در واجبات نیامده است؟

بلکه در طبقه پنجم آمده است و آن هم نه خود حضور قلب بلکه تلاش برای

حضور قلب است که در منهج فردوسیان بر آن تاکید شده است؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

جواب ۱: فتوای عقل سلیم این است که آوردن ظرف خالی، کفایت از امر مولا نمی‌کند. یعنی وقتی مولا به غلامش بگوید: «تشنه‌ام، کوزه را بیاور»، اگر غلام، کوزه‌ی خالی را ببرد، نه تنها تشویق نمی‌شود که توبیخ می‌گردد. وقتی خالق تعالی می‌فرماید: نماز را برای یاد من برپای دار. اگر بنده‌اش نماز را بدون یاد او بجا آورد، نه تنها تشویق نمی‌شود که مستحق توبیخ است.

فتوای شرع انور، در این زمینه، کاملاً همسو با فتوای عقل سلیم و در راستای بنای عقلاست. برای آشنایی با فتوای شرع انور در باره‌ی نماز بی‌حضور قلب، تذکر دوم از مطلبی با عنوان «جایگاه حضور قلب» (hajferdowsi.com/۶۷۶۱) را مطالعه کنید.

جواب ۲: در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، پنج حکم (واجب، مستحب، حرام، مکروه، مباح) نداریم بلکه دو مسیر «بایدها» و «نبایدها» داریم. در مسیر «بایدها»، دستوراتی آمده است که باید از اهم به مهم، مراعات کنید. نیز در «نبایدها» نهی‌هایی آمده که باید از اهم به مهم مراعات نمایید و آن موارد را ترک کنید. این مطلب به طور کامل در کتاب «اصول استجماع منهج فردوسیان» توضیح داده شده است.

در مسیر «بایدها» در نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان، در قدم اول می‌فرماید: «قالب نماز را بیاور» تا اصل نماز خواندن را فراگیری و برایت عادت شود، سپس در قدم بعدی می‌فرماید: «محتوای نماز را بیاور».

شاید شنیده باشید کودکان می‌خوانند: «کاسه‌تو بیار آتش بگیر». این اصل منطقی در این شعر کودکانه دیده می‌شود که اول باید «کاسه» را آورد، بعد

«آش» گرفت. نمی‌شود اول «آش» را گرفت بعد به دنبال «کاسه» رفت. اول باید ظرف و قالب نماز را فرا گرفت، سپس در قدم بعدی، به دنبال محتوای آن بود.

البته کسی که بر اساس نظام جامع تربیتی منهج فردوسیان سیر می‌کند و تربیت می‌شود، در اندک زمانی از قدم اول که امر به قالب نماز می‌کند، به قدم بعدی که امر به محتوای نماز می‌کند می‌رود و نمازش با حفظ مراتب یادگیری، نمازی کامل و جامع شده، از ظاهری آراسته و باطنی نورانی برخوردار می‌گردد؛ اما کسی که مسلمان موروثی باشد و بر اساس برنامه‌ای نظام‌مند سیر نکند، تا آخر عمر در قالب نماز خواهد ماند و در روز قیامت، با نمازی که خیلی با بی‌نمازی فرقی ندارد، خدای تبارک و تعالی را ملاقات خواهد کرد.

موفق باشید

حاج فردوسی

نامه‌ی ۶۰۰: اگر خدا عادل است ...

متن نامه:

سلام علیکم

اگه خدا عادله پس چرا بعضیا ثروتمندند بعضی فقیر؟ با اینکه فقیر اهل نماز و روزه هم هست چرا برکت این اطاعت تو زندگیش نمیاد؟

جواب حاج فردوسی:

باسمه تعالی

سلام علیکم

عدالت به معنی این است که هر چیزی در جای خودش قرار داشته باشد. عدالت خداوند در بحث دینداری و بی‌دینی به این است که هر کس دیندار باشد، در قیامت از درجات عالی‌هی بهشت برخوردار خواهد بود و کسی که بی‌دین باشد، در قیامت به جهنم افکنده می‌شود.

عدالت خداوند در بحث ثروت و فقر به این است که هر کس به دنبال ثروت برود و مقدمات و شرایطش را کسب کند، ثروتمند شده و هر کس دشمن پول و ثروت باشد، از ثروت و مال دنیا دور گردد.

خدای عادل هر چیزی را در جای خودش قرار داده و به ما اختیار انتخاب داده است، این ما هستیم که با انتخاب نادرست، به سوی ناخواسته‌ها حرکت کرده و وقتی در چاه می‌افتیم، انتظار داریم خداوند، قانون‌های عادلانه‌اش را به خاطر ما تغییر دهد.

قضای الهی بر این است که آتش بسوزاند؛ ولی به انسان این اختیار را داده است که بین پوست بدنش و آتش، حائلی قرار دهد تا آتش، او را نسوزاند. اما توقع بی‌جای بعضی مذهبی‌های سطحی این است که چون من نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم، آتش مرا نسوزاند!! در حالی که اگر اهل ایمان واقعی و عمل صالح باشد، آتش جهنم او را نخواهد سوزاند نه آتش دنیا.

قضای الهی بر این است که هر کس شاکر باشد، یعنی نعمت‌ها را ببیند و شکر کند، زندگی‌اش پر برکت و پر گشایش باشد و هر کس ناشکری کند، دچار تنگی و بدبختی گردد. خدای مهربان به انسان اختیار داده که راه شکر را برگزیند تا زندگی‌اش پر نعمت باشد. بعضی مذهبی‌نماها توقع بی‌جایی

دارند که هم ناشکری کنند و هم زندگی‌شان پر نعمت و آرامش باشد. سخن پایانی: گاهی به برخی دوستان می‌گوییم: «در وجود خدا شک بکن، ولی در عدالت خدا شک نکن»؛ یعنی اینقدر عدالت خدا عجیب و عمیق و فراگیر است که انکار اصل وجود خدا از انکار عدالتش آسان‌تر است. امیدوارم معنی درست این جمله را دریابید.

موفق باشید

حاج فردوسی